[illegible] فهرست

فهرست مهیج الاحزان و عدد مجالس و صفحه اش نموده شد جهت سهولت و آسانی فهرست مجالس و صفحات را نموده شد

فهرست حاشیه کتاب

بعد از آنکه [illegible] شد [illegible] و نسخ متعدده [illegible] مطبوع [illegible] مقابله [illegible] طبع [illegible] میرزا محمد [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المتفرد بالقدم والبقاء المتوحد بالعظمة والکبریاء الحاکم بما یرید الفاعل لما یشاء موکل البلاء للانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل فالامثل فی درجات المحبة والولاء رافع درجات السعداء والشهداء ومعوضهم عن الحیوة القلیلة الفانیة والنعم الدانیة جنة دائمة ونعیما باقیا بلا فناء فقال ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء والصلوة والسلام علی اشرف اهل الابتلاء وافضل سکان الارض والسماء محمد سید الانبیاء وخاتم الاولیاء وعلی اهل بیته الذین جلت مناقبهم عن العد وعلت مراتبهم من ان یقاس بها احد احد ملوک القادرین و[illegible] العالمین المبعوثین لقیام القسط فی ابتداء الوجود الی یوم الجزاء ولعنة الله علی اعدائهم لعنة متصلة ما دامت الارض والسماء و بعد چنین گوید اقل خلیقه حسن بن محمد علی الیزدی اصلا والحائری مسکنا ومدفنا ان شاء الله چون توسل بائمه طاهرین علیهم السلام که عروة الوثقی الهی و حبل الممدود بین بین خلقه میباشند اعظم وسائل بسوی خدا است هر کس بیک نحوی با ایشان وسیله جوی میباشد نظر بمقتضی مودت لازمه با ایشان هر کس در مقام اخلاص و بندگی بیک طریقی اظهار اخلاص مینماید چون حفظ آثار و اخبار سعادت آثار اهلبیت اطهار علیهم السلام که حفظ شعائر اسلام و ایمانست مرغوب بلکه از منذ بین مطلوب است لهذا علمای اخیار در جمیع اعصار و امصار در این مقام برآمده بتحریر رسائل و کتب و طوامیر و صحف پرداختند و چون ذکر احوال سید الشهدا علیه السلام و حفظ اخبار متعلقه بان سرکار از سالکان طریقه ناجیه علاوه بر آن فوائد مشتمل بر فوائد بیشمار بود بجهة حفظ آن بخصوص کتب و رسائل چند موضوع شد و چون در میان خلق و لاسیما در میان عجم اعتنا و اعراض از کتب علما بعضی از اکاذیب واخبار ناخالص ناصحیح کاذبه در این باب اشتهار یافته در مجالس و محافل ذکر میکنند لهذا در نظر داشتم که رساله در این باب معمول دارم که اقرب بسلیقه بوده اخبار معتبره که در دست بود و بر ورد آن هر جا جمع نموده مرتب نمودم تا معلوم شود که بذکر اخبار معتبره در این باب اعتنائی از اکاذیب اغماض نماید تا حاصل

حاصل میباشد و چون عزم مؤکد شد باصرار بعضی از اخیار از اصدقا و شروع شد زمان نهایت مدید باعتبار عوائق زمان اتمام آن در معرض تعویق بود تا در این اوان که حوادث عظیمه در این بلاد خلد بنیاد افتاد که موجب تشویش عظیم از تلف جان و مال بود لهذا نظر کرده که اکر پروردکار لطیف ما را از مهالک و صدمات نجات دهد این امر را بشکرانه آن باتمام رسانم چون از برکت آنجناب نجات حاصل آمد خواست بعهد خود وفا نماید تا شکرانه این نعمت بعمل آمده شاید سبب مغفرت گناهان و موجب نجات از مهالک آخرت نیز بوده باشد و اگر چه این کتاب نیست الا بمنزله مشک خشک و عظام نخره الا آنکه بنا هست که منتفع میشوند تشنگان وادی هجوری وگرسنگان مخمصه ناصبوری و مرجو از مکارم اخلاق ناظرین آنکه زلات آنرا بقلم اصلاح اصلاح نموده قابل معذرت و مقبل عثرت او بوده باشند تا در زمره واذا مروا باللغو مروا کراما محسوب بوده باشند و مسمی نمودیم آنرا بمهیج الاحزان و موقد النیران فی قلوب اهل الایمان و آن مشتمل میباشد بمقدمه و چهارده مجلس اما مقدمه در آن دو مطلب است

مطلب اول در بیان آداب تعزیه و ماتم داری آن امور چند میباشد اول گریستن و جزع نمودن و مهموم و مغموم بودن و آه کشیدن و اظهار حزن و کآبه نمودن نیست بلکه این نفس تعزیه و ماتم داریست نه از آداب آن و بعضی از علما او را از آداب شمرده اند ما نیز شمردیم و این است فی الحقیقه نیز مطلوب است در این باب سزاوار است زیاد نمودن بکاء و گریه بر خود بستن باینکه مانند گریه کند که آن صدا ظاهر کند و سر را بزیر انداز و اظهار اندوه نماید اگر چه گریه نکند و این امر نسبت بسان و بنیاد بعید نیست حضور در مجلس تعزیه بلکه گریه و بکاء بالمره و استحباب این امور بجهت اخبار کثیره است که از خانواده عصمت رسیده است دوم و سیم و چهارم پوشیدن جامه نظیف از نجاست و گشودن بندها خصوصا بند گریبان که داخل در اظهار ماتم داریست و کشف ذراعین و ساقین چنانچه از روایت عبدالله سنان مستفاد میشود و اگر چه این روایت در بیان آداب زیارت است لکن بعد از ذکر این آداب میفرماید بهیئة اصحاب المصاب و برهنه کردن سر و پا را نیز بعضی از علما ذکر کرده اند و بعید نیست استحباب آن بجهت حولان در عموم اظهار اندوه و مصیبت و هیئت اصحاب مصیبت با اینکه راه رفتن با پای برهنه در زیارت وارد شده و ظاهر از آن اظهار تذلل و تخشع است و این مقام نیز مقام آنست پنجم و ششم و هفتم و هشتم ترک خضاب و حنا و شانه کردن و سرمه کشیدن است چنانچه بعضی از علما ذکر کرده است بجهت اخبار کثیره و سزاوار است ترک روغن مالیدن نیز بجهت فوت صادق

علیه السلام ما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی اتانا رأس
عبید الله بلکه چنانچه در بعضی از اخبار است لا رأی فی دار هاشمی دخان خمس حجج دود از
خانه بنی هاشم بلند نشد پنج سال و از این مستفاد میشود که سزاوار است ترک طبخ و اطعمه لذیذه
یا مطلق بجهتی مگر مثل نان که ضرورت مقتضی است بلکه از مجموع این اخبار مستفاد میشود
رجحان ترک مطلق زینت و ترک مطلق لذائذ با اینکه چنین میباشند اهل مصیبت و باطلی
نیست در استحباب اظهار مصیبت سلوک مسلک اهل مصیبت و بودن بر هیئت ایشان و اما
اینچه متعارف است در میان عوام از تزیین مجالس بلکه تزیین خود بلبس لباسهای فاخره در ایام
محرم مثل اکثر افعال ایشان منافی طریقه اهل شرع میباشد بلی اگر مقصود از تزیین بعضی از
مجالس اجتماع خلق بوده باشد بجهت تعزیه شاید ضرر نداشته باشد لکن کسیکه بجهت زینت
بمجلس میرود بجهت تعزیه نرفته و اما استحباب پوشیدن لباس سیاه و سیاه پوش کردن منابر و مجالس
بخصوص دلیلی بر این نیافتم بلکه پوشیدن سیاه بغیر از عمامه و عبا و چکمه را نصوص دلالت بر کراهت
مینماید ولکن از آنجا که قسمی است از اظهار مصائب انشاء الله خالی از اجر نیست اگرچه این مسئله
خالی از اشکال نیست که مع شمول دلیل ماهیت صورت مزبوره را اما خراشیدن رو و طپانچه
بر رو زدن و بر[کندن] موی در غیر اینمقام علما حرام میدانند حتی آنکه شیخ ره در مبسوط ادعای
اجماع بر آن میکند و اخبار نیز در منع از این امور وارد شده مثل روایت خالد بن سدیر از حضرت
صادق علیه السلام که فرموده لا شیء فی لطم الخدود سوی الاستغفار و در جواز دریدن جامه در مصیبت
خلاف است ابن ادریس مطلقا حرام دانسته و بعض از مجتهدین پدر و مادر و برادر استثنا کرده اند نظر
بفعل عسکری علیه السلام نسبت بپدر بزرگوارش و فعل فاطمیات بر حسین علیه السلام و در حدیث
خالد بن سدیر حضرت صادق علیه السلام فرموده است باکی نیست بدریدن گریبان زیرا که موسی
در موت هرون ع گریبان جامه را درید پس فرموده پدر و پسر و شوهر بر زن شق ثوب نباید کنند
و موید آنچه مذکور شد میباشد آنچه در اخبار وارد شده است از اینکه جناب سید الشهداء
علیه السلام مکرر وصیت میفرمود که چون کشته شوم جامه چاک مکنید و طپانچه بر رو مزنید و ویل و ثبور
مگوئید بلکه در اخبار منع است بر زانو زدن نیز رسیده چنانچه حضرت موسی بن جعفر علیهما روایت کرده
است که فرمودند دست بر زانو زدن نزد مصیبت اجر را میبرد ولکن تحقیق اینست که شمول این ادله مر
محل کلام است بلکه ظاهر عدم شمول است بر عموم و تاکید بر اظهار اندوه و مصیبت جزع و فزع و غیر

هرگاه مرا روا ثاران ظاهر و بلند شود و روغم کردانم تا خود را در میان شمشیرهای برهنه اندازم
و پوشیده شوم از شمشیرها مرا باکی نیست جانم فدای حسین علیه السلام که نفس محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله است مرا عباس سقا میگویند که باکی از شر دشمن ندارم در روز جنگ پس آن هزبر بیشه
شجاعت خود را بر آن قوم بی حمیت زد و کثیری از ایشان را بر زمین انداخت و ایشان را متفرق کرد و آن گروه
انبوه را از هم شکافت تا خود را بر سر فرات رسانید فرود آمد و مشک خود را آب کرد و کفی از آب
برداشت که بیاشامد و آتش تشنگی را فرو نشاند او را یاد آمد از تشنگی برادرش حسین علیه السلام
آب را بریخت و گفت والله ما اذوق وسیدی الحسین عطشانا بخدا قسم که آب نخواهم چشید و حال آنکه
امام حسین تشنه باشد یا نفس هونی فالحسین معطش وبنوه والحرم المطهر اجمع ای نفس ذلیل
باش و تجمل مکن در خوردن آب که برادرت تشنه ایستاده و زنان و اطفال او هم تشنه میباشند
والله ما اشرب من الماء قطرة واخی حسین فی العراق مضیع بخدا قسم که قطره از آب نخواهم چشید
و حال آنکه برادرم حسین علیه السلام در بلاد عراق ضایع و هلاک میباشد پس مشک را بدوش راست
انداخت و بر اسب سوار شد و از شریعه بیرون آمد و روانه بسوی خیمها گردید که ناگاه آن گروه نواصب و آن
بزرگوار را گرفتند فاخذوه بالنبال من کل جانب حتی صار درعه کالقنفذ من کثرة السهام از هر جانب
او را تیرباران کردند و آنقدر تیر بر آن بزرگوار زدند که از کثرت تیری که بر آن زره نشسته بود مانند
خار پشت گردیده بود و او با آن حال جنگ میکرد و بر ایشان حمله میکرد که در این اثناء زید بن ورقاء
در پشت نخلی بکمین در آمد و بعضی ابرش بن سنان را نیز گفته اند و حکیم بن طفیل او را اعانت کرد ناگاه آن ملعون
ضربتی زد بر دست راستش که دست شریفش از بدنش جدا شد تیغ را بدست چپ گرفت و میگفت والله
ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی وعن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین اگر
چه دست راستم بریدید اما بخدا قسم که دست بر نمیدارم و حمایت میکنم دین خود را و برادر خود را که امام
طاهر امین میباشد با آن دست چپ آنقدر جهاد کرد که خسته شد و ضعف او را گرفت ناگاه حکیم بن طفیل
در پشت نخله نیز کمین کرده بود و بروایتی عبد الله بن یزید ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد و دست چپ را
نیز از بدن انداخت پس گفت یا نفس لا تخشی من الکفار وابشری برحمة الجبار مع النبی السید المختار
قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار ای نفس از جماعت کفار مترس بشارت باد ترا که
نزدیک شده است که برحمت خداوند جبار بخدمت نبی مختار فایض گردی دست چپ نیز بریدند از ظلم ایشان
بحرارت آتش بوستان پس مشک را بدندان گرفت و بروایتی تیغ را بدندان گرفت حمله میکرد که بلکه خود را

بجیمها برساند واز دستهایش خون میریخت وضعف براو استیلا یافته بود ناگاه ملعونی تیری دکه
بمشك امد وابهایش بریخت ملعونی دیگر عمودی از اهن برسر مبارکش زد که سر او بند وشکاف کرد
وبروایتی از ملعونی تیری برسینه مبارکش امد که از اسب در کردید وبر زمین افتاد فهوی له المجد
الاثیل وذعزعت سبع الشداد وجل منه المصرع فبکی لمصرعه الشجاعة بالدماء ومن السماء
بکت عیون تدمع با افتادن از صاحب مجد وبزرکی خانه مجد وبزرك منهدم وایوان مجد وعزت بر زمین
افتاد واسمان متزلزل شد وبجهه کشته شدن انشجاع غضنفر شجاعت جوان مردی بخون کریست بلکه دیده
اسمان دراین مصیبت کریان کردید اه اه چون بر زمین افتاد ندا کرد که یا اباعبدالله علیك منی السلام وبروایتی
فریاد زد که یا اخاه ادرك اخاك چون او از ان کشته بخون اغشته بکوش سید الشهداء علیه السلم رسید
اسب را بمیدان تاخت انکروه بیحیا را از سر انکشته دور کرد چون سر نعش برادر رسید ان بزرکوار دید
کردستهای بریده وبدن پر از خون وسر شکافته در میان خاك وخون افتاده بی اختیار شروع بکریه کرد
وکفت الان انکسر ظهری وقلت حیلتی حال که برادرم کشته شد پشتم شکست وچاره ام تمام شد کسر
به تلك ظهر سبط محمد وبکسره انکسرت قوی الاسلام یا اباالفضل العباس بکشتن تو شکستند
پشت فرزند پیغمبر تورا وبشکستن پشت او شکستند پشت اسلام را فقطعوا بقطع یدیك یدی
السبط وانقطعت به ایدی النبی الشامی ببریدن دستهای تو دست برادر تورا بریدند وبریدند دستهای
او کویا دستهای پیغمبر خدا را قطع کردند شیخ فخرالدین میکوید که چون برادر خود را بانحال دید فریاد وا
اخاه وواعباساه وامهجة قلباه بلند کرد ومیفرمود شوار است بر من فراق تو ای برادر پس او را بر پشت
اسب کذارد وبخیمه ورد واو را بر در خیمه کذاشت وانقدر کریست که از لبهای او به غش کرد ومدهوش کردید
ولکن از کلام دیکران اوردن نعش مطهر او را
بدر خیمه مستفاد نمیشود

مجلس پانزدهم در بیان کیفیت شهادت نوجوان رشید پیغمبر وان شبیه علی اکبر

انا لله وانا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلیم الخبیر الذی لیس له شریك ولا وزیر ولا کفو ولا نظیر والصلوة والسلام علی البشیر
النذیر السراج المنیر محمد المبعوث فی جمیع الصحف والطوامیر وعلی خلفائه واوصیائه المصابیح فی الدیاجیر
واهل التوحید والتمجید فی جمیع الازمنة والدهاریر خصوصا علی شبله المظلوم بلا حام ولا نصیر
وبجله الشهید الوحید الاسیر بایدی الکلاب والخنازیر مفزع کل مضطر حقیر وملجاء کل ملهوف کسیر مقطوع
الاعضاء من السیف والسنان والزماجیر مرضوض الاضلاع من الاحجار والزنابیر متبل العبال

وعن ذلك خالی از معارض میباشد فلمثله یقتل شق القلوب فضلا عن الجیوب شکافتن لها
در مصیبت او کسی چه جای دریدن جامه وسنك بر سینه زدن را بمصیبت او کست
چه جای دست بر زانو زدن در حدیث وارد شده است که بنی هاشم بعد از شهادت امام حسین
علیهم جامهای پوست پوشیدند واز کرما وسرما هیچ پروا نمیکردند وشب وروز قرار نمیافتند
بلکه دایم در نوحه وند به بودند ودر فکر طعام وشراب نبودند سید الساجدین علیه السلام
بجهه ایشان طعام مهیا میفرمود وانقدر کریه کردند که اشك از دیدهای ایشان خشك شد
ایا می بینی که دست بر زانو میزدند وواویلا میکفتند وطپانچه بر روی میزدند با اینکه نوحه
عرب لطام میباشد ونفرین امام کافیست در حکم بجواز ش با نچه وارد شده از فعل فاطمیات
بر بریدن مو وخراشیدن رو واشکال نیست تیغ بر پیشانی زدن یا بازو را مجروح کردن چنانچه
بعضی از عوام الناس را دابست خالی از اشکال نیست واما اعتنا را از خم کردن وه هن را فقل
ن. ن وامثال ذلك از فعل او باشد امن میباشد اینها مصیبت دایمی نیست مصیبت لسنکر دل را
لباس مصیبت پوشانیده باشد واز سوزش قلب از کوشهای دو چشم اشك جاری باشد واه
سوز ناك از سینه اش بر اید از انجا که شیطان را در هر جا دستی بایست هر عمل خیر را سیك هیچ ضایع
مینماید چنانچه ارکان اسلام را مثل صلوة وزکوة وغیر ذلك را چنان خراب کرد که از صد نفر یکنفر
بقواعد مقرره شرعیه انرا بعمل نیاورد وبجهتی که بمضمون حدیث نبوی صلی الله علیه واله که زود باشد بیاید
زمانی که لا یبقی من الایمان الا اسمه ولا من الاسلام الا رسمه ولا من القران الا درسه از ایمان
باقی نماند چیزی مکر اسمی واز اسلام نماند چیزی مکر رسمی واز قران نماند چیزی مکر درسی
اکثر بلاد ونسبت باکثر اشخاص متحقق وامر عظیم که منافع ان لا تحصی وفواید ان غیر متناهی است نیز
دران چنان تصرف کرده که انرا ضایع کرده که کم مجالس تعزیه است که بر پا شود الا انکه انواع معاصی را
مرتکب میشود مانند ریا وغنا وکذب وافترا ونظر به اجانب ومردان اسم انرا تعزیه میکذارند وبغیر از تعزیه
همه چیز را مشتمل میباشد وانرا اقامه شعار اسلام میدانند وحال انکه بغیر از تضییع احکام اسلام
چیزی در این نیست وچنان میدانند که تعظیم شعائر الله است وبجز استخفاف شعائر الله بجهه نقلهای دروغ
واطوار نامناسب چیزی دران نیست با این مسئله اطفال وجهال وفساق بر منابر بالا میروند وحال
انکه اعاظم علما وکاملین را شرم میاید که بر منابر بالا روند وبجای پیغمبر صلی الله علیه واله ونواب او
متمکن شوند یا متحدی که از اجمع صنعت که فتراند وایام عاشورا وصفر را ایام تجارت خود کرده اند

و چون اشخاص مذکور چنین شغل عظیم میباشند و افعال چند از ایشان صادر میشود که شخص را
ناخوش میاید که تعزیه خوان میگویند اورا با انکه خدمت کذاری سید الشهدا علیه السلام و ذکر تعزیه
داری او فخر عظیم میباشد باری اگر مردم بهم زیاد میکنند تو بجهة خدا بکن و اگر مردم ان را وسیله
دنیا قرار داده اند تو ان را وسیله اخرت کردان و اگر مردم در ضمن ان معصیت میکنند تو
از اخلاص معصیت کردان باید که ان را ترک نمائی و در حدیث است که شخصی عرض کرد بحضرت
صادق علیه السلام که خوشم نمیاید برفتن زیارت جناب حسین علیه السلام زیرا که همه کس میروند
و زنان و اطفال هم میروند بجهة شهرت میباشد حضرت سر مبارک بزیر انداخت زمانی پس
سر بر داشته فرمودند که اگر مردم بجهة شهرت بزیارت میروند تو بجهة خدا برو و ان را ترک مکن
و اما اظهار اندوه و مصیبت و اقامه عزا در همه ایام و اوقات مستحب است یا مخصوص بایام محرم
و بخوان از ایام مصیبت است ندیدم کسی را از علما که متعرض شود ان را و لکن اطلاق ادله مقتضی
عمومست که گریستن سید الساجدین علیه السلام در مدت عمر و برپا داشتن بنی هاشم تا پنج سال
دائما عزای انحضرت را موید میتواند بود چنانچه ظاهر میشود از سیره ائمه علیهم السلام نیز این امر اختصاص
بزمانی دون زمانی نداشت هرگاه یکی از شعراء میرفت در مجلس ایشان میفرمودند بخوان و می
خواند و میگریستند و در حدیث است که نبود روزی که مذکور شود حسین علیه السلام نزد حضرت صادق
علیه السلام مگر انکه در ان روز در ان شب اورا کسی شاد نمیدید بلی از یونس بن یعقوب روایت شده است
که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که پدرم فرمود یا جعفر وقف کن از مال من فلان قدر را بجهة
تعزیه کنندگان تا ندبه کنند بر من در منی تا ده سال در ایام منی شهید میفرماید که مراد از این ندبه
ناس است بر فضل این و مقصود اظهار این امر است تا مردم اقتدا نمایند بان و بدانند که اهلبیت را
این طریقه بود تا دیگران نیز بایشان اقتدا نمایند و اشکالی در این نیست بلی اشکال در این است
که اما استحباب این امور ثابت است در اعیاد و زمانی که زمان سرور اهلبیت بود علیهم السلام مثل نهم ربیع
الاول و غدیر و نظر ان زیرا که مطلوب در این ایام شادی و مسرت است و با این مطلوبیت حزن
والم بیمعنی است زیرا که حزن و سرور متضادان میباشند و مطلوبیت هر دو از شخص واحد بیک جهت
پس مسئله نظیر اجتماع امر و نهی میباشد و چون مطلوبیت مسرت در ایام مخصوصه خاص است
سزاوار میباشد تخصیص ادله استحباب اندوه بغیر اینمقام لکن ممکنست دفع اشکال با لتزام اجتماع
امر استحبابی و نهی تنزیهی کلام است زیرا که عمده دلیل بر عدم جواز اجتماع تکلیف ما لا یطاق است و دیدن

عدم امکان مسرت و اندوه از جهتین مثل اجتماع خوف و امن از جهتین و بر فرض تسلیم عدم امکان اجتماع در عدم جواز

و در اینمقام بیوجه است بجهت خصوصیت ترک از هر دو جانب بلی اجتماع منضمن نیز مانع میباشد
از این لکن نظر این در شرع بسیار وارد شده است مثل صلوة در ازمنه و امکنه مکروهه و نظر این
که بجهت قرار ان میشود در اینجا نیز ممکنست ارتکاب ان فانها همه کن تمسک دلیل استحباب اندوه
بر سید الشهداء علیه السلام مثلا قطعی است و استحباب مسرت در این ایام بخصوصها ظنی است
ملکه ناشی از تسامح در ادله سنن و ادله قطعیه بر تسامح مقدم است یقینا بر سایر ادله ظنیه
نیز علی احتمال و محل تحقیق اینمطلب اینجا نیست و کیف ما کان حکم بعدم استحباب تعزیه و گریه
در این چنانچه از بعضی مسموع شده بعید است سیما با انچه وارد شده است از قول سجاد علیه السلام
مَتی رِجالُ الارضِ یَبکُرنَ بَعدَ قَتلِهِ اَم اَیَّةُ عَینٍ تَحبِسُ دَمعَها وَ تَضِنُّ بِانهِمالِها و قول صاحب
الامر علیه السلام در زیارت مشهوره فَلَاَندُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَساءً وَ لَاَبکِیَنَّکَ بَدَلَ الدُّموعِ
دِماءً و قول منادی که از اسمان ندا کرد در وقت شهید کردن انحضرت صلوات الله و سلامه
علیه اَلیَومَ نَزَلَ البَلاءُ عَلی هذِهِ الاُمَّةِ فَلا یَرَونَ فَرَحاً حَتّی یَقومَ قائِمُکُم وَ یَشفِی صُدورَکُم
اِلی غَیرِ ذلِکَ بلکه اینها معلوم میشود که این مسرتها و شادیها بیجا است و چه نیکو میگوید سید
المرتضی علم الهدی اِنَّ یَومَ الطَّفِّ یَوماً کانَ لِلدّینِ عَصیباً لَم یَدَع لِلقَلبِ مِنّی لِلمَسَرّاتِ
نَصیباً لَعَنَ اللهُ رِجالاً اَزعَوا الدّینَ اَغصوباً سالَموا عَجزاً فَلَمّا قَدَروا شَنّوا الحُروبا طَلَبوا
اَوتادَ بَدرٍ عِندَنا ظُلماً وَ جوباً یعنی روزی که این مصیبت در کربلا واقع شد روزی بود که
شدید بود بر دین پیغمبر صلی الله علیه و اله و از برای شادی در دلم نصیبی نگذاشت و جای
شادی در ان روز نماند خدا لعنت کند کسانی را که از روی نشاط اقتحام در دین کردند و در
زمان عجز خود تسلیم کردند و منقاد شدند و چون قدرت یافتند لشکرهای هلاک و بلا
بر اهلبیت فرستادند و اهل دین را بر طرف کردند و طلب کردند خونهای کفار را که در بدر
و احد کشته شده بودند و وجه دیگر از برای ابقاء استحباب این امر در این ایام عظم و بزرگی این
بلیه است که بر همه شادیها غالب میاید زیرا که معلوم است که اگر بزرگی دو امر از برای او
روی دهد که احدهما اعظم از دیگری باشد مثل انکه خدا فرزندی باو دهد و لکن پدرش بمیرد
خالی از او بود البته مراعات مصیبت او کردن اولی میباشد پس اگر فرض شود ایام عاشورا
در یکی از این اعیاد پس مراعات مصیبت اولی میباشد چنانچه در محرم و نوروز اتفاق افتاد
و همه کس مراعات عاشورا کردند والله العالم مطلب سوم در انکه بعضی از علما اعتقاد این است

کہ ذکر اخبار ضعیفہ در مقام تعزیہ و ذکر مناقب و فضائل ائمہ علیہم السلام از معجزات ایشان
مجوز است بجہت تسامح در ادلہ سنن بجہت انچہ وارد شدہ است بطرق معتبرہ و صحیحہ
کہ کسیکہ برسد باو ثوابی بر عملی و بجا اورد بجہت طلب ان ثواب باو میرسد اگرچہ
در واقع چنانچہ باو رسیدہ نباشد و بگمان فقیر این سخن درست نیست بلکہ توہم است
زیرا اگر شک شود کہ تعزیہ یا ذکر مناقب مثلا مستحب است و دلیل ضعیفی بر استحباب ان
اقامہ شود مقتضای جواز تسامح حکم باستحباب ان میشود و کلام در اینمقام نیست بلکہ کلام
در اینست کہ این منقبت غیر معلوم کہ در حدیث ضعیف است منقبت است و در صاحب
منقبت ثابت است تا ذکر شود و ثواب بران عاید گردد یا نہ و این کیفیت مصیبت و اقعیت تا
مذکور شود و باعتقاد صحت انکردہ بران بگریند یا نہ پس اینمقام مقام اثبات موضوع است نہ حکم
و اینمقام مقام علیست نہ تسامح و این واضحست و تحقیق انستکہ در اینمقام اخبار ضعیفہ و صحیحہ
یکسانند در مقام عمل نیست بلکہ مقام اعتقاد است و علم معتبر است پس اخبار صحیحہ نیز بنا علیہ
مادامیکہ علم از ان مستفاد نشود اعتقاد نمیشود کرد زیرا کہ تعبد اجیز با اعتقاد و وقوع نتوان
کرد مگر در اسباب تعبدیہ و این دخل باین ندارد و لکن نقل اخبار ظنیہ در این باب مضر نیست بلکہ
موجب ثواب میباشد از جہت ثبوت و استحباب اقامہ عزا و گریانیدن و گریستن و ذکر وقایع
ایشان و شبہہ نیست کہ بعد از ذکر این حکایات و اخبار داخل در اینموضوعات میشود و صادق
میباشد کہ ذکر فضیلت اہلبیت علیہم السلام کردہ و گریانیدہ و ہمین قدر کافیست در حصول
مطلوب بلی شبہہ کہ ہست اینست کہ با عدم معلومیت امر چگونہ نقل میکند کہ چنین کرد و چنین
شد و چنین گفت مثلا و حال انکہ بسا ہست کہ خلاف واقع میباشد و لکن این اشکال وارد است
نیز در صورتیکہ اخبار صحیحہ باشد نیز زیرا کہ صحت موجب علم نیست و در ظنیت ہم شریکند لکن
رفع شبہہ میشود باینکہ این ضرر ندارد بجہت حصول تعارف چنانچہ دأب علما نیز میباشد چنانچہ
در مراسیل از اخبار و غیرہا میگویند قال الصادق علیہ السلام مثلا و حال انکہ معلوم نیست برایشان
صدور قول مذکور از جناب حضرت و در اینمقام نیز از این باب میباشد ضرر ندارد بناء علی ہذا
اخبار ضعیفہ و صحیحہ مساوی میباشند بلی اگر مظنہ بکذب خبر باشد در جواز نقل بدون نسبت براوی
محل شبہہ عظیم میباشد بلکہ با شک خالی از شبہہ نیست بنابراین نقل از علما بلکہ از کتب تاریخ و غیرہا
ضرر ندارد مادامیکہ اعتماد بان باشد اما اگر کذب و وضع بران لایح باشد بلکہ در اینمقامات اگر

اگر اکتفا باخبار صحیحہ بلکہ مطلق اخبار شود چیزی بدست نمیاید لہذا مبینی اجلہ علما اگر اقتصار
باخبار معتبرہ نمیکنند بلکہ کلمات علما و مورخین را نیز نقل مینمایند و با وجود اینہا ہم چیزی چند
جہال تعزیہ خانہا مسموع میشود کہ بگوش نخوردہ بگمان انکہ ہمین کہ سخن تازہ مذکور شود خوب
و از سوء عاقبت نمیاندیشند کہ حضرت پیغمبر فرماید دروغگو بر من نہ باشد کسیکہ بر من دروغ
بگوید جایگاہ خود را در اتش مہیا دانند و نقل بالمعنی نیز اگرچہ جایز میدانند لکن با شرایط مقررہ معہودہ
کہ مبادا چیزی بر ان زیاد و کم کردانند و کمال احتیاط در این لازم دانستہ اند چہ جای انکہ حکایات بی ماخذ را
نقل کنند یا اخبار را سراپا درہم شکنند یا انقدر شاخ و برگ بران افزایند و اوضاع او را برہم زنند
کہ خدا اندادی اینہم مثل انچہ ایشان متعارف کردہ میباشد مانند تغنی و سایر قبایح و انچہ
متعارف شدہ است از اخذ اجرت بر ہمین عمل موافق شرع انور بودہ باشد اجرت ان بران بحسب قواعد
حرام نباید باشد زیرا کہ اجیر شدن بر صلوۃ و صوم و حج و زیارت مثلا و نیز اجاره دانستن مسئلہ تجویز
این نیز میباشد لکن اگر اجیر نزا معین نکردہ زیادہ بر اجرت المثل تسلط ندارد اگر اینعمل را اجرتی باشد
بحسب عادت و از حضرت صادق علیہ السلام روایت شدہ است کہ فرمود لا بأس بکسب النائحۃ اذا قالت
صدقا یا کی نیست بکسب زن نوحہ گر اگر در نوحہ گری خود راستگو باشد و در حدیث دیگر ابو
بصیر از انحضرت روایت کہ مکرر فرمود لا بأس باجر النائحۃ اجر گرفتن زنان نوحہ گر باکی نیست لکن
حنان بن سدیر روایت کردہ است از حضرت صادق علیہ السلام کہ فرمود لا تشارط و تقبل کلما اعطیت
باید شرط نکند از ابتدا کہ فلان مقدار را میگیرم و باید قبول کند انچہ باو میدہند و بنابراین
اجرت گرفتن با شرط کردن ان در ابتدا کہ فلان مبلغ میگیرم مشکل میباشد و جواز نوحہ و سایر
مرثیہ گویان و اخذ اجرت بران خلافیست و بعضی علما شیخ طوسی و ابن حمزہ از علما احرام دانستہ اند
و شیخ ادعای اجماع کردہ و اخبار بر منع نیز وارد شدہ حتی انکہ وارد شدہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و الہ
لعن کرد نائحہ را و کسیکہ نوحہ او را گوش دہد و در حدیث دیگر از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و الہ وارد
شدہ است کہ فرمودند کہ اگر زن نوحہ گر بی توبہ از دنیا برود در روز قیامت محشور میشود و حال انکہ
پوشیدہ باشد سربالی از قطران و لکن ظاہر اینست کہ علما جایز میدانند بجہت اخبار جیدہ و اخبار مانعہ را

حمل بر نوحہ باطل نمودہ اند

مجلس اول در ذکر جناب شہادت مآب بیرون رفتن از مدینہ و مکہ معظمہ در ذکر وفات جناب فاطمہ علیہا السلام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل محبته فی قلوب اولیائه حتی ترکوا ما سواه شوقا الیه وسقاهم من حب
مودته حتی هجروا من دیارهم اسفا علیه واوطهم بجماله حتی اختاروا فراق الصدیق واحتملوا
واعناء الطریق طلبا للزلفی لدیه وتیمهم فی عشقه حتی لم یبالوا بامطار السهام والاسنة
لمن لم یشعر بجانبیه والصلوة والسلام علی اول مهاجر هاجر من دیاره لهواه وافضل سالک
سلک سبیل رضاه واقرب الخلق الی ربه وسیده ومولاه سیدنا ومولانا محمد بن عبد الله وعلی
اهل بیته افضل السالکین الی الله واشرف المهاجرین عند الله سیما علی ولیه وحبیب قلبه
وفلذة کبده الذی هاجر مع اولاده وعترته واخرج عن حرم الله مع اخوانه وقبیلته و
جاهد فی الله مع انصاره واحبته وقتل لوجه الله مع اعوانه وخاصته الغریب الوحید و
الاسیر الشهید الذی احاط به کلاب اهل الدنیا وسباع اراذل الوری فجعل یقربعیاله من
بلد الی بلد ومن دار الی دار حتی اناخوا علیه واحاطوا جانبیه ففعلوا به من القتل والغارة
وسبی النساء والبنات ما کلت الالسن عن تقریره وعجزت الایدی عن تحریره فوالله ان هذا
الامر تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال له هدا فواحسرتاه علی تلک
الاجسام المرملة بالدماء والافواه الیابسة من الظماء ووالهفا علی تلک الاجساد والابدان
المدفونة من غیر غسل واکفان وواطول لهفی علی تلک الجثث المجدلة فی الفلوات والاعضاء
البالیة العاریات وواسفی علی تلک الذراری الموتورات والنسوة المانوسات وواحزنی
علی الایدی المغلولات والاعناق المجللات فالویل للعصاة الفساق کیف سلک بهم الدنیا طریق
العمی واعادت بابصارهم عن منار الهدی فاتخذوها اربابا واتخذتهم عبیدا فلعبت بهم ولعبوا بها
ونسوا ماوراءها ویدا بسیف الظلام فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و بعد قال الله
تعالی فی کتابه المبین وکلامه المتین اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر
الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت
صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی
عزیز مراد از ظاهر ایه شریفه شاید این باشد که اذن داده شده اند بقتال با اعداء خود جماعتیکه
بر ایشان ظلم کرده اند ایشانرا از دیار خود بیرون کردند بدون جرم و تقصیری مگر آنکه میگفتند ربنا
الله خدای ما معبود حق است بیزاریم از شرک و بت پرستی و دنیا پرستی و اگر نه این بود که خدا دفع
میفرماید عذاب خود از بندگان خود اشرار ظالمان بواسطه اخیار و نیکان ایشان هر آینه عذاب

عذاب الهی نازل میشد بنحوی که معابد ایشان و مساجدی که محل ذکر الهی است خراب و سرنگون میکردید
وهر اینه یاری خواهد کرد خدا هر که اورا یاری کند بدرستیکه اوست صاحب توانائی و عزت
وچنانچه از بعضی از تفاسیر معتبره واخبار بر میاید اینستکه قبل از نزول این ایه حضرت رسول صلی الله
علیه واله مامور بقتال با کفار نبودند پیوسته کفار در صدد اذیت مسلمین بودند ایشانرا
سر و پا میشکستند و اهانت مینمودند تا آنکه جبرئیل امد این ایه را آورد و شمشیری بکمر آنحضرت
بست و در کتاب شریف کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند که نزلت
فی علی وجعفر وحمزة وجرت فی الحسین علیه السلام یعنی نزول این ایه شریفه در شان علی وجعفر
وحمزه بود که ایشانرا از دیار خود که مکه بود بیرون کردند از روی ظلم و ستم و ایشانرا تقصیری نبود مگر
که ترک طریقه مشرکان کردند و طریقه توحید را سلوک مینمودند پس ایشان در دار هجرت و محل
غربت ماندند و در راه خدا جهاد کردند تا آنکه بسعادت شهادت فایز شدند همچنانکه وارد
شده است که در جنگ احد چون حمزه را شهید کردند باب بیای از انصار و مهاجرین چون مسلمین
بمدینه برگشتند در خانهای مسلمین صدای نوحه زنان بلند شد که بر کشتگان خود گریه میکردند
و چون حمزه غریب بود و کسی نبود که عزای اورا برپا نماید در خانه اش صدائی بلند نشد پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله چون اینحال را دید متاثر و محزون گردید و فرمود اما عمی حمزة فلا بواکی له ههنا اما عم
من حمزه در اینجا غریبست عزاداری و گریه کننده ندارد چون مهاجرین حزن آنحضرت را دیدند تا زنان خودرا
گفتند اول بروید بر حمزه ندبه و نوحه کنید و بعد بر کشتگان خود روز دیگر اول در خانه حمزه صدای
شیون برپا شد حضرت فرمود کیست که بر عم غریبم گریه میکند گفتند زنان انصارند فرمود خدا از ایشان
راضی باد پس آنحضرت فرمود وجرت فی الحسین اگرچه این ایه نازل نشده لکن جاری شد در حق حسین علیه السلم
و مصداق ان در باره او در آوارة از دیار و وطن بنظر میرسد که اورا بیگناه از وطن خود دور کردند و در
غربت اسیر نمودند و اخر الامر آنحضرت باذن الهی با ایشان جنگ و مقاتله نمود تا اینکه بجرم و تقصیر اورا
کشتند و اورا تقصیری نبود مگر آنکه طریقه خدا پرستی را پیش گرفته بود و دست از بت پرستی و اطاعة
جبت و طاغوت برداشته بود و مردم را بسوی ولایت که اعظم شرایط توحید است هدایت میفرمود و بعد
از قول ربنا الله چیزی نمیگفت این بود که وارد شده است که آنشهید مظلوم در روز عاشورا با نقوام
بیحیا میفرمود چرا هل تطلبونی بقتیل قتلته او بقصاص جراحة او بمال استملکته ام علی سنة
غیرتها ام علی شریعة بدلتها جز دهید مرا که در مرا کوفتار نمیکنید چه مگر کسیرا بناحق کشته ام که میخواهید

کتاب

مرا بعوض او بکشید یا جراحت قصاصی در من مطالبه مینمایید یا مال کسی را بناحق تلف کرده ام
که از من مؤاخذه کنید یا بدعتی در دین خدا ظاهر کرده ام یا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت را تحریف
نموده ام جماعت بیدین بعوض جواب ساکت شدند و مکرر این نحو کلمات میفرمود از برای اتمام
حجت بر جماعت بیحجت با قلوب قاسیه که از طینتهای خبیثه ایشان هم رسیده چه توان نمود و بموعظه
ونصیحت چگونه ایشان را نرم میتوان نمود فَإِنَّهَا كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ
مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ لیکن شر بفرد در حق حسین علیه السلام کامل هم رسانیدند
وَلَوْلَا دَفْعُ اللهِ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللهِ
كَثِيرًا اگر نه این بود که خدا دفع میکرد عذاب خود را از خلق بواسطه بقیه ذریه طیبه او هر آینه
عذاب الهی نازل میشد بنحوی که زمین با اهلش سرنگون میگردید و معابد و مساجد منهدم و خراب
میشد آری جای آن بود که عذاب الهی نازل شود و عالم را سرنگون نماید در جائی که غیرت الهی مقتضی این
شود که بجهت پی کردن ناقه و بچه شتری عذاب نازل نماید چندین هزار خلق را از روزگار براندازد
آیا جای این نبود که بواسطه کشتن فرزند عزیز پیغمبرش عذاب نازل نماید آیا ناقه صالح عزیزتر بود
در پیش خدا از سید الشهدا علیه السلام ناقه صالح را عظمی نبود زیرا که مثل او را هزار هزار در عالم
میکشند بلی خدا او را آیتی از آیات خود قرار داده بود و سفارش فرموده بود که او را اذیت ننمایند
چون او را کشتند از این عمل خدا در غضب شد و زمین بلرزه در آمد تا اینکه آن جماعت هلاک شدند
پس مثل سید الشهدا علیه السلام که هر صفتی از صفاتش آیتی بود از آیات الهی و هر سر موئی عزیزتر بود
در پیش خدا از هزار هزار ناقه صالح اگر او را بی جرم و تقصیر نحر کنند و پاره پاره کنند و طفل او را و
فرزند عزیز شیرخوار که هر موئی مقابل صد هزار هزار بچه ناقه صالح بود او را پاره پاره نمایند آیا نبایست
که زمین بلرزد و کوهها سرنگون گردد و همه عالم را خراب کند با آنکه ناقه صالح را با و کاری نکردند و
ظلمی ننمودند بلی آیه که خدا حق شربی را برای او قرار کرده بود بکفاره الهی راضی نشدند حق او را با و نگذاشتند
پس او را پی کردند و اما حسین علیه السلام را حق شربتی که از برای همه کس بود از او منع نمودند و او را تشنه
و گرسنه ذبح کردند بدنش را پاره پاره و قطعه قطعه نمودند آیا جای این نبود که جبرئیل امین چنانکه
در کشتن ناقه صالح صیحه زد و فریاد بر کشید بنحوی که کوهها را پاره نمود و همه مردند در کشتن مخدوم
خود حسین علیه السلام ناله کشد و صیحه زند که عالم زیر و زبر گردند فَبِأَسْمَاءِ جَرَتْ هَذِهِ الْأُمُورُ عَلَى
وَقَتْلُ الْحُسَيْنِ ثَوَى بَعْدَهُ مُورِي ای آسمان از ظلمها و ستمها جاری شد بر حسین حسین علیه السلام را با لب

با لب تشنه کشتند و اهل بیتش را اسیر کردند پس بزلزل و اضطراب در آی و عالم را سرنگون نما
وَأَنْتِ يَا أَرْضُ صِيرِي بَعْدَهُ قِطَعًا وَيَا جِبَالُ عَلَى وَجْهِ الثَّرَى سِيرِي و تو ای زمین بعد از حسین
باید پاره پاره شوی و ای کوهها باید پاره پاره شوید از تزلزل و اضطراب باید بر
جای خود قرار نیابید وَيَا مِيَاهُ سَاقِي الْحَوْضِ مُهْجَتُهُ عَطْشَى قَضَتْ نَحْبَهَا مِنْ بَعْدِهِ غُورِي ای آبها
فرزند ساقی کوثر و سقای روز محشر را با لب خشکیده و جگر تفیده شهید کردند پس چرا ای آبها
چشمها خشک نشد و چرا دریاها فرو نرفت و چرا بارش از برای رحمت میریزد يَا خَيْلُ مِنْ
بَعْدِ الْحُسَيْنِ فَلَا شُدَّتْ عَلَيْكَ سُرُوجٌ لِلْمَغَاوِيرِ بعد از افتادن سرحیل شجاعان عالم و سردار
مبارزان بنی آدم از اسب و خالی شدن خانه زین از بهترین سواران معرکه شجاعت و بکرتازان
معرکه مبارزت چرا اسبها را زین و لجام می بندند امیدوارم که سواری سواران بر اسبهای تازی
مبارک و میمون نبوده باشد أَيْنَ الرَّسُولُ عَنِ الشِّبْلِ الْحُسَيْنِ وَقَدْ أَمْسَى مَزَارًا لِقُطْعَانِ الْيَعَافِيرِ
آیا کجا بود پیغمبر خدا که ببیند فرزند عزیز خود را که او را در بیابان تنها انداخته اند و کسی او را
زیارت نمیکرد و بنزد او ترحم نماید مگر وحشیان صحرا و جانوران کوه و بیابان أَيْنَ الرَّسُولُ
وَجُثْمَانُ الْحُسَيْنِ يُرَى كَمُصْحَفٍ فِي الْأَرْضِ مَهْجُورُ کجا بود رسول خدا که ملاحظه نماید
بدن شریف حسین خود را که مانند ورق مصحف بر زمین افتاده که بعوض سطرها زخمهای شمشیر
و خنجر در کنار یکدیگر بر صفحه آن بدن شریف قرار گرفته و او را بمثل قرآنیکه در دست کفار
باشد متروک و مهجور گذارده اند أَيْنَ الرَّسُولُ عَنِ الرَّأْسِ الْكَرِيمِ عَلَى رَأْسِ السِّنَانِ تُجَلِّي بَدْرَ
دَيْجُورِ کجا بود حبیب خدا که نظر نماید سر فرزند دلبند خود را که همیشه میبوسید آنرا
که او را بر نیزه زده اند و مانند ماه تابان بر نیزه روزان او را بهر طرف میگردانند آه آه أَيْنَ
الرَّسُولُ وَثَغْرٌ كَانَ يَرْشِفُهُ نَدًى يُقَضِّبُ بِكَفِّ مَخْمُورِ کجا بود رسول خدا و شافع روز جزا تا
ببیند آن لب و دندانی که همیشه آنرا میبوسید و میمکید پسر معویه شرابخوار با دست خبیث
چوب بر آن میزند پدر و مادرم بفدای لب و دندانت یا ابا عبدالله آیا لب و دندانت تقصیری داشت
مگر آنکه بوسه گاه پیغمبر خدا بود و همیشه مشغول بذکر خداوند اکبر بود أَيْنَ الرَّسُولُ وَمُهْرُ السِّبْطِ مُنْقَلِبٌ
بَعْدَ السَّرِيجِ إِلَى الْفُسْطَاطِ مَكْسُورُ أَيْنَ الرَّسُولُ عَنِ الْأَيْتَامِ تَنْدُبُهُ مِثْلَ النُّجُومِ عَنِ النُّوقِ
الْحَذَابِيرِ آیا کجا بود پیغمبر خدا که ببیند اسب صاحب فرزندش را که با زین شکسته و روی
بخون آغشته بهر طرف میدود و فریاد مینماید و خبر مرگ صاحب خود را بیتیمانش میرساند آیا کجا بود

یا رسول الله که بشنوی نوحه بیتبان و گویه خواهران و ناله دختران اگر مثل ستاره از هر طرف منتفرق شده است و ایشان را بر شترهای بی قتار سوار کردند خطب تضعضع منه الدین و اضطربت قواعد المجد فی الاعراف و الطود بخدا قسم این مصیبتی است که ارکان دین الهی از آن متزلزل در آمد و بنا و اساس خانه مجد بزرگی که پروردگار مجید در اعراف طور از موسی نمود و بانیه آن ابجهه پیغمبر آخر الزمان بلند کرده اند باضطراب در آمد نزدیک شد که منهدم گردد خطب تزلزل منه العرش و انطمست معالم الرشد و الاحقاف و النور حادثه ایست این حادثه که عرش الهی را با آن عظمت متزلزل در آورد و آثار هدایت و نشانه های رشد و دلالت که پروردگار عالم از قرار داد محو و منطمس گردید خطب اقام عمود الشرک منتصبا و شد اعضاد اهل الغی و الزور مصیبتی بود این مصیبت که بواسطه آن آثار توحید و خداپرستی نیست شد و عمود شرک و بت پرستی برپا گردید و بازوی اهل کفر قوی شد بدانکه اگر چه خدای تعالی عذاب خود را نازل نفرمود و عالم را سرنگون ننمود لکن آنچه در آخرت مهیا فرموده بجهت ظالمان کفایت مینماید ایشان را این باید بمقتضای الهی تن در داد و گرده حکیم علی الاطلاق را موافق حکمت دانست بدرستیکه کسیکه در عقوبت تعجیل مینماید که خوف فوت داشته باشد و خدا در کمینگاه ستمکاران میباشد و طبرسی در احتجاج بسند خود روایت کرده است که روزی سید الساجدین علیه السلام ذکر میفرمود احوال جماعتی از بنی اسرائیل را که خدا ایشان را مسخ فرموده و ایشان را از صورت بنی نوع انسان بصورت میمون گردانید ایشان را بجهت مخالفت کردن ایشان امر الهی را که نهی فرموده بود از صید نمودن ماهی در روز شنبه که روز عید ایشان بود بجهت حرمت آن روز چون آخر قصه رسید فرمود ان الله تعالی مسخ اولئک القوم لاصطیاد السمک فکیف تری عند الله عز و جل یکون حال من قتل اولاد رسول الله و هتک حریمه خدا مسخ فرمود آنجماعت را بجهت صید نمودن ماهی پس آیا چه گونه می بینی حال گروهی که کشتند اولاد پیغمبر او را و حرمت او را ضایع و پرده حریم او را دریدند پس یکی عرض کرد یا ابن رسول الله ما اینجه بدا از شما شنیده بودیم یکی از دشمنان خاندان نبوت گفت اگر حسین کشته شد از روی باطل بود پس کشتن او از صید ماهی عظیم تر بود پس چرا خدا غضب نفرموده بر کشندگان او همچنانکه غضب کرد بر کسانیکه صید ماهی کردند در یوم سبت حضرت فرمود که بگو در جواب آنکه ابلیس لعین معصیتش بزرگتر بود از معصیت جماعتیکه باغوای او کافر شدند پس چرا خدا هلاک کرد ایشان را مثل قوم هود و اصحاب فرعون و ابلیس را هلاک نفرموده و حال آنکه از اولی بود بهلاکت از آنجماعت پس چرا خدا هلاک فرمود

فرمود آنجماعت را که بقصیر ایشان از ابلیس کمتر بود در معاصی و موبقات و مهلت داد ابلیس را با آن معاصی و محرمات که از او سر زده است این مکر اینکه پروردگار عالم حکیم است و تدبیر او با حکمت مقرونست هر کسرا مهلت میدهد در آن تدبیریست هر کس را هلاک میکند در آن حکمتی است فکذلک هؤلاء الصایدون فی السبت و هؤلاء القاتلون للحسین علیه السلام و یفعل فی الفریقین ما یعلم انه اولی بالصواب و الحکمة پس همچنین هلاک نمودن صید کنندگان ماهی را و مهلت دادن کشندگان حسین را آنچه را که در حق ایشان موافق صواب و حکمت است لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون برادر اینکه بحث بر حکیم علی الاطلاق روا نیست ثانیا اینکه خود فرموده فلولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا اگر دفع نمیکردیم اشرار از ناس بواسطه ابرار ناس هر آینه عذاب نازل میشد و معابد و مساجد را سرنگون میکرد اگر چه اینحکم کلیست و لکن گذشت که جناب صادق علیه السلام فرمودند در حق حسین علیه السلام جایشد پس اگر نبود بقیه ذریه طاهره او و بنو بجهت وجود حجت الهی که محل فیوضات الهی و سبب نزول رحمت و برکات نامتناهی است هر آینه عالم سرنگون شده همه دنیا و مافیها زیر و زبر شده بود زیرا که امر سهلی نبود کشتن جگر گوشه پیغمبر خدا را و اسیر نمودن دختران فاطمه زهرا او را هرگاه خدا بجهت صید ماهی چند بیرحمتی جماعتی را مسخ نماید و بر ایشان صاعقه از آسمان فرو فرستد با آتش دنیا و آخرت بسوزد پس چه گمان داری از کسانیکه حجت خلیفه او را و زینت عرش کبریائی و عظمت او را و مظهر جلال و رفعت و را ماهی وار در دریای خون غرق نمایند او را ابتکاه از آب منع نمایند هرگاه گروه عظیمی را هلاک کند بجهت هتک حرمت روز عید که خدا از حرمت شنبه بود و در آن روز از صید سمک نهی فرموده بود پس چه خواهد بحال گروهی که هتک حرمت عید سید انام را که روز جمعه بود و بمنزله یوم السبت بنی اسرائیل است ضایع کردند در بهترین ساعات که وقت زوال است خدا امر بما خوانده است بسوی ذکر خود و احترام پیغمبر خود که ظن ذکر الله است بتحصیل فریضه و مناجات خود و گوش بمواعظ و نصایح خود حرمت آن روز را ضایع کنند بود حرمت پیغمبر خود را بدرند مرتکب چنین امری که قلم از تحریر عاجز است شوند و روز جمعه که یوم السبت مسلمانانست را ضایع نمایند و بصید نمودن هتک فرمان الهی و اشرف مخلوقات از ماه تا بماهی جرأت نمایند اینکه در بعضی اخبار وارد شده است که المقتول یوم السبت اسکه انحضر روز شنبه شهید گردید همانا تاویلش همین است که مذکور شد که شهادت او در روز جمعه که یوم السبت مسلمین است میباشد اگر چه جمعی از علما بظاهر این اخبار عمل نموده و قائل شده اند که شهادت آنحضرت در روز

شنبه بوده مثل شیخ معتمد در ارشاد و غیر ایشان ولکن مخالف است با اخبار کثیره داله باینکه امروز
روز جمعه بوده و باین قائل شده اند بسیاری از علما رضوان الله علیهم بلی هلاکت اینجماعت و لیکن
اما خدا عذاب نفرمود اینجماعت را بواسطه حجت خود که در میان خلق بود نعم و لولا شموس منه ما طلعت
شمس و لا کان سهل لا و لا حزن و لم یدر فلک کلا و لا سکنت ارض بل اضطربت ارض بها
سکنوا بلی اگر نبود از برکت آفتابهای فلک عصمت و طهارت و ماههای برج هدایت و امامت این اولاد
قافله سالار سالکان سعادت پیشرو کاروان شهادت هر اینه هرگز آفتاب طلوع و غروب نمیکرد و افلاک
گردش نمینمود و زمین قرار نمییافت و سهل و جبل بر طرف میگردید لو لم یرد ربنا اظهار حجته من صلبه
ما استقام الدهر و لا زمن اگر نه این بود که خدا میخواست اظهار نماید حجت خود را و بیرون آورد
خلفاء خود را از صلب طاهر او هر اینه نمیماند روزگار باستقامت نمیماند ما عطل الکون اذا
کانت قلائد منه هداة علی فعل التقی مرنوا عالم سرنگون نشدی و کون معطل نگردیدی بجهة
انکه گوهرهای مضیئه و جوهرهای ثمینه اولاد طاهره او قلاده روزگار و نظام لیل و نهار
بودند که بواسطه تقوی و ممارست بر عبادت خدا مقصود از ایجاد ما سوی حاصل میگردید فلیندب
المجد اهلیه کذا و کذا فلیعظم الخطب او فلیکبر المحن پس سزاوار است که مجد بزرگی نوحه
و ندبه نماید بر اهل خود و باید عظیم شود مصیبت خلق و بزرگ شود محنتها و بلاهای مردم و کیف
لا و ای السادات من بشر اضحت تسود علیها اعبد بتن چگونه چنین نباشد و حال آنکه می بینیم
بزرگان و سادات خلق را بزرگی مینمایند بر ایشان اراذل خلق و غلامان بندگان گندیده
متعفن و الله ملجور جور الظالمین علی ابناء احمد الا معشر فنوا اعنی الاولی غصبوا میراث
حیدرة اخی النبی رسول الله و الختن بخدا قسم جرات ندادند اراذل را بظلم اهلبیت مگر
جماعتی که غصب کردند ارث برادر و داماد رسول الله را و ظلم کردند و بواسطه امر خدا صبر نمودند
و دیگران بر آن جرات نمودند هم استوه و شادوه ابتنه اذ احقادهم ظهرن فی الطف و الضغن
و ایشان اساس ظلم چیدند و بنیان این بنا را نهادند و بنی امیه تقویت کردند و باتمام رسانیدند
ازاد در زمین کربلا نفسی فدا للنفوس فیه سائلة علی الصبا هجنت اجسادها اللدن روح
و جان من فدای آن نفوس قدسیه و ارواح زکیه باد که در زمین کربلا خونهای ایشان از شمشیر مخالفان
جاری گردید و جسدهای ایشان را بغارت نیزه ها دادند نفوس اشرف خلق الله منهم سادت
مشاعر بیت الله و الرکن اندی هناک حسبنا و هو یفتح الهفی اسطو بقلب قلبه البدن

البدن روح و جان من بلکه جانهای عالمیان بفدای حسین مظلوم باد که در آن تشنه لبی
در میان آنگروه بیحمیت گرفتار شده بود چون شیر خشمناک در دریای حرب غوطه ور گردیده
بود افدیه الیه من صعب الدماء غدا تجری علی وجهه خیل العدی سفن در حالتی
که از کشتن اشرار و خون ریزی طایفه غدار روی اندیشت بمنزله دریای خون شده بود
که خیلها و اسبهای ایشان مانند کشتی بر او جاری بودند ما صدهم عن لقاء القوم کثرتهم
و الاسد هل سدها عن قصدها اتن و زیادتی آنگروه در نزد آنحضرت بی شکوه بودند چنانکه گورخران
وحشی در پیش شیران عظیمی نیست ای والله شیر را چه نسبت است با آن مظهر قهر الهی و محل سطوت
خدائی اگر اشاره قهرمانی کرده بلکه همه مخلوق ما نه میفرمود هر اینه همه را از صفحه روزگار بدار
البوار میفرستاد باری بمقتضای حکمت بانیه نفوس طاهره بشریه سطوت شجاعت حسینیه بآن طاغیه
طاغیه جدال نمود حتی اذا اشتاق دار الافناء لها و شاقه سادة فی عدنها عدنوا تا اینکه
ابو ظلمت کدورت قابل تابیدن انوار قدسیه خود ندید و دلش از زندگی دنیا سیر شد و اشتیاق
عالم بقا بر او زیاد شد و جد و پدر و مادر از اشتیاقش بی تاب شده اند فاضت الی القدس نفس منه
طاهرة ما شانها فی الورع خوف و لا حزن پس نفس زکیه اش از شاخسار بدن پرواز نمود
بکنه احکام دین الله اذ نکست اعلامه اسفا و الفرض و السنن پس بسبب کشتن او علمهای
دین الهی سرنگون گردید و احکام دین متین عزادار امام مبین گردید پس باید دانست اگر چه خونبها
از برکت وجود حجت خود زمین سرنگون نگردید اسمان از پرواز نفرمود و اما زمین و اسمان در
مصیبت جگرگوشه پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله بر خود لرزیدند و اسمان بجای اشک خون
بارید و زمین چشمهای آب خون از چشمهایش جاری شد چنانچه در اخبار کثیره از مخالف و مؤالف وارد
شده است از آنجمله ابن قولویه در کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود
بدرستیکه گریست آسمان و زمین در مصیبت حسین علیه السلام و سرخ رنگ شدند و هرگز نگریستی
نگریستند مگر بر یحیی بن ذکریا و حسین بن علی علیهما السلام و ابن شهرآشوب از نضره ازدیه روایت کرده است
که گفت لما قتل الحسین امطرت السماء دما و حبابنا و جرارنا صارت مملوة دما چون
حسین علیه السلم را شهید کردند و داغ مصیبت او بر دل آسمان و زمین گذاردند آسمان و زمین
خون بارید ظرفهای ما حتی سبوهای ما مملو از خون گردید و ایضا ابن قولویه روایت کرده است
از احمد بن عبد الله از مردی از اهل بیت المقدس که گفت بخدا قسم که ما اهل بیت المقدس که مطلع شدیم

بو شهادت حسین بن علی علیهما السلام در پیش از و ذکر انحضرت را شهید کردند راوی گفت چگونه
مطلع شد بدین حال انکه مسافت بعید و فاصله بو میانه شما و مقتل انحضرت گفت ما رفع حجر اولا
مدر اولا صخر الا و رأینا تحتها دما عبیطا یعنی هیچ سنگ و کلوخی را از اطراف بیت المقدس برنداشتیم
مگر انکه دیدیم که از زیرش خون تازه میجوشید و دیوارها را مانند خون بسته سرخ شده بود
تا سه روز خون تازه از اسمانها میبارید و در دل شب منادی شنیدیم که ندا میکرد و این شعرها میخواند
اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب ایا امید دارند گروهی که کشتند حسین را
شفاعت جد بزرگوارش را در روز قیامت معاذ الله لا نلتم یقینا شفاعة احمد و ابی تراب
معاذ الله هرگز نخواهد شد بشما نخواهد رسید شفاعت احمد مختار و حیدر کرار قتلتم خیر من
رکب المطایا و خیر الشیب طرا و الشباب چگونه میشود که شفاعت جد و پدر و مادر او شما را
در یابد و حال انکه کشتید بهترین سواران معرکه شجاعت را و کشتید بهترین پیران و جوانان اهل عالم را
همه پیران و جوانان اهل عالم بفدای یکموی او باد که افتاب تا سه روز منکسف و بی نور بود و جهان
ظلمانی و شبها نیز چنین که در روز ستارهای اسمان ظاهر بود و بعد از چند روز نزدیک خبر شهید
کردن ابتدای ظهور امور غریبه بغربت یار بلا و اسیر کرده اعدا را در کربلا شهید کرده بودند و از
جمعی از مشایخ عامه مثل شارح جزو صاحب طبقات نقل شده که سرخی که در اسمانها هم میرسد در وقت طلوع
و غروب افتاب از وقتی بهم رسید که خورشید فلک امامت و نازپرورده حضرت رسالت حسین علیه السلام را
شهید نمودند از ان روز تا بحال باقی مانده و پیش از ان کسی ندیده بود و گفته ما رفع حجر فی الدنیا
الا و تحته دم عبیط و سنگی را از روی زمین برنداشتند در همه دنیا مگر انکه از زیرش خون تازه بود
و از اسمان قطرات خون بر زمین میریخت و ان خون بهر جامه که مینشست اثرش برطرف نمیکرد بلکه هرچند
ان جامه را می شستند پاک نمیشد تا پاره پاره میشد پس اگر اسمانها هم در مصیبت فرزند پیغمبر اخر الزمان صلی الله
علیه و اله عزادار و صبح و شام از دیده خود اشکبار و در هر شبانه روز از اطراف افقش اثار سرخی نمودار
میشود چرا دلهای دوستانش در مصیبت او خون نمیشود و چرا اشک خونین از دیدهها جاری نمی
کنند و چرا اه حسرت از سینه نمیکشند بحال انکه مصیبت حسین علیه السلام مثل سایر مصیبتها کهنه
شده و داغش از سینهها برطرف گردیده حاشا و الله تا قیامت برطرف نخواهد شد و از خواطر ما
محو نخواهد گردید بلی همه کس مثل حسین علیه السلام نیستند و هر بلیه مثل بلیه حسین نیست اسمانها
گردش کردند تا مثل حسینی را پروریدند که زینت اسمانها و زمینها بود از اول دنیا پوست او را نتوانستند دید

در روز عاشورا و بجهت ان دفعه جراحتی که در پیشانی مجد و بزرگی واقع شد

دیده تا ابد بر این حال کشند و نمیدانم چرا از دیدههای دوستانش خون نمیریزد و چرا جگرها
شعلهای اتش کباب نمیشود مگر انکه این دلهای سخت تر از سنگ یا کلوخست یا انکه تامل نمیکنند
اری تامل نمیکنند هم چنانکه از حکمتهای الهی بایست اسمان و زمین برپا باشد تا غرض از ایجاد خلق
بعمل اید هم چنین از اینجهت باید که چنان در نظرها نماید و در دلها تاثیری نکند که خلق از تعیش
باز مانند و الا چه معنی داشت که بهترین خلق و واسطه نزول رحمتها و برکتها و فیضهای خدا بر
خلق را شهید کنند جماعتی که اب و گل ایشان بنور ولایت سرشته شده و همیشه بابی انت و امی
خطاب باو مینمایند از مصیبتش بیقرار نباشند و خورند و اشامند و استراحت کنند اه اه چه قسی
است دلی که در این مصیبت نسوزد و چه دور از رحمت دیده که در این بلیه اشک حسرت نریزد
لله وقعة عاشوراء ان لها فی جبهة المجد جرحا غیر مندمل ای داد از مصیبتی که واقع
شد هرگز مندمل نخواهد شد سر بهم نخواهد اورد زیرا بزرگ اهل مجد و بزرگی را کشتند اری
و اثر ان زایل نمیشود مصیبة بکت السبع الشداد لها دما و رزء عظیم غیر محتمل مصیبتی است
که اسمانها بجای اشک اب و خون باریدند و بلیه عظیمی است که تاب تحمل ان نمیتوان اورد لهفی
له عافرا ملقی بلا کفن سوی السوافی و لا لحد و لا غسل ای حسرت و اندوه بر ان مظلوم که بدن
شریفش را بر زمین انداختند و او را بیجامه و کفن واگذاشتند تا انکه غباری که از وزیدن بادها بر او
نشست بجای کفن بر بدنش ماند مترب الخد دامی النحر منعفر الجبین مخترق ظام الی الوشل
اه اه ان صورت شریفش که بوسه گاه جد بزرگوارش بود بخاک مالیدند و او را مثل شتر قربانی نحر کردند
و پیشانیش که دایم در سجود معبود بود خاک الود نمودند و ان بحر فیض و مکرمت را با لب تشنه شهید
کردند و اقبلت زینب الکبری و قد سفرت عن منظر برداء الذل مشتمل حسری و ادمعها
تتری و مقلتها عبری و انفسها حری من الثکل اه از ان حالتیکه خواهر ان مظلوم زینب خاتون
از خیمه بیرون امده بود و حال انکه لباس مذلت و خواری و جامه مصیبت و سوگواری در عزای برادر خود
پوشیده با اشکهای ریزان و چشم خونفشان و نفس سوزان تشکو الی جدها فعل الطغاة
بهم بمدمع فوق صحن الخد منهمل با ان حال مصیبت مال شکایت میکرد نزد جد بزرگوارش
رسول ذو الجلال میکرد و میگفت یا جد قد فتکت فینا علوج بنی امیة و بغاة یا عابد الجد
و الانداد کبرهای بنی امیه و بلاهای بت پرستان در کمین گاه بودند تا بعد از تو بناگاه ما را هلاک و
برطرف نمودند یا جد هل جائک الناعی بقتل اخی و هل عرفت بما لاقیت من وهل یا جد بزرگوار

ایا کسی خبر مرا برادر مرا بتو داد و ایا میدانی که چه مصیبتها بمن رسید یا جدّ هذا اخی
عارٍ تکفنه الریاح فی نسجها من مطرف سهل ای جد بزرگوار اینک بدن برادرم حسین
است عاری و برهنه نموده اند و بادها بر بدنش غبار و پود کرده و غبار جامه کفن بر بدنش
میبافند یا جدّ هذا اخی ظامٍ وقد صدرت عن صدره البیض بعد الفل والنهل
ای جد بزرگوار بزرگوار برادرم را با لب خشک کشتند تشنه شد که لب را از آب فرات تر کنند
و حال آنکه شمشیرهای کوفیان از خون سینه و بدن او گرد بدند واقبلت یرشف الثغر السمهری
وهل یدافع القدر المحتوم بالقتل تقول والسبط تغشاه المنون وفی فؤدها ناهیک
من شغل پس خود را بنعش برادر رسانید و او را میبوسید با نثر دیگر داشت میگفت
اخی هذه روحی لکم بدل ان کان یقنع صرف الدهر بالبدل ای برادر ای جان عزیزم را بفدای
تو مینمایم و خودم را فدای تو میگردانم اگر میتوان مصیبت روزگار را بیدل و فدیه گرداند
خود اخی یا اخی کنت نوراً نستضاء به الی الطریق الذی ینجی من الزلل ای برادر ای برادر
تو بودی که در ظلمتهای دنیا از روشنائی نور تو گم شد کان وادی ضلالت راه هدایت و طریق
سعادت را می جستند اخی یا اخی من بعدکم طرق الهدی ودیع المعالی الضر وهو خلی ای برادر
ای برادر بعد از برطرف شدن نور تو راههای هدایت گم شد و منزل بندگی سعادت خالی ماند
اری والله بعد از حسین علیه السلم راه هدایت تاریک و ظلمانی گردید و طریق هدایت و سعادت گم
شد و مساجد و معابد خراب ماند و محاریب و منابر برهم خورد و آثار تقوی مندرس گردید و آثار علم
منطمس شد چگونه تصور میتوان نمود که کسیرا که خداوند او را برگزید بهتر هدایت خلق و حجت خود
گرداند بر بندگان خود و در شبستان ضلالت او را راهنمای گم شدگان گردانید که از نور هدایت
او راه راست جویند او را ببدترین خلق ببدترین احوال بکشند و همه عالم را بی دلیل گذارند از فیوضات
الهی محروم نمایند و با اینحال دوستانش تعیش و زندگی کنند و بعیش و شادی مشغول باشند
مگر نشنیده اند مظلومی نور دیده انبیا و محرومی جگر گوشه فاطمه زهراء را و بیهمدی کار خامس
آل العباد باشند اند بجا هل مینمایند مگر عزیزتر از حسین علیه السلم کرز منت شهلو اسمانها است و
گوشوار عرش خدا است و باب النجات است و سبب نزول رحمت و برکت است یا مگر مظلوم تر از
حسین علیه السلم کسیرا دارند که دل ایشان بر او میسوزد در جائیکه حیوانات هم دلشان سوزد
و سنگ و کلوخ از دیده خونبار شوند نباتات و دوستانش غافل باشند و در مصیبتش ساکت

ساکت باشند و در بلیه اش از سلک حسرت از دیده نبارند بجد اینحالت نیست مگر از کمی معرفت
ایشان و غفلت و فرو رفتن در شهوات و فکر دنیا و ذکر دنیا و هم و غم دنیا و الا چه معنی دارد تصور
لیهم شد بر آنحضرت توان کرد و خود را ضبط توان نمود نشنیده اید که وارد شده است از ابو بصیر که
گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلم بودم که داخل شد بر آنحضرت یکی از فرزندان آنحضرت
چون چشم آنحضرت بر او افتاد او را در بغل کشیدند و بوسیدند و فرمودند خدا حقیر نماید
کسیرا که شما را حقیر نمود و انتقام کشد از کسانیکه بدان شما را کشند و خدا واگذارد کسیرا
که شما را واگذاشت و لعنت کند جماعتیرا که شما را کشند و خدا یار و حافظ و ناصر شما باد
بدرستیکه طول کشید گریه زنان و گریه انبیا و صدیقین و ملئکه و شهدا بر شما پس آنحضرت بگریه
در آمدند و فرمودند ای ابا بصیر اذا نظرت الی ولد الحسین اتانی ما لا املکه بما اتی الی
ابیهم والیهم هرگاه نظر میکنم باولاد حسین علیه السلم میافتد حالتی مرا عارض میشود که خود را
ضبط نمیتوانم نمود بجهة ظلم و ستمی که بپدر بزرگوار ایشان کرده شد و در حدیث دیگر وارد
شده است که نبود روزی که مذکور شود حسین علیه السلام در نزد حضرت صادق علیه السلم مگر اینکه آن
حضرت محزون میگردید در آن روز و در آن شب کسی آنحضرت را شاد و خندان نمیدید اگر خواهی محلی از
مظلومی آنحضرت را شنیده باشی مستمع باش ببین که چگونه آنحضرت را از وطن خود دور کردند و او را
غریب و مبتلا ساختند و دستش را از حق او کوتاه کردند و او را از حرم جد بزرگوارش بیرون نمودند و
چگونه عرصه را بر آن بزرگوار تنگ کردند که دلش از زندگی دنیا سیر شد و تمنی مردن کرد بد
شیخ مفید و سید جلیل القدر سید بن طاوس و ابن شهر آشوب و غیر ایشان از علما اعلام و اجلاء والا
مقام رضوان الله علیهم حکایت جانسوزی بیرون رفتن آن سید انام و گوشوار عرش ملک علام را از مدینه
امینه مبارکه قریب باین مضمون بیان فرموده اند که بعد از آنکه فارون این امت معویه بن ابی سفیان
باسفل درکات نیران واصل شد و بجال یافت و صفحه روزگار از کثافت وجود پلیدش پاک گردید نطفه حرام او
و فرزند ناپاکش یزید بی عنبر سلطنت آن بد گهر استقرار یافت از آنجا که شجره ملعونه شقاوت ثمر را
جز کفر و طغیان ثمری نه و نطفه خبیثه ظلم و عدوان را جز مردم آزاری اثری نمیباشد و از آنجا که هر حقی
در مقابل او باطلی است و هر موسی را در مقابل فرعونی است کمر او را اذیت مینماید انتقام
اثر در صدد اذیت و ظلم و قتل جگر گوشه پیغمبر و نوباوه حیدر صفدر بر آمد نامه به پسر عم خود ولید بن عتبه
و بروایت صدوق عتبه بن ابی سفیان نوشت که باید بیعت مرا از حسین بن علی و عبد الله بن عمر و ابن زبیر

ابن شهر اشوب و عبد الرحمن بن ابی بکر بکبری بیعت شد بدعینی و اگر اباکنند سرهای ایشانرا ببرید
نزد من بفرستید چون نامه باینک سید و خواست بیعت بگیرد او را امکان نشد و لکن چون آنحضرت دید
که دست از او بر نمیدارند فرار بر قرار اختیار نمود آهنگ سفر نمود و تهیه سفر بر آمد جلای وطن را
بر مجاورت حرم جد محترم خود اختیار فرمود پیش از خروج بچند شب بجهت وداع بر سر روضه منوره
جد والا مقام خود رفت چون نزدیک روضه شریفه رسید بروایت صدوق نوری از قبر منور
ساطع گردید چون این را مشاهده فرمود مراجعت نمود و شب دیگر باز بجهت وداع بر سر قبر مبارک
رفت و چند رکعت نماز گذارد و بعد از آن شروع بمناجات نمود و عرض کرد اللّهمّ هذا قبر نبیّک
و انا ابن بنت نبیّک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت خداوندا این قبر پیغمبر تو است و من
فرزند زاده پیغمبر توام مرا امری پیش آمده و بلیه رخ نموده که تو میدانی الها خدایا من نیکی را
دوست میدارم و بدی را بد دارم و سؤال میکنم از تو بحق این قبر و بحق آنکسی که در آن است
که اختیار فرمائی از برای من چیزی را که بخشنودی تو و رسول تو در آنست پس شروع کرد
بگریستن و گریه بسیار کرد تا نزدیک صبح پس سر مبارک را گذارد و او را خواب برد در عالم
خواب دید که جد بزرگوارش با گروهی از ملائکه که از راست و چپ و پیش حضرت را احاطه کرده بودند با
پیش آمد آنحضرت را بسینه شریف چسبانید و میان دو چشم او را بوسید و فرمود حبیبی یا حسین
کأنّی اراک عن قریب مرمّلاً بدمائک مذبوحاً بارض کرب و بلاء بین عصابة من امّتی
و انت مع ذلک عطشان لا تسقی و ظمآن لا تروی ای حبیب دل افگار و ای نور دیده اخیار گویا می
بینم ترا در این نزدیکها که ترا ذبح کرده باشند و بدن شریفت را بخون رنگین کرده باشند و جسد ترا بخون
آلوده نموده باشند و در زمین کربلا و درد بادیه محنت ابتلاء در میان گروهی از امت مشئوم من تو در
انحالت تشنه بوده باشی و شربت آبی بتو ندهند و تو سیراب ننمایند و با لب تشنه جگر برشته ترا ذبح
کنند و با این حالت امید شفاعت از من داشته باشند خدا نرساند با ایشان شفاعت مرا حبیبی یا
حسین انّ اباک و امّک و اخاک قدموا علیّ و هم مشتاقون الیک ای نور دیده و ای حبیب دل
محنت دیده پدر و مادر و برادرت بنزد من آمدند و همه مشتاق لقای تو میباشند و انّ لک فی
الجنان درجات لن تنالها الا بالشهادة ای نور دیده از برای تو منازل چند در بهشت مقرر کرده که
بآن نمیرسی مگر بکشته شدن و جان باختن پس در آنحال آنحضرت نظر خود را بجد بزرگوار انداخته عرض
کرد یا جدّاه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک یعنی جد بزرگوار احاجتی ببر کشتن

بر کشتن دنیا نیست پس مرا بگیر و با خود ببر و از غمها و المهای دنیا مرا خلاص کن حضرت رسول
فرمود ترا چاره نیست از بر کشتن بدنیا تا شربت شهادت بچشی و بدرجه رفیعه سعادت برسی
و آنچه را مقدر فرموده و مهیا نموده از برای تو در یابی پس آنحضرت از خواب بیدار شد مضطرب
و هراسان و غریبی و مظلومی خود و اهلبیت خود را بجهة اهل بیت نقل کردند اهلبیت از استماع
این واقعه هائله و شنیدن این خبر محنت اثر مهموم و مغموم شده شروع بگریه و زاری کردند از
خانواده آن امام صدای گریه و ناله بلند گردید در آن روز در مغرب و مشرق عالم کسی اندوهناکتر
از اهلبیت رسالت نبوده و لحظه گریه ایشان بیشتر نبود پس آنحضرت مهیای سفر شدند اسباب
سفر را ترتیب دادند و در میان شب بجهت وداع مادر خود بر خواست و بر تربت طاهره مادر خود
فاطمه علیها السلام آمد و در بعضی از کتب مذکور است که سلام کرد بر مادر خود و گفت السلام علیک
یا اُمّاه حسین تست که بوداع تو آمده و این آخر زیارت او است ترا ناگاه از قبر مبارک حضرت فاطمه
علیها السلام آوازی بر آمد علیک السلام یا مظلوم الام و یا شهید الام و یا غریب الام پس بنحوی که
بآنحضرت مستولی شد که دیگر قدرت بر تکلم نداشت پس بر سر قبر مبارک برادر بزرگوارش رفته
و آنحضرت را وداع نمود چون صبح شد بمنزل خود برگشت امر نمود که جهاز ها را بار کنند خواتین
عصمت و طهارت را در محملها و کجاوه ها سوار کنند ناگاه محمد حنفیه برادر آنحضرت مطلع شد که آن
حضرت اراده کوچ دارند بر خواست بخدمت برادر با جان برابر خود آمد عرض کرد یا اخی انت احبّ
الخلق الیّ و اعزّهم علیّ ای برادر تو محبوبترین خلقی بسوی من و عزیزترین خلقی در پیش من تو
دیده محنت خدا امروز منحصر است بتو من بگو اراده کدام دیار داری قصد کدام مکان فرموده
از روضه جد خود بر میدارد بجا میبری اقربای خود را بکه میسپاری شیعیان خود را بکه سفارش مینمائی
ای برادر میترسم در میان قومی در آئی که با تو مخالفت نمایند و جان شریف تو و اهلبیت تو که عزیزتر از جانهاست
در معرض تلف آید حضرت فرمود چکنم و بکجا روم و چه چاره کنم که لابد از این بلاد باید بروم عرض
کرد که پس برو بسوی مکه و پناه بخانه خدا بر اگر دست از تو برداشتند و ترا بخود واگذاشتند در آنجا باش
و ان تکن الاخری فاخرج الی بلاد الیمن فانّهم انصار جدّک و ابیک و هم ارأف الناس و ارحمهم
تحلو بها و او سعهم بلاداً و اگر دست از تو بر نداشتند برو بسوی بلاد یمن و اکر اهل یمن یاور ان جد پدر
تواند و مردم روف و مهربانی دارند و دلهای ایشان نازکست و بر ضعیفی تو رحم خواهند نمود ترا
پناه خواهند داد و بلاد ایشان فراخ است و از آن است بودن تو در آن بلاد دشوار نیست فان اطمأنّت

بك الدار والاجتف بالرجال وشعوب الجبال واگر نتوانستی بدان بلاد بمانی دست رو
برنداشتند و بسوی بیابانها و کوهها و درهها و شعب کوهها پنهان باش و نهار بارض
عراق مرو و خود را بدام فریب کوفیان میفکن حضرت فرمود یا اخی والله لو لم یکن فی الدنیا
ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معویة ای برادر اگر در دنیا پناهی نباشد و ماوائی نه
بینم در بیابانها و کوهها نیز نتوانم زیست نمود با پسر معویه نیز بیعت نخواهم کرد پس محمد
گریه بسیار کرد و انحضرت نیز بگریه در امد و سخن ایشان قطع شد پس انحضرت دوات و قلم طلبید و وصیت
نامه نوشت ببرادر خود داد و نامه به بنی هاشم نوشت باین مضمون که هر که بمن ملحق شود البته کشته
خواهد شد و هر که تخلف کند از فتح و فیروزی بهره نخواهد یافت و بتخصیص داد که بنی هاشم سا
پس امر فرمود که زنان و دختران را بمحملها و کجاوها سوار نمایند و ذو الجناح را طلبید پا در رکاب
ظفر انتساب نمود سوار شد ابن قولویه در کتاب کامل الزیاره روایت کرده باین مضمون که چون
انفذ وه ناس و پناه عام و خاص از مدینه خواستند بیرون روند زنان بنی هاشم و طایفه عبد المطلب
از هر جانب و نسوان اشراف و اولاد بنی غالب نوحه خوان شدند و از هر جانب صدای نوحه و ندبه بلند کردند
و صدای گریه و ناله بر کشیدند و مثل پروانه بدور ان شمع شبستان حرم میگشتند و مانند بنات
النعش بدور ان قطب فلک هدایت میگردیدند از هر طرف مانند ابر بهار در فراق ان برگزیده
اخیار زار زار میگریستند محزون شدند بی پناه درماندگان و ان دستگیر بی پناهان بجوانب الرا
دران دلسوختگان مشاهده فرمود در میان ایشان امد فرمود انشدکن الله ان تبدین هذا
الامر معصیة لله و لرسوله شما را بخدا قسم میدهم که عنان صبر و ارام را از دست مدهید و این
بی تابی را اظهار مکنید و مسلک معصیت خدا و رسول را سلوک ننمائید بقضای خدا راضی شوید
و بامر خدا در دهید محنت زدگان دلسوختگان عرض کردند فلمن نستبقی النیاحة و البکاء فهو
عندنا کیوم مات رسول الله و علی و فاطمة و رقیة و زینب و ام کلثوم اگر بجهت فراق چون تو امامی
گریه و نوحه نکنیم بجهت کدام کس نوحه کنیم امروز مثل روزیست که جد بزرگوارت از دنیا رفت
و مثل روزیست که پدر و غالب مادرت را کشتند و مانند روزیست که مادرت از دنیا رفت و مثل
روزیست که دختران پیغمبر خدا از دنیا رفتند پس خدا جانهای ما را فدای تو کند ای حبیب ابرار و ای یادگار
اخیار تا که یکی از عمهای انحضرت پیش امد و عرض کرد ای نور دیده عمه الحسین شهادت میدهم که شنیدم
که جنیان بر تو نوحه میکردند و پیش از شهادت تو عزای ترا میداشتند و میگفتند فان قتیل

الطف من ال هاشم اذل رقابا من قریش فذلت حبیب رسول الله لم یک فاحشا الا بانت
مصیبتک الانوف و جلت بدرستیکه شهید طف کربلا از ال هاشم گردنهای قریش را ذلیل کرد
پس بعد از او همه قریش ذلیل گردیدند ای حبیب قلب رسول خدا تو که هرگز بر امر قبیحی نکردی به مصیبت او
بزرگ میباشد بخوبیکه دماغهای دوستانش ... پس این شعرها را میخواند ابکو
حسینا فلقتله شاب الشعر و لقتله زلزلتم و لقتله انکسف القمر گریه کنید در مصیبت حسین
که بجهت کشتن او موها سفید شد و جوانها پیر شدند و زمین بتزلزل در امد و ستارهها تاریک شدند
و احمرت افاق السماء من العشیة و السحر و تغیرت شمس البلاد بهم و اظلمت الکور از جهت مصیبت
او اطراف اسمان خونبار و سرخ شد در هر صبح و شام و افتاب متغیر شد و عالم تاریک گردید ذاک
ابن فاطمة المصاب بالخلایق و البشر و اورث تاذلا به جدع الانوف مع القدر اه اه او
کشته مظلوم فرزند فاطمه است که همه خلایق را مصیبت زده کرده و ما را ذلیل کرد اینه ذلی
و خواری بین و بمایان شیخ مفید ره روایت کرده از حضرت صادق علیه السلم که در انوقت گروهی چند از
ملئکه نیز در انحضرت امدند و در دست حربهای بلند داشتند و بر اسبهای نجیب بهشتی سوار بودند سلام
کردند عرض کردند که ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خداوند جلیل در مواطن بسیار ما را
نو فرستاد حضرت فرمود که وعده گاه ما در بقعه ایست که در ان مرا شهید کنند و قبر من در ان خواهد بود
گرانرا که بلا امد گویید عرض کردند هر چه امر میکنی اطاعت میکنیم ایا از کسی میترسی که با تو همراهی کنیم و رفع
ایشانرا از سلطی بر من نیست تا بمحل کشتن خود برسم پس گروهی از جنیان جد من امدند مظلوم امد
عرض کردند که ای اقای ما شیعیان و یاوران تو ایم همراهی کردار بفرما اگر امر کنی همه دشمنان
ترا هلاک کنیم و تو در جای خود باشی همراهی خواهیم کرد فرمود خدا شما را جزای خیر بدهد ایا نخوانده اید
کتاب خدا را که بر جدم نازل شده که میفرماید اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة و دیگر
میفرماید لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و اگر من بر جای خود بمانم بچه امتحان کرده میشوند
این خلق و در از رحمت خدا و کی در محل قبر من دفن خواهد کرد و حال انکه خدا او را از برای من اختیار فرموده
در روز دحو الارض و ان مکان را محل دلنشین شیعیان من قرار داده که دلهای ایشان با ان مایل بمحل اما ایشان
میباشد در دنیا و اخرت نیز در من بیایید در روز شنبه که روز عاشورا است که در اخر روز شهید
میشوم و برادران و خویشانم را شهید کرده باشند و سرم را به نیزه زنند و بگردانند بسوی یزید بود ایشان
عرض کردند یا بن رسول الله اگر نه این بود که اطاعت تو واجب و همراهی میکشیم دشمنانت را پیش از انکه بسوی تو برسند

فرمود بخدا قسم که قدرت ما پیش از شما است و لکن باید حجت خدا بر خلق تمام شود ناگاه ام سلمه
زوجه محترمه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد بیشتر آمد عرض کرد ای فرزند مرا محزون مکن از رفتن
خود بسوی عراق بدرستیکه از جد بزرگوارت شنیدم که میفرمود یُقتَلُ وَلَدی الحُسَین فی اَرضِ
العِراق فی اَرضٍ یُقالُ لَها کَربَلا کشته میشود فرزند مظلوم حسین ع در عراق در زمینی که
آنرا کربلا میگویند حضرت فرمود که ای مادر بخدا قسم که من میدانم لامحاله کشته میشوم و مرا از کشتن
چاره نیست و بخدا قسم که میدانم مرا در چه روز میکشند و میدانم که مرا کی میکشد و در کجا میکشد
مرا و میدانم که کی از اهلبیت و اقرباء و اصحاب من کشته میشوند ای مادر اگر خواهی بنمایم بتو محل قبر خود را
پس اشاره فرمود بجانب کربلا و زمینها پست شد تا نمود باو محل دفن خود و خوابیدن خود را و لشکرها
خود و محل کشته شدن خود را پس ام سلمه بگریه در آمد گریستن شدیدی حضرت فرمود یا اُمّاه
قَد شاءَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَن یَرانی مَقتُولاً مَذبُوحاً ظُلماً وَ عُدواناً ای مادر خدا چنین مقدر فرموده
که مرا شهید کنند و مرا ذبح نمایند از روی ظلم و عدوان وَ قَد شاءَ اَن یَری حَرَمی وَ رَهطی وَ نِسائی
مُشَرَّدینَ وَ اَطفالی مَذبُوحینَ مَظلُومینَ مَاسُورینَ مُقَیَّدینَ وَ هُم یَستَغیثُونَ فَلا یَجِدُونَ ناصِراً
وَ لا مُعیناً و مقدر فرموده که زنان و دختران و حرم محترم مرا دربدر و اسیر نمایند و اطفال مرا ذبح
نمایند و مظلوم و اسیر و دستگیر نمایند در غل و زنجیر نمایند بنحوی که هر چه استغاثه کنند یاری ننمایند
و معینی نه بینند و بروایت دیگر پس ام سلمه گفت که در نزد من میباشد تربتی که جد بزرگوارت بمن داده
در شیشه ضبط کردم حضرت قبضه از تربت طاهره خود را گرفت و در شیشه گذارده باو داد و
فرمود اینرا بگذار بان شیشه که جدم بتو داده پس چون ببینی که خون از شیشها سر زد بدانکه مرا کشتند پس
حضرت او را وداع فرموده روانه مکه معظمه گردیدند و بروایت شیخ مفید دو روز از ماه رجب مانده در
شب یکشنبه و بروایتی مدینه بیرون رفتند و در سیم شعبان وارد مکه معظمه شدند و بروایت ابن
طاوس در سیم شعبان بیرون رفتند در وقت بیرون رفتن از مدینه این آیه را میخواندند که حق تعالی
در باب گریختن موسی ع از قوم خود بیان میفرماید که فَخَرَجَ مِنها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ القَومِ
الظّالِمینَ و راه بزرگ را گرفته متوجه مکه گردیدند و چون وارد مکه شدند این آیه را میخواندند وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلقاءَ مَدیَنَ
قالَ عَسی رَبّی اَن یَهدِیَنی سَواءَ السَّبیلِ و بقیه از شعبان و رمضان و شوال و ذی قعده و هفت
روز از ذی حجه در آن جا مکث نمودند و در هشتم ذی حجه بسوی کوفه روانه
گردیدند از خوف ظالمان اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی القَومِ الظّالِمینَ مجلس

مجلس دوم در بیان خروج و سفر سید الشهدا علیه السلام از مکه معظمه بسوی عراق و مختصری از وقایع آن

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ

الحَمدُ لِلّهِ الَّذی اَعظَمَ شَعائِرَ الاِسلامِ وَ اَرشَدَنا بِالاِرشادِ اِلَی الحِلِّ وَ الحَرامِ وَ تَفَضَّلَ عَلَینا بِالرُّکُونِ
اِلَی الرُّکنِ وَ المَقامِ وَ جَعَلَ لَنا حَرَماً آمِناً حِصناً لِلاَنامِ وَ کَهفاً لِصُرُوفِ الاَیّامِ وَ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ
عَلی مَن تَشَرَّفَ بِهِ البَیتُ وَ الحَطیمُ وَ استَقامَ بِهِ الرُّکنُ وَ المَقامُ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الَّذینَ کانُوا حُفّاظَ
البَیتِ الحَرامِ وَ بَواطِنَ الحَجِّ وَ الاِحرامِ خُصُوصاً عَلی مَن بَذَلَ مُهجَتَهُ سَعیاً اِلی رِضاءِ
رَبِّهِ وَ مَولاهُ وَ فَدی اَهلَهُ وَ عِیالَهُ وَ اَولادَهُ حِفظاً لِمَشاعِرِ الاِسلامِ کَما هُوَ اَقصی مُناهُ
الَّذی اَزعَجُوهُ عَنِ الاَهلِ وَ الاَوطانِ وَ ضَیَّقُوا عَلَیهِ الزَّمانَ وَ المَکانَ فَقَتَلُوهُ وَ اَصحابَهُ
کَالاَضاحی وَ نَصَبُوا رَاسَهُ عَلَی العَوالی وَ سَبَوا نِسائَهُ کَالاِماءِ وَ الذَّراری فی دارٍ وَ اَهَنَّ فِی
القِفارِ وَ البَراری نَهَبُوا مالَهُ وَ اَیتَمُوا اَطفالَهُ وَ اَسَرُوا عِیالَهُ وَ کَسَرُوا ظَهرَهُ وَ رَضَضُوا صَدرَهُ
وَ نَحَرُوا نَحرَهُ قَتیلِ الاَدعِیاءِ وَ اَسیرِ المِحنَةِ وَ البَلاءِ مَسلُوبِ العِمامَةِ وَ الرِّداءِ مُخَضَّبِ الشَّیبِ
مِنَ الدِّماءِ المَذبُوحِ بِسَیفِ الجَفاءِ مِنَ القَفا صاحِبِ الرَّاسِ المَرفُوعِ وَ التِّلوِ المَوضُوعِ وَ السِّنِّ
المَقرُوعِ وَ الحَقِّ المَمنُوعِ الشَّهیدِ العَطشانِ البَعیدِ عَنِ الاَوطانِ المَذبُوحِ بِالبَنانِ المَدفُونِ
بِلا غُسلٍ وَ اَکفانٍ المُختَلِفِ لُبَّهُ النُّسُورُ وَ العُقبانُ قَلیلِ الاَعوانِ شَدیدِ الاَشجانِ لَوا لَهفَ
الحَیرانِ القَتیلِ بِظَهرِ کُوفانَ مُعَفَّرِ الخَدَّینِ مُتَرَّبِ الجَبینَینِ مَقطُوعِ الوَدَجَینِ الظَّمآنِ لَدَی النَّهرَینِ
مَلاذِ الخافِقَینِ وَ شَفیعِ الثَّقَلَینِ سَیِّدِنا اَبی عَبدِ اللهِ الحُسَینِ وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی قاتِلیهِ وَ ظالِمیهِ الَّذینَ
قَتَلُوا بِقَتلِهِ الاِسلامَ وَ هَدَمُوا قَواعِدَ البَیتِ الحَرامِ وَ خَرَّبُوا قَوائِمَ الرُّکنِ وَ المَقامِ وَ نَکَسُوا
مَشاعِرَ الحَجِّ وَ الاِحرامِ وَ مَعالِمَ الحَلالِ وَ الحَرامِ فَعَلَیهِم لَعنَةٌ مُتَّصِلَةٌ مَا اتَّصَلَ اللَّیالی وَ الاَیّامُ
اِلی یَومِ القِیامِ وَ بَعدُ فَقَد قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فی کِتابِهِ العَزیزِ لا تَقتُلُوا الصَّیدَ وَ اَنتُم حُرُمٌ وَ مَن
قَتَلَهُ مِنکُم مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحکُمُ بِهِ ذَوا عَدلٍ مِنکُم هَدیاً بالِغَ الکَعبَةِ
اَو کَفّارَةٌ طَعامُ مَساکینَ اَو عَدلُ ذٰلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ اَمرِهِ عَفَا اللهُ عَمّا سَلَفَ وَ مَن
عادَ فَیَنتَقِمُ اللهُ مِنهُ وَ اللهُ عَزیزٌ ذُو انتِقامٍ بدانکه پروردگار حکیم بحکمتهای بالغه بعضی از امکنه را
برگزید از اختصاص بمزید اکرام و احترام فرموده و بندگان خود را امر باحترام آن فرموده از آنجمله مکه

معظمه است که از احرام خود کردانیده هم چنانکه پادشاهان ظاهر را بلا تشبیه مکان خلوتی است
که از احرام خود و محل خواص و خلوت خود مبدا نند و ایمکان را که پروردگار عالم بر گزیده و حرم خود
کردانیده آن مکه معظمه و اطراف انست و از جهت آن احکام بسیار مقرر فرموده و بعضی از آن احکام را
در کتاب شریف خود بیان فرموده چنانچه در این آیه شریفه بیان فرموده که خلاصه معنی آن اینست که
ایکروه مؤمنان مکشید صید را در حالتیکه شما محرم بوده باشید پس هر که بکشد پس لازمست بر او
کشته کوسفند برابر باید بکشد و اکر کاو وحشی را کشته کاو برابر باید بکشد و هکذا که حکم کنند باین
صاحب عدلی از شما در حالتیکه این صید هدیه ایست که رسانند بکعبه است یا باید کفاره بدهد
طعام دادن مسکین را یا بمعادل آن روزه بکیرد این عقوبات بجهت آنستکه بچشد وبال غلطی که
از او سر زده و عفو نماید خدا در فعل اول را و کسیکه عود نماید باین عمل شنیع خدا انتقام میکشد
از او و خدا غالب است بر او و صاحب انتقامست بدانکه حق تعالی حرم محترم خود را لازم دانسته
و کسیکه باو پناه برد از او پناه داده و در امان خود قرار داده و بجهت لقطه آن و شجر و نبات آن و صید آن
احکامی چند مقرر فرموده و آن احکام بسیار است و در اخبار و کتب علما ابرار مذکور است تا فضل کعبه
و حرم او را بینکه مخفی نیست هم چنانکه حق تعالی میفرماید اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً
حضرت باقر علیه السّلم بعد ذلک این آیه میفرماید فَاَوَّلُ بُقْعَةٍ خُلِقَتْ مِنَ الْاَرْضِ الْكَعْبَةُ ثُمَّ مُدَّتِ
الْاَرْضُ مِنْهَا و از حضرت صادق علیه السّلم روایت شده که از ید رحمت روایت کرده اند که موضع کعبه
قطعه زمینی بود سفید نورانی مثل نور افتاب و ماه چون فرزند ادم برادر خود را کشت سیاه شد چون
ادم بزمین امد خدا زمین را از برای او مرتفع کردانید تا همه از او دید و بدان رسید که این برای تو
و کفت خدا یا این زمین نورانی چیست کفت این حرم منست بر زمین و بر تو فرار داده ام که هر روز از او
هفت مرتبه طواف نمائی و در حدیثی است که بهتر بقعها در نزد خدا مکه است خاکی در نزد خدا بهتر
از خاک آن نیست و سنکی در نزد خدا بهتر از سنک آن نیست و درختی در نزد خدا بهتر از درخت آن
نیست و کوهی بهتر از کوه آن نیست و آبی بهتر از آب آن نیست و در حدیثی است که کسی نیست که بد آن
نکرده مکر خدا او را غضب کرده و تبع که پادشاهی بود که شرق و مغرب را تسخیر کرد روزی قصد کرد که مردان
اهل مکه را بکشد و زنهای ایشانرا اسیر نماید و کعبه را خراب کند بجهت این قصد چشمهای او کور شد و بدنهای
او برود و بوی بد بهم رسید ... نیست مکر بجهت قصدی که باین خانه محترمه کردی زیرا که
از حرم خدا است و ساکنان آن ذریه ابراهیم خلیل است کفتند چاره این چیست کفتند ...

سر این قصدیکه کرده بر کرد چون بر کرد چشمهایش بحال اول بر کشت پس جماعت را کفت او را بقصد
اول باز داشته بودند کشت پس امد بسوی خانه محترمه او را پوشانید و سی روز طعام نمود و هر
روز صد شتر میکشت از برای حیوانات بیابان و کوه بهای آن طعام فرستاد و در کیفیت قتل اصحاب
فیل مشهور و در قران مجید مذکور است و حجاج را بجهت خراب کردن کعبه خدا هلاک نکرد بجهت انکه
قصد او خرابی آن نبود بلکه میخواست عبد الله زبیر را که پناه بر آن برده بود بکیرد و چون خدا خواست که ظالم هم
شود که او را پناه نداده مهلت داده تا نوح را تا بر سر آن خراب کردند چنین روایت شده و بالجمله احترام آن
ضروریست حتی آنکه هر که بان پناه برد در امانست همچنانکه حق تعالی میفرماید وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً
حتی آنکه وارد شده است که هر وحشی و طیر که داخل حرم شود در امانست پس نباید از او مراد و نباید
اذیت نمود و درخت از انبات باید کند و کیاه از انبات نچیند هم چنانکه از حضرت صادق علیه السلم وارد
شده که کُلُّ شَيْءٍ يَنْبُتُ فِي الْحَرَمِ فَهُوَ حَرَامٌ عَلَى النَّاسِ اَجْمَعِينَ اِلَّا مَا اَنْبَتَّهُ اَوْ غَرَسْتَهُ هر چیز یکه
روئیده شود در حرم بر همه مردم حرامست مکر انچه را خود کاشته و غرس نموده مکر انکه فرموده حرامست
قطع درختیکه اصل آن در بیرون حرم است اکر شاخ آن در حرم باشد و آن درختیکه شاخ آن خارج
اکر اصل آن در حرم باشد و وارد شده که برداشتن لقطه آن حرامست مکر بجهت کسیکه در طلب صاحب خبر
و آیات وارد شده ... پس شکی نیست در حرمت آن و کتاب و سنت ناطق است بان بلکه راه نمای بان
و اشارات بان و سبب شده از این تصریح کرده اند بحرمت آن و دعوی اجماع شده و اینست کلام بعضی از علما
کَمَا يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ صَيْدُ الْبَرِّ مُبَاشَرَةً وَاَكْلاً وَدَلَالَةً وَاِشَارَةً وَتَسْبِيباً وَلَوْ بِاِعَارَةِ سِلَاحٍ
وَنَحْوِهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ الْمُسْتَفِيضَةِ وَالْاِجْمَاعِ و از برای کسیکه صیدی را بکشد یا اذیت باو کند
یا کند درختی از حرم کفاره چند قرار داده شده که تفصیل آن در محلش مذکور است و کفاره
صید را انچه بعضی تصریح کرده اند دو قسمتست که از روی خطا باشد یا از روی عمد باشد در دفعه
اول کفاره میباشد که چرا در حرم محترم خطائی مرتکب شده و هتک حرمت آن نموده و اکر متنبه نشد باز عود
نمود فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ خدا انتقام میکشد از او و کفاره چاره از امتنها بد چون این را دانستی بدانکه
خدا را حرم حقیقی و معنوی است که بمنزله روح این حرم ظاهریست و بمنزله لب این ظاهر است این حرم را
بمنزله جسد و پوست و حقیقت و مغز و کبوتر پوست و درخت است لقطه است و احترام آن بیشتر و حرمت آن عظیم تر است
و کشتن صید آن قبیح تر است و کندن درخت آن و شکستن شاخ آن شنیع تر است و اخذ لقطه آن فضیح تر و آن
حرم محمد و عترت و اهلبیت او و سلام الله علیهم است که این مرد را بلکه جمیع عالم را بطفیل خود و جمیع ذرات

کابنا را امر بتعظیم او و آل او نمود و هر کس و هر چیز که بمرتبه رسید بواسطه ایشان رسید و هر
زمینی که اول تعظیم ایشان و اقرار به بزرگی ایشان نمود آب علفش شیرین شد اگر قبول ولایت
ایشان ننمود شور و تلخ شد آب و علف آن هم چنانکه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که خدا
عرض نمود ولایت مرا بر زمینها پس هر بقعه که اقرار بولایت و امامت من او رد جعلها الله طیبة
زکیة خدا آنرا نیکو و پاکیزه کرده اند و گیاه آنرا و ثمر آنرا شیرین کرده اند و آب آنرا زلال کرده اند
و هر زمینی که انکار نمود امامت و ولایت مرا آنرا شوره زار و گیاه آنرا تلخ و ثمره آنرا خار و حنظل
کرده اند و در حدیث دیگر است که اول زمینی که قبول ولایت ما کرد مدینه بود خدا آنرا حرم پیغمبر کرد
و محل قبر انور شد و بعد از آن کوفه بود خدا آنرا کوفه حرم علی بن ابیطالب ع و محل قبر او کرده اند
و انحرم را کعبه است که شاه اولیا بوده باشد چنانچه تشبیه کرده اند و صید چند هست که این ذریه
علیه ایشان باشند و نبات و شجری هست که از مخصوصان شیعیان باشند و لقطه چند هست که
از اموال و حقوق ایشان باشد خدا امر بمحافظت و تعظیم ایشان فرموده چنانچه قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی بران ناطق و پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه وصیت بمحافظت ایشان فرمود پس
بدانکه اشقیا امت حرمت حرم خدا را ضایع کردند و از اخراب نمودند و صیدهای آنرا کشتند و کبوتران آنرا
پر شکستند و درختهای آنرا از بیخ کندند لقطه آنرا که اموال ایشان بود بغارت بردند آه صید برا که امام
حسن علیه السلام بود ملحق کشتند و باین قناعت نکردند و عو نمودند و صید دیگر را از حرم ظاهری که پناه برده بودند
بود دوانیدند و او را بیدترین احوال ذبح کردند و اموالش را غارت نمودند بیت از صاحب حرم
نوضع کند باز آن ناکسان که تیر بصید حرم زدند ای نیکو حرمتی شد حرم خدا و کسانیرا
که داخل در حرم او شده بودند پناه بخانه او برده بودند مثل در بیت و فرق کاه او شده بودند اطراف ایشان
گرفتند که ایشان را در حرم خدا کشته باشند پس ناچار از حرم کوچیدند که مبادا حرمت حرم ضایع کردد
و لغز الامر دست بر نداشتند تا ایشان را در حرم دیگر که کربلا باشد شهید نمودند و امامزادههای
عالی مقدار که کبوتران حرم اطهر اند دست و پا شکستند ایشان را در خون خود غلطانیدند و شیعیان و اصحاب
ایشان را که بمنزله درختها و گیاههای الحرم بودند شاخ و برگ شکستند و از جا کندند و همه را سر بریدند
و در خون کشیدند و اموال ایشان را که بمنزله لقطه الحرم محترم بودند همه را غارت کردند و در میان خود قسمت
کردند و خیمههای ایشان را که سراپرده عزت و جلال بودند و ملائکه مقربین پاسبان آنها را میکردند
همه را باتش ظلم و ستم سوختند و زنان ایشان را که هر یک بانوی حجله کرامت و پرده نشین سرادق عزت

بودند از پردهها کشیدند و مثل بندگان و کنیزان در اطراف بلاد گردانیدند قم یا رسول الله
وانظر ما جری فی کربلا لبنیک من خصمائها یا رسول الله برخیز از پرده بیرون بیا و نظر نما اولاد
خود را که در کربلا با ایشان چه گذشت از اشقیا بنی امیه با ایشان چه رسید فلقد غدوا اطعم لرد
بهالعید قتلی و اسری فی السبا کانما بتحقیق که هلاک شدند از جامهای بلا چشیدند از دست
اهل ظلم و جفا پس بعضی از ایشان کشته شدند و در اطراف بیابان افتاده اند و بعضی مانند کنیزان اسیر شده اند
هذا الحسین بها علی عفر الثری فی حلة حمراء بنسج دمائها اینک بیچاره قلب تو و میوه دل تو حسین
است که او را بر زمین انداخته اند عریان و برهنه کرده اند او را مگر از جامه سرخی که تار و پود آن از خونهای
زخمهای بدن نازنین او است مقطوع راس هشمت اضلاعه عریانة من اثوابه بعراتها آه آه سر مقدس
او را که همیشه بر سینه حبیبا نهی کان از بدن او جدا کردند و استخوانهای پهلوی او را بعد از آن شکستند و هم
و جامههای او را از تن او کندند چنانکه قمصان تربا اغبر من مورا ریاح الفلا و هوائها یا رسول
الله بعوض جامهای او بادهای بیابان از برای او پوشیدند شریفش جامهها چند از خاک و غبار بافتند هذا
الذی قد کنت تلثم نحره امسی نحیرا من حدود ضبائها این همانست که گلویش را میبوسیدی که حالا
از تیزی شمشیرها و نیزهای دشمنا مثل شتر قربانی گلویش را بریده اند و او را نحر کرده اند من بعد حجرک
یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری رمضائها او را همیشه در بغل خود پرورش میدادی حالا او را از تو
دور کردند بجای بغل تو بر ریگهای تفتیده بیابان انداختند هذا و جثته الشریفة قد غدت
للصافنات تجول فی اعضائها اسبها هر یک طرف که با سمهای خود تند تا آنکه بدن شریفش را پامال
اسبان خود نمودند و بناته تسبی کما تسبی الاماء و تقاد فی الاغلال من اسرائها با سمهای اسبها
نشد تا آنکه دختران او را مثل کنیزان اسیر کردند و اسیر مانند کان او را در غل و زنجیر نمودند یا قوم
ما ذنب الصغار لتنزلوا بهم الصغار و تقلبوا بازائها ای گروه اشرار و ای قوم نابکار شما مردان
ایشان گناه کار بودند طفلهای ایشان چه گناه بود که ایشان را خوار و حقیر و برهنه و اسیر نمودید یا ویلکم
ما تشتف غل صدورکم قتل الموالی الیوم من کبرائها وای بر شما ای اشقیا بنا فت سینههای شما
و فرو ننشانید بغضها و کینههای شما را کشتن بزرگان ایشان که بزرگان عالمیان بودند که طفلهای
نیز مثل بزرگان ایشان کشتید و اسیر کردید آری بگمانت اینکه این فعل نیز مثل سایر افعال شنیعه
و ابن قبیح نیز مثل سایر اعمال قبیحه بود یا اینکه این ظلم مثل ظلمهای عالمیان بود نه والله ظلمی مثل این ظلم
واقع نشد و بلیه عظیم تر از این بلیه نبود اگر سنگ و خشتی که عمارت کرده باشند خداوند جلیل از

اینقدر حرمت داده باشد که بتعظیم و احترام او لازم گردانیده باشد و استخفاف بآن موجب کفر
و زندقه گردانیده باشد و کسی اگر باو پناه برد او را پناه داده باشد و اذیت او را جایز ندانسته باشد
بلکه اطراف و اکناف و را محترم دارند بنحوی که جانوران را از اذیت روا نداشته باشد و گیاه و علف
از کندن روا نداشته باشد پس با حرمت و لیاقت او در نزد او بچه مرتبه خواهد بود و مرتبه احبای او
بچه مقام خواهد بود و کسانی که آسمان و زمین و عرش و کرسی و دنیا و آخرت بطفیل وجود ایشان
خلق کرده اند مرتبه ایشان چه خواهد بود و اگر بی احترامی حرم ظاهری اینقدر عظیم باشد بی احترامی
حرم واقعی که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اند که بحرمت ایشان این حرم حرمت داده چه خواهد بود مستمع
باش تا بعضی از مناقب و فضایل ایشان را بشنوی تا موجب زیادتی بصیرت و معرفت گردد سلار بن عمار
دیلمی بسند خود روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در شب معراج چون مرا باسمان بردند و صوامع
ملکوت را بمن نمودند چون بسدرة المنتهی رسیدم جبرئیل ع مرا وداع کرد و ایستاد من گفتم آیا در مثل
این مکان از من جدا میشوی جبرئیل ع گفت من از این مقام تجاوز نتوانم نمود که بالهایم میسوزد پس مرا فرو
بردند تا عوالم نورانی قدرت که خدا خواست پس وحی شد بسوی من یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعة
فاخترتک منها فجعلتک نبیا من بعلم خود مطلع شدم بر زمین پس اختیار کردم ترا از اهل زمین پس
ترا نبی خود کردانیدم پس مطلع شدم بر آن دوم مرتبه پس اختیار کردم علی را از آن و او را وصی تو و وارث
علم تو و امام بعد تو کردانیدم و بیرون میآورم از صلب شما ذریه طاهره از نجاسات و اما ملتی چند
که معصوم‌اند و خزینهای علم منند فلولاکم ما خلقت الدنیا و لا الآخرة و لا الجنة و لا النار پس
اگر شما نبودید خلق نمیکردم دنیا و آخرت را و نه بهشت و آتش را و از ابن مسعود روایت شده که گفت روزی
داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کردم یا رسول الله ارنی الحق حتی انظر الیه خود را بمن بنما
تا نظر کنم بسوی آن و ببینم بچشم خود حق واقعی را حضرت فرمود یا ابن مسعود داخل شو پرده را داخل شدم
دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام در رکوع و سجود بود و مشغول نماز بود و بعد از نماز میگفت اللهم بحرمة
محمد عبدک و رسولک اغفر للخاطئین من شیعتی خداوندا بحرمت بنده و فرستاده ات محمد صلی الله
علیه و آله سوگند میدهم که گناه کاران شیعیان مرا بیامرز میگوید من بیرون آمدم تا رسول خدا را خبر دهم
از آنچه دیده ام دیدم که آنحضرت نیز در رکوع و در سجود بود دعا میکرد و در دعای خود میگفت اللهم
بحرمة علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه اغفر للعاصین من امتی خداوندا بحق علی بن ابیطالب
صلوات الله و سلامه علیه سوگند میدهم که از گناه کاران امت من در گذر و بیامرز ابن مسعود میگوید

میگوید که چون از آن دیدم وحشتی و اضطرابی بمن روی داد بنحوی که بیهوش شدم و مرا بهوش آورد بعد
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله سر مبارک را بلند کرده و فرمود یا ابن مسعود اکفر بعد ایمان یا کافر میشوی
بعد از آنکه ایمان آوردی عرض کردم معاذ الله و لکن دیدم علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه را که
شفیع میکرد در دعا و خدا را بتو سوگند میداد و ترا دیدم که خدا را باو میخوانی در دعا و خدا را باو سوگند
میدهی و نمیدانم کدام یک از شما افضل هستید پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالم خلق
کرد مرا و علی و حسن و حسین را پیش از همه خلایق بدو هزار سال در هنگامیکه نه تسبیح بود و نه تقدیس
پس نور مقدس مرا شکافت و خلق کرد از آن آسمانها و زمینها را و بخدا قسم که من افضل از آسمانها و زمینها
پس نور علی را شکافت از آن عرش و کرسی را خلق کرد و علی اجل من العرش و الکرسی و علی بلند مرتبه
تر است از عرش پس نور مقدس حسن علیه السلام را شکافت و آفرید از آن لوح و قلم را و حسن افضل از ایشانست
پس نور مقدس حسین علیه السلام را شکافت و خلق کرد از آن بهشت و حور العین و ولدان را و حسین ع
افضل از ایشانست پس همه عالم از مشارق و مغارب بتاریکی و ظلمانی ماند ملائکه شکوه کردند
از تاریکی ظلمت بسوی جناب اقدس الهی و گفتند اللهم بحق هذه الاشباح التی خلقتهم الا ما
فرجت لنا من هذه الظلمة خداوندا بحرمت این اشباح مقدسه که ما را از این تاریکی فرجی بخش
پس خدای تعالی خلق فرمود روحی و جبرا او را مقرون بروحی نمود و از آن نوری آفرید که آن روح روشن
و نورانی کردید پس خلق کرد بقدرت کامله خود و آفرید از آن زهرا را پس همه عالم از مشارق و مغارب
روشن شد و نورانی کردید و از اینجا است که او را زهرا نامیدند آنچه هر نبی و شنیده شد و نو
بخند میباشد یا ابن مسعود چون قیامت شود خدا بمن و علی خطاب نماید که ادخلا الجنة من شئتما
و ادخلا النار من شئتما یعنی داخل کنید هر که را خواهید در بهشت و هر که را خواهید در آتش بینت
مراد از اینکه در قرآن میفرماید القیا فی جهنم کل کفار عنید کافر کسی است که نبوت مرا انکار کند و
عنید کسی است که دشمنی دارد علی ع را و اهلبیت و شیعیان او را و ابو بصیر روایت کرده است سلار در
ارشاد القلوب بسند خود از ابی ذر غفاری ره که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود افتخار
کرد اسرافیل بر جبرئیل علیهما السلام و گفت من بهترم از تو جبرئیل ع گفت بچه جهت بهتری گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک ام
که حاملان عرش بوده کار ند منم و منم صاحب صور و منم مقرب ترین ملائکه بسوی خدا جبرئیل ع گفت که من بهترم
و شرافت من زیاد تر است از تو زیرا که منم امین الهی بر وحی و منم رسول او بسوی پیغمبران و منم صاحب خسوف و قذف
که هر گاه خواهد قومی را بر زمین فرو برد من فرو برم و هر گاه خواهد قومی را بعذاب آسمانی هلاک نماید

من

من بر ایشان سنگ مبارم خدا هلاک نکرده است ایشان را مگر انکه ایشان بد سنت هر لات نمود
پس مخاصمه ابو حاکم حکیم و پادشاه علیم بردند وحی شد با ایشان که اسکنوا و عزتی و جلالی لقد
خلقت من هو خیر منکما ساکت شوید بعزت و جلال خودم که افریدم کسیرا که بهتر بن از شما و قدر
و مرتبه شما در پایه رفعت جلال او کوچک و حقیر است ایشان عرض کردند که ایا میشود بفرمائی تا از نور
خلق فرمودی وحی رسید که ای بحجاب قدرت فرمان رسید که پرده از نظر ایشان بردار تا ملک و صیرت
صاحبان ما را ببینند و بمرتبه خود بنالند پرده برداشته شد دیدند بر ساق عرش نوشته لا اله
الا الله محمد و علی و الحسن و الحسین و در بعضی از نسخ بعد از علی و فاطمه میباشد چون ایشان
جلال ان مظاهر کمال و جلال را دیدند که اسامی شریفه ایشان با اسم ذو الجلال مقرون و بانقاش
اسامی ایشان عرش عظمت الهی مزین گردیده سر خجالت بزیر انداختند بلکه مقام خود را فراموش
نمودند جبرئیل امین دست بدامان ایشان زد بدرگاه کبریائی عرض داشت یا ربّ انی اسئلک بحقهم
علیک الا جعلتنی خادمهم خداوند جلال کرا ایشان را این مقام دادی که هر مرتبه ملائکه در نزد مرتبه
ایشان حقیر است تو را سؤال میکنم بحق ایشان که مرا خادم ایشان گردان وحی الهی در رسید قد جعلت
چون دست بدامان ایشان زدی و ایشان را شفیع کردانیدی مسئله تو را اجابت نمودیم و این مرتبه عظیم را
بتو ارزانی داشتیم پس حضرت فرمودند که جبرئیل از ما اهلبیت است و خادم ما میباشد از چون خادم
ایشان بود این بود که ایشان را خدمت مینمود و در سختیها ایشان را معاونت مینمود مکرر در خانه فاطمه
زهراء صلوات الله علیها آنحضرت را خدمت مینمود و فرزندان او را خدمت میکرد مکرر نشنیده حدیثی که
ام ایمن روایت میکند که روزی رفتم بخدمت مولاه و سیده خود فاطمه زهرا صلوات الله علیها و از روز
روز گرمی بود و تابستان بود چون بدر خانه او رسیدم دیدم در بسته از شکاف در نگاه کردم دیدم فاطمه علیها السلم
خوابیده در نزد اسیا و اسیا میکردید طعام خود میکرد و کسیرا ندیدم که اسیا را بکرداند و کهواره حسین
علیه السلم دیدم می جنبید بی انکه کسی ان را بجنباند دیدم شخصی ذاکر بتسبیح میکرداند نزدیک بدست فاطمه علیها السلم
و تسبیح خدا میکند متعجب شدم بنزد سول خدا صلی الله علیه و اله رفتم و گفتم یا رسول الله انی رایت عجبا ما
رایت مثله ابدا امر عجیبی دیدم مثل انرا هرگز ندیده بودم فرمود چه دیدی قصه را عرض کردم حضرت فرمود
ای ام ایمن بدانکه فاطمه علیها السلم روزه بود و تعب کشیده و گرسنه بود خداوند مهربان خواب را بر او مستولی کردانید
تا خواب رفت پس خدا ملکی موکل کردانید تا بجهه قوه عیال او اسیا نماید ملکی را موکل نمود که کهواره فرزند
بجنباند تا او را از خواب بیدار نکند و ملکی را فرستاد تا تسبیح نماید بنزد دست مبارک او و ثواب ان بجهة او باشد

باشد زیرا که فاطمه سست نمیشود از ذکر خدا ام ایمن عرض نمود یا رسول الله جبرئیل مرا که کی بود اسیا میکرد
وکی بود که کهواره حسین علیه السلم میجنبانید وکی بود تسبیح میکرد حضرت تبسم فرمود فرمود اسیا
کننده جبرئیل ع و تسبیح کننده اسرافیل ع و کهواره جنباننده میکائیل ع و در حدیث دیگر وارد
شده است که روزی جبرئیل ع بزمین امد یافت که خواتون قیامت در خواب رفته و حسین
علیه السلم در کهواره اش میکرید جبرئیل امین علیه السلم امد و نزدیک کهواره انحضرت نشست
و او را میجنبانید و بروش مادرها که طفل را بخواب میکنند چیزی میخواند و وارد شده که این
شعر را میخواند ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی و حسین و حسن کل من کان محبا لهم یدخل
الجنة من غیر حزن پیوسته میخواند و او را تسلی میداد تا انکه فاطمه سلام الله علیها بیدار شد و معنی
شعر جبرئیل ع اینست که خدا خلق فرموده در بهشت نهری از شیر سفید مخصوص علی علیه السلم و فرزندانش
هر که چنگ در دامن محبت ایشان زده بیشک داخل بهشت خواهد شد و از نیکان پاک سرشت خواهد بود
بود چون فاطمه علیها السلم بیدار شد کیفیت را خدمت پدر بزرگوار عرض داشت فرمود ای فاطمه ان جبرئیل
بود که تسلی میداد حسین تو را اینجا که حسین علیه السلم را ملائکه در کهواره تسلی میدادند ببینند
ایا چه خواهند حال کرد وقتی که نالهای مظلومی او را میشنیدند اشکهای خونین او را میدیدند
واهای سر او را میشنیدند که استغاثه میکند الا راحم لوجه الله یرحمنا الا رؤف بنا راحم
یواسینا ایا رحم کننده نیست که از برای خدا بر ما رحم نماید ایا رقیق دلی نیست که بجهت امید بشفاعت
جد ما بر ما مواسات نماید ایا جبرئیل که خدمتکاش بود در کهواره اش تسلی میداد کجا بود که در یاری
مخدوم خود بکوشد و بیک صیحه همه را هلاک کند و زمین را سرنگون نماید اگر چه مامور بود عذاب
انجماعت را بعقیامت انداخت تا در لش در مصیبت مخدومش مجروح و سینه اش مفروح بود و اشک
خونین از دیده ها ریزان وو لحسین گویان حیران بود مگر نشنیده حدیثی را که ابن قولویه از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که چون حسین مظلوم را شهید کردند دیدند جبرئیل بکیراد بدند که
فریاد میزند و میخروشد گفتند تو را چه رسید که چنین میخروشی گفت چگونه نخروشم و حال انکه میبینم
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله ایستاده کاهی نظر بزمین میکند و کاهی نظر بحرب شما میکند و میترسم
که نفرین کند اهل زمین همه هلاک شوند و من نیز هلاک گردم بجهة جوش دریای غضب الهی بلکه بکر گفتند
این دیوانه است بعضی متنبه شدند و بلحنی گفتند چه کردیم با خود کشتیم بجهة فرزندان زناکاری بهترین
جوانان اهل بهشت را راوی گفت عرض کردم فدایت شوم فریاد کننده کی بود فرمود ما نزد ما الاجبرئیل

نمیدانم او را مکر جبرئیل اما انه لو اذن فیهم لصاح صیحة یخطف منها ارواحهم عن ابدانهم بدانکه
اگر اذن داده میشد صیحه میزد که روح همه از بدن بیرون میشد و باتش ملحق میشدند ولکن ایشانرا مهلت
داد تا معصیت ایشان زیاد شود تا عذاب ایشان شدید تر گردد نکبة لبس الدین القویم له سود
الحداد وغاض العلم والعمل آه از مصیبتی که دین پیغمبر را لباس مصیبت پوشانید سیاه پوش گردانید
وچشمهای علم و عمل فرو رفت وقرحة اورثت فی قلب فاطمة دما عبیطا وجرحا لیس یندمل
واه از بلیه که دل فاطمه را مجروح کرد مانند جراحتی که بر طرف شدنی نیست و مصیبت عظیمی در دلش گذاشت
که بر طرف شدنی نیست واحسرتاه علی نار حر جرح حشا تسفی علی جسمه النکباء فالشمل ای حسرت
واندوه بران مجروحی که او را با بدن چاک چاک بر روی خاک انداخته بودند و بادها از هر جانب
بر بدن شریفش میوزیدند واحسرتاه علی عار لقد نسجت علیه باللطف من ریح الصبا حلل
ای حسرت بران عریانی که او را بر زمین انداخته بودند و بادهای صبا بعوض جامه و کفن حلهای خاک و
غبار بر بدن شریفش بافته بود ملقا ثلثا بلا غسل ولا کفن ترب الفلا والدما الاکفان
والغسل سه روز او را بی غسل و کفن انداختند ریگ از خونهای بدنش او را غسل دادند و خاکهای
بیابان بجای کفن بر او پوشیده شد تو گریه بنسوة اسری بلا وطاء فوق المطی ولم یضرب لها
کلل اسیر کردند زنان او را و سوار کردند بر شتران بی جهاز دور بلاد گردانیدند مسبیة مثل
سبی الترک فقد سلبت منها القلائد والاسوار والحلل آه ایشانرا اسیر کردند مثل اسیران
کفار و ایشانرا برهنه نمودند قلادهها و بندها و خلخالها از ایشان ربودند سواجعا کحمام الایک
نادبة ینهد من شجوهن الصخر والجبل همه با ناله و نوحه خوان مانند کبوتران آشیانه گم کرده ناله میکردند
که دل سنگ کباب میکرد و کوه را از جا میکند وزینب من ذاک السبی حاسرة لها حزینها ندب ومرتجل
تقول یا شمس ایامی ویا قمری اذا الکفر علی الحادث الجلل و در آن میانه زینب مظلومه نوحه میکرد
میکرد و میگفت ای روشنی روزگار من و ای ماه شبهای تار من و ای پشت و پناه من در بلاها و حوادث روزگار
یا غائبا لیس یرجی عوده ابدا ولا به بعد هذا الفصل متصل ای غایبی که امید بازگشتن از تو نیست
و بعد از این جدائی دیگر بتو نخواهم رسید ویا طبیبا جریحا لا دواء له کیف الدواء ومنه الراس
منفصل ای مجروح افتاده که زخمهایش مرهم پذیر نیست امید به شدن در تو نیست آه چگونه امید
شدن داشته باشم حال آنکه سر مبارک را بریدند ظننت انت کهفی استجیر به عن الزمان فخاب الظن
والامل ای جان خواهر گمان من این بود که تو پشت و پناه من خواهی بود در نوائب زمان پناه بتو خواهم آورد آخر

الخ امیدم منقطع شد ترا شهید کردند و مرا بی پناه گذاردند یا ام قومی الی لیث علی دمه
تعل وحش الفلا منه وتنتهل ای مادر برخیز از قبر و ببین که شیر بیشه شجاعت و نجوم فلک عزت
وجلالت نور دیده حضرت رسالت بر زمین انداختند و خون او چنان بر روی زمین جاری شده که مانند
نهر است که وحشیان از آن سیراب میشوند اما بناتک یا اماه قد حملت اسری واما بنوک الغر
قد قتلوا ای مادر دختران ترا اسیر کردند و بر شتر سوار نمودند و اما پسرهای ترا همه را کشتند
عزیز من عجب مصیبت عظیمی است این مصیبت عجیبه شد بد نیست این بلیه ازای مصیبت فرزند رکن
و مقام و مشعر و حرام است ازای مصیبت فخر کاینات و علت ممکنات و زینت سموات و سبب نزول
برکات و جهانست عظیم تر از ریختن خون ناحق بعد از شرک نیست و در ایشان معصیتی نیست که آیات
واخبار بر تخویف از عذاب آن وارد شده است و تاکید و مبالغه که در عظیم این معصیت شده در هیچ معصیتی
نشده چنانکه فرموده جناب باری عز اسمه من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمیعا و جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود لو ان اهل السموات واهل الارض لو اجتمعوا فاشترکوا فی دم امرء مسلم ورضوا به
لکبهم الله علی مناخرهم فی النار اگر اهل آسمانها و زمینها شرکت نمایند در خون مسلمانی و راضی باشند
خدا همه ایشانرا برو در جهنم میاندازد اگر این همه بجهة کشتن یک مسلمانی باشد پس چه قدر عظیم
میباشد رتبه و کشتن مثل سید الشهداء علیه السلم که امام همه مسلمانان و پیشوای همه مؤمنان و آقای همه
متقیان و مقتدای خدا پرستان لشکر مومنان است مقصود از آفرینش این جهان و مرکز دایره علم و عرفان آفتاب جهان
تاب عالم بالا مصباح ابرار و مفتاح اسرار سفینه نجات کاینات زورق حیات ممکنات غصن غصین شجره
مبارکه نبوت و رکن رکین معظم امامت است معارف فی الوری یا عارفون بهم هادون والغیر جهال
مجاهیل ولما الدهر من فضفاض جودهم مملوات وما للفیض تعطیل ایشانند خدا شناسان
ایشانند هدایت کنندگان ایشانند شناخته شدگان در صوامع ومدرسها دیگران کیستند و چیستند
جهالی چند میباشند که کسی ایشانرا نمیشناسد کفهای سخاوت ایشانست که شعاع جود ایشانست که مملو
و بخشش میکنند با پرمال و ثروت میدهند بان جاه و دولت میدهند بانی کرامت مینماید و اگر نه
بود که بخشش نماید الهی قوام دهر و چه در دهر و بقاء دهر از شما است بکم فتح الله وبکم یختم خدا افتتاح
فرموده و بعد خلقت اول کسی که خلعت وجود پوشانید شما بودید نقاش ازل از اول نقشی کرد و این کار
خانه کشید نقش اول بید پرشما بود بلکه در هر فیضی و هر بخششی که از فیاض مطلق میرسد افتتاح از شما است
و بشما اختتام مینماید وبکم ینزل الغیث بواسطه وجود شما است که قطرات باران از ابر

رحمت بر ایشانست و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض بواسطهٔ شما است که آسمانها سرنگون بر پا ایستاده
و بر زمین نمی‌افتند و عالم خراب نمیشود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است در
ارشاد القلوب که فرمود نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد ما اهلبیت نمیتوان احدی را قیاس بما
نمود ما کسانی هستیم که کسی که دشمن داشته است ما را دشمن داشته است خدا را و کسی که دوست
داشته است ما را و اقتدا بما کند و قبول کند از ما آنچه را که خدا بما وحی کرده و تعلیم کرده و اطاعت
کند خدا را دوست داشته خدا را ای والله کسیرا با شما قیاس نمیتوان کرد و چگونه توان کرد و حال
آنکه همه طفیل شما بودند و هستند سماعة بن مهران روایت میکند از ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام
که فرمودند ای سماعه اگر ترا بسوی خدا حاجتی باشد بگو اللهم انی اسئلک بحق محمد و علی فان لهما
عندک شانا من الشان و قدرا من القدر فبحق ذلک القدر ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان
تفعل بی کذا مجمل کلام آنکه خدا را بقدر منزلت محمد و علی قسم بده تا خدا حاجت ترا برآورد فانه اذا کان
یوم القیمة لم یبق ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان الا و هو محتاج
الیهما فی ذلک الیوم زیرا که در روز قیامت نیست ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه مؤمن ممتحنی مگر آنکه
محتاجند بمحمد و علی آری چگونه محتاج نباشند و حال آنکه مفتاح جنت و نار بدست ایشانست و حساب همه
خلائق با ایشانست و داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه با او باشد برائتی از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و حرام است
بر هر پیغمبری تا داخل شوند در آن محمد و آل محمد و شیعتهم من بین ایدیهم و شمائلهم و از شیعیان ایشانند انبیا
و مرسلین پس ایشانند پادشاهان دنیا و آخرت و دنیا و آخرت از برای ایشان خلق شده و مال ایشانست
و هر تصرفی بخواهند در آن میکنند بامر پروردگار و هرگز اراده نکنند در آن تصرفی نیست مگر شیعیان که عبید و بنده
ایشانند و بنده مطیع امین در ملک آقایش هر چه میخواهد میکند اگر بر تو گران آید بعضی از آنچه گذشت
گوش کن تا بیابی بعضی آنها از بشری روایت است از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام
از تفسیر ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و اینکه کیست مراد از کسیکه رجوع خلق بسوی او است و حساب
خلق با او است حضرت فرمودند نحن والله الینا یرجعون و علینا یعرضون و عن حسابنا یسئلون ایشان
ما ائمه بخدا قسم همه خلق رجوع شان بما است و بر ما عرض میشوند و از دوستی ما پرسیده میشوند و شیخ
صدوق در امالی خود روایت کرده که چون روز قیامت جمع کند خدا اولین و آخرین را پس میخوانند رسول الله
صلی الله علیه و آله و علی ابن ابیطالب علیه السلام را پس جامه سبزی در بر رسول خدا میکنند که تا از مشرق تا مغرب
از نور ضیاء آن جامه روشن میشود پس مثل آن را در بر علی علیه السلام میکنند پس ما را میخوانند حساب خلائق را

خلائق را بما مفوض میسازند فنحن والله ندخل اهل الجنة بالجنة و اهل النار بالنار بخدا قسم که ما
که اهل بهشت را داخل بهشت میکنیم و اهل آتش را داخل آتش پس پیغمبران را میاورند و صف
بر منبر میایستند در نزد عرش الهی تا فارغ شوند از حساب خلائق پس چون اهل بهشت در بهشت
و اهل آتش در آتش داخل شوند پروردگار عزت میفرستد علی علیه السلام را تا در منازل ایشان می
سیر دهد و ایشان را تزویج میکند پس بخدا قسم که علی علیه السلام اهل بهشت را تزویج میکند نه غیر او
و او است که اهل جهنم را داخل جهنم میکند و او است که درهای بهشت و جهنم را بر اهل ایشان
میبندد آری مرتبه محمد و آل محمد را نشناختند و بزرگی ایشان را نفهمیده که از امثال این نحو اخبار استیحاش
مینمایند جلالت ایشان را نیافتی که از سبب اعرجزئی با ایشان استبعاد میکنی آری ایشانند اسرار
الهی و انوار خدائی ایشانند شموس طالعه و اقمار منیره و نجوم مضیئه و ایشانند چشمه‌های علوم و معارف
و خزینه‌های کمالات و عوارف و ایشانند کسانی که حیرانند در ادراک مرتبه جلال و معرفت خود در مقام
ایشان عقول عقلا و فهم حکما و ادراک عرفا و عاجز است از تقریر قلیلی از کثیر شانی از شئون و نعتی
از نعوت ایشان بیان ادبا و لسان فصحا و بلغا چگونه چنین نباشد و حال آنکه صادق آل محمد صلی الله علیه و آله
میفرماید ان الذی ظهر للملائکة المقربین من معرفة آل محمد قلیل من کثیر لا یحصی آنچه ظاهر شد
از برای ملائکه مقربین از اسرار معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله قلیلی از کثیر است که کثیر او را احصا نمیتوان نمود
پس اگر ملائکه مقربین با آنکه از سکان صوامع ملکوت و باریافتگان خطائر جبروت و متوطنان محافل قدس
و مجاوران محافل انس اند در معرفت آل محمد قاصر و از ادراک حقیقت ایشان عاجز باشند پس فضول عقول را
کجا مجال هوس و جولان هوا از آنجا مقام ساکت بوده باشد باید بکلام امیرالمؤمنین علیه السلام
در خطبه شریفه خود بیان فرموده در مقام اوصاف امام ع میفرماید بعد از کلام طویلی ظاهره امر
لا یملک و باطنه غیب لا یدرک واحد دهره و خلیفة الله و ولی امره لا یوجد له مثیل و لا یقوم
له بدیل فمن ذا یعرف معرفتنا او ینال درجتنا او یشهد کرامتنا او یدرک منزلتنا کرا میتواند
که برسد بمعرفت ما یا درجه ما را کسیکه تواند شهید بدرجه ما یا تواند بدید کرامت ما را یا ادراک کند منزلت
ما را حارت الالباب و العقول و تاهت الاوهام فیما اقول عقلها حیران و همها سرگردانند در آنچه
میگویم و در همان خطبه میفرماید هل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم شأن من هو نقطة الوجود
و قطب الدائرات و سر الکائنات و شعاع جلال الکبریاء جل مقام آل محمد عن وصف الواصفین
و نعت الناعتین و ان یقاس بهم احد من العالمین آیا چگونه شناخته میشود شأن و مرتبه کسی که نقطه

موجودات وقطب دایره است وسر کاینات است وشعاع جلال کبریا است بلند تر است مقام آل محمد صلی الله
والرد از وصف واصفان ومدح مدح کنندگان فما آیة لله اکبر منهم فهم آیة من دونها کل آیة وما
نعمة الا وهم اولیاؤها فهم نعمة منها انت کل نعمة پس اگر همه مسلمانان خدا همه اهل آسمان و زمین را
عذاب کنند آیا بجهة کسیکه قلیلی از فضایلش را شنیده چه خواهد کرد و آیا کشتن او و با ن نحو یکه
کسیر بان نحو کشته اند چه قدر عظیم خواهد بود مکر عبث است که حضرت صادق علیه السلام
میفرمایند بزرارة بن اعین که ای زرارة آسمان چهل صباح گریست بر حسین بن علی علیهما السلام بخون
و زمین چهل صباح گریست بسیاهی و آفتاب چهل روز گریست بکسوف و سرخی و کوهها پاره پاره
شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش آمدند و ملائکه چهل روز گریستند و ما اختضبت
منا امرأة ولا ادهنت ولا رجلت ولا اکتحلت حتی اتانا راس عبید الله بن زیاد زنی از
قبیله ما خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نزد تا سر پسر زیاد را از جهت ما
آوردند وما زلنا فی عبرة بعده و نه همین است که همین تشفی دلهای ما شده باشد بلکه ما بعد
از این مصیبت همیشه در گریه و ناله می باشیم و جدم هر گاه یاد میکرد او را میگریست تا آنکه ریش
ملو از آب دیدهاش میکردید و هر کس که گریه او را میدید بر او دلش میسوخت و از گریه او بگریه
آمد و بدرستیکه ملائکه که در نزد قبر مبارک او هستند در مصیبت وی چنان میگریند که هر چه در آسمان
و هوا میباشد از ملائکه از گریه ایشان بگریه در میآیند ای و الله عجب نیست که زمین و آسمان
و آفتاب و ماهتاب بل عجب است که چرا آسمان پاره پاره نشد و زمین سرنگون نگردید و عالم خراب نشد
آیا هنوز آفتاب طلوع و غروب میکند و ماه روشنی میدهد و ستارگان نور میدهند آیا جهان بر پا
است و حال آنکه جا بجا جهانبانان بیجان ولنگر زمین و آسمان در خاک و خون غلطان و کشتی نجات عصاة را
در موجه بلا غرق نمودند و ورق حیات کاینات را بی رونق نمودند و شمس فلک امامت را از ظلم جفا
منکسف نمودند و بدر فلک عصمت را از ضرب تیغ و سنان در خاک و خون منخسف گردانیدند عزیز خدا
و رسول را ذلیل کردند و پرورده سینه بتول را در خاک هلاک انداختند و نوباوه بوستان علی
مرتضی را از پا در آوردند و شکوفه چمن لا فتی را پژمرده نمودند و سر خیابان هل اتی را از آزار و جفا
قطع نمودند آه پدر شعبان را کشتند آقای مؤمنان را شهید کردند پناه درماندگان را بی پناه
گذاشتند یا ارض زولی یا جبال تزلزلی و تشعبی بتصدع لا انشعب ای زمین چرا بلرزه نیامدی
و قرار داری آخر بیقرار شو و زایل شو ای کوهها پاره پاره شوید و متزلزل شوید یا سحب جفی یا

یا بحار نضبی فلمثل هذا الخطب ما و کر بنضب ای ابر بارش رحمت خشک شو و مزارع آمال
عالمیان را آب مده ای دریاها جمیع آبهای خود را فرو برید تو را بدن بر اکه از برای چنین بلیه سزاوار
بود که آبهای تو و رودخانه هایت خشک بمانند بل یا سماء تزعزعی و استعبری فلمثل هذا الرزء دمعک
یغضب بلکه ای آسمان تو متزعزع شو و اشک بریز و مضطرب شو از برای این مصیبت باید که اشک
بریزی قتیل ابن احمد الوصی فیاله من فادح منه الفوادح تعجب کشته فرزند پیغمبر و جگر
گوشه حیدر و این داد از مصیبتی که مصیبتهای عالم از آن مصیبت تعجب میکنند هتک سجف
للدماء وللدماء وعقایل تسبی وتلک تنکب باید مصیبت نمی بلکه مصیبتی بود که مشتمل
بر انواع مصیبتها بود زیرا که یکطرف خونها را ریختند و یکطرف پردها را دریدند یکطرف زنان
مخدره را اسیر کردند و بجانب خرابان بردند نشین را برهنه کردند لهفی له یا لترب عار بالعری
تکسوه من نسج الغبار الاریب ای حسرت و اندوه بر مظلومیکه او را عریان بر زمین بیابان انداخته
بودند و بادهای غبار آلود از غبار خود او را میپوشانیدند لهفی له دهن المنیة مفردا تدعوه
من فرط المصیبة زینب آه از حال زینب که او را تنها بر زمین انداخته بودند و زینب خاتون با دل
سوزان و سینه بریان و دیده گریان نوحه میکرد و میگفت واخی طیب العیش بعدک لم یکن بحلو
ولا ماء المشارب بعذب ای جان برادر بعد از تو زندگی شیرین نمانده و ناگوار است بخوش گوار
بود از آبها ناگوار است و اخی بعدک لا بقیت و قلما نفس علیک من التحسر تذهب ای برادر
حسین بعد از تو امید وارم که زنده نمانم و تلف شود نفوس بعد از تو قلیلست از حسرت و اندوه فقد کنت
نورا فی البریة للهدی فدهاه من لیل الظلالة غیهب نوری بود که از برای گم شده گان وادی
ضلالت روشنی میداد ظلمات کفر و ارباب ضلال نور تو را فرو نشانیدند و عالمیان را در ظلمت
کفر و جهل گذاردند یا راکبا من فوق ظهر عزیز اهبط متی لاحت لعینک یثرب وانع
الحسین الی البتول وقف علی قبر الرسول وقل و دمعک ینسکب ای قاصد پیکسان ای پیک
درماندگان چون بمدینه رسیدی از ناقه خود فرود آی خبر مرگ حسین علیه السلام بمادرش برسان و بر سر مزار
رسول خدا صلی الله علیه و آله بایست و بگو یا محمد المختار ان امیة هدموا بیوتک علی بنیک
وخربوا یا محمد مختار بنی امیه خانه ترا خراب کردند و قواعد بیت تو را بر هم زدند وتفصلت بالقتل
الک بعد ما اضحی تراثهم یحاز و یغصب میراث اهلبیت تو را گرفتند و اموال ایشان را غصب کردند
و یا بن عم صی نشدند هم بقصد کشتن ایشان اجتماع نمودند امسی حسینک یا رسول الله فی وطی الخیول

علی الثری بقلب آخر حسینت را روز بر پای اسبان انداختند که هر جانب میگردید استغاثه مینمود
آقا جان حسین پدر و مادرم بلکه پدر و مادر شیعیان بفدای مظلومیت تو شود ابی عبدالله
وبناتك الخضرات اضحت بعده بالسلب والضرب العنيف تعذب آه آه خواهران بیکس تو را
بعد از تو برهنه کردند و طپانچه ستم میزدند آه نمیدانم دوستان و بعد از او چگونه شادی میکنند
و چگونه میخندند و در مجالس عیش و طرب مینشینند و بچه طعام لذت میخورند و بچه عذر
جامه‌های نیکو میپوشند عجب است چرا اشک خونین نمیریزند و آه سوزناک برنمیکشند چرا لباس
مصیبت نمیپوشند بخدا قسم اگر دهر عمر و بلکه دهر دنیا و عمر را از عمر دنیا طولانی‌تر باید
کرد داد مصیبت او را توان داد اگر تو این مصیبت را نیکو مراعات ننموده و لوای ماتمش را نیکو برپا
نداشتی سکان صوامع ملکوت و قطان حظایر جبروت نیکو برپا داشتند مصیبت او را و نعره‌ها
میزنند که اگر اهل زمین یکی را می‌شنیدند مدهوش میشدند اگر تو خوب مجلس عزایش را برپا
نکردی جنیان نیکو برپا کردند اگر تو نیک بر شهید نگریستی وحشیان و مرغان بگریستند
اگر تو را حیف بود از آب شور چشم آسمان و زمین بجای آب خون از دیده روان کردند ابن بابویه بسند
خود از مفضل بن عمر که او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و آنحضرت از پدران خود روایت کرده‌اند
که روزی جناب حسین بن علی علیهما السلام داخل شد بر برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی علیه السلام
چون نظر شریفش بر برادر خود افتاد گریست آنحضرت فرمود یا ابا عبدالله ما يبكيك بجهت چه گریه میکنی
تو ای حسین گفت بجهت آنچه بشما میکنند اشقیای امت حضرت امام حسن علیه السلام فرمود آنچه بمن میکنند
این است که زهری پنهانی بمن میدهند که بجهت آن شهید میشوم ولكن لا يوم كيومك يا ابا عبدالله
لکن روزی مثل روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند در آن روز سی هزار نفر که ادعا میکنند که از امت
جد ما هستند و اسلام را بر خود می‌بندند فيجتمعون على قتلك وسفك دمك وانتهاك حرمتك وسبي ذراريك
ونسائك وانتهاب ثقلك پس قوم و سپاه اجتماع میکنند بر کشتن تو و ریختن خون مبارك تو و هتك حرمت
تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن اموال تو پس در آن وقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون
و خاکستر میبارد و يبكي عليك كل شيء حتى الوحوش في الفلوات والحيتان في البحار و میگرید بر تو
همه چیز حتی وحشیهای صحراها و ماهیها در دریاها شیخ کشی روایت میکند از زید شحام که گفت من با
جمعی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم که داخل شد بر آنحضرت جعفر بن عفان طائی پس آنحضرت او را
نزد خود خواندند و در پیش خود نشانیدند پس فرمود یا جعفر عرض کرد لبيك جعلني الله فداك فرمود

فرمود بلغني انك تقول الشعر في الحسين وتجيد شنیدم که تو شعر در مرثیه جدم حسین علیه السلام
میگوئی و نیکو میگوئی عرض کرد بلی فدای تو شوم حضرت فرمود بخوان شعری چند را شروع کردم
بخواندن و آنحضرت با نقد در گریست که آب از دیده‌های مبارکش بر محاسن شریفش جاری و بر روی
ایشان جاری شد و محاسن شریفش تر شد پس فرمود یا جعفر والله لقد شهدت ملائكة المقربون
ههنا يسمعوا قولك في الحسين بخدا قسم که حاضر شدند ملائکه مقربین در این مجلس از برای اینکه
بشنوند مرثیه ترا بر حسین علیه السلام و بتحقیق که گریستند هم چنانکه ما گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق
که خدا واجب کرد از برای تو بهشت را در این ساعت و تو را آمرزید پس فرمود یا جعفر الا ازيدك آیا زیاد
بگویم عرض کرد بلی ای سید من فرمود نیست کسی که شعری بخواند در مرثیه جدم حسین علیه السلام پس بگرید و بگریاند
مگر که واجب گرداند خدا بهشت را از برای او و بیامرزد او را ابن قولویه از ابی هرون مکفوف روایت کرده
از حضرت صادق علیه السلام در حدیث طویلی که گفت کسیکه مذکور شود در نزد او حسین علیه السلام پس
بیرون آید از چشمش اشك بقدر بال مگسی ثواب او بر خدا است ولم يرض له بدون الجنة و بغیر جنت راضی
نشود بچیز دیگر از برای او و بالجمله ثواب گریه مصیبت سید کائنات عظیم و نزد ایشان جلیل است لیکن اگر
امید ثواب از خدا داری در بلیه او و لباس او بریز اشك خود را و اگر دعوی محبت ایشان را داری در بلیه
محبوب خود بنال و آه از دل برآر بخدا سوگند که اگر بشنود مردی که مسلمانان با بچه مرو کناه از وطن
خود دور کرده‌اند و در بیابانها بی آب و علف اسیر کردند البته دلهاشان آتش میسوزد و جگرهایشان میگدازد
پس چگونه میشوند که اینها لا اقل مجملی از مفصلی است نسبت بجگر گوشه فاطمه زهرا علیها السلام بشنوند
و باز ساکت شوند اگر خواهی که مجملی از وقایع آنحضرت را که خالی از اغراق و گزاف و دروغ بوده باشد
بشنوی بشنو تا ملاحظه نمائی که بر او چه روی داد و بیابی که چگونه کار بر او تنگ گرفتند و او را از
حرم خدا و رسول صلی الله بیرون کردند و باختیار نبود آنچه واقع شد بر ایشان شیخ مفید علیه الرحمه
در ارشاد خود ذکر نموده که سید الشهدا علیه السلام چون از مدینه بعزم مکه بیرون رفت روز سیم شعبان
بود که وارد مکه معظمه گردید و اهل مکه و دیگران که در مکه بودند نزد آنحضرت تردد میکردند و عبدالله
ابن زبیر نیز در مکه بود نزد آنحضرت تردد میکرد لکن ثقیل‌ترین خلق بر او آنحضرت بود زیرا که میدانست
که تا آنحضرت در مکه است کسی با او بیعت نمیکند چون حکایت امتناع آنحضرت و پسر زبیر از بیعت یزید
معلوم اهل کوفه گردید در خانه سلیمان بن صرد خزاعی که از اکابر و رؤسای کوفه بود اجتماع کردند و هلاك
معویه را یاد کردند و حمد کردند خدا را پس سلیمان گفت که معویه هلاك و واصل شد و حسین علیه السلام

خود را شکسته و با ایشان سازش ننموده و دیگر مکر رفته و شما شیعیان او و پدر او بید اگر میدانید
که او را یاری میکنید و در برابر او جهاد میکنید بنویسید با او و او را طلب کنید و اگر گمان سستی بجو[ید]
مید هید فلا تغروا الرجل فی نفسه پس این مرد را گول مزنید و فریب مدهید ایشان گفتند
با دشمن او جنگ خواهیم کرد و جانهای خود را در برابر او فدا خواهیم نمود گفت پس بنویسید
پس نامه نوشتند باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام
از سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان
او از اهل کوفه سلام علیک حمد میکنیم خداوند را که هلاک کرد و شکست کرد دشمن جبار عنید ترا
که بی رضای امت بر ایشان والی شده بود و اموال ایشان را اباحه تصرف مینمود و نیکان ایشان را
کشت و مال خدا را جباران و اغنیا قسمت کرد فبعدا له کما بعدت ثمود بدرستیکه ما را امامی
نیست پس بجانب این بلاد قدم رنجه دار که شاید بواسطه شما خدا ما را بر حق و راستی جمع نماید نعمان بن
بشیر که از جانب پسر معویه است بجمعه و عید او حاضر نمیشویم و با او نزدیکی نداریم و چون بیابیم که عنان
عزیمت را باین بلاد منعطف فرموده او را از شهر بیرون خواهیم نمود انشاء الله تعالی و عریضه را بعبد الله بن
مسمع همدانی و عبد الله بن وال دادند و امر کردند که بسرعت تمام بخدمت آن بزرگوار و الا مقام
رسانند ایشان بسرعت تمام دهم ماه رمضان بمکه رسیدند و نامه را بخدمت آن بزرگوار بردند
و بعد از رفتن آن دو نفر اهل کوفه دو روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی و عبد الله بن
شداد ارحبی و عمارة بن عبد الله سلولی را فرستادند و قریب بصد و پنجاه نامه با ایشان دادند از
یکنفر یا دو نفر یا سه نفر نوشته بودند پس دو روز دیگر صبر کردند پس هانی بن هانی و سعید بن
عبد الله حنفی را فرستادند و نامه نوشتند و بایشان دادند که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست
بسوی حسین بن علی علیهما السلام از شیعیان او و اما بعد فحی هلا فان الناس ینتظرونک لا رای لهم
غیرک فالعجل العجل ثم العجل شتاب کن که مردم همه منتظر مقدم شریف تواند و بغیر از تو رای ندارند
تعجیل کن تعجیل کن پس تعجیل نما سید بن طاوس ره میگوید که با وجود این نامهائی که پی در پی
میرسید آنحضرت از رفتن اباء میفرمود و جواب آنها را نمیداد تا اینکه در یک روز ششصد نامه بخدمت
رسید و دفعات نامه ایشان بان سلسله ابرار رسید تا اینکه دوازده هزار نامه بآنحضرت رسید
شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که پس جمعی از بزرگان کوفه مثل شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث
ابن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن عمر تیمی نامه نوشتند باین مضمون اما بعد فقد اخضرت

الجناب و اینعت الثمار فاذا شئت فاقبل علی جند لک مجند صحراها سبز شده و میوها
رسیده و اگر باین صوب تشریف بیاوری لشکرهای تو مهیا و آراسته میباشد السلام ای شیعیان
اکثر این اشخاص که این نامها را نوشتند کسانی بودند که در کربلا با آنمظلوم جنگ میکردند و او را
باین نامها از جای خود کندند و هنوز باد آن نامها نرسیده بود که با شمشیرها کشیده و گرزها بجنگ
بیرون رفتند همین اشخاص که نوشتند که صحراها سبز شده و میوها رسیده و ما منتظر قدم میمنت
لزوم تو ایم اکثر ایشان از رؤسای لشکر پسر سعد بودند یکی از آنها عمرو بن حجاج بود و آن بد
بخت در روز عاشورا پسر سعد او را در میمنه لشکر خود قرار داده بود و بروایت ابن شهر آشوب
او با اعور اسلمی سرکرده چهار هزار نفر بودند که سر آب فرات موکل بودند که اصحاب سید
شهدا علیه السلام از آب منع مینمودند و در وقتیکه حضرت عباس علیه السلام بطلب آب رفت دور او را
گرفتند و او را شهید کردند و در وقتیکه سید الشهدا علیه السلام بمیدان رفتند و بجانب فرات
رانده شدند با آنحضرت مقاتله مینمودند و همین عروة بن قیس بود که در روز عاشورا سرکرده
لشکر پسر سعد بود و همین شبث بن ربعی که سرکرده پیادگان بود که با آنحضرت جنگ میکردند و او را تیر باران
و سنگ باران مینمودند ای این تیرها و نیزها و شمشیرها میوه آنها بود که رسیده بود که همه را بتحفه
از برای او برده بودند یا امة بائت بقتل هداتها افن الی قتل الهدات هداک ای بدترین امتها
که کشتید پیشوا و هدایت کننده خود را آیا کی راه نمائی نمود شما را باین عمل بئس الجزاء لاحمد
فی آله و بنیه یوم الطف کان جزاءه بد مراعات کردید پیغمبر خود را و بد جزا دادید فرزند
او را در زمین کربلا شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که آخر قاصدها هانی بن هانی و سعید بن
عبد الله بودند که حضرت نامه نوشت بایشان داد باین مضمون که هانی و سعید نامهای شما را آوردند
و آخر رسولان شما بودند بتحقیق که یافتم مضمون شما را که میگوئید که امامی و هادی نداریم و
اینک من برادر و پسر عم و محل اعتماد خود را از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را بسوی شما میفرستم
اگر او مرا اعلام نمود باجتماع شما و اتفاق رای صاحبان عقل و فضل از شما را چنانچه نامهای شما بان
ناطق میباشد پس من عنقریب بسوی شما خواهم آمد والسلام پس آنحضرت مسلم بن عقیل را طلبیده
و تکلیف سفر کوفه فرمود و او را با قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبد الله و عبد الرحمن بن عبد الله
ازدی روانه کوفه فرمود و نامه باعیان کوفه نوشت و ایشان را بنصرت خود تکلیف فرمود و چندی در مکه
توقف فرمود تا اینکه در هشتم ذی الحجه در روز ترویه از مکه بیرون رفت مولف گوید که چون آنحضرت

از مکهٔ معظمه زیاده بر اینجه شنید از نامهای پیاپی و قاصدهای بیحد که از عقب یکدیگر فرستادند که
گروهی عظیم بر در خانهٔ آنحضرت از قاصد جمع شده بود و اشقیای بنی امیه در صدد کشتن آنحضرت برآمدند
و آنحضرت را بیخبر از مکه بیرون نکردند و ناچار و طلبا شده روی بسوی عراق گذارد چنانچه وارد شده
که در آنسال یزید بن معویه عمر بن سعد بن ابی العاص را امیر حاج نمود با لشکری عظیم روانهٔ مکه
نمود و بان سفارش نمود که اگر تواند بمکر و خدعه آنحضرت را شهید نماید و علاوه بر آن سی نفر از شیاطین
بنی امیه را فرستاد که بهر نحو یکه باشد و بهر حالتیکه باشد آنحضرت را شهید نمایند حضرت چون
مطلع شدند بر این امور یافتند که اگر در مکه بمانند حرمت حرم را ضایع خواهند نمود و او را در حرم الهی
شهید خواهند کرد لهذا با اینکه محرم شده بودند باحرام حج از احرام حج عدول بعمرهٔ مفرده
فرمودند و در روز ترویه از مکه بیرون رفتند زراره بن صالح روایت کرده که سه روز قبل از خروج
آنحضرت از مکه باتفاق دیگر خدمت آنحضرت رفتیم و گفتیم که اهل کوفه دلهای ایشان با تو و شمشیرهای
ایشان بر تو است بدست خود اشاره باسمان نمود دیدیم درهای آسمان گشاده شد و افتند از ملائکه
نازل شدند که عدد ایشان را کسی نمیداند مگر خدا پس فرمود اگر بر طرف شدن اجر و شوق بمقامات عالیه
و نقارب اشیا نبود هر اینه با این لشکر با ایشان مقاتله میکردم لکن یقین میدانم که در اینجا خواهد
بود محل کشته شدن من و اصحاب من و از اصحاب من نجات نمییابد مگر فرزندم علی علیه السلام و چون خبر
رسید بمحمد حنفیه که برادرت از مکه بیرون میرود و بسوی عراق روانه است مشغول بوضو بود و ابی
پیش گذارده بود که بان وضو میساخت بگریه برآمد گریست بشدتی که صدای اشک چشمش که در میان
آب میریخت شنیده میشد مثل باران که در آب بریزد نماز مغرب را کرده بنزد برادر رفت عرض کرد یا اخی
إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ مِنْ قَبْلُ ای جان برادر اهل کوفه را میشناسی و میدانی که
با پدر و برادر تو چه گونه غدر و مکر کردند و ایشان را یاری نکردند میترسم که ترا نیز مثل پدر و برادر یاری
نکنند و مثل ایشان ترا ذلیل نمایند اگر رای مرا میپسندی اینکه در مکه بمانی عزیز و محترم حضرت فرمود
میترسم که لشکر بنی امیه خون مرا بریزند در حرم مکه و خون من در حرم مکه مباح شود گفت ای برادر پس
رو بسوی یمن برو و اینجا در اطراف بیابانها و بسوی عراق مرو حضرت فرمود یا اخی لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ
مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَاسْتَخْرَجُونِي حَتَّى يَقْتُلُونِي یعنی ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانورهای زمین
داخل شوم و بان سوراخ داخل شوم بنی امیه مرا بیرون میاورند و شهید میکردانند پس فرمود باشد تا
تاملی در اینجا بکنم و چون وقت سحر شد شتران بر کوچ کردن شد ندای امر بیار کردن فرمود خبر بمحمد

بمحمد حنفیه رسید بر خواسته بتعجیل آمد و زمام ناقه برادر بزرگوار را گرفت و گفت یا نفرموده
تاملی بفرمائی در آنچه عرض کردم فرمود بلی عرض کرد پس چرا روانه گردید فرمود
چون از جدا شدی بخواب رفتم دیدم جد بزرگوار را که مرا در بغل گرفت و میان چشمهای مرا
بوسید و فرمود یا حسین یا قُرَّةَ عَيْنِي اخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ
قَتِيلًا مُخَضَّبًا بِدِمَائِكَ ای نور دیده ام حسین بیرون رو بسوی عراق که خدا مقدر فرموده که ترا
در انجا شهید کنند و بدنت بخونت رنگین کنند محمد بگریه برآمد و عرض کرد ای برادر اگر تو دل
بکشته شدن داده و از برای کشتن میروی پس بردن زنان چه معنی دارد فرمود یا اخی قَدْ قَالَ
جَدِّي لِي فِيهِمَا إِنَّ اللهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا مُهَتَّكَاتٍ فِي أَسْرِ الذُّلِّ ای برادر جدم خبر
داده است که ایشان باید اسیر شوند و پرده حرمت ایشان دریده شود و ذلیل و خوار کردند تا
من زنده ام ایشان از من جدا نمیشوند محمد بگریه برآمد و گریه شدید کرد و یکدیگر را وداع کردند ابن
طاوس ره روایت کرده است که چون اراده فرمود از مکه بیرون آید خطبه خواند بعضی از عبارات مضامین
آن اینست که فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَمَا شَاءَ اللهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ بدرستیکه
که خدا مرگ را بر گردن فرزند آدم انداخت مانند قلاده و اشتیاق ایشان بسوی آخرت میکند وَمَا أَوْلَهَنِي
إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ و چه مشتاق و بیتاب کرده است مرا بجدمت پدران خود مثل
یعقوب بیوسف و از برای من محل کشته شدنی اختیار کرده اند که بان خواهم رسید كَأَنِّي بِأَوْصَالِي
تُقَطِّعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ گویا می بینم که در این زودی اعضای من پاره
پاره میشود در صحرای کربلا و جاده بسته اند و با عشق روی که مقدر کرده برای این امر ما اهل بیت
ن بقضای الهی در داده ایم و ببلای او صبر میکنیم تا عطا فرماید بما اجر بن عطای صبر کنندگان
و بزودی اعضای پاره پاره مجتمع خواهد کرد در حظیرهٔ قدس در نزد حضرت رسالت حق تعالی
دیده او را روشن خواهد کرد باین و وعدهای خود را بعمل خواهد آورد و هر که در آرزوی شهادت
باشد و شوق جان باختن در راه ما داشته باشد با ما کوچ نماید که فردا صبح روانه ام انشاء الله تعالی
پس ابن عباس بنزد آن نور دیده ناس آمد عرض کرد یابن رسول الله بیا سفر عراق را ترک کن و مبالغه بسیار
نمود حضرت فرمود یابن عباس جد بزرگوارم مرا امری فرموده و در آن سر یست که بعد از این ظاهر
خواهد شد مرا واقعه در پیش است مکرر از جد و پدر خود شنیده ام و با بدان ظهور سد آخر
بسکه مبالغه کرد بنا با استخاره گذارد ند آنحضرت فرا از اکشود این آیه آمد كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ

اجورکم چون حضرت بر زاد بد فرمود انا لله وانا الیه راجعون صدق الله وصدق رسوله یا بن عباس
دیگر مبالغه مکن که چاره از قضای الهی نیست ابن عباس ساکت شد و آنحضرت را وداع کرد
براو ورده و بیرون رفت پس آنحضرت امر فرمود تا کجاوه‌ها را بار کردند و بارها را بر شتران بستند از
مکه معظمه بیرون رفتند و در روز بدرود مکه و سنگ و کلوخ آن از فراق آن جان جهانیان میگریستند
و سکان حرم و حفاظ بیت الله از فراق آن نور دیدهٔ عالمیان محزون شدند و ارکان بیت معظم از
از مفارقت آن ماه مکه و حرم مینالیدند لقد دمعت عیون البیت حزنا لفقد منی قلوب
العارفینا از چشمهای خانهٔ محترم الهی اشک حسرت جاری گردید بجهة کوچ کردن آن از روی عاشقان
وطافت طائفون طواف ثکلی وقد لبسوا السواد ملهفینا ساکنان بیت الحرام و مجاوران رکن
و مقام در فراق آن امام انام سیاه پوش گردیدند و مانند زنان عزادار اشکبار بودند و آن امام والا
که حرم اعظم الهی بود میگردیدند وکانت تلبیاتهم رثاء لسبط کان نجزا لنا سکینا و بجا تلبیه
ندبه و نوحه و فریاد میکردند قد اعتمروا بنوح فی مقام حزن بقطر الحجر المتینا و حجر
حزن و اندوه را بجای آوردند و دل حجر الاسود را از این غصه آب نمودند فقدنا الیوم ریحانا
و روحا و مرجا و زمزونا و بینا گویا میگفتند که گم کرده ایم روح و ریحان و باطن بیوت
و مرجا را فقدنا ههنا قصرا مشیدا وبیت العز والبلد الامینا فقدنا ههنا کهف الایتام
و سور المحصنین وطور سینا شیخ مفید ره میفرماید که روایت شده است از فرزدق که گفت
با مادرم بحج رفته بودیم در سال شصتم از هجرت چون داخل حرم شدیم دیدیم حسین بن علی علیهما
السلام که از مکه بیرون تشریف آورده بودند پیش امام سلام کردم و گفتم بابی انت وامی یا بن
رسول الله ما اعجلک عن الحج پدر و مادرم فدایت شوند چه باعث شد ترا که تعجیل بیرون آمدی
و حج را بجا نیاوردی فرمود لو لم اعجل لاخذت اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند اسیر میکردند از دست
دشمنان گریختم فرمود تو کیستی گفتم مردی از عرب بیش از این نام و نشان مرا مپرس فرمود چه خبر داری
از مردم گفتم دانائی را سؤال کردی بدانکه دلهای مردم با تست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضای
الهی نازل شده است خواهد شد و خدا آنچه خواهد میکند حضرت فرمود راست گفتی امر با خدا است پس
از بعد کلامی چند راحله خود را راندند و رفتند عبد الله جعفر پسرهای خود عون و محمد را فرستاد عریضه
خدمت آنحضرت نوشت و با ایشان داد و در آن عریضه اظهار ترک سفر و اصرار بر آن کرده بود و عرض کرده
بود تعجیل منمایید تا من بخدمت شما برسم خود رفت بنزد عمرو بن سعید و از او خواهش نمود که بنویسد

بنویسد بآنحضرت نامهٔ که مشتمل بر امان ایشان و نیکوئی و احسان بوده باشد قبول کرد نامه را گرفت با یحیی
سعید بعقب آن سالار کاروان بلا روانه کرد چون بخدمت آنحضرت رسیدند نامهٔ عمرو را بآن
حضرت دادند و اصرار زیاد و مبالغه بسیار بر ترک آن سفر و مراجعت ایشان کردند حضرت فرمود جدم
مرا امری کرده در خواب و بسوی آنچه فرموده روانم عرض کردند آن خواب چیست فرمود بکسی نگفته‌ام و نخواهم گفت
تا خدا را ملاقات نمایم چون ایشان مایوس شدند عبد الله پسرهای خود را امر کرد که با آنحضرت
بروید با دشمنان او جهاد نمائید و خود با یحیی سعید بمکه برگردیدند پس حضرت تشریف بردند
تا منزلی که آنرا تنعیم گفتند از آنجا کوچ کرده بذات عراق تشریف بردند بشر بن غالب دیدند که از
عراق میامد پرسیدند چه خبر داری از اهل عراق گفت دلها با تست و شمشیرها با بنی امیه فرمودند راست
میگوید ان الله یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید از آنجا بار کرده تا بثعلبیه رسیدند قریب بظهر و هوا گرم
بود سر مبارک را گذارده بخواب رفتند چون بیدار شد فرمود در خواب دیدم هاتفی میگفت انتم تسرعون والمنایا
تسرع بکم الی الجنة شما سرعت میکنید در طی منازل و مرگ در عقب شما سرعت مینماید تا شما را بدار السرور
جنت برساند فرزند آنحضرت علی اکبر گفت یا ابه السنا علی الحق یا بابا بر حق نیستیم در راه خود سلوک
نمیکنیم حضرت فرمود بلی قسم بخدا اینکه بازگشت همه با او است عرض کرد فاذن لا نبالی بالموت پس باک
مرگ نداریم خوفی از زوال دنیای دون نداریم شما را از مرگ باکی نبود و بخلوت انس عشرت خانهٔ قدس
میشتافتید اما داغی بر دل دوستان خود گذاردید که هرگز بر طرف نمیگردد لا اری حزنکم ینسی ولا رزئکم
یسلی وان طال المدی مصیبت و اندوه شما هرگز فراموش نمیشود و دلها شکیبا از بلیهٔ شما هرگز تسلی
نمیابد اگر چه زمان طول بکشد فقد مضی الدهر و عصی بعدکم لا الجوی باخ ولا الدمع رقی
بتحقیق که روزگاری گذشت بعد از این هر روزگارها بگذرد دردها از غم شما آرام نگیرد و اشک
از دیدها باز نه ایستد لولا رسول الله یحیی بعدکم فقد الیوم علیکم للعزاء اگر رسول خدا
زنده میشد بعد از شما در مجلس عزا مینشست حضرت شب را در آنجا ماندند چون صبح مردی از اهل
کوفه که او را ابو هرة اسدی میگفتند آمد بخدمت آنحضرت سلام کرده عرض کرد یا بن رسول الله ما الذی
اخرجک عن حرم الله وحرم جدک محمد صلی الله علیه وآله چه باعث شد که از حرم خدا و رسول خدا
صلی الله علیه وآله بیرون رفتی حضرت فرمود ویحک یا ابا هرة ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت وشتموا
عرضی فصبرت وطلبوا دمی فهربت ای ابو هرة بنی امیه مالم را گرفتند دستم را خالی کردند صبر کردم
و عرض مرا بردند بمن و مادرم را دشنام دادند صبر کردند باز دست از من برنداشتند خواستند خونم را

برین ندکر بجنم اما بخدا قسم که این گروه ظالم مرا میکشند خدای عز و جل لباس ذلت بر ایشان خواهد
پوشانید و شمشیرهای قاطعه بر ایشان مسلط خواهد داشت تا ذلیلتر از قوم سبا باشند که
زنی بر ایشان مسلط شد و در خون و مال ایشان حکم میکرد پس از آنجا نیز کوچ کردند چون بقصر
بنی مقاتل رسیدند عمرو بن قیس میگوید من با پسر عمم در آنجا بودیم رفتیم بخدمت آنحضرت پس سلام
کردیم پسر عمم عرض کرد یا ابن رسول الله رنگی که در محاسن شریف شما است رنگ خضاب یا رنگ محاسن
مبارک است حضرت فرمودند رنگ خضاب است ما بنی هاشم زود پیر میشویم پس ملتفت بما شده فرمود
أجئتما لنصرتی آیا شما آمده اید که مرا یاری کنید من گفتم مردی هستم پیر و عیال بسیار دارم و اموال
مردم در دست دارم و قرض بسیار دارم و نمیدانم امر بکجا منتهی خواهد شد ناخوش دارم که اموال
مردم بر طرف شود و پسر عمم نیز مثل این عذرها آورد چون بوی سعادت از ایشان نیامد نخواستند که بشقاوت
سرمدی ابدی مبتلا شوند فرمودند فانطلقا فلا تسمعا لی واعیة ولا تریا لی سوادا پس بروید و هرگاه
نشنوید ناله بیکسی و استغاثه مظلومی ما را نشنوید و غریبی و درماندگی ما را و سیاهی ما را نبینید
بلد رسید که هر که ناله و استغاثه ما را بشنود و سواد ما را ببیند و ناله را جواب نگوید و ما را یاری نکند
خدای تعالی او را برو در آتش جهنم اندازد و خدا لعنت کند گروهی را که نالههای غریبی تو را شنیدند
تو را جواب ندادند و یاری نکردند خدا عذاب کند جماعتی را که بیکسی شما را دیدند و بر شما رحم نکردند
فلیت احمد والکرار والده ینشق بالطف عن شخصیهما الترب کاش حاضر بودند جد عالی مقدار
و پدر والا تبارش لینظراه علی الرمضاء منعفرا ونفسه بظبا الاسیاف تنتهب کاش میبودند
و میدیدند که پور ایشان بخاک گرم افتاده و از هر طرف کوفیان شمشیرها بر بدن شریفش میزنند ولیت یکشف
عن جنب البتول له براقع القبر لو یشفیها الکرب کاش مادرش فاطمه علیها السلام از قبر بیرون میآمد و بجای
ناز پرورش کند و میکرد لتبصر العین منها فی محاسنه وللاسنة جد وللظبا لعب کجا بود فاطمه
تا ببیند که نیزههای دشمن چگونه در نزد حسینش آمد و شد میکنند بدنش را سوراخ مینمایند و شمشیرها
ایشان جسمش را چاک چاک مینماید و شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که چون نوجوان زنده آفاق بسمت
عراق بسمع سرکرده اهل کفر و نفاق یزید پلید لعین رسید حصین بن نمیر سکونی را با جمعیت بسیار فرستاد و ما بین
قادسیه تا خفان و از سمت قادسیه تا خفان و از سمت دیگر قادسیه تا قطقطانیه را گرفتند و راهها را بستند
و سر راهها را گرفتند چون مسلم بن عقیل که بکوفه رفت ابتدای امر اجتماع مردم را مشاهده نمود عریضه
بخدمت آنحضرت نوشت و اهل کوفه نیز عریضه نوشته بودند که صد هزار شمشیر از برای نصرت تو مهیا است البته

البته بتعجیل تمام و طلوع آفتاب جمال را بابن محال بیاخیر منید از دیدههای منتظر از این زیاده دور مکنید
و این امر هفده روز قبل از شهادت مسلم بود و آنحضرت را خبر از شهادت مسلم نبود و حال آنکه بعد از ورود او
او روزی که آنحضرت از مکه بیرون آمده اند شهید کرده بودند زیرا که او در روز ترویه که آنحضرت بیرون رفت
از مکه خروج کرد و در روز عرفه شهید شد پس آنحضرت که بحاجز رسیدند نامه باهل کوفه نوشتند
باین مضمون که نامه پسر عمم بمن رسید اجتماع شما و حسن رای شما را یافتم و شما را دعا کردم اینک بجانب
شما روانه شدم در روز شنبه هشتم ذی الحجه پس شما در امر خود اهتمام نمائید و آماده باشید که
در این روزها خواهم رسید و نامه را بعبدالله بن یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود و بروایتی
بقیس بن مسهر صیداوی دادند و او را بجانب کوفه فرستادند چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر
او را گرفت چون او دید سواد ایشان را کاغذ را بیرون آورد و پاره پاره کرد و او را بنزد پسر زیاد فرستادند
ابن طاوس ره میفرماید که چون او را بنزد پسر زیاد بردند پرسید تو کیستی گفت از شیعیان علی بن ابیطالبم
و فرزند او پس گفت چرا نامه را پاره پاره کردی گفت بجهت آنکه ندانی که در آن چه نوشته گفت نامه از
کی بود و از برای که گفت از حسین بن علی علیهما السلام بود بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسم ایشان را نمیدانم آن بدبخت
در غضب شد و گفت بخدا قسم که دست از تو بر نمیدارم مگر اینکه اسم ایشان را بگوئی یا بر منبر روی و حسین
علی و پدرش را لعن کنی یا آنکه تو را پاره پاره میکنم آن سعادتمند گفت اسمهای ایشان را نمیدانم اما لعن را
میکنم پس بر منبر بالا رفت و حمد الهی کرد و صلوات بر فخر کائنات محمد مصطفی صلی الله فرستاد و بسیار طلب
رحمت بجهت امیر مؤمنان صلوات الله وسلامه علیه و اولاد امجاد آن بزرگوار نمود پس لعن کرد عبید لعین
و پدر ملعونش را و لعن کرد بر بنی امیه یکی یکی تا آخر عتاة و ظالمان ایشان را شمرد پس گفت ای گروه من فرستاده حسین بن
علی علیهما السلام میباشم او را در فلان موضع گذاردم پس بشتابید بسوی او و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه او را
گرفته بر بالای قصر بردند با دستهای بسته او را سرنگون کردند و استخوانهایش خورد شد و هنوز رمقی در
او بود ملعونی سر شریفش را از بدنش جدا کرد پس آنحضرت قطع منازل میفرمود و پسر زیاد چنانچه راهها را مسدود
کرده که از واقصه تا راه شام و از آنجا تا راه بصره کسی را نمیگذاشتند داخل شود یا بیرون رود حضرت در
بین راه بعضی از اعراب رسیدند از ایشان استفسار امر فرمودند گفتند نمیدانیم غیر آنکه ما
لا نستطیع ان ندخل ولا ان نخرج مگر اینکه نمیتوانیم داخل شویم یا بیرون رویم صاحب مناقب میگوید چون
حضرت وارد خزیمیه شدند و نزول اجلال فرمودند یک شب و یک روز در آنجا ماندند در صبح خواهر آن
آنحضرت زینب خاتون نزد آنحضرت آمد عرض کرد آیا خبر ندهم تو را بچیزی که دوش شنیدم فرمود بگو گفت دیشب

امری بیرون امدم هاتفی را شنیدم میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد فمن یبکی علی الشهداء
بعدی ای چشم که هرکن وجهد کن در گریستن وکوشش نما در اب دیدن پس کی خواهد گریست
بر انشهیدان بعد از من علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعد ای چشم گریه کن بر
انقومیکه مرگ میبرد وانها ایشان را تا موضعیکه باید بوعده خود وفا نمایند حضرت فرمود انچه خواهم
ایمر قضای الهی است خواهد شد این قول برو واینکرده است که چون انحضرت بعقبه البطن بالا
رفتند باصحاب خود فرمودند ما ارانی الا مقتولا بمنبایم خود را مگر از کشتگان عرض کردند سبب
ان را فرمودند بجهت خوابیکه دیده ام بر این دلالت دارد عرض کردند چه خواب دیده فرمودند رایت کلابا
تنهشنی اشدها علی کلب ابقع در خواب دیدم که سگهائی چند بر من حمله اورده اند ومرا میدریدند
واز همه بدتر سگ ابلقی بود که بیشتر بر من حمله میکرد دو نفر از قبیله بنی اسد عبدالله ومنذر نام
میگویند ما از حج فارغ شدیم وبسرعت در عقب انحضرت میامدیم که بانحضرت ملحق شویم در نزدیکی
ثعلبیه شتر سواری را دیدیم در کنار راه وانحضرت نیز او را دیدند وایستادند گویا میخواستند او را
که او خبر کرفته باشند چون نزدیک او رفتند انحضرت رفتند ما نیز نزد او رفتیم گفتیم تو کیستی گفت از بنی اسد
گفتیم ما نیز از بنی اسد میباشیم چه خبر داری از مردم کوفه گفت بلی خبر دارم بیرون نیامدم از کوفه
مگر انکه مسلم بن عقیل وهانی بن عروه را کشتند ورایتهما یجران بارجلهما فی السوق ودیدم که
پاهای ایشان را گرفته بودند ودر بازارهای کوفه میگردانیدند برگشتیم وبانحضرت ملحق شدیم حضرت
شب بثعلبیه رسیدند چون فرود امدند نزد انحضرت رفته سلام کردیم وعرض کردیم که انسوار را در
راه دیدید فرمودند بلی میخواستیم از او سوال کنم پس ما گفتیم از او سوال کردیم واو مرد صاف بست واز قبیله
ما است خبر داد ما را که مسلم وهانی را کشتند وایشان را در بازارها کشیدند چون این خبر را شنیدند مکرر
فرمودند انا لله وانا الیه راجعون رحمة الله علیهما ما عرض کردیم تو را بخدا قسم میدهیم که از اینجا برگردی
وخود واهلبیت خود را در مهلکه میندازی ودر کوفه یاوری وشیعه نیست بلکه میترسیم که اهل کوفه با تو
ابته متفق شوند وبتو اذیت رسانند پس حضرت نظر به پسران وبرادران مسلم کرد ایشان از قبیل
مسلم را خبر کردید وایشان را از لذاید بود ودر مراجعت باایشان مشورت فرمود ایشان عرض کردند که
دست از خدمت تو بر نمیداریم تا طلب خون مسلم از ایشان کنیم یا شربتی را که او چشید ما نیز بچشیم پس
انحضرت فرمود لا خیر فی العیش بعد هؤلاء بعد از این امور زندگانی را خیری نیست دانستیم که انحضرت دل
بر رفتن گذارده وتن بکشته شدن در داده اورده اند که مسلم را دختری بود صغیره که پیش او را دوست

دوست میداشت ودایم بهانه پدر را داشت واهلبیت او را تسلی میدادند انحضرت [illegible]
ودست محبت بر سر وروی او کشیدند وبا او ملاطفت میفرمودند انطفل عرض کرد یابن رسول الله
با من ملاطفتی میفرمائی که مناسب حال یتیمانست مگر پدرم را شهید کرده اند حضرت طاقت تحمل
نیاورده بی اختیار گریان شد سیلاب اشک از دیدهای شریفش فرو ریخت فرمود غم مخور
که من بجای پدر تو میباشم خواهرم بجای مادرت دخترانم بجای خواهرت فرزندانم بجای برادرت
انطفل بی اختیار ناله را اتشبار از سینه براورده اشک از دیده ریخت اینک اشکی نخست مادر زاد
تا این زمان ز دست پدر رو انداد می اینک اشکی شناخته خوابگاه او تا سر چه خاک بر قدم او
نهادمی از گریه انطفل صدای گریه از مخدرات سراپرده عصمت وپرده نشینان سرادق طهارت بلند
شد شیون وشورشی در میان زنان ودختران بلند شد که حاضران همه بگریه درامدند وپسرهای
مسلم عمامه از سر برداشتند ونالهٔ وا اباه وا مسلماه گویا باوج فلک میرسانیدند وهریک گویا
چنین میگفتند بدل داغی عجب دارم نمیدانم که چون گریم دلا خون شو که تا برحال خود یک
لحظه خون گریم نشم بر زخم محنت سینه ام پر داغ بی تابی که از زخم بیرون گاه از زخم درون گریم
وبروایت ابن طاوس خبر مسلم در زباله بانحضرت رسید واز انجا کوچ کرد که فرزدق شاعر
بخدمت انحضرت رسید عرض کرد یابن رسول الله کیف ترکن الی اهل کوفة وهم الذین قتلوا
ابن عمک مسلم بن عقیل چگونه اعتماد میکنی بر اهل کوفه وحال انکه ایشان کشتند پسر عم تو
مسلم را وبا پدر ایشان کردند که مرگ خود را از خدا میطلبید وبا برادرت بیوفائی کردند حضرت
اشک از دیدهای مبارک ریخت وفرمود رحم الله مسلما خدا رحمت کند مسلم را که روح او برحمت
الهی واصل شد انه قضی ما علیه وبقی ما علینا انچه براو بود بجا اورد وباقیست انچه بر ما است پس
چند شعری میخواندند که دلالت بر ناامیدی ویاس از دنیای دنی مینمود وبروایت شیخ مفید علیه الرحمه
در زباله خبر قتل عبدالله بن یقطر را بانحضرت رسانیدند انحضرت اصحاب وهمراهان را طلبید فرمودند
خبر وحشت اثر قتل مسلم وهانی بن عروه وعبدالله بن یقطر بما رسیده معلوم است که شیعیان ما دست از
یاری ما برداشتند وما را یاری نمیکنند من شما را خبر کردم هر که خواهد از شما برگردد بر شما
حرجی نیست چون دنیا پرستان که بخدمت انقبله عالم امده بودند یا در بین راه بخدمت انحضرت ملحق شده
بودند بطمع اینکه انحضرت در کوفه امیر خواهد بود وبانجهت بنای ایشان معمور میشود چون دیدند که
بجز ناکامی چیزی نیست وبغیر از کشته شدن راهی در پیش نیست مفاقان تعالیات جناب را در نظر

نیاوردند و مراتب رضای بندهٔ رحمن مشاهده نمودند کهند تا رود دست جانرا بکشم بر جگر و
کوشهٔ پیغمبر جدا و رسول از ایشان تابع که اوردند فتفرق الناس واخذوا یمینا وشمالا الا نکرو
بیشترم منفرق شدند واز چپ و راست بدر رفتند بماندیم دو ان خال بر احوال ان برگزیده
ذوالجلال عیسه رسید و ان زنان در مانده و دختران بیکس که رب یاور بجز خود را و مولای غور انسان نشد
چه بر ایشان رسید ازی بیمون این راه کار هر کس نیست و نوشید این باده شغل همه کس نباشد
نیست هم عشق بلد کین هم سرجانی اری خواهی ولی میتر نشود بلی سعدی که با کی طینتان ایشان
وزیادتی یقین و معرفت ایشان را پای ثبت نیانکرده واز روز اول در خدمت انشمس فلک عصمت
بودند در خدمت او باقی ماندند بلکه گویا میگفتند لا اخبر بعدک فی الحیوة ولین فی ظل الکرامه
ان التذ امر نلعب لا کان یوم لا تکون ولا خلت منک الدیار ولا القفار و بسبب بعد از تو
زنده گانی دنیا را چه میکنیم و سلامتی دنیا را نمیخواهیم نباشد دوری که بود از روز نباشی و نباید باشی
کربلا را از وجود شریف تو خالی باشد پس گذشتند از بطن عقبه گذشته بین شجی ابن عکرمه
که او را عمرو بن بوزان میگفتند بخدمت انسیه اذی جان آمد عرض کرد بکجا میروی فرمود بکوفه گفت تو را
بخدا قسم میدهم برگرد فوالله ما تقدم الا علی الاسنة وحد السیوف بخدا قسم نمیروی مگر بسوی نیزه
مخالفان و تیزی شمشیر دشمنان و همین گروه اشرار که در طلب تو فرستاده اند که تو را یاری کنند
خوب بالا با اینحال صلاح نمیدانم رفتن تو را حضرت فرمود ای بنده خدا انچه میگوئی فهمیده ام لکن امر الهی و من
واجبست باید بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من را لشکر این تحویل میبوئیم مرا اگر خالم الو کل چمن
ارای هست کرازان دست که می پروردم میرویم پس فرمود والله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه
العلقة من جوفی یعنی بخدا قسم بنکره دست ازمن برنمیدارند تا اینکه خون شده ام از حلقم بیرون کنند
چون چنین کنند مسلط شود بر ایشان کسیکه ایشانرا ذلیل گرداند بنحویکه ذلیل تر از همه امتها باشند و
دلهای شیعیان تو بفدای دلخوشدات بادای ابا عبدالله فای عین علیک منهمل وای قلب
علیک غیر مفطور کدام چشم است که دیدهای گریان تو را یاد کند و نگرید کدام دلست که دل پر
خون تو را یاد کند از غصه کباب نشود و نشکافد یا وقعة الطف نذا ضرمت نار حزنی فی کل
قلب من الاحزان مسجور امامی فعه کربلا انشی در دلها افروختی که هرگز خاموش نشود و هر دلیکه نباشد سوخته
پسر زیاد خبر انحضرت را یاد رسانید از مولد الزنای حرام زاده مردم را بوعده و وعید نوید انجناب بجرب ان
امام محمد منمواند حر بن یزید با جمعی را پسر کرد که هزار سوار بود استقبال انحضرت فرستاد که هر جا دو بر بسند در

دور زمین بی آب و علف انجناب را فرود اور و مرا اعلام کن تا امر تازه از من برسد انسوار اوتجر
فرو گرفته بودند و در طلب ان منتهی العار و فی میشتافتند چون جناب حسین علیه السلم از بطن عقبه
بمنزل اشراف تشریف اوردند در سحر امر فرمودند تا اصحاب اب بسیار بی برداشتند و دو براه
گذاشتند تا نصف روز راه رفتند ناگاه یکی از اصحاب گفت الله اکبر حضرت فرمود خدا بزرگست چرا
تکبیر گفتی گفت درخت خرما نمایان شد بعضی از همراهان گفتند بخدا قسم که در اینمکان نخلی نمیباشد
حضرت فرمود پس چه می بینید گفتند والله نری اسنة الرماح واذان الخیل بخدا قسم که این سرهای نیزهای
مخالفانست چون نمودار شدند حضرت فرمود که اصحاب ان را مبل کردند تا خود را بذ و حشم برسانند
و در حوالی ان فرود ایند که اگر بمقاتله انجا مدان پناه ایشان باشد چون اصحاب انحضرت میل کردند
و اصحاب حر نیز میل نمودند تا انکه اول اصحاب انحضرت وارد انمکان شدند حضرت فرمود خیمها را زدند
که در انحال لشکر وارد شدند و در برابر ایشان صف کشیدند چون هوا گرم بود و اثار تشنگی از ایشان
مشاهده شد حضرت امر فرمود که ایشانرا اب دهید و اسبهای ایشانرا سیراب کنید و کم کم اب بایشان
دهید چون بسیار تشنگی خورده اند مبادا ضرر کند پس طشت و ظرفها را پر از اب میکردند و همه را
تا اخر سیراب کردند و حیوانات ایشانرا اب دادند علی بن طعان محاربی گفت من در لشکر حر بودم و دیعقب
افتاده بودم و در اخر از همه امدم چون حسین علیه السلم اثر تشنگی من و اسبم را دید فرمود یا ابن الاخ شتر را
بخوابان خوابانیدم شتر را و سر خیک را گشودم شروع کردم باب خوردن چون وقوف نداشتم اب از
از دهن خیک میریخت حضرت فرمودند دهن خیک را برگردان من ندانستم ان بزرگوار خود تشریف اوردند
دهن خیک را برگردانیدند از دست مبارک خود متعاف کرده خود اسیراب گردانیدند امن حسین بن علی علیه السلم
ایشانرا اب دادند از زحمت تشنگی خلاص نمود ایشانرا عوض اب شمشیرهای اب دار بر بدنها زدند و او را با لب تشنه
شهید کردند واسبان ایشانرا سیراب کرد و ایشان طفل شیرخواره او را اب ندادند بلکه بجواب پیکان
تیر حلقومش زدند ایشان بدون انکه اب طلب نمایند حضرت ایشانرا سیراب کرد و هرچند ناله
واعطشاه کرد و هرچند گفت اسقونی شربة من الماء فقد نفتت کبدی من الظماء اخر مکشته بابی بنی
بدهید که جگرم از تشنگی کباب شد ایشان بجز نیزه و سنان و ناسزا و دشنام جوابی ندادند ندای حسین بن
علی علیهما السلام در بیابانی بی اب و ابادانی ایشانرا اب میدهد برای انکه دور وز کرم انگروه خونخوار تشنه
نمانند و ایشان در منزل در کنار فرات شربتی از اب بانجناب ندادند ومن العجائب ان عذب فراتها
تسدی مسلسلة ولن یتفقدا طاهر وقلب السبط ظام نحوه وابوه یسقی الناس سلسبیلا غدی

از عجائب روزگار اینست که آب فرات بان وفور بکه داشت که شهرهای آن مملو بود وتشویش کمی آن نداشتند
شربتی از آن از سبط پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله ندادند وآن امام بیکس را تشنه او را شهید کردند واز
غرایب روزگار آنکه پدرش در قیامت ساقی کوثر وسلسبیل میباشد همه کس از دست
او سیراب میشوند وبفرزندش یک جرعه آب ندادند تا از دست پدرش ما لامال بکیرند
قتلوه فی البیداء ظمآن الحشا والماء تشربه الذئاب بمرئی کشتند او را در بیابان
بالب تشنه وحال آنکه سکان وادی ضلالت وسکان وادی شقاوت سیراب بودند وبالجمله
حر با آنحضرت بود تا وقت ظهر داخل شد حضرت فرمودند بحجاج بن مسروق که اذان بکو پس حجاج اذان
کفت حضرت بیرون آمدند با ازار ونعلین وروی خود را با نقوم کرد فرمود ایها الناس من بسوی
شما نیامدم مکر بعد از آنکه نامهای متواتر وقاصدهای متوالی از شما بمن رسید که ما را
امامی نیست هدایت کننده بما باشد چنان یافتم که شما طالب هدایت هستید پس بسوی شما
آمدم حال اکر بر مواثیق خود هستید عهدی با من بکنید که من مطمئن از شما شوم اکر ناخوش
دارید آمدن من بسوی شما بر میکردم بسوی مکانی که از آن آمده ام ایشان همه ساکت شدند
حضرت فرمودند اقامه کفتند وبحر فرمود میخواهی با اصحاب خود نماز کن کفت همه با تو نماز میکنیم دو لشکر
در عقب آنحضرت صف کشیدند نماز ظهر کردند حر بمکان خود برکشت خیمه بجهت او زده بودند داخل
خیمه شد با پانصد نفر از اصحاب خود ومابقی عنان اسبها را کرفته در سایه اسبها نشستند وحضرت
نیز بخیمه تشریف بردند چون وقت عصر شد امر فرمود که مهیای رفتن شوید منادی عصر ندا کرد نماز
عصر را نیز کذاردند وبعد از سلام روی مبارک را با نقوم نموده فرمودند ایقوم ما اهلبیت پیغمبر
واولی میباشیم از این قوم که دعوی میکنند باطل که خواهان پست میکنند وبجور وعدوان
سلوک میکنند واکر راضی نمیشوید مکر آنکه حق ما را نشناسید وکاره باشید ما را وآرای شما برکشته
از آنچه در نامهای خود نوشتید من بر میکردم حر کفت بخدا که نمیدانم این نامها که میکوئی چیست
وخبری از آنها ندارم پس حضرت بعقبة بن سمعان فرمود اخرج الخرجین الذین فیهما کتبهم بیاور دو خرجین
که در آن نامهای ایشان بود آورد خرجین پر بود از کاغذ نزد او ریخت او دید حر کفت ما
از آنها نیستیم مأموریم که دست از تو بر نداریم تا تو را نزد پسر زیاد ببریم حضرت فرمود باصحاب خود
که بار کنید چون بار کردند فرمود که برکردید خواستند برکردند حر مانع شد حضرت فرمود ثکلتک امک ما
تریدُ چه میخواهی کفت اکر غیر از تو از عرب متعرض مادرم میشد البته جواب میدادم ولکن ما لی من

ذکر امک الا باحسن ما نقدر علیه ولکن در حق مادر تو بغیر تعظیم وتکریم چیزی نمیتوانم کفت
بار دیکر بهم بیا این سخنان کذشت حر کفت من مامور بقتال تو نیستم ولیکن مامورم که تو را رها نکنم تا تو را
بکوفه ببرم اکر نمیخواهی پس راهی را بکیر که نه بکوفه رود ونه بمدینه تا بپسر زیاد بنویسم شاید خدا مرا
خلاص کند از اینکه مبتلا شوم باینکه ضرری از من نسبت بشما برسد لهذا آن بزرکوار سالک طریق
ابتلا وقافله سالار کاروان رنج وعنا فرمودند که از راه قادسیه بکوفه میرفتند کردند میل بطرف
چپ کردند وحر نیز با آنحضرت میآمد واز راه خیرخواهی بهمه شان تو الاهمت عرض کرد یا حسین انی
اذکرک الله فی نفسک فانی اشهد لئن قاتلت لتقتلن یا حسین التماس میکنم از تو یاد آوری
مینمایم تو را که ترک مقاتله کن که اکر مقاتله کنی البته کشته میشوی حضرت فرمود افبالموت
تخوفنی آیا بمرک میترسانی مرا مکر امر بهمین میکذرد که مرا بکشند مکر نشنیدی که شخصی از
قبیله اوس میخواست یاری رسول خدا نماید پسر عمش او را میترسانید که بکجا میروی کشته خواهی
شد او در جواب این شعرها را خواند سامضی وما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا
وجاهد مسلما وواسی الرجال الصالحین بنفسه وفارق مثبورا وباعد مجرما یعنی عزم
کرده ام وبا عزم خود یافتم ومردن ننک وعار نیست بر مرد هرکاه نیت او حق باشد وجهاد کند در
حالتیکه تسلیم امر الهی کرده باشد ومواسات نماید با مردان صالح فان عشت لم اندم وان مت لم
الم کفی بک ذلا ان تعیش وترغما اکر زنده بمانم پشیمان نیستم واکر کشته شوم کسی ملامتم نمیکند
ودر ذلت بدتر از این نیست که آدمی زندکی کند ودماغش بخاک مالیده شود وبعضی از علما قبل از این
شعر این شعر را نیز ذکر کرده اند اقدم نفسی لا ارید بقائها لتلقی خمیسا فی الوغا وعرمرما نفس
خود را پیش میفرستم ودست از زندکی خود میشویم نمیخواهم زندکی خود را تا هر روز در لشکرهای
کران بلا مبتلا باشم حضرت یکی از اصحاب را که راه بلد بود پیش انداخته خود با اصحاب در عقب
میرفتند حر از ایشان کناره کرده با ایشان میرفتند تا بقصر بنی مقاتل رسیدند در انجا نزول اجلال نمودند
آن مکان را مخیم سرادق سرادقات جلال فرمودند دیدند خیمه در انجا زده فرمودند از کیست کفتند
از عبدالله بن حر جعفی میباشد فرمود او را بخوانید چون رسول ایشان نزد او آمد آن بیسعادت کفت بخدا
که از کوفه بیرون نیامدم مکر آنکه ناخوش داشتم که حسین داخل کوفه شود ومن در کوفه باشم بخدا قسم که نمیخواهم
او مرا ببیند ونه من او را رسول برکشت بجناب امام حضرت خود بخیمه او تشریف برده وسلام کرده
نشستند پس او را بیاری خود خواندند او کلام اول را اعاده نمود کفت دست از من بدار فرمود اکر یاری

ما تمکین از جد یزید بن معاویه یا کشتن باشی که با ما چه عمل میکنند فوالله لا یسمع واعیتنا احد
ثم لم ینصرنا الا هلک بخدا قسم که نبایست کسیکه ناله مظلومی ما را بشنود و ما را یاری نکند مگر بسر
هلاک شود گفت این هرگز نخواهد بود پس برخواسته بمنزل خود تشریف بردند و در آخر شب امر کردند
تا آب برداشتند و از آن منزل کوچ کردند و تا صبح راه رفتند چون صبح شد فرود آمدند و نماز کردند و سوار
شدند بجانب چپ راه میرفتند که از حر و لشکر او جدا شوند ایشان دست بر نمیداشتند و هرگاه میآمدند که
ایشان از آنجانب کوفه میل دهند امتناع مینمودند پس راه رفتند تا به نینوا رسیدند ناگاه سواری را
دیدند که از کوفه میآید همه ایستادند تا ببینند چه خبر دارد چون پیش آمد بر حر سلام کرد و بر آنحضرت
سلام نکرد و نامه را بحر داد که ابن زیاد نوشته بود اما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی هذا
ویقدم علیک رسولی ولا تنزله الا بالعراء فی غیر خضر ولا علی غیر ماء هر جا نامه من بتو رسد حسین
حسین را او نگه دار و مگذار فرود آید مگر در بیابان بی آب و علف و امر کردم رسول خود را که همراه
تو باشد تا جواب نامه مرا بیاورد که انفاذ امر من نموده پس حر مضمون نامه را باصحاب آنجناب رسانید
و نامه را بر ایشان خواند پس حر خواست ایشان را در بیابان فرود آورد حضرت فرمودند بگذار تا در نینوا
یا غاضریه یا شفیه که مزارعی چند بود در آنحوالی فرود آئیم حر گفت بخدا که نمیتوانم زیرا که این مرد را
که فرستاده است جاسوس است خبر خواهد برد و از خود و عیال خود میترسم ظهیر بن قین عرض کرد یا ابن رسول الله
بخدا قسم هر چه میآید امر شدیدتر خواهد شد بگذار تا با ایشان جنگ کنیم که این آسانتر است از
مقاتله با لشکر عظیم که بعد از این بر سر ما خواهد آمد حضرت فرمودند که من ابتدا بقتال نخواهم کرد صاحب
منتخب میگوید که آنحضرت جمع کرد اهلبیت خود را و فرزندان و برادران خود را و نظر بر ایشان کردند و ساعتی
گریستند و گفتند اللهم انا عترة نبیک محمد وقد اخرجنا وطردنا وازعجنا عن حرم جدنا وتعدت
علینا بنو امیة خداوندا ما عترت پیغمبر توایم و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را آواره کرده‌اند و از حرم محترم
جد خود بر کندند خداوندا حق ما را از ایشان بستان و ما را یاری ده بر ستمکاران پس فرمودند مگر این
زمین زمین کربلا است گفتند بلی بروایتی چون اسم کربلا را شنیدند چشمهای مبارکش پر از اشک شد
و گریست و گفت اللهم انی اعوذ بک من الکرب والبلاء پس فرمود هذا موضع کرب وبلاء ههنا مناخ رکابنا
ومحط رحالنا ومقتل رجالنا ومسفک دمائنا اینجا محل اندوه و بلا است این محل خوابیدن شتران
ما است و اینست محل افکندن بارهای ما و اینجا است محل کشته شدن مردان ما و محل ریختن خونهای ما اینجا بود
دمی وبها تری حرمی حسرى علیهن ثوب الذل سربال این میفرمایند که در این خون ما را بریزند و حرم ما را ذلیل

ذلیل و اسیر مینمایند فیها تقتل ابطالی وتذبح اطفالی وتستعبد الاحرار ارازل امیة یعنی که
مردان شجاع ما را میکشند و اطفال ما را ذبح میکنند اهلبیت مرا که آزادگانند به بندگی و
کنیزی میگیرند حطّوا الرحال بها یا قوم وانصرفوا عنی فمالی عنها مترحال بارها را فرود آورید
و خیمه‌ها را برپا کنید و هر کدام که خواهید برگردید که این منزل آخر من و دار اقامت است که از این
منزل کوچ نخواهم کرد و مجاور این دیار بلا و محل رنج و عنا خواهم بود پس بارها را فرود آوردند
و امر فرمود سرادقات عزت و جلالت و خیام عصمت و طهارت را برپا کردند انصفهم بیابان از رشک
جنان نموده مخیم خیام جلال فرمودند بیت و آنکه سرادق که ملک محرمش نبود کندند از مدینه بکربلا ز
زدند هی خیمة جبرئیل یخدم اهلها والروح والاملاک خدمه قنبر آن خیمه خیمه بود که جبرئیل
و روح و سایر ملائکه مقربین مثل غلامان خادم و پاسبان او بودند هی خیمة خضعت لها خیم
الملوک کتبّع کقیصر خیمه بود که سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین با جاه و جلال در نزد آن خاضع
و خاکسار بودند هی خیمة ابوابها فی فتحها بصریرها ساحت بکاء المستعبر آنخیمه خیمه بود که
در وقت گشودن ابواب آن و بهم نمودن ساس آن آوازی از آن میآمد مثل آواز گریه کسی که گریه
میکرد بیت هی خیمة لو کان احمد حاضرا لبکی لها مثل السحاب الممطر آنخیمه خیمه بود که در آن ما
اگر پیغمبر خدا بود بر آن نظر میکرد مثل ابر بهار اشک از دیده میبارید هی خیمة یبکی وقوع عمودها
جوعا عمود الدین فاتح خیبر آنخیمه خیمه بود که شکستن عمود آن عمود دین الهی را شکست یعنی بدهای عمود
دین امیر المؤمنین ع را اشکبار نمود پس حضرت پای شریف را از رکاب خالی نمود از اسب فرود آمد
و بعضی از ثقات ذکر کرده‌اند که ام کلثوم عرض کرد که ای برادر این بادیه هولناکی است از آن خوف
عظیم بر دلم جا کرده حضرت فرمود بدانید که من در وقت رفتن بصفین با پدرم امیر المؤمنین علیه
السلام وارد این زمین شدیم پدرم فرود آمد سر در کنار برادرم گذارد ساعتی در خواب رفت
و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار زار میگریست برادرم
سبب آن را پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا دریائی پر از خون و حسین من در میان آن دریا
افتاده بود و دست و پا میزد و کسی بفریاد او نمیرسید پس رو بمن کرد فرمود یا ابا عبدالله کیف تکون اذا وقعت
ههنا الواقعة یا حسین چگونه خواهی بود هرگاه تو را در این زمین چنین واقعه رو دهد گفتم
صبر میکنم و بجز صبر چاره ندارم الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دهم در بیان وقایعی که بعد از ورود آنحضرت بکربلا واقع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على آلائه والشكر له على نعمه حمداً يستغرق سكان أرضه وسمائه ويستكثر قطان صقع جبروته والصلوة والسلام على أشرف سفرائه وأفضل أصفيائه محمد سيد أنبيائه وآله أكمل أوليائه وعلى خلفائه وأوصيائه وأهل بيته وأمنائه خصوصاً على شبله وفرخه البعيد عن وطنه وأحبائه والأسير بأيدي الطغاة من أعدائه المجاهد في الله مع إخوانه وأصحابه المقتول لوجه الله مع أولاده وعشيرته وأقربائه الحزين بخيامه المسلوب رداؤه المرضض أشلاؤه المقطع أعضاؤه المنهوب ثقله وخدامه المقتول إخوانه وأبنائه المسبي عياله ونسائه المأسور بناته وإمائه الممنوع مائه المخضب شيبه بدمائه الذي تبكي عليه دبوره ورخائه ولم يرض أحد في ضمائر الخائضين في بحر المحن والبلايا في ابتداء وجوده إلى انتهائه سيدنا المظلوم وإمامنا المعصوم المهموم المغموم أبي عبد الله الحسين واللعن الدائم والعذاب الخالد على ظالميه ومانعيه شرب الماء وعلى من خذله وأعان عليه أو فرح بقتله أو رضي به أجمعين أبد الآبدين ودهر الداهرين

أما بعد فقد قال الله سبحانه من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموماً مدحوراً ومن أراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكوراً ظاهر معنی الفاظ این آیه شریفه اینست که کسیکه خواهش نماید دنیا را و اختیار نماید بر آخرت ایجر را که خواهیم زبرای هر که عطا میکنیم و در آخرت زبرای او جهنم را قرار میدهیم که داخل شود در حالتیکه مذموم و ممنوع است از رحمت الهی و کسیکه اختیار آخرت نماید و با ایمان سعی کند بجهت آن سعی ایشان ضایع نخواهد شد بلکه جزا داده میشوند بقدر سعی ایشان از این آیه شریفه و غیر آن معلوم میشود که کسیکه اختیار دنیا کرده است او را نصیبی نیست در آخرت بجز غضب الهی و عذاب غیر متناهی و وجهش ظاهر است زیرا که کسی که زمام او مطلب خود کرده و او فکری بجز فکر آن و ذکری بجز ذکر آن نیست در اشتغال آخرت و اسباب آخرت او سبب تحصیل دنیای خود قرار میدهد و از حضرت رسول صلى الله عليه وآله روایت شده است که فرموده في طلب الدنيا إضرار من الآخرة وفي طلب الآخرة إضرار بالدنيا در دنیا ضرر رسیدن باخرت هم چنانکه در طلب آخرت ضرر رسیدن بدنیا و از پیش روی سالکین و از اهل زهد بن امیر المؤمنین علیه سلام الله و اینست که فرموده الدنيا والآخرة عدوان متفاوتان وسبيلان مختلفان فمن أحب الدنيا وتولاها أبغض الآخرة وعاداها دنیا و آخرت دشمن یکدیگرند و دو راه مختلف اند که رو بهر کدام آورد از دیگری دور میافتد وهما بمنزلة المشرق والمغرب ماشٍ بينهما كلما قرب من واحد

بعد من الآخر ایشان مثل مشرق و مغرب اند که نزدیک بهر یک بعد از دیگری لازم دارد که مثل دو زن میباشند که در حباله یک زوج میباشند که هر کدام را که راضی میکند دیگری را خشنود نموده آری کول مژده است اهل دنیا را مگر نعمتهای عاجله و لذتهای زایله اش و زخارف باطله اش چون چشمهای باطنی کور و گوشهای واقعی کر گردیده و بغیر از آوازهای مطربه دنیا و اهل آن چیزی نمیشنوند و بجز سرخ و زرد دنیا چیزی نمی بینند و بجز حلاوت دنیا لذتی نمیبرند بان مغرور گردیده و لکن ندانسته که هنوز کام از اثر آن شیرین نگردیده که هزار نیش زهر آلود عقب رسیده هنوز دمی نیاسوده که هزار نیش زهر آلود بجگر فرود آمده بلکه راحتش مشوب با هزار محنت و عیشش منوط با هزار ذلت است بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید إنما أنتم في هذه الدنيا غرض تنتضل فيه المنايا مع كل جرعة شرقة وفي كل أكلة غصص لا تنالون منها نعمة إلا بفراق أخرى ولا يعمر معمر منكم من عمره إلا بهدم آخر من أجله شما در این سرای دنیا نشانه تیرهای بلاهای دنیا هستید بدرستیکه با هر جرعه شربتی از آن شکستگی در گلو میباشد و با هر لقمه گلو گرفتنی میباشد نعمتی نمیرسد مگر بعد از رفتن نعمتی دیگر کرا با این غصه فراقی و لذت مخلوط و نابراد راک نمیکنند مگر آنکه زمانی از عمرش از دستش رفته باشد که خوشی امروز با الم فراق ایام گذشته مربوطست اینها همه سهل است که هنوز چشم نگشوده باید رفت هنوز آشنا نشده که باید برچید و هنوز یک خواب راحت نکرده که باید کوچ کرد و هنوز با تمام نرسانیده که باید خواب کرد بلی الدنيا تغر وتضر وتمر دنیا اینست بجود اطلس گول میزند و فریب میدهد چون ... هانند و دستش را از آخرت کوتاه میکند پس میکند ردود و در میرود داری خیمه ایست عماد سرا دو قبست اوتاد بوستانیست بی نبات بنائیست بی ثبات بادیست سر گردانی خاکیست ظلمانی اشی است بیفرا سرائیست ناپایدار فالويل كل الويل لمن باع نعيماً دائم البقاء بكسرة تفنى وخرقة تبلى وای بر آنکه نعیم ابد را بفروشد بپاره نانی که عنقریب فانی میشود و پاره جرکهنه که بزودی مندرس میگردد اینها هم سهل است اگر دنیا بعد از اختیارش رو بوی میکرد و سعی کامی از ایشان شیرین میشد بلکه نشنیده که پروردگار میفرماید عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد کسانیکه دنیا را خواستند هر که خواستیم انچه خواستیم میدهیم نه اینکه هر کرد و بان گرایند آن نیز رو بان کنند ودر بعضی از احادیث قدسیه وارد شده است يا ابن آدم إن رضيت بما قسمت لك أرحت قلبك وأنت محمود عندي وإن لم ترض بما قسمت لك سلطت عليك حب الدنيا حتى تركض فيها ركض الوحش في البرية ثم لا تنال منها إلا ما قدرت لك وأنت مذموم عندي ای پسر آدم اگر راضی شدی بانچه

شهمت کرده ام بجهت تو در راحت خواهی بود در نزد من پسندیده میباشی اگر نه برتو مسلط میکنم محبت
دنیا را تا در عقب آن بدوی مثل دویدن وحشی در صحرا این بود خواهد شد مکر آنچه مقدر شده
و با اینحال ناپسند و مذموم میباشی نزد من و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که ان اخسر
الناس صفقةً و اخیبهم سعیاً رجل اخلق بدنه فی طلب آماله و لم تساعده المقادیر علی ارادته
فخرج من الدنیا بحسرته و قدم علی الآخرة بتبعته بدرستیکه زیانکارترین خلق در قیامت
کسی است که بدن خود را کهنه کند در پی آرزوهای خود و مساعدت ننماید از برای او تقدیرات الهی
پس با دل پر حسرت از دنیا برود و با بارهای معصیت وارد آخرت میکردد پس بسا اشخاص که
شب و روز از پی تحصیل جاه و جلال و مال و منال دنیا دویدند و کام خود را از مال خوشتر
نکردند چه بسا اشخاص که دین بدنیا فروختند و از اشجار آمال روزگار بری نچیدند حکایت و
قصص در این باب بسیار است لکن واضحتر از همه حکایات حکایت اشخاصی است که بجهت ریاست ری و بیکی
یا بطمع درهم و دینار دنیا را بر آخرت اختیار و بحرب سید ابرار و جگرگوشه احمد مختار بیرون رفتند که
بحمد الله هیچ یک بمراد خود نرسیدند و در همین دنیا بسزای خود رسیدند بر پست ترین درکات نار وارد گردید
و بدترین عذابها مبتلا شدند شیخ صدوق علیه الرحمه در عیون بسند معتبر روایت کرده از
حضرت امام رضا علیه السلام که آنحضرت از اجداد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمودند
کشنده حسین علیه السلام در تابوتیست از آتش که نصف عذاب جمیع اهل دنیا را باو میکنند دستها و پاهای او
بزنجیرهای آتش در آورده اند و او را سرنگون بجهنم میاندازند فرو میرود تا قعر جهنم و گندی دارد که یتعوذ
اهل النار الی ربهم من شدة نتنه و او در آنجا میباشد که اهل آتش پناه بخدا میبرند از شدت عفونت
آن و با جمیع کسانیکه یاری او کرده اند در قتل آنحضرت مخلد خواهد بود و دردناکترین عذابها بایشان
خواهد رسید هر چند پوستهای ایشان بسوزد پوست نو بر ایشان برویاند تا بچشند عذاب او را ساعتی عذاب
ایشان سست نمیشود و ایضاً بسند خود روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعد از فوت هرون موسی
استغاثه کرد بپروردگار یا رب ان اخی هرون مات فاغفر له خداوندا برادرم هرون از دنیا رفت او را بیامرز وحی
آمد بسوی او که یا موسی لو سألتنی فی الاولین و الآخرین لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علی فانی
انتقم له من قاتله یا موسی اگر شفاعت کنی اولین و آخرین را شفاعت ترا قبول میکنم بغیر قاتل حسین بن علی
علیهما السلام که البته انتقام خواهم کشید و ایضاً شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند ان فی النار منزلة لم یکن یستحقها احد من الناس الا قاتل الحسین بن

الحسین بن علی و یحیی بن زکریا در جهنم منزلی هست که کسی جز ایشان مستحق آن نمیشود مگر کشنده حسین
علیه السلام و یحیی بن زکریا در حدیث دیگر فرمودند یخرج علیهم شرار امتی لو ان احدهم شفع له من فی السموات
والارض ما شفعوا فیه اشرار امت من بر ایشان خروج میکنند و اگر جمیع اهل آسمانها و زمین خواهند
یکی از ایشان را شفاعت نمایند شفاعت ایشان قبول نخواهد کردید ایشان مخلد در آتش خواهند
بود بلی کسانی که ایشان نکردند و آنان معصیتی را مرتکب نشدند که اهل آسمان و زمین را سوختند چشم اهل
عالم را گریان نمودند پیغمبر خدا را مصیبت زده نمودند دل علی مرتضی را پر درد آوردند پیش از آنکه این عمل
شنیع را مرتکب شوند دلها را کباب کردند و بعد از آنکه مرتکب شده اند ارکان دین پیغمبر صلی الله علیه و آله را
خراب کردند ابن قولویه بسند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که هرگاه حسین علیه السلام نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میآمد او را بجانب خود میکشید و بامیر المؤمنین علیه السلام میفرمود او را نگهدار
پس خود را بروی او میانداخت و گلوی او را میبوسید و اشک از دیده میریخت حسین علیه السلام باو میگفت
یا ابه لم تبکی ای پدر چرا گریه میکنی آنحضرت میفرمود اقبل موضع السیوف منک و ابکی ای جان پدر
محل شمشیر دشمنان را میبوسم و میگریم عرض کرد یا ابه اقتل ای پدر آخر مرا میکشند فرمود ای والله
ابوک و اخوک و انت بلی بخدا پدر و برادرت و تو همه کشته میشوید عرض کرد یا ابه فمصارعنا شتی
قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی عرض کرد پس کی زیارت خواهد نمود قبرهای ما را فرمود
لا یزورنی و یزور اباک و اخاک و انت الا الصدیقون من امتی مرا و پدر و برادر ترا زیارت نمیکنند مگر
صدیقان از امت من شیخ نجیب الدین ابو جعفر بن نما روایت کرده است از ابن عباس که گفت مرض پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت و نزدیک بوفات رسید در وقتیکه نزدیک بود که روح مقدس
از بدن شریف جدا گردد حسین علیه السلام را بسینه مبارک چسبانید و عرق جبین مبارکش بر روی او
میریخت و میفرمود مالی و لیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید مرا چه کار است با یزید برکت مباد او را
کشتن فرزندم خداوند لعنت کند یزید را پس زمان طویلی غش کرد و چون بهوش آمد نور دیده
خود را میبوسید و میفرمود اما ان لی و لقاتلک مقاماً بین یدی الله عزوجل مرا با قاتل تو مقامی
هست در نزد خدا که با او مخاصمه نمایم و در بعضی از کتب معتبره وارد شده از ابن عباس که گفت داخل شدم
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن علیه السلام را بر دوش داشت و حسین علیه السلام را بر زانو و ایشان را میبوسید
و میگفت خداوندا دوست دار کسیرا که ایشان را دوست دارد و دشمن دار کسیرا که ایشان را دشمن دارد پس
فرمود یا ابن عباس کانی به و قد خضبت شیبته من دمه یدعو فلا یجاب و یستنصر فلا ینصر گویا میبینم او را

یا ذکره‌ام اینجرا با اهلبیت من برسد از امت من از کشتن و زدن و ناسزا گفتن و راندن و متفرق نمودن
و بدشنکه زود باشد که اهلبیت مرا از دیار خود بدر سازند و ایشانرا متفرق سازند و بکشند
وَاِنَّ اَوَّلَ رَأْسٍ يُحْمَلُ عَلٰى رَأْسِ رُمْحٍ فِى الْاِسْلَامِ رَأْسُ وَلَدِىَ الْحُسَيْنِ بدرستیکه اول سری که در اسلام
بر سر نیزه زدند سر فرزندم حسین علیه السلام خواهد بود جبرئیل از خداوند جلیل و در
انوقت حسین علیه السلام نیز حاضر بود چون این را شنید عرض کرد یا جداه مَنْ يَقْتُلُنِى مِنْ اُمَّتِكَ ای جد کی مرا
خواهد کشت فرمود يَقْتُلُكَ شَرُّ النَّاسِ وَاَشَارَ اِلٰى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بدترین خلق میکشد ترا و اشاره
بعمر بن سعد فرمود این بود که هرگاه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله آن ملعون را میدیدند که بمسجد میامد می گفتند
هٰذَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ این است کشنده حسین علیه السلام آن ملعون بخدمت سید الشهداء علیه السلام عرض نمود یا ابا عبد الله
جماعتی از سفها قوم گمان میکنند که من ترا میکشم حضرت فرمود وَاللّٰهِ اِنَّهُمْ لَيْسُوا سُفَهَاءَ بخدا قسم ایشان سفیه
نیستند وَلٰكِنْ هُمُ الْعُلَمَاءُ وَالْحُلَمَاءُ میباشند اَمَا اِنَّهُ سَيَقِرُّ عَيْنِى حَيْثُ لَا تَأْكُلُ مِنْ بُرِّ الرَّىِّ مِنْ بَعْدِ
قَتْلِى اِلَّا قَلِيلًا ثُمَّ تُقْتَلُ عَاجِلًا بدانکه دیده من روشن است باینکه بعد از من از گندم ری نخواهی خورد مگر قلیلی
و زود کشته خواهی شد و در روایت شیخ مفید علیه الرحمه گفت که آن ملعون بحضرت گفت اگر گندم ری نباشد
گندم عراق میباشد و در کشف الغمه و ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه روایت شده از عبد الله بن شریک عامری
که می شنیدم از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام که هرگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل میشد میگفتند هٰذَا قَاتِلُ
الْحُسَيْنِ اینمدت طولی پیش از کشتن آنحضرت بود شیخ ابن بابویه روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت روزی
امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میخواندند و میفرمودند سَلُونِى قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِى سؤال کنید از من هرچه میخواهید
پیش از آنکه از میان شما بروم و بخدا که خبر میدهم از هرچه گذشته و آینده مگر اینکه شما را خبر میدهم پس سعد
ابی وقاص برخواست و گفت یا امیر المؤمنین اَخْبِرْنِى كَمْ فِى رَأْسِى وَلِحْيَتِى مِنْ شَعْرَةٍ خبر ده که چند مو در سر
و ریش منست حضرت فرمود بخدا قسم که خبر داد مرا خلیلم رسول الله صلی الله علیه و آله که تو این سؤال از من
خواهی کرد و موئی در سر و ریش تو نیست مگر آنکه شیطانی در بن آن نشسته بود ترا اغوا میکند وَاِنَّ فِى بَيْتِكَ
لَسَخْلًا يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ اِبْنِى در خانه تو بزغاله ملعونیست که حسین علیه السلام را خواهد کشت و در آنوقت عمر طفلی
بود که در برابر آن ملعون راه میرفت و تازه براه افتاده بود شیخ مفید و طبرسی نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام خطبه میخواندند فرمود سَلُونِى قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِى بخدا قسم نمیپرسید از من از گروهی که گمراه کنند گروهی را
یا هدایت کنند تا روز قیامت مگر آنکه شما را خبر دهم و بپرسید ایشانرا بگویم پس مردی برخواست و گفت خبرده
مرا که چند مو در سر و ریش منست فرمود خبر داد مرا حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله که تو این سؤال را خواهی کرد و خبر داد

که ریش او را بخونش خضاب کرده اند و هرچند میخوانند کسی او را جواب نمیدهد و هرچند طلب یاری
میکند کسی یاریش نمیکند گفتم کی میکند این کار را فرمود امتان من از شفاعت من بی نصیب باشند الله اکبر
يَا لَكَ مِنْ حَادِثٍ اَضْحٰى لَهُ الْمَجْدُ الرَّفِيعُ مُهَدَّمًا چه بزرگ و عظیم است مصیبتیکه بجهت آن ساختمان شرف
و بزرگی منهدم گردید اَللّٰهُ اَكْبَرُ يَا لَكَ مِنْ حَادِثٍ اَمْسٰى لَهُ الْاُفُقُ الْمُنَوَّرُ مُظْلِمًا ای داد مصیبتی
که بجهت آن آفتاب علم و هدایت منکسف گردید اطراف عالم ظلمانی نمود اَللّٰهُ اَكْبَرُ يَا لَهُ مِنْ حَادِثٍ
اَبْكَى الْمَشَاعِرَ وَالْمَقَامَ وَزَمْزَمًا آه از مصیبتی که مشاعر علوم و مقامات بندگی را تا روز قیامت گریان کرد یا بند
يَا رَاكِبًا نَحْوَ الْمَدِينَةِ قِفْ بِهَا عِنْدَ الرَّسُولِ مُعَزِّيًا مُتَظَلِّمًا ای سواره که بجانب مدینه میروی چون بمدینه رسیدی
برو و پیغمبر را تعزیت بده و بگو وَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الْوَرٰى نَسَبًا وَاَكْرَمَهُمْ وَاَشْرَفَهُمْ مُنْتَمًى
اَوْصَيْتَ بِالثَّقَلَيْنِ اُمَّتَكَ الَّتِى لَمْ تَأْلُهَا نُصْحًا لَهَا وَتَكَرُّمًا و بعد از سلام بگو ای بهترین خلق وصیت
فرمودی امت خود را در باب اهل بیت فرزندان و کلام خدا و شرط نصیحت بجا آوردند هٰا قَدْ اَضَاعُوا
يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا اِئْتَمَنْتَ بِذِمَّتِهَا وَعَهْدًا مُبْرَمًا یا رسول الله اینک امت تو ضایع کردند وصیت ترا
و شکستند عهد ترا هٰذَا الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَاءَ عَهِيدٌ بِجِسْمِهِ شُعَبٌ مَا شُغِفَتْ مِنْ حَرِّ الظَّمَاءِ اینک حسین تو را
در کربلا یافتم که لبهای مبارکش از شدت تشنگی خشک شده بود وَالْخَيْلُ تَرْكُضُ فِى الطِّرَادِ بِجِسْمِهِ
حَتّٰى تَرَضَّ مِنْهُ الْقُوٰى وَالْاَعْظُمَا آه اینک حسین تو است که اسبها مخالفان اعضاء شریف و بدن لطیف
و استخوانها او را در هم شکستند وَبَنَاتُكَ الْخَفِرَاتُ فِى اَيْدِى الْعِدٰى خَلْفَهُنَّ مُتَتَابِعَاتٍ كَالْاِمَاءِ
یا رسول الله دختران تو را مثل کنیزان برهنه کرده‌اند و در دست ظالمان دستگیر دیدم اَبْرَزْنَ مِنْ بَعْدِ
السُّتُورِ حَوَاسِرًا سَلَبَ الْعِدٰى مِنْهَا الرِّدَاءَ وَالْمِعْصَمَا ایشانرا از پردها بیرون کشیدند و رداها
از ایشان گرفتند و ایشانرا برهنه کردند لِخُدُورٍ سَبَاهَا حُرِّقَتْ خِيَامٌ شُيِّدَتْ اَيَّامًا كَانَ اَهْلًا اَنْ يَتِمَّ
وَتُشَتَّمَا یا رسول الله خیمه‌های ایشانرا سوختند و ایشانرا باسیری گرفتند و ناسزا به پدر ایشان گفتند
آه آه و حال آنکه پدر ایشان را بجز تعظیم و تکریم سزاوار نبود ای شیعیان تامل کنید در این امر و تفکر کنید که
ای شیعیان چگونه شیادها بر آخرت اختیار کردند و بجهت محبت دنیای دنی مستحق غضب الهی بر خود لازم نمودند
از ابن مسعود روایت شده که روزی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در خدمت آنحضرت نشسته بودم که جماعتی
از قریش داخل شدند و با ایشان بود عمر بن سعد لعنه الله چون نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان افتاد و ملتفت
دیدند رنگ ایشان متغیر شد عرض کردیم یا رسول الله شما را چه شد فرمود ما اهل بیت خدا آخرت را بجهة
ما بر دنیا اختیار فرموده اِنِّى ذَكَرْتُ مَا يَلْقٰى اَهْلُ بَيْتِى مِنْ اُمَّتِى مِنْ قَتْلٍ وَضَرْبٍ وَشَتْمٍ وَسَبٍّ وَتَطْرِيدٍ وَتَشْرِيدٍ

وطبع على افئدتكم وختم على سمعكم وبصركم وسول لكم الشيطان واملى لكم وجعل على بصركم غشاوة فانتم لا تهتدون تبا لكم يا اهل الكوفة اي ترات لرسول الله صلى الله عليه وآله قبلكم وذحول له لديكم بما غدرتم باخيه علي بن ابيطالب عليه السلام جدي وبنيه وعترته الطيبين الاخيار وافتخر بذلك مفتخر فقال نحن قتلنا عليا وبني علي بسيوف هندية ورماح وسبينا نساءهم سبي ترك ونطحناهم فاي نطاح بفيك ايها القائل الكثكث والاثلب افتخرت بقتل قوم زكاهم الله وطهرهم الله واذهب عنهم الرجس فاكظم واقع كما اقعى ابوك فانما لكل امرئ ما اكتسب وما قدمت يداه احسدتمونا ويلكم على ما فضلنا الله فما ذنبنا ان جاش دهرا بحورنا وبحرك ساج ما يوارى الدعامصا ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور فارتفعت الاصوات بالبكاء وقالوا حسبك يا ابنة الطيبين فقد احرقت قلوبنا وانضجت نحورنا واضرمت اجوافنا فسكتت ثم قال وخطبت ام كلثوم بنت علي عليه السلام في ذلك اليوم من وراء كلتها رافعة صوتها بالبكاء فقالت يا اهل الكوفة سوءة لكم ما لكم خذلتم حسينا وقتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبيتم نساءه ونكبتموه فتبا لكم وسحقا ويلكم اتدرون اي دواه دهتكم واي وزر على ظهوركم حملتم واي دماء سفكتموها واي كريمة اصبتموها واي صبية سلبتموها واي اموال انتهبتموها

که بهر موئی از ریش ملکی هست که تو را لعنت میکند و بهر موئی از ریش تو شیطانی هست که تو را اغوا می کند
و در خانهٔ تو فرزندیست از تو که فرزند دختر رسول خدا را میکشد و شاهد این مقصد آنستکه
واقع خواهد شد و صدق من معلوم خواهد کردید و آنچه را سؤال کردی اگر دشوار نبود بر تو برهان
آن نور اخبر میدادم لکن دلیل آن آنستکه گفتم از قتل فرزند ملعون تو که فرزند مرا و سرور قلب مرا که
حسین علیه السلام است میکشد و در آنوقت آن ملعون کودکی بود که در دست راه میرفت و چون قضیهٔ
سید الشهداء علیه السلام واقعشد آن ملعون متوجه قتل آنحضرت شد شیخ فخر الدین طریحی نقل کرده که
آنکودک ملعون خولی بن یزید اصبحی بود که نیزه بر سینهٔ مبارک آنحضرت زد که از پشت سرش بیرون آمد
فسقط الحسین علی وجهه یخوض فی دمه ویشکو الی ربه پس آنحضرت برو در افتاد و بخون خود
میغلطید و شکایت بپروردگارش میکرد ای شیعه اگر میخواهی این ملعون را بشناسی این ملعون در روز
عاشورا علمدار لشکر شقاوت اثر یزید بود و در آن معرکه جمعی از اصحاب و اقربای سید الشهداء علیه السلام را
بدست خود کشت از آنجمله عثمان بن امیر المؤمنین علیه السلام بود که بیست و یکسال از عمر شریفش گذشته بود
در میان معرکه تیری بر جبین مبارکش زد و از اسب در گردید ملعون دیگر سرش را جدا کرد دیگر جعفر بن علی
علیه السلام که با عباس ع از یک مادر بودند که در بین قتال آن ملعون شقی تیری بر شقیقهٔ او زد و از اسب
در گردید و روحش پرواز نمود و همین ملعون بود که سر مبارک فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و جگر گوشهٔ حیدر
صفدر را از کربلا تا بکوفه بر نیزه کرده و در شب آمد و آنرا در تنور خانهٔ خود جا داد و در بیرون کوفه در
بکفر سخی آن که او را منزلی بود در آنجا ماند و صبح بعد بهر سر فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را بجهت یزید
برد و بروایت ابن طاوس و صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب مذکور است که آن ملعون از اشخاصی بود که بجهت
قتل سید الشهداء علیه السلام کمر عداوت بسته بود وقتیکه پسر سعد شجاعان لشکر را بجهت قتل آن مظلوم
خواستند و در طلب میخواستند در حالتیکه آن مظلوم بر زمین افتاده بود و در خون خود غوطه ور بود و زبان
در دهانش خشک شده بود که جرئت نمیکرد که اقدام بر قتل آن بزرگوار نماید بجهت طمع آن ملعون یازده
نفر که قتل آنسرور را ببندند با شمشیرهای برهنه دور آن مظلوم را گرفتند هر یک ضربتی میزدند آن ملعون پیش رفته
قدم نامردی بمیان گذاشت گفت که من میروم و کار او را تمام میسازم ولیکن چون پیش رفت دستهایش بلرزه در
آمد بر آنجناب علیه آلاف التحیة والثناء ضعف مستولی شد غلت یمینک یا شقی وشلت الیسری و
ابعدک المهیمن من عدو دستهایت شل باد و در زنجیر غضب باد ای شقی بدبخت و از رحمت خدا دور
و بی نصیب باشی ای دشمن خدا و رسول اتحز راس الراس من زوج ساءها صدا الصدر هو لرئیس الاجل

الامجد ایا میخواهی جدا نمائی سر رئیس رؤسای اهل اسلام را مگر نمیشناسی او را که مصدرنشین بزم
صدرنشینان مجلس قرب و رئیس باریافتگان محل انس میباشد ریحانة المختار وقرة عینه انسان
عین المرتضی والبتول مگر نمیدانی که ریحانهٔ قلب احمد مختار و مردم دیدهٔ حیدر کرار است یا راکبا یطوی
بطوی القفار مجمعا طول النهار ولیله لا یرقد خذ من غریب فی العراق لساکنی او من الحجاز
برسالة بک تنفذ ای قاصد بزو خود را بمدینه رسان و پیغام غریب عراق را بساکنان حجاز برسان
ابلغ قریشا ان سیدها لقی بالطف بلوا تة لا الحد بگو بجماعت قریش و بنی هاشم که بزرگ شما را
در زمین کربلا سر بهمین انداختند و او را در قبر نبردند ابلغ قریشا ان سیدها سنی عطشا خما
بالظماء یتوقد برسان بایشان که بزرگ ایشان از دنیا رفت با لب تشنه و احشای خشکیده ابلغ قریشا
ان سیدها علی اضلاعه تطأ الخیول و تطرد بگو بقریش و بنی هاشم که بزرگ شما را بپای ظلم اسبان کوفتند
واستخوانهای پهلویش درهم خورد کردند ابلغ قریشا ان راس امیرها هدی لنسل لرسالة یجد بگو بقریش
و بنی هاشم که سر پادشاه شما را از برای حرامزادهٔ کافری بهدیه بردند ابلغ قریشا ان رحل امیرها
ونساءه صار امغنما ینتهدد بگو به بزرگان قریش و بنی هاشم که اسباب و اسباب امیر شما را بغارت بردند و زنان او را
به بندگی گرفتند لله مصرعه الشنیع ورزیها الخطب الفضیع فمثله لا یوجد فتعسا لاولئک الکفار
الاشرار وبؤسا لهؤلاء الفجار لقد ابکوا عیون النبی المختار واحرقوا قلب الوصی الکرار فویلهم
ماذا یقولون حین یعرضون وماذا یجیبون حین یسئلون هنالک تبلو کل نفس ما اسلفت وردوا
الی الله مولیهم الحق وضل عنهم ما کانوا یفترون عنقریب است که آن اشقیا چگونه داغی بر دل دوستان خدا
گذاشتند چگونه رخنه در اسلام کردند و چگونه عداوت با خدا و رسول او ورزیدند و چگونه آشوبی در عالم
برپا کردند کاری کردند که یهود و نصاری بر ایشان خندیدند لعنت کردند ظلمی کردند که ظلمهای فرعون و نمرود را
از یاد بردند بجهت وعدههای دروغ مثل ابن زیاد با جگرگوشههای پیغمبر چه کردند و بجهت طمع در دنیا با نور دیدهٔ
حیدر کرار چها نمودند بلی کسی را که بخت برگشته خدا او را بخود واگذاشت بیخ و ریشهٔ او از سرچشمهٔ شقاوت
آب خورد چنین میکند وارد شده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعمر سعد ملعون فرمود یا عمر
کیف تکون اذا قمت مقاما تخیر فیه بین الجنة والنار فتختار لنفسک النار چگونه خواهی بود هرگاه
بایستی در مقامیکه مخیر شوی میان بهشت و آتش جهنم پس اختیار آتش کنی گفت معاذ الله که چنین باشد فرمود
سیکون ذلک بلا شک خواهد شد و واقع شود این بدون شک و در بعضی از کتب علما نقل شده که چون پسر
زیاد خواست که کسی را سرکردهٔ لشکر نماید بجهت حرب سید الشهداء علیه السلام کسی قبول نکرد عمر سعد را تکلیف کرد

الناس بالبکاء والنوح ونشرن النساء شعورهن ووضعن التراب على رؤوسهن وخمشن وجوههن ولطمن خدودهن ودعون بالويل والثبور وبكى الرجال ونتفوا لحاهم فلم ير باكية وباك اكثر من ذلك اليوم ثم ان زين العابدين عليه السلام اومأ الى الناس ان اسكتوا فسكتوا فقام قائما فحمد الله واثنى عليه وذكر النبي فصلى عليه ثم قال ايها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا اعرفه بنفسي انا علي بن الحسين عليه السلام انا ابن المذبوح بشط الفرات من غير ذحل ولا ترات انا ابن من انتهك حريمه وسلبت نعمته وانتهب ماله وسبي عياله انا ابن من قتل صبرا وكفى بذلك فخرا ايها الناس ناشدتكم الله هل تعلمون انكم كتبتم الى ابي وخدعتموه واعطيتموه من انفسكم العهد والميثاق

او هم قبول نکرد کفت ای الت برای که بتو دادیم رد نمائی کفت امشب مرا مهلت ده مهلت داد ملعون بمنزل امد
و از دوستان خود مشورت میکرد کس صلاح او را ندید و نزد او بود مردی از اهل خیر که او را کامل
کفتندی او کامل التعقل بود با پدر بخشش صدیق بود او را مضطرب دید کفت ترا چه میشود کفت سردار
لشکر را بمن داده اند از برای حرب حسین بن علی و اکرچه در فکر میباشم لکن کشتن او و اهل او در نزد من
مثل لقمه طعامیست که از انجوم باشر تهائی که از ابو شم و بعد از ان مملکت بر امان میباشم کامل
کفت اف بر تو و بر دین تو حق را فراموش کردی و کمراه شدی ایا میبندی بیرون حرب که میرم و با کی جنک
میکنی انا لله و انا الیه راجعون بخدا قسم که اکر دنیا و ما فیها را بمن دهند که یکنفر از امت محمد بکشم
نخواهم کرد و تو میخواهی فرزند پیغمبر را بکشی ایا جواب پیغمبر را فردا چه خواهی داد که تو در دیده او را
دل او را کشته باشی والله و در این روز امام و پیشوای ما است همچنانکه جدش پیشوای خلق بود و او را
الاطاعه میباشد و باب او قسیم بهشت و دوزخ است پس هر چه میخواهی اختیار کن ولکن شهادت میدهم که
اکر با او جنک کنی یا او را شهید کنی یا شریک و معین در کشتن او باشی زنده نخواهی بود بعد از او مکر زمان
قلیلی ان بدبخت کفت ... میترسانی و من اکر از کشتن او فارغ شوم امیر هفتاد هزار کس خواهم بود و ملک
ری را خواهم داشت کامل کفت نقلی بجهت تو میکنم شاید اکر قبول کنی و کوشش در راه باز ایستی بدانکه
با پدرت بشام میرفتم من از قافله دور افتادم و راه را کم کردم و در بیابان حیران بودم که تشنکی بر من غلبه
کرد دیر راهبی بنظرم امد بجانب او میل کردم چون بدر دیر رسیدم در را کوبیدم راهب بر بام امد و کفت
چه میخواهی کفتم تشنه ام کفت ای تو از امت پیغمبر میباشی که یکدیکر را میکشید بجهت محبت دنیا و رغبت میکنید
بمتاع دنیا کفتم از امت مرحومه محمد صلی الله علیه و اله کفت شما بدترین امت هستید وای بر شما در
قیامت که شما اهل بیت پیغمبر خود را کشته باشید و متفرق نموده باشید و انی لاجد فی کتبنا انکم تقتلون
ابن بنت نبیکم و تسبون نسائه و تنهبون امواله و خوانده ام در کتابهای خود که شما فرزند زاده
پیغمبر خود را میکشید و زنان او را اسیر میکنید و اموال او را غارت مینمائید کفتم ای راهب ایشان را اسیر میکنیم کفت
بلی و چون این عمل قبیح و فعل شنیع از شما صادر شود عجت الی السموات و الارضون و البحار و الجبال و البراری
و القفار و الوحوش و الاطیار باللعنة علی قاتله ... ابدا اسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و بیابانها
و وحشیان و مرغان لعنت میکنند کشنده او را پس قاتل او زندکی نمیکند مکر قلیلی پس مردی بر میخیزد
خواست که طلب خون او نماید و نکذارد کسی را که داخل در خون او شده باشد مکر اینکه او را بکشد پس
راهب کفت یکمانم که تو را قرابتی با قاتل ... و اللهِ انی ... لو ادرکته لوقیته من حر السیوف بخدا (?)

بخدا قسم که اکر من میبافتم او را و بودم در خدمت او و جهاد میکردم تا جان خود را نثار میکردم و بلا از او
دشمنان نکاه میداشتم کفتم ای راهب من پناه میبرم بخدا از کسانی باشم که با فرزند رسول خدا جنک
کنم کفت اکر تو ان نیستی پس ان کسی هست که با تو نزدیک میباشد و بدرستیکه بر قاتل او هست
عذاب نصف اهل اتش و عذاب او بدتر از عذاب فرعون و هامان است پس در را بر من بست و داخل
در شد و اب بر من نداد کامل میکوید من سوار شدم و ملحق شدم برفقای خود پدرت سعد بمن کفت
که کجا رفتی کفتم راه بجهت او نقل کردم کفت راست میکوئی پس نقل کرد که من بکمر بهمین دیر منزل
کردم پس ان راهب نزد من امد و کفت توئی کشنده فرزند پیغمبر و پدرت سعد کفت از کلام راهب
سخت ترسیدم و کفت مبادا پسرم این کار را مرتکب شود و بشومی او مبتلا باشم پس تو را از ان
راهب دور کردند پس بپرهیز ای عمر که تو ان باشی که نصف عذاب اهل جهنم بجهت تو باشد نقل کرده است
راوی که این خبر بکوش پسر زیاد رسید کامل را طلبید زبان او را برید یک روز یا کمتر زنده بود و مرد رحمة الله
علیه پس کسیکه سوء عاقبت و شدت شقاوت او را ادراک کرده و خدا او را بخود و اکذارد ملامت
کننده کان سود نمیبخشد او را حمد خدا را که بکام دل خود نرسیده اند و دنیا و اخرت را بر خود ضایع کرده اند
اما اخرت که معلوم است اما دنیا پس در بعضی از کتب علما مذکور است که چون اسیران و سرهای اهل
بیت را نزد پسر زیاد بردند عمر بن سعد نیز امد و از خود راضی بود که خدمت نمایانی کرده و بطمع خود البته
خواهد رسید ابن زیاد کفت فرمانی و عهد نامه که نوشتم بجهت تو در خصوص ملک ری و کشتن حسین
بیاور کفت ان را کم کرده ام کفت لابد بایست بیاوری در همین روز و الا جایزه از برای تو نیست زیرا که
تو را مثل کسی یافتم که شرم داشتی از کشتن حسین ع و از عجوزهای قریش خجالت میکشیدی و در ایام حرب
در فکر عذر بودی ایا تو نبودی کوینده این شعر فوالله ما ادری و انی لحائر افکر فی امری علی خطرین
ااترک ملک الری و الری منیتی ام ارجع ماثوما بقتل الحسین بخدا قسم نمیدانم چکنم در حیرتم و در
دو امر عظیم در فکر میباشم ایا ملک ری را ترک کنم و حال انکه ان ارزوی منست یا اینکه کشتن حسین را
اختیار کنم و باین کناه عظیم مبتلا شوم و این کلام کسی است که بخواهد عذر بیاورد و از این کار شرم
داشته باشد ان بدبخت کفت ای امیر حق خدا مطلع در این باب کردم اکر پدرم سعد این کار میفرمود بجا
نمیاوردم و حق او را ادا میکردم چنانچه حق تو را بجا اوردم پس ابن زیاد او را فحش داد و کفت دروغ میکوئی
برادر ابن زیاد عثمان بن زیاد کفت پسر سعد راست میکوید کسی از برای تو این کار نمیکرد که این شخص
کرد و من راضی بودم که هر که از ال زیاد است بذلت مبتلا باشد و بینی او را مهار کنند تا قیامت و حسین علیه السلام

فرزندان فاطمه علیها السلم کشته نشود پس ابن سعد گفت ای پسر زیاد هیهات تا حسین مدد برو بدبخت برگرد
برنگشتند گفت چرا گفت معصیت خدا کردم و اطاعت تو نمودم و فرزند پیغمبر را کشتم و دشمنان پیغمبر را
نصرت کردم و با خصم خود نیکی کردم فما اعظم ذنبی و ما اطول کربی فی الدنیا والآخرة پس داد از بزرگی
گناه من از طول اندوه و حسرت من در دنیا و آخرت پس غضبناک و مغموم و مهموم برخاست از مجلس بیرون
رفت با خودش میگفت ذلک هو الخسران المبین ای کاش فلعنة الله والاملاک فاطبة علی ابن سعد
وارباب الضلالات فاستبدلوا بعلی ابن هند شقیا و بالحسین یزید ذا الغوایات پس لعنت
خداوند و ملائکه مقربین بر پسر سعد و سایر سرکردهای ضلالت و شقاوت و جهل گمراه شدند که
بجای علی علیه السلام پسر هند را اختیار کردند و بجای حسین علیه السلام یزید شرابخوار زناکار را
اختیار کردند فما رعوا فاطمة فی سفک مهجتها ولا راعوا حرمة للفاطمیات نه حرمت فاطمه را نگاه داشتند
در ریختن خون پاره تنش و نه حرمت دختران فاطمه علیها السلم را نگاه داشتند در اسیری و برهنگی بل ادعوا
القتل فی آل النبی وما ابقوا علی الطفل او سبی العلیات بلکه غدر و مکر کردند با آل پیغمبر صلی الله
علیه وآله و ایشان را کشتند و از کشتن اطفال و اسیر کردن عیال پروا نکردند وابرزوا حماس العز
من حجب مشهرات علی ظهر الجمالات و زنان مخدره علویه را از پرده بیرون کشیدند و ایشان را
بر شتر سوار کردند و شهر بشهر و ولایات گردانیدند قتل و اسر و تشتیت و من اذی موزعات علی غرر
البریات گویا قضا و اسیری و دربدری از ازل تا ابد بهترین خلق کرده اند هر یکرا نصیبی میباشد
فمنهم من مس الارض وجثته ومنهم خائض بحر النائبات بعضی از ایشان بر زمین افتاده و روح از
بدنشان مفارقت کرده و بعضی در دریای غم و الم مبتلا بودند که چهار جانب او را موج بلا در یافته فصاح
هاتف اهل البیت من وله هذا الحسین عری بالرمالات ناگاه هاتف اهلبیت خبر رسانان
فریاد زد که اینک حسین علیه السلام را کشتند و برهنه کردند و بدنش را بر روی ریگهای گرم بیابان کربلا
انداختند برأس رمح سنان راسه اشرقا والنور یسطع منه ای سطعات اینک سرش را
بر نیزه زدند و نور از رویش ساطع میباشد تزعزع العرش من هذا المصاب الشی واظلم الجو
مکسوف المنیرات آه عرش متزلزل گردید هوا تاریک شد و آفتاب نورانی منکسف و ظلمانی گردید
چون مجملی از احوال ابرار ازل را شنیدی مستمع باش تا بعضی از حکایات دیگر گوشزد شود تا باعث
زیادتی بصیرت شود در حق ایشان صاحب مناقب روایت کرده است که چون سید الشهداء علیه السلام وارد
زمین کربلا شد حر این خبر را بعبید الله بن زیاد نوشت ملعون نامه بآنحضرت نوشت که اما بعد فقد بلغنی

نزولک بکربلا وقد کتب الی امیر المؤمنین یزید ان لا اتوسد الوثیر ولا اشبع من الخمیر الا ان اقتلک
او الحقک باللطیف الخبیر او ترجع الی حکمی و حکم یزید بن معویة والسلام یعنی بمن خبر رسید که تو بکربلا
و یزید بمن نوشته که سر بر بالش استراحت نگذارم و سیر نخورم مگر اینکه تورا بکشم یا اینکه تو را نزد یزید برم
یا اینکه بحکم من و یزید بیرون آئی چون نامه بآنحضرت رسید خواند او را انداخت و فرمود رستگار نشوند گروهی
که رضای مخلوق را بر رضای خدا اختیار کردند قاصد آن ملعون جواب خواست حضرت فرمود او را جوابی
نیست بتحقیق که کلمه عذاب بر او مستحق میباشد چون خبر به پسر زیاد رسید در غضب شد و مهیای حرب شد
عمر بن سعد را طلبید و تکلیف حرب با آنحضرت نمود آن ملعون استعفا کرد و چون پیش از حکومت ری را باو داده بود
مهلت خواست و آخر راضی شد شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید روز دیگر آن لعین با چهار هزار نفر وارد
کربلا گردید چون وارد شد عروة بن قیس را گفت نزد حسین علیه السلم برو و بپرس که چه میخواهی
و بچه کار باین بلاد آمده چون او از آنهائی بود که نامه بآنحضرت نوشته بود شرم کرد و نرفت و هر که را میگفت
قبول نمیکرد آخر قرة بن قیس حنظلی را طلبید و نزد آنحضرت فرستاد چون حضرت او را دید گفت میآمد فرمود آیا
کسی هست که او را بشناسد حبیب بن مظاهر گفت او قرة بن قیس حنظلی بن تمیم است با ما نزدیکست من او را
صاحب اعتقاد نیکو میدانستم و گمان نبود که او در اینجا حاضر شود پس آمد سلام کرد و تبلیغ رسالت کرد حضرت
فرمود نامه‌های اهل شهر شما آمد و گفتند بما را امامی نیست اگر ناخوش دارید برمیگردم چون قره خواست
برگردد حبیب گفت کجا میروی باز گرد نزد ما که از برکت پدرانش او را نابود کرده خدا تو را او بکرامت
اسلام مشرف شد گفت بروم و خبر را برسانم پس رای خود را به بینم چون خبر را به پسر سعد رسانید پسر سعد
به پسر زیاد نوشت کیفیت را حسان بن فائد میگوید که من در نزد پسر زیاد بودم که نامه پسر سعد رسید
چون خواند گفت الان اذ علقت مخالبنا به یرجو النجاة ولات حین مناص حالا چنگال ما با او
بند شده میخواهد از دست ما خلاص شود و هرگز مناص و خلاصی از برایش نخواهد بود و نامه بعمر نوشت که
نامه تو رسید بر مضمونش اطلاع حاصل شد فاعرض علی الحسین ان یبایع لیزید هو و جمیع اصحابه
فاذا فعل ذلک رأینا رأینا والسلام پس بر حسین عرض کن بیعت یزید را او و جمیع اصحابش بکند
چون بیعت کردند رای خود را بر ایشان خواهیم یا میکنیم و نامه را فرستاد و بنابر بعضی از روایات بعمر
نامه را نشان نداد و عرض این امر نکرد زیرا که میدانست که آنحضرت با یزید بیعت نخواهد کرد پس ابن زیاد
مردم را جمع کرد در مسجد جامع کوفه و خود بر منبر رفت و مردم را بحرب سید الشهداء علیه السلم دعوت نمود و حسن
سلوک معویه و یزید را بجهت مردم بیان کرده ایشان را بوعدهای کاذبه و بسط اموال نوید داد و از منبر فرود آمد

شروع کرد ببسط مال نمودن و آن فوج دنیاپرست بی دین که چنین مشاهده نمودند دست از اخوت
خود بالمره شستند طریقه بیوفائی و مسلک بیحیائی که سیرت مستمره ایشان بود سلوک نموده بقلیل از
عطاهای شوم آن شوم قناعت نموده و هر یک بچند دیناری یا چند درهمی که فتنه نیزه و شمشیر خود را
برداشته بحرب نواده رسول مختار روی بکربلا نهادند فاول من خرج شمر بن ذی الجوشن فی اربعة
الاف اول کسیکه بیرون رفت شمر ملعون بود که با چهار هزار نامرد روانه کربلا گردیدند بالشکر
پسر سعد نه هزار نفر شدند زیرا که چهار هزار با خودش بودند و هزار نفر با حر بودند مجموع نه
هزار سوار گردیدند پس یزید بن رکاب کلبی با دو هزار کافر روانه کربلا گردیدند پس حصین بن نمیر سکونی
با چهار هزار اشرار روانه آنجا گردیدند پس نصیر بن فلان با دو هزار و یکی دیگر از قبیله مازن
با سه هزار نفر از آن کفار روانه حرب آن سید ابرار گردیدند بروایت ابن بابویه عبدالله حصین تمیمی را
نیز با هزار سوار و محمد بن اشعث بن قیس را با هزار سوار و شبث بن ربعی را با هزار سوار روانه کردند
بروایت دیگر شبث را با چهار هزار نامرد روانه نمود محمد بن ابیطالب موسوی که یکی از علمای ثقات است میگوید
فما زال یرسل الیه بالعساکر حتی تکامل عنده ثلثون الفا ما بین فارس و راجل پیاپی عساکر
شقاوت اثر اجتماع نمودند تا سی هزار سواره و پیاده جمع شدند و این قول مشهور و موافق بسیاری از اخبار
میباشد و بروایتی بیست و دو هزار نفر بودند و محمد بن اسمعیل بخاری که امام اهل سنت است میگوید
چهل هزار نفر بودند و سید بن طاوس که از اعاظم علمای شیعه است میگوید صد هزار نفر بودند
و ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی صد و بیست و دو هزار نفر ذکر کرده اند هشتاد هزار سواره و چهل و دو
هزار پیاده و دو هزار نفر از کرد بودند و هزار نفر از خوارج و هشت هزار نفر نیزه بردار بودند و پیاده
نعل بندی میکردند و نیزه و شمشیر تیز مینمودند بقصد کشتن سید و مولای عالمیان بیرون میرفتند
فوج فوج میامدند و در برابر غریبان بیمعین و یاور صف میکشیدند و دلهای مقدس آن بیکسان را
در خوف و تشویش میانداختند و بنا بروایت شیخ مفید و بعضی دیگر در روز پنج شنبه دوم محرم بود
آنحضرت وارد زمین کربلا شدند و در روز سیم محرم عمر بن سعد وارد گردید و لشکر پیاپی میامد
تا ششم محرم جمعیت ایشان جمع شد و سپه سالار عمر سعد بود و حصین پسر نمیر وزیر بود و شمر ملعون
دو منصب داشت یکی آنکه سرکرده پیادگان بود و یکی آنکه نقیب لشکر بود و سنان بن انس نخعی لشکر نویس
بود و خولی اصبحی و حرملة بن کاهل علمدار بودند و ابو ایوب غنوی سرکرده تیل داران بود و همین ملعون بود که
تیر بر حلقوم منور سید الشهداء علیه السلام زد و محمد اشعث که خواهرزاده ابوبکر بود و پدرش شریک

در خون امیرالمؤمنین علیه السلام و خواهر ملعونه اش اسما زهر بامام حسن علیه السلام خورانید و خودش نیز بکشتن
سید الشهداء علیه السلام آمده بود و سرکرده تیراندازان بود و همین ملعون بود که بجهت شکرانه کشتن
سید الشهداء علیه السلام مسجدی در کوفه ساخت که از مساجد اربعه ملعونه میباشد و عمر بن صبیح صیداوی
سرکرده سنگ اندازان بود و منقذ بن مرة عبدی که قاتل علی اکبر بود قاصد فتح بود اینها همه اجتماع کردند
از برای کشتن جگر گوشه فاطمه زهراء و نوباوه علی مرتضی جانهای همه شیعیان بفدای مظلومیت
ای ابیعبدالله چون عساکر کفر و شقاوت مجتمع شدند ابن زیاد بپسر سعد نوشت انی لم اجعل
لک عذرا فی کثرة الخیل و الرجال فانظر لا اصبح و لا امسی الا و خبرک عندی غدوة و عشیة
من عذری او برای شما باقی نگذاشتم در دنیای لشکر دیگر باید در فکر و نظر باشی صبح و شام باید
خبرت نزد من بیاید شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید در عقب این نامه نامه رسید به پسر سعد که حل
بین الحسین و اصحابه و بین الماء و لا تدعهم یذوقوا منه قطرة کما صنع بالتقی الزکی عثمان بن
عفان حایل و مانع شوید حسین و اصحاب او را از آب مگذارید که قطره آب تناول نمایند همچنانکه
بعثمان چنین کردند و در همان وقت عمرو بن حجاج را با پانصد سوار بر سر شریعه فرستاد که موکل باشند
که کسی از اصحاب آنحضرت آب برندارد و این سه روز قبل از شهادت آنحضرت بود در آن وقت عبدالله حصین
ازدی ملعون فریاد زد که ای حسین آیا نمی بینی که آب فرات چگونه صاف و متلألی میباشد بخدا قسم قطره
نخواهی چشید تا آنکه هلاک شوید آنحضرت او را نفرین کرد و فرمود اللهم اقتله عطشا و لا تغفر له ابدا
خدایا او را از تشنگی بکش و او را هرگز نیامرز حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که او را دیدم آب میخورد
آنقدر که شکمش پر میشد و قی میکرد و باز فریاد میزد العطش العطش و باز آب میخورد تا آنکه قی میکرد
و چنین بود که از کثرت آب خوردن شکمش پاره شد و بجهنم واصل گردید و بروایتی چون تشنگی بر آن
مظلومان زور آورد آنحضرت تیشه طلب کردند در پشت خیمه شریف چند قدمی بجانب قبله برداشتند
زمین را کندند تا چشمه آبی پیدا شد همگی خوردند و برداشتند و چشمه آب ناپدید شد خبر به پسر زیاد دادند
پسر سعد نوشت که شنیده ام که حسین علیه السلام چاه میکند و آب میجوید باید کار را بر ایشان تنگ
بگیری و نگذاری که ایشان چاه بکنند و باید همه تشنه هلاک شوند پس آن ملعون کار را بر ایشان تنگ گرفت
در کمال شدت و چون تشنگی بر ایشان شدت کرد برادر خود عباس را با سی اسب سوار و بیست پیاده
سوار فرستادند و در دل شب از برای آوردن آب چون نزدیک فرات رسیدند عمرو بن حجاج گفت کیستید
هلال بن نافع بجلی گفت از بنی عم تو هستیم آمده ایم آب بخوریم گفت اشرب هنیئا بخور گوارا باد

کفت ونجان کیف تامرنی ان اشرب والحسین ومن معه یموتون عطشا وای بر تو چکونه رخصت میدهی
مرا در خوردن آب وحسین ویارانش از تشنکی هلاک میشوند آنملعون کفت راست میکوئی لکن ما
مأموریم باید از اینجا آوریم هلال صیحه زد با صحاب ویاران خود که داخل شوید آب بردارید آنملعونهم صیح
زد که مانع ومنکذارید آب بردارند جنک عظیم در پیوست جماعتی جنک میکردند وجماعتی آب بر می
داشتند تا مشکها را پر کردند وکسی از انحضرت کشته نشد ابا لشکرکاه آوردند انحضرت واصحاب
تناول فرمودند از این جهة بود که حضرت عباس علیه السلام را سقای اهلبیت میامند ابیشیعیان از تتبع اخبار
وکلمات ابرار بر میاید که در این چند روز بجز این دو دفعه دیکر ابی بان لب تشنکان وادی غم وجکر سوختکان
ورطه الم نرسید بلکه دران کرمای شدید پیوسته تشنه بودند تا ساعت شهادت نوشیدند واز دم
شمشیرهای انکنار سیراب کردیدند بنفسی شفاها ذابلات من الظما ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة
جان ومالم بفدای ان لبها شکه از شدت عطش خشکیده وکبود شده بود وقطره از اب فرات بانو بر نشد
تا از دم شمشیر کوفیان سیراب کردید بنفسی عیونا غایرات شواخص الی الماء منها نظرة بعد نظرة
جان وروحم بفدای ان چشمهای شریف که از شدت تشنکی بکودال افتاده بود ودر کاسه سر فرو
رفته وهر ساعت کشوده میشد برای فرات بسا فنا دو نبر محروم از ان بپیشیدند تا از دست ساقی کوثر سیراب
کردید بنفسی وجوها فی التراب تعفرت بنفسی جسوما بالعراء تعرت جان وروحم بفدای انرویها
منوره که بر خاک مالیده شد جانم بقربان بدنهای شریفه جسدها الطیبه که برهنه بروی زمین افتاده
بنفسی رؤسا عالیات علی القنا الی الشام تهدی بارقات الاسنة جان وروحم فدای آن سرهای
شریفه که بر نیزهای بلند نموده بودند وبشام هدیه بردند واولا بر حضرت فرستادند نزد پسر سعد که
میخواهم با تو خفیه چند بکویم بعد امشب ما در میان دو لشکر با هم تکلم کنیم در شب پسر سعد با بیست نفر از لشکر جدا شد
وانحضرت نیز با بیست نفر بمیان بیرون رفتند چون نزدیک بیکدیکر رسیدند انحضرت امر فرمودند اصحاب واکثر بعو
خود با عباس وعلی اکبر پس رفتند او نیز همراهان او دور کرد وبا پسرش حفص وبکغلام باقی ماند چون
بیکدیکر رسیدند حضرت فرمود یا ابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک اتقاتلنی وانا ابن من علمت
وای بر تو ای پسر سعد آیا از خدا نمیترسی آیا با من جنک میکنی وحال انکه میشناسی مرا وپدر ومرا میدانی
ذر هؤلاء القوم وکن معی فانه اقرب لک الی الله عز وجل اینجماعت را بکذار وهمراه باری کن که این وجب
وشرف تو در نزد خدا است آنملعون کفت اخاف ان تهدم داری میترسم که خانه ام را خراب کنند انحضرت
فرمود من بنا میکنم خانه ترا کفت میترسم مزرعه مرا بکیرند فرمود بهتر از ان در مدینه بتو میدهم وبرو این

فرمود کراز مال خودم بقعه بعقیبه را بتو میدهم وانچشمه عظیم بود وبجازکه معو از الفرار اشرفی
بیجز ید حضرت نفروختند فقال لی عمر عیال واخاف علیهم پس کفت عمر عیال دارم وکو فرستاده ابن زیاد
زیاد میترسم پس ساکت شد حضرت دیدند که انجنان شقاوت وخباثت در او طغیان کرده نصیحت
وموعظه را مجال مداخلت در دل شقاوت منزل او نبوده باشد وقلب منکوس انشقی انجنان قسی وسخت
شده که نه پند ووعظ ونصیحت دران احتمال تاثیر نباشد حب ریاست نه انجنان چشم وکوشش را کور
وکر کرده که قابل شنیدن ندای هدایت وحق وتحقیق باشد مضمون صدق مشحون انک لا تهدی من احببت را
متذکر شده او را نفرین کرده که خدا ترا بر فراشت بکشد وبنام رزد فوالله لا رجوا ان لا تاکل من بر
العراق الا یسیرا امیدوارم که کندم عراق را بسر نخوری آنملعون از روی استهزاء کفت ان فی الشعیر کفایة
جو هم خوبست از معجزه ان بزرکوار است که او را از ری عاصی شد که نان کندم زهر مار نمود انست نماید
تا بدرک واصل کردید چون این بدبخت بمقر خود برکشت نامه بپسر زیاد نوشت که خدا آتش فتنه را خموش
نمود وامر امت را باصلاح آورد اینک حسین راضی شد که برکردد بمکان خود بکوشه بنشیند ومثل
سایر مسلمین باشد یا اینکه بیاید تا بیزید بیعت کند انچه یزید را رای باشد عمل نماید وابن از برای
تو وامت پیغمبر صلاح میباشد چون پسر زیاد این نامه را خواند کفت هذا کتاب ناصح مشفق علی قومه
این نامه کسیست که نصیحت بکیسه نماید خود ترسان باشد وبروایت شیخ مفید علیه الرحمه شمر ملعون حاضر بود
برخواسته کفت آیا اینرا از او قبول میکنی وحال انکه در زمین تو آمده وبجنک تو مبتلا شده اکر با تو بیعت نکند
ودست خود را بدست تو نکذارد واز جنک تو بیرون رود از عهده او بیرون نخواهی آمد پس سبب نکبر
تا او واصحابش بحکم وفرمان تو بیرون بیایند فان عاقبت فانت اولی بالعقوبة وان عفوت کان ذلک لک
پس اکر عقاب کردی تو ایشانرا سزاوار تعقاب کردن واکر عفو کنی نیز با تست آنملعون کفت نیکو رای
تو باید بروی تو این نامه را بپسر سعد برسانی بکو با او که عرض کن بر حسین واصحاب او داخل شدن در حکم ما
اکر قبول کردند ایشانرا با ذلت وانقیاد بنزد من بفرست والا با ایشان جنک کن اکر کرد تو مطیع او باش
والا کردن او را بزن در سرش را بنزد من بفرست وتو امیر لشکر باش ونامه بپسر سعد نوشت که تو را نفرستادم
که دفع شر از او بکنی ونه مدت جوئی بکنی از برای او وعده وخواه وشفیع او باشی انظر فان نزل حسین
واصحابه علی حکمی واستسلموا فابعث بهم الی سلما نظر کن اکر حسین واصحابش بحکم من در آمدند وتسلیم
کردند ایشانرا بنزد من بفرست وان ابو فازحف بهم حتی تقتلهم وتمثل بهم فانهم لذلک مستحقون اکر
قبول نکردند پس هجوم آور بایشان ونزدیک شو بر ایشان وجنک کن تا همه ایشانرا بکشی ودست ویا ومانی

وکوش ایشان را بریده باشی بدرستیکه ایشان مستحق عقوبت هستند فان قتلت حسینا فاوطئ الخیل صدره وظهره فانه عات ظلوم وچون حسین را کشتی اسب بر سینه و پشت وی بتازید زیرا که مردی ستمکاری است از حد خود بیرون رفته لعنة الله علیه وعلی کلامه یعنی امام حسین علیه السلام بر کی ظلم کرده بود که بناحق کشته بود که او را ظالم و ستمکار میگفتند یا چه کرده بود که باید نعش او زیر نعل اسب خورد نماینده او یا چه کرده بود که باید ایشان را مثله نمایند دست و پا و گوش و بینی ببرند صد العلی ببرهة کربلا ترض برکض العادیات صدورها صد نشینان محفل عظمت و علو را در زمین کربلا انداختند سینه های ایشان را که مخزن علوم الهی بود پامال ستم ستوران کردند عطاشا تبل السهم اوامها وبین حولها عتبت فراتا نحورها ایشان را با جگرهای سوخته و گلوهای تشنه کشتند و آبی جز دم پیکان و شمشیر و نیزه های دشمنان بایشان نرسید حال آنکه در نزدیکی ایشان نهر فرات مملو از آب میگذشت و بالجمله در آن نامه آن لعین بی دین تهدید و وعید بآن کافر عنید کرده بود چون نامه باو رسید بر مضمون آن مطلع گردید شمر ملعون گفت ای بر تو قبیح باد روی تو نگذاشتی و امر افاسد کردی اگر نه امید بود که بمصالحه بگذرد بخدا اگر حسین هرگز تن در نمیدهد خود را ذلیل پسر زیاد کند ابن الولد الزنا گفت یا امر امیر خود را اقدام مینمائی یا نه اگر نمیکنی امر لشکر را بمن واگذار آن ملعون شقی گفت بتو وا نمیگذارم و تو سرکرده پیادگان باش پس امر کرد که لشکر سوار شد پس اراده قتال نمودند و اهل بیت روانه گردیدند و این در عصر پنجشنبه نهم محرم بود و در آنوقت سید الشهدا علیه السلام در برابر خیمه شمشیر خود را اصلاح میکرد که ساعتی ایشان را خواب ربوده و سر بر زانو گذاشته در خواب رفته بود خواهرش زینب خاتون صدای هایهوی و صیحه لشکر را شنید مضطرب شد نزد برادر آمد گفت یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت ای جان برادر مگر نمیشنوی صدای دشمنان و شیهه اسبان ایشان را که نزدیک رسیده ای برادر دشمنان رسیدند و طناب خیمه ها را بریدند آنحضرت بیدار شد سر برداشت و فرمودند در خواب دیدم در این ساعت جد بزرگوارم را با روایتی جد و پدر و مادرم و حسن را دیدم که بمن میگفتند یا حسین انک رائح الینا عنقریب ای حسین تو در این نزدیکی نزد ما خواهی آمد و از منزل محنت آباد دنیا بفضای عشرت سرای عقبی خواهی آمد چون خواهر دلسوخته اش این کلام شنید لطمه بر صورت خود زد و بیتابی نمود و زاری میکرد پس حضرت فرمود مهلا لا تشمتی القوم بنا یا اخیه اسکتی رحمک الله ای خواهر مدارا باش دشمنان ما را شماتت مکن و خدا ترا رحمت کند شیخ مفید ره میفرماید که برادر آنحضرت عباس پیش آمد و عرض کرد یا اخی اتاک القوم ای برادر لشکر رسیدند

رسیدند حضرت فرمود سوار شو و بپرس که چه میخواهند و بچه جهت رو بما کرده اند حضرت عباس علیه السلام با بیست سوار پیش رفت فرمود بقوم چه میخواهید و چه در نظر دارید گفتند ما مأموریم که بشما عرض کنیم یا گردن در حکم امیر دهید یا آنکه با شما مقاتله کنیم فرمود صبر کنید تا برادرم را مطلع نمایم پس حضرت عباس علیه السلام بر گردید و اشخاصی که با او بودند ایستادند و آن قوم را نصیحت و موعظه میکردند چون عباس کلام اشرار را بعرض سید ابرار رسانید فرمود ان استطعت ان تؤخرهم الی غد وتدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة وندعوه ونستغفره فهو یعلم انی قد احب الصلوة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار ای برادر اگر توانی ایشان را راضی کن که مجادله را بتاخیر اندازند تا فردا که امشب را مشغول دعا و استغفار بوده باشیم خداوند جلیل میداند که من دوست میدارم نماز و تلاوت کلام الله را و دوست میدارم دعا و استغفار را پس حضرت عباس علیه السلام رفت بنزد آن قوم رو بایشان گفت ای قوم جگر گوشه پیغمبر امشب از شما مهلت میخواهد و چنان میداند که امشب عمر او است میخواهد وداع نماید عبادت و بندگی الهی را و در بعضی از کتب علما مذکور است که ابن سعد ملعون مضایقه در مهلت مینمود که ناگاه لشکر شقاوت اثرش بخروش در آمدند که اگر کافر از شما مهلت میخواست او را مهلت میدادید آخر این فرزند پیغمبر شما است یکشب از شما مهلت خواسته از برای بندگی خدا با او مضایقه میکنید چون ابن سعد این حالت را مشاهده نمود امر کرد که ندا کنند امشب دیگر را حسین و اصحاب او را مهلت دادیم اگر اطاعت کردند ایشان را نزد پسر زیاد میبریم والا دست از ایشان بر نمیداریم داشت پس لشکر مخالف در همانجا فرود آمدند

مجلس چهاردهم در بیان وقایع جانکاه غم انگیز شب عاشورا

انا لله وانا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مدارج السعداء واعلی معارج الشهداء واختبرهم بضروب الرزایا وصنوف الابتلاء وارتضاهم بجمیل السلوة والعزاء وعوضهم عن الحیوة الفانیة والنعمة الدانیة حیوة باقیة ونعیما بلا فناء فقال ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء والصلوة والسلام علی افضل وخلیل الانبیاء ونخبة اهل الارض والسماء واسرته البررة الاصفیاء وعترته النجباء السعداء خصوصا علی سبطه السعید وولده الشهید جلیل المناقب فی البلاء والصابر فی البأساء والضراء قتیل الظماء ومحروق الخباء مقطع الاعضاء ومجزوز الراس من القفاء مسلوب العمامة والرداء مخضب الشیب من الدماء ابی الشهداء واخی الشهداء وسید الشهداء السالکین

وخامس اصحاب الکساء ابی عبد الله الحسین المظلوم وعلی اهل بیته النجباء واصحابه السعداء الشهداء السالکین مسالک المحبة والوفاء المرتضین اعلی مدارج ارباب الود والولاء صلوة متصلة دائمة ما ظهر للقمر نور وللشمس ضیاء ولعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء وبعد فقد قال الله تبارک وتعالی یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فامنت طائفة من بنی اسرائیل وکفرت طائفة فایدنا الذین امنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین یعنی ای کسانیکه ایمان اورده اید باشید انصار و یاوران خدا همچنانکه عیسی بن مریم گفت بحواریین خود که کیست از یاوران من بسوی خدا حواریین گفتند ما ئیم یاوران خدا پس طایفه از بنی اسرائیل ایمان اوردند و طایفه کافر شدند پس تایید کردیم مومنان را بر دشمنان ایشان پس غالب شدند بر ایشان بدانکه خداوند جلیل چون غالبست بر هر چیز و هر کس او را احتیاج و عجزی عارض نمیشود که محتاج باشد بنصرت ناصری و اعانت معینی بلکه هر موجودی در جنب جلال عظمتش خاضع و پست و هر صاحب قوتی در جنب قوت و قدرتش ضعیف و حقیر میباشد و چگونه چنین نباشد حال آنکه اوست موجد هر ذی قوة و خالق هر صاحب قدرتی و اوست بخشنده قوت و قدرت و مفیض هر خیر و برکت هزار هزار عالم در آن واحد اگر خواهد موجود مینماید و اگر خواهد معدوم میکند فلا قوة الا بالله له الحکم وله الامر پس از اینکه حقتعالی مومنان را بسوی یاری خود خوانده و نسبت نصرت بخود داده لابد است از تکلیف خلاف ظاهری بخود پس مراد از نصرت خدا نصرت کسانیست که اخص و اقربند باو یا نصرت شریعت اوست که اخص از هر چیزیست نسبت باو و مرجع هر دو یکیست پس بمقتضای این شریفه همه مومنان مامورند بنصرت دین الهی و تایید شریعت ملت او بلکه بر ما باید از اینکه این مقتضای ایمان و از لوازم اوست پس بر هر کس بمقتضای این لازم است سعی در نصرت دین و اعلای کلمه حق و استحکام بنای شریعت و دفع اذیت شیاطین و فساد مفسدین و تحریف مبطلین بدست و زبان و جنان و ارکان کیف ما کان و همین اینگروه را پس که ایشان را در کتاب الهی که انصار الله تعبیر فرموده که حزب الله و که حزب الله و هر یک از انبیاء و اوصیا و علما و شهدا و صلحا یک نحو نصرت دین الهی نموده مینمایند یکی بشمشیر و نیزه با دشمنان او که کمر عداوت بخدا و رسول بسته اند در مقام تخریب بنیان شریعت او بر آمده جدال و قتال میکنند و دفع شر ایشان از اسلام مینمایند یکی بسنان و زبان با دشمنان مجادله و مقاتله مینمایند به تیغ زبان تیر بیان بدعتهای معاندین دین را بر خاک و سرور ایشان را بر خاک هلاک میاندازد و دیگری بامداد قلم و بنان شبهات مخالفین را بلکه کردن گردنکشان را قطع نموده و بالجمله هر کس بهر نحوی در اعزاز دین الله و اعلا کلمة الله کوشش نموده

نموده خود را داخل در حزب الله نموده و اهرکه همتی است سست و پای بزن و خود را در این طریقه مسلک نموده تاج افتخار بر سر نهاده خود را اشرف اهل این شرف کرد آن اگر متوانی با شمشیر و نیزه با دشمنان زبان و شمشیر بیان دمار از روزگار کفار و اشرار برآر و خود را در زمره علمای ابرار داخل دار تا روز شمار رو سفید باشی و اگر از این هر دو محرومی نصرت نما و یاری کن ناصران دین الهی را بدست و زبان و دل کن که کاش منهم از یاوران دین الهی بودم و سر را در راه دوست میدادم تا از این نعمت عظمی و عطیه کبری محروم نبودم که با همین آرزو با ایشان در ثواب شریک خواهی بود چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام بریان بن شبیب فرمودند یا ابن شبیب ان سرک ان تکون لک من الثواب مثل ما لمن قتل مع الحسین فقل متی ما ذکرته یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما اگر میخواهی از برای تو باشد مثل ثواب کسانیکه با حسین علیه السلام شهید شدند پس هر گاه یاد کنی آنحضرت را بگو که کاش منهم با او بودم و جان خود را نثار قدمش میکردم و برستگاری عظیم فایز میشدم و در حدیثی دیگر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که کسیکه از نصرت و یاری ما عاجز باشد پس در خلوت بر دشمنان ما نماید خدا او را و جمیع ملائکه از ثری تا عرش میباشد میرسانند و ایشان مساعدت مینمایند او را در لعن کردن پس مضاعف میگردانند لعن او را و میگویند اللهم صل علی عبدک هذا لقد بذل ما فی وسعه ولو قدر علی اکثر من هذا لفعل خداوندا صلوات و رحمت فرست بر این بنده ات که آنچه در وسع او بود بجا آورد و اگر زیاده قدرت داشت بجا میاورد پس ندا از جانب الهی میرسد که دعای شما را شنیدم و مستجاب کردم و رحمت خود را بروح او فرستادم و او را از برگزیدگان و نیکوکاران گردانیدم بدانکه اول کسیکه نصرت دین الهی نمود پیغمبر خدا بود که سبقت گرفت بر همه مجاهدین بدست و زبان و دل و جان و مال در راه خدا جهاد کرد و از قوم خود بتنها کشید آزارها متحمل شد و با انجناب ظلمهای بیحساب کردند که با هیچ پیغمبر نکردند چنانچه در حدیثست که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت و ظلمیکه بمن کردند بهیچ پیغمبر نکردند بر همه صبر کرد تا اینکه در همه مقامات بر همه ممکنات سبقت گرفت و بعد از ان امیر المومنین علیه السلام بود که عمر خود را صرف جانفشانی نمود و با تیغ آتشبار دمار از روزگار کفار بر آورد خرمن وجود شان را بشعله شمشیر خونریز باتش زده و آوازها اهل کفر و عناد بر آورد و بر تیشه سرتیزه مردانگی اصل و بیخ شرک و کفر را از روزگار کند اگر شمشیر او نبود عمود اسلام نصب نکردیدی و اگر ضربتهای او نبود لوای ایمان بر پا نشدی و بعد از ان فرزند مظلومش امام حسن علیه السلام بود که قدم در راه مردانگی گذاشت و لوای نصرت الهی بر فراشت بجان و مال مجاهده نمود و با دشمنان مدارا نمود و با منافقان سازکاری نمود زیرا که میدانست که اگر با ایشان مجاهده

نماید این معنی دیدند که حق پرست میباشند هلاک خواهند شد و دین الهی بالمره معدوم خواهد گردید
و بساط حق پرستی یکسره برچیده خواهد شد و از اینجا است که در اخبار وارد شده که صلح کردن آنحضرت
با معویه کرد خیر او بیشتر میباشد از آنچه آفتاب بر او میتابد لکن چون اولیای کفر و ضلالت اهل
حق و حق پرستان را ضعیف دیدند فرصت غنیمت شمرده در صدد استحکام بنای کفر و طغیان کشیدند
اساس بنیان شیطان برآمد مردم را بسیرت جاهلیت عودت نمودند و بر طریقه شیطانیت واداشتند
بعضی را بظلم و ستم دست و پا بریدند حبس نموده تازیانه زدند و پاره را بتخفیف و عید قتل و ضرب
و برخی را بطمع سیم و زر و بعضی را بامید منصب بزرگی از دین بیزار کرده از این احادیث موضوعه
بگوش مردم خواندند و مدایح بنی امیه و دیگر را مذکور نمودند افترا و دروغ باهل حق نسبت دادند که
دلهای خلق را از حق بری کردند که محبت شیخین و بنی امیه در سینه‌های مردم رسوخ کرده و بجای آن عداوت
اهلبیت در دلها ریشه کرد تا اینکه سب علی و فاطمه علیهما السلام را از لوازم شمردند و بعد از نماز نهادند
قنوتها و خطبها و بعد از اذان و غیر ذلک لعن میکردند حتی اینکه اگر فراموش میکردند قضا میکردند
چنانچه بعضی از علما نقل کرده که خطیبی در مصر و یکی فراموش کرد لعن بر حضرت امیر را و بعد از فراغ از نماز در
بین راه متذکر شد آنرا قضا کرد و بجهت تبرک مسجدی در آنجا بنا کرد و آنرا مسجد ذکر اسم گذاردند اگر
کسیرا متهم میکردند بتشیع او را میکشتند معویه نوشت باطراف بعمال خود و سفارش کرد که هر جا
شیعه را که ان بیابید یا کسیرا اگر علی یا فاطمه یا حسن یا حسین نام داشته باشد او را بکشید بلکه اگر کسیرا
متهم بتشیع کنید او را بکشید تا اینکه چندین هزار کس را بتهمت کشتند و هر کس شعری در هجو علی و فاطمه
میگفت یا مدح فلان و فلان یا بنی امیه میگفت او را جوایز بسیار میداد و اگر حدیثی در مذمت ایشان
یا مدح دیگران نقل میکرد او را خلعت فاخر میداد و صاحب مناصب جلیله میکردانید و در مکتب خانها به معلمین
سفارش میکردند که طفلها را بعد از شهادتین لعن و سب امیر المؤمنین علیه السلام بیاموزند بالجمله
در شهادت این عقیده باطله سفید شد و طفلها با این عقیده بار آمدند طریقه حق پرستی منسوخ گردید و شیوه
خدا پرستی مخفی شد سواد ظلم و فسق و کفر عالم را گرفت و اساس بنیان ضلالت مستحکم گردید و آثار پیغمبر
برطرف شد و اساس اهلبیت مندرس گردید اعلام هدایت منطمس شد و کار بجائی رسید که یهود و نصاری
زبان بطعن اهل اسلام گشودند و کفار از کردار خود راضی شدند اهل اسلام را ارذل انام دانستند
سعی و کوششی که سالها پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند اضمحلال طریقه کفر و جاهلیت نزدیک شد
که ضایع و بیفایده گردد و مردانگیها که امیر مؤمنان علیه السلام کردند در همه عمر قریب باین شد که بی ثمر گردد چون

چون امر باینجا منتهی شد سید الشهدا علیه السلام قدم نصرت در میدان مردانگی گذاشت و علم افتخار در عرصه
جوانمردی افراشت در نصرت دین الهی دست از مال و جان و فرزند و عیال برداشت سینه را سپر کرده
از تیر و نیزه و شمشیر رو نگردانید و از کوه کوه گروه بیرحم پروا نکرده جان شریف خود را در معرض بلا داده
شمشیرها و نیزه‌های دشمنان را بجان خرید تا اینکه سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند سرش را بر نیزه زدند و
در صحرا و معمور گردانیدند و عیالش را بر شتر نشانیدند و در مجالس عام اظهار نمودند تا همه کس مطلع شدند
چون این امر گری بود که نمیتوانستند بر همه کس مشتبه نمایند یا انکار کنند یا توجیه کنند چنانکه اعمال شنیعه معویه
را انکار میکردند یا مشتبه کرده توجیه میکردند که مجتهد است و خطا بر مجتهد جایز است لکن کشتن جگر گوشه پیغمبر را
که مشتبه پیغمبر بود حسین منی و انا من حسین توجیه نمیتوانستند کرد و این عمل شنیع را مشتبه نمیتوانستند نمود و این را
از قبیل خطای مجتهد نمیتوانستند شمرد زیرا که بر همه اسلام و غیره معلوم بوده که زنان و اطفال بیگناه را
تقصیری نمیباشد همه مظلوم بودند بلکه مظلومیت سید الشهدا بر احدی مخفی نبود چون این امر شنیع واقع شد
مردم متنبه شدند و در فکر افتادند که کشتن ریحانه پیغمبر بعضی چه و اگر تقصیر کرده بود کشتند چرا بدن شریف را
نیز زدند و سر منورش را در بلاد گردانیدند و عیال او را اسیر کردند و اطفال او را شهید کردند
و علاوه بر اینها آثار غریبه در عالم مشاهده شد که هرگز نشده بود یکجا آسمان را خون بارید و زمین را بجای
قرار دیدند یکجا آفتاب و ماهتاب را تاریک یافتند و یکجا از هر طرف نوحه جنیان را شنیدند و یکجا
گریه وحشیان و مرغان را دیدند بالجمله چنان عالم را متغیر دیدند که آثار غضب الهی را مشاهده نمودند
لهذا از هر طرف برانگیخته لعین شوریدند و دانستند که آنچه کرده اند و میکنند باطل بوده اگر باین طریقه
بمانند هلاک میشوند از هر گوشه سری برآوردند آثار علوم و معارف ظاهر شد و بدانکه با آنحضرت شریک
بودند در نصرت دین خدا و تایید شریعت غرا اصحاب و انصار آنحضرت زیرا که ایشان نیز دست از جان و مال
و فرزند و عیال برداشتند و در نصرت فرزند پیغمبر جانفشانی کردند و در زیر شمشیرها و نیزه‌های
دشمنان رو برنگردانیدند چنانچه قطب راوندی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که جناب سید
الشهدا علیه السلام پیش از آنکه کشته شود باصحاب خود فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
یا بُنَیَّ اِنَّکَ سَتُساقُ اِلَی العِراقِ ای فرزند زود باشد که ترا بکشند بسوی عراق و آن
زمینی است که مبتلا شده اند در آن پیغمبران و اوصیای پیغمبران وَ اِنَّکَ سَتُسْتَشْهَدُ
بِها وَ یُسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَماعَةٌ مِنْ اَصْحابِکَ لا یَجِدُونَ اَلَمَ مَسِّ الْحَدیدِ بدرستی
که زود باشد که تو شهید شوی در آن زمین و کشته شوند با تو گروهی که

از اصحاب بود که الم زخم شمشیر و نیزه را بمنبا بند و حرارت تیر و نیزه را نمیفهمند پس این تیرا خواند قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم هم چنانکه برا تش برابرهیم سرد و سلام کرد بدانش حرب تیر بر تو و اصحاب تو سرد و سلامت خواهد شد پس انحضرت فرمود بشارت باد شمارا بجدا قسم اگر ایشان مارا میکشند پس ما وارد میشویم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله الداری و الله جانفشانی کردند در نصرت فرزند پیغمبر خدا که نا ایجا ذکر کرد نه دست از زن و فرزند برداشتند با اینکه ایشانرا امان میدادند بلکه مال و جاه میدادند خود را در دریای بلا انداختند و خود را در میان هزار هزار تیر و نیزه و شمشیر افکندند و با اینکه میدانستند که بجز کشته شدن چیزی بدست برنداشتند بلی این قوم سعادتمند از این نام اشخاصی بودند که دیده بصیرت ایشان بنور علم و یقین روشن بود و این خلعت را بکسانی میپوشانیدند که قلوب ایشان بایمان ممتحن بلکه مطمئن بود و اگر نه سپاس بودند که این منزلت عظمی و مرتبه علیا از برای ایشان ممکن بود

لکن محبت بیشان ایشانرا باز داشت خسران دارد نیارا اختیار کردند چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه نقل کرده که جماعتی از قبیله بجیله و فزاره نقل کرده اند که ما با زهیر بن قین بجلی از مکه برگشتیم و با حسین بن علی علیهما السلام در منازل نزدیک بودیم و همراهی ایشان طی منازل مینمودیم هر گاه در جائی نزول اجلال میفرمود ما در گوشه دیگر نازل میشدیم روزی نشسته بودیم و مشغول بچیز خوردن بودیم که ناگاه شخصی از جانب انجناب امد سلام کرد و گفت بزهیر بن قین ابا عبدالله علیه السلام ترا خواسته ما متوحش شدیم و بتشویش افتادیم بنحویکه لقمه از دستهای ما افتاد پس زن او که دیلم نام داشت گفت سبحان الله فرزند پیغمبر بعقب تو فرستاده و تو اجابت نمیکنی چون زهیر این شنید برخواسته نزد انحضرت رفت بعد از زمان قلیلی برگشت با رنگ شکفته پس امر کرد که خیمه او را کندند و در میان خیمه های انحضرت و اصحاب او زدند و اسباب و بارها را بجود را نیز نقل نمود پس بزنش گفت که من عازم شدم بمصاحبت و نصرت حسین علیه السلام و جان خود را فدای او خواهم نمود بنخواهم بسبب من بتو برسد تو برو بسوی اهل و قبیله خود از زبیر خواست بکر بیرون امد گفت تو که خود را از برای یاری فرزند پیغمبر دیدی و مرا از خود جدا میکنی اسئلک ان تذکرنی فی القیمة عند جد الحسین حاجت من بتو اینست که فردای قیامت در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا فراموش نکنی پس او را طلاق داده و اسباب و اموال او را داد و او را ببعضی از اعمام سپرد که بوطنش برسانند همین بزرگوار بود که در روز عاشورا در وقتیکه خواستند نماز ظهر و عصر را بجا اوردند با سعید بن عبدالله حنفی در برابر سید الشهدا علیه السلام ایستادند و جان خود را نثار انجناب نمودند و تیر و نیزه که از مخالفان میامد بر جان خود خریدند تا ان بزرگوار با اصحاب نماز ظهر و عصر را بطریق نماز خوف

خوف ادا کردند از کثرت جراحات سعید سعادتمند از پا در امد و بدرجه شهادت فایز گردید امام زهیر بعد از مبارزت چند نفر بعد از بوسیدن زمین ادب با جازه حرب بعزم جانفشانی در رکاب انسید عجم و عرب رجز خوانان بمیدان رفت میگفت انا زهیر و انا ابن قین اذودکم بالسیف عن حسین ان حسینا احد السبطین من عترة البر التقی الزین ذاک رسول الله غیر المین اضربکم ولا اری من شین یعنی منم زهیر پسر قین که بشمشیر شمارا دور میکنم از مولای خود حسین علیه السلام بدرستیکه حسین یکی از فرزندان احمد مختار و از عترت طاهره انبیا ابرار میباشد پس کارزار نمود تا آنکه جسد و قسمت شده بود تا از دو طرف او دفع دشمنان او میکردم پس خود را بمیان سپاه زد و صد و بیست نفر را کشت تا انکه او را بزمین انداختند و شهید کردند حضرت با او خطاب کرده فرمود خدا ترا از رحمت خود دور نکند ای زهیر و کشنده ترا لعنت کند هم چنانکه جماعتی را که مسخ بخنزیر و میمون کرده بود لعنت کرد یا جبال الامال و ما کنت ادری بان هذا ان الجبال تمیل یا سیوفا هزت بیوم صدام فربما امن لخصوف افول ای اندوه و تاسف بر ان کوههای حلم و بزرگی که از جور زمان و جفای این بیره روزان از پا در امدند و حسرت بر ان شجاعان نامدار که مثل شمشیر ایشان بودند بجهت سوختن خرمن عمر کفار از غلاف بیرون امده بودند از جور زمان و صدمات دوران داخل در غلاف شدند و بر طرف گردیدند یا غصونا من دوحة المجد یا لطف عراها من الزمان ذبول ایشاخهای ثمره مجد و بزرگی که از جفای روزگار در زمین کربلا پژمرده و خشک شدند یا بحارا للعلم بالطف غادت فبکاها التنزیل و التاویل ایشان بحار علوم و معارف بودند که در زمین کربلا فرو رفتند و برطرف شدند و ظاهر و باطن ایات الهی را بگریه در اوردند فلهذا لاغرو ان ظلم الشرع وحار المعقول والمنقول پس عجب نیست که شرع پیغمبر تاریک و ظلمانی گردید و علوم معقول و منقول در حیرت افتاد فلیبکیهم عیون المعالی و لیرثیهم الفخار الاثیل و لیبکیهم التلاوة و الذکر و یبکی التسبیح و التهلیل پس باید بگرید بر ایشان دیده کمالات و معالی و مرثیه کند بر ایشان فخار و عوالی و باید بگرید بر ایشان ذکر و تلاوت ایات و تسبیح و تهلیل اثار توحید خدا پرستی و بیوم النزال یبکیهم الخیل و تبکی سمر القنا و النصول و بیوم النوال یبکیهم الوفد و یبکی المعروف و التفضل و سزاوار است که در میدان جدال روز قتال نیزه و اسب و شمشیر بگریند که بهتر سواران معرکه شجاعت را کشتند و در روز عطا و بخشش محتاجان گریه کنند که بهترین جوانان مردان عرصه وجود و کرم را شهید کردند بدانکه اصحاب کرام انحضرت از بزرگان و علما و زهاد و عرفا و عباد بودند و جمیع

از ایشان از اکابر بنی هاشم بر امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام بودند و بعضی از ایشان در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام ترجیحها با کفار و اشرار معاصر بودند بلکه مردانگیها از ایشان بظهور رسید و از اشخاصی بودند که بطمع مال و جاه دست از یاری فرزند پیغمبر کوتاه نمایند تنها را بحقیقت شناختند و از او قابل اختیار برضای خدا دانستند دلهای ایشان مملو بود از محبت امیر المؤمنین علیه السلام و در بحر شیرینی دنیا را بدون محبت ایشان تلخ میدانستند و راحت دنیا را بولای مولای خود مخصوص میدانستند مکر نشنیده که معویه ملعون بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام خواست آنحضرت را از دوستی او بکرداند هر کسیرا هدیه میفرستاد و هر کس را تحفه میداد که بوسیله هدایا و تحف باو مایل شوند برای ابو الاسود دئلی انواع حلوها فرستاد و در میان شهد مزعفر بود چون او در نزد ابو الاسود آورد دختر که پنج شش ساله بود و پاره آن شهد را بدست گرفت و در دهان کذارد ابو الاسود گفت مخور که این زهر است آن طفل گفت ای پدر شهد مزعفر چگونه زهر میباشد گفت ای پدر نمیدانی که این را پسر هند فرستاده که ما را از محبت امیر المؤمنین علیه السلام برگرداند آن دختر آن شهد را از حلق بیرون آورد از دهن بینداخت و گفت بِالْعَسَلِ الْمُصَفّٰی یَا ابْنَ هِنْدٍ نَبِیعُ عَلَیْکَ اِیْمَانَنَا وَدِیْنَنَا مَعَاذَ اللّٰهِ لَیْسَ یَکُوْنُ هٰذَا وَمَوْلَیٰنَا اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَا ای پسر هند بفرستادن شهد میخواهد ما را از دین و ایمان برگرداند معاذ الله غلط یافته این هرگز نخواهد شد که ما دست از مولای خود برداریم بلی دوستان چنین اند و اینکه ایشان بولایت اهل بیت سرشته شده و لهذا اصحاب سید الشهدا علیه السلام ترک جان و مال و فرزند و عیال کردند و دست از جاه و مال دنیا برداشتند و دست از یاری آنحضرت بر نداشتند بلکه آرزو میکردند که کاش ما را هزار مرتبه میکشتند و زنده میکردند تا جان را هزار بار نثار قدم آن بزرگوار میکردیم گویا از روز ازل الخلعت این رابقامت ایشان بریده بودند و این رقم سعادت بنام ایشان نوشته بودند چنانکه روایت شده که اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام اصحاب آنحضرت را میشناختند و میدانستند که کی بشرف این سعادت فایز خواهد شد بلکه ایشان نیز خود میدانستند و آنحضرت ایشان را خبر میداد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که سید الشهداء علیه السلام فرمود باصحاب خود بعد از نماز صبح روز عاشورا اَشْهَدُ اَنَّهٗ قَدْ اَذِنَ فِیْ قَتْلِکُمْ یا قوم شهادت میدهم که مقدر شده است کشتن شما پس از خدا بترسید و صبر کنید بلکه پیش از وقایع میدانستند و منتظر آن بودند چنانچه شیخ کشی در رجال روایت کرده از فضل بن زبیر که گفت میثم تمار که از اصحاب حیدر کرار بود بر اسبی سوار بود و میرفت که باو برخورد حبیب بن مظاهر علیه الرحمه و بیکدیگر رسیدند در جائیکه جمع نشسته بودند پس توقف کرده بایکدیگر

با یکدیگر مشغول صحبت شدند حبیب فرمود میدیدم شیخ اصلع ضخیم البطن را که بطیخ فروشی میکند نزد دار الرزق که او را بمحبت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دار میزنند و شکم او را در بالای دار میدرند پس گفت میثم اِنِّیْ لَاَعْرِفُ رَجُلًا اَحْمَرَ لَهٗ صَفِیْرَتَانِ یَخْرُجُ لِنُصْرَةِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیِّهٖ وَیُقْتَلُ وَیُجَالُ بِرَاْسِهٖ بِالْکُوْفَةِ من هم میشناسم مرد سرخ رویی را که بیرون میرود بجهت یاری فرزند دختر پیغمبر و او را میکشند و سر او را در کوفه میکردانند پس از یکدیگر جدا شدند اهل مجلس گفتند دروغ کوتر از این دو نفر ندیدیم هنوز اهل مجلس بر نخواسته بودند که رشید هجری رسید و سؤال کرد از ایشان پس گفتند که ایشان از هم جدا شدند در اینجا چنین چنان بایکدیگر گفتند رشید گفت رحم الله میثما فراموش کرد که از کسیکه سر او را میاورد عطای او را صد درهم زیاده از دیگران خواهند داد آن جماعت گفتند بخدا این دروغکوتر از آن دو مرد میباشد هم آن جماعت گفتند بخدا قسم ما چندان درنگ نکردیم که دیدیم میثم را که در خانه عمرو بن حریث بر دار زده بودند و حبیب بن مظاهر را با حسین بن علی علیهما السلام کشته بودند و سر او را بکوفه آورده بودند و محبت ایشان هفتاد و دو نفر بود که در یاری حسین علیه السلام در برابر کوهها آهن صبر کردند و در دلهای نیزها مرفتند و از شمشیر مخالفان بر نکردانیدند و آن جماعت ایشان را امان میدادند و وعده اموال بایشان میدادند ایشان ابا میکردند و میگفتند ما را چه عذر خواهد بود در نزد رسول خدا اگر فرزند او کشته شود و یکی از ما زنده باشد بلی این جماعت در دوستی خدا و رسول ثابت قدم بودند شربت محبت و ولایت را نوشیده بودند محبت ایشان مثل محبت دیگران که مجرد دعوی اسم میباشد نبود و اگر در هر او قات مدعی محبت بسیار میباشد چون پای امتحان در میان آمد وفاداران از اهل بی دوستی و اقعی در وقتی ظاهر میشود که اگر زهر شر دهند بنوشد و اگر در بلا اندازند نخروشد و صد هزار جام بلا و صاع عنا نوش کند بیت دل غم دید شکایت ز غم او نکند صاحب درد فغان از الم او نکند و قطب راوندی از سید الساجدین علیه السلام روایت کرده است که با پدرم بودم در شبیکه در روز آن شب او را کشتند باصحاب خود فرمودند شب شما را در یابید از برای خود قرار دهید و بسلامت بیرون روید که این قوم مرا میخواهند چون مرا کشتند بشما نمی پردازند و شما را بحل میسازند ایشان در جواب گفتند وَاللّٰهِ لَا یَکُوْنُ هٰذَا اَبَدًا بخدا سوگند که هرگز نخواهد شد که دست از یاری تو برداریم و خود را خلاص نمائیم فرمودند شما همه کشته میشوید و کسی از شما بیرون نمیرود ایشان گفتند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَکَ حمد میکنیم خدا را که مخصوص نمود ما را بشرافت کشته شدن با تو فرمود که چنین است سر بالا کنید و به بینید نظر کردند مقامات قرب بود

مآبان جنازه ادبدند، وآنحضرت مکان ایشان را نشان میداد و میفرمود هذا منزلک یا فلان ابن فلان
کرشوق عنان سینه میبرند میدادند و بشارت میفرمود تا زود تر بمقام خود برسند ادیدم و سنا چنین اند
کشته شدن در راه دوست و سرنهادن ایشان و جان دادن در راه محبوب خود غایت مقصود ایشان
در مقام دوستی اش کوبند لو تفرضنی بالمقاریض ما اردت الا حبک دانستند که بمقام قرب نمیرسد
الا بکذشتن از مال و عیال و منظور نظر رحمت و رضوان نمیشوند الا بکذشتن از جان جهات دیدی و از
دست بودا شتند و زندکی جاوید را خریدند ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم
الجنة بلکه این وفاداران چنانچه از این حدیث شریف غفران مستفاد میشود جان دادن ایشان از زیادی
ایمان نه از فرط محبت بوده نه بطمع رضوان و امید حور و غلمان بلکه رضای رحمان و خشنودی پیغمبر صلی الله علیه و آله
میخواستند نه بباغ جنان و روضه خیال بان لیس للجنة شوق معنا ولا للنار سبیل الینا لانه لیس فی
قلبنا الا السرور با بهشت ما را شوقی نیست و آتش بما راهی ندارد ما را شادی نیست مگر خشنودی
خداوند من و رضوان من الله اکبر کی بود که مثل ایشان قدم در عرصه محبت نهند و کجا بود کسیکه مانند
ایشان ساغر محبت نوشد که بالمره از خود دست بردارد مگر نشنیده که عابس بن شبیب که یکی از آن
سعادتمندان بود و چون بمیدان رفت چون شجاعتش مشهور بود ربیع بن تمیم او را شناخت گفت کی
بجنگ او نرود که من او را میشناسم شیر شیران و شجاع شجاعان است مردم نرسیدند و کسی بمیدان نرفت
مدتی ایستاده دید کسی بجنگ او نمیاید فریاد الا رجل الا رجل ای مردی نیست ابن سعد گفت سنگ
بارانش کنید چون این دید دست زد و زره را از بر کند و خود را از سر برداشت با تن برهنه خود را بر
چند هزار نفر زد و خود را در میان چند هزار نیزه و شمشیر انداخت جمعی بدبرکه فرستاد انبوه شرا
کرفتند و او را از پا در آوردند راوی میکوید سر او را دیدم در دست جمعی و باهم نزاع داشتند این میگفت
من او را کشتم و آن میگفت من او را کشتم تا رفتند نزد پسر سعد ملعون گفت این را یک نفر نکشته کسی را
حد این نبود که او را بکشد او را جمیع ایشان کشتند یلقی الرماح بنحره فکانما فی قلبه عود من الریحان دریحی
السیوف وصوت رنین حدیدها عرس تجلیها علیه غوانی نیزهای دشمنان را بسینه میخرید بنحو یکه کویا
ریحانی بود که بهدیه ایشان آورده بودند و شمشیرهای مخالفان امید بودند و بجوش آمده بودند که کویا
بعروسی میروند کویا برق شمشیر ایشان شمع چراغ بسته که بوی عروسی میرود و آواز نغمه سلاح ساز
و نواز بسته که بعروسی ایشان میزنند کوشش کردند و جان فشانی کردند تا ساغر اجل نوشیدند و در خون
خود غلطیدند و بر زمین افتادند داه او کم من اکابر محرمة بالظماء واجساد مرملة بالدماء و کم من کرایم

خون خود غلطیدند و بر زمین افتادند داه او کم من اکابر محرومین بالظماء واجساد مرملة بالدماء و کم
من کرایم علی السنان وشریف بدیار الحتف فالهوان فوا اسفا علی تلک الافواه الیابسة من
الظماء والشباب المخضوبین من الدماء و والهفی قلبا علی تلک الجثث العاریات والابدان
المطروحة فی الفلوات بنفسی نفوسا اوردت مورد الردی وما بردت بالماء منها اکبودها
روح و جان من بفدای آن نفوس قدسیه که از ظلم ظالمان هلاک شدند جگرهای ایشان تر
نکردند بنفسی رؤسا سامیات علی القنا کمثل بدر وافقها سعودها جان مادر
من بفدای آن سرها که بر سر نیزه ها بودند مانند ماه درخشان بنفسی نحور دامیات
علی الثری تمازج جاری دمها صعیدها روح و جان من بفدای آن گردنهای بریده که خون آلود که
بر زمین افتاده بود و خون از او جاری بود و بجهت امتزاج خونهای ایشان آنجا خاکها خشبو معطر کردید
مخضبة بالدم منها جباهها فیا طال لله سجودها که همیشه در سجود معبود بعبادت خداوند
بود آلوده بخون نمودند بنفسی جسوما ترکض الخیل فوقها کان لم یطل من فوقهن صعودها روح
و جانم بفدای آن بدنها که اسب مخالفان بر آنها میتاختند و در زیر دست و پای اسبان افتاده بودند
و حال آنکه همیشه بر دوش نها جا داشتند ملابسها ما بین اغبر قاتم واحمر قان قد کساها صدیدها العوض
جامه کفن و جامه بر ایشان پوشیده شد یکی جامه غبار و خاک که بوزیدن بادها بر آن بدنها پالک پوشیده شد
و یکی جامه خون که از جراحات زخمها بر آن بدنها چاک چاک پوشیده شد تجر علیها الناشرات ذیولها وحرا
وحش الفلاة و اسودها بادهای بران بدنها دامن کشان میوزید و حیوانها پاسبان ایشان بود بنفسی نساء
کانت الشمس لا تری لهن وجوها ثم تدمی خدودها جان و روح من بفدای آن زنان مخدره که آفتاب بدن
ایشان را ندیده بود و همیشه در پس پرده عصمت بودند پس از طپانچه ظالمان و جور مخالف اصوتهای ایشان خون آلود
کردید لهن مقالبد السیاط مقانع واما فتود القرم فهی عقودها آه آه تا زیانه دشمنان که بر سر پشت
ایشان میزدند بجای مقنعه ایشان بود و بند و زنجیر که بکردن و دست و پای ایشان کرده بودند بمنزله قلاده
و دست بند ایشان بود فمن مبلغ بنت النبی بناتها تسب و تسبی ثم تلطم خدودها کیست که خبر کند
دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را که دختران او را اسیر کردند و جد و پدر ایشان را سب کردند تجاذب اعداها
الستور حواسرا برین لما من ظالمیها خدودها کجا است فاطمه علیها السلام تا ببیند دختران او را که دشمنان چادر
و مقنعه از سر ایشان میکشند تا ایشان چنان میبینند که دل دشمنان بر ایشان میسوزد و ان بنیها السیوف
حنیا نة علی رغمها فوق القنا و قدودها کیست که خبر دهد دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را که پسر هلای او را با شمشیر

بران میزبانی کردند و بروی خاک خابگاه ایشان قرار دادند و رؤسهم فوق الرماح مثالة
بایدی بنی حرب بن امیه تمیدها و سرهای ایشان بر نیزه‌های اولاد حرب بنی امیه میباشند وان بنیها
السجاد بقتادٍ صاغراً جهراً اسیراً اغتنه قیودها و فرزندان او سید الساجدین علیه السلم
در بند کرده بغارت میکشند و بدنش را مجروح کردند اگرچه دشمنان دست از جان برداشتند
لکن بمنازل جاودان رسیدند و سعادت دو جهان را دریافتند و بعشرت خانه قدس شتافتند خود را
داخل حزب الله و جند الله و انصار الله نمودند و محسود و مغبوط همه شهدا شدند و تا قیامت بابی
انتم و امی هم مومنان گردیدند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اما کافران نکنی که هر کس یاد
این میدان تواند کرد و دم از ایمان تواند زد مدعی ایمان نیست اما جز جبر دعوی کاذب شاهد
بران نیست که اینکه در جست وجوی ایشان بگفت گوئی قانع شوند بر ساحل این بحر خشک لب
خواهند بود چه نیابوند همرهان مسالک محبت که بعد از استشمام رائحه ولا که از لوازم محبت
و ولا میباشد لیمیز الله الخبیث من الطیب همراه بیوفایان را پیش گرفتند از یمین و یسار متفرق
شدند چنانچه در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم از آنحضرت روایت کرده که چون در معرض امتحان بر
آمدند کسانیکه با آنحضرت بودند آنحضرت با لشکر خود فرمودند بیعت را از شما برداشتم شما بقبایل
و وطن خود برگردید زیرا که شما تاب مقاومت با این گروه ندارید و ایشان را مقصودی بغیر از
من نیست فدعونی والقوم فان الله یعیننی ولا یخلیني من حسن نظره کعاداته فی اسلافنا
الطیبین ای اصحاب من ایشان مرا میخواهند مرا با این قوم بگذارید که خدا مرا یاری خواهد نمود
و مرا از رحمت خود محروم نخواهد کرد چنانچه همیشه اجداد و آبای مرا یاری میکرد پس عسکر آنحضرت
از او جدا شدند و متفرق گردیدند و اقربا و خویشان و نزدیکان او دست از وصیت او بر نداشتند
و گفتند ما دست از تو بر نداریم حزن تو حزن ما است مصیبت تو مصیبت ما است ما بعد از تو رب
نبینیم بودن در خدمت شما رستگاری است که بر خود قرار داده‌ایم همراهی حضرت وجود را بر خود قرار داده‌ایم پس ای ابنه
خداوند جلیل منازل عالیه را بخشد بر بندگان خود بجهت متحمل شدن ناملایمات روزگار و اگرچه
بمن و بپدران و بزرگان من که من از ایشانم مخصوص فرموده از کرامات خود و منزلت بما عطا فرموده که
متحمل شدن مکروهات دنیا بر ما سهل و آسان میباشد لکن از ما مستور و از کراهت میباشد و اعلموا ان
الدنیا حلوها و مرها حلم والانتباه فی الآخرة و بدانید که تلخ و شیرین دنیا بمنزله خواب است بیداری
در آخرت است و گوید ابو مخنف حدیث است که از کتاب نور العیون نقل شده از سکینه دختر امام حسین علیه السلم

علیه السلم که گفت شبی ماهتابی بود در میان خیمه بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس
آنکه مبادا که مطلع شوند خواهران و سایر زنان که مطلع نشدند هیچ نگفتم پس از خیمه بیرون آمدم
و دلم گواهی جزع میداد و در راه پا بر دامن خود میزدم و میافتادم و برمیخواستم چون بیرون رفتم
دیدم پدرم نشسته و اصحابش در دور او میباشند پس شنیدم که پدرم میگفت با ایشان
که شما آمدید با من جهت اینکه چنان میدانستید که من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت کرده‌اند
بدل و زبان حال میدانید که شیطان بر ایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده‌اند الان
لم یکن لهم مقصد سوی قتلی وقتل من یجاهد بین یدی وسبی حریمی بعد سلبهم حال بدانید
که ایشان را مقصد نیست مگر کشتن من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن ایشان و من میترسم
که شما ندانید یا دانید و شرم کنید و مکر و خدعه در نزد ما اهلبیت حرام است پس هر کس کاره باشد
در یاری ما برگردد در این شب زیرا که شب پرده است و کسی که پیش نیست و کسیکه بما یاری کند بجای
خود با ما خواهد بود و در درجات عالیه جنان و بتحقیق که جد بزرگوارم خبر داد که ولدی الحسین
یقتل بطف کربلا غریباً وحیداً عطشاناً فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده القائم فرزندم حسین
در بیابان کربلا کشته خواهد شد غریب و بیکس و تشنه پس کسیکه او را یاری کند بتحقیق یاری کرده
مرا و فرزندش قائم منتظر را یاری کرده و اگر کسی بزبانش ما را یاری کند در حزب ما خواهد بود در قیامت
سکینه خاتون میگوید والله ما اتم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشرة و عشرین بعد اقسم که
هنوز کلام آنحضرت تمام نشده که جماعتی از بیوفایان که بطمع دنیا با آن سید هر دو سرا همراه داشتند
طریق بیوفائی را پیش گرفتند و در وادی ضلالت منسلک شدند دسته دسته در آن بیابان متفرق
شدند و کسی با آن غریب بیابان بلای ابتلا نماند مگر گروهی قلیل که زیاده از هفتاد و کمتر از هشتاد
بودند پدر بزرگوار آزاده پدرم سر بزیر انداخته در حزن و اندوه بود چون پدرم را دیدم گریه در گلویم
گیر کرد اما خود را حفظ کردم و رو باسمان کردم اللهم انهم خذلونا فاخذلهم خدایا ایشان مرا یاری
نکردند تو ایشان را واگذار و دعای ایشان را اجابت منما و در زمین از برای ایشان سکنا و قرار مده و فقر
بر ایشان مسلط کن و از شفاعت اجداد ما ایشان را بی نصیب گردان سکینه میگوید که برگشتم بخیمه
و اشک از دیده‌هایم میریخت عمه‌ام ام کلثوم مرا دید گفت ترا چه میشود قصه را از برایش نقل کردم چون
این را شنید ناله واجداه واعلیاه واحسیناه واقلة ناصراه برآورد و میگفت نمیدانم چگونه از دست دشمنان
خلاص خواهیم شد که آثار ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم مرا هلاک کنند زنان با ناله و گریه

جمع شدند شروع بگریه کردند و صدای گریه از خیمه بلند شد چون پدرم صدای گریه زنان را شنید بر
خواست و بسوی خیمه آمد باد در دامن زنان و اشک از دیده ریزان چون بخیمه آمد گفت این صدای گریه
چیست عمه‌ام پیش آمد گفت ای برادر ما را بمدینه برگردان فرمود چگونه میتوان با اینگروه بد دشمنان اجل
ذکرهم محل جدک و ابیک و جدتک و امک و اخیک بیاد رو مادر و جده و برادر خود را بیان کن
شاید ترا بشناسند فرمود ذکرتهم فلم یذکروا و وعظتهم فلم یتعظوا و لم یسمعوا قولی گفتم بایشان
گوش نکردند و موعظه کردم پند نپذیرفتند و گوش بسخن من ندادند و ایشان جز کشتن من چیزی در
نظر ندارند و لابد ان یرونی علی الثری جدیلا آه آه که چاره چیست جز اینکه بر خاک افتاده
ببینید و لیکن شما را امر میکنم بتقوی و صبر و این را جدّ شما خبر داده و خلف نمیشود وعده او و شما را بکسی
میسپارم که هر گاه پرده کسی را بدرد کسی او را نمیتواند بپوشد و بروایت شیخ مفید رضی الله عنه و سید
طاوس چون شب نزدیک شد آنحضرت اصحاب کرام خود را جمع فرمود سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام
فرمودند که من بیمار بودم لکن خود را بنزدیکی ایشان رسانیدم تا بشنوم که آن در مانده وادی بلا
و سردار اهل ابتلاء با اصحاب خود چگونه سلوک مینماید پس شنیدم که پدر بزرگوارم افتتاح سخن بحمد
و ثنای ملک معبود فرمود و طریق شکر کبریای حی ودود بجا آورد فرمود اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی
و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا بدرستیکه من اصحابی
بهتر و باوفاتر از اصحاب خود نمیدانم پس شما را خدا جزای خیر دهاد و آگاه باشید که [illegible]
از عمر ما نمانده من امشب شما را رخصت کردم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم بر شما حرجی نمیباشد
این تاریکی شب عالم را اگر فرصت را غنیمت دانسته و هر یک بطرفی شوید و لیأخذ کل رجل منکم من اهل
بیتی و تفرقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم فانهم لا یریدون غیری و هر یک از شما دست
یکی از اهل بیت مظلوم مرا بگیرید و در این ظلمت بروید و مرا بگذارید با این گروه ستمکار که ایشان همه
بجهت کشتن من جمع شده اند عزم مرا میخواهند پس برادران و فرزندان و برادر زادگانش و اولاد عبدالله
جعفر که خواهر زاده آنحضرت بودند زبان معذرت گشودند جناب عباس علیه السلام پیش در آمده و دیگران
متابعت او کردند عرض کردند لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابدا دست از یاری تو
برداریم که بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز نخواهد که بعد از تو زنده باشیم زندگی دنیا بی تو بکار نیاید
پس آنحضرت فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذهبوا انتم فقد اذنت لکم ای اولاد
عقیل شهادت مسلم بس است شما را او کردید من شما را اذن میدهم که شما بروید پس ایشان جواب گفتند

گفتند و بروایتی ابن عبدالله بن مسلم در جواب گفت یا مردم چه گویند که ما بزرگ و آقای خود را
و بنی عم خود را که بهترین بنی اعمامند واگذاریم و تیری با ایشان نیندازیم و شمشیر و نیزه بکار نبریم و ندانیم
ایشان را چه بسر آمد بخدا هرگز چنین نکنیم و لکن جان خود را و مال و عیال خود را بفدای تو خواهیم
کرد ما هر چه بر سر تو آید بر سر ما نیز آید فقبح الله العیش بعدک پس مسلم بن عوسجه برخواست و گفت انحن
نخلیک و ننصرف عنک و قد احاط بک هذا العدو آیا دست از تو برداریم و برویم و تو را در میان
اینگروه خونخوار بگذاریم نه بخدا قسم هرگز خدا مرا باینحال نبیند بخدا قسم [illegible] تا نیزه
خود را در سینه دشمنان فرو برم و تا قائمه شمشیر در دست منست با دشمنان تو جنگ میکنم و اگر
صلاحی نیابم هر آینه بخدا قسم با سنگ صحرا با ایشان جهاد خواهم کرد تا خداوند جلیل داند که حفظ الغیب
پیغمبر او را کردیم و از تو جدا نمیشویم تا جان خود را در برابر تو فدا کنیم پس سعید بن عبدالله حنفی برخواست
و گفت هرگز از تو جدا نمیشویم و تو را نمیگذاریم تا خدا داند که وصیت پیغمبرش را محافظت کرده ایم اما
والله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم اذری یفعل بی سبعین مرة ما فارقتک اگر بدانم که
کشته میشوم و زنده میشوم پس مرا میسوزانند و خاکستر مرا بر باد میدهند هفتاد مرتبه از تو جدا نمیشوم
فکیف و انما قتلة واحدة پس چگونه دست بر میدارم و حال آنکه یک کشتن است و بعد از آن سعادت
ابدی که منقضی نمیشود پس زهیر بن قین برخواست و گفت اگر دنیا همیشه از برای ما باقی باشد کشتن در راه
تو را بر بقای آن اختیار میکنیم چگونه دست از تو برداریم و حال آنکه زندگی دار فانی چند روزی بیش
نیست و الله یا بن رسول الله انی لوددت انی قتلت ثم نشرت الف مرة و ان الله یدفع بذلک القتل
عنک و هؤلاء الفتیة من اخوتک و اهل بیتک بخدا قسم که دوست میداشتم که من کشته شوم و زنده
شوم باز کشته شوم و زنده شوم تا هزار بار و خدا دفع نماید باین کشته شدن من از تو و اهلبیت تو
ظلم و قتل را پس بریر بن خضیر همدانی برخواست گفت یا بن رسول الله خدا بر ما منت نهاده که در پیش
روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود تا جد بزرگوارت در روز قیامت شفیع ما باشد و بالجمله هر یک
از انصار نمودند آن سخنان صادقانه و دوستی خود را بیان فرمودند و بروایت ابن طاوس محمد بن بشیر حضرمی
رسید که پسرت در یکی از ده‌های روم اسیر کرده اند اظهار رضا کرد و لکن گفت نمیخواستم که او را
اسیر کنند و من زنده باشم سید الشهداء علیه السلام اینرا شنید باو فرمود خدا ترا رحمت کند بیعت را
از گردن تو برداشتم برو و فرزند خود را فکاک کن و از دست کفار او را رها نما انصاری گفت اکلتنی
السباع حیا لو فارقتک درندها در زندگی مرا پاره پاره کنند اگر دست از تو بردارم پس آنحضرت

مقتل

جامهٔ قیمتی باو دادند که هزار دینار ارزش داشت فرمود که به پسر خود بده که برادر خود را با آن کفن
نماید و بچند روایت اشتداد انس جان و قوت ایمان و یقین استعداد ایشان از اکثر همه عالمیان ممتاز بودند
مشاهده فرمود منازل ایشانرا بایشان نشان داد شوق و ذوق ایشان بنوشیدن بادهٔ شهادت از
جام سعادت زیاده گردید و بروایت شیخ مفید از سید الساجدین علیه السلم مرویست که حضرت
در آن شب امر فرمود که خیمهای حرم محترم را نزدیک یکدیگر زدند و طنابهای آنرا بیکدیگر
بردند تا راه نزدیک مسدود گردد و بر دور آنها خندقی حفر نمودند تا از هیزم پر کنند و امر فرمود
فرزند مظلومش علی اکبر را که با جمعی رفته مشکی چند آب بیاورند و الا مقام با بیست سوار
و بیست پیاده رفتند و با نهایت خوف مشکی چند آب آوردند حضرت فرمود که از این آبها بیاشامید که
این آخر توشهٔ شما است و غسل کنید و جامهای خود را بشوئید که کفن شما خواهد بود و آه چه گویم از
جامهائیکه پوشیده بودند و بجای کفن خود اختیار کرده بودند در روز عاشورا با آنکه از چوب نی
و شمشیر و ناوک تیر پاره پاره شده بود و بخون و خاک آغشته شده بود آنها را از آن شهیدان بغضا
کردند و از بدن پاره پارهٔ ایشان کندند و آن ابدان لطیفه و اجساد شریفه را عریان و برهنه بر
روی خاک انداختند تا از شدت حرارت آفتاب پژمرده گردیدند بِاَبِی الجُسُومُ العاریاتُ علی الثری
ماسترها الّا مثار غبار پدر و مادرم بفدای آن بدنهای برهنه باد که بر زمین افتاده بودند و ما
نبود آنها را الا غبار و خاک بِاَبِی الجُسُومُ الضّاحیاتُ وحیدةً ما انسها الّا الوحوش و قفار پدر
و مادرم بفدای آن بدنهای شریفه که آنها را ضایع گذارده بودند و انیسی نبود ایشانرا مگر وحشیان
صحرا و در آن شب اصحاب آنحضرت همگی در خیمهای خود مشغول عبادت بودند و صدای عبادات ایشان
از لشکر سعادت اثر انور بلند بود مثل صدای نحل عسل گروهی از لشکر مخالف متنبه شدند که
با آنگروه چگونه جنگ کنیم بروایت ابن طاوس سی و دو نفر از لشکر مخالف بلشکر آنحضرت ملحق شدند
و سعادت ملازمت اختیار کردند و آنحضرت در خیمهٔ خود رفته مستغرق دریای عبادت گردید گاهی
در رکوع و سجود گاهی در مناجات معبود گاهی در تضرع و دعا و گاهی در تلاوت و گاهی مشغول تهیهٔ
اسباب حرب بود و گاهی در غم خوارگی اطفال بیگناه بود و اهلبیت آنحضرت و زنان و دختران و خواهران
از اضطراب و تشویش [illegible] گاهی بر غریبی و مظلومی آقای خود میگریستند و گاهی در فکر حال
اسیری و دستگیری خود بودند و الله شبی بر ایشان گذشت که بر کسی نگذشت لا اعرف لیلة صات صبحتها
بدور آل رسول الله فی خسف خداوندا نکند شبی را که در روز آن ماههای فلک عصمت و جلالت

و جلال منخسف و بی نور شد لا اشرقت شمس یوم صار فی غدٍ شموس آل رسول الله فی کسف
خدا روشنی ندهد آفتاب روزی را که در صبح آن آفتابهای فلک رفعت و جلال از ضرب نیزه و شمشیر
مخالفان بر زمین افتاده منکسف و بی نور گردید بسند سید الساجدین علیه السلام منقولست که در آن شب مرض
بر من مستولی بود و عمه ام زینب خاتون به پرستاری من مشغول بود پدرم در خیمهٔ دیگر بود و نزد
آنحضرت جون غلام آزاد کردهٔ ابوذر بود و آنحضرت شمشیر خود را در دست داشت و آنرا اصلاح
مینمود و در مقام یاس و تنها ایستاده بنای عتاب و القای شوق بود و این اشعار را میخواند
یا دهرُ افٍّ لک من خلیلِ کم لک بالاشراق والاصیلِ من صاحبٍ و طالبٍ قتیلِ والدهر لا یقنع
بالبدیلِ و انّما الامر الی الجلیلِ و کل حیٍّ سالکٌ سبیلِ یعنی ای روزگار نابکار اف بر تو باد
که هرگز وفا نکردی تیغ تیز تو مست است و چه بسیار صاحب و طالب در هر شهر و دیار که بقتل رسانیدی و از هیچکس بدل
راضی نشدی و باز گشت همه بسوی خداوند جلیل است و هر ذی حیاتی لابد است سلوک طریقی که من
از سلوک میبینم و این ابیات را مرتبه با سر مرتبه تکرار نمود تا یافتم مراد آن بزرگوار را و یافتم که یقین کرده است
بمرگ خود و از دنیا مایوس شده پس گریه بر من زور آور شد و گلوم را گره کرد و لکن خود را
نگاه داشتم میکردم که مبادا زنان و دختران بی تابی کنند و لکن دانستم که بلا نازل شد اما عمه ام زینب
خاتون این ابیات را شنید چون زنان را جزع و اضطراب میباشد بیتاب شد و بر جست پای برهنه از
اضطراب جامه بر زمین میکشید تا بخیمهٔ آن امام مظلوم رسید شیون برآورد و گفت واثکلاه لیت
الموت اعدمنی الحیوة الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علیٌّ و اخی الحسن یا خلیفة الماضی و ثمال الباقی ای
برادر کاش مرده بودم و این حالت را از تو نمیدیدم پدر و مادر و برادرم از دنیا رفتند یادگار رفتگان
و پشت و پناه بازماندگان تو بودی آنحضرت نظری باو کرد و دیدهای حق بینش پر از اشک شد و گفت یا اختاه
لا یذهبن حلمک الشیطان ای خواهر مهربان خاطر خود جمع دار و بردباری را از دست مده و شیطان را بر خود راه مده تو را
از حلم و صبر بیرون کند و در وادی جزع و اضطراب اندازد ای خواهر لو ترک القطا لنام آن مخدره گفت اگر
میگذاشتند خود را بهلکه نمی انداختم زینب خاتون گفت افتغصب نفسک اغتصاباً فذلک اقرح لقلبی
واشد علی نفسی ای برادر بعدی با تو بلا مبتلا شده و راه چاره از تو منقطع شده و بضرورت شربت
ناگوار مرگ را باید بنوشی این بر من صعب تر و دشوار تر است پس طپانچه بر روی خود زد
و مقنعه از سر کشید و جامه صبر را چاک زد و بیهوش بر زمین افتاد آنحضرت بر سر بالین او آمد و
آب بر رخسار او زد بهوش آمد و گفت یا اختاه اتّقی الله و تعزّی بعزاء الله و اعلمی انّ اهل

الارض یموتون واهل السماء لا یبقون ای خواهر بنگر سر از خدا بترس و بقضای خدا راضی شو بدانکه
همه اهل زمین شربت ناگوار مرگ را مینوشند و اهل آسمانها باقی نمیمانند و بجز ذات مقدس الهی
همه چیز در معرض زوال و فنا است پدر و مادر و برادر همه از من بهتر بودند و شهید شدند و
رسول اکرم اشرف خلایق بود از دنیا رفت و او را بسیار نوازش و موعظه فرمود و تسلی داد پس فرمود
ای خواهر تو را قسم میدهم که چون مرا کشتند صورت خود را مخراش و جامه چاک مکن و واویلا و واثبورا
مگو از این قبیل موعظه فرمود پس او را آورد و در نزد من نشانید و رفت بسوی اصحاب و ایشان را امری
چند کرد و رفت در جای خود و بعضی از اخبار مستفاد میشود که آنجناب را آنشب چشمهای بیدار کش
بخواب نرفت و پیوسته مشغول بتضرع و دعا و نماز و استغفار و عبادت خداوند جبار بود و هم چنین
اصحاب آنجناب نیز خواب نکردند که بمظلومی آنحضرت و اهل بیت آنحضرت و اذیت دیدند و راه چاره را مسدود
میدیدند در غم و اندوه بودند و گاهی شوق لقای پروردگار و شوق مقامات سید ابرار بنظر میآوردند
و بآرام میشدند بلی در وقت سحر آن سرکرده سالکان طریق حق بر بستر لحظه بخواب رفت و از خواب
بیدار شد فرمود ای خواهر میدانید که در خواب راحت چه دیدم گفتند یابن رسول الله ای خواهر در خواب
دیدی بیان فرما فرمود رأیت کأن کلاباً قد شدّت علیّ لتنهشنی در خواب دیدم که سگان وادی
ضلالت بر من حمله میکردند که مرا پاره پاره کنند فیها کلب ابقع رأیته اشدّها علیّ و در میانه
سگ ابلقی بود که از همه شدتش بیشتر و بجهة هلاک من سعیش زیادتر بود و گمان دارم از این قوم آنکه مرا
شهید میکند پیس باشد و بعد از آن دیدم جد بزرگوارم رسول مختار را با فوجی از ارواح مقدس بنزد
من آمدند و جد بزرگوارم فرمود یا بنیّ انت شهید آل محمد وقد استبشر بک اهل السموات واهل
الصفیح الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة عجّل ولا تؤخّر ای فرزند مظلوم من تو شهید
آل محمدی اهل آسمانها و متوطنان عالم بالا ببشارت آمدن روح مقدس تو شادند و همه منتظر تو میباشند
تعجیل نما افطار امشب را بنزد ما باشی و بشراب طهور افطار نمائی و از عطش و تشنگی وارهی و دیدم
اینک ملکی شیشه سبزی با خود آورد و آن خون تو را از نوک سنان و شمشیر مخالفان بر زمین میریزد
ضبط نماید و بملاء اعلی برد پس خواب من وقد ازف الامر واقترب الرحیل من هذه الدنیا لا شک
فی ذلک و کار من بانجام رسیده و زمان کوچ از این عاریت سرا نزدیک شده و شکی در این نمیباشد چون
این حکایت را اصحاب آنحضرت شنیدند نمیدانم چه بر ایشان روی داد و چه حال بر ایشان وارد گردید
اه اه اللیلة الحشر لا بل لیل عاشور انفخة الصور لا بل نفث مصدور ایا این شب شب قیامت است

قیامت است که آشوب و عزا برپا است و این غلغله و ولوله برجا است شب قیامت نیست بلکه شب عاشوراء
است که در روز بعد روزش بد نهاد مقربان بارگاه اله را ببر میکند و لشکر آسمان و زمین را از یاد در میاورند و دختر
فاطمه علیها السلام را برهنه مینمایند این نفخ صور اسرافیل است که زلزله در عالم امکان و شورش در ارکان
فکان اندا(؟) این نفخه صور نیست بلکه ناله غریبان کربلا و آههای اسیران رنج و عنا است که آسمان و زمین را
متزلزل و فاطمه را مضطرب نموده لیل به خسفت بدر الهدی اسفا واصبح الدین فیه کاسف النور
امشب شبیست که بدر فلک هدایت منخسف و بی نور گشته و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله ماتم زده بی نور
گردیده یوم به ذهبت ابناء فاطمة للبین ما بین مقتول و ماسور امشب شبی است که دیده روزگار
اولاد فاطمه علیها السلام را بدو قسمت کردند بعضی را طعمه شمشیر آبدار و بعضی را مثل کنیزان اسیر
کرده شتر سوار نمودند فای دمع علیهم غیر منهمل وای قلب علیهم غیر منفطر نمیدانم کدام دیده
است که بر ایشان نمیگرید کدام دلست که از این غم نمیشکافد یا وقعة الطف خلدت القلوب اسی
کانما کل یوم یوم عاشور ای واقعه کربلا چنان درد و داغی گذاشتی که گویا همه ایام را مصیبت
و زمان محنت قرار دادی یا وقعة الطف هل تدرین ای فتی اوقعتیه وهن تعفیر و تعفیر
ای واقعه کربلا آیا میدانی که چگونه عالی مقامی را پاره پاره و بخاک و خون آغشته نمودی سبط النبی
قتیلا وهو منعفر بیکسی که کل تهلیل و تکبیر اینک بجانه قلب رسول و جگر گوشه بتول است که او را از زین
انداختند که هر رگ ... از تکبیر و تهلیل بود
میکر بیند انا لله ... وانا الیه راجعون

مجلس [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی آتانا من رحمته کفلین وانعم علینا من نعمه بنعمتین عظیمتین والصلوة والسلام علی
کاشف اسرار العالمین المقصود بایجاد النشأتین المخصوص بمقام قاب قوسین محمد سید
الکونین وشفیع المطاع فی الدارین وعلی اهل بیته المصطفین واوصیائه المنتجبین ولا سیما قرة
عینیه ونور بصره الشهید المقتول المقطوع الودجین الجواد ابن الجواد ... المعفر الخد الخضیب
الجبینین المقروع بالشفتین المقطوع الکفین اسیر الفرقتین الغریب ... المبعد ... الظمآن
لدی النهرین ابن الاذن والعین والقمرین ابن الذهبین والکواکب ... النیرین والمرجان الخارج
من البحرین مولینا ابی عبد الله الحسین علیه السلام ولعنة الله علی قاتلیه وظالمیه لعنة مستمرة ما استقبل
النوران وکتبت وما استقام نظام العالمین وبعد فقد قال الله سبحانه فی کتابه العزیز یا ایها

الذین آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نوراً تمشون به
ویغفر لکم والله غفور رحیم ای گروه مؤمنان که ایمان آورده اید تقوی و پرهیزکاری الهی را
پیشه نمائید وایمان آورید برسول او که عطا مینماید بشما خدا دو نصیب از رحمت خود و قرار میدهد
بجهت شما نوری که بان راه راست یابید در ظلمات و میبخشد شما را و خدا آمرزنده و رحم کننده است
بدانکه کفل حظ و قسمت و نصیب اعظم را گویند و مراد از این دو نصیب بزرگ از رحمت الهی نصیب دنیا
و آخرت میتواند بود و خلاص از نیران و دخول در دار جنان نیز مراد میتواند بود چنانکه بعضی از
مفسرین تفسیر کرده اند و علی بن ابراهیم و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد بکفلین
از رحمت را بحسنین علیهما السلام تفسیر کرده اند و بنوری که بان در ظلمات جهل و فتن راه بجنان برند
داده با ئمه علیهم السلام تفسیر فرموده اند و در روایت دیگر نور را بعلی علیه السلام تفسیر کرده اند ای
ایشانند انوار مقدسه الهی که عالم را بنور وجود خود روشن کردند و طریق نجات را از ظلمات ضلالت
و شبهات امتیاز دادند و طریق معرفت را واضح و شیوه بندگی و خدا پرستی را هویدا و لایح
فرمودند هر کس چراغ معرفتی در دل روشن کرد از مشاعل معارف ایشان روشن کرده و هر کس لوای بندگی
افراشت از بیانات آن سفینهای نجات بود ایشانند شموس فلک خلافت و بدور شعاع انوار نجوم
شبستان رسالت و مراکز دایره امامت صباح فلاح امت و ایشانند لجج غامره ربانی و حجج بالغه
سبحانی عمود فسطاط علم و عرفان و باسط علم و ایقان ایشانند مصابیح انوار و مفاتیح اسرار و معادن
حکمت و مساکن برکت و منازل تقوی و محافل هدی احبار الدهر و نوامیس العصر اعلام العباد و منار البلاد
و مصابیح الظلام و مفاتیح الکلام و دعائم الاسلام نهنگ دریای معرفت الهی و واقف اسرار و کلمات امور
فنون و جواهر معادن مروت ائمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون از حضرت امام رضا
علیه السلام روایتست در حدیث طویلی که میفرماید نحن نور لمن تبعنا وهدی لمن اهتدی بنا
ومن لم یکن منا فلیس من الاسلام فی شیء ما ئیم نور و روشنی دهنده بجهت کسیکه پیروی نماید ما را
و راه نماینده از برای کسیکه هدایت یابد بما و کسیکه از ما نیست نصیبی از اسلام در او نیست بنا
فتح الله و بنا ختم و بنا اطعمکم و بنا عشب الارض و بنا یمسک السموات و الارض ان تزولا
و بنا ینزل الغیث من السماء بما ابتدا کرد خدا و بما ختم مینماید و بواسطه ما گیاه از زمین میروید
ببرکت ما آسمان و زمین را نگاه میدارد و بجهت ما بارش از آسمان میریزاند و بواسطه ما شما را در دریاها

دریاها از غرق نگاه میدارد و در صحراها از زمین فرو رفتن باز میدارد و بدوستی ما منتفع مینماید
شما را در حیوة و مرگ شما و در قبرهای شما و در نزد برخواستن از قبر و نزد صراط و میزان و در وقت داخل
شدن در بهشت مثلنا فی کتاب الله مثل المشکوة و المشکوة فی القندیل نور علی نور ما ئیم که
خدا در قرآن تشبیه کرده بچراغ پس انور دهنده که در قندیلی بوده باشد پس او روشنی دهنده
فالمصباح محمد و نور علی نور علی و فاطمة یهدی الله لنوره من یشاء یهدی الله لولایتنا من
یشاء هر که را خدا راه نماید بنور ولایت ما و کسیکه ما را دوست دارد و سزاوار است که خدا او را
مبعوث نماید با روی نورانی فنحن النجباء و نحن النقباء و نحن النور و الضیاء و بر این مضمون احادیث
اخبار وارد شده است در تفسیر آیه کریمه الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات که ظلمات را بفسق و بولایت ائمه جور و نور را
بولایت ائمه دین تفسیر کرده اند و کلینی از ابی خالد کابلی روایت کرده که از حضرت باقر علیه السلام پرسید
از تفسیر این آیه فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا حضرت فرمودند ای ابوخالد بخدا قسم نور
که خدا امر فرموده بایمان آوردن بان ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله اند تا روز قیامت ایشانند بخدا قسم
نوری که نازل شده ایشانند بخدا قسم نور الله فی السموات و الارض و الله یا اباخالد لنور الامام فی
قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار و بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنین روشن تر
میباشد از آفتاب تابان در روز و بخدا قسم ایشان نورانی میکنند دلهای مؤمنین را و محجوب مینماید
نور ایشان را از هر که میخواهد بدانکه اطلاق نور بر انوار مقدسه من جانب الحق میباشد چنانچه از این
حدیث و کثیری از اخبار میباید و ذکر آنها موجب تطویل است و نیز اگر ایشانند انوار مقدسه الهیه که مستور
بجلابیب ابدان شده اند و شعاع انوار ایشان در دلهای مؤمنین تابیده و اگر حجاب برداشته شود خارق
متحیر شوند از نور ایشان چنانکه ملائکه متحیر شدند در ابتدای امر چنانکه شیخ صدوق علیه الرحمه در کمال
الدین و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا نقل کرده بسند خود از حضرت امام رضا علیه السلام که آنحضرت
از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده که آنحضرت فرمودند که خدا خلق نکرد خلقی را افضل از من و گرامی تر از من حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند که پرسیدم از آنحضرت که تو افضلی یا جبرئیل فرمودند یا علی خدا پیغمبران را بر ملائکه مقربین تفضیل
داده و مرا بر همه انبیا تفضیل داده و این فضیلت زیاده بعد از من تراست و ائمه بعد از تو را است
وان الملائکة لخدامنا و خدام محبینا و بدرستیکه ملائکه خدام ما و دوستان ما میباشند یا علی

حاملان عرش و ملائکه که در اطراف آن میباشند استغفار میکنند بجهت کسانی که ولایت ما را قبول
کردند یا علی اگر ما نبودیم هر اینه خلق نمیشد آدم و حوا و خلق نمیشد آسمان و زمین و خلق نمیشد
بهشت و آتش پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما سبقت گرفتیم ایشان را بمعرفت الهی
و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول چیزی را که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما ناطق شدیم بتوحید
و تمجید الهی چون ملائکه ارواح ما را یک نور دیدند امر ما را عظیم شمردند پس تسبیح کردیم خدا را
تا ملائکه بدانند که ما مخلوق میباشیم و خالق منزه است از صفات ما پس ایشان نیز تسبیح کردند خدا را
پس ملائکه عظمت شان ما را دیدند ما تهلیل کردیم معبود خود را تا ملائکه بدانند که ما بنده و مخلوق
خدائیم و خدائیکه سزاوار پرستش باشد نیست بجز او پس ایشان نیز اقرار کردند بیگانگی خدا پس چون
بزرگی محل ما را دیدند ما مشغول شدیم بتکبیر او تا بدانند که محل او و شان او بزرگتر از آنست که محل کسی
بان تواند رسید پس چون مشاهده کردند آنچه را خدا بما انعام کرده از وجوب طاعت ما حمد کردیم خدا را
تا بدانند آنچه سزاوار است خدا را از ما از حمد بر نعمتهای عظیم او پس ایشان نیز حمد کردند پس بواسطه
ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او پس چون آدم را خلق کرد ما را در صلب
او قرار داد و امر فرمود ملائکه را که سجده کنند آدم را بجهت تعظیم ما پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و چون
بمعراج رفتم چون باسمان رسیدم جبرئیل ع اذان و اقامه گفت و بمن گفت پیش بایست که تو نماز کنی گفتم
آیا بر تو مقدم شوم گفت بلی زیرا که خدا پیغمبران را بر ملائکه زیادتی داده و ترا بر همه انبیا پس مقدم شدم و نماز
کردم و لا فخر بخود پس چون بحجب نور رسیدم جبرئیل ع ایستاد گفت پیش برو گفتم آیا در چنین
موضعی از من جدا میشوی گفت این منتهای قرب منست اگر از اینجا تجاوز کنم پرهایم سوخته شود پس فرو
بردند مرا در نور آنقدر که خدا میخواست پس ندائی آمد که یا محمد من عرض کردم لبیک یا ربی و سعدیک
تبارکت و تعالیت ندا آمد که تو بنده منی و منم پروردگار تو مرا پرستش کن و بر من توکل کن بدرستیکه
تو نور منی در بندگان من و رسول منی و حجت منی بجهت تو و آنانکه تابعان تو اند خلق کردم بهشت و بجهت مخالفان
تو خلق کردم آتش را و بجهت اوصیای تو قرار دادم کرامت خود را و بجهت شیعیان ایشان لازم کردم ثواب خود را
من عرض کردم خداوندا اوصیای من کیانند ندا آمد که یا محمد اوصیائک المکتوبون علی ساق العرش اوصیای
تو آنکسانی میباشند که اسامی ایشان بر ساق عرش مکتوب شده پس نظر کردم بر ساق عرش دوازده نور
دیدم و در هر نوری بخط سبز اسم وصیی از اوصیای من در آن نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام بود و آخر
ایشان مهدی علیه السلام من عرض کردم پروردگارا ایشانند اوصیای من ندا آمد ایشانند اولیای من و اصفیای

من و حجتهای من بعد از تو بر خلق من و ایشانند اوصیا و خلفای تو اند بعد از تو بعزت و جلالم که باینها ظاهر
میکنم دین خود را و بلند میکنم کلمه خود را و باخر ایشان پاک میکنم زمین را از دشمنان خود مؤلف گوید
که از این حدیث و غیر آن دانسته میشود که ایشان نور واقعی میباشند که بلباس و بصورت متلبس میباشند
و ممکنست که مراد از اینکه حق تعالی فرموده وَيَجْعَل لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ باعتبار این باشد که ایشان هادیان
راه نجات و دلیلان طریق خدا پرستی اند هم چنانکه بنور ظاهر بخلاص میشوند همچنین بدلالت ایشان
از ظلمات واقعی معرفت را شناخت از بیانات ایشان شناخت و هر کس راه بسوی بندگی خدا یافت از اقوال
و افعال ایشان یافت چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمه در توحید بسند خود روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام
که پیغمبر نابید در حدیثی نَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَالدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ بِنَا عُرِفَ اللهُ وَبِنَا عُبِدَ اللهُ نَحْنُ الْأَدِلَّاءُ
عَلَى اللهِ وَلَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللهُ ما ئیم عمل کنندگان بامر خدا ما ئیم خوانندگان خلق بسوی خدا بما شناخته شد خدا
و بواسطه ما پرستش او کردند ما ئیم راه نمایان بسوی خدا و اگر ما نبودیم کسی پرستش نمیکرد خدا را چنانچه
از این حدیث و احادیث دیگر ظاهر میشود هر کس در عالم که راهی بسوی معرفت الهی برد بواسطه ایشان برد چنانچه
شیخ صدوق از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که خدا
من و علی و فاطمه و حسنین و ائمه علیهم السلام را از نور خود خلق کرد پس شیعیان ما را از نور ما خلق کرد پس ما
تسبیح خدا کردیم پس ایشان نیز تسبیح خدا گفتند پس ما تقدیس کردیم خدا را پس ایشان نیز تقدیس کردند خدا را پس ما
تهلیل و تمجید کردیم پس ایشان تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت او کردیم و ایشان نیز کردند
پس خلق فرمود آسمانها و زمینها و ملائکه را پس ملائکه صد سال مکث کردند و نمیشناختند تسبیح و تقدیس
و تمجید را پس ما تسبیح کردیم خدا را و شیعیان ما گفتند تسبیح ما خدا را پس ملائکه بجهت تسبیح ما تسبیح کردند
و ما تقدیس و تمجید کردیم و شیعیان ما تقدیس و تمجید کردند پس ملائکه نیز تقدیس و تمجید کردند پس ما
و شیعیان ما یگانگی یاد کردیم خدا را پس ملائکه خدا را بیگانگی اقرار کردند و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس ما
و شیعیان ما تسبیح نمیدانستند فَنَحْنُ الْمُوَحِّدُونَ حِينَ لَا مُوَحِّدَ غَيْرُنَا ما ئیم که خدا را بیگانگی پرستش میکردیم
در حالتیکه کسی بجز ما موحد نبود اما آنکه حسنین علیهما السلام دو کفل رحمت و دو نصیب عظیم از کرامت الهی میباشند
پس ظاهر است زیرا که ایشانند سبب نزول رحمتها چنانچه از ابن عباس روایت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
فرمود بجهت حسنین علیهما السلام که مَنْ أَحَبَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا كَانَ فِي النَّارِ که هر کس دوست
دارد ایشان را با من میباشد در بهشت و کسیکه دشمن دارد ایشان را جایگاه او در آتش است و بطریق
مخالفان از ابی هریره روایت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد بسوی ما و حسن علیه السلام و ابو

راست و حسین علیه السلام را بدوش چپ وا کرده که گاهی این را میبوسید و گاهی آن را میبوسید مردی
پرسید که تو ایشان را دوست میداری فرمودند مَن اَحَبَّهُما فَقَد اَحَبَّنی کسیکه ایشان را دوست
دارد مرا دوست داشته و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند بی اُنذِرتُم ثُمَّ بِعَلیٍّ اهتَدَیتُم
بواسطه من ترسانیده شدید از عذاب خدا و بواسطه علی علیه السلام هدایت یافتید پس این
آیه را خواندند اِنَّما اَنتَ مُنذِرٌ وَلِکُلِّ قَومٍ هادٍ پس فرمودند و بالحسن اُعطیتُمُ الاحسانَ و بالحسین
تُسعَدُونَ وَبِهِ تُشقَونَ احسانهای الهی بشما میرسد بواسطه حسن علیه السلام و سعید میشوند
بواسطه حسین علیه السلام و شقی میشوند بجهة حسین علیه السلام اَلا وَاِنَّ الحُسَینَ بابٌ مِن اَبوابِ
الجَنَّةِ مَن عاداهُ حَرَّمَ اللهُ عَلَیهِ رائِحَةَ الجَنَّةِ آگاه باشید که حسین علیه السلام دریست از درهای
بهشت که اگر تامل کنی اکثر خلق از این در داخل بهشت میشوند ببین هر روز چه قدر مستحق بهشت
میکردند یا بجهة زیارت و یا بجهة گریه بر او و یا بجهة اعانت بر زوار یا بجهة اعانت بر گریه کنندگان
او یا بجهة اقامه تعزیه او یا بجهة محبت او یا بجهة امور دیگر که مرجعش بسوی او است زیارت او را
قدر ندانسته و گریه بر او و ماتم بر او نشناخته مستمع باش تا فی الجمله قدر را از آن بشنوی از حضرت صادق
علیه السلام روایت شده که چون شخصی بجهة زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام بیرون رود
اول قدم میگذارد خدا گناهان او را میآمرزد پس پیوسته او را مقدس و مطهر میگرداند تا برود
نزد ضریح آنحضرت پس حق تعالی با او مناجات میفرماید که ای بنده سؤال کن تا من عطا نمایم و
دعا کن تا مستجاب نمایم طلب نما تا عطا کنم حاجتی بطلب تا برآورم و بر خدا لازمست که آنچه وعده فرماید
عطا نماید و در کشف الغمه روایت کرده که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته و حضرت امیر و
فاطمه و حسنین علیهم السلام در خدمت آنحضرت حاضر بودند حضرت فرمودند یا اَهلَ بَیتی کَیفَ بِکُم
اِذا کُنتُم صَرعی وَقُبُورُکُم شَتّی ای خاصان من وای اهل بیت من چگونه خواهد بود من در زمانی
که شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس حسین علیه السلام که از همه
کوچکتر بود عرض کرد یا جَدّاه نَمُوتُ مَوتاً اَو نُقتَلُ قَتلاً آیا بمرگ خود میمیریم یا ما را میکشند حضرت فرمود
یا بُنَیَّ تُقتَلُ ظُلماً وَعُدواناً وَیُقتَلُ اَخُوکَ ظُلماً وَعُدواناً وَتُشَرَّدُ ذَرارِیکُم شَرقاً وَغَرباً ای فرزند تو را
از روی ظلم و عدوان میکشند و برادر تو را از روی ظلم و عدوان شهید میکنند و اولاد شما را
شهید میکنند و اولاد شما را متفرق مینمایند عرض کرد کی ما را میکشند فرمود گروهی از اشرار خلق
آیا بعد از کشتن ما کسی ما را زیارت میکند فرمود بلی گروهی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را

ذکر ثواب زیارت سید الشهداء علیه التحیة

شما را و گریه میکنند بر شما و تعزیه میکنند بر مصیبت شما بجهة نیکی بمن چون روز قیامت
شود میآیم بموقف حساب میگیرم بازوهای آن گروه را و ایشان را از هول و شدائد قیامت خلاص
میکنم ابن قولویه بسند خود روایت میکند از محمد بن مسلم و او از حضرت باقر علیه السلام که فرمود لَو یَعلَمُ
النّاسُ ما فی زِیارَةِ الحُسَینِ مِنَ الفَضلِ لَماتُوا شَوقاً وَتَقَطَّعَت اَنفُسُهُم عَلَیهِ حَسَراتٍ اگر مردم
میدانستند فضیلت زیارت حسین علیه السلام را هر آینه میمردند از اشتیاق و از حسرت زیارت پاره پاره میشد
جان ایشان عرض کردم چه فضیلت دارد فرمود کسیکه برود بزیارت او از روی شوق نوشته
شود برای او ثواب هزار حج و عمره مقبوله و ثواب هزار شهید از شهداء بدر و هزار روزه دار و هزار صدقه
مقبوله و هزار بنده که در راه خدا آزاد کرده باشند و در آن سال از هر آفتی محفوظ بوده باشد که آسانترین
آنها شر شیطان بوده باشد و موکل شود بر او ملکی که او را از شش جهة محافظت نماید اگر در آن سال
بمیرد ملائکه بجهة غسل و کفن او حاضر شوند و او را مشایعت کنند تا قبر با استغفار و قبر او را وسیع کنند
تا مد بصر او و از فشار قبر و هول منکر و نکیر ایمن گردانند و دری از بهشت بر روی او میگشایند و
نامه اش را بدست راست او دهند و در قیامت او را نوری باشد که میان مشرق و مغرب را روشن نماید
و منادی ندا کند که هذا مِن زُوّارِ الحُسَینِ بنِ عَلیٍّ شَوقاً اِلَیهِ پس کسی در آن روز نماند مگر آنکه آرزو
کند که کاش از زیارت کنندگان حسین علیه السلام بودم و بسند معتبر از داود بن فرقد روایت شده که حضرت
صادق علیه السلام فرمودند که کسیکه قبر حسین علیه السلام را زیارت نکند در هر جمعه البته امر زیارت میشود و از دنیا
برود و حال آنکه حسرتی در دل او باشد و در بهشت با حسین علیه السلام ساکن بوده باشد پس فرمودند ای داود کیست که
نخواهد در بهشت همسایگی حسین علیه السلام را گفتم کسیکه رستگار نیست دعبل بن علی خزاعی میگوید چون
از خدمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام از خراسان برگشتم وارد ری شدم در شبی از شبها در حجره
نشسته بودم و قصیده معروفه خود را میخواندم و در آن تامل میکردم مدتی از شب گذشته ناگاه دیدم کسی
در را میکوبد گفتم کیست گفت برادر تو در را گشودم شخصی مهیبی داخل شد من از دیدن او بر خود لرزیدم
و حالم متغیر شد بخود گفت چیزی نفهمیدم پس در گوشه نشست و گفت مترس که من برادر توام از جن در شبی که
تو متولد شده منهم متولد شده ام و با تو بزرگ شده ام آمده ام که حدیثی بجهة تو نقل کنم که باعث خوشحالی
و زیادتی بصیرت تو و قوت نفس تو شود میگوید از این کلام بخود آمدم پس گفت ای دعبل بدانکه بغض و عداوت
من بعلی علیه السلام از همه کس بیشتر بود وقتی با جمعی از مردم سرکشان جن بیرون رفتیم در شبی از شبها تا در آن
نواحی که بزیارت قبر حسین علیه السلام میرفتند از عملها و خواستیم با ایشان اذیت رسانیم ناگاه دیدیم که ملکی

چند بر ایشان موکلند که ایشان را محافظت مینمایند و ملائکه چند بر ایشان موکلند که ایشان را از جانب
زمین حفظ میکنند من چون این را دیدم گویا در خواب بودم بیدار شدم و یافتم که این از عنایت اهلبیت
نسبت با ایشان و دانستم که این بجهة شرافت مکانیست که قصد کرده اند زیارت را پس از عقیده خود برگشتم
و توبه کردم و با انقوم بزیارت انحضرت مشرف شدم و با ایشان دعا کردم و بحج رفتم در ان سال و زیارت
قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله کردم و گذشتم بمردی که جمعی در دور او گرفته بودند پرسیدم کیست گفتند
فرزند پیغمبر حضرت صادق علیه السلام پیش رفتم و بر او سلام کردم فرمودند مرحبا بتو ای مهرانی یاد داری
شبی را که در کربلا گذشته و انچه را دیدی از کرامت خدا با اولیای ما من گفتم الحمد لله که خدا دل مرا
روشن کرد بنور هدایت شما و مرا از کسانی کرد که چنگ زده اند بشما یابن رسول الله مهرانی بکو
کرم الحفیه باشد بجهة قوم خود و اهل خود فرمودند خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود یا علی بهشت حرامست بر انبیا تا آنکه من داخل بهشت شوم و حرامست بر جمیع اوصیا تا انکه تو
داخل شوی و حرامست بر جمیع امتان تا امت من داخل شوند و حرامست بر امت من تا انکه اقرار کنند بولایت تو
و متدین شوند بامامت تو یا علی بخدا قسم که داخل نمیشود در بهشت مگر کسیکه چنگ زده باشد بتو یا بر نسب ما
بسبب میگوید که پس گفت یا دعبل خذها فلن تسمع مثلها من مثلی ابدا یکبار دیگر گفتم که مثل تو کی از مثل
من نخواهد شنید هرگز پس گویا زمین فرورفت و او را ندیدم ابن قولویه روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که فرمودند کسیکه میخواهد در قیامت داخل در کرامت الهی شود در شفاعت پیغمبر بوده باشد پس
باید که زیارت کند حسین علیه السلام را که ما و مهر سد افضل کرامتهای الهی و سوال نمیکنند او را از گناهانی
که در دار دنیا کرده اگرچه گناهش بعدد ریگ بیابان و کوههای تهامه و کف دریا باشد و بدرستیکه حسین علیه السلام
و اهلبیت و اصحاب او را کشتند از روی ظلم و ستم در حالتیکه تشنه بود عزیز من اینست مجملی از انچه از برای
زیارت او مهیا کرده اند و حال انکه ذکر فضیلت ان احصا نمیشود چگونه توان احصا نمود فضل زیارت او را
و حال انکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند اگر بیان کنم فضل زیارت او را هر اینه ترک کنید حج را بالکلیه و همگی
زیارت کنید و از این حدیث و امثال ان معلوم میشود که بیان نشده است در اخبار غایت فضیلت ان با اینکه
بیان شده است که زیارت در روز عرفه بمنزله هزار هزار حج است که با قائم آل محمد صلی الله علیه و آله کرده
باشد و هزار هزار عمره که با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و هزار هزار بنده که آزاد کرده باشد
و هزار هزار شخصی که با اسب بجهاد فرستاده او را در راه اسلام صد بوح در مثل کرده نامند چه بحث
عظیم تر و چه حسابی از این کامل تر میباشد این بهشت حسن است که همه ان بزرگوار بعلم و مرسل و حال انکه

آنکه جهانش بسیار و اسبابش بیشمار است گروهی را مبادرت نمند بجهة انکه بسیار او را کاهش کردند و گروهی بجهة
انکه اقامه عزای او کردند و گروهی را بجهة انکه در مرثیه اش انشاد کرده اند گروهی را بجهة انکه بر او گریستند
و گروهی را بجهة انکه بنا بفرمایش بردند ابو هرون مکفوف روایت میکند که بخدمت حضرت صادق علیه السلام
رفتم بمن فرمودند بخوان شعری چند را شروع کردم بخواندن فرمودند لا کما تنشدون و کما ترثیه عند قبره
باین روش نخوان بلکه بخوان بروشی که در نزد قبر مبارکش میخوانید و بر او مرثیه میکنید میگوید شروع کردم
بقصیده و این شعر را که امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیه بدم که بگریه در آمد من ساکت شدم
فرمودند زدنی زدنی دیگر بخوان دیگر بخوان میگوید این شعر را خواندم یا مریم قومی واندبی مولاک و علی
الحسین فاسعدی ببکاک ایمه بو خبر تو نوحه کن بر مولای خود حسین علیه السلام و یاری کن مولای خود را
در گریستن بر مصیبت او چون این شعر را خواندم انحضرت بگریه در امد و صدای نوحه و ندبه زنان و حرم محترم
انحضرت بلند شد چون ساکت شدم فرمودند ای ابو هرون هر که شعری بخواند و ده نفر را بگریاند در مصیبت
حسین علیه السلام بهشت از برای اوست پس یک یک کم کرد تا انکه فرمود هر که شعری بخواند و یک نفر را بگریاند
بهشت از برای اوست و هر که او را یاد کند و بگرید بهشت از برای اوست و از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده که کسیکه مذکور شویم ما در نزد او پس اشک از چشمهایش براید خدا روی او را بر اتش جهنم حرام
کرده اند پس ای تامل کن در این امور تا بیابی مرتبه شخص جلیل را در نزد پروردگار و رفعت شان و مرتبه
او را در نزد خداوند جبار پس تامل کن که بر چنین شخصی چگونه ظلمها و ستمها کردند جای اینست که والله
جگرها پاره شود تا بمصیبت فواحزناه علی تلک الشمائل اللطیفة والابدان والرؤس والعمائم الشریفة التی
کافورها التراب ونعوشها القنا والتثاب وقبورها قلوب الاحباب وواسفاه للنواصی المخضوبة
بالدم والاحشاء المبغضة بیوف الکرب والهم وواحزناه علی تلک الرؤس الشامیات المرفوعة علی الرماح
والقنوات التی دارت بها القنابی والفلوات وواغماه علی تلک النسوة البارزات والبنات الصالحات
منادیات الجدود ولاطمات الخدود ساترات الوجوه بالاکف والزنود فلا عرت بعد خلود دیارهم
المنازل ولا جری الماء بعد عطشهم فی الجداول باتکیة لیس لدین القوم له سور الجداد وغاض
العلم والعمل داد از بلیه که دین پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهة این لباس مصیبت پوشید و علم و عمل ناقص
و پوشیده شد وفرجها اورثت فی قلب فاطمة رزءا عظیما وجرحا لیس یندمل داد از جراحتی
که مصیبتی عظیم که بر دل فاطمه علیها السلام پدید اورد چنان جراحتی که بر دل فاطمه کرد هرگز ملتئم نمیشود فکیف
احمد بسط البال من جذل ومسط احمد فی البوغاء منجدل چگونه خوش دارم خوشی دل خود را و حال انکه

سبط امجد پیغمبر را کشتند و بر زمین انداختند. اَمْ کَیْفَ اَشُقُّ رَیْحَانًا وَقَدْ تُرِکَتْ رَیْحَانَةُ الْمُصْطَفٰی تُدَاسُ
لَا تُسْلَیٰ آیا چگونه بوی کنم ریحان را و حال آنکه ریحانه رسول الله را زیر پاهای کفار پایمال میکردند
اَمْ کَیْفَ اَشْرَبُ مَاءَ الْاَغْصَانِ وَالسِّبْطُ صَادٍ بِسِنَّتِهِ وَتَّدَعْهُ الذُّبُلُ چگونه آب خوشگوار را
بیاشامم و بر من گوارا باشد و حال آنکه فرزند پیغمبر از شدت تشنگی احشایش خشک شد
بود و مصائب و نوائب بهرها مهای هلاک با و میپوشانید اَمْ کَیْفَ اَفْرِشُ فُرُشًا وَهُوَ مُجَدَّلٌ
بِجَنْدَلٍ قَدْ حَلَا عَلَیْهَا مُرْمَلٌ آه چگونه بساط شادی را گسترده بر فرشهای دیبا تکیه دهم و حال آنکه
سید عالمیان از برد و خاک و سنگ انداختند و چهار پایان کوه پیکر پیکر او را پامال کردند اَمْ
کَیْفَ یَعْبَقُ لِیْ طِیْبٌ وَنَسُوتُهُ شَعْثٌ تَرَامَی بِهِنَّ الْعُجُفُ الْهُزَّلُ چگونه بوی خوش بکار برم و حال
آنکه زنان و دختران او را سوار بر شتران لاغر کردند با موهای پریشان و دیدهای گریان
اشک ریزان بِلَا وِطَاءٍ وَلَا سِتْرٍ یُجَلِّلُهَا عَنْ اَعْیُنِ النَّاسِ اِلَّا الْحُزْنُ وَالثُّکْلُ آه زنان ایشان را اسیر
کردند در حالتیکه ایشان را ساتری نبود که از چشم مردم خود را بپوشند و ایشان را لباس نبود که از انظار
مستور شوند مگر عبایهای اندوه و مصیبت مُسَبَّیَةً مِثْلَ سَبْیِ الرُّوْمِ قَدْ سُلِبَتْ مِنْهَا الْقَلَائِدُ وَلَا
وَالْحُجُلُ ایشان را مانند کفار اسیر کردند و زیورهای ایشان را از گردن و دستهای ایشان ربودند
سَوَاجِعَ الْحَمَامِ الْاَرَاکِ نَادِبَةً بِنَهْدِهِنَّ مُتَجَوَهِّنَ الصَّخْرِ وَالْجَبَلُ از بیکسی و مصیبت چنان نالیدند که
کوه و سنگ را بجنبش افکندند آیا چرا عالم سرنگون نشد و چرا رشته انتظام عالم از هم نگسیخت عجب
میکنم که چرا آتش نبارید و سنگ باران نشد بلکه عجب از شیعیان او که باز خنده میکنند و تعیش میکنند
و جامهای نو میپوشند و در مساکن عالیه ساکن میشوند و از این عجبتر آنکه مصیبتش را یاد میکنند و
سر تند شنش را میشنوند و بجای اشک خونابه روان نمیکنند تا از زیر کرمی نکشند مگر مصیبتی عظیم تو هست
که اشک خود را ذخیره آن کرده باشی یا از این شخص عزیزتر داری که از برای او ناله کنی مگر عمل الٰهی که این
مصیبت را ام اهلبیت رسالت را قطع کرده پیغمبر خدا را با آن صبر و حلم بجزع و فزع در آورده و امیر
المؤمنین علیه السلام را با آن حلم و وقار بجزع آورده چنانچه ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
است که چون جبرئیل خبر محنت آثر شهادت سید الشهداء علیه السلام را به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید
از جانب خدا آنحضرت دست حضرت امیر را گرفته و رفتند بخلوت و زمانی در خلوت بودند و این راز را در
میان اوردند تا آنکه هر دو غلبه کرد و در غم و الم گریه شدند تا جبرئیل نازل شد و گفت خداوند جلیل
شما را سلام میرساند و میفرماید عَلَیْکُمَا الصَّبْرُ ثُمَّ اَنَّهُ سیدالشهدا را کرده ام مصیبت صبر کنید پس صبر

شرح زیارت

صبر کردند و رفعت شان ایشان از این عظیم تر بود که بر نوائب و مصائب بی صبر بکنند لکن دل ایشان مجروح
و سینه ایشان مقروح بود هر گاه یاد میکردند این مصیبت را اشد حزن و تاسف بر روی ایشان سرازیر
میشد بلکه بسیار بود که از زیادتی گریه غش میکردند و مدهوش میشدند چنانکه ابن عباس روایت کرده است
که در صفین بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم چون آنحضرت وارد زمین شد نداحوالش متغیر شده
نشان میداد مواضع از زمین را که اینست محل ریختن بارهای ایشان و اینست محل ریختن خونهای ایشان
و از زمین نرفت تا آنقدر گریست که غش کرده و مدتی در ورود افتاده بود یا امیر المؤمنین کدام شیخ
بر زمینی که مدتها بعد ها در آن زمین فرزندت شهید میشد آنقدر گریه که مدهوش شدی یا اگر بود
و جسد فرزندت را پاره پاره و برهنه و عریان و بی سر و دست در میان خاک و خون میدیدی یا
چه میکردی فَاَیْنَ لَیْثُ بَنِیْ عَدْنَانِ وَالِدُهُ اَیْنَ الْعُشَائِرُ اَیْنَ السَّادَةُ الْاُوَلُ اَمَا دَرَوْا اَنَّ نَحْرًا کَانَ یَلْثِمُهُ
الرَّسُوْلُ بِسَیْفِ الشِّمْرِ مُنْتَذَلٌ کجا بود اسد الله الغالب علیه السلام کجا بودند شجاعان قریش کجا بودند
سادات بنی هاشم مگر ندانستند که گلوئی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را میبوسید بشمشیر شمر از هم جدا کردند
اَمَا دَرَوْا اَنَّ جِسْمًا کَانَ یَحْمِلُهُ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ فَوْقَ التُّرْبِ مُنْجَدِلٌ آیا نمیدانستند که جسدی را که بهترین خلق
بر دوش خود سوار میکرده او را بر روی خاک انداختند وَهَلْ دَرَوْا اَنَّ رَاْسًا قَدْ عَلَا شَرَفًا عَلٰی سِنَانِ
اَتَمَّ الْکَعْبِ قَدْ جَعَلُوْا آیا ندانستند که این سری که از روی شرف و بزرگی اعلای مراتب را داشت بر نیزه
زدند وَاَنَّ نِسْوَتَهُ اُسْرِیَ بِلَا وِطَاءٍ وَلَا قِنَاعٍ عَلَی الْاَقْتَابِ قَدْ حَمَلُوْا آیا ندانستند که زنان ایشان را بی رو
انداز و بی روانداز سوار شتران شترها کردند وَلَوْ بِلَا لِلّٰهِ کَمْ بَدْرٍ سَعْدٍ فِی التُّرَابِ سَوِی وَاَنْجُمٍ فِیْ عِرَاصِ
الطَّفِّ قَدْ اَفَلُوْا خدایا چه بسیار ماههای نورانی از اهلبیت پیغمبر آخر الزمان که در زمین طپان شدند
و چه بسیار از ستارهای درخشان از اولاد علی عمران که در عرصه کربلا غروب کردند وَکَمْ وُجُوْهٍ لَقَدْ بَلِیَ
مَحَاسِنُهَا حَرُّ الظَّمَاءِ وَهَجِیْرُ الشَّمْسِ وَالذُّبُلُ چه بسیار از روهای نورانی که متغیر و پژمرده کرد ایشان را حرارت
آفتاب و تشنگی وَکَمْ رُؤُوْسٍ عَلَی الْاَرْمَاحِ قَدْ رُفِعَتْ وَمِنْ نَجِیْعِ دِمَاهَا شَیْبُهَا عَطِلُ و چه بسیار از
از سرهای که مقدسه که بر نیزهای بلند آویختند و حال آنکه محاسن آنها بخون ایشان رنگین شده بود شیخ مفید
و سید جلیل ابن طاوس و محمد بن ابیطالب الموسوی و دیگران در کتب خود روایت کرده اند با الفاظ و معانی
متقاربه که چون صبح روز مشئوم عاشوراء از افق طالع شد ندائی از میان آسمان رسید که یَا خَیْلَ اللّٰهِ
اِرْکَبُوْا ای لشکر خدا سوار شوید و آماده گوی سعادت گردید آن امام مظلوم از آن گفته اصحاب بجهت نماز جمع
شدند و بعوض وضو تیمم کرده با آن مقتدای عالمیان نماز کردند آنجناب بعد از نماز رو بجانب اصحاب

ذکر صبح عاشورا و خبر دادن ... امام زین العابدین و صف کشیدن حضرت صفوف و آراستن عمر سعد لشکر علیه اللعنة از برای جنگ

مقتل

کردند وفرمودند که تو امی صید هم کرد وامروز بعد از فرزندم زین العابدین همه کشته خواهیم شد و از مدّت دنیا خلاص خواهیم کردید پس امر فرمودند اصحاب را که مهیای حرب شوند و اصحاب آنحضرت بروایت شیخ مفید سی ودو سوار و چهل نفر پیاده بودند و بروایت سید از حضرت باقر علیه السلام چهل و پنج سوار و صد نفر پیاده بودند و بروایت صاحب مناقب هشتاد و دو نفر بودند پس حضرت میمنه و میسره لشکر را ترتیب دادند زهیر بن قین بجلی در میمنه و حبیب بن مظاهر را در میسره و رایت هدایت اساس را بدست برادر خود حضرت عباس دادند و خندقی را که در پشت خیمها کنده بودند امر کردند که از نی و هیزم پر کردند و آتش زدند که از هر طرف رو نیاورند و پسر سعد ملعون لشکر را ترتیب داد میمنه را بعمرو بن حجاج و میسره را بشمر بن ذی الجوشن ملعون سپرد و شبث بن ربعی را سرکرده پیادگان کرده و علم شقاوت شیم را بدرید لعنه الله غلام خود سپرد و بعضی از علما ذکر کرده اند که علمدار او خولی و حرمله بودند و ابو ایوب غنوی را سرکرده ببل داران کرد و محمد بن اشعث را سرکرده تیر اندازان کرد و عمر بن صبیح را سرکرده سنگ اندازان نموده بود و لشکر پسر سعد بمیدان آمدند چون بر پشت خیمها رسیدند دیدند که خندق پر از آتش افروخته میباشد ابن نما میگوید که ملعونی پیش آمد گفت کجا است حسین حضرت فرمودند اینجایم گفت ابشر یا حسین تردها فی هذه الساعة بشارت باد ترا باتش که در این زمان وارد آتش خواهی شد حضرت فرمودند بل ابشر برب رحیم وشفیع مطاع بلکه بشارت داد میشوم بورود بر خدای رحیم و پیغمبر شفیع مطاع گفت تو کیستی گفت محمد بن اشعث گفت خدایا اگر این بنده تو دروغ گفت او را در آتش بکش و عبرت اصحاب کردان چون خواست اسب برگرداند اسب جادر رفت و او را انداخت و پایش برکاب بند شد و او را بزمین کشید تا پاره شد و الله رجولیت او قطع شد شمر ملعون پیش آمد و بصدای بلند گفت تعجیل کردی باتش دنیا قبل از آتش آخرت حضرت فرمودند گویا شمر میباشی گفت بلی فرمودند یا ابن راعیة المعزی انت اولی بها صلیا ای فرزند گوسفند چران تو سزاوارتر میباشی باتش و در روایت دیگر فرمود الله اکبر پیغمبر خدا فرمود رایت کلبا ابقع یلغ دماء اهل بیتی یعنی سگ ابلقی را دیدم که خون اهلبیت مرا میخورد و من در خواب دیدم که سگانی بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند و سگ ابلقی در آن میان بود بر من بیشتر حمله میکرد و آن تو میباشی مسلم بن عوسجه خواست تیری بر آن سگ زند حضرت منع فرمودند گفت یابن رسول الله بگذار بزنم این ملعون از شمنان خدا و عظمای جباران است بنشان امد فرمودند خوش ندارم که ابتدا بقتال ایشان کنم پس جناب امام علیه السلام فرمودند بریر بن خضیر که از علما و زهاد و اصحاب آنحضرت بود که ای بریر با این قوم گفتگو کن بریر پیش رفت و گفت ای قوم از خدا بترسید بتحقیق که اهل بیت پیغمبر در میان شما میباشند و اینک عترت او و ذریه و دختران او

او میباشند پس بگوئید چه در نظر دارید با ایشان کنند گفتند میخواهیم ایشان را نزد امیر ببریم گفت آیا نمیکذارید ایشان را اگر برگردند بجای خود وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کردید نوشتهای خود را و عهدهای که با ایشان کردید که ایشان را یاری کنید و جان خود را در راه ایشان در بازید تا ایشان را بسوی بلاد خود کشانید پس چون بسوی شما امدند دست از یاری ایشان برداشتید و میخواهید ابن زیاد را بر ایشان مسلط کردانید ایشان را از آب منع کردید ابئسما خلفتم نبیکم فی ذریته شما را چه میشود خدا شما را در روز تشنگی سیراب نکرداند جمعی در جواب او گفتند یا هذا نمیفهمیم چه میگوئی بریر گفت حمد خدا را که بصیرت مرا زیاده شما زیاد کرد پس نفرین کرد ایشان را پس او را تیرباران کردند بریر بغضب برگشت پس حضرت طلبید اسب خود را او اسب رسول الله بود که از فرس مرتجز مینامیدند بر آن سوار شد و در بعضی از کتب علما مذکور است که عمامه پیغمبر را بر سر بست و درّاعه آنحضرت را پوشید و شمشیر آنحضرت را حمایل کرد و بر اسب آنحضرت سوار شد و در برابر لشکر کنار آمد صدای شریف را بلند کرد از برای اتمام حجت صاحب مناقب میگوید لشکر مخالف اطراف آنحضرت را گرفتند مانند حلقه آنحضرت فرمود گوش کنید تا شما را موعظه کنم ایشان گوش نکردند آنحضرت فرمود ویلکم ما لکم ان تنصتوا الیّ فتسمعوا قولی وانما ادعوکم الی سبیل الرشاد وای بر شما شما را چه شده که سخن مرا گوش نمیدهید و کلام مرا نمیشنوید و من شما را میخوانم بسوی رشد و هدایت هر کس اطاعت کند مرا از راه هدایت یافته خواهد بود و هر کس مخالفت کند هلاک خواهد شد و شما همگی عصیان میورزید سخن مرا گوش نمیکنید ویلکم الا تنصتون الا تسمعون پس اشقیا یکدیگر را سرزنش کردند که گوش دهید ببینید این مرد چه میگوید پس آنحضرت شروع بسخن گفتن کردند شیخ مفید میفرماید که آنحضرت بصدای بلند فرمود یا اهل العراق و اکثر ایشان میشنیدند و شروع کرد بتکلم بکلام فصیح بلیغ حمد و ثنا کرد و صلوة بر پیغمبر و ملائکه و انبیاء علیهم السلام فرستاد فلم یسمع متکلم قط قبله ولا بعده ابلغ منه فی منطقه هرگز متکلمی فصیحتر و بلیغتر از دید نشنید نه قبل و نه بعد پس فرمود یا اهل العراق ای اهل عراق نسب مرا بشناسید و ببینید من کیستم فانظروا هل یصلح لکم قتلی وانتهاک حرمتی ما تنسبونی وانظروا من انا نسب مرا بگوئید و بشناسید و ببینید من کیستم پس نظر بسوی نفس خود کنید و فکر و تامل کنید که آیا جایز است شما را کشتن من و هتک حرمت یا من فرزند رشید پیغمبر شما نیستم آیا فرزند وصی و پسر عم او نیستم آیا حمزه سید الشهداء عم نیست آیا بشما نرسیده قول رسول خدا در حق من و برادرم حسن علیه السلام هذان سیدا شباب اهل الجنة اگر شما مرا تصدیق نمیکنید و حال آنکه چه میگویم حقیقت بخدا قسم که هرگز دروغ نگفته ام و اگر میگوئید نه هست در میان شما کسیکه شما را خبر دهد

بانچه میکویم بپرسید از جابر بن عبد الله و ابی سعید خدری و سعد بن سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس بن
مالک تا خبر دهند شما را کرشنیدند این را از پیغمبر در حق من و برادر من ایا این کفایت نمیکند در منع
کشتن من پس فرمود اکر در این شک دارید بخدا قسم در میان مشرق و مغرب بغیر از من کسی فرزند
پیغمبر نیست و یحکم اتطلبونی بقتیل منکم قتلته او بمال استملکته او بقصاص من جراحة ام علی
سنة غیرتها ام شریعة بدلتها وای بر شما ایا دو مرا کرفته اید بجهة انکه کسی از شما را کشته ام که میخواهید
بعوض ان مرا بکشید یا مالی از کسی خورده ام که دست از من بر نمیدارید یا انکه خونی ریخته ام جراحتی
بکسی زده ام که بعوض ان میخواهید خون مرا بریزید فهل سنة غیرتها ام شریعة بدلتها وهل کنت فی دین الله
مبتدلا ایا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تبدیل کرده ام احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت
ما قد کان قبل محللا ایا حلال کردم حرام پیغمبر صلی الله علیه و آله یا حرام کردم حلال او را که میخواهید
مرا بکشید و بروایت سید بن طاوس جمع کفند الحسین انچه میکوئی راست است پس انحضرت فرمود
فلم تستحلون دمی وابی الذاید عن الحوض یذود عنه رجالا کما یذود البعیر الصادر الماء پس بچه سبب
خون مرا حلال دانسته اید و اب فرات را از من و عیالم منع کرده اید و پدرم در قیامت بر سر حوض کوثر
دشمنانش را از ان میراند و لوای حمد در قیامت بدست پدرم میباشد در ان شان صدای فغان اطفال
بیشوند و ناله بلند شد که بیتاب شدند و از کلمات خلاصه موجودات بیقرار شدند و طپانچه بر صورت
زدند و صدا را بزند به بلند کردند یا لیتنا متنا ولم نر ما نری و یا لیتنا لم نمتحن بجهاد و میکفتند
کاش مرده بودیم و نمیدیدیم مظلومی و بیکسی تو را یا کاش بدنیا نیامده بودیم و این روز را نمیدیدیم
چون اواز جوش و کریه ان بیکسان بکوش ان امام عالمیان رسید حالش متغیر شد و کفت لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم پس انجناب بحضرت عباس و علی اکبر را فرمود سکتاهن فلعمری لیکثرن بکائهن
این زنان را ساکت کنید قسم بجان خودم که بعد از این کریه بسیار خواهند کرد حال دیکر بکریه تعجیل نکنند دشمنان
ما را بشماتت نیاورند چون پیغام او را بایشان رسانیدند ساکت شدند و باز متوجه ان قوم شد
فرمودند بکذارید بحرم جدم بو کردم و دختران پیغمبر شما را از اسیری نجات دهم و بکذارید بر سر اب روم
که جکرم از تشنکی کباب شده و بروایت شیخ مفید جماعت نابکار ساکت شدند و چیزی در جواب نکفتند
ان امام مظلوم ندا کرد یا شبث بن ربعی یا حجار بن ابجر یا قیس بن اشعث یا یزید بن الحارث یا شامین
که صحرا سبز شده و میوه ها رسیده شده و لشکرها از برای تو مهیا شده قیس بن اشعث کفت نمیدانیم چه میکوئی
در حکم بنی عمت نازل شو ایشان بتو رعایت خواهند کرد حضرت فرمود لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل

الذلیل ولا اقر لکم اقرار العبید نه بخدا قسم بدست خود خود را ذلیل شما نمیکنم و اقرار بندکی بشما
نمیکنم انکاه بصدای بلند کفت یا عباد الله انی عذت بربی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب
در کتب مناقب مذکور است که بعد از موعظه امام حضرت فرمود کجا است پسر سعد عمر نحوانید از برای من
ان ملعون را حاضر کردند انحضرت فرمود ای پسر سعد تو مرا
میکشی و کمان میکنی که ... بی جی و زجان را بتو میدهد بخدا قسم بان نخواهی
رسید ... که بعد از من شادی نخواهی کرد نه بدنیا و نه باخرت و کویا می
بینم که سر تو را در کوفه بر نی زده اند کودکان سنک بان میزنند پس ان ملعون در غضب شد روی
نحس از او بر کردانید و باصحاب خود کفت چه انتظار میکشید بر ایشان حمله کنید همکی ایشان یک
لقمه بیش نیستند پس ان ملعون بر علمدار کفت بر را پیش اور و خود تیری بچله کمان کذاشت و کفت
اشهدوا لی عند الامیر انی اول من رمی السهم الی الحسین شهادت دهید نزد امیر که اول کسی که
تیر را بسوی ان امام عالمیان انداخت من بودم ناکاه اصحاب ان ملعون همه تیرها بر چله نفاق کذاشتند
بر لشکران زمره افاق انداختند محمد بن ابی طالب الموسوی میکوید که در انحمله پنجاه نفر از لشکر سعادت
اثر انسرور کشته شدند و کسی نماند مکر انکه تیری باو رسید و مجروح کردید فلیت لحمد والکرار
واله تنشق بالطف عن شخصیهما الترب ولیت یکشف عن وجه البتول له براقع القبر لو
یکشفها الکرب کاش جد بزرکوارش احمد مختار و پدر والا تبارش حیدر کرار و مادر عصمت شعار
فاطمه زهرا از قبر بیرون میکردند و واصید بودند که اهوت علیه الصبا لما علقن به کانها الطیر
اذ تهوی فتختلب که از هر طرف تیرها و نیزهای دشمنان مانند مرغان پران بجانب ان امام مظلوم
منکلوم پرواز میکنند کوشتهای بدن شریفش را بچنکال جفا پاره پاره میکنند و بروایت ابن طاوس
انحضرت رو بجنود یا اصحاب کرده فرمود قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا بد منه فان هذه السهام رسل
القوم الیکم برخیزید خدا شما را رحمت کند مهیای مرک شوید که این تیرها رسول قومند بسوی شما
پس بیکبار حمله کردند و جنک در پیوست بکساعت در نمشغول بجنک بودند تا اینکه جماعتی از اصحاب
انحضرت شهید شدند لله کم من ذی شیبة وشبة فی کربلا انشبا الصوارم قطع خدا را چه بسیار
پیران با وفا و جوانان با تقوی شعار که در کربلا بضرب شمشیر کفار از پا در امدند و پاره پاره شدند
اسفا لها بتلک الجسوم علی الثری مصرعة تنفی علیها الاصبع ابجون وانده بر ان جسمها که بر روی زمین
افتاده بودند و یادهای تند بر انها میوزید لله هاتیک الوجوه تعفرت وتبا لها بالله کانت ترکع ای سقف

مقتل

بران روهای نورانی که بر خاک مالیده شد و حال آنکه همیشه در سجود ملک صبور بودند در آنوقت آنحضرت

دست بر ریش مبارک گرفت پنجاه و هفت سال از عمر شریف آنحضرت گذشته بود در آنوقت آنحضرت فرمود

شدید شد غضب خدا بر یهود در وقتیکه گفتند عزیر پسر خدا است شدید شد غضب خدا بر نصاری در

وقتیکه شریک بجهة خدا قرار دادند شدید خواهد شد سخط خدا و ند جبار بر قومیکه اتفاق کرده اند

بر کشتن فرزند پیغمبر خود بخدا قسم که اجابت نمیکنم ایشانرا بچیزی از آنچه میگویند تا خدا را ملاقات

کنم و بخون خود رنگین باشم و بروایت دیگر فرمود حجت را تمام کردم و با قلت انصار و اعوان با اینگروه قلیل با شما

جنگ میکنم و میدانم شهید میشوم پس سر برکرا

برکردانید بسوی اصحاب

مجلس دویم در بیان شهادت بعضی از اصحاب آنحضرت صلوات الله علیه مکی شهید مظلوم خود انا لله و انا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی رَفَعَ مَدَارِجَ اَوْلِیَائِهِ وَاَعْلٰی مَعَارِجَ شُهَدَائِهِ وَاَعَزَّهُمْ بِاِشْتِرَاءِ اَنْفُسِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ وَاَکْرَمَهُمْ بِتَعْوِیضِ دَارِ کَرَامَتِهِ کَمَا هُوَ مُنْتَهٰی آمَالِهِمْ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی اَشْرَفِ اَوْلِیَائِهِ وَاَفْضَلِ اَحِبَّائِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ اَنْبِیَائِهِ وَالْاَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ سَادَاتِ اَهْلِ اَرْضِهِ وَسَمَائِهِ سِیَّمَا عَلَی الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ سَیِّدِ شُهَدَائِهِ وَاَحِبَّاءِ اَنْصَارِهِ وَلِاَحِبَّائِهِ الَّذِی لَمْ یَبْقَ دَمُهُ فِی مَحَبَّتِهِ وَاسْتُبِیحَ حَرَمُهُ فِی نُصْرَتِهِ وَعَلٰی اَنْصَارِهِ الْمُجَاهِدِینَ وَاَوْلِیَائِهِ الْمُسْتَشْهَدِینَ اَلسَّلَامُ عَلَی الْاَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ وَالْاَجْسَامِ الْمُضَرَّجَاتِ اَلسَّلَامُ عَلَی الدِّمَاءِ السَّائِلَاتِ وَالشِّفَاهِ الذَّابِلَاتِ وَالْعُیُونِ الْبَاکِیَاتِ وَالْبُطُونِ الْجَائِعَاتِ وَالْقُلُوبِ الْمُلْتَهِبَاتِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْوُجُوهِ الْمُعَفَّرَةِ وَالْاَیْدِی الْمَقْطُوعَةِ وَالرُّؤُسِ الْمَرْفُوعَةِ وَالْاَحْشَاءِ الْیَابِسَةِ وَالْاَبْدَانِ الْمُرَضَّضَةِ وَالصُّدُورِ الْمُحَطَّمَةِ وَالْاَضْلَاعِ الْمُنْکَسِرَةِ وَالْاَبْدَانِ السَّلِیبَةِ الْعَارِیَةِ وَالْاَجْسَادِ النَّاعِمَةِ الْبَالِیَةِ اَلسَّلَامُ عَلَی الدِّیَارِ الْخَالِیَاتِ وَعَلَی الْعِیَالِ الضَّائِعَاتِ وَعَلَی الذَّرَارِی الْمُوَقَّرَاتِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْغُرَبَاءِ الْاُسَرَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَی الشُّهَدَاءِ النُّجَبَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْاَتْقِیَاءِ الْاَزْکِیَاءِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالْقُرْاٰنِ وَمَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُمْ بِهِ وَذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ بدرستیکه خدا خریده است جانها و مالهای

مؤمنین را بعوض آن دار کرامت خود داده است پس میکشند و کشته میشوند در راه او وعده کرده ایم

وعده بحق در توریة و انجیل و قرآن و کیست که وفا کند بعهد خود از خدا بشارت باد شما را بآن معامله

و اینست رستگاری عظیم بدانکه در طریق حاصل میشود سلوک طریق بهشت کی بهره کی در مقام بندگی

بندگی تا بهشت قدم بر است هر بنده نزد خداوند جلیل بلند تر است و هر کس سعیش در فرمان بردن

الهی زیاده تر است مقامش در پیش خدا رفیع تر و اعظم مراتب بندگی آنستکه بنده از جان خود بگذرد

و در راه محبوب فدا کند زیرا که عزیزترین اشیا جان شخص است که مقدم بر همه چیز است شریفترین بهشتها

منجواهند از اینجهت است که مجاهدین در راه خدا افضلند از مجاهدین در غیر راه خدا چنانکه حق

تعالی میفرماید فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِینَ عَلَی الْقَاعِدِینَ اَجْرًا عَظِیمًا در جهاد چگونه چنین نباشد و حال آنکه از جان

و مال خود دست بر میدارند و این مرتبه مرتبه بلندیست و امتحان عظیم است بهشت که خدا میفرماید

و جان ایشانرا میخرم که بعوض آن بهشت بدهم و بعضی از آنحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت

از پیش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمودند که از برای بهشت هشت در است

از آن داخل میشوند پیغمبران و صدیقان و دری داخل میشوند شهیدان و صالحان شیعیان بسند خود از

پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود لِلشَّهِیدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِنَ اللّٰهِ اَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ مَغْفُورٌ

لَهُ کُلُّ ذَنْبٍ اول آنکه اول قطره که از خونش میریزد همه گناهانش آمرزیده میشود دویم آنکه چون افتاد

سرش در دامن حور العین میباشد سیم آنکه جامه از جامه های بهشت باو میپوشند چهارم آنکه خازنان

بهشت مبادرت میکنند و هر یک میخواهند که او را با خود داخل بهشت کنند پنجم آنکه منزل خود را

در بهشت میبیند ششم آنکه بروح او میگویند در هر جای از بهشت که میخواهی سیر کن هفتم آنکه نظر

فی وجه الله و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت که بهشت دریست

که او را باب المجاهدین مینامند ایشان داخل میشوند از آن در در حالتیکه شمشیرهای خود را حمایل کرده

باشند ملائکه ایشانرا مرحبا میگویند و تسکین میدهند خوش آمدید و اهل محشر نظر بایشان میکنند

با چه حال با ایشان ... از کرامت خود و ... حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ... کفن

... دربست

انقدر هاوی بهشت که خدا از ... خود ... الباس ... الله

... الوثیقة ... باشید که از اهل

میباشند شهدا از یاوران و خویشان ما و از پیغمبر ... روایت شده است که فرمود ...

... بِسَبِیلِ اللّٰهِ ... کشته

شود ... در راه خدا چون کشته شد ... در راه خدا بالاتر از آن ... که فرمود

کسی ... از آن ... شد ...

بجنگی بیرون رود و در هر قطره از بارانی که باو میرسد در راه یا هر سردردی که باو میرسد شهادت بنویسد
از برای او در قیامت بدانکه اینمقام را مقامات بسیار است و مراتب بسیار متفاوت و افضل آن است که در
خدمت امام عادل یا نبی مرسل جان خود را بدون طمع دنیوی در بازد و افضل مجاهدین کسانی اند که
سابقین بسوی جهاد بودند نظر بظاهر آیه شریفه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل و باجماع
امت سابقین بسوی جهاد بدر بودند که در جنگ بدر که اول جنگ بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله بود
با کفار که خود بجنگ رفتند با ایشان جنگ کردند نظر باینکه زمان ضعف اسلام بود پس کسانیکه پیشی گرفتند
بسوی اسلام و دست از مال و جان شستند اسلام و سپاه اهل اسلام را یاری کردند افضل از دیگران
بودند و لکن ظاهر است که اهل بدر بجهت پشت جمعی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و وعدهای الهی بنصرت
ایشان بر کفار مایوس از جان و مال نبودند و اگرچه بسیاری از ایشان که مهاجرین بودند در مدینه غریب
بودند لکن بسیاری که انصار بودند در بلد خود بودند و مهاجرین چون مدینه را دار هجرت کرده بودند
مدینه بمنزله خانه ایشان بود و پشت جمع بخانه و محل خود بودند اگر در اینها تامل کنی دانی که کسانیکه
در خدمت سید الشهداء علیه السلام شهید شدند بوجوه عدیده اولی میباشند بافضلیت زیرا که همه
ایشان در بلاد غربت بدست گروه بیحد گرفتار بودند با اینکه ایشان را امان میدادند و امارت
و ریاست می بخشیدند تنزل آن کردند و میدانستند که لابد چاره نیست بجز کشته شدن نظر بخبرها که از
پیغمبر و امیر المؤمنین علیهم السلام رسیده بود و سید الشهداء علیه السلام نیز بکرات تصریح میفرمودند که همه کشته
خواهید شد تا اینها دست از یاری او کوتاه نکردند و خود را در مقابل کوه کوه از شمشیر و نیزه و تیر انداختند
تا اینکه ساغر اجل نوشیدند اهل بدر را بعد از کشتن پیغمبر خدا و علی مرتضی و اخیار صحابه بر ایشان نماز کردند
و ایشان را بعزت دفن کردند و شهداء کربلا را کسی نبود که بر ایشان نماز کند مجاهدین در بدر بنابر مشهور روایات
سیصد و سیزده نفر بودند و لشکر کفار هزار یا از نهصد تا هزار نفر بودند و اصحاب سید الشهداء علیه السلام
بنابر مشهور روایات هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار نفر بودند و لشکر بدر را سپاه ملائکه میرسیدند
حق تعالی جبرئیل را با هزار ملک بیاری پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و بنابر روایتی دو هزار ملک بود و بروایتی پنج
هزار ملک و ایشان بر اسبهای ابلق سوار بودند و عمامهای سفید بر سر داشتند از سهل بن عمرو روایت
شده که گفت در روز بدر مردان سفید دیدم در میان آسمان و زمین که هر یک علامتی داشتند و کافران
میکشتند و اسیر میکردند و در روایت دیگر راوی میگوید که من و پسر عمم بر سر آب بدر بودیم و روز جنگ چون
کمی لشکر حضرت رسول و بسیاری لشکر قریش را دیدیم در نظر داشتیم که چون لشکرها برابر یکدیگر شدند و لشکر

و لشکر محمد صلی الله علیه و آله منهزم شوند ایشان را غارت میکنیم و چنان تخمین میکردیم که لشکر کفار چه مقابل لشکر
اسلام است که ناگاه دیدم ابری بر بالای لشکر پیدا شد صداهای اسلحه بگوش ما میرسید ابر دیگر
پیدا شد بهمین نحو ناگاه اصحاب محمد و برابر لشکر قریش شدند پسر عمم از اهوال ترسید و هلاک
شد و من بخدمت پیغمبر رفته مسلمان شدم و از صهیب روایت شده که در روز بدر چندان سرها
بریده شده جراحتها ظاهر شد که خون از آن جاری نشد و نشانهای ضرب ملائکه بود
و ابو هریره گفت در روز بدر سر او در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم یا رسول الله
دو سر را خود بریدم و سیم را دیدم که مرد سفیدی اینگونه ضربت زد و این سر افتاد برداشتم و نزد
تو آوردم حضرت فرمود فلان ملک بود و وقتیکه آنحضرت فتح بدر را کرده از بدر کوچ کرد نمازی
که از آنجا میکنند نازل شد و نماز عصر را در آنجا ادا و دو رکعت نماز عصر را کرده تبسمی کرد
بعد از سلام سبب آن را پرسیدند فرمودند که میکائیل بر من گذشت و بر بال اسبش گرد و غبار
نشسته بود تبسم نمود و گفت کفار را تعاقب کرده بودم پس جبرئیل گذشت بر مادیانی سوار بود
و موی پیشانی اسبش را گره زده بود غبار بسیار بر بال اسبش نشسته بود گفت یا محمد حق تعالی
در وقتیکه مرا بیاری تو فرستاد امر کرد مرا که از تو جدا نشوم تا از من راضی شوی آیا از من راضی شدی
پس آنحضرت فرمود بلی خشنود شدم و اضعاف عدد کفار در جنگ بدر زیاده از هزار نبودند و ایشان یا
از سیصد نفر میرسیدند و بجزع و فزع در آمده بودند تا آنکه او و یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تضرع
کردند و خدا در قرآن فرموده و اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین
و اصحاب سید الشهداء علیه السلام با آن قلت عدد و بسیاری کفار باکی نداشتند و با یکدیگر مطایبه
و مزاح میکردند و اصحاب بدر را اول بطمع غنیمت قافله شام بیرون آمدند و وقتیکه جبرئیل خبر داد
که قافله از دست شما رفت و کفار بقصد شما میآیند ترسیدند و میگفتند که ما بقصد جنگ بیرون نیامدیم
و بفکر این بودند که بیک نحوی از این معرکه خلاص شوند اما اصحاب سید الشهداء علیه السلام هر چند حضرت میفرمود
شما را اذن دادم بروید و مرا بگذارید میگفتند خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا بعد از تو باد زندگانی
دنیا چه میکنیم اصحاب بدر بوعده خدا و رسول میدانستند نصرت می یابند و اصحاب سید الشهداء
علیه السلام میدانستند که کشته میشوند اصحاب بدر را هم اهل و عیال نبود و اصحاب سید الشهداء علیهم
بیکانگی خود و بیکجا اسیر عیال و زن و فرزند اصحاب بدر را آب بود و ایشان را بستند و اصحاب سید
الشهداء علیه السلام با لبهای تشنه و گلوهای خشکیده شهید کردند اصحاب بدر و اسرا بیکر یاری کردند

فضیلت اصحاب سید الشهداء علیه السلام و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

واصحاب سید الشهداء علیه السلام را کسی یاری نکرد تا کشته شد اگر چه ملائکه بجهة یاری ایشان آمدند
لکن مهلت نشد تا کشته شد از ایشان فایده نبخشید چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که
نازل شدند از برای او چهار هزار ملک چون بزمین کربلا آمدند دیدند قضای الهی واقع شده و آنحضرت را
شهید کرده اند پس ایشان همیشه در نزد قبر او میباشند و غبار آلوده و گرد آلوده و پژمرده تا وقتیکه قائم آل
محمد صلی الله علیه و آله قیام نماید پس ایشان یاور او خواهند بود و طلب خون آنحضرت را خواهند کرد واه لهفی
علی الجسد الغادر بالفلا تتلوا تقبله خد و دضباک ای اندوه بر آن جسد مطهر که بر زمین افتاده بود
و از هر جانب میهاشتند که غبار بر رو میزدند و او را پاره پاره میکردند لهفی علی الخد التریب تخاله
سفها باطراف القنا سفهائک ایحسرت و اندوه بر رخسار نازنینت که غبار آلود و خاک آلود شده
بود و کوفیان بچوبهای نیزه از او میباز دند لهفی لآلک یا رسول الله فی ایدی الطغاة نوائح وبواکی
ایحسرت و اندوه بر آن زنان بیکس که بدست ظالمان گرفتار بودند یکی بگریه یکی بنوحه مشغول بودند
یا لله لا انساک زینب والعدی قسرا تجاذب عنک فضل ردائک بخدا قسم فراموش نمیکنم ترا ای زینب
در هنگامیکه دشمنان دور ترا گرفته بودند و از روی جبر مقنعه از سرت میکشیدند حتی اذا هموا
بسلبک صحت باسم ابیک واستصرخت ثم اخاک آه فراموش نمیکنم حالتی را که میخواستند ترا
برهنه کنند و تو فغان میکردی و گاهی پدر ترا ندا میکردی که یا امیر المؤمنین دختر ترا برهنه کنند و گاهی
برادر ترا میخواندی که ای برادر خواهر ترا عریان میکنند لهفی لندبک باسم اخیک وهو مجروح
الجوارح بالسیاق براک یاد نمیرود آنحالت که میخواندی بصدای بلند برادر مظلوم خود را و او
در میان افتاده بود و ترا میدید و بسبب کثرت جراحات در حال سیاق و جان دادن بود و ترا
میدید ولی طاقت جواب دادن نداشت تتنمر حنه ایسی وعز علیه ان تتنمر حینه ولا یجیب نداک
و او را میخواندی و چگونه بود بر او گریه و زاری تو و او ترا جواب نگوید و بالجمله بعد از آنکه
معلوم میشود که شهدای کربلا دنیا جلیل المرتبه بودند عبث نیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در حق ایشان میفرماید بهترین خلق و سید خلق بعد از فرزندم برادر مظلوم او است که در زمین کربلا
کشته خواهد شد الا و ان اصحابه من سادة الشهداء یوم القیمة آگاه باشید که اصحاب او از سادات
شهداء میباشند در قیامت و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که سید الشهداء علیه السلام کشتها را از زمین بلند
میکرد و بروی یکدیگر میگذاشت و میفرمود قتلی النبیین وآل النبیین کشتهای پیغمبران و آل پیغمبران اند
و شیخ صدوق از جبله مکیه روایت کرده است که گفت شنیدم از میثم تمار که میگفت بخدا قسم که میکشند این

امت فرزند پیغمبر خود را در دهم محرم و دشمنان خدا آن روز را روز برکت خواهند گرفت و آن روز
کرالبته واقع خواهد شد و در علم الهی گذشته اعلم ذلک لعهد عهده الی مولای امیر المؤمنین و نیز
خبر داده است مولای من امیر المؤمنین علیه السلام و خبر داده است مرا که بر او میگریند همه چیز حتی وحشیان در
صحراها و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و میگریند براو شمس و قمر و ستارهها و آسمانها و زمین و مومنان
جن و انس و جمیع ملائکه و رضوان و مالک و حمله عرش و آسمانها خون و خاکستر خواهند بارید پس گفت واجب شده است
لعنت بر کشندگان حسین علیه السلام هم چنانکه واجب شده است بر مشرکین یهود و نصاری و مجوس گفتم ای میثم چگونه
چنین روز را بروز برکت میدانند میثم گریست و گفت بجهة حدیث دروغی چند که وضع میکنند و گمان میکنند
که در این روز توبه داود قبول شد و حال آنکه در ذی الحجه بود و گمان میکنند که در این روز یونس از شکم ماهی
بیرون آمد و دروغ میگویند بلکه در ذی الحجه بود و گمان میکنند که در این روز دریا بجهة بنی اسرائیل شکافته شد
و حال آنکه در ربیع الاول بود پس میثم گفت یا جبله اعلمی ان الحسین سید الشهداء یوم القیمة و
لاصحابه علی سایر الشهداء فضلا ای جبله بدانکه حسین علیه السلام سید شهیدان است در قیامت و اصحاب او را
بر سایر شهداء زیادتی و فضیلت میباشد و در بعضی از نسخ حدیث است که زیادتی ایشان بر سایر شهدا
مثل درجه آسمان میباشد ای جبله هر گاه نظر کنی بسوی آفتاب و ببینی که سرخ شده است مثل خون تازه
بدانکه سید الشهداء علیه السلام را کشته اند جبله میگوید روزی بیرون آمدم دیدم آفتاب بر دیوارها تابیده
مانند جامههای بیسار رنگین پس بخروش و گریه در آمدم و گفتم قد والله قتل سیدنا الحسین بن علی قسم
که سید و مولای ما حسین علیه السلام کشته شد و صاحب بصائر روایت میکند که روزی پیغمبر صلی الله
علیه و آله با جمعی از صحابه براهی میگذشتند که برخوردند بکودکانی چند که بازی میکردند پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله نشستند نزد کودکی و میان دیدههای او را بوسیدند و ملاطفت بسیار باو کردند پس او را در بغل
گرفتند و بسیار بوسیدند چون سبب آنرا پرسیدند فرمود روزی دیدم که این طفل با حسین علیه السلام بازی
میکرد و دیدم که خاک زیر پای او را بر میداشت و بر صورت و چشم خود میمالید پس دوستی من او را بجهة دوستی
او است با حسین ع و جبرئیل ع خبر داده است مرا که او از انصار او خواهد بود در واقعه کربلا و از موسی بن
جعفر علیهما السلام روایت شده که در روز قیامت ندا میکنند که کجایند حواریین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که
عهد او را نشکستند تا از دنیا رفتند پس بر میخیزند سلمان و ابوذر و مقداد پس ندا میکنند که کجایند
حواریون علی بن ابیطالب علیه السلام پس بر میخیزند عمرو بن حمق و محمد بن ابی بکر و میثم تمار و اویس قرنی
پس ندا میشود که کجایند حواریون حسن بن فاطمه بنت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پس بر میخیزند سفیان بن

ابی لیلا همدانی وحذیفه بن اسد، پس ندا میشود که این حواریون الحسین بن علی کجایند حواریون حسین
علیه السلام پس بر میخیزند شهدائیکه او را یاری کردند و دست از یاریش بر نداشتند تا کشته شدند ندائی
بنکو یاری کودند فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را کسی او را یاری نکرد و ایشان او را یاری کردند کسی
او را دست بسی نبود و ایشان دست از مال و جان و عیال برداشتند تا اینکه با لبهای تشنه و جگرهای
بر شته ساغر اجل نوشیدند و خلعت شهادت پوشیدند و در خاک و خون غلطیدند فیا لهفی
عَلَی الکُهُولِ وَالشُّبَّانِ وَبِاَبَاتِی عَلی تِلْکَ الاَجْسَامِ وَالاَبْدَانِ هِیَ جُسُومٌ طَالَمَا اَتْعَبُوهَا فِی عِبَادَةِ
الرَّحْمنِ وَتِلاوَةِ القُرْآنِ مُلْقَاتٌ عَلَی التُّرَابِ مِنْ غَیْرِ فِرَاشٍ وَلا مِهَادٍ وَلا وِطَاءٍ وَلا وِسَادٍ هَبَّتْ عَلَیْهَا
الصَّبَا وَالدَّبُورُ وَتَعْدُوا عَلَیْهَا العِقْبَانُ وَالنُّسُورُ وَوَا اَسَفَا عَلَی تِلْکَ الجُثَثِ الشَّرِیفَةِ وَالشَّمَائِلِ
اللَّطِیفَةِ وَوَا غُصَّتَاهُ عَلَی ذَبْحِ اَشْبَالِهِمْ وَسَبْیِ عِیَالِهِمْ وَنَهْبِ رِحَالِهِمْ وَقَتْلِ فِتْیَتِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ فَیَا لَیْتَنِی
کُنْتُ عَنْهُمْ فِدَاءً وَلاَنْفُسِهِمْ وِقَاءً کَانُوا لُیُوثَ الوَغَی جَمْعاً وَبُحُوراً نَدَی لِلْوَافِدِینَ وَاَقْمَاراً بِاَسْحَارٍ اَفَادَ حُسْنَ
عِرَاهَا الخَسْفُ فَاحْتَجَبَتْ عَنِ البَرَایَا وَلَمْ تَحْتَجِبْ عَنِ البَارِی همه شیرهای بیشه شجاعت و کان کرم سخاوت
بودند و ماههای شبستان هدایت بودند که از ظلم ظالمان منخسف و بی‌نور شدند و از نظرها
رفتند لکن از نظر لطف الهی نرفتند دَارَتْ عَلَیْهِمْ رَحَی الهَیْجَاءِ قَاطِبَةً حَتَّی ثَوَوْا تَحْتَ اَخْطَارٍ وَبِطَارٍ
و روکرفت ایشان را آسیاب ظلم تا ایشان را در زیر اسبهای ستم و جور انداخت تا در زیر دست و پای اسبان
و چارپایان و ضرب تیغهای بران پاره پاره کرد اَفْدِی الجُسُومَ الزَّوَاکِیَ لاَ وِطَاءَ لَهَا تَسْفُو عَلَیْهَا
سَوَافِی رِیحٍ اَعْصَارٍ فدای آن جسمهای پاکیزه شوم که بر زمین افتاده بود و بادها بر آن میوزید اَصْحَتْ
نِسَاؤُهُمْ فِی السَّبْیِ بَارِزَةً تَحْکِی بُدُوراً عَرَاهَا خَسْفُ اَضْرَارٍ تَدُورُ حَوْلَ الحُسَیْنِ الطُّهْرِ حَاسِرَةً
کَوَالِهٍ حَوْلَهَا نَوْحٌ بِتَذْکَارٍ و زنان ایشان را اسیر و برهنه کردند و از شدت الم و مصیبت بدور بدن
مطهر حسین علیه السلام میکردیدند و نوحه میکردند وَزَیْنَبُ اُخْتُهُ فِی البَیْنِ نَادِبَةٌ یَا قَوْمِ مَنْ
لِغُرْبَةِ الاَهْلِ وَالدَّارِ در میان زینب خاتون ندا میکرد که کیست بر غریبی و بیکسی او رحم کند
قَدْ کُنْتُمْ قَبْلُ تَخْشَوْنَ صَوْلَتَهُ وَرَاْسُهُ الآنَ اَضْحَی فَوْقَ خَطَّارٍ پیش از این از صولت و شجاعتش
میترسیدید و حال می بینم سرش را بر نیزه بلند کرده اید ذَبَحْتُمْ سَنَدِی اَحْرَقْتُمْ کَبِدِی کَسَرْتُمْ عَضُدِی
اَخْمَدْتُمْ نَادِی پناه مرا ذبح کردید جگرم را سوختید بازوی مرا شکستید آتش مرا خاموش کردید عزیز
قَوْمٍ سَمَاهُ الذُّلُّ بَیْنَکُمْ رَبُّ الصِّیَانَةِ بَلْ مُخْتَارُ مُخْتَارِ این عزیز ما است که چنین او را ذلیل نموده اید
بلکه برکزیده احمد مختار است که او را چنین خار کرده اید لَیْتَ المَنِیَّةَ قَبْلَ الیَوْمِ بِی نَزَلَتْ وَمُقْلَتِی

وَمُقْلَتِی عَمِیَتْ عَنْ هَتْکِ اَسْتَارِ کاش پیش از این مرده بودم و کاش کور شده بودم که چنین پرده
خود را دریده نمیدیدم کدام دل است که در این بلیه نمیسوزد و کدام دیده است که در این مصیبت اشک نمیریزد
مکر نمیدانی که این مصیبت چگونه عالم را متزلزل در آورد و آسمان و زمین را خونبار کرد و سنگ و چوب
بجهت آن کریستند و وحش و طیر از برای آن حسرت کباب کردید و ملائکه مقربین در این مصیبت عزادار شدند
و پیش از کشته شدنش عزایش کرفتند بر او کریستند چنانچه در حدیث است که ملکی از ملائکه دریا
مشتاق لقای پیغمبر صلی الله علیه و آله شد از خدا رخصت خواست که بخدمت آنحضرت برسد او را رخصت
داد و آن ملک هرگز بر زمین نیامده بود چون خواست فرود آید وحی شد بر او که خبر کن محمد را اَنَّ رَجُلاً مِنْ
اُمَّتِهِ اِسْمُهُ یَزِیدُ یَقْتُلُ فَرْخَکَ الطَّاهِرَ اِبْنَ الطَّاهِرَةِ مِثْلَ البَتُولِ که مردی از امتت و مسمی بیزید لعنة الله
علیه میکشد فرزند طاهر او را که فرزند طاهره شبیه مریم است عرض کرد خدایا من شاد بودم
بروئیت پیغمبر چگونه این خبر را باو بدهم شرم میاید که دل پیغمبر تو را بدرد آورم بخبر کشتن فرزند
حسین کاش بر زمین نمیرفتم وحی آمد که آنچه ترا امر میکنم اطاعت کن آن ملک آمد بنزد پیغمبر صلی الله علیه
با اندوه کرد و گفت یا رسول الله بجهت شوق زیارت تو اذن خواستم از خدا مرا اذن داد و جبرئیل
بمن فرمود که بتو داده باشم فَلَیْتَ رَبِّی کَانَ حَطَّمَ اَجْنِحَتِی وَلَمْ اَتِکَ بِهذَا الخَبَرِ کاش خدا پرهایم را شکسته
بود و این خبر را بتو نمیدادم لکن چاره از انفاذ امر خدا نیست بدانکه مردی از امت تو که مسمی باسم
یزید است خدا زیاد کند لعن او را در دنیا و عذاب او را در آخرت فرزند طاهر تو را خواهد کشت
او را بعد از او در دنیا تمتعی نخواهد بود مگر قلیلی و خدا جزای او را خواهد داد و مخلد در جهنم
خواهد بود پس پیغمبر خدا گریست که بر شد بدی آیا رستگاری خواهند که فرزندم را میکشند
گفت یا محمد میان دل و زبان ایشان جدائی خواهد افتاد و بر نفاق بمیرند و در آخرت عذاب دردناک
خواهد بود ایشان را و در روایت دیگر وارد شده که ملکی که موکل باران است ماذون شد که بخدمت
فخر کاینات برسد چون بخدمت آنحضرت آمد آنحضرت بام سلمه فرمود که در را متوجه باش کسی داخل حجره
نشود ام سلمه متوجه در بود که حسین علیه السلام داخل شد خواست بحجره طاهره شود ام سلمه او را منع
کرد از هر طرف جست تا داخل شد و رفت بخدمت خیر البشر بر زانوهای مبارکش بالا رفت و بر آن نشست
ملک گفت اَتُحِبُّهُ آیا دوستش میداری فرمود بلی گفت اِنَّ اُمَّتَکَ سَتَقْتُلُهُ زود باشد که امت تو او را
بکشند و اگر تو خواهی زمینی که در آن کشته میشود بتو بنمایم پس دست دراز کرد چون باز آورد خاک سرخی
در دستش بود حضرت آنرا بام سلمه داد که حفظ نماید ام سلمه آنرا در کنار مقنعه خود بست شرحبیل بن ابی عون

روایت میکند که چون حسین علیه السلام سوار شد ملکی از فردوس اعلی نازل بر بحر اعظم شد و ندا کرد
در اقطار آسمانها و زمینها که یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان واظهروا التفجع والاشجان فان
فرخ محمد مذبوح مقهور ای بندگان خدا جامههای غم و اندوه بپوشید و اظهار مصیبت و اندوه
نمائید که فرزند محمد صلی الله علیه و آله را ذبح میکنند و مقهور میشناید پس آمد بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و قبضه از تربت طاهره زمین کربلا را با خود داشت گفت یا حبیب الله کشته میشوند در این زمین کرب و بلا
از اهل بیت تو و میکشند ایشان را گروهی از ظالمان امت تو و یقتلون فرخک الحسین ابن بنتک الطاهرة
و میکشند فرزند تو حسین علیه السلام که پسر دختر طاهره تو میباشد و این است تربت او پس آن تربت را به آن حضرت
داد و گفت یا محمد این تربت را در نزد خود حفظ کن هر گاه ببینی متغیر شده و مثل خون گردیده بدانکه فرزند
حسین علیه السلام کشته شده پس فرشته از تربت طاهره را املاک بر بال خود گرفته باسمان عروج کرد که ملکی
نماند مگر به تبرک جست از او بوئید چون جناب رسالتماب این تربت طاهره را گرفت میبوئید و میگریست
و میگفت قاتل الله قاتل الحسین خدا بکشد کشنده حسین را و او را بعذاب جهنم معذب فرماید پس آن
بام سلمه داد و خبر شهادت فرزند خود را باو داد و فرمود این را بگیر و نیکو محافظت و سر پیشکن از آن بعد
ای ام سلمه فاذا رأیتها قد تغیرت واحمرت وصارت دما عبیطا فاعلمی ان ولدی الحسین قد قتل بارض
کربلا چون دیدی که از آن سرخ شده و بخون تازه مبدل شده بدانکه فرزندم حسین علیه السلام کشته شده
در زمین کربلا چون یکسال از عمر شریف سید الشهدا علیه السلام گذشت دوازده هزار ملک بر پیغمبر
علیه السلام نازل شدند بصورتهای مختلف رنگهای ایشان سرخ بود و بدهای ایشان گریان بالها را
در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود عرض کردند ایشان یا محمد سینزل بولدک الحسین مثل ما نزل بهابیل
من قابیل و ملکی نماند در آسمان مگر آنکه نازل شدند بر رسول الله و او را تعزیت میدادند بفرزند
حسین علیه السلام و خبر میدادند او را به ثوابی که عطا میکند بزیارت کنندگان او و گریه کنندگان بر او و آن
حضرت گریه میکرد و میگفت اللهم اخذل من خذله واقتل من قتله ولا تمتعه بما امله فی الدنیا
واصله حر نارک فی الآخرة ای برادر این مصیبتی بود که از وقت ولادت صاحبش این خبر محنت اثر را گوشزد
مقربین کردند و با بشارت ولادتش خبر شهادتش را دادند و در وقت تولدش تعزیه اش را گرفتند
و پیش از وقوعش لباس اندوه پوشیدند و جامه عزا و ماتم در بر کردند الله اکبر انها مصیبة
ثلمت عروش الدین تتزلزل الله اکبر چه مصیبتی بود این مصیبت که سر بر دین را سرنگون و خانههای ایمان را
خراب نمود الله اکبر انها لرزیة الفت علی الاسلام صفقة کاکل الله اکبر چگونه مصیبتی بود که ثلمه در

اسلام واقع کرد بدرود ارکان اسلام را درهم شکست چنانچه شرر سینه خود را بر کسی اندازد و اعضا او را
درهم شکنند عجبا من السبع الطباق کیف لم تنشق والارضین لم تتزلزل اسفا علیه وللکواکب
کیف لم تنقض والافلاک لم تتعطل عجب دارم که چرا آسمانها شکافته نشدند و زمینها متزلزل نشدند و
چرا ستارهها از هم نپاشیدند و افلاک از حرکت نیفتادند قتیل ابن فاطمة وتلک حریمه بایدی الاعادی
لا کفیل ولا ولی فرزند فاطمه را کشتند و حرمش را اسیر کردند و در دست دشمنان ماندند نه ایشان را
کفیلی و نه ایشان را دوستی است ابیت بالطف الحسین مجدلا بالکربلا علی الترب والجندل
ونبیت من آل امیة نوما لم تخش من خوف ولم تتوجل اما بدن مقدس حسین علیه السلام بر روی
سنگ و خاک میماند از زنده و اولاد امیه بخواب راحت میباشند بدون خوف و تشویش آیا کجا باید مردان
دین دار با حمیت که در این بلیه خروش برآورند هل تقبلون بان خیر نسائکم فی الاسر یستعطفن
من لم یقبل آیا میپسندید که سیده زنان شما را اسیر کنند و هر چند طلب مهربانی کسی بدان ایشان
نرسد ویقاد فی الاصفاد من امکم بعد ابن فاطمة لکل مؤمل آیا میپسندید که پناه شما او امام
شما را بعد از فرزند فاطمه علیها السلام در غل و زنجیر کنند یسری به رغم الانوف من حولهم نحو الشام علی
ظهور البزل او را اسیر کنند با زنان و خواهران بر شتر سوار کرده بجانب شام و بعد به یزید لعین
برند بدانکه ابن سعد دیگر در خدمت سید الشهدا علیه السلام بودند از خواص مؤمنان بودند که با مرده
از دنیا گذشته در کمال شوق و ذوق جانهای خود را باختند پس مستمع باش تا بشنوی مجملی از کیفیت
جان باختن بعضی از ایشان را چنانچه علمای اعلام مثل شیخ مفید و شیخ صدوق و سید بن طاوس رحمهم الله
و دیگران ذکر این واقعه محنت انجام کرده اند این است که بعد از آنجمله که در اول روز شد بعد شروع بمبارزت
کشته شد حر بن یزید ریاحی بود و حکایت شهادت آن باسعادت این است که چون در آنجمله تیری از لشکر اعدا
علیه السلام ولید اللدود شتافت النحس شهدای شریف را بلند کرد از برای اتمام حجت بر زبود اما من مغیث
یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله آیا فریادرسی هست که بفریاد ما برسد
رسی نماید آیا کسی هست که دفع شر از حرم پیغمبر نماید چون حر آن سعادتمند این شنید و این واقعه را دید
نزد پسر سعد آمد گفت تو با این جنگ خواهی کرد با این مرد گفت ای والله قتالا ایسره ان تطیر الرؤس و
تطیح الایدی بخدا قسم که جنگی خواهم کرد که اقل آن این باشد که سرها از بدن جدا کرده و دستها بریده
شود چون حر با سعادت این را شنید گفت در میان لشکر خود و لرزه بر بدنش افتاد و احوالش منقلب گردید
مهاجر بن اوس باو گفت ای امر تو چرا از شجاعان کوفه میدانم این چه حالت است در تو میبینم

خود را درمیان بهشت و دوزخ می‌بینم و با بهشت چیزی برابر نمی‌کنم پس گفت بخدا قسم بر بهشت چیزی را اختیار
نمیکنم اگر چه مرا پاره پاره کنند و بدنم را بسوزانند پس اسب را براند بسوی لشکر سید الشهداء علیه السلام
و دست بر سر گذاشته بود و میگفت اللّهمّ إلیک أنبتُ فتُب علیّ فقد أرعبتُ قلوبَ أولیائک
و أولادِ بنتِ نبیّک خدایا توبه کردم انابه کردم توبه مرا قبول کن مرا عقاب مکن که ترسانیدم و بتشویش
انداختم دلهای مقدسه اولیای ترا پس آمد بنزد آنحضرت عرض کرد جعلتُ فداک منم آنکه مانع
شدم از برگشتن و ترا در این صحرا حبس کردم و گمانم نبود که این قوم ستمکار کار را باینجا خواهند رسانید
و با تو جنگ خواهند کرد یا ابن رسول الله توبه کردم فهل لی من توبة آیا توبه‌ام قبول است حضرت فرمود
بلی خدا توبه ترا قبول میکند فرود بیا عرض کرد یابن رسول الله وقت فرود آمدن نیست سواره بودن
من بهتر است از پیاده گی من قلیلی تصیر النزول آخر امری آخر فرود خواهم آمد وان وقتیست که کشته شوم
و در خود بغلط ابن نما روایت کرده است که حر عرض کرد بآنحضرت که وقتیکه بیرون آمدم بطلب تو
فرستادی چون بیرون آمدم از قصر ندائی شنیدم که یکی میگفت ابشر یا حر بالخیر ای حر بشارت باد بخیر تو تعجب
کردم گفتم که بخدا که این بشارت نیست بحر اگر من بجنگ فرزند پیغمبر میروم و گمان نداشتم
که تو را یاری کنم حضرت فرمود خدا ترا اجرای جزا و اجر بدهد و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که
حر گفت در این شب پدرم را بخواب دیدم که بنزد من آمد گفت ای فرزند در این روزها کجا رفته بودی گفتم
رفته بودم سر راه بر امام حسین علیه السلام بگیرم پدرم فریاد برآورد و گفت واویلا ای فرزند ترا چه کار است
با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم مخلد باشی با او حرب کن و اگر میخواهی در قیامت رسول خدا شفیع تو
باشد و در بهشت همسایه او باشی برو و او را یاری کن و با دشمنان او جهاد کن شیخ صدوق علیه الرحمه منقولست
که پس عرض کرد یابن رسول الله رخصت ده با دشمنان مقاتله کنم و در راه وفای تو جان در بازم حضرت او را اجازت
داد که بمیدان رود آورده میگفت إنّی أنا الحرّ و مأوی الضیفِ أضربُ فی أعناقکم بالسیفِ عن
خیرِ من حلّ بأرضِ الخیفِ أضربکم و لا أری من حیفِ منم حر و منم که جای مهمانانم و شمشیر خود را
بگردنهای شما میزنم بحمایت بهترین اهل منی و حیف نیست کشتن شما اگر با او جنگ میکنید پس
الشجاع نامدار و هژبر روز کارزار خود را در دریای حرب انداخت و خود را بهر طرف میزد و میانداخت
یزید بن سفیان تمیمی میگفت اگر میدیدم او را نیزه خود را باو میزدم بعد از آنکه حر بیرون آمده بود و مشغول
بحرب بود ضربتی بر گوش و چشم و سبیل اسب او زد و اسبش جاری بود که حصین بن نمیر سکونی با او گفت
باز بدهان حر است که آرزوی او میکردی که او را دریافتی پس نیزه بر او زد پس ابن ملعون بیرون رفت

رفت چون بمیدان رسید حر با او حمله کرد و ضربتی بر او زد که جان بمالک سپرد و انقدر جنگ کرد که
چهل نفر سواره و پیاده را کشت و در بعضی از روایات در جانب سید الشهداء علیه السلام کرد که در صبح
شنبه از من حضرت فرمود نعم أنت حرّ کما سمّتک أمّک بلی تو حری چنانکه مادر تو ترا حر نام کرد آخر الامر
ملاعین اسب او را پی کردند حر پیاده ماند و باز جنگ میکرد و میگفت إن تعقروا بی فأنا ابن الحرّ أشجع
من ذی لبدٍ هزبرٍ اگر اسب مرا پی کردید پروا ندارم که من فرزند آزادگانم و دلم قوی‌تر است از شیر آخر الامر
دور او را گرفتند ایوب بن مسرح و یکی دیگر از اهل کوفه شریک شده او را شهید کردند و بروایتی نیزه بر سینه
او زدند که سینه‌اش شکافته شد عرض کرد أدرکنی یابن رسول الله فرمایش خود را در باب مدینه
طاوس میفرمایند که وقتی که سید الشهداء علیه السلام باو رسید که خون از رگهای حر میریخت حضرت فرمود
بخٍ بخٍ یا حرّ أنت حرّ کما سُمّیت فی الدنیا و الآخرة به به مرحبا ای حر نیکو وفاداری کردی تو حری در دنیا و آخرت
همچنانکه اسمت حر میباشد در دنیا و آخرت پس فرمود لَنِعمَ الحرّ حرّ بنی ریاحٍ صبورٌ عند مختلفِ الرماحِ
نیکو آزاده است حر ریاحی که پایداری کرد در وقت جنبش نیزه‌ها و نِعمَ الحرّ إذ نادی حسیناً فجاد
بنفسه عند الصباح خوشا بحال حر که حسین علیه السلام را ندا داد و جان خود را در راه او در باخت
پس آنحضرت خاک را از صورت آن شهید راه وفا پاک میکرد و میفرمود تو حری در دنیا و آخرت و در بعضی از کتب مقاتل
مذکور است که برادرش مصعب نیز بخدمت آنحضرت آمد توبه کرده و بمیدان رفته کشته شد و هم چنین فرزند او
و غلام او و لکن صحت او ثابت نشده و بعد از شهادت حر بریر بن خضیر همدانی پیش آمد و او مردی بود از صلحا
و نیکان و قراء اهل زمان و بعد از رخصت و بمیدان نهاد رجز خواند و نسب خویش را بیان کرده پس ندا کرد
اقتربوا منّی یا قتلةَ المؤمنین اقتربوا منّی یا قتلةَ أولادِ البدریّین اقتربوا منّی یا قتلةَ أولادِ رسولِ ربّ
العالمین و ذریّته الباقین یعنی پیش آئید ای کشندگان مؤمنان نزدیک بیائید ای کشندگان اولاد بدریین
نزدیک آئید ای کشندگان اولاد پیغمبر و ذریه او پیش آئید تا بیابید ضرب شمشیر او بر سید پاداش عمل
خود پس خود را بر آن اشرار زد و میزد و میانداخت تا سی نفر را بدرک اسفل فرستاد پس یزید بن معقل جهنی
بمقاتله او بیرون آمد و گفت شهادت میدهم که تو از گمراهانی بریر گفت بیا تا مباهله کنیم و دعا کنیم تا آنکه
بر باطلست بدست آنکه بر حق است کشته شود و لعنت کند بر دروغگوی ما را پس حمله کردند بر یکدیگر
یزید ضربتی بر او زد و کارگر نیفتاد بریر ضربتی بر فرق یزید زد که خودش را شکافت و تا مغز سرش در رفت
و بجهنم واصل گردید دراینوقت یکی از اصحاب ابن زیاد که او را بحیر بن اوس میگفتند بر بریر حمله کرد او را شهید کرد
پس اسب را در میدان جولان داد و شعری چند خواند و در آن افتخار خود را بر قتل بریر بیان میکرد پس باو

مقتل

شهادت وهب بن عبدالله رضی عنه

کفتند که ایا فخر میکنی بر کشتن بریر که از نیکان و صالحان بود و پسر عم او امد باو کفت وای بر تو
ای بحیر کشتی بریر را بچه رو ملاقات خواهی کرد خدا را پس آن ملعون پشیمان شد پس شعری چند خواند
که در آن اظهار ندامت از کردهٔ خود میکرد پس بعد از شهادت او وهب بن عبدالله بن حباب کلبی بمیدان
رفت و مادرش و زنش همراه او بودند بعضی ذکر کرده اند که او جوان تازه داماد بود و هفده روز از
دامادیش کذشته بود و در بعضی از روایات چنین است که او نصرانی بود و خودش و مادرش بدست
سید الشهداء علیه السلام مسلمان شده بود چون جمعی از اصحاب بفیض شهادت فایز شدند مادرش بنزد
او امده کفت قم یا بنی فانصر ابن بنت رسول الله ای نور دیده برخیز و یاری کن فرزند دختر پیغمبر را که وقتی
بهتر از این زمان نیست کفت ای مادر یاری میکنم او را در جان باختن تقصیر نخواهم کرد و بعضی ذکر
کرده اند که وهب خواست بجهاد رود اول وداع بنزد زن رود مادرش کفت ای فرزند زنان ناقص
عقلند مبادا تو را کول زنند و از سعادت ابدی باز مانی چون بنزد زن امد کفت ای پسر فرزند
فاطمه علیها السلام در این صحرا غریب و تنها مانده دلم میخواهد در مقام یاریش جانبازی کنم زن کفت
کاش منهم جان فدای او کردمی اما میخواهم شرطی کنی که در قیامت مرا نیز باز جوئی و مرا با خود ببهشت
بری وهب قبول کرد هر دو بنزد امام امدند وهب عرض کرد رخصت تا خود را فدای تو سازم زن پیش
امده عرض کرد یابن رسول الله این نوجوان شوهر منست من از او بهره نبردم و میخواهم در خدمت تو شرط
کند که در قیامت مرا باز طلبد و مرا با خود ببهشت برد و استدعای من از شما اینست که مرا بخواهر
و اهلبیت خود بسپاری تا در سلک کنیزان خدمتکاران ایشان باشم تا سراپردهٔ عصمت دست ناکسی
بدامن عفت من نرسد انحضرت بکریه در امد وهب کفت شرط کردم که در روز قیامت بی او پای ببهشت
نکذارم و او را بشما سپردم که او را بحرم محترم خود بسپارید بالجمله بعد از اجازه حرب و بمیدان نهاد
و میکفت ان تنکرونی فانا ابن الکلبی سوف ترونی و ترون ضربی وحملتی وصولتی فی الحرب
ادرک ثاری بعد ثار صحبی وادفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغا باللعب اکر نمیشناسید
مرا بشناسید که منم فرزند کلبی و زود باشد که ببینید جانفشانی و ضرب دست مرا و مردانکیهای مرا
در حرب که میکیرم از شما خون یاران خود را و اندوه را از خاطر خود خواهم برد از طلب خون ایشان و جهاد
کردن من در جنک بازیچه نیست پس حمله کرد بر قوم و مقاتله کرد تا انکه جماعتی را کشت پس برکشت بنزد
مادر و عروس امد کفت ای مادر راضی شدی از من مادرش کفت ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین
راضی نمیشوم تا در برابر حسین علیه السلام کشته شوی زنش کفت بالله لا تفجعنی فی نفسک ای

ای شوهر تو را بخدا قسم میدهم مرا بدرد مصیبت خود کرفتار مکن مادرش کفت سخن او را کوش مده
بر کرد و مقاتله کن در برابر فرزند پیغمبر تا جد بزرکوار او فردا تو را شفاعت کند پس وهب بازکشت بمیدان امد
انی زعیم لک ام وهب بالطعن فیهم تارة والضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یذیق القوم مر
الحرب پس ان سعادتمند باز خود را بر ان قوم زد و در دریای حرب غوطه ور شد تا انکه نوزده سوار
سوار و دوازده پیاده را بخاک هلاک انداخت بجهنم روانه کرد تا اینکه دستهای او را از بدنش جدا کردند
و در ان حال زنش عمودی بدست کرفته و بجانب او روانه شد و میکفت فداک ابی وامی قاتل دون الطیبین
حرم رسول الله پدر و مادرم فدای تو شوند کوشش کن در مقاتله تا در نزد حرم رسول الله و جان بازی
بجهت ذریه پیغمبر خدا وهب پیش امد که او را بر کرداند بسوی خیمه ها ان زن پاک طینت دامن او را کرفته کفت هم
کز بر نمیکردم تا با تو کشته شوم سید الشهداء علیه السلام فرمود خدا شما را از اهل بیت جزای خیر دهاد این زن برکرد
خدا تو را رحمت کند پس ان سعادتمند مقاتله کرد تا انکه کشته شد زن دوید بر سر کشته او و خون از روی
پاک میکرد شمر ملعون او را دید بغلام خود کفت عمودی بر سر او زد که سرش را شکافت و او را کشت و این
اول زنی بود که از لشکر سید الشهداء علیه السلام کشته شد صاحب بحار میکوید دیدم روایتی که وهب
چهار پیاده و دوازده سواره را کشت اخر الامر او را اسیر کرده بنزد پسر سعد بردند ان ملعون امر کرد
کردن او را زدند و سرش را بسوی لشکر ابن سعد انداختند یک نفر را بان کشت پس ان زن عمود خیمه را کرفته
و بر انجماعت حمله کرد و دو نفر را بان عمود کشت حضرت فرمود ارجعی یا ام وهب انت وابنک مع رسول الله
فان الجهاد مرفوع عن النساء ای مادر وهب برکرد که جهاد بر زنان نیست تو و فرزندت با رسول
خدا میباشید پس او برکردید و میکفت خدایا امیدم را قطع مکن حضرت فرمود خدا قطع نکند امید تو را ای
مادر وهب بعد از او عمرو بن خالد ازدی بمیدان رفته بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز کردید بعد از شهادت
او پسرش خالد بن عمرو قدم در عرصه میدان کذارده و رجزی خوانده و خود را باتش حرب انداخته مقاتله
کرد تا شهید شد بعد از ان سعید بن حنظله تمیمی قدم در معرکه جانبازی کذاشت و رجزی چند خوانده
و خود را بر ان قوم شوم زده و قتال عظیمی کرد تا اخر الامر خلعت شهادت پوشید و ساغر اجل نوشید
بعد از ان عمیر بن عبدالله مذحجی و بکار زار کرده دمار از روزکار انکفار براورد تا اخر بضرب مسلم ضبابی
و عبدالله بجلی بسرای جاوید شتافت بعد از ان مسلم بن عوسجه اسدی روانه میدان کردید و او از بزرکان
لشکر سید الشهداء علیه السلام بود و از شجاعان نامدار و مشاهیر روزکار بود و از اصحاب امیر المؤمنین
علیه السلام بود و در خدمت انحضرت جهاد کرده و در خدمت انحضرت در جنکها کرده بود و بعضی ذکر کرده اند

شهادت مسلم بن عوسجه رحمه الله

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را برادر خود خواندی و چند مرتبه قرآن نزد آنحضرت خوانده بود
شبث بن ربعی میگوید که در یک جنگی همراه بودیم پیش از آنکه لشکر اسبهای خود را لجام کنند در روز
جنگ او خود را بر لشکر کفار زده و شش نفر از آن مشرکین را کشته بود باری بعد از رخصت روانه
میدان شد و میگفت إِنْ تُنْكِرُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لِبَدٍ مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرَى بَنِي أَسَدٍ فَمَنْ بَغَانَا
حَائِدٌ عَنِ الرَّشَدِ وَكَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ اگر مرا نمیشناسید از من شیر میباشم الحوانه و ادی بنی اسد
کسیکه بر ما ظلم کند از رشد و هدایت برکنار و کافر میباشد بدین خداوند جبار پس مسلم جنگ
خواست مبارزان لشکر بحرب او می آمدند و او خود را بر ایشان زد و تا پنجاه نفر از ایشان را بد
فرستاد آخر از کثرت جراحات از اسب در گردید نعره کشید که ادرکنی یا ابن رسول الله سید الشهداء
علیه السلام با حبیب خود را باو رسانیدند و او را دیدند در خاک و خون غلطیده آنحضرت با وخطاب
فرمود رحمک الله یا مسلم فزت بالشهادة وادیت ما کان علیک خدا ترا رحمت کند ای مسلم فایز شدی
بشهادت و آنچه بر تو بود بجا آوردی پس این آیه را خواند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا
بَدَّلُوا تَبْدِيلًا طایفه از دوستان اجل دریافت و جمعی که میباشند منتظر مرا اند پس حبیب پیش
آمد و گفت یعز علی مصرعک یا مسلم ابشر بالجنة دشوار است بر من ای مسلم که ترا با این حال ببینم بشارت
باد ترا به بهشت پس باواز ضعیف گفت بشرک الله بخیر خدا ترا بشارت بخیر دهاد پس حبیب گفت اگر نه این
بود که منهم از عقب تو میآیم هر آینه دوست میداشتم که وصیت کنی بمن بانچه خواهی ولیکن میدانم که منهم
از عقب تو خواهم رسید پس مسلم اشاره کرد بسوی سید الشهداء علیه السلام و گفت اوصیک بهذا ان تقاتل دونه
حتی تموت ترا وصیت میکنم در باب این مظلوم که کوتاهی نکنی در یاری او و با دشمنانش مقاتله کنی تا جان
خود را در راه او در یاری بدهی حبیب گفت لانعمتک عینا ای مسلم دیده ترا روشن خواهم کرد در یاری او و محمد بن
ابیطالب روایت کرده است که چون مسلم را شهید کردند کنیزی داشت صدا را بشیون بلند کرد و صدای
وامسلماه و وابن عوسجتاه را بلند کرد و چون صدای شیون او بلشکر کفار مخالف رسید شاد شدند و از شادی
خروشیدند که مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی گفت مادرهای شما بعزای شما بنشینند بزرگان خود را
میکشید و عزت خود را بذلت مبدل میکنید همین بزرگوار و اگر بکشتن او شادی میکنید بسا مردانگیها که
در جهاد کفار کرده و بسا کارها که برای اسلام و مسلمین داده و بروایت شیخ مفید بعد از شهادت نافع بن هلال
عمرو بن حجاج از جانب فرات بمیمنه لشکر حضرت حمله کرد با اصحاب خود و جنگ در پیوست بعد از آنکه جنگ
فرو نشست غبار کم شد دیدیم مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده بود و پیرو شمر ولد الزنا با گروهی بجانب میسره

حمله کردن عمرو بن حجاج بمیمنه لشکر آنحضرت و حمله کردن شمر بمیسره لشکر آنحضرت

آتش زدن ابن سعد خیمهها را

میسره اصحاب آنحضرت حمله کردند و اصحاب آنحضرت حمله کردند و اصحاب آنحضرت بر ایشان حمله کردند و سی و سه
نفر دیگر از اصحاب آنحضرت باقی مانده بودند و این جماعت قلیله هر طرف کرو میکردند آن جماعت و سپاه
متفرق میشدند پس عمر بن سعد حصین بن نمیر سکونی را خواند با پانصد نفر تیرانداز بمدد لشکر خود فرستاد
ایشان مقاتله کردند تا نزدیک حسین علیه السلام و اصحاب او رسیدند و ایشان را تیرباران کردند
و پیهای اسبهای ایشان را پی کردند و مقاتله بطول انجامید تا میان روز جنگ شد که نمیتوانستند
کر بغیر از یک جانب پیش آیند بجهت آنکه خیمهها از نزدیک یکدیگر بودند ابن سعد گروهی را هلاک
کرد ابن سعد گفت خیمهها را آتش زنند پس آتش در خیمههای عصمت و سرادقات طهارت زدند المجد
المختار ان امیة هدموا بیوتک عامدین واحرقوا ای رسول مختار بنی امیه خانههای ترا خراب کردند
و بآتش عدوان سوختند وبناتک الخفرات اضحت بعد ذا بالسلب والضرب الاثیم تعذب آه آه
دختران و پرده نشینان ترا میزنند و برهنه میکنند و بعذاب معذب نموده اند خلفتها وقلوبها
کعوبها خنقا تشب به الحریق وتثقب یا رسول الله این سهل است که دلهای ایشان از آتش خیمهها آتش
زدند و بکشتن فرزندانت جگرها را کباب کردند بیت سوزش پرده نشینان بین بنود ایمرخ بیر
سعیها کردی که آخر خیمهها را سوختند چون امام عالیمقام و اصحاب کرام او این بیشرمی دیدند تیغ کشیده
مثل شیر خشمناک بر آن قوم بیحیا حمله کردند عمرو بن قرظه انصاری جان خود را فدای آن مظلوم کرده هر طرف که
آنحضرت رو میکرد سپر میشد برابر آنحضرت که تیری و نیزه که میآمد بر او وارد آید و نمیگذاشت که ضربت الخ به
آنشهید برسد تا آخر از کثرت جراحات بر زمین افتاد گویا میگفت بیت آید رفقا کاشکی میداشتم جان دیگر
تا نثار میکردمی این را به پیکان دیگر چون از پا در آمد گفت یا ابن رسول الله آیا بعهد خود وفا کردم فرمود
بلی چون داخل بهشت شوم تو در پیش روی من باشی سلام مرا بخدمت جدم برسان و بگو بزودی بخدمت
تو میرسم ابو ثمامه صیداوی پیش آمد عرض کرد یا اباعبدالله نفسی لنفسک الفداء هؤلاء اقتربوا منک
فلا والله لا تقتل حتی اقتل واحب ان القی الله ربی وقد صلیت هذه الصلوة فدای تو شوم این
گروه اشرار بتو نزدیک شده اند و میخواهم جان خود را فدا کنم و میخواهم این فیض را با تو دریابم که نماز وداع
است چون آنجناب اسم نماز شنید آهی کشید از سینه پر درد پس سر باسمان کرد و گفت نماز را بیاد آوردی
خدا ترا از نماز گذاران گرداند بلی اول وقت نماز است پس فرمود از ایشان مهلت طلبید تا نماز کنیم
چون مهلت خواستند حصین بن نمیر گفت نماز شما مقبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای غدار
نماز فرزند سید ابرار مقبول نیست نماز چون تو ناهنجار مقبول است ای ملعون در غضب شد و بحبیب حمله

مقتل

کرد حبیب ضربتی بروی اسب آن ملعون زد اسب از جا در آمد آن ملعون از اسب در افتاد حبیب خواست او را
بکشد اصحاب او را در ربودند آنحضرت زهیر بن قین و سعید بن عبد الله را فرمود پیش روی من بایست
تا نماز کنم آن دو بزرگوار جانها فدای آن سید ابرار کرده آنجناب با سایر اصحاب مشغول نماز شدند
و بطریق نماز خوف نماز را ادا کردند و هر تیر و نیزه که از آن قوم بجانب آن امام عالمیان می آمد آن بزرگوار آن را
برجان خود میخریدند تا آنکه سعید با سعادت از کثرت جراحات از پا در آمد و میگفت خداوندا ایشان را
لعنت کن مثل لعنت عاد و ثمود خداوندا برسان به پیغمبر خود از من سلام برسان آنچه را متحمل شدم از الم جراحتها خداوندا
اینها همه بجهت یاری ذریهٔ پیغمبر تو بود پس یاری کن تو ایشان را این را گفت و مرغ روحش بسرای جاوید شتافت
چون شهید شد سیزده چوبه تیر بر بدنش یافتند زیاده بر آنچه بر او رسیده بود از زخم نیزه و شمشیر و بروایت ابن نما
فرصت نماز بایشان ندادند بلکه نماز را با ایما و اشاره فرادا کردند بعد از آن جون که غلام سیاهی بود از آزاد کردهٔ
ابوذر غفاری بخدمت آن سید عالمیان آمد زمین ادب را بوسید اجازهٔ حرب خواست حضرت فرمود من ترا رخصت
میدهم که بر گردی تو از برای طلب عافیت همراه ما کردی نمیخواهم از جهت ما مبتلا شوی گفت یابن رسول الله
انا فی الرخاء الحس قصاعکم وفی الشدة اخذلکم یعنی در زمان رفاهیت و نعمت شما کاسه لیسی شما کنم
و در زمان شدت شما را واگذارم والله ان ریحی لمنتن وان حسبی للئیم ولونی لاسود فتنفس علی بالجنة
فتطیب ریحی ویشرف حسبی ویبیض وجهی یعنی بخدا قسم که بویم بد و حسبم پست و رنگم سیاه است آیا میخواهی که
راه تو کشته شوم تا بویم نیکو شود و حسبم شرف یابد و سفید رو شوم لا والله لا افارقکم حتی یختلط هذا
الدم الاسود مع دمائکم بخدا از شما جدا نمیشوم تا این خون سیاه خود را مخلوط کنم بخونهای مطهر شما
پس رخصت یافته پا در میدان گذارده و میگفت کیف یری الکفار ضرب الاسود بالسیف ضربا
عن بنی محمد اذب عنهم باللسان والید ارجو به الجنة یوم المورد چگونه می بینند جماعت کفار
شمشیر زدن غلام سیاه را در راه اولاد پیغمبر بدست و زبان منع میکنم ایشان شر دشمنان را با امیدواری
رحمت الهی در روز قیامت پس خود را بر آن سپاه دلان زد و در دریای حرب غوطه ور شد و جنگ کرد
تا آنکه از کثرت جراحات بر زمین افتاد جناب سید الشهدا علیه السلام بر سر کشتهٔ وی آمد گفت اللهم بیض
وجهه وطیب ریحه واحشره مع الابرار وعرف بینه وبین محمد وآله خداوندا روی او را سفید
و بوی او را نیکو گردان و او را با نیکوکاران محشور گردان و در میان او و محمد صلی الله علیه و آله او را جدائی
مینداز و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که آنحضرت از پدر بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام
روایت کرده که قبیلهٔ بنی اسد که شهدای کربلا را دفن کردند آن غلام را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او سا

ابو مخنف

ساطع بود و بروایت سید بن طاوس پس عمرو بن خالد الصیداوی بخدمت آن مقتدای عالمیان آمد عرض کرد
یا ابا عبد الله قد هممت ان الحق اصحابی وکرهت ان اتخلف واراک وحیدا من اهلک قتیلا میخواهم
ساعتی که همرکابان تو شهید شدند بنوشم و جامهٔ شهادت در پوشم و ملحق شوم باصحاب خود و نمیخواهم که زنده
باشم و ببینم تنهائی ترا با اینکه جان داشته باشم و ببینم کشته ترا حضرت فرمود فتقدم فانا لاحقون بک
عن ساعة یعنی پیش رو که ما هم همین ساعت بتو ملحق میشویم پس روی بمیدان کارزار نهاده و بعد از جانفشانی
بسیار جان خود را در راه آن سید ابرار و نور باصرهٔ حیدر کرار در باخت و بسرای جاوید شتافت و ذکر
کرده است سید بن طاوس که حنظلة بن سعد شامی آمد در پیش روی آن پیشرو سالکان طریق نجات
بازی ایستاده هر تیر و نیزه که بجانب آن امام اخیار میآمد بصورت و سینهٔ خود میخرید و ندا کرد یا قوم
انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل داب قوم نوح وعاد وثمود تا آخر آیه صاحب مناقب میگوید
که آنحضرت فرمود یا ابن سعد خدا رحمت کند ترا ایشان مستحق شدند عذاب را که رد کردند دعوت ترا
و بعوض آن دشنام دادند و تیر و نیزه بر تو زدند و چگونه مستحق نباشند و حال آنکه کشتند اصحاب ترا عرض
کرد راست فرمودی فدای تو شوم آیا نمیرویم بسوی خداوند و باصحاب خود ملحق نمیشویم حضرت فرمود برو بسوی
چیزیکه از برای تو بهتر است از دنیا و مافیها پس برو بسوی ملکی که او را زوال نمیشود پس گفت السلام علیک
یابن رسول الله صلی الله علیک وعلی اهل بیتک وجمع بیننا وبینک فی جنته سلام و صلوات بر تو و اهل
بیت تو خدا جمع کند میان ما و تو در بهشت رحمت خود حضرت فرمود آمین آمین پس بمیدان مردانگی نهاد و
قتال عظیمی کرد و تمام مردانگی کرد تا آخر الامر از کثرت جراحات از پای در آمد و بسایر شهدا ملحق گردید و بروایت
سید بن طاوس پس سوید بن عمرو بن ابی المطاع که از بزرگان بود و بسیار نماز گذارنده و بسیار ثابت قدم بود روانهٔ
میدان شد و مثل شیر خشمناک خود را بهر طرف میزد و میانداخت و بهر طرف حمله میکرد عاقبت افتاد در زخم
بدن شریفش زدند که بمیدان افتاد و در میان کشتگان محسوب شد و حس و حرکت بر او نماند کسی باو نپرداخت
و چون رمقی بر جانش باقی مانده بود بعد از آنکه بهوش آمد گوش داد یکی میگوید قتل الحسین حسین را کشتند
پس حرکت کرد کاردی که در چکمهٔ خود داشت از آن بیرون آورد و با آن شروع کرد بقتال نمودن و جنگ کرد تا او را
بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند پس چند نفر از انصار بمیدان کشته شدند تا آنکه حجاج بن مسروق مؤذن
آنحضرت پیش آمد و زمین ادب را بوسید و بعد از رخصت رجز خوان بمیدان شتافت و زمانی نگذشت که او را
نیز بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند پس زهیر بن قین بجلی پیش آمد و او نیز از بزرگان لشکر سید الشهدا
علیه السلام بود و در راه با آنحضرت ملحق شده بود بعزم کشته شدن همراه آنحضرت کرده بود و زنش را طلاق داد و او را

بقیة

بقبیلهٔ خودش فرستاد چون میدانست که کشته میکردد و بالجمله بعد از اسیر خلاص از انا شرفیاس روانه سوی میدان کارزار شد و میکفت اَنَا زُهَیْرٌ وَاَنَا بْنُ قَیْنٍ اَذُودُکُمْ بِالسَّیْفِ عَنْ حُسَیْنٍ منم زهیر پسر قین که شما را دفع میکنم بشمشیر خود از حسین و شعری چند خواند و حمله بران روباه صفتان کرد و صد و بیست نفر از اشرار بدنهاد را البوار روانه کرد پس کثیر بن عبدالله بن شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی براو حمله کردند ضربت براو زدند تا اورا از پای درآوردند جناب امام عم باو خطاب کرد لا یبعدک الله یا زهیر خدا تورا از رحمت خود دور نکرداند و بر هر خدا لعنت کند کشندگان تو را هم چنانکه لعنت کرد کسانی را که ایشان را مسخ کرد بقرده و خنازیر

پس حبیب بن مظاهر پیش رفت و او مردی بود کهن سال و بخدمت پیغمبر خدا رسیده بود و هم بملازمت علی مرتضی مشرف شده بود بعضی ذکر کرده اند که این پیر سعادتمند قرآن را تمام حفظ داشت و شبها خواب نکردی و از سر شب تا صبح قرآن را ختم کردی چون اجازه خواست حضرت فرمود تو از جد و پدرم یادکاری و پیری تو را در یاد چگونه راضی شوم که بمیدان روی حبیب بن مظاهر بکریه درآمد عرض کرد میخواهم در نزد جدت روسفید باشم و بیاری برادرت مرا از یاری کند خود محروم مدارند بیاری مبالغه کرد حضرت اورا اجازه داد رو بمیدان نهاد میکفت اَنَا حَبِیبٌ وَاَبِی مُظَاهِرٌ فَارِسُ هَیْجَاءٍ وَحَرْبٍ تَسْعَرُ وَاَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدَدِ اَکْثَرُ وَنَحْنُ اَعْلَی حُجَّةً وَاَظْهَرُ وَاَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ اَغْدَرُ وَنَحْنُ اَوْفَی مِنْکُمْ وَاَصْبَرُ حَقّاً وَاَتْقَی مِنْکُمْ وَاَعْذَرُ یعنی ای کروه کوفه و شام بدانید منم حبیب بن مظاهر سواره نامدار در روز ما بنکه آتش جنگ شعله زند و شما اکرچه بحسب شماره بیش از ما هستید لکن حجت با برشما غالب و ظاهر میباشد و اکر شما صاحبان غدر میباشید لکن ما بتمام صاحبان وفا که بعهد خود باقی میباشیم و برنیزه و شمشیر شما صبر میکنیم پس انشجاع دلاور برانقوم ابتر حمله کرد و به تیغ بیدریغ کروهی بر خاک هلاک انداخت و جماعتی را از ضرب تیغ آتشبار دمار برآورد تا آنکه باین پیری شصت و دو نفر را بدرک اسفل رسانید پس نامردی از قبیلهٔ بنی تمیم نیزه بر او زد که از پا درآمد خواست برخیزد حصین بن نمیر سکونی ضربتی براو زد که بر زمین افتاد و آن تمیمی ملعون فرود آمد سر مقدسش را از تن مطهرش برید بروایت محمد بن ابیطالب موسوی حصین بن نمیر سر اورا برید و بر کردن اسبش آویخت صاحب مناقب نقل کرده که بدیل بن صریم اورا از بدن برید و بر کردن اسبش آویخت و رفت تا مکه چون داخل مکه شد حبیب را پسری بود هنوز بحد بلوغ نرسیده بود سر پدر را دید در کردن اسب ملعون اورا شناخت براو حمله کرد و اورا کشت و سر پدر را از او کرفت صاحب مناقب میکوید رفتن حبیب دهم شکست حسین علیه السلام را پس فرمود عند الله احتسب نفسی و حماة اصحابی پس هلال بن نافع بجلی قدم در عرصهٔ نبرد کذاشت و رجزی چند خواند و شروع نمود به تیر انداختن و انقدر که تیر داشت بر سینه سنک دلان انداخت تا تیرهایش تمام شد دست بشمشیر زد تیغ از نیام کشید و میکفت

و میکفت اَنَا الْغُلَامُ الْیَمَنِیُّ الْبَجَلِیُّ دِینِی عَلَی دِینِ حُسَیْنٍ وَعَلِی اِنْ اُقْتَلِ الْیَوْمَ فَهَذَا اَمَلِی فَذَاکَ رَاْیِی وَاُلَاقِی عَمَلِی منم جوان یمنی از قبیلهٔ بجیلی و دینم دین حسین و پدر حسین علیه السلام است اکر کشته شوم امروز پس کشته شدن در راه او آرزوی منست و همانست قصهٔ من و من مبرسم بکرده و عمل خود خود را برانقوم بیباک زد تا آنکه سیزده نفر را بدار البوار فرستاد آخر الامر بازوهای انشجاع نامدار را شکستند و اورا اسیر و دستکیر کرده در لشکر پسر سعد بردند شمر ملعون برخواست کردن اورا زد و بشهادت بر سعادتش رسانید پسر جنادة بن الحرث آمد

شهید ملعون کردید و بروایت محمد بن ابیطالب موسوی جوانی بود که پدرش در معرکه شهید شده بود مادرش نزد وی آمد و کفت اُخْرُجْ یَا بُنَیَّ وَقَاتِلْ بَیْنَ یَدَیِ ابْنِ رَسُولِ اللّهِ ای فرزند برخیز و قدم در راه وفا نه و در برابر فرزند پیغمبر جهاد کن که و دست در یافتن سعادت بزن جوان عازم میدان شد جناب امام علیه السلام فرمود این جوان پدرش کشته شده شاید مادرش راضی بمیدان رفتن تو نباشد عرض کرد که مادرم مرا امر کرده بجهاد و مادرم مرا بخدمت تو فرستاده بعد از رخصت بمیدان آمد و میکفت اَمِیرِی حُسَیْنٌ وَنِعْمَ الْاَمِیرُ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ عَلِیٌّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِیرٍ لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَی لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرٍ مُنِیرٍ امیر من حسین است و نیکو امیریست حسین و او سرور قلب احمد مختار و فرزند فاطمه و علی کرار است پس آیا او را نظیری و مانندی میباشد روی انورش مثل خورشید تابان و ماه درخشان میباشد پس شروع بمقاتله کرده جنک کرد تا کشته شد سرش را بریدند و بمیان لشکر سید الشهدا علیه السلام انداختند مادرش سر پسر را برداشت و کفت اَحْسَنْتَ یَا بُنَیَّ یَا سُرُورَ قَلْبِی وَیَا قُرَّةَ عَیْنِی مرحبا نیکو جانفشانی کردی آفرین باد بر تو ای پسرم پس انسر را انداخت بسوی یکی از ظالمان و اورا کشت پس عمود خیمه را کرفت و رو بمیدان نهاد و میکفت اَنَا عَجُوزٌ سَیِّدِی ضَعِیفَةٌ خَاوِیَةٌ بَالِیَةٌ نَحِیفَةٌ اَضْرِبُکُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِیفَةٍ دُونَ بَنِی فَاطِمَةَ الشَّرِیفَةِ من پیرهزنی هستم ضعیف و نحیف و از کار رفته و لکن میزنم شمارا ایکروه کفار بضربتهای در یاری فرزندان فاطمه علیها السلام پس دو مرد را بجهنم فرستاد پس حضرت امر فرمود که بر کرد دوا او را کردند محمد بن ابیطالب میکوید که یک یک میامدند نزد آن امام و میکفتند اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ پس انحضرت در جواب میفرمود که ما هم از عقب میرسیم و این آیه را میخواند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ و بعد از آن عابس بن شبیب شاکری پیش آمد و اورا غلامی بود شوذب نام باو کفت یا شوذب مَا فِی نَفْسِکَ اَنْ تَصْنَعَ چه در نظر داری که کرده باشی کفت اُصْنَعُ اُقَاتِلُ حَتَّی اُقْتَلَ چه میکنم جنک میکنم تا کشته شوم کفت این بود کمان من بتو پس پیش برو بنزد ابی عبدالله تا ترا نیز از قربانیان کوی خود داند هم چنانکه دیکران

مقتل

دراین سلسله داخل شدند و دراین خریطه منخرط گردیدند زیرا که امروز روزگار دریافتن سعادتست و بعد ازاین روز حسابست نه روزگار پس پیش امد و سلام کرد و گفت یا ابا عبدالله اَمَا وَاللهِ مَا اَمسَیٰ عَلیٰ وَجهِ الاَرضِ قَرِیبٌ وَلَا بَعِیدٌ اَعَزَّ عَلَیَّ وَلَا اَحَبَّ اِلَیَّ مِنکَ بخدا قسم که در روی زمین از دور و نزدیک عزیزتر و محبوب تر از تو در نزد من کسی نیست وَلَو قَدَرتُ عَلیٰ اَن اَدفَعَ الضَّیمَ اَوِ القَتلَ عَنکَ بِشَیءٍ اَعَزَّ عَلَیَّ مِن دَمِی وَنَفسِی لَفَعَلتُ اگر میتوانستم که ظلم و ستم و کشتن را دفع کنم از تو بچیزی که عزیزتر از جان و خونم باشد هر اینه میکردم پس گفت اَلسَّلَامُ عَلَیکَ یَا اَبَا عَبدِاللهِ گواه باش که من بر دین تو و پدر تو میباشم و بطریق شما جان میسپارم این را گفت و شمشیر را کشید و رو بمیدان نهاد

ربیع بن تمیم میگوید که چون دیدم او را که رو بمیدان می اید من او را میشناختم و او را در جنگها دیده بودم و شجاع ترین خلق بود پس گفتم اَیُّهَا النَّاسُ هٰذَا اَسَدُ الاَسوَدِ هٰذَا ابنُ شَبِیبٍ لَا یَخرُجَنَّ اِلَیهِ اَحَدٌ ایها الناس این شیر شیرانست این پسر شبیب است کسی بجنگ او نرود که کسی مرد میدان او نیست پس ان نامردان نرسیدند و هرچند ایستاد کسی بجنگ او نرفت چون دید کسی بمیدان نمی اید فریاد میزد اَلَا رَجُلٌ اَلَا رَجُلٌ ایا مردی ایا مردی هم نرسید ایا مرد شجاعی که بمیدان کارزار چون پسر سعد ملعون دید که کسی جرئت مبارزت او نمیکند امر کرد او را از هر جانب سنگ باران کنند چون این را دید دست از جنگ برداشت و زره را از تن کند و دل بکشته شدن داد و با تن برهنه بر ان روباه صفتان حمله کرد و ایشانرا منفرق کرد ربیع میگوید بخدا قسم دیدم او را که زیاده از دویست نفر را پیش انداخته بود و میدوانید و میانداخت من با او اشنائی داشتم گفتم ایا عابس میاندیشی که خود را با سر و تن برهنه در دریای حرب انداختهٔ عابس گفت دوستی حسین مرا دیوانه کرده سهل است اکنون ان گروه اشرار از هر جانب او را احاطه کردند و انقدر سنگ بر بدن شریفش زدند که او را از حس و حرکت انداختند و سر مطهرش از بدن جدا کردند پس دیدم سرش را بر دست گروهی بود این میگفت من کشتم او را و ان میگفت من کشتم او را پسر سعد گفت نزاع نکنید که او را یک نفر نکشته پس عبدالله غفاری و عبدالرحمن غفاری نزد ان بزرگوار امدند و گفتند یا ابا عبدالله اَلسَّلَامُ عَلَیکَ امده ایم جان خود را فدای تو کنیم و دفع ظلم از تو کنیم و در برابر روی تو کشته شویم حضرت فرمود خوش امدید پیش امدند و اشک از دیده میباریدند حضرت فرمودند برادر چرا گریه میکنید بخدا قسم که امیدوارم که بعد از یکساعت دیگر دیدهٔ شما روشن شود و دل شما شاد گردد عرض کردند فدای تو شویم وَاللهِ مَا عَلیٰ اَنفُسِنَا نَبکِی وَلٰکِن نَبکِی عَلَیکَ نَرَاکَ قَد اُحِیطَ بِکَ وَلَا نَقدِرُ عَلیٰ اَن نَنفَعَکَ بخدا قسم که بر خود گریه نمیکنیم بلکه گریهٔ ما بر تو است که می بینیم که این جماعت خونخوار ترا احاطه

کرده اند و نمیتوانیم نفعی بتو برسانیم و دفع این اشرار را از تو نمائیم حضرت فرمود جزاهما الله خیرا بر حال من دارید بخدا شما را جزای خیر دهد پس ان دو بزرگوار زبدهٔ اخیار وداع امام ابرار را وداع کفتند با دل ریش و دیدهٔ اشکبار روانهٔ میدان کارزار شدند و داد مردی و مردانگی را دادند تا انکه سرهای خود را در راه پیغمبر رسول الله در باختند و سر عزت براوج سعادت کشیدند پس بحضرت غلام ترکی بود صالح و متقی و قاری قران عازم جان باختن شد و در بعضی از کتب ذکر شده که چون این غلام خواست انحضرت فرمود او را بزین العابدین علیه السلم بخشیده ام از او اذن و رخصت بگیر بخدمت ان بزرگوار امد عرض کرد که بجهة جان باختن بخدمت پدرت رفتم فرمود اختیار من با شما است میخواهم اذن دهی تا جان خود را نثار پدر بزرگوارت کنم حضرت فرمود من ترا ازاد کردم خود اختیار خود داری ان غلام بخدمت ان امام همام عم امد کیفیت را عرض کرد و مرخص شد بدر خیمهٔ اهل حرم امد گفت ایضا ای مخدرات جلالت و عزت و کرامت مدتی خدمت شما کردم اگر تقصیری کرده باشم مرا حلال کنید و در قیامت مرا فراموش مکنید از گفتگوی ان غلام اهل حرم بگریه در امدند و ایشانرا وداع کرده روانهٔ میدان شد و رجزی چند خواند سید الساجدین علیه السلام فرمود دامن خیمه را برچینید تا ببینم چگونه حرب مینماید انصاف مند خود را بر ان قوم بیحیای و سبازده جمعی را بجهالت هلاک انداخت تا اخر امر او را بر زمین انداختند سید الشهدا علیه السلام بر بالینش حاضر شده چون او را بان حال دید بگریه در امد و روی مبارکش را بر رویش گذاشت ان غلام چشم را گشود سید الشهداء علیه السلم را دید تبسمی کرد و روحش بریاض قدس پرواز کرد پس یزید بن شعثاء بمیدان تاخت هشت تیر داشت هر تیری که میانداخت حضرت میگفت خداوندا تیرش را بنشانه اشنا کن و بعوض ان بهشت باو عطا کن و با ان تیرا پنج نفر از ان منافقان را بجهنم فرستاد اخر برا حمله کردند و بجرعهٔ شهادت رسانیدند پس ابو عمرو نهشلی که از زهاد و عباد و قاریان قران بود بمیدان رفت و خود را بر انجماعت زد و بهر طرف که رو میکرد ایشان از دم میشکافت و بعد از قتال بسیار کشته شد و بخدمت ان امام اخیار میامد و میگفت اَبشِر هُدِیتَ الرُّشدَ تَلقیٰ اَحمَدًا فِی جَنَّةِ الفِردَوسِ تَعلُو صُعُدًا بشارت باد ترا که هدایت یافتی و برشد رسیدی و ملاقات خواهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله را در بهشت فردوس و در درجات بلند بهشت بالا خواهی رفت اخر الامر ملعونی که او را عامر بن نهشل میگفتند او را شهید کرد و سر او را از بدن شریفش جدا کرد لِلّٰهِ کَم بَدرٍ سَعدٍ فِی التُّرَابِ ثَرًی وَانجُمٍ فِی عِرَاصِ الطَّفِّ قَد اَفَلُوا چه بسیار از ماههای فلک عزت و جلالت که بر زمین افتادند و چه ستارههای درخشان که در زمین کربلا از جور بیره روزان غروب کردند وَکَم وُجُوهٍ لَقَد اَبلیٰ مَحَاسِنَهَا حَرُّ الظُّبَا وَهَجِیرُ الشَّمسِ وَالذُّبُلِ چه بسیار از روهای نورانی که پژمرده گردید بجهت حرارت افتاب و حرارت تشنگی

وكم دورٍ على هضبات شهابٍ او دوحٍ قد رفعت الادماج قد رفعت
ومن تجمع دماءها مجاسن ربما كيف وقد عطل قاسم رسمها عطل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله وعلى اهل بيت رسول الله وعلى انصار دين الله وعلى جماعة
شهداء الله وعلى المجاهدين في سبيل الله وعلى الناصحين في جنب الله وعلى باذل الارواح لوجه الله
وعلى الخائضين في بحار الحتوف والاسنة في محبة الله وعلى الثابتين في ميدان الكفاح في طاعة الله
وعلى الابدان الضعيفة في عبادة الله وعلى الدماء السائلة والدموع السائلة من خشية الله السلام
على السادات العلوية السلام على البنات الهاشمية السلام على الشيوخ والشبان السلام على الرجال
والنسوان السلام على الابدان السليبة السلام على الاجسام التربية السلام على الخدود المعفرة والجباه
المخضبة والاعضاء المقطعة والرؤس المشالة السلام على المذبوح من القفا السلام على المحزوز
الخباء ومسلوب العمامة ومسلوب العمامة والرداء السلام على من بكى عليه جبرئيل وتزلزل له العرش
الجليل وعلى انصاره من ولد جعفر وعقيل السلام على الضريع المرتجى وعلى من نصره من ولد المجتبى
ورحمة الله وبركاته وبعد فقد قال الله سبحانه ووصينا الانسان بوالديه احسانا حملته امه
كرها ووضعته كرها حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين سنة قال رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي
وعلى والدي وان اعمل صالحا ترضيه واصلح لي في ذريتي ظاهر اية شريفه بيان لزوم يا رجحان احسان
ونيكى بوالدين است و بيان وجه استحقاق ايشان باحسان نسبت بهمه انكه او متحمل مشاق عظيمه ميشوند بوا
كه حمل ميكند مادر او را از روى اكراه بجهة تعبيكه باو ميرسد و وضع ميكند از روى اكراه بواسطه مشقتيكه باو
ميرسد و تعبى كه در مدت حمل و رضاع كه مدت سى ماه است لا اقل باو ميرسد و حكم بلزوم يا رجحان احسان
بوالدين از احكام مقرره شرعيه ميباشد كه در كتاب و سنت مكرر امر بان ميشود بلكه لزوم شكر ايشان و
هر متصور عقل حاكم بان ميباشد و معلوم است كه انعام والدين بفرزند انعام بسيت عظيم زيرا كه او كه دا
وجود او شده واند و تا بحد رشد تا بكار و مميز بشود و نفع و ضرر خود را تميز دهد او را از مهالكه محافظت
كرده و از خود اكرفته او خورانيده ند و بر خود تنك كرده او وسعت داده ند و لهذا خداوند جليل شكر
ايشان را عظيم و از امور بشكر خود كردانيده ميفرمايد ان اشكر لي ولوالديك و باجمله سفارش الطف ونا
در احترام و احسان بوالدين و مذمت بر مخالفت و اذيت ايشان وعده وفا ايشان فوق از حد احصا است بلكه
قران لحسان ايشان را مقرون بتوحيد خود كردانيده ميفرمايد وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين

وبالوالدين احسانا يعنى حكم فرمود خداى تو كه پرستش نكنيد مگر او را و شريكى از براى او قرار ندهيد
وحكم كرد باحسان و نيكى بوالدين و حديثى وارد شده يفعل البار ما يشاء ان يفعل فلن يدخل
النار ويفعل العاق ما يشاء ان يفعل فلن يدخل الجنة يعنى احسان كننده بوالدين هر چه ميخواهد
بكند كه داخل جهنم نخواهد شد هر كز و هيچ عمل شرى و عاق والدين هر عملى كه ميخواهد بكند كه هيچ عمل
خيرى داخل بهشت نخواهد شد و از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه مردى امد بخدمت حضرت رسول
صلى الله عليه واله عرض كرد يا رسول الله من رغبت دارم بجهاد رفتن و شايقم حضرت فرمودند پس برو جهاد
بكن در راه خدا اگر كشته شوى در راه خدا است و اگر زنده باشى و مردى داده ميشوى و اگر بميرى اجر
اجر تو بر خدا است و اگر بر كردى از كناهان بيرون ميشوى مثل روز يكه از مادر متولد شده باشى گفت يا رسول الله
مرا پدر و مادر و پير است كه بمن انس ميگيرند و ناخوش دارند بيرون رفتن مرا بسوى جهاد حضرت فرمودند پس
در پيش پدر و مادر خود قسم بان كسيكه نفس من بيد اوست كه انس گرفتن ايشان بتو در يك شب و روز بهتر است از جهاد در يك سال
جون بنا از لفظ يان كه حيات دو جاست حيوة صورى ظاهرى و حيوة معنوى و حقيقى و ان حيات است كه
مرگى در پى ندارد و زندگانيست كه فناى در عقب ندارد و اين عزيست كه ذلتى بعد از ان نيست
و غنائيست كه فقرى بعد از ان نيست و شكى نيست كه هر گاه والدين صورى كه واسطه حيات صورى هستند
اينقدر حق ايشان عظيم باشد در نزد عقل و شرع پس پدر و مادر حقيقى كه باعث حيات حقيقى ميباشند
حق ايشان چه قدر عظيم خواهد بود والد حقيقى امام عليه السلام ميباشد كه بواسطه او حيات حقيقى
حاصل ميشود بلكه اين حيوة ظاهرى و اين نشاه دنيويه و انچه در ان ميباشد نيز بواسطه وجود عالم ايشان
اگر از وجود بركت ايشان نبود عالم و ما فيها نبود و خلق نميشد و اگر از بركت نفوس قدسيه ايشان نبود نزول
بركات و دفع بليات نميشد و عالم باقى نبود و اين مرتبه در نزد اهل معرفت بسيار واضح و هويدا است و در
اخبار اهلبيت عليهم السلام مصرح بان شده مكرر چنانچه امير المؤمنين عليه السلام بطارق بن شهاب ميفرمايد
در حديث طويلى كه فهم رأس دائرة الايمان وسماء الوجود وقطب دائرة الموجود وضوء شمس الشرف ونور
قمرها واصل العز ومبدءه ومنتهاه يعنى ايشانند ابتداى دائره ايمان و فلك وجود و قطب دائره موجودات
بان كه دائره موجودات حركت ميكرد و ايشانند روشنى افتاب و ماه و اصل و منبع عزت و جلالت و ابتدا و انتها
ان و در حديث ديگر از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه ميفرمايد در حديث طويلى كه بنا عبد الله وبنا يعبد الله
ونحن ائمة الهدى والعروة الوثقى ونحن الاولون ونحن الاخرون بما افتتح خدا عالم را و با ما ختم مينمايد

ما ئیم پیشوایان هدایت و عروة الوثقی ائمه و اولین ما ئیم آخرین در آخر حدیث میفرماید نحن السراج لمن استضاء والسبیل لمن اهتدی و نحن القادة الی الجنة نحن الجسور والقناطر نحن السنام الاعظم بنا ینزل الغیث وبنا تنزل الرحمة و بنا یدفع العذاب والنقمة و در این آیه شریفه مذکوره بخصوص تفسیر والدین بحسنین علیهما السلام شد چنانچه علی بن ابرهیم در تفسیر خود روایت کرده است که الاحسان رسول الله و قوله بوالدیه احسانا انما عنی الحسن والحسین مراد از احسان در این آیه رسول خدا است و مراد از والدین حسنین است وبنا بر این احسانا منصوب بر علیت است حاصل معنا این میشود که وصیت کردیم انسان را در باب حسنین علیهما السلام بجهة انتساب ایشان برسول الله و تتمه این صریحست باینمعنی زیرا که حسین علیه السلم بود که مادرش حمل او را از روی اکراه و وضعش را از روی اکراه کرد چون خبر داده بودند باو که فرزند تو را شهید میکنند میگفت چه کنم فرزندی را که امت او را شهید کنند و در حدیث است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بشارت دادند بولادت حسین علیه السلم و اینکه امامت در صلب او است پس خبر دادند او را بانها آنحضرت پس جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله خبر ولادت حسین علیهما السلم و شهادت او را بنور چشم خود فاطمه علیها السلم داد پس فاطمه علیها السلم حمل برداشت از روی اکراه پس حضرت صادق علیه السلم فرمودند فهل رایتم احدا یبشر بولد فیحمله کرها یا دیده اید کسی را که بشارت دهند بر پسر پس ناخوش داشته باشد حمل او را یعنی که فاطمه بود که مغموم بود و کراهت داشت بجهة آنچه باو میرسد از شهادت و وضع کرد او را از روی اکراه و این قول وبه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که جبرئیل علیه السلام نازل شد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و عرض کرد یا محمد خداوند جلیل ترا اسلام میرساند و بشارت میدهد ترا بفرزندی که از فاطمه علیها السلم متولد میشود امت تو بعد از تو او را میکشند حضرت فرمود سلام بر پروردگار من باد حاجتی نیست بفرزندی که امت من او را میکشند جبرئیل علیه السلم برگشت و باز عود نمود و گفت خدا ترا اسلام میرساند و میفرماید که امامت و ولایت و وصایت را در او قرار میدهم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود راضی شدم پس آنحضرت فرستاد نزد فاطمه علیها السلم که بشارت میدهد مرا خدا بفرزندی از تو که امت من او را میکشند فاطمه علیها السلم جواب فرستاد که مرا حاجتی نیست بچنین فرزندی حضرت فرستاد که خدا در ذریه او قرار خواهد داد امامت و ولایت و وصایت فاطمه سلام الله علیها فرستاد که راضی شدم حملته کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا او را حمل برداشت از روی اکراه و گذاشت او را از روی اکراه و مدت حمل و رضاع او سی ماه بود که شش ماه مدت حمل است و بیست چهار ماه مدت زمان رضاع و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام تصریح فرمود که در حق حسین علیه السلام نازل شد این آیه و وصینا الانسان بوالدیه ... احسانا ... ایشان لازم ...

و نقلی شکر ایشان که والدین حقیقی میباشند واجب و متحتم میباشد و شکر این والدین است که مقرون بشکر خدا است و احسان باین والدین است که مقارن با توحید است پس کسیکه ایشان را شکر نکند شکر نکرده است خدا را و کسیکه باین والدین احسان نکند توحید را ناقص گذاشته ابن طاوس علیه الرحمة ذکر کرده که اشکر لمن لولاهم لما خلقتک شکر کن کسانیرا که اگر نبودند ایشان خلق نمیشدی اگر ایشان را شکر کردی خدا را تعظیم کردی اگر ایشان را احسان کردی خدا را نیکی کرده مگر نشنیده که ابن عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون خدا عرش و ملائکه حاملین عرش را خلق کرد وحی شد بایشان که طواف کنید بعرش من و تسبیح کنید مرا این طواف کردند پس فرمود صلوات بفرستید بر حبیب که او را از نور عظمت خود خلق کردم گفتند خدایا ما را امر کردی که طواف کنیم عرش ترا و ثنا گوئیم ترا پس امر فرمودی که صلوات بفرستیم بر حبیب تو اما کم کنیم تسبیح ترا و بجای آن صلوات بر حبیب تو فرستیم پس ندا رسید بایشان که اذا صلیتم علی حبیبی محمد سبحتمونی و هللتمونی هرگاه شما صلوات بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید پس احسان ایشان از لوازم میباشد و نیکی با ایشان از واجبات است عقلا و شرعا زیرا که عقل حاکم بلزوم و احسان بالذین است و عدم جواز عقوق ایشانست پس چگونه است بایشان که والدین حقیقی و سبب وجود هر شیء میباشند چیزی لازم است احسان ایشان و تعظیم ایشان و همه چیز با ایشان احسان و نیکی کردند و در یاری ایشان کوشیدند هم چنانکه در حدیث ذکر شد جبرئیل خبر داد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که در آنروزیکه کشته میشود در آن سبط خود ایشان او را احاطه کند با ایشان لشکرهای کفر و لعنت و تزعزعت الارض من اقطارها و مادت الجبال وکثر اضطرابها یعنی اطراف زمین خواهد لرزید و کوهها بحرکت و اضطراب خواهند آمد و دریاها بموج و تلاطم خواهند آمد و آسمانها بلرزه خواهند آمد بجهة غضب و غیظ آنچه میکنند دشمنان تو بشو و ذریه تو بجهة عظیم شمردن هتک حرمت تو ولا یبقی شیء من ذلک الا استاذن الله عز وجل فی نصرة اهلک المستضعفین المظلومین چیزی نخواهد بود از اینها مگر آنکه طلب اذن میکند از خدا در یاری اهل بیت تو که ضعیف و مظلومند پس تامل کن در این امر که هر جمادی ایشان را یاری میکند در صدد حمایت و احسان با ایشان میباشد و انسانیکه خداوند جلیل او را وصیت میکند باحسان ایشان و کوهی از ایشان بر ایشان ظلم میکند ایشان را میکشند اسیر کنند گروهی ایشان را وا میگذارند با وجود اطلاع بر مظلومی ایشان او را یاری نمیکنند بلکه از نزد او فرار میکنند و گروهی شادی میکنند بر قتل او و خوشحالی میکنند بمظلومیت او و سبحان الله این معنی را چگونه تصور میتوان کرد یاری از احسان و نیکی که بر همه کس لازم شد نسبت با ایشان و وصیتی که خداوند جلیل نسبت بان دو امام علیهما السلم فرموده دوستان ایشان بجا آورند ...

کوتاهی نکرده‌اند و کسانیکه در خدمت ایشان بودند احسان ایشان این بود که بدست و زبان و مال و جان
با ایشان احسان کنند و در اوامر و نواهی ایشان امتثال بعمل آرند و حق احسان کسانی که کرده‌اند که جانهای
خود را فدای ایشان کردند و بواسطهٔ احسان با ایشان خدا هم با ایشان احسان کرد و چنان مرتبهٔ ایشان را
بالا برد که محسود عالمیان شدند و اعاظم علماء و مؤمنین بابی انتم و امّی با ایشان خطاب میکنند اما
نسبت با امثال ما که دست ما از دامنشان کوتاه و زمانه ما را از فیض خدمت ایشان محروم کرده
احسان ما نسبت با ایشان چیست الّا محبّت ایشان و ذکر مناقب ایشان و زیارت قبور شریفهٔ ایشان
و گریه کردن بر ایشان پس اگر گریه بر ایشان و زیارت ایشان را ترک کنیم چه احسان با ایشان کرده‌ایم و صیّت
خدا را و سفارش پیغمبر را در کجا بعمل آورده‌ایم پس بعنوان حکم کرد بوجوب اقامهٔ تعزیه و گریه بر ایشان و زیارت
ایشان از باب لزوم برّ و احسان با ایشان که ثابت است عقلاً و نصّاً و حصول آن در ضمن این امور مذکور
پس هر یک از این امور از افراد مخیّر فیها میباشد و شکّی نیست که هر یک از افراد واجب مخیّر متّصف بوجوب
میباشد فی الجمله امّا آنکه گریه بر ایشان احسان است واضح است و در اخبار و نصوص تصریح باین شده چنانچه
ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده است از زرارة بن اعین که حضرت صادق علیه السلام فرمودند و در حدیث
طویلی که ما من عین احبّ الی اللّه و لا عبرة من عین بکت و دمعت علیه یعنی چشمی در نزد خدا محبوب تر و آب
دیده در نزد خدا دوستر نیست از آن چشمی که بگرید و بریزد آب چشم خود را در مصیبت جدّم و ما من باکٍ
یبکیه الّا و قد وصل فاطمة و اسعدها و وصل رسول اللّه و ادّی حقّنا یعنی گریه کننده نیست که بر او گریه کند
مگر آنکه نیکی کرده است بجدّه ام فاطمه علیها السلام و یاری کرده است او را در مصیبت فرزندش و نیکی کرده
به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و ادا کرده است حق ما اهلبیت را و ما من عبد یحشر الّا و عیناه باکیة الّا الباکین
علی جدّی یعنی بنده نیست که محشور گردد مگر آنکه دیدهای او گریان میباشد مگر گریه کنندگان بر جدّم که محشور
میشوند با دیده‌های روشن و بشارت باو میرسد از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و خوشحالی بر رو
ظاهر میباشد الخلق فی الفزع و هم آمنون و الخلق یعرضون و هم حدّاث الحسین تحت ظلّ العرش و فی ظلّ
العرش لا یخافون سوء الحساب ای زرارة در روز قیامت مردم در جزع و فزع میباشند ایشان از
فزع قیامت ایمنند و خلق را بمقام حساب و مقام عرض الهی میبرند و ایشان در سایهٔ عرش الهی با حسین علیه السلام
هم صحبت میباشند و خوفی از حساب ندارند با ایشان میگویند داخل بهشت شوید ایشان ابا میکنند و صحبت
حسین علیه السلام را اختیار میکنند حور العین و غلمان بهشت با ایشان پیغام میفرستند که ما مشتاق
شما میباشیم تعجیل کنید ایشان سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را بشنوند بسبب شادی و سرور و بیکه از مجالست

از مجالست آنحضرت دارند پس ای عزیز من تامل کن و ببین که آنحضرت چه حقهای عظیم بر تو و بر همهٔ اهل عالم
دارد از انجمله آنکه از برکت جدّ و پدر او و برادرش خدای جلیل ترا هدایت کرد بدین اسلام تا بدنت را بر آتش
حرام کرد و عذاب ابد را از تو برداشت و پادشاهی سرمد بر ابتو انعام کرد و تعلیم کردند معرفت خدا شناسی
و طریقهٔ عبودیّت و بندگی را و کیفیّت سلوک خدا پرستی را و ترا آشنا کردند با خداوند تو و منعم تو و نادر
هر دو مراتب و درطه که او را بخوانی تا ترا نجات دهد و آموختند بتو علوم و آداب و معارف را که بر بنیهٔ علم
و معرفت مرتبت از هیچ چیز بالاتر باشد حضرت سید سجاد فرمود من علّمنی حرفاً فقد صیّرنی عبداً یعنی کسیکه یک
حرف تعلیم کند مرا بندهٔ خود کرده است با تو چقدر از علوم و معارف ترا بندهٔ خود نکردند اگر
بندهٔ ایشان میباشی این حق بندگی کرا فایت را بشمشیر کین شهید کنند و حرمش را بر سر نیزه کنند
و عیالش را اسیر کنند و مالش را تاراج کنند با اینهمه آهی از سینه نکشی و ناله بلند نکنی و اشک از دیده
نریزی و خاک غمی بر سر نکنی و طپانچه الم بر رو نزنی أفی لعینی کیف تلتذّ الکری و جفونهم لم تکتحل
بر قاد اف باد چشم مرا چگونه بخواب است میرود با لذّت خواب و حال آنکه سادات و موالی من از ترس
دشمنان چشمهای ایشان بخواب نمیرفت أفی لقلبی بالزلال شرابه و قلوبهم بلظی الهجیر صوادی اف باد
قلب مرا که آبهای خوشگوار مینوشند و حال آنکه موالیان من از شدّت تشنگی جگرها و احشای ایشان
خشک شده بود أفی لجسمی کیف تهناه الوطی و جسومهم ما وطئت بمهاد اف بر این بدن بیباک
که چگونه گوارا است بر او خوابیدن بر فرش و تکیه کردن بر فرش و حال آنکه بدنهای منوّره سادات بر
زمین انداختند بابی و امّی الهاشمیات التی قد هتّکت بالهند و الاصفاد پدر و مادرم بفدای
آن زنان هاشمیه که بدنهای ایشان مجروح شده بود به بستن ریسمان و قید دشمنان یرکبن علی
المطا احسرا شعثاً بغیر وطاء علی الاعواد ایشان را برهنه و افسرده بر شترها سوار کرده بودند و
کردانیدند ترنوا الی راس الحسین و تشتکی ما نالها من معشر الاوغاد و اخی بعدک العزیز نصیرنا
فعراقنا بید و مدی الآباد آه شکایت خود را و ظلم ظالمان را برید برادر خود کردند که ای برادر
بعد از آن عزّتها که بود ما را چنان ذلیل کردند بعد از تو که یاوری نیست ما را و فریادرسی نمیباشد
ماذا اخی یا روحی و روح مترب و قرین اقراحی محلّ و دادی ثم وانظر الاولاد فی ذلّ السّبا
والسّبّ للآباء و الاجداد ای برادر ای جان و روح روان من و ای راحت و شادی من بر خیز و ببین طفلها
یتیمت و اولاد بیکست که کجا در ذلّ اسیری مبتلا و بکجا جدّ و پدر ایشان را ناسزا میگویند هل نظرة
یا واحدی اطفی بها ما اشتکیه من لظی الابعاد ای یکانهٔ من آیا میشود که یک نظر بر من کنی و آتش سوزان

مقاد فرزندان تسکین دهی یاری حقوق ایشان بجهت والدین ظاهری نسبت نتوان داد و نعمت این سادات بنعمت سادات ظاهری نتوان سنجید اگر والدین تو واسطه وجود ظاهری تو شده اند ایشان سبب وجود ظاهری تو و والدین تو و جمیع عالم شده اند و اگر والدینت ترا از بلاها حفظ کرده اند ایشان سبب دفع بلاهای دنیا و آخرت تو شده اند و اگر والدینت بر تو مهربانی کرده اند و محبت بتو کرده اند ایشان مهربانتر از هر پدر و مادر بوده اند زیرا که ایشان متحمل این بلاهای عظیم شدند بجهت راحت و نجات تو اگر میکوئی نمی پس بشنو ام سلمه روایت میکند که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد و در عقب او حسن و حسین علیهما السلام داخل شدند و در کنار آنحضرت نشستند پس آنحضرت حسن علیه السلام را بر زانوی راست و حسین علیه السلام را بر زانوی چپ نشانید و گاهی این را میبوسید و گاهی آنرا تا گاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله حسن و حسین را دوست میداری گفت چگونه دوست ندارم و حال آنکه ایشان دو ریحانه منند در دنیا و دو نور چشم منند گفت یا نبی الله خدا حکمی در باره ایشان فرموده پس کن بیان حضرت فرمودند آن حکم چیست ای برادر جبرئیل گفت قد حکم علی هذا الحسن ان یموت مسموما و علی هذا الحسین ان یموت مذبوحا خدا حکم فرموده و مقدر کرده که این فرزندت حسن علیه السلم بزهر شهید شود و این فرزندت حسین علیه السلام بشمشیر سر بریده شود و هر پیغمبری را دعائی مستجاب میباشد اگر خواهی دعا کن تا خدا این مصیبت را از ایشان دفع کند و ان شئت کانت مصیبتهما ذخیرة فی شفاعتک للعصاة من امتک یوم القیمة و اگر خواهی مصیبت ایشانرا ذخیره کردان از برای شفاعت گناهکاران امت در روز قیامت حضرت پیغمبر فرمودند ای جبرئیل من راضیم بقضای الهی نمیخواهم مگر آنچه او میخواهد و قد احببت ان تکون دعوتی ذخیرة لشفاعتی فی العصاة من امتی و یقضی الله فی ولدی ما یشاء دوست میدارم که دعایم ذخیره باشد از برای شفاعت گناهکاران امتم و آنچه میخواهد در حق فرزندانم حکم فرماید از اینجا است که بعضی از عرفا نقل کرده اند که در روز الست در عالم ذر خدای تعالی چون خلق کرد خلق را حکم کرد بر همه ایشان که هر کس که معصیت خدا کند البته باید بجهنم رود و بر آتش بسوزد تقدم الحسین ضمن ذنوب شیعته بقتله و قتل اهله و سبی نسائه پس جناب سید الشهدا علیه السلام قدم پیش گذاشت ضامن شد گناهان شیعه خود را باینکه کشته شود در کربلا و اسیر شوند زنان او از اینجاست که شیخ عارف شیخ احمد احسائی در بعضی از مراثی خود باین معنی اشاره میکند در مقام کلمات آنجناب در مقام جان فشانی برای نجات آنحضرت با ایشان و زمین فدیتهم بی و انا انما جئت لکم انقذکم من لظی و هی اشربتکم نار یا کبد بستغنی بالبقاء و البکاء آه شما خود را فدای من میکنید جان

وجان مرا میخرید و حال آنکه من آمدم که شما را بخرم از آتش جهنم و در عوض آن جان خود را بلاهائی شما را خریدم پیش و من خریدار شما بودم در روز اول چگونه میخواهید شما سبقت کیرید و جان مرا بخرید ای شیعیان دشمنان هزار جان شیعیانت بفدای مهربانیت ای ابی عبد الله کاش همه شیعیانت بفدای یکمو تو میشدند شیعیان تو بلکه عالم را قابلیت این نبود که خاری بپای تو و ود بجهت راحت ایشان اری این امر را خداوند حکیم میداند با اینکه تمام تر از چند برابر این امر مترتب میباشد که احصای آنها نتوانیم کرد خلاصه بهیچ جهة او فرزندان فرمود کربلا نمیرسید مگر بکشته شدن چنانچه سابقا ذکر یافت و در حدیث است از حضرت صادق که بعد از آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بام سلمه خبر داد و حکایت کشته شدن او را ام سلمه رضی الله عنها عرض کرد که دعا کن که خدا این بلا را از او دفع نماید حضرت فرمودند و قد فعلت فاوحی الله الی ان له درجة لا ینالها احد من المخلوقین و ان له شیعة یشفعون و یشفعون و ان المهدی من ولده یعنی من ابتدا کردم خدا وحی بمن فرستاد که او را درجه ایست که احدی از مخلوقین باو نمیرسد و این بجهة شهادت او است و یکی دیگر اینکه مهدی این امت از اولاد او میباشد و حقیقت امر اینست که آنجناب جان شریف خود را فدای شریعت جد بزرگوار خود کرد و فدای امر خدا کرد و امر خدا را بجا آورد و فرمودند اطاعت کرد و سر نه پیچید چنانچه شیخ جلیل القدر حسین بن عصفور بحرانی در کتاب فوایح از کتاب ثاقب المناقب از جابر بن عبد الله روایت کرده است که چون حسین علیه السلام عازم عراق شد رفتم نزد او و عرض کردم تو فرزند پیغمبر احد سبطین صلاح میدانم که تو با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادرت حسن صلح کرد بدرستیکه برادرت صاحب عقل بود و موفق بود حضرت فرمود یا جابر قد فعل ذلک اخی بامر الله و رسوله و انا ایضا افعل بامر الله و رسوله اینکه برادرم کرد بامر خدا و رسول بود و من هم آنچه میکنم بامر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی که جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را بر بینی که بتو بگویند که آنچه را میکنم بگفته ایشانست پس اشاره کرد بسمت آسمان پس دیدم درهای آسمان گشاده شد ناگاه دیدم رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهدا و جعفر را که فرود آمدند تا بزمین قرار گرفتند پس از جای جستم بی اختیار و حیران و واله شدم ناگاه رسول خدا رو بمن کرد فرمود الم اقل لک امر الحسین قبل الحسین آیا من نگفتم بتو و خبر ندادم بتو حکایت حسین را پیش از حسین لا تکون مؤمنا حتی لا تکون لائمتک مسلما و لا تکون معترضا ایمانت صحیح نیست تا تسلیم نکنی ائمه خود را و راه اعتراض بر ایشان مسدود نکنی آیا میخواهی که ببینی جایگاه فرزندم حسن و جایگاه معویه را و جایگاه فرزندم حسین و جایگاه یزید ملعون را گفتم بلی یا رسول الله پس پای خود بر زمین زد زمین شکافته شد دریائی ظاهر شد اشاره کرد دریا شکافته شد تا هفت دریا زیر آن آتش جهنم را

مقتل

ببدم ودیدم ولید بن مغیره وابی جهل ومعویه ویزید را با مرده شیاطین در سلسله عظیم زنجیر کرده
بودند وسخت تر بود عذاب ایشان از همه اهل جهنم پس فرمود ارفع راسک سر بالا کن سر بالا کردم دیدم
درهای اسمان کشوده شد اعلا درجات بهشت بنظرم امد پس دیدم جناب پیغمبر صلی الله علیه واله
با همراهان بالا رفتند چون بلند شد پیغمبر صلی الله علیه واله صیحه زد یا بنی الحقنی ای نور دیده ملحق شو
دیدم سید الشهدا علیه السلام نیز با ایشان ملحق شد وبالا رفتند تا داخل بهشت شدند ودر اعلا درجات
بهشت جای کرفتند پس در انمکان پیغمبر صلی الله علیه واله نظر بمن کرد ودست حسین علیه السلام کرفت وفرمود
یا جابر هذا ولدی معی ههنا فسلم امره ولا تشک لتکن مؤمنا ای جابر این فرزند منست وبا منست درانجا
تسلیم کن امر او را تا از مؤمنان باشی جابر کفت فعمیت عینا ان لم اکن رایت ما قلت من رسول الله کور
شود دیده ام اکر انچه را کفتم ندیده ام از پیغمبر صلی الله علیه واله بادی چون تامل کنی بازکشت این امور
اینست که بجهة نجات امت خلاصی ایشان متحمل این بلاها واذیتها شده اند پس کو احسان تو در مقابل این
احسانها اکر دیدت بود ببین چکونه لباس مصیبت میپوشی وجامه صبر وارام راچاک مینمائی نمیدانم که
بجهة کشتن حسین علیه السلام که همه شیعیان او یتیم شده اند وابواب فیوضات الهیه را بر روی ایشان بستند چکونه
داغی بر دل اهل عالم کذاشتند چه خواهی کرد بمکافات بنکه این کوبه هما واین نالهای غریبانست که لایوستند
انس وجان وپاره تن پیغمبر خدا بوده باشد بجد اکر اکر خلق اولین واخرین واهل اسمان وزمین کریه کنند وندبه
ونوحه نمایند ابدالابدین هر اینه مقصر خواهند بود بجهة بزرکی مصیبت عظمی این بلیه فیا معشر
الاحباب نوحوا وارجوا وصیحوا صیاحا یسمع الصم بالوعا ویا زمرة النادبین نوحوا وحنوا واصموا
صماخ الخلق من شدة الرنا ای کروه دوستان برخیزید وغرش کنید ومثل رعد نعره زنید بصدای بلند بانک
زنید که کوهها بشنوایند ویکروند بر کنید کان شیون کنید وخروش کنید بنحوی که کوشها کر نمایند فان
ابن خیر المرسلین محمد صریع مع الاعقاب بنینوا زیرا که فرزند بهترین پیغمبران با اولاد واقوام واقربائش
از روی قهر بر روی زمین کربلا بر زمین انداختند الهفی بقوم ذی نفوس کریمة احیطوا باخوان الجنازر
والضری تاسف اند ومن بران نفوس کریمه که فرو کرفته شد در میان خوکان با درندکان ضلالت وسکان
وادی جهالت وشقاوت احاطهم الباغون یبغون قتلهم لحقد قدیم کان من صدرهم غلا
فرو کرفتند ایشانرا جماعت ستمکار بجهة ریختن خون ایشان بجهة کینه دیرینه که در سینهای ایشان بجوش
امده بود لقد قتلوا ظلما وصارت رؤسهم تدور علی الافاق کالبدر فی الدجی بتحقیق که کشته شدند
انکروه مظلوم از روی ظلم وستم وسرهای ایشانرا در افاق کردانیدند فهاتلک الابدان خوت وبدت مجدها

مرثیه

مجدها وتلک رؤس عالیات علی القنا پس دیده بصیرت را بکشا بسوی ایشان نظر کن که اینک بدنهای ایشان
است که بی جان مجد وبزرکی که بود ایشانرا بر زمین افکندند واینک سرهای مقدس ایشانست که بر نیزه ها
بلند شده وتلک الذراری من سلالة احمد بغیر اساری لاخفیر ولا حمی اینک اسیران ذریه رسول
پیغمبرند که اسیرند بدست اشرار که ایشانرا فریادرسی ویاری کننده نیست اساری لاهل الهند تفک
وتطلق اساری لاهل البیت تبغی بلا فدا اه اه اسیران هند وفرنک فدیه داده میشوند وخلاص میشوند
واسیران اهلبیت فدیه نیست خلاصی نمیباشد فیا صلح الجزع من یزید وجوره وبغی اهالی الظلم
والغی والردی اتوا بامر لیس یعهد مثله وهم وابنکر لم یکن سنة یری ایصاحب من جزع وفزع
کن از یزید ظالم او واز دست ستمکاران کمراه که کار برادر نظر کردند که مثل ان شنیده نشده بود ومعصیتی
مرتکب شدند که مثل ان دیده نشده بود اباحوا الحمی تحدیدا واسروا حرمه احلوا دما لیست تکافیه الدماء
امر حرامی را مرتکب شدند که ممنوع بودند از پیرامون ان وخونیرا حلال کردند که همه خونهای عالمیان برابر
نمیکند عزیز علی الخلق التعیش عنهما مضی اهل بیت لا یقاسون بالوری بعد از رفتن سادات خلق
وشهید شدن امام عالمیان دشوار است زندکانی بر دوستان وبر همه خلق نمیدانم کدام دلست که در این
مصیبت کداخته نشود وکدام سینه در این بلیه شکافته نشد وکدام دیده است که خونبار نمیکردد وکدام چشم
است که اشکبار نمیباشد کها در اباحسین اشنای نمیباشد واو را نمیشناسند با احوال بر ماتمش کریه
ولوای مصیبتش را بر پا مینمایند وبجهت پیوسته که مشرکین هند را کثیر الذا ایشان در ایام ماتمش
مشاغل دنیا را بالمره دست میدارند وبا اینکه اکابر بلکه اکثر ایشان بر تخت سریر جمی نشینند ومیخوابند
ودر این ایام خاک نشین میشوند بلکه پیمای خاکستر نشین میکردند وخود را از اطعمه لذیذه مثل کوشت
وغیر ان منع میدارند واخراجات عظیمه میکنند واینها عبرتست بجهة اهل اسلام زیرا که ایشان سزاوارند
که خاکستر نشین کردند وترک لذایذ نمایند نه انکه اساس شادی فراهم اورند ومجالس زینت دهند واطعمه
لذیذه صرف کنند ودر مجالس مردان وخوشخوانان با نواع تغنی ودروغ وهزلیات قیام نمایند وزنان در بیات
برقص وتصنیف مشغول شوند واسم اینرا تعزیه کذارند چرا در لوا الیهما اندوه نمیشه جرا دیده مجروح نکردید
یکی از ثقات نقل میکرد از یکی از کسانیکه مدتی در هند بود که یکی از بلاد هند امدم واز ایشان پرسیدم که شما
چرا تعزیه میدارید وکریه میکنید کفتند از جهة انکه پسر دختر پیغمبر خدا را کشتند کفتم این برخوی غلط کفت خدای را
وزیر بوده امانو کریه کن که پسر پیغمبر خدا را کشتند ودختران پیغمبر خدا را اسیر کردند وخانهای پیغمبر خدا را
خراب کردند داری بنکو نشانهنه حسین علیه السلام راو در بست بر نیزه ده شدند فساعتا این طاهرا علی بن عیسی

کشف الغمه که از مشاهیر علمای شیعه میباشد در کتاب کشف الغمه خود که وضعش بجهة فضایل احوال ائمه علیهم السلم میباشد در مقام بیان احوال سید الشهداء علیه السلام میکوید بخدا میدانند که خوشم نمیاید که خوض در بیان ذکر انچه بانحضرت و بر اهل بیت او وارد شده نمایم زیرا که ان جگرها را میشکافد و دلها با تش میسوزاند و بعد از ذکر بعضی از قضایا و مصیبات ان بزرگوار میکوید ولما وصل القلم في الميدان الى هذا المقام ابدت الايام من الالام ما صنع من اتمام المرام على اتم الاقسام فلو برح من نظام الكلام دون موقف الاختتام چون کشت قلم در میدان احوال سید انام باین مقام رسید چنانا لام نهان و سوزش درون زور آور شد که مانع شد از اینکه این مطلب را درست تمام نمایم و در جای دیگر میکوید بجهة عظیمی انچه واقع بانحضرت شد و شدت مصیبات او و شکل تو مراشید ن اینو فاجع و مکی بود که کوش نمیکرد و نمینشستم در مجالسیکه در عاشورا ذکر اینحکایت میشد زیرا که بجهة شنیدن این حکایات در دل خود دردی عظیم و سوزشی میرطی میبافتم و در خود جزع و فزع بی اختیار میدیدم و غایت انچه میتوانستم اظهار کرد این بود که اشک بریزم و بگریم و لعنت بر قاتلان کنم و این سوزش دل مرا ساکن نمیکرد و میترسیدم که بی اختیار اعمال غیر لایق از من سر زند چه نیکو گفته بعضی که گریه کردن این سوزش را او فرو مینشاند اشک از دیده ریختن این آتش را خاموش نمیکند ناله و نوحه این مصیبت را لایق نمیباشد باید دلها شکافته شود و جانها کباب شود و سید الساجدین علیه السلام میفرماید ای قلب لا یتصدع لقتله ای فؤاد لا یحن اليه ای سمع يسمع الثلمة التي ثلمت في الاسلام کدام دلست که بجهة قتل او شکافته نشود کدام سینه است که بجهة اینمصیبت مجروح نگردد و کدام کوش را تاب انکه بشنود این رخنه که در اسلام شد اصبحنا مطرودين مشردين مذودين شاسعين عن الامصار كانا اولاد ترك وكابل من غير جرم اجترمناه ولا مكروه ارتكبناه ولا ثلمة في الاسلام ثلمناه صبح کردیم در حالتیکه ما را رانده بودند و از دیار و وطن دور کرده بودند و ما را از خانه خود منع کرده بودند و در دیارها منفرق کرده که گوییا ما را از کفار میدانستند در حالتیکه کناهی نبود ما را و امر قبیحی از ما سر نزده بود در اسلام رخنه نکرده بودیم عزیز من اکر دلت در این بلیه نمیسوزد و اکر در اینمصیبت اشک نمیریزی پس در کدام مصیبت اشک خواهی ریخت فلا خير والله في دمع يعاف عن عرسان الزمان واولياء الرحمن فوا اسفاه على تلك الاجسام المرملة بغير فراش ولا مهاد ووا لهفتاه على الابدان المطروحة بغير ولباء ولا وساد جسوم طال ما اتعبوها في عبادة الرحمن وتلاوة القرآن فيا ليته قد وقعت في تلك الالام فيا ليتني كنت ترابا لهؤلاء الافذاذ

خبر امام رضا علیه السلام بریان بن شبیب میفرماید یا ابن شبیب ان کنت باکیا لشیء فابک على الحسين

فانه ذبح كما يذبح الكبش ای پسر شبیب اکر کریه میکنی بر چیزی پس کریه کن بر حسین علیه السلام زیرا که او را ذبح کردند همچنانکه کوسفند را ذبح میکنند وقتل معه من اهل بيته ثمانية عشر رجلا ما لهم في الارض شبيهون با او کشتند هیجده نفر از اهل بیتش را که در همه زمین مثل ایشان بهم نمیرسد ای والله راست کفت حضرت امام رضا علیه السلم کسانیرا کشتند که مثل و شبیهی نبود ایشان را با کجا بود مثل قاسم بن حسن علیه السلام جوانی که در روز جنگ میخواست بمیدان رود و بجهة رخصت بخدمت عم خود امد انحضرت در مفارقت او انقدر کریست که غش کرد یا کجا بود جوانی مثل عباس بن امیر المؤمنین علیه السلام که در روز جنگ کشته شد سید الشهداء علیه السلام فرمودند بعد از تو کمرم شکست و کیشتم خم شد کجا بود مثل علی اکبر جوانی در روز جنگ کشته شد سید الشهداء علیه السلام فرمود بعد از تو دنیا و زندگانی دنیا بکار نمیاید کجا بود دیگر مانند جوانان بنی هاشم که هر یک سروی بودند در خیابان رسالت نخلی بودند در بوستان امامت و غصنی بودند از شجره عصمت چه خوش میکوید حسن شیخ بن الدین صاحب معالم در بعضی از قصاید خود خطب اقام عمود الشرك منتصبا وشد اعضاد اهل البغي والزور مصیبتی است که این عمود شرک را بر پا کرد و قوت بازوی اهل ظلم داد شد خطب تضعضع منه الدين واضطربت قواعد المجد في الاعراف والطور داد از بلیه که ارکان دین بلرزه در اورد و قواعد مجد و بزرکی که خدا در کلام خود بجهة بزرکان مقرر کرده بود باضطراب در اورد خطب تزلزل منه العرش وانطمست معالم الرشد في الاحقاف والنور داد از مصیبتی که عرش عظیم را متزلزل و نشانهای هدایت و رشد را که خداوند در قران اشاره بانکرده بر طرف نمود یا لكماة حماة الدين من مضر ويا ذوي الحزم والبيض المناتير کجایند حامیان دین و اقربای خاتم النبيين کجایند شجاعان باتدبیر و اصحاب نیزه و شمشیر ايقتل السبط ظمآنا على ظمأ والماء تشربه صادي اليعافير اهاد واست که نور دیده شما و سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بالب تشنه شهید نمایند و حال انکه وحشیان از اب سیراب شوند وراسه فوق عسال يطاف به من كل قاص من البلدان مشهور و سر مبارک او را بر نیزه زنند و او را در بلاد دور و نزدیک بکردانند وجسمه غير كاس لا يكفنه في عرقه غير خفاق من المور بدن او را برهنه و عریان بر زمین انداختند و او را بپوشانندو و کفن نکردند مکر بادهای وزنده که بغبار صحرا او را بپوشانند بد و مادرم فدای مظلومیت شود یا مظلوم وعز اصحابه صرعى كانهم اعجاز نخل طويل العذق معقود و بنیکان او را اصحابش را هم بر زمین انداختند مانند نخلها که از ریشه کنده باشند وما انثنيت وما انني كرائمهم كل افاك ومغرور ای بادم بر فنتو نخواهد فتحرم محرم او را که برهنه میکردند لشکریان زادر و غکوبان مغرور و تنبث البائعين صارخة والدمع ما بين منظوم ومنثور وترفع الصوت نديا وهي قائلة يا جد

قدرأینا عکس التقادیر با چشم گریان وسینه سوزان ونالان استغاثه بخداوند رحمن میکردند ویجد بزرگوار خود شکایت میکردند که ایجد بزرگوار عکس ایجد در نظر ما شیم نما کردند وما را هلاک کردند یا جدّ
قد اصبحت ابناء فاطمة فی کل اطراف قفر غیر مجبور ایجد بزرگوار دختران فاطمه در اطراف بیابان غم سرگردان وحیران میباشند یا جدّ قد آمرنا کل هاجرة وفاجرة وعاهرات ابن حرب فی المقاصیر
ایجد بزرگوار ما دختران تو همه که در آفتاب گرم بدن ما از آفتاب بسوزد وزنان زانیه بنی امیه در قصرهای دنیه ساکن میباشند آه یا جدّ قد جرّدنا کل فاجرة وخائن الطرف عنا غیر مقصور
ایجد عالیمقدار ما را برهنه کردند وبخیانت بر ما نظر کردند یا جدّ قد هتکت استارنا عصبة بقتالها کل فسق وخمر ایجد بزرگوار جماعتی پرده حرمت ما را دریدند که سرکرده ایشان صاحب فسق وفجور وارباب خمور بودند علمای اعلام ونافلان ائمه انام ابو الفتوح مخدث اهل ایمان را مثل شیخ مفید وسید جلیل الشان ابن طاوس ومحمد بن ابیطالب الموسوی ودیگران روایت کرده اند بالفاظ مختلفه ومعانی متقاربه یعنی
که حاصل کلام مجموع اینست که بعد از آنکه اصحاب سعادت انتساب آنجناب لباس شهادت پوشیدند بغیر از اقربا وخویشان واولادان یگانه عالم ایجاد کسی نماند ونوبت شهادت باقربای آنحضرت رسید ایشان عازم شهادت شدند وایشان پنج طایفه بودند اولاد عقیل واولاد جعفر واولاد امیر المؤمنین علیه السلام واولاد حسن زکی مجتبی علیه السلام واولاد حسین علیه السلام وایشان چون فرصت را تنگ دیدند بدور یکدیگر جمع شدند ویکدیگر را وداع کردند واز مصیبت فراق یکدیگر اشک حسرت از دیده ریختند وعازم جان باختن شدند
اول کسیکه از اهل بیت پا در عرصه جوانمردی نهاد عبد الله بن مسلم بن عقیل بود که مادرش رقیه دختر امیر المؤمنین علیه السلام بود وبمقتضای الولد الحلال یشبه بالخال جوانی بود بی بدل وبنص حدیث در عالم مثل وشبیه نداشت بعد از آنکه از خالوی بزرگوار خود اجازه حاصل کرد قدم در عرصه نبرد گذاشت ومیگفت الیوم القی مسلما وهو ابی وفتیة بادوا علی دین النبی لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار وکرام النسب من هاشم السادات اهل الحسب امروز روز پیشکه کشته شوم وبوصال پدرم مسلم فایض گردم واز فراق جوانان نامدار که بشمشیر بیدار هلاک شدند خلاص گردم وبا ایشان ملحق شوم ایشان صدیقان وراستگویان اخیار ونجبای نامدار میباشند که بنجابت خود رسیدند بانجه رسیدند ومن هم با ایشان ملحق خواهم شد پس خود را بر آن قوم زد ودر میان ایشان افتاد تا آنکه سه حمله بر ایشان کرد ونود وهشت نفر را در این حمله بدرک فرستاد آخر دست بر پیشانی گذاشته بود که ملعونی تیری در پیشانی او زد ودست وپیشانی او را سوراخ کرد وچنان از اسب در افتاد عمر بن صبیح وبروایتی اسد بن مالک او را شهید کرد بعد از آن برادرش محمد بن مسلم بن عقیل

شهادت عبد الله بن مسلم بن عقیل رحمهما الله

بهمه طلب خون برادر قدم در میدان گذاشت واز غیرت قبیه بود الامر از ضرب شمشیر ونیزه وتیر او را از پا در آوردند ولباس شهادت باو پوشانیدند پس جعفر بن عقیل پا در میدان گذاشت عرصه نبرد را بنور جمال خود روشن گردانید ورجزی چند خواند ونسب خود را بیان کرده وبعضی از مدایح سید الشهدا علیه السلام بیان کرده وبعضی از مدایح سید الشهدا علیه السلام را بیان کرد وخود را بر آن منافقان زد یازده کافر عنید را بدار المصیر رسانید آخر بشر بن سواد همدانی وبروایتی عروة بن عبد الله خثعمی او را شهید کرد بعد از آن برادر او عبد الرحمن بن عقیل دامن همت بر کمر زد وقدم در میدان نهاد ومیگفت ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم وهاشم اخوانی کهول صدق سادة الاقران هذا حسین شامخ البنیان وسید الشیب مع الشبان پس خود را بر آن ظالمان زد وهفده سوار را بر زمین زد پس عثمان بن خالد جهنی او را شهید کرد وبروایت ابو الفرج اصفهانی عبد الله بن عقیل نیز بود او را عثمان بن خالد کشت وعبد الله الاکبر بن عقیل ومحمد بن ابی سعید بن عقیل وجعفر بن محمد بن عقیل را نیز ذکر کرده است که در آن روز کشته شدند ودر کلمات علما وزیارت شهدا دو نفر از اولاد عقیل ودو نفر از اولاد مسلم بلی صاحب ظلم الزهراء میگوید در روایتی هست که سه نفر از اولاد عقیل در آن روز کشته شدند وبعد از آن اولاد جعفر قدم در کارزار گذاردند واولاد بلاواسطه او کسی نبود از اولاد عبد الله بن جعفر دو نفر وبروایتی سه نفر ومادر ایشان زینب خاتون علیها سلام الله بود وقتیکه سید الشهدا علیه السلام از مکه بیرون آمد بعقب آنحضرت واهتمام در ترک آنسفر کرد حضرت قبول نفرمود پس فرزندان خود را با آنحضرت فرستاد که در خدمت آنحضرت باشند واو را یاری کنند وخود مراجعت کرد ودو جوان درست معلوم نیست که اسم هر دو عون بود یا اول عون واجل از این بود که از یاری امام زمان کوتاهی کند یاری آنکه محمد پیش آمد واز خال بزرگوار اذن خاص حاصل کرده رو بمیدان کارزار نهاد ورجزی چند خواند وخود را بر قلب لشکر زده ده نفر را بر خاک هلاک انداخت آخر الامر عامر بن نهشل تیمی او را از پا در آورد بدرجه شهادت رسید پس عون برادر او بمیدان آمد وبنا بر ظاهر زیارت شهداء اول او قدم در عرصه جانبازی گذارده ومیگفت ان تنکرونی فانا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان ازهر یطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر اگر نمیشناسید مرا پس منم فرزند جعفر طیار که از روی صدق وصفا شهید شد وبدو بال سعادت در بهشت طیران مینماید وهمین فخر مرا کافیست در صحرای محشر پس خود را بر آن گروه بیحیا زد ودر امواج حرب غوطه ور گردید تا آنکه سه سوار وهجده پیاده را بخاک هلاک انداخت آخر ملعونی که او را عبد الله بن بطه همدانی میگفتند خنجر بنیزه زد که از آن روح مقدسش بشاخسار طوبی قرار یافت وبنا بر شهید ملحق گردید وبروایت ابو الفرج عبید الله بن عبد الله بن جعفر نیز در آن واقعه شهادت یافت بعد از آن نوبت باولاد امام حسن مجتبی

ذکر شهادت قاسم بن الحسن علیه صلوات الله

رسید ایشان بنابر اشهر روایات دو نفر بودند عبد الله و قاسم و بنابر بعضی از روایات سه نفر بودند
که مسمی ابو بکر بن الحسن بود که مادرش ام ولد بود و عبد الله بن عقبه غنوی و بروایتی عقبه غنوی اورا
کشت و عبد الله را حرملة بن کاهل بتیر خود هلاک کرد و کیفیت شهادتش خواهد امد باری چون نوبت
بقاسم رسید از برای جان باختن کمر بست بجهت رخصت بنزد عم بزرگوار امد و قاسم چنانچه تصریح نمودند
هنوز طفل بود و بحد بلوغ نرسیده بود و بسیار خوش رو و صبیح منظر بود چنانکه وارد شده است کان وجهه
کفلقة القمر روییش مانند روشنی ماهتاب می درخشید و بنابر بعضی از روایات مادرش نیز همراه بود
و همین که سید الشهداء علیه السلام نور دیده برادر زاده بیکس بجهة کشته شدن برخواسته او را در بغل کشید
وجعلا یبکیان حتی غشی علیهما شروع بگریه کردند و انقدر گریستند که هر دو بیهوش شده غش کردند بعد
از زمانی که از غش بهوش امدند عرض کرد ای عم بزرگوار میخواهم رخصتم دهی که جان خود را در راه تو فدا
کنم انحضرت اباکردند او را رخصت نمیداد چون انطفل دید که عم بزرگوارش رخصتش نمی دهد خود را بر دستهای مبارک
انحضرت انداخت و دستهای شریفش را بوسه میداد والتماس رخصت میکرد چون دید رخصتش نمیدهد
بر پای شریف انحضرت افتاد و پای انحضرت را میبوسید که مرا رخصت ده بیت رخصتم ده که کنم جان بره
مهر شاه تا برادرم دل از این قوم جفا پیشه د مار تا تنم چاك شود از دم شمشیر و سنان پاك دل باید از این
غصه اندوه و ازار ودر بعضی از روایات انحضرت فرمود یا ولدی اتمشی برجلك الی الموت یعنی فرزند ایا بپای
خود میخواهی بروی بجهة کشته شدن انطفل عرض کرد و کیف یا عم وانت بین الاعداء وحیدا غریبا یعنی ای عم بزرگوار
چگونه نروم و حال انکه ترا می بینم تنها و غریب در میان دشمنان نه دوستی و نه یاری دوحی لروحك
الفداء ونفسی لنفسك الوقاء باری انقدر اصرار و مبالغه کرد که انحضرت رضا شدند و او را اذن
حرب دادند و بروایتی انحضرت گریبان پیراهن او را پاره کرد و عمامه او را دو نصف کرده لباس او را بصورت
کفن بر او پوشانید و شمشیر خود را بکمر او بست و روانه شد و اشك از دیدهایش میریخت و میگفت
ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن بین اناس
لاسقوا صوب المزن اگر نمی شناسید مرا پس منم فرزند حسن علیه السلام پسر دختر محمد صلی الله علیه و آله
و اینك عم بزرگوارم حسین است که مانند اسیر محبوس است در میان گروهی از رحمت خدا دور باشند
و باران رحمت هرگز بر ایشان نبارد و بنابر بعضی از حکایات پسر سعد را ندا داد که یا ابن سعد ایا از خدا
نمیترسی یا خدا را بنظر نمی اوری ایا مراعات حرمت رسول خدا نمیکنی خدا ترا جزای خیر ندهد تدعی الاسلام
وال رسول الله عطاشا ظمانا قد اسودت الدنیا باعینهم ای بیحیا دعوی اسلام میکنی و اهل بیت پیغمبر

پیغمبر خدا را می بینی تشنه که از شدت تشنگی دنیا در دیده ایشان سیاه گشته باری قاسم مبارز طلبید
جنگ در پیوست و خود را در دریای حرب غوطه ور کرد و جماعتی را بخاك هلاك انداخت تا انکه با صغر
سن سی و پنج نفر را بروی زمین انداخته بئس المصیر فرستاد و بنابر بعضی از روایات چون تشنگی بر او غلبه
یافت بجانب عم بزرگوار شتافت و میگفت یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء انحضرت او را
دلداری داد امر بصبر فرمود خاتم خود را در دهان او گذارد قاسم گفت چون او را در دهان گذاردم گویا
چشمه ابی بود پس سیراب شدم باردیگر بتوباره جنگ روانه میدان شد و شروع بحرب کرد و همه بعلم
دار لشکر کفار تاخت و کشت و بیک او حمله کرد فاحاطوا به بالنبل از چهار جانب او را تیرباران کردند و بروایتی
یکی از اعداء عثمان مکر رسنك بر بدن شریف انامام زاده میزد و میگفت بکشید این خارجی بچه را
حمید بن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد بودم و نظر میکردم بسوی انجوان که پیراهنی و ازاری پوشیده بود و نعلین
در پا داشت که بند یکی از انها گسیخته بود و از یادم نمیرود که ان نعل پای چپش بود که بندش گسیخته بود
عمر بن سعد ازدی گفت والله لاشدن علیه یعنی بخدا قسم بر او حمله میکنم و او را میکشم من گفتم سبحان الله
چه میخواهی از این طفل بخدا قسم اگر شمشیر حواله کند دست باو دراز نمیکنم این جماعتی که او را در میان گرفته اند
او را کافی نیست گفت بخدا قسم خواهم کرد پس اسب را تاخت و حمله کرد بر او فما ولی حتی ضرب راسه بالسیف از او دست
بر نداشت تا انکه ضربتی بر سر مبارك او زد که برو در افتاد و بروایتی شیبة بن سعد شامی نیزه بر پشتش زد
که از سینه او بیرون امد که قاسم بر زمین افتاد فریاد زد که یا عماه ادرکنی چون اوازش بگوش سید الشهداء
علیه السلام رسید مانند عقاب پرواز کرد تا بر سر او رسید و مثل شیر خشمناك بر انقوم بی باك حمله کرد شمشیری
حواله قاتل او کرد انملعون دست خود را سپر کرد دستش از مرفق جدا شد نعره زد که مرا دریابید لشکر
باعانتش حمله کردند که او را برهانند جنگ در پیوست مغلوب شد فاستقبلته بصدورها وجرحته
بحوافرها ووطئته حتی مات الغلام اما اسبهای مخالف پامال کردند بدن شریفش را که اسبهای خود مجروح
نمودند فلاوطئوه الصافنات فصدره المضمار للاصدار والایراد اسبهای قوی دشمنان او را پامال
کردند و سینه او را محل امد و شد اسبان کردند مختوم جسم هشمت اضلاعه وکسر ظهر من خیول زیاد
بدنش را درهم کوفتند و استخوانهای پهلویش را خورد کردند و پشتش را درهم شکستند چون جنگ تمام شد
و غبار فرو نشست جناب سید الشهداء علیه السلام بر سر انقتیل امد دید با عضو پاره پاره خورد شده بر روی زمین
افتاده پا بر زمین میساید چون او را دید فرمود یعز والله علی عمك ان تدعوه فلا یجیبك او یجیبك فلا
یعینك فلا یغنی عنك بخدا قسم دشوار است بر عم تو که تو او را بخوانی و او ترا اجابت نکند یا اجابت کند

را اعانت نکند یا اعانت کند و رفع اشرار از تو نماید بعداً لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ دور باد از رحمت خدا قومی که
تو را کشتند پس او را برداشت کو یا می بینم که پاهای او را بر زمین میکشید و سینه را بسینه چسبانیده بود و در
دل کفتم پس او را اورد تا در میان کشتکان کذاشت و بروایت دیکر او را اورد در خیمه و در خیمه کذاشت
هنوز او را رمقی بود چشم کشود و عم بزرکوارش او را در بغل کرفته میکریست شهر مود ای فرزند خدا لعنت
کند کشندکان تو را شوار است بر عم تو که بخوانی تو او را در حالیکه کشته شده باشی ای فرزند قتلوك الكفار كانهم
ما عرفوك ولا عرفوا من جدك وابوك تو را کشتند کفار کو یا تو را و جد و پدر تو را نشناختند زنان و اهلبیت
که این را دیدند طپانچه برصورت زدند و جامه شکیبائی را دریدند و ناله و بلاء و وایشورا بلند کردند
حضرت فرمود اصبروا یا بنی عمومتی صبراً یا اهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم صبر کنید ای اهل بیت

مجلس هشتم در بیان کیفیت شهادت اولاد امیر المؤمنین علیهم السلام

من که بعد از این روز مذلت و خواری نخواهید دید انا لله و انا الیه راجعون و حرّ العبد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العلي العظيم والصلوة والسلام على نبيه العطوف الرحيم ورسوله الجواد الكريم محمد صاحب السيف والقضيم وعلى آله القراغيم واولاده الهداة في الغلاجيم خصوصاً على شبله الكريم ونجله اليتيم صاحب الرزء الجسيم والبلاء التميم الذي بكى عليه الكليم ودفن في حزنه الخليل فقال اني سقيم وكان امره اعجب من اصحاب الكهف المنقطع عن الصديق والحميم المأسور بايدي كل منتسب حميم وكل فاجر صديم المقتول بالسهم والسنان والحجارة والعصا والقضيم والممنوع من المياه لطراجم المطروح على الارض كالهشيم المرضوض اعضائه من نعال الخفاف لقراشيم المهتم اضلاعه من حوافر الخيول لاصانيم المطروح على وجهه كالمضطرب بالتسليم لا بل كالمدنف السقيم يتقلب يميناً وشمالاً ولا يستطيع جواباً ولا سؤالاً الذي نهبوا ماله وايتموا اطفاله واسروا عياله وداروا بهم باسنة البلاد بين العباد فبالله من رزء عظيم وفادح بهيم لم يسمع مثله في الاقاليم فلعنة الله على العصابة الملعونة الامرة والباغية والتابعة على هذا الامر الجسيم وبعد فقد قال الله في كتابه المبين وخطابه المستبين ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم وقاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة واعلموا ان الله مع المتقين مفصود از انخطاب مستطاب ظاهر كردانيدن عدد شهور وبيان محرم بودن بعضي از انها وحكم ماههای حرام است که میفرماید شماره ماهها دوازده است در کتاب خدا و این حکم از ابتدای خلق اسمان

اسمان و زمین چنین بوده و از انها چهار ماه ماههای حرام اند و اینطریقه ایست مستمر و قائم و در این ماهها بر خود ستم مکنید بیرون حرمت این ماهها و استحقاق عقاب و مشرکین را بکشید هم چنانکه ایشان با شما مقاتله میکنند و بدانید که خدا با متقیان است پس چهار ماه از این دوازده ماه صاحب احترام اند بجهة احترام ایشان حرام شد قتال و جدال در آن بنص قرآن و این از احکام معتبره است کرد در این ماهها ظلم و قتالی نیست مراد انکه در صدر اسلام چون خلق در کفر و ضلالت بودند و بمجرد دعوت از طریقه قدیمه دست بر نمیداشتند لهذا جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان جهاد میکردند و شمشیر بروی ایشان میکشیدند تا باسلام داخل شوند و حکمت در این پیدا است اگر چه در بعضی مخفی باشد و جهاد چنانکه فقهاء رضوان الله علیهم ذکر کرده اند بر دو قسم است واجب و در آن سالی یکمرتبه بعد از تحقیق شرایط و زیاده بر یک دفعه مستحب میباشد و این بایست در چهار ماه حرام نباشد بلکه این ماهها ماههای عبادت و حج و عمره و مسلمین باید بان مشغول شوند لکن اگر کفار بر سر مسلمین هجوم اورند در هر جا که بود خدا اذن داده بود در قتال با ایشان و دفاع ایشان از خود و ماههای حرام ذیقعده و ذیحجه و محرم و رجب است حرمت این ماهها ثابت است در اسلام و این را منافی نیست با حرمت شهر رمضان و افضلیت ان و عدم حرمت قتال در ان زیرا که ظاهر این در شرع پیدا است مثل انکه زیارت حسین علیه السلام بمراتب از حج و عمره افضل است بلکه هر قدمی برابر ثواب حج و عمره ایست مع ذلک از واجب بودن و بفقره کربلا بنص کثیری از اخبار افضل از مکه است و طواف انرا واجب نموده و احکام حرم مکه را در حرم ان جاری ننموده پس این ماهها محترم میباشند در میان مسلمین بلکه در نزد کفار نیز محترم بودند و قبل از اسلام اهل جاهلیت نیز این ماهها را حرام میدانستند و ظلم و قتال در ان روا نمیداشتند چنانچه در جنگ بدر ماه مشتبه شد و در روز یکه جنگ واقع شد کفار انرا از ماه حرام میدانستند و بجهة این نامه به پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشتند که تو حرمت ماه حرام را نداشتی و در ان قتال کردی و انحضرت را در این عمل تعبیر و سرزنش میکردند و از امام رضا علیه السلام روایت شده است که محرم ماهی است که اهل جاهلیت در ان ظلم و قتال را حرام میدانستند بجهة حرمت این ماه و این امت مشومه حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر را نشناختند لقد قتلوا في هذا الشهر ذريته وسبوا نساءه وانتهبوا ثقلهم فلا غفر الله لهم ذلك ابداً بتحقیق که کشتند این امت مشومه در این ماه ذریه پیغمبر را و اسیر کردند زنان او را و غارت کردند اسباب و اموال محرم ایشان را خدا هرگز ایشان را نیامرزد بدانکه انچه مذکور شد نما ایه شریفه است لکن از اخبار کثیره مطلقه ان در نزد پیغمبر و اوصیاء ان میباشد شهور در این ایه شریفه با ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم تفسیر کرده اند یعنی تفسیر ایست سفیر ایه عدة شهور دوازده

تأویل عدة الشهور بائمه علیهم السلام

در کتاب الله که ظاهرا لوح محفوظ باشد و این حکم از روز خلق آسمانها بوده و دوازده بودن شهور در شریعتها بران مترتب میشود و بر فرض ثبوت این تاکیدات محتاج نبود و هم چنین حرام بودن شهور اربعه و دین قیم شمردن یاد میدهد که مراد فی الواقع این معنی ظاهری نیست اگرچه آنهم مراد است و بالجمله امام محمد باقر علیه السلام در تاویل این شهور را بائمه علیهم السلام تفسیر فرموده و در اخبار کثیره وارد شده است که مائیم شهور و از ابن عباس روایت کرده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود معاشر المسلمین اعلموا ان لله بابا من دخلها امن من النار و من الفزع الاکبر بدانید که خدا دریست که هر کس داخل آن باب شود از آتش جهنم و فزع اکبر در امانست ابو سعید خدری برخواست عرض کرد کدامست آن باب یا رسول الله نشان بده بما فرمود آن علی بن ابیطالب سید الوصیین امیر المؤمنین است پس فرمود معاشر الناس من احب ان یتمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها فلیتمسک بولایة علی بن ابیطالب ای گروه مردم هر که بخواهد چنگ بزند بعروة الوثقی الهی که گسسته نمیشود پس چنگ بزند بولایت علی علیه السلام که ولایت او ولایت منست طاعت او طاعت منست ای گروه مردم هر که بخواهد بشناسد حجت خدا را بعد از من پس بشناسد علی علیه السلام را پس جابر بن عبد الله برخواست عرض کرد ما عدة الائمة چه عدد میباشند ائمه بعد از تو حضرت فرمود سئلتنی یرحمک الله عن الاسلام یا جابر خدا رحمت کند ترا که سؤال کردی از تمام اسلام عدتهم عدة الشهور و هی اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض و شماره ایشان شماره ماهها است که آن دوازده است در کتاب الله و شماره ایشان شماره چشمها ئیست که از برای موسی شکافته شد در زمانیکه عصا را بر سنگ زد فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ائمه علیهم السلام نیز دوازده نقیب اند اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام است و اخر ایشان قائم علیه السلام است و شیخ صدوق بسند خود روایت کرده از ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بخداوندیکه مرا برسالت نبوی خلق فرستاده و مرا برگزیده از همه خلق که وصی من افضل اوصیاء است و حجت خدا و خلیفه او است بر خلق و اولاد او میباشند امامان هدایت کنندگان بعد از من بهم یحبس الله العذاب عن اهل الارض و بهم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم یمسک الجبال ان تمید بهم و بهم یسقی خلقه الغیث و بهم یخرج النبات بجهت ایشان نگاه میدارد خدا عذاب را از اهل زمین و بواسطه ایشان نگاه میدارد آسمان را که نیفتد بر زمین و بجهت ایشان کوهها را حفظ مینماید و بواسطه ایشان خلق را باران میدهد و گیاه از زمین میروید و ایشانند اولیاء الله و خلفاء من بعدی عدتهم عدة الشهور و هی اثنا عشر شهرا شماره ایشان

ایشان بشماره ماهها است عدد ایشان بعدد نقبای موسی است پس آنحضرت این آیه را خواند که والسماء ذات البروج پس فرمود ای پسر عباس آیا خدا قسم خورده باسمان ذات البروج و این آسمان و بروج را میخواهد گفتم یا رسول الله پس چه چیز را خواسته فرمود اما آسمان پس منم و اما بروج ائمه بعد از من میباشند که اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و اخر ایشان مهدی علیه السلام است مؤلف گوید وجه تعبیر ائمه بشهور شاید از آن باشد که در زمانیکه مصالح معاش خلق و جمیع عالم منوط بآن و مربوط بان میباشد بلکه بانعدام آن عالم منعدم میشود عبارتست از لیل و نهار که هر یک در وقت اعتدال دوازده ساعت میباشند و بماه و سالی که عبارت از سیر قمر و شمس باشد هر یک را دوازده برج است که در این ظرف مدت طی مینماید و سال که مشتمل بر جمیع فصول و جمیع حکمتهای زمانیه که مدخلیت در نظام عالم دارد دوازده ماهست هم چنین ائمه دین و خلفای سید المرسلین که نظام عالم دین و ایمان بایشانست و ایشانند اساس اسلام و عماد دین نیز دوازده میباشند پس مقصود از بیان شماره شهور که اجزاء سال است با وضوح این بیان هدی شهود و عالم ایمان و تنبیه بر نقص عالم ایمان بلکه انعدام آن بانعدام ولایت این اثنی عشر یا بعض آن میباشد و بر همین معنی یاد میدهد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله هر یک اصلی از ایمان میباشند و مرکب از دوازده حرف میباشند چنانچه لا اله الا الله تمام نمیشود مگر بولایت ائمه اثنی عشر و هم چنین شهادت برسالت در این مرتبه نیز غریب و بسیار عجیب که برای ارباب بصیرت ظاهر میباشد و هم چنین علماء ذکر کرده اند که ارواحی که در عالم میباشد که نظام و فساد بان میباشد و باسماء آن طی بحر و بر میشود و واسطه وصول ثمرات و ظهور برکات میگردد دوازده میباشد چهار در هوا و چهار در عالم و چهار در نفس بدن انسانی و اطبا ذکر کرده اند که قوام بدن بعروق و اصل عروق و امهات آنها که قوام بدن بان میباشد دوازده عرقست که از هر یک آن عرق منشعب میگردد و هم چنین قوام بدن اسلام و ایمان نیز بدوازده امام است که از هر یک صد هزار باب مرحمت بر شخص مفتوح میگردد و چنانچه بدیده بصیرت تامل و بدل صاف تدبر کند ابواب معارف از هر جهت گشوده گردد افلا یتدبرون فی خلق السموات و الارض علمای نسب نوشته اند که حضرت محمد و اصل شرافت و سیادت و بزرگی نضر بن کنانه و او جد اعلای پیغمبر است و از او متفرع میشود شرف و بزرگی و شکی نیست که رسول الله بمنزله مرکز دایره شرف و بزرگیست که باو ختم میشود همه کمالات و او است منبع همه فضایل و ینبوع همه محامد و محاسن پس دو خطی که از این مرکز جدا میشود علواً و هبوطاً باید مساوی باشند و خطیکه صعود مینماید دوازده ساق میباشد باین ساق محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر پس خط هبوط نیز چنین باشد یا دی ایشانند که نظام عالم ایمان و اسلام بلکه نظام عالم ایجاد

و بوجود ایشان فلک میکردد وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا فرمود رَبُّ الْاَرْضِ الْاِمَامُ الَّذِی نَوَّرَ اللّٰهُ فِی عِبَادِهِ
وَبِلَادِهِ بدانکه خدا در میان ماهها چهار ماه را محرم کردانید و سفارش بحرمت ان فرمود و حرمت انرا دین
قیم نامید وان چهار ثَلٰثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَوَاحِدٌ فَرْدٌ یکی از انها تنها است و سه باهم ان سه که باهم است علی است
که ذی القعده است و دحو الارض است و حسن و حسین علیهما السلام وانکه فرد است قائم آل محمد صلی الله
علیه و اله است فَلَا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ اَنْفُسَکُمْ بر خود ظلم مکنید در این شهور اربعه بمعصیت الهی خدا با نو مطلع کی
حرمت ماههای حرام ظاهر را نکه نداشتند و حرمت ماههای حرام واقعی را نکه نداشتند کسیکه حرمت و لازم را
وازا دین قیم خواند واو را محرم و محرم کردانید در ماهی که او را محرم و محرم کردانید ظلم کردند و خونش را بجنک و شرا
از بدن جدا کردند و عیالش را اسیر کردند و مالش را غارت کردند کاری کردند که کافری نکرده علی کردند
که یهود و نصارای بر ایشان طعن زدند و ظلمی کردند که ظالمی نکرده غیر علمای مسلمانان کذاشتند که هرکز
فراموش نشود و زخمی بر دل ایشان زدند که هرکز به نکردد و هرکز ملتئم نشود و زخمی بر دل ایشان زدند که
هرکز به نکردد و هرکز به ملتئم نشود واهل اسلام را رسوای هر امت کردند زیرا که مثل این عمل از هیچ امت صادر
نشد چنانچه در حدیث هست که هیچ امتی نبود که با وجود اقرار به پیغمبر خود با فرزند او و ذریه او چنین کنند و در
حدیث هست که امتی نبود مکر انکه عرض شد بحضرت ادم ع [illegible] ثم در عالم ذر بعد از انکه عرض شد بر او این امت
و نظر کرد بسوی ایشان دید اختلاف ایشان را و نفاق ایشان را و حرص ایشان را و شدت طلب ایشان دنیا را ادم
عرض کرد پروردکارا این امت را کبیر را چه رسیده و حال انکه افضل امتها میباشند ندا رسید که ای ادم ایشان
مختلف شدند پس نفاق در ایشان بهم رسید وَسَیُظْهِرُوْنَ الْفَسَادَ فِی الْاَرْضِ کَفَسَادِ قَابِیلَ حِیْنَ قَتَلَ
اَخَاهُ هَابِیلَ وَاِنَّهُمْ یَقْتُلُوْنَ فَرْخَ حَبِیْبِیْ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰی و زود باشد که فساد عظیمی در زمین ظاهر کنند
مثل قابیل که برادرش هابیل را کشت میکشند فرزند حبیب مرا و برکزیده مرا پس بحضرت ادم علیه السلام
نمودند واقعه کربلا و مظلومیت سید الشهدا علیه السلام را و ظلم و جفای انکروه بیحیا و محل کشته شدن و بزمین
انداختن انمظلوم را پس ادم علیه السلام نظر کرد بسوی انکروه شقاوت شکوه ایشان را دید بار و های سیاه
پس عرض کرد خدایا انتقام بکش از این کروه هم چنانکه فرزند نبی کریم را کشتند بلی امم سالفه پیغمبران خود
و یا اسباط ایشان بسیار ظلم کردند اما کسانیکه انکار پیغمبری ایشان میکردند نه کسانیکه امت ایشان بودند
و مطیع ایشان بودند و نظر این کونه ظلم بلی شبیه قصه او بود قصه یحیی بن زکریا و لهذا وارد شده است از حضرت
باقر علیه السلام که انحضرت در سفر عراق مکرر یاد میفرمود یحیی بن زکریا را و میفرمود از بی اعتباری دنیا بود که
سر یحیی را بریدند و هدیه نزد زن زناکاری بردند و از بی اعتباری دنیا است که سر حسین را بریدند و از برای

برای فرزند ستمکار آن پلید بردند بلی قصه یحیی قلیل شباهتی با این قصه داشت والا یحیی را با اهل بیتش
نکشتند و عیالش را اسیر نکردند و بدنش را بی غسل و برهنه نینداختند و اولاد و برادران و اهلبیت او را
نکشتند بلی سر یحیی را که نزد ان پادشاه ستمکار بردند و در برابر روی او کذاشتند بسخن در امد
و کفت ای پادشاه از خدا بترس و زنا مکن و از سر حسین مظلوم مکرر شنیدند که سخن میکفت چنانچه نقل
از جمعی کرده اند که سر مقدس او را در بازار کوفه بر سر نیزه کردند سوره کهف را خواند تا باین آیه رسید اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ اٰمَنُوْا
بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًی زید بن ارقم کفت وقتی شنیدم که غوغای عظیمی بلند شد سر از غرفه بیرون کردم دیدم
سرها بر نیزه ها کرده اند سر نورانی در میان این سرها دیدم بقسمی که چون نزدیک غرفه رسید از ضیاء ان
ان حجره من روشن شد چون نیک نظر کردم دیدم ان سر مقدس سید الشهداء علیه السلام بود چون نزدیک
غرفه من رسید دیدم لبهایش میجنبد کوش دادم دیدم سوره کهف میخواند تا باین آیه رسیده بود که اَمْ حَسِبْتَ
اَنَّ اَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیْمِ کَانُوْا مِنْ اٰیَاتِنَا عَجَبًا از هیبت این حال موهای بدنم راست شد کفتم اَمْرُکَ
اَعْجَبُ وَاللّٰهِ یَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ بخدا قسم کار تو عجیب تر است قصه تو غریب تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم
اَعَلٰی سِنَانٍ یُرْفَعُ رَأْسُ ابْنِ الْمَکْرُمَاتِ یَا لَیْتَ فَاطِمَ حَاضِرَةٌ ایا بر نیزه میزنید سر شریف را بعد از انکه
بر سر سینه فاطمه علیها السلام بود کاش مادرش فاطمه بود و سر ناز پرورش بر سر نیزه میدید ذُبِحَ الْحُسَیْنُ
فَاَیُّ عَیْشٍ یُصْطَفٰی اَوْ اَیُّ نَفْسٍ مُبَاشَرَةٌ حسین علیه السلام را ذبح کردند اوبرتضی بعد البکاء عقیبه
اَوْ یَشْتَهِیْ طِیْبَ الْبَقَاءِ وَمَفَاخِرَهُ کیست که بعد از او راضی شود به زندکی و زندکی کواراباشد او را زندکانی
مَاتَ الْعَزِیْزُ وَمَنْ یُرَجّٰی لِلْهُدٰی وَالْمُرْتَجٰی لِلنَّائِبَاتِ الضَّائِرَةِ وَالْخَیْلُ اَجْرَوْهَا عَلَیْهِ فَرَضَّتْ مِنْهُ مَوَاطِنَهُ
وَرَضَّتْ ظَاهِرَهُ عزیز کرده عالمیان و رهنمای ایشان و پناه انس و جان را کشتند و اسب بر بدن شریفش
راندند تا احشای او را پاره پاره کردند و استخوانهای او را نرم کردند طَهَّفِیْ لِزَیْنَبَ وَالْیَتَامٰی حَوْلَهَا تَبْکِیْ
عَلَیْهِمْ وَهِیَ لَهَا نَاشِرَةٌ تَدْعُوْ بِفَاطِمَةَ الْبَتُوْلِ بِصَوْتِهَا یَا اُمَّتَا یَا لَیْتَ عَیْنَکِ بَاصِرَةٌ ای اندوه و حسرت
بر زینب خاتون در حالتی که طفلهای یتیم دور او را کرفته بودند و او جزان موی سر کردان بر ایشان میکریست
و بمادر خود خطاب میکرد که کاش بودی و میدیدی لِتَرٰی حُسَیْنًا نُوْرَ عَیْنِکِ مَا لَقِیَ مِنْ بَعْدِ فَقْدِکِ مِنْ
عُصَاةٍ غَادِرَةٍ کاش بودی و میدیدی نور دیده خود حسین علیه السلام را که بعد از تو از عصات امت چه کشید
ذَبَحُوْهُ ذَبْحَ الشَّاةِ ظُلْمًا ظَامِیًا تَتْرُوْا عَلَیْهِ الصَّافِنَاتُ الْغَابِرَةُ او را مثل کوسفند سر بریدند او را
بزمین انداختند و بادها بر او میوزد سَلَبُوْا بَنَاتِکِ جَهْرَةً یَا اُمَّتَا فَوُجُوْهُهَا بَیْنَ الْاَعَادِیْ سَافِرَةٌ ای مادر
دختران را اسیر کردند و ایشان را در میان اجانب و دشمنان بی ستر کذاشتند فَبَنَاتُ هِنْدٍ فِی الْقُصُوْرِ مُخَدَّرَةٌ

مقتل

بَحْتَ الْجُلُودِ السّاتِرَةِ وَبَنُوهُ اَسْرىٰ فِي الْقِفارِ اَذِلَّةٌ مِنْ غَيْرِ سِتْرٍ ما عَلَيْها حاسِرَه اى دختران هند بر نصرهای خود با عزت نشسته اند و پرده ها را انداخته در پس پرده ها ساکنند و اولاد و دختران تو در صحراها با ذلت و خواری اسیر و دستگیر میباشند و ایشان را بی چادر و معجر گذاشتند وَيَزيدُ في تَخْتِ الْخِلافَةِ جالِسٌ وَحُسَيْنٌ في حَرِّ السُّمُومِ لِسّاعِرَه و اى ثمرة او یزید بن معویه بر تخت پادشاهی نشسته و حسین علیه السلام را بر زمین انداختند و در حرارت آفتاب فسبحان الله عجب بلیه بود این بلیه و عجب مصیبتی بود این مصیبت عجب داغی بر دل شیعیان گذاشتند و عجب عجبی بر اهل زمین و اسمان اند و ختند عجب آشوبی در اسلام پیدا آوردند و عجب غوغائی در عالم انداختند و عجب اضطرابی در جن و انس و انداختند ابن قولویه رحمه روایت کرده است از صفوان جمال که گفت با جناب صادق علیه السلام در راه مدینه بودیم و ما بمدینه میرفتیم گفتم یابن رسول الله سبب چیست که ترا محزون و اندوهگین و دل شکسته می بینم فرمود لَوْ تَسْمَعُ ما اَسْمَعُ لَشَغَلَكَ عَنْ مَسْئَلَتي اگر میشنیدی آنچه را من میشنوم ابتهال و تضرع ملائکه را بسوی خدا در نفرین کردن و لعنت کردن بر قاتلان امیر المؤمنین علیه السلام و قاتلان حسین علیه السلام و میشنوم نوحه جنیان و گریه ملائکه که بر دور قبر آنحضرت اند و میشنوم جزع و فزع ایشان را فَمَنْ يَتَهَنّا مَعَ هٰذا بِطَعامٍ اَوْ شَرابٍ اَوْ نَوْمٍ پس با استماع این اصوات و مشاهده این احوال چگونه گوارا میباشد خوردن و آشامیدن یا خواب کردن از حارث بن اعور روایت شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند بِاَبي اَنْتَ وَاُمّي الْحُسَيْنُ الْمَقْتُولُ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ كَاَنّي بِهٖ وَاَرىٰ الْوُحُوشَ مادَّةً اَعْناقَها اِلىٰ قَبْرِهٖ يَبْكُونَهُ لَيْلاً حَتَّى الصَّباحِ پدر و مادرم فدای حسین باد که گویا او را در پشت کوفه شهید میکنند گویا او را می بینم که وحشیان صحرا گردنهای خود را بجانب قبر او کشیده اند و بر او مرثیه میکنند از شب تا صبح فَاِذا كانَ كَذٰلِكَ فَاِيّاكُمْ وَالْجَفاءَ پس اگر چنین باشد بپرهیزید شما از جفا کردن با او فسبحان الله عجب فتنه در اسلام حادث کردند و عجب فتنه بود که در عالم واقع شد عجب امر عظیمی را مرتکب شدند و عجب فعل شنیعی از ایشان صادر شد پا بر حلقه بلیه گذاردند و دست بفساد عظیمی زدند و عجب ننگی در اسلام پیدا آوردند که اهل اسلام را بد نام کردند و امت پیغمبر را بطعن یهود و نصاری انداختند وَحَبْ قَوْمٍ حافِراً زَعَمَ اَنَّهُ لَمَرْكُوبُ بَعْضِ الْاَنْبِياءِ الَّذي مَضىٰ وَيَقْتُلُ قَوْمٌ اِبْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ تأمل یا انصاف نوی منتهای شقاوت و بی حمیتی تعظیم و تکریم میکنند و از ابیات موت و زمرد زینت میدهند مکان اینکه سم الاغ پیغمبر ایشانست و گروه دیگر فرزند پیغمبر خود را به بدترین احوال شهید میکنند پس تامل کن و انصاف بده تا کمال شقاوت را بیابی این سهل است بجهت این عصبا طایفه است از ادسوا کردند و بنی آدم را در نزد همه مخلوقات بی وقر و ضایع کردند این بود مراد ملائکه مقربین در وقتیکه جناب اقدس

ابی مخنف

الٰهی باری عز شانه با ایشان فرمود که اِنّي جاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَليفَةً در زمین میخواهم خلیفه قرار دهم و میخواهم خلقت نمایم انسان را تا شکر کنند مرا و بندگی نمایند مرا ایشان گفتند اَتَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَيَسْفِكُ الدِّماءَ آیا قرار میدهی در آن کسانیرا که فساد کنند در آن و خون ریزیها کنند وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ و ما تسبیح و تقدیس میکنیم قالَ اِنّي اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ گفت میدانم آنچه را شما نمیدانید سبحان الله عجب کاری بود که خالق بیچون را مورد اعتراض ملائکه نمودند بلی ربنعض اینچنین امری بود که چیزی کنند جبرانش می ولهذا فرمود اِنّي اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ حکمت خلقت ایشان امور بسیست مخفی که شما نمیدانید این مفسده ها مفسد بود که عالم باید زیر و زبر گردد و این معصیت معصیتی بود که سزاوار بود بجهت آن اسمان و زمین سرنگون گردد اما شاید حکمتش این بود که از نسل طیب و حجتهای الٰهی بهم رسد که افاضل ملائکه براه در مجلس قرب ایشان نباشد و دست بدامن جلال ایشان نرسد و بواسطه ایشان گروههای خلق مستحق رحمت الٰهی شوند باری ننگ بر بنی آدم گذاشتند ابن قولویه از حسین بن علی صاحب بریری که قبر مقدس رضا علیه السلام بود نقل میکند که او از پدرش روایت کرده که گفت داخل شدم بر رضا علیه السلام فرمود چه میگویند مردم گفتم فدای تو شوم آمده ایم از شما سؤال کنیم فرمود میبینی این بوم را که جغد گویند او را در عهد جدم رسول خدا در منزلها و خانها جا میگرفت و هر گاه مردم طعام میخوردند می پرید و نزد ایشان می آمد و ایشان باو طعام و آب میدادند و با مردم انس داشت چون جدم حسین علیه السلام را کشتند از خلق و آبادی کناره کرد و در خرابها و صحراها جا گرفت و گفت بِئْسَ الْاُمَّةُ اَنْتُمْ قَتَلْتُمْ اِبْنَ نَبِيِّكُمْ وَلا آمَنُكُمْ عَلىٰ نَفْسي بد امتی میباشید شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید من دیگر ایمن نیستم از شما و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند آیا کسی از شما جغد را در روز دیده که گفتند آن در روز ظاهر نمیشود مگر در شبها ظاهر میشود فرمود آن در معموره ساکن میشد چون حسین علیه السلام را کشتند بر خود لازم کرد که بمعموره نیاید هرگز و قرار نگیرد مگر در خرابها پس روزها همیشه روزه و محزونست تا شب چون شب داخل شود بر حسین علیه السلام ناله میکند تا صبح فَوا عَجَباً مِنْ داهِيَةٍ اُحْرِقَ بِها فُؤادُ كُلِّ مُبْرِقٍ وَاُحْرِقَ بِها اَكْبادُ كُلِّ مَذْرُوقٍ وَوا حَسْرَتاهُ عَلىٰ مُصيبَةٍ بَكَتْ عَلَيْها الطُّيُورُ فِي الْاَوْكارِ وَالْوُحُوشُ فِي الْقِفارِ وَالْحيتانُ في لُجَجِ الْبِحارِ چه مناسب میگوید سید بزرگوار سید محمد مهدی طباطبائی علیه الرحمه اَللّٰهُ اَكْبَرُ ماذا الْحادِثُ الْجَلَلُ فَقَدْ تَزَلْزَلَ سَهْلُ الْاَرْضِ وَالْجَبَلُ الله اکبر این چه واقعه بزرگست که در عالم حادث شد که زمین را زلزل و اضطرابی در کوه و بیابان انداخته ما هٰذِهِ الزَّفَراتُ الصّاعِداتُ اَسىً كَاَنَّها شُعَلٌ تَرْمي بِها شُعَلُ آیا این ناله ها انتشار و این آههاشرر بار چیست که از هر طرف بر خواسته مالقبور

عیونا للدمع جاریة منها الخدود حین تنهمل یا زجر روی داده که از چشمهای عالم باران خون
اشک جاری است بخوبیکه رویها تر شده و مجروح نموده ماذا النواح التی عطی القلوب فما هذا
الضجیج وذی الضوضاء والزجل این نوحه و ناله چیست که دلها را اشکافته و این ناله و فریاد و فغان
چیست که در اطراف عالم پر شده آیا این اضطراب چیست که در عالم واقع شده کان نفخة صور الحشر
قد فجأت فالناس سکری ولا سکر ولا ثمل گویا صور ماتم دمیدند و بساط عالم شادی را برچیدند یا قیامت
برخواسته و محشر بر پا شده که مردم در حیرت و مدهوشی میباشند قد هل عاشور لو عم الهلال به کانما
هو من شوم به زحل ماتم نو شد و هلال محرم پیدا شد کاش هرگز این ماه میشوم نو نمیشد که گویا از
شومی آن زحل که نحس اکبرست طالع شد شهر دهی بقلبها منه داهیة تغل النبی حسینا فیه والثقل ماهم
که جن و انس را ببلیه عظیم مبتلا و مصیبت ذکر داینده و نوبادهای پیغمبر و سروهای خیابانها را از جا کند
وگلهای بوستان رسالت را بداس جفا از زمین قطع نمود فامت قیمة اهل البیت وانکسرت سفن
النجاة وفیها العلم والعمل قیامت اهل بیت پیغمبر بر پا شد و کشتیهای نجات است که مملو بود از علم و عمل درهم
شکست وارتجت الارض والسبع الشداد وقد اصاب اهل السموات العلی الوجل واهتز من دهش
عرش الجلیل فلو لا الله ما سکه اضحی به المیل آسمانها و زمینها بلرزه در آمدند و اهل آسمانها از خوف
عذاب بدهشت افتاده سرگردان گردیدند حتی اینکه لرزه در عرش عظیم افتاد و اگر ید قدرت الهی او را نگاه
نمیداشت سرنگون گردیده بود جل الاله فلیس الحزن یالفه لکن قلبنا هو اذ حزنه جلل اگرچه ذو الجلال
اجل از اینکه گرد ملال بر دامن جلال نشیند و ذات اقدسش از آن منزه است که حوادث مترتب و ملال
بر او طاری گردد لکن دلهای مومنان و قلوب عارفان که بمقتضای حدیث قدسی نشان لا یسعنی ارضی ولا
سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن جای او است حزن عظیم و اندوه جسیم است فقضی المصاب بان
تقضی النفوس له لکن قضی الله ان لا یتقضی الاجل اگرچه این مصیبتی است که دلها را اشکافند و جانها را
میربایند لکن حکم خدا بعدم هلاک نفوس قبل از اجل جانها را بهیند بدون مقید دارد ای وای الله از این مصیبت
بایست روحها از بدن جدا شود و جگرها اشکافته و دلها گداخته شود سزاوار بود که عالم از هم بپاشد و زمین
سرنگون گردد و تو تعجب میکنی که چرا از آسمان خون بارید و من تعجب دارم که چرا آتش نبارید و من تعجب دارم
که چرا آتش نبارید و عالم را سنگ باران ننمود و تو تعجب میکنی که چگونه شمس و قمر منخسف و منکسف شدند در
آوان و من در تعجبم که چرا آفتاب و ماه بعد از کشتن حسین علیه السلام نور دادند و تو تعجب داری که وحوش و طیور
چرا گریستند و من در تعجبم که چرا بعد از او آب و دانه خوردند و تو تعجب داری که مردم چرا بعد از این مدت بیساعز ایش

اشک از او بریزد تستحقر الدمع فیمن قد بکته دما ارجاؤها الجون والخضراء والشهب حقیر و کم است
اشک چشم در مصیبت کسیکه در اطراف آسمان و کوهها خون بر او گریستند قل البکاء علی رزء یقال
له شق الجیوب وغط القلب العطب گریه کردن کافی نیست در مصیبتی که دریدن جامه بلکه شکافتن
دل بلکه هلاک نمودن خود را در آن سهل است کیف العزاء وجثمان الحسین علی الرمضاء عار جریح
بالثری ترب چگونه آرام میگیرند شیعیان و حال آنکه بدن مطهر حسین علیه السلام برهنه و عریان
و پاره پاره کردند و بروی خاک و ریگهای گرم انداختند والراس فی راس میال یطاف به ویقرع
السن منه شامت طرب سر منورش را بر نیزه بلند زدند و در اطراف بلاد گردانیدند و چوب بر دندان
او که بوسه گاه پیغمبر خدا بود زدند با شماتت و خوشحالی واهل بیت رسول الله فی نصب اسری النواصب
قد اسراهم النصب آه زنان و دختران رسول الله در تعب و هلاکت اسیر گروه نواصب میباشند و از
صبح تا شب ایشان را براه میبرند والناس لا جازع فیهم ولا وجع ولا حزین ولا مسترجع کئیب اینها همه را بدیدند
و گویا اینجا الا اف نه کسی بر ایشان جزع و فزع میکند و نه کسی دلش بدرد میاید و نه کسی محزون و دلگیر
میباشد و نه کسی میگوید انا لله وانا الیه راجعون فلیت عین رسول الله ناظرة ماذا جری بعده من
معشر نکبوا کاش پیغمبر خدا بود و میدید که بعد از او امت بعترت او چه کردند کم من خطوب بعدک خطب
لو کان شاهدها لم تکثر الخطب ای اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود کسی را جرئت نبود که با اهل بیت او
بدی و جفا نتوانستند و اگر علی مرتضی علیه السلام بود کسی را جرئت نبود و حدی نبود که بفرزندان مظلوم او
جفا نماید چه بسیار رعایت میکرد پیغمبر خدا نور دیده خود را همیشه او را بر دوش و دامن و سینه خود می نشاند
و همیشه او را میبوسید و میبوسید اگر جائی میرفت و دیر بر میگشت مضطرب میشد شیخ صدوق علیه الرحمه
در امالی خود روایت کرده از لیث بن سلیم که گفت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام آمدند
نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و هر یک میگفتند انا احب الی رسول الله پیغمبر ص مرا دوست تر میدارد
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را ابد و نخود نشانید فرمود انتم منی وانا منکم و از زید بن علی بن
الحسین علیهما السلام روایت شده که از پدران خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که مردی
آمد و عرض کرد یا رسول الله ای الخلق احب الیک در میان خلق کدام دوستتر میدارید و مرد بکنار پیغمبر
صلی الله علیه و آله بود فرمود هذا وابناه وامهما این مرد را و دو فرزندان او را و مادر ایشان را ایشان از
منند و من از ایشانم و ایشان با من در بهشت همچنین اند و انگشت را باهم ضم کرد و در حدیث دیگر هست
که روزی آنحضرت بر در خانه فاطمه علیها السلام گذشت صدای گریه حسین علیه السلام را شنید فرمود یا فاطمة

مقتل

ابیفاطمه اورا ساکت کن مگر نمیدانی که گریه او مرا آزار میدهد پس داخل شد واشک از چشم مبارکش
پاک کرد واورا نوازش کرد ای کجا بودی یا رسول الله تا گریه او وناله های غریبی او را ببینی ای کجا بودی
تا خون از صورت مبارکش پاک کنی ای کجا بودی تا خاک از بدنش دور کنی و نازپرورده ترا از زمین برداری حبیب

حکایت ام سلمه

کشف الغمه علی بن عیسی نقل میکند از ام سلمه رض که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله تشریف آورد
در نزد من وهوا گرم بود چون داخل حجره شد حصیری از جهة او فرش کردم و متکائی بجهة او گذاردم چون
آنحضرت در آنجا قرار یافت داخل شد حسین علیه السلام و رفت بنزد جد بزرگوار خود وآنحضرت به پشت
خود خوابیده بود آنحضرت با او فرمود هنا یا حسین اینجا الحسین پس حسین علیه السلام بر سینه او نشست
پس آنحضرت با او ملاعبه میکرد واو بر شکم مبارک آنحضرت حرکت میکرد و بازی میکرد ام سلمه میگوید نظر
کردم از شکاف در او را دیدم بر سینه رسول الله بازی میکرد گفتم لا حول ولا قوة الا بالله یوم صدر
المصطفی ویوم وجه الثری ان هذا لعجب این امریست عجیب که بگرید و نجابگاهش سینه محمد مصطفی است
و بگرید بر روی خاک گرم و زمین تفتیده پس ساعتی رفتم از آنجا چون برگشتم بسوی در حجره دیدم
که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله رویش درهم میباشد وآثار غم واندوه بر او ظاهر و چشم را بر هم گذاشته
گفتم البته الطفل بر بدن شریف آنحضرت بول کرده داخل شدم بر آنحضرت دیدم چیزی در دست داشت و
نظر در آن میکرد و میگریست گفتم پدر ومادرم فدای تو باد یا رسول الله چرا محزونی و گریانی فرمود جبرئیل
در این ساعت نازل شد و گفت ان ولدی هذا سیقتل بدرستیکه این فرزندم کشته خواهد شد من گفتم
چگونه و کجا او را میکشند گفت بعد از پدر و مادرش او را در زمین کربلا خواهند کشت اگر خواهی تربت
او را بتو بنمایم پس دیدم که آنحضرت از نظرم غایب شد چون آمد دیدم قبضه از خاک بر دستش بود گفت این تربت
او است بگیر و آنرا در شیشه ضبط کن هر گاه ببینی آنرا که بخون تازه مبدل شده بدانکه فرزندم حسین علیه السلام
در آن ساعت کشته اند ام سلمه میگوید آنرا گرفتم و در شیشه ضبط کردم و آنرا در گوشه از حجره او بعد از آنکه پیغمبر
خدا از دنیا رفت و واقع شد آنچه واقع شد چون حسین علیه السلم از مدینه بسوی عراق روانه گردید آمدم که او را
وداع کنم آنحضرت فرمود ای ام سلمه آن شیشه را مراقب باش و از نظر مده میگوید من او را جستجو میکردم و روزی
دو دفعه و سه دفعه مشاهده میکردم چون روز دهم محرم در آمد نزدیک زوال مرا خواب گرفت تا پلک
چشم بخواب رفت دیدم پیغمبر خدا را غبار آلوده و ژولیده و پژمرده و بر سر و رویش غبار نشسته بود گفتم
پدر ومادرم فدای تو شود یا رسول الله چه واقع شده که تو را غبار آلوده و ژولیده می بینم ای ابن خاله جیب
گرد بر سر و روی شریفت می بینم حضرت فرمود ای ام سلمه فرزندم حسین علیه السلام و اصحاب او را در کربلا کشتند

نوحه جنیان بر حسین علیه السلام

کشتند و من در این شب مشغول بکندن قبور ایشان بودم و حال از تجهیز ایشان فارغ شدم ام
سلمه میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هراسان برخواستم و رفتم بسوی آن شیشه ناگاه دیدم
که آن شیشه پر از خون بود و آن تربت بخون مبدل گردیده من دانستم که حسین علیه السلام کشته شد
زیرا که صاحب وحی دروغ نمیگفت و از پیغمبر دروغ نشنیده بودم پس فریاد برآوردم و میگفت
وا ابناه وا قرة عیناه وا حسیناه وا ضیعتاه بعدک یا ابا عبدالله مردم بدور او جمع شدند که چه
خبر شده که نوحه میکنی او کیفیت را بایشان گفت و ناله واسیداه و وامظلوماه از خلق بلند شد
وآن روز را تاریخ گذاشتند چون خبر رسید معلوم شد که در همان روز آنحضرت بدرجه شهادت رسیده بود
چون وقت سحر شد اهل مدینه صدای نوحه جنیان را شنیدند که بر آن شهید مظلوم نوحه میکردند
جنیه را شنیدند که این شعر را میخواند الا یا عین فاحتفلی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی
قوم تقودهم المنایا الی متجبر فی الملک وغد ای چشم کوشش کن براشک ریزی و گریه بر قومی
که مرگ ایشانرا کشید بسوی متکبر دنی کما گر تو گریه نکنی بر این مظلومان کی بر ایشان خواهد گریست
جنیه دیگر در جواب او این شعر را میگفت مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا
قریش وجده خیر الجدود پیغمبر خدا جبین آن شهید را مسح میکرد میبوسید و با این جهة جبینش می
درخشید و نورانی بود پدر ومادر او از بلند مرتبه های قریشند و جد او بهترین جدهاست جاؤا
علیه بالقنا شر البریة والوفود قتلوه ظلماً ویلهم سکنوا به نار الخلود بدترین خلق دور او را گرفتند
با نیزه ها و شمشیرها او را از روی ظلم وستم شهید کردند وای بر ایشان چون اهل مدینه این را
شنیدند خاک بر سر ریختند و فریاد وا حسیناه بر کشیدند و رفتند بر سر قبر مبارک پیغمبر خدا و آنحضرت را
تعزیه میگفتند شش روز در ماتم و نوحه مشغول بودند ام سلمه میگوید چون شب شد از اندوه
وغم بخواب رفتم در فکر وحیرت بودم ناگاه شنیدم یکی این شعر را میخواند ان الرماح الواردات صدورها
دون الحسین تقاتل التنزیلا فکانما بک یا ابن بنت محمد قتلوه جهارا عامدین رسولا بدرستیکه
نیزه هائی که سینه ایشان رو بسوی حسین علیه السلام میآمد و بر بدن نازنینش میرسید فسبحان الله
ای ظلم جری علی المنبر والمحراب فی ابناء الکتبة والکتاب فلعمری بنوح علیهم لسان الصلوات و
تبکیهم اذکار الخلوات وتبکیهم الصلوة والصیام والسنن والاحکام وکانی الیهم والیهم وارواحهم
اذ هم موتورون من بین الوری یستصرخون فلا ینصرون ویستغیثون فلا یغاثون وینادون فلا یجابون
فکم من نداء واجداه و وا ابناه و وا اخاه قد علی فی ارض کربلا وکم من شموس منکسفة بدور و نجوم

وَنُجُومٍ مُنْكَدِرَةٍ وَوُجُوهٍ مُنْعَفِرَةٍ قَدْ جُرَّتْ فِي تِلْكَ الْفَلَا كَأَنَّهَا أَقْمَارُ الْقِمَّةِ الْكُبْرَى فَقُلْ لِلْمُعَلَّى
بَعْدَهُ لَا أَحْيَيْتَ مِنْ بَعْدِهِ مُبْتَغِي الْمُوَئَّلَا علا و بزرگیرا بگو که بعد از حسین علیه السلام باقی نبوده باید
اما بعد از او کبرا خواهی یافت که مرجع تو بوده باشد وَقُلْ لِلْمَحَامِدِ وَالْمَكْرُمَاتِ خُذَا لِلْبُكَاءِ وَلَمْ تَفْعَلُوا لَا مَحَامِد
و اوصاف و مکارم اخلاق بگو که شروع بگریه و ناله کنند که بسوی محامد را کشتند و مجموعه فضایل و کمالات را
شهید کردند وَقُلْ لِلصَّلَوةِ وَنَيْلِ الصِّلَاتِ تَعَطَّلْتُمَا بَعْدَهُ لَوْ تَعْقِلَا نماز و زکوة و بر و صله فارا بگو که
بعد از حسین علیه السلام معطل و ضایع شدا مرشما وَقُلْ لِلْفَضَائِلِ نُوحِي أَسًى وَيَبْكِي لَهُ دَمْعُكِ الْمُسْبَلَا
فضایل و علوم را بگو که گریه و نوحه کنید و اشک بریزید فَهَذَا عِمَادُ الْوَرَى فِي الثَّرَى صَرِيعًا عَلَى التُّرْبِ
مَا غُسِّلَا اینک پشت و پناه خلق است که او را بروی خاک انداخته اند بی غسل و کفن وَعَيْبَةُ عِلْمٍ
بِحَرِّ الصَّعِيدِ وَكَنْزُ هُدًى فِي الثَّرَى جُدِّلَا تَكَنَّفَهُ الرِّيحُ مِنْ مُورِهَا وَتَلْحَفُهُ بُرْدَهُ الْمُسْدَلَا این
صندوق علوم الهی است که او را بر زمین انداخته اند و این های امتا ست که او را کشته اند و برهنه عریان
بر خاک انداخته اند و بادها بر او میکند ردو از کرد و غبار بیابان بدنش را میپوشانند و از لباس غبار
و خاک او را کفن میکنند وَيَحُطُّهُ كُلُّ ذِي خَوَالِمُتَاتِ عُرَاهُ الرَّدَى مُدْبِرًا مُقْبِلًا آه آه اینست صندوق علوم
الهی که اینها مخالف بر او میتازند و بدن مقدسش را درهم خورد مینمایند أَلَا يَا عِبَادَ الْوَرَى وَالْمَلَا
غَضَلَ الْخَطْبُ أَوْ أَشْكَلَا لَقَدْ عَبَثَتْ فِي الْلِكَ الْمُلْحِدُونَ وَمَا أَنْتَ حُرْمَتَهُ حَلَّلَا ای فریادرس عالمیان
درد رمانده کها یا رسول الله ملحدان امت تو اهل بیت ترا بدندان عداوت و حقد پاره پاره کردند
وانچه را تو حرام کرده بودی حلال کردند وَلَوْ كُنْتَ شَاهَدْتَ يَوْمَ الطُّفُوفِ لَشَاهَدْتَ أَمْرًا بِهَا
مَهُولًا وَشَاهَدْتَ سِبْطَكَ فَوْقَ الرُّغَامِ عَلَى رَغْمِ أَنْفِ التُّقَى وَالْعُلَا اگر در روز شهادت
فرزندت در کربلا بودی هر اینه امر هولناکی میدیدی و میدیدی که فرزند خود را بر زمین انداخته اند
آه آه تَفُلُّ الصَّوَارِمُ مِنْ جِسْمِهِ وَتُورِدُهُ سُمْرُهُ مَنْهَلَا شمشیرهای دشمنان از خون شریفش سیراب
و پیکانهای تیرهای مخالفان از هر جانب بسوی بدن او وارد میشوند وَقَدْ رَفَعُوا رَأْسَهُ فِي الْقَنَا يُضَاهِي
عَلَى سَمْكِهَا الْأَعْزَلَا وَرَضُّوا جَنَاجِنَهُ وَبَلَهُمْ بِجُرْدِ الْخُيُولِ وَقُبِّ الْكُلَا سر منور او را بر نیزه بلند کردند
و سینه مطهر او را خورد کردند أَمَا وَالْمَشَاعِرِ لَوْلَا الْأَسَاةُ لَمَادَتْ بِهِمْ غَضَبًا كَرْبَلَا بمشاعر قسم میخورم
که اگر نبود نبود بیم و ذریه او هر اینه زمین بلرزه میآمد و همه را هلاک میکرد بدانکه بعد از آنکه اکثر
اقارب و خویشان سید الشهدا علیه السلام بدرجه رفیعه شهادت فایز شدند و اولاد امام حسن علیهم السلام
کشته شدند نوبت قتال برادران آنحضرت رسید و ایشان شش نفر بودند بنا بر اشهر روایات چهار

چهار نفر ایشان از یک مادر بودند عباس و عثمان و جعفر و عبدالله و مادر ایشان ام البنین بود دختر
حزام بن خالد و ابوبکر بن علی علیه السلام مادرش ام لیلی بود و عمر بن علی علیه السلام مادرش در کتب مقتل
مذکور نیست و عباس علیه السلام از برادران بزرگتر بود و همه میراث از او بود و بعد از همه کشته شد
از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مادر اینها کشته بعد از شنیدن واقعه کربلا همیشه میرفت در
بقیع و ندبه و نوحه میکرد بر فرزندان خود که دلها را میسوزانید و خواطرها را اندوه گین مینمود و دیدم بد
او جمع میشدند و میگریستند حتی مروان بن حکم نیز میآمد و از گریه و ندبه او میگریست و عباس علیه السلام
از همه برادران بزرگتر و شجاع تر بود و از همه افضل بود شیخ صدوق در امالی و خصال روایت میکند از ابو
حمزه ثمالی که روزی عبدالله پسر عباس بنزد سید الساجدین علیه السلام آمد چون آنحضرت نظر شریفش
بر او افتاد دیدهای مبارکش پر از اشک شد و گریست و فرمود روزی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
شدید تر نبود از روز احدی که در آن روز کشته شد حمزة بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا و بعد از او
روزی شدید تر نبود از روز شهادت جعفر بن ابیطالب علیه السلام پس فرمود وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ روزی مثل روز
شهادت پدرم حسین علیه السلام نبود که سی هزار نفر دور او را گرفته بودند و گمان میکردند که از این امت‌اند
و هر یک تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون او و او خدا را بیاد ایشان میآورد و ایشان پند نمیگرفتند
حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَظُلْمًا وَعُدْوَانًا تا آخر الامر او را از روی ظلم و عدوان کشتند پس فرمود رَحِمَ اللهُ الْعَبَّاسَ
خدا رحمت کند عمم عباس را که جان فشانی کرد و کوشش کرد در یاری برادر و جان خود را در راه برادر خود فدا
کرد تا اینکه دستهای شریفش را از بدنش بریدند و خدا بعوض آن دو بال باو عطا کرد که با آن بالها با ملائکه
پرواز مینماید هم چنانچه بجعفر بن ابیطالب داد وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ مَنْزِلَةً تَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بدرستی
که عباس را منزله و درجه ایست که در روز قیامت جمیع شهدا غبطه او را میبرند و آرزوی منزله او میکنند با آنکه
جلالت او زیاده از آنست که در حیز تحریر و تقریر در آید و عظمت و اظهر از آنستکه محتاج به بیان باشد
انقدر در هر عصری از اعصار در نزد ضریح مقدسش از کرامات ظاهر میشود که گوشها را پر کرده حتی خود در
حین مجاورت در حایر در سال سابق در ماه رجب سنه ۱۲۳۶ از هجرت مشاهده کردم که انگشتی از یکی از خائنین را
قطع کرده بر ضریح مقدسش چسبیده بود و عالمی مشاهده کردند و شخص مضطر بر این زد بدند باید سزاوار
است که بر مظلومی او بگریند و بگریستن بر او امید قضای حوائج خود را از خداوند جبار نمایند که آنحضرت
باب الحوائج دوستان میباشد و چگونه میشود که شیعیان در مصیبتش ساکت باشند در رتبه او از دینه عنایت
نیست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند از اسلام بی بهره باد کسیکه در مصیبت عمادم محزون نشود چنانکه

مقتل

حدیث هست که عمار یاسر در جنگ صفین شهید شد چون شب در آمد حضرت امیر علیه السلام در میان کشتگان میگشت تا اینکه در میان شهیدان بنعش عمار رسید آنحضرت بربالین او نشسته و سر او را در کنار گرفت و فرمود الا ایها الموت الذی هو قاصدی ارحنی فقد افنیت کل خلیل اراک بصیرا بالذین احبهم کانک تنحو نحوهم بدلیل ای مرگ که قصد علی داری زود بیا و علی را فارغ کن از اندوه و او را براحت انداز که هر چه من دوست داشتم همه را تو فنا کردی سخت بینا میبینم ترا نمائی میباشد که دوستان مرا بتو نشان میدهد پس گفت انا لله و انا الیه راجعون پس فرمود هر که از فوت عمار محزون و دلتنگ نشود او را از مسلمانی نصیبی نباشد خدا رحمت کند عمار را که از نیک و بد میر سید عزیز تر بیس اگر کسی در مصیبت نور دیده او عباس محزون نگردد حالش چه خواهد بود بالجمله چون نوبت بر برادران آنحضرت و سید ایشان بر خواسته عازم جان باختن شد نداول ابوبکر بن علی علیه السلام که اسمش عبدالله بود و باین کنیه شهرت یافته و مادرش ام لیلی دختر مسعود بن خالد از قبیله بنی تمیم بود بخدمت برادر رفته آنحضرت را وداع کرده رو بمیدان نهاد و میگفت شیخی علی ذوالفخار الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین بن النبی المرسل نفدیه نفسی من اخ مبجل یدم علی که از ادا ست از ذریه هاشم که منبع صدق و راستی و فضیلت است اینک برادرم حسین علیه السلام فرزند نبی مختار است جان خود را فدای او میکنم که برادر نامدار من میباشد پس حمله کرد بر آن قوم روسیاه و خود را بهر طرف میزد تا اینکه آخر الامر به تیغ زحر بن بدر نخعی بدرجه شهادت رسید بعد از آن برادر نامدارش عمر بن علی علیه السلام بر خواست و از جهت خون برادر از جا حرکت کرد و جوانی بود دلاور و شجاعی بود نام او در واسمش چنانچه از روایات ناجیه مفید است مستفاد میشود محمد آمد محمد براد که ای برادر بگذار بروم و طلب خون برادرم را بکنم بعد از اذن بمیدان آمد میگفت اضربکم ولا اری فیکم ... ذاک الشقی بالنبی قد کفر یا زجر یا زجر تدان من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر امروز شمشیر خود را بر فرق شما میزنم و نمی بینم در میان شما مردی که مقابل من بایستد مرا باز دار دار آن شقی بدبخت کافر شد به پیغمبر که برادر مرا کشت ای زحر ای زحر پیش بیا بر من چگونه بسقر جا خواهی گرفت پس حمله کرد بر قاتل برادر خود و او را بجهنم رسانید پس و جمیع آن قوم بیمار و آن شد و شمشیر کشید و در میان ایشان افتاد مثل شیر خشمناک بر ایشان حمله میکرد و ضربهای عظیم میزد و میگفت خلوا عداة الله خلوا عن عمر خلوا عن اللیث العبوس المکفهر یضربکم بسیفه ولا یفر ولیس فیها کالجبان المنجحر آخر الامر دو و انشجاع نامدار را گرفتند و او را شهید کردند پس عثمان بن امیرالمؤمنین علیه السلام که با عباس از یک مادر

مادر بودند بر خواست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را عثمان نام نهاد بود خواست که هم نام عثمان بن مطعون که از اکابر زهاد و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده باشد و با آنحضرت بسیار مانوس بود و در آنوقت بیست و یکسال از عمر شریف گذشته بود آمد بخدمت برادر بزرگوار و اجازه حرب خواست بعد از اجازه رو بسوی میدان روانه شد و رجزی چند خواند خولی بن یزید اصبحی تیری بر جانب او گشاد کشت تیر بسوی آن شاهزاده عالیمقام انداخت از قضا آن تیر بر جبین مبارک او آمد از اسب در گردید چون بر زمین افتاد سر از بدن شریفش جدا کرد پس جعفر بن علی علیه السلام که نوزده سال از عمرش گذشته بود از برای ادراک فیض شهادت بر خواسته بخدمت برادر بزرگوارش آمده زمین ادب را بوسه داد و اجازه حرب خواست بعد از رخصت روانه میدان شد و رجزی چند خواند خولی بن یزید ملعون تیری باو زد آن تیر بر شقیقه با بر چشم آمد و از اسب در افتاد پس برادر او عبدالله بن علی علیه السلام بمیدان رفت و برواینی ابو الفرج بیست و پنج سال از عمرش گذشته بود و اولادی نداشت حضرت عباس علیه السلام با و گفت تقدم بین یدی حتی اراک و احتسبک پیش بیا و با در میدان مرتا مردی ترا ببینم و مردانگی ترا مشاهده نمایم زیرا که تو را فرزندی نیست و دلبندی بدنیا نداری پس بگفته برادر قدم در میدان گذاشت و داد مردانگی را داد آخر الامر هانی بن ثبیت حضرمی بر او حمله کرد و ضربتی بر آن شاهزاده بزرگوار زد روح مقدسش بشاخسار طوبی فرار گرفت و بروایتی برادر خود جعفر را نیز حضرت عباس علیه السلام بمیدان فرستاد تا کشته شد و هم سقائی ... مکرر است بسند حضرت عباس علیه السلام اندوه بیپایان و درد و غم از حد گذشت و از یکطرف مظلومی برادر بزرگوار و بیکسان و الا اینار را مشاهده نمود انواع هموم و غموم رو بدل او آورد و صبر و آرام از او ربودند و از یکطرف ناله خواهران و تشنگی کودکان امان از طاقت نمود الا ... ایشان دلش را بدرد آورده در آنوقت مصمم رفتن بمیدان شد آنحضرت از شجاعان و دلاوران نامدار بود و کان رجلا وسیما جمیلا یرکب الفرس المطهم ورجلاه تخطان فی الارض مرد خوش سیما و نیک رو و بلند قامت بجهتی که بر اسبهای چاق بلند سوار میشد پاهایش بزمین میرسید و او را ماه بنی هاشم میگفتند و علم آنحضرت در آن روز بدست آنجناب بود چون تنهائی برادر بزرگوار را دید آمد نزد برادر و عرض کرد یا اخی هل من رخصة برادر در رخصتم میدهی بروم و در راه تو جان را فدا کنم و در بعضی از کتب مقاتل مذکور است که آنحضرت از شنیدن این سخن بگریه در آمد گریه شدید که فرمود ای برادر تو صاحب علم منی و علامت لشکر منی چون تو رفتی نشانه لشکر بر طرف میگردد عباس علیه السلام فرمودند قد ضاق صدری و سئمت من الحیوة و ارید ان اطلب ثاری من هؤلاء المنافقین ای برادر دلم از ظلم و جفای مخالفان تنگ شد

ذکر شهادت عباس بن علی علیه السلام

مقتل

واز زندگانی خود سیر شده ام میخواهم خون برادران خود را از این ظالمان گرفته باشم حضرت فرمودند اگر مهیای حرب شده پس طلب آب از جهة این اطفال طلب نما جناب عباس علیه السلام رو بمیدان نهاد چون میان میدان رسید فریاد زد که یا عمر بن سعد اینک حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر خدا میگوید که اصحاب و برادران و بنی اعمام مرا کشتید و مرا تنها گذاشتید و عیال و اولادم از شدت تشنگی بجز اینک شربتی آبی بایشان بدهید که ایشان نزدیک بهلاکت رسیده اند و با وجود اینها میگوید دعونی اخرج الی طرف الروم او الهند واخلی لکم الحجاز والعراق مرا بگذارید بسوی هند و روم روم و حجاز و عراق را بجهة شما میگذارم چون عباس علیه السلام این کلام را از جانب برادر خود بان لئیمان فرمود جوابی نشنید بعضی ساکت بودند و بعضی از گفتگوی بگریه درآمدند شمر ملعون و شبث بن ربعی از لشکر بیرون آمد گفتند ای پسر ابو تراب اگر تمام عالم آب بگردد و بدست ما باشد بشما قطرهٔ از آن نخواهیم داد مگر در بیعت یزید داخل شوید و حضرت عباس علیه السلام نزد برادر برگشت و بیرحمی آن قوم بی حیا را بعرض رسانید دو سر را ساییدند آنجناب سر را بزیر انداخت و گریست گریه شدیدی در اینحالت بگوش حضرت عباس رسید که اطفال از سوز تشنگی صدا را بنالهٔ العطش العطش بلند کرده بودند از شنیدن نالهٔ دلخراش آن غریبان و خروش آن بیکسان بیتاب شد چشم بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا میخواهم کوشش خود را کرده باشم شربت آبی باین بیکسان تشنه لبان برسانم پس مشکی برداشته روانه میدان شد و ملخص آنچه شیخ مفید و سید بن طاوس و ابن نما رضوان الله علیهم ذکر کرده اند اینست که بعد از آنکه شدت تشنگی برادر بزرگوار و زنان عصمت شعار را مشاهده نمود روانه شد بجانب فرات جماعتی که بر سر آب فرات موکل بودند مانع شدند او را از رفتن بسوی آب ملعونی از قبیلهٔ بنی دارم در میان آن جماعت بود گفت حولوا بینه و بین ماء الفرات حایل شوید و نگذارید که بر سر آب رود چون جناب سید الشهدا علیه السلام این بی حیائی را از آن ملعون دید بر او نفرین کرد گفت اللهم اظمئه خداوندا او را تشنه گردان پس آن ملعون مسلط کردانا آن ملعون در غضب شد تیری بجانب آنحضرت انداخت تیر آمد بر حنک آن امام مظلوم نشست آنجناب آن تیر را کشید خون از آن جاری گردید دست خود را گرفت در زیر خون پر از خون شد از آن بجانب آسمان افشاند و گفت اللهم انی اشکوا الیک ما یفعل بابن بنت نبیک خداوندا بتو شکایت میکنم بنحوی که با فرزند دختر پیغمبر تو میکنند و بالجمله آن گروه بیحیا راه بر آنحضرت قطع کردند آن شجاع همام بر آن لئام حمله کرد و میگفت لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقا نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی انا العباس اغدو بالسقا ولا اخاف الشر یوم الملتقی پس آن لشکر از هم متفرق شدند هر کجا

مقتل

العیال منهوب الاموال مقتول الاعوان من الصغیر والکبیر مقطوع الکلام من التغیر والتغیر ضعیف الکلام والصبر بذی الشیب الخضیب والجسد المطروح کالوضم والجسم الذلیل من الحجر المکفن بالعبیر المغسل بماء جری من السیف الابتر مزود العقبان والنسور والعصافیر الذی اتموا اطفاله و هتوا عیاله فحملوهم علی الاقتاد والی الفیسق الحمر والکفور الشر فیا عجباه بنات بنی سفیان فی الخصوف والمقاصیر و بنات رسول الله اساری حیاری بین ارباب الفجور والمناکر واهل القباء والمزامیر فهذا ما نظر الیه العقل کل خاسئا و هو حسیر فلعنة الله علی من اجری علی هذا الامر العظیم الخطیر و بعد قال الله تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المفلحون بدانکه چون پروردگار عالم بخفایای امور میباشد و حقیقت واقع هر چیزی نزد او هویداست و ظاهر و باطن هر چیزی در نزد او ظاهر علمش باشیا قبل از خلقت مساوی بعد از خلقت است پس در تمیز مطیع و عاصی محتاج با امتحان نیست و لکن بلفظ بندگان خود را بجهة امتحان نمیباشد لکن از انجا که عادت الله قرار گرفته که اتمام حجت بر خلق شده باشد تا احدی را بر او حجت نباشد بندگان خود را مثل کسیکه خواهد کسی را امتحان کند و سعادت و شقاوت او را معلوم کند بتکالیف چند مکلف و ببلاء و محنتی چند مبتلا ایشان میکرداند تا مطیع از عاصی ممتاز و شاکر و صابر از غیر جدا شود و اما تکالیف پس حق اینست که نیست مگر بجهة مصالح نفس الامریه و حکمتهای واقعیه که آنها باعث این احکام مختلفه میباشند که حسن افعال موجب امر بان و قبحش موجب نهی میباشد بحیثیتی که اگر آن مامور به بحقیقت و نوع ثابت او را امر عاقل که مهمل گذارد چنانچه در واقعیت مبدا است که بالای از آنجا اورده اگر قبح انمعصیت را دو بر مجوود مبدا است لزوم ترک آن را باری نظر باینکه دنیا را محل قرار و آرام و دار راحت و نعمت قرار نداده بلکه او را دشمن داشته و از روزی که او را خلق فرموده بسوی او نظر نکرده و نمرهٔ بال بیش از ادر نزد او اعتباری و مقداری نمیباشد لهذا نمیخواهد که دوستان او و اولیا و اصفیای او در این دار راحت ایشان نباشد چه خود میفرماید که حلاوة الدنیا مرارة الآخرة و مرارة الدنیا حلاوة الآخرة شیرینی دنیا تلخی آخرتست و تلخی دنیا شیرینی آخرتست نظر باینکه بعد از بسط خوان نعمت کم نصیب کرد خود را از الوان اطعمهٔ متلذذه باز دارد لهذا گاهی بنده خود را بفقر و پریشانی و گاهی بمرض و ناتوانی دوا و بلا و گاهی بظلم و اذیت مبتلا ایشان میدارد و اینها نیست مگر آنچه میخواهد از راحت بنده خود پس مثل این مثل طبیب و مریض است که امرش میکند بفصد و شربت دوای ناگوار و پرهیز از اطعمهٔ لذیذه و بعد از

انکه مِن لحظه نعمات از صحت و عافیت و حیات و بقا و التذاذ بجمیع لذاید را از منعم داند و لهذا میداند
میداند که طبیب را چه حقی است عظیم اگرچه کوچک طبعان بجهت دوا و امر او را ناخوش میدارند بلکه او را
دشمن دارند و در حدیث است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند اِنَّ اللهَ یَتَعاهَدُ وَلِیَّهُ بِالبَلاءِ
کَما یَتَعاهَدُ المَریضَ اَهلُهُ بِالدَّواءِ خداوند عالم جستجو مینماید در مقام اصلاح حال دوست خود به
بلاء دنیا چنانچه جستجوی حال و اصلاح احوال مینماید اهل مریض مریض خود به دوا دادن اِنَّ اللهَ
لَیَحمی عَبدَهُ الدُّنیا کَما یَحمی المَریضَ مِنَ الطَّعامِ بدرستیکه خدا پرهیز میدهد بنده خود را از دنیا هم
چنانچه مریض پرهیز میکند از طعام غیر مناسب و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند که
خدا تعالی سرپرستی میکند مومن را به بلاء دنیا نمیکند در او شبی مگر انکه سرپرستی میکند او را
بمرض در بدن او یا بمصیبتی دیگر از مصایب دنیا و بعد از انکه خردمند عاقل این را دانست باید در مقام
صبر و شکیبائی بوده باشد تا در بشارت وَبَشِّرِ الصّابِرینَ داخل باشد بدانکه مصایب دنیا را اقسامی چند
هست بحسب اشخاصی که هستند و مبتلا میشوند بان چنانچه از خبر کتاب وارد شده اَلبَلاءُ لِلظّالِمِ اَدَبٌ
وَلِلمُؤمِنِ امتِحانٌ وَلِلاَنبیاءِ دَرَجَةٌ وَلِلاَولیاءِ کَرامَةٌ بلاء دنیا بجهت عاصی ظالم تادیب است تا متنبه
شود و توبه و انابه نماید و از برای مومن امتحان است تا صابر از غیر صابر و شاکر از غیر شاکر ممتاز و عاصی
از مطیع معلوم شود و از برای انبیا درجه اینکه هر چند بلا و محنتش بیشتر درجه اش در مقام قرب
رفیع تر میباشد و از برای اولیا تحفه و کرامت است پس از اینجا معلوم میشود که در این بلاها و مصایب
چه قدر حکمت میباشد زیرا که اقل مراتب ان اینست که تادیب بوده باشد او را از سوء افعال تا کفاره
باشد بجهت قبایح اعمالش تا سببی باشد استحقاق نعم باقیه جنت را نَعیمٌ وَکُلُّ نَعیمٍ دونَ الجَنَّةِ صَغیرٌ وَکُلُّ
بَلاءٍ دونَ النّارِ یَسیرٌ هر نعمتی را اگر با بهشت میسنجی کوچک و حقیر میباشد و هر بلائی در پیش اتش غضب الهی سهل و اسان
است خدا و نکه عدا ولی با دوستانیست که ایشان را همیشه در بلا گوناگون مبتلا بدارد بلکه ایشان را از بلیه بجهت نمایک
شایسته لطف خود گرداند چنانچه حضرت صادق فرمودند در بهشت درجه هست که نمیرسد کسی مگر بجهت بلا شکر به
بدن او برسد این بلاها عطایا و مواهب سنیه است که باید بر ان صبر بلکه شکر نماید زیرا اگر
بجهت پاک کردن از خباثت معصیت باشد که بجهت ان اعظم از ان از تو برداشته و اگر بجهت استحقاق
اجر باشد انچه بتو میدهد اعظم از انست که مرارت این بلاها را باقی گذارد و میخواهد ترا باخود اشنا
نماید تو از او گریزانی خدا را از دلهای شکسته و بدنهای خاضع و خسته خوش میاید اِذا اَحَبَّ اللهُ عَبداً
جَعَلَ فی قَلبِهِ نائِحَةً مِنَ الحُزنِ اگر خدا بنده را دوست میدارد همیشه در اندرون میدارد خدا دیده گریان

گریان و سینه نالان داده و ستاید رو اَنا عِندَ المُنکَسِرَةِ قُلوبُهُم وَالمُندَرِسَةِ قُبورُهُم باری بمطلب و
واضح است که بلایا بکه با ولیا و مقربان میرسد نیست که بجهت رفع مقامات ایشان چنانچه در حدیث سابق
گذشت پس بمقامات عالیه نمیرسند مقربان مگر بصبر بر انچه بر ایشان وارد میشود و اجر صابرین از جمله حصر
بیرون و از حد تقدیر افزون تا که مقامات عالیه را خداوند جلیل مقرون بصبر بی تضرع بران کرده ان بندهمی
ومایند وَجَزاهُم بِما صَبَروا جَنَّةً وَحَریراً سَلامٌ عَلَیکُم بِما صَبَرتُم فَنِعمَ عُقبَی الدّارِ حتی اینکه در اخبار وارد شده
که صبر نصف ایمانست اینست که میفرمایند وَجَعَلنا مِنهُم اَئِمَّةً یَهدونَ بِاَمرِنا لَمّا صَبَروا ایشان را پیشوا
خلق گردانیدیم که مردم را راهنمائی کنند بجهت امر ما چون صبر کردند در راه ما اری تعبها و زحمتها
کشیدند سالهای سال بودند در میان امت تحمل کردند سنگ باران ایشان کردند و سر و روی ایشان را شکستند
و بر اتش انداختند با اره ایشان را شکافتند و سر ایشان را بریدند و بزندان انداختند و سخریه
با ایشان کردند و ساحرشان گفتند صبر کردند ولکن کسی صبرش مثل خاتم انبیا صلی الله علیه و اله نبود و لهذا
درجه اش از همه رفیع تر بود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله
بمعراج رفتند ندا رسید با و اِنَّ اللهَ مُختَبِرُکَ بِثَلاثٍ لِیَنظُرَ کَیفَ صَبرُکَ خدا ترا امتحان مینماید به سه چیز تا
به بیند که صبر تو در چه مرتبه است گفت خداوندا تسلیم میکنم امر ترا و مرا قوت بر صبر نیست مگر بلطف
تو چیست ان سه چیز ندا رسید که اول انست که فقرا و محتاجین را بر خود و عیال خود اختیار کنی و خود بگرسنگی
صبر کنی گفت خدایا راضی شدم و تسلیم کردم امر ترا و از تو توفیق و صبر اما دوم انست که قوم تو انکار تو
میکنند و در خوف و ترس خواهی بود باید جان خود را در راه من بذل کنی و با اهل شرک بجان و مال خود
جهاد کنی و بر اذیتها که از ایشان و منافقین امت تو میرسد صبر کنی گفت خداوندا قبول کردم و راضی
شدم و توفیق و صبر از تو میباشد اما سیم چیز نیست که با اهل بیت تو میرسد اما برادر تو را امت تو با
ظلمها میکنند او را ناسزا میگویند و او را بمشقت میاندازند و توبیخ و سرزنش مینمایند و از حق خود محروم
مینمایند و بر او ظلم مینمایند و اخوانیه او را میکشند گفت خداوندا تسلیم کردم و از تو میباشد توفیق
و صبر و اَمّا اِبنَتُکَ فَتُظلَمُ وَتُحرَمُ و تو خذ حقها دختر ترا ظلم بر او میکنند و او را محروم میکنند و حقیکه
تو بجهت او قرار داده باشی میگیرند وَتُضرَبُ وَهِیَ حامِلٌ وَیُدخَلُ عَلی حَریمِها وَمَنزِلِها بِغَیرِ اِذنٍ راه بی اذن
او داخل خانه و منزل و حریم او خواهند شد و در حالیکه حمل داشته باشد و ضربت بر او خواهند زد و از
ان ضربت فرزندش سقط خواهد شد و او را خوار و ذلیل خواهند کرد و اخر از ان ضربت از دنیا خواهد رفت
حضرت فرمودند تسلیم کردم حکم ترا و از تو میطلبم توفیق بر صبر پس ندا رسید که دختر ترا از برادر تو دو پسر

خواهد بود بقتل اخذها غدرا ولیسلب ویطعن یکی از دو فرزندان تو را از روی قهر میکشند
و او را برهنه میکنند خنجر برو میزنند امت تو حضرت فرمودند انا لله وانا الیه راجعون تسلیم
کردم امر ترا پس نداء رسید که اما فرزند دیگر او را امت میطلبند و اکبر بجهتا ثم یقتلونه صبرا
ویقتلون ولده ومن معه من اهل بیته ثم یسلبون حرمه پس او را میکشند و اولاد او را میکشند
و هرکه از اهل بیت وی میباشد با او میباشند میکشند پس حرم او را برهنه میکنند استغاثه می
میجویند و لکن مقدر شده است که او و اهل بیت و کشته شوند شهادتش حجت بر جمیع اهل عالم باشد پس اهل
اسمانها و زمینها بر او خواهند گریست از روی جزع ملائکه بر او میگریند حدیث لولای ...
اکتفا شد عزیز من امتحانات پیغمبر صلی الله علیه و آله عظیم بود لکن هیچیک مثل امتحانات اخر نبود زیرا که
هرگز ندیدیم که تا بیکه انحضرت بجهة گرسنگی و فقر و فاقه بلکه بجهة تکذیب قوم جفاء ایشان بگریه و
لکن هر وقت یاد میکرد مظلومی اهل بیتش را بی اختیار اشک از دیده میریخت و هر وقت یاد میفرمود که فرزند دلش
تیر بر سینه اش میزنند و بر زمین میاندازند بی اختیار سیل اللهف و تاسف از رخسار مبارک
میریخت و هر زمان که یاد میکرد که سر فرزند دلبندش را بر سر نیزه میکنند از برای پسر و بر پدر مضطرب
میگردید سید ابن طاوس ... بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که چون سید الشهداء علیه السلام کودکی بود نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله میامد
انحضرت امیر علیه السلام میفرمود یا علی او را از برای من نگهدار پس او را میگرفت و زیر گلوی او را میبوسید و میگریست
روزی انحضرت عرض کرد ای پدر چرا گریه میکنی فرمودند کیف لا ابکی و اقبل موضع سیوف الاعداء ای نور
دیده چگونه گریه نکنم و حال انکه میبوسم محل شمشیر دشمنان را عرض کرد وانا اقتل مگر من کشته میشوم فرمود
بلی والله تقتل و یقتل ابوک و اخوک بخدا قسم تو کشته میشوی پدرت کشته میشود و برادرت کشته
میشود گفت ایا قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی ای فرزند عرض کرد پس که ما را زیارت
خواهد کرد فرمود زیارت نمیکنند ترا و پدر ترا و برادر ترا مگر صدیقان از امت من ...
شد او بر انحضرت گران بود یا اگر میبود فرزندش را در میان خاک و خون اغشته میدید چه بر او روی
میداد چه نیکو میگوید سید رضی رحمه الله لو رسول الله یحیی بعده قعد الیوم علیه للعزاء اگر پیغمبر خدا
زنده بود بخدا قسم که امروز در عزای خود قرار میداد بجهة فرزندش تعزیه میگرفت یا رسول الله
لو عاینتهم وهم مابین قتیل وسبیا کاش بودی یا رسول الله و میدیدی ایشان را بعضی کشته و بخون اغشته
کرده اند و بعضی را اسیر گرفتار کرده اند من رمیض و یمنع الظل ومن عاطش یسقی انابیب القنا یا رسول الله

عزایش را برپا میکنند و بر او میگریند و من در تعجبم که مردم چرا بعد از حسین علیه السلام شادی میکنند
و خضاب میبندند و مجالس عیش برپا میکنند از تو رتبه او را نشناختند و مرتبه او را نفهمیدند بلکه کسی او را
نشناخته مگر کسی که در مرتبه او بوده الا کر احدا نیست که امام که مظهر صفات الهی است بشناسد
و در حدیث هست که حسین علیه السلام روزی داخل شد بر جد بزرگوار خود در نزد انحضرت بود ابی بن کعب
حضرت با او فرمودند مرحبا بک یا زین السموات والارض خوش امدی ای زینت اسمانها و زمینها ابی بن
کعب گفت ایا غیر از تو کسی زینت اسمانها و زمینها میباشد حضرت فرمود ای ابن کعب والذی بعثنی بالحق
نبیا ان الحسین بن علی فی السموات اعظم مما هو فی الارض بخدائیکه مرا بحق برسالت فرستاده که
حسین علیه السلام در اسمانها اعظم تر است از انچه در زمین است و در جانب عرش الهی اسم او نوشته
که ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة حسین علیه السلام چراغ راه هدایت و کشتی نجات امت
پس انحضرت دست او را گرفتند و فرمودند ایها الناس این است حسین بن علی بشناسید او را بر تمام شبه
نکردد او را تفضیل دهید بخدا قسم که جد او افضل است از جد یوسف بن یعقوب حسین جدش در بهشت
و پدر و مادر و جده و برادرش در بهشت اند و دوستان ایشان و دوستان دوستان او در بهشتند
انس بن مالک میگوید یکی از اصحاب سید الشهداء فوت شده بود انحضرت بجهة نماز او حاضر شد بعد از نماز دیدم
ابو هریره را که هر جا که انحضرت پا گذاشت او خاک انموضع را برمیداشت و بر روی خود میمالید حضرت با او
فرمودند که چرا چنین میکنی ای ابو هریره او عرض کرد دعنی یا ابن رسول الله مرا با کار خود گذار والله
لو یعلم الناس مثل ما اعلم من فضائلک لحملوک علی اعناقهم فضلا عن اعناقهم بخدا قسم که اگر مردم بدانند
فضایل تو را مثل انچه من میدانم هر اینه تو را بر دوشها بنشانند چه جای دوشهای خود یا ابن رسول الله
همین در گوش خود شنیدم از جد بزرگوارت مکرر که بر منبر خود میفرمودند ان هذا ولدی الحسین
سید شباب اهل الجنة وانه سیموت مذبوحا ظمانا مظلوما ای فرزندم حسین سید جوانان اهل بهشت
است زود باشد که او را ذبح کنند با لب تشنه در حالیکه مظلوم بوده باشد ای نیکو حرمت داشتند او را
و نیکو بجهها خود جا دادند او را کاش بعد از انکه خیمه جا داده بود دیدند ننشانیدند برهنه بر زمینش نهادند
و کاش حال که بر دوش سوار نکردند سرش را بر نیزه نمیکردند و شمشیر بر دوش نمیزدند کاش که حرمش
نمیداشتند حرمش را اسیر نمیکردند کاش حال که دست از امانش برداشتند دستش را قطع نمیکردند
کاش بعد از انکه تا ان یارش کشیدند یاد میدان محاربه اش نمیگذاشتند کاش بعد از انکه محبتش را از
سینه بیرون کردند عداوتش را در دل نمیکردند اگر عداوتش را در دل ... کاش دلش را خون نمیکردند

کاش سینه اش خورد میکردند با انکه بعد از انکه کشتند بدنش را از زمین بر میداشتند بیت اگر کشتند
چرا خاکش نکردند کفن بر جسم صد چاکش نکردند ز رحم بر بیتیمان با چه بودی که بر نیزه سر پاکش نکردند
باری اگر همه را کردند کاش در مصیبتش شادی میکردند و روز ماتم را عید میکردند و بلاد را این
میکردند شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند که ال نبی امیه
لعنهم الله و کسانیکه اعانت کردند بر کشتن حسین علیه السلام از اهل شام نذر کردند که اگر کشته شود حسین
علیه السلام و کسانیکه بجنگ او رفته اند سالم مراجعت نمایند و خلافت در ال ابی سفیان قرار گیرد
ان روز را عید کنند و روزه گیرند از او در ان روز تا خلشوند بر یکدیگر چنانچه در اعیاد میکنند و
صاحب مناقب روایت میکند از حضرت باقر علیه السلام که فرمود جُدِّدَتْ اَربعةُ مَساجِدَ بالکوفةِ فَرَحاً لِقَتْلِ
الحُسَینِ علیه السلام چهار مسجد در کوفه بنا شد از جهة شکرانه انکه حسین علیه السلام را کشتند یکی مسجد
اشعث و یکی مسجد جریر و یکی مسجد سماک و یکی مسجد شبث ربعی لعنهم الله فوا عَجَباهُ مِن مُصیبةٍ ما
اَعظَمَها و بَلِیَّةٍ ما اَفجَعَها مُصیبةٌ لَم تَسمَعها اُذُنٌ فی الاَنامِ و لَم تَرَها عَینٌ فی المَنامِ لَم یُشاهَد مِثلُها
فی صَفَحاتِ اللیالی و الاَیّامِ فَوا حَسرَتاهُ علی قَتیلِ العَبَراتِ و اَسیرِ الکُرُباتِ و الشَّهیدِ المَطروحِ فی الفَلَواتِ
وَ وا مِحنَتاهُ علی الاَجسادِ العارِیاتِ و الاَعضاءِ المُقَطَّعاتِ و وا لَهفاهُ علی النِّسوةِ المَاسوراتِ فی الذِّراری
المَوتوراتِ و وا اَسَفاهُ علی الاَیدی المَغلولاتِ و الاَعناقِ المُکَبَّلاتِ فَهَل تَبکونَ لِفَواتِ الحُسَینِ و لا
تَبکونَ لِقَتلِ الاِمامِ الشَّهیدِ الغَریبِ هَل تَتَمَتَّعونَ بِبارِدِ الماءِ و حُسَینُکُم قَتیلُ الظَّماءِ هَل تَتَلَذَّذونَ
بِلَذیذِ الطَّعامِ و الاِمامُ اِمامُکُم و اَصحابُهُ الکِرامُ عُناةُ اَیدی اللِّئامِ و سُقاةُ جُرَعِ کُئوسِ الحِمامِ و هَل
تَستَریحونَ علی الفِراشِ و الوِسادِ و مَولیکُم و مَولَی الاَنامِ مَطروحٌ بِلا وِطاءٍ و لا مِهادٍ و علی التُّرابِ بَعدَ
النِّعَمِ خدا رحمت کند سید مهدی طباطبائی را چه خوش میگوید کَیفَ السُّلُوُّ و نارُ القَلبِ تَلتَهِبُ و العَینُ
حَلفُ نَداها دَمعُها سَرِبٌ چگونه آرام گیرم و حال انکه اتش دل شعله ور گردیده و خاشاکی در چشم ریخته
شده که جوی اشک از ان جاری میباشد اَلرُّزءُ المُصابُ علی الاِسلامِ کُلِّهِ فَکُلُّ مُنتَسِبٍ لِلدّینِ مُکتَئِبٌ
چنان مصیبت سینه اسلام را گداخته و اهل اسلام را فرو گرفته که هر کس که نسبت با اسلام و دین دارد
و بوئی از اسلام از او میاید در حزن و اندوه میباشد لا صَبرَ فی فادِحٍ عَمَّت رَزِیَّتُهُ حَتّی اَعَزُّ الصَّبرِ عَن
مِنهُ الحُزنُ و الوَصَبُ صبر و ارام نمیتوان کرد در مصیبتی که بلیه ان چنان عموم و شدت کرد که صبر از ان با
اندوه دائم و مرض همه دو روز و بیرون میباشد لا تَنفَذُ العَینُ حَتّی تَنفَذَ مِن صَبَبٍ و اِن جَرَت حینَ تَجری
دَمعُها الصَّلِبُ هرگز نمیتوان چشم وفا نماید با نهایت زحمت اشک ریزیست در این مصیبت اگر چه زهرهاش

یا رسول الله بعضی از اهل بیت تو بر ریگ گرم بیابان افتاده است بدون سایه و بعضی از ایشان با لب
تشنه و گلوی خشکیده اند که از بندهای نیزه ها شربت ناگوار مرگ را مینوشند لَیسَ هذا لِرَسولِ اللهِ یا اُمَّةَ
الطُّغیانِ و لا لِلنَّبیِّ جَزاءٌ ای امت ظالم طاغی این جزای رسول الله نبود که با عترت طاهره او این گونه ظلم و جفا نمایند
غادَرتُم بِالنَّبیِّ فی العَرَبِ فَهُم فاذاقوا اَهلَهُ مُرَّ الحَبا پیغمبر خدا تقصیر نکرد در نشانیدن اشجار برکت اثمار از
برای این امت بیرون زکار و ایشان در مقام تلافی چیدند میوه های دل او را و شکوفه بوستان او را از
شدت تشنگی پژمرده کردند و ثمره درجه رسالت را بشمشیرهای بران قطع کردند و از سرکشی بباد حوادث
ظلم و ستم خزان کردند جَزَروا جَزرَ الاَضاحی نَسلَهُ ثُمَّ ساقوا اَهلَهُ سَوقَ الاِماءِ کشتند نسل او را مانند
کشتن شتر قربانی و اسیر کردند و شهر بشهر گردانیدند زنان ایشان را مانند کنیزان مُعجَلاتٍ لا یُوارینَ
ضُحیً سُنَنَ الاَوجُهِ اَو بیضَ الطُّلا زنان او را با تعجیل و شتاب میگردانیدند در اطراف در حالتیکه
ایشان را ساتری نبود که روهای مقدس و گردنهای خود را بپوشانند هاتِفاتٍ بِرَسولِ اللهِ فی بُهرِ السَّعیِ
و عَثَراتِ الخُطا ایشان را از سوزش دل ندا میکردند جد خود رسول خدا را و از یک طرف میدویدند و پا بر زمین
میزدند و بسر در میامدند و میافتادند و بر میخواستند یا قَتیلاً قَوَّضَ الدَّهرُ بِهِ عُمُدَ الدّینِ و اَعلامَ
الهُدی ای شهیدیکه بکشتن او ستونهای دین بر هم شکست و رایات هدایت را سرنگون کردانیدند قَتَلوهُ
بَعدَ عِلمٍ مِنهُم اِنَّهُ خامِسُ اَصحابِ الکِساءِ کشتند او را و میشناختند که از ال عبا میباشد و صَریعاً عالَجَ
المَوتَ بِلا شَدِّ لَحیَینِ و لا مَدِّ رِدیً غَسَّلوهُ بِدَمِ الطَّعنِ و ما کَفَّنوهُ غَیرَ بَوغاءِ الثَّری ای شهید
بر زمین افتاده که در وقت مردنش زنخ او را نه بستند و ساقی بر روی او نکشیدند و کسی او را غسل نداد
مگر انکه بخاک و غبار صحرا او را کفن نمودند حَمَلوا راساً یُصَلّونَ عَلی جَدِّهِ الاَکرَمِ طَوعاً اَباً سِرّاً
بر نیزه کردند که مردم صلوات بر جد و پدر او میفرستند کَیفَ لَم یَستَعجِلِ اللهُ لَهُم بِانقِلابِ الاَرضِ اَو رَجمِ
السَّماءِ اگر چه مقربان درگاه خدا بر مصایب بسیار صبر کردند و در راه محبت دوست متحمل مشاق عظیمه شدند
لکن اگر بدیده انصاف تامل کنی خواهی یافت که سید الشهداء علیه السلام در مقام صبر از همه بالاتر و صبرش از همه
بیشتر بود زیرا که مصیبت او از همه عظیم تر بود و بحر صبر و رضا او را اجر صابرتر ندانسته که سید الساجدین
علیه السلام میفرماید در خطبه که خواندند در وقتیکه داخل کوفه میکردند ایشان را اَنَا ابنُ مَن قُتِلَ صَبراً و کَفی
بِذلِکَ فَخراً یعنی منم فرزند کسیکه او را شهید کردند و کشته شد از روی صبر کردن بر بلا و همین فخر مرا کافیست بلکه
با این همه بلاو مصیبتی که باو روی اورد که عشری از ان بدیگران نرسید با نهایت راضی بلکه شاکر بود و او را
تشویشی نبود و خوفی و دهشتی نبود او را چنانچه از محمد بن علی الجواد علیه السلام روایت شده که انحضرت از پدران

خود روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که چون کار بر پدرم تنگ و امر شدید شد آن کسانیکه با او
بودند نظر باو کردند حال او را غیر از حال خود یافتند زیرا که ایشان هر چند کار سخت تر میشد رنگهای
ایشان متغیر میشد و لرزه بر اعضای ایشان میافتاد و دلهای ایشان در خوف میافتاد و حسین علیه السلام و بعضی
از خواص آنحضرت رنگهای ایشان میشکفت و جوارح و اعضای ایشان ساکن میشد و دلهای ایشان
مطمئن و ساکن میشد بعضی از ایشان ببعضی میگفتند انظروا الیه لا یبالی بالموت ببینید او را که باکی
از مرگ ندارد آنحضرت بایشان گفت صبرا بنی الکرام صبر کنید ای اولاد بزرگواران نیست مرگ مگر پلی
که شما را از شدتها و بلا بسوی جنان واسع و نعیم دائم میرساند کدام یک از شما ناخوش دارد که از
زندان بسوی قصر جنان رود و مرگ از برای دشمنان شما چنین است که ایشانرا از قصر بسوی زندان میبرد
و پدرم خبر داد مرا از رسول خدا که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ جسر ایشانست که ایشانرا
بسوی جهنم و آنجماعت را بسوی بهشت میرساند من دروغ نگفته ام و نسبت داده نشده ام بسوی دروغ و اینمرتبه
مرتبه بلندیست که احدی دم باینمرتبه نرسیده مگر پدر بزرگوارش در وقتیکه پیغمبر خدا را وفات نزدیک رسید
سرش در دامن امیر المؤمنین علیه السلام بود پس آنحضرت بگریه در آمد حضرت فرمود ای برادر چرا گریه میکنی
آنحضرت عرض کرد اینکه من وعده شهادت بمن داده بودی میخواستم در برابر تو کشته شوم و حال میبینم
که وفات تو نزدیک رسید فرمود ابشر فانها من ورائک بشارت باد ترا که آن در عقب تواست پس چگونه
خواهد بود صبر تو عرض کرد یا رسول الله اینموضع موضع شکر است نه صبر اگر صبر بر امر مکروه هست و شکر
نمیباشد مگر بر امر محبوب بلی در هنگام کشته شدن برادران و برادرزادگان و فرزندان و وقت ملاحظه
غریبی کودکان و زنان و شنیدن ناله العطش العطش کودکان آنحضرت گریه میکرد و لکن گریه ایشان نه
از جهت عدم صبر و رضای بر قضای خدا بود زیرا که گریه بر مصیبت اگر دلیل بر عدم رضا دانی پس باید
گفت که پیغمبر خدا و علی مرتضی نیز راضی نبودند زیرا که ایشان در این مصیبت بسیار گریستند و هم
چنین پیغمبران سلف نیز گریستند بر مصائب خود و در هنگام مصیبت میگریستند چنانچه حکایت
گریستن یعقوب در یوسف معروفست و گریه آدم و داود مشهور و نوحه نوح مشهور و گریه فاطمه
زهرا سلام الله علیها در مصیبت پدر بزرگوارش نیز مشهور است و اگر خواهی سبب گریه آنحضرت را بدانی
بدانکه اولا چنانچه مذکور شد گریه بر مصائب اهلبیت از افضل عبادات و اقرب قربات است و حزن بر مصیبت
ایشان از عبادتست و ابتعاث هیجان آن از تو مطلوبست از ایشان نیز مطلوبست و چه مصیبت بدتر
از کشتن جوانان اهلبیت و تشنگی کودکان ایشانست و غریبی و بیکسی زنان ایشان است و ثانیا اگر

کر شریعتیکه در سبب اعلام آن پیغمبر خدا هم سالها رنجها کشید و خون دل خورد و علی مرتضی شمشیر زد
و نبود در آن بهال کل انداخته تا آنرا برپا کردند و بنای آنرا محکم کردند میبینید که بجهة کشتن او مندرس
و منطمس میگردد و بنای آن منهدم میشود و آثار هدایت بر طرف میگردد و رایات علم و معرفت سرنگون می
گردد و بازار کفر و نفاق رواج مییابد پس بی اختیار غصه میخورد و اشک از دیده میریزد و اگر بجهة
گریستن از مرتبه صبر بیرون میرفتند پس انبیا نیز بیرون میرفتند خداوند جلیل مکرر در کلام خود
ایشانرا بصبر یاد کرده حتی آنکه به پیغمبر خود میفرماید و اصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل از اینها گذشته گریه
گر ایشان بشر بودند و اندوه در نزد مصیبت و محنت و مسرت در نزد نعمت از لوازم بشریتست همچنانکه گرسنگی
و تشنگی از لوازم انست همچنانچه در وقت گرسنگی گرسنه میشود و بی اختیار میشود همچنین در وقوع مکاره
بی اختیار و محزون میشود بلی العیاذ بالله اظهار امر مکروهی نماید یا شکایت کند از خالق و بخوان از مرتبه پیغمبر
و رضا بیرونست و حضرت یوسف را در زندان بردند انقدر گریست که اهل زندان بتنگ آمدند و یعقوب بجهة گم
شدن یوسف انقدر گریست که دیده اش کور شد سید الشهدا که از یکجانب تنهای کشتگان و از یکجانب غریبی
زنان و از یکطرف تشنگی کودکان را میدید چگونه میشود که از دیده اشک نریزد بلکه نسوختن دل بر ایشان
علامت قساوت قلب و بی رحمیست و این از صفات قبیحه است و از اخلاق رذیله بخدا قسم صبری که هرگز کسی
مثل او صبر نکرده با اینهمه بلاها بجز انا لله و انا الیه راجعون چیزی از او نشنید کسی بغیر از صبرا علی قضاء الله
کلامی از او نقل نشده و در مقابل سی هزار کس ایستادگی کرد و در مقابل کوههای آهن ایستاد و مثل کوه
بر پا بود و بلند قرار میکرد و نیزه ها بیست هزار شمشیر برهنه و نیزه رو بسوی او میبود و دست با ایشان
نکرد و دم در نمیکرد از خود سخنی که میگفت پست نشده یا ایها الناس نکرد و کوچکی ننمود و دم نزد با تضاحک
عجل الله فرجه هست که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات ملائکه آسمانها از صبر تو تعجب کردند چگونه
نکنند با اینکه با همه بلاها ملائکه از جهت یاری آمدند ایشانرا اذن نداد جماعت جنیان در وقت غریبی
و تنهائی آمدند و بر او سلام کردند و گفتند ما از برکت پدرت مسلمان شده ایم اذن بده تا با دشمنانت
جهاد کنیم فرمود شما ایشانرا میبینید ایشان شما را نمی بینند گفتند ما هم بصورت ایشان در میائیم
اگر کشته شویم در راه تو شهید باشیم فرمود من از زندگانی دنیا سیر شده و مشتاق لقای پروردگار
شده ام و میدانم که امروز باید شهید شوم و بروایتی گروهی از جن طائفه میگفتند شنیدند چون آنحضرت
و مظلومی او را دیدند آمدند که ما یاوران توئیم اگر اذن دهی اینک زمانی ایشانرا تلف کنیم حضرت
فرمود من مخالفت جد خود نمیکنم و من جدم را در خواب دیدم که مرا بسینه چسبانید پیشانی مرا بوسید

وفرمود یا حسین إِنَّ اللهَ قَدْ شاءَ أَنْ يَراكَ مَقْتُولاً مُلَطَّخاً بِدِمائِكَ مُخَضَّباً شَيْبُكَ بِدِمائِكَ مذبوحا مِنْ قَفاكَ یا حسین تقدیر الهی شده است که تو کشته شوی و در خون خود بغلطی و ریشت بخون تو خضاب شود و با بدن زنان و حرمت اسیر شوند و بر شتران برهنه سوار شوند وَأَنَا وَاللهِ صابِرٌ حَتّى يَحْكُمَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَهُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ بخدا قسم که صبر میکنم تا خدا حکم کند میان من و این گروه ای والله صبر کرد تا اینکه همه اهل بیتش را کشتند و زیاده از سیصد زخم بر بدنش زدند و اخر الامر با لب خشکیده و جگر تفتیده سرش را از پشت گردن جدا کردند أَيا جَرِيحاً بِهِ صارَ التُّرابُ شَفاءً مِنْ ذا بَدا يَجْرُوحاً أَمْكَنْتَ ویکا ای مجروحی که از شرافت خاک زمین را شفای دردها و مرهم زخمها کردانید ایا طبیبی و دوائی بجهت دردهایت بود ایام همی بجهت زخمهایت بنود لَقَدْ رَمَوكَ سِهاماً حَدَّ مُنْصَلُها يَوْمَ الشِّقاقِ فِي شُلَّتْ كَفٌّ ولعیکا تیرها بر بدن شریفت زدند که همه پیکان تیر بر بدن شریفت می نشست خدا قطع دستی را کند آن تیرها را بسوی تو انداخت أَيا طَعِينَ عَوالِي لَيْتَها كُسِرَتْ لا بارَكَ اللهُ فِيها كَيْفَ يُرْدِيكا ای کشته بطعن نیزها کاش شکسته شده بود نیزهای ایشان بلکه کاش چوب و آهن خلق نشده بود که با آن نیزه ساخته و بر پهلوی نازنینت زنند وَيْلُ الْمَواضِي وَوَيْلُ الْحامِلِينَ لَها عَجِبْتُ مِنْها ظُباها كَيْفَ تُدْمِيكا وای بر آن تیغها که بر بدن نازکت فرود آمد وای بر کسانیکه شمشیرها بر بدن تو زدند تا حمل کردند بسوی ایشان تعجب میکنم که چگونه تیزی آن برنده ننشست یا روح أحمد یا ریحان مهجته لهفی علیک سموم الریح تذریکا ای ریحانه قلب احمد مختار و روح روان حیدر کرار تاسف وا انده بر بدن شریفت که بر زمین افتاد بادها سموم بر آن بدن میوزید بَعْدَ الْحُسَيْنِ يا ماءَ الْفُراتِ فَلا تَجْرِي سَواقِيكَ لا رافَتْ مَسافِيكا ای آب فرات بعد از شهادت حسین علیه السلام با لب تشنه خشک شوی سواقی و انهارت جاری نشود و کسانیکه تو را میاشامند و بر تشنگی او تاسف نمیخورند بر ایشان گوارا مباد يَهِيجُ الشَّجْوُ فِي قَلْبِ الْحَزِينِ إِذا ذَكَرْتُ بِنْتَ عَلِيٍّ إِذْ تُنادِيكا تَطُوفُ حَوْلَكَ فِي أَرْضِ الطُّفُوفِ وَقَدْ تَجَمَّعَتْ حَوْلَها الْأَيْتامُ تَبْكِيكا هیجان میدارد و اندوه مرا هر گاه یاد میکنم دختر امیر المؤمنین علیه السلم که بدور بدن شریفت میگردید و یتیمان تو دور او گرد بودند و بر تو میگریستند و او را میخواندند وَتارَةً عَطَشُ الْأَطْفالِ يُحْرِقُها وَدَمْعُها كادَ يُرْوِيها وَيُرْوِيكا گاهی تشنگی کودکان دل آن مادر یتیمان را میسوزانید و بآن جهه اشک از دیده میریخت که با اشک چشم خود نزدیک بود که تو را و خود را سیراب نماید وَتارَةً تَسْحَبُ الذَّيْلَ الْعَفِيفَ إِلى نَحْوِ الْخِيامِ إِذا صاحَتْ تُنادِيكا و گاهی دامن کشان بجانب خیمها روان میشد هر گاه فریاد و فغان یتیمان و بیکسان را میشنید وَتارَةً تَنْدُبُ الْإِخْوانَ إِذْ صُرِعُوا وَاسَوْكَ بِالرُّوحِ إِذْ عَزَّتْ مُواسُوكا و گاهی بر برادران کشته خود عباس

عباس و جعفر و دیگران ندبه میکرد که در یاری تو جان دادند و در خاک و خون افتادند وَتارَةً تَدْفَعُ الشِّمْرَ اللَّعِينَ عَنِ الْجِسْمِ الشَّرِيفِ وَبِالرّاحاتِ تَحْمِيكا تَصِيحُ يا شِمْرُ حاذِرْ أَنْ تُؤْلِمَهُ فَإِنَّنِي لِطَرِيقِ الْخَيْرِ أَهْدِيكا گاهی شمر ملعون را از تو دور میکرد و میگفت ای شمر مباد او را ازار کنی یا شِمْرُ لا تَنْسَ رَأْسَ السِّبْطِ إِنَّ لَهُ عِنْدَ الْإِلهِ لَشَأْناً أَخْشَى يُرْدِيكا ای شمر از خدا بترس و او را از برای ما بگذار که او دارد نزد خدا مرتبه بلند إِنْ شِئْتَ تَفْدِيهِ بِالْأَرْواحِ وَنُنْكِحُها أَوْ شِئْتَ مالاً فَإِنّا الْيَوْمَ نُعْطِيكا ای شمر اگر جان میخواهی ما را عوض او بکش و اگر مال میخواهی انچه داریم بتو وا میگذاریم و ترا غنی میکنیم ما راعَ هَلْ الْخَنا لَمْ يُدْرِ مُسْتَمِعاً ما داعَ عَلِيُّ الصِّبا لَوْ يُراعِيكا ان ولد الزنا رحم بر ان مظلوم نکرد ای حسین علیه السلام صبر کرده و تحمل مشاق عظیمه در راه خدا و خدا بعوض صبر او چنان مرتبه اش بلند کرد که بوصف راست نیاید و زیارتش را افضل اعمال کردانید و گریه بر او را اشرف طاعات و محبتش را در دل اهل اسلم جا انداخت و ملئکه را گریه کننده و ماتم دار او گردانید و جنیان را نوحه گر او گردانید و ملکوت سماوات را اهل ماتم او گردانید بلکه تمام عالم را عزاخوان او قرار داد و ذرات عالم را از سنگ و چوب و بحر و انچه در انها است گریه کننده او گردانید منصب شفاعت بر او داد که گروه گروه عاصیان را از نیران عذاب بوسیع جنان رساند و در او سبیل مغفرت و رحمت قرار داد که هر روز گروه گروه بیشمار از برکت گریه و نوحه بر او و بازیارت قبر او و با اعانت زوار و شیعیان او امرزیده شوند و از مسمع بن عبد الملک روایت شده که حضرت صادق علیه السلم باو فرمود ای مسمع تو از اهل عراقی ایا بزیارت قبر حسین علیه السلم میروی گفتم من مردی از مشاهیر بصره میباشم نزد ما کسانی هستند که تابع خلیفه هستند و دشمنان ما بسیار اند از ناصبیان و غیر ایشان میترسم احوال ما را بوالی بگویند و از ایشان ضررها بمن برسد حضرت فرمود أَفَما تَذْكُرُ ما صُنِعَ بِهِ ایا یاد نمیکنی انچه را با انحضرت کردند گفتم بلی یاد میکنم فرمود ایا جزع نمیکنی در وقت یاد کردن انحضرت گفتم بخدا قسم بلی میکنم و جزع میکنم و میگریم بر او تا اینکه اهل بیت من از مصیبت من مشاهده میکنند خود را از طعام باز میدارم تا اثر مصیبت در روی من ظاهر میشود حضرت فرمود رَحِمَ اللهُ دَمْعَتَكَ یا مسمع خدا رحمت کند آب دیده تو را ای مسمع بدانکه تو از انجماعتی که از اهل مصیبت و فزع بر ما میباشند و از کسانی میباشی که شاد میشوند در شادی ما و اندوه ناک میشوند در اندوه ما و خائفند بجهة خوف ما و ایمنند در وقت ایمنی ما بدانکه زود باشد که ببینی پدران مرا حاضر شوند در بالین تو و وصیت کنند بملک موت در باب قبض روح تو و بشارتها بتو دهند که دیده تو روشن شود پس ملک موت بجهت سفارش اجداد من مهربانتر خواهد بود بر تو از مادر مهربان بفرزند پس انحضرت بگریه در امد و من نیز گریستم پس حمد الهی کرد و

کفت ای پسر شبیب اِنَّ الاَرضَ وَ السَّمآءَ لَتَبکِیانِ مُنذُ قُتِلَ اَمیرُ المُؤمِنینَ رَحمَةً لَنا ای پسر شبیب زمین و اسمان از روزی
که امیر المؤمنین علیه السلام را کشته اند از برای ترحم بر ما کریه میکنند زیاده از ان که کفتم وَ ما رَقَت دُمُوعُ
المَلٰئِکَةِ مُنذُ قُتِلنا هنوز خشک نشده است دیدهٔ ملائکه در مصیبت ایشان چنانچه در حدیث دیکر
میفرماید که چون در صحرای کربلا سید الشهداء علیه السلام در میان کرفتند پنجاه هزار ملک بر او کذشتند
و بسوی اسمان رفتند که پس ایشان وحی که مردتم بابن حبیبی و هو یقتل فلم تنصروه شما بفرزند حبیب من
کذشتید و او کشته میشد و او را یاری نکردید پس باید بروید بسوی زمین و ساکن شوید بر سر قبر
مطهرش ژولیده مویان و کرد الوده کان تا روز قیامت و در حدیث دیکر فرمود که چون حسین علیه السلام
کشته شد کریست بر او هر چیز حتی بلاد و بقعهای زمین بر او کریستند پس موکل شد بر او چهار هزار ملک
که ژولیده مو و غبار الود میکریند بر او تا روز قیامت اری کریه کردن ملائکه امر عظیمی نیست بلکه کریستن
اسمان نیز امر عجیبی نیست زیرا که مصیبتی عظیمی بود مصیبت او و پیش از انکه این مصیبت واقع شود ملائکه بر او
کریستند بلکه اسمانها پیش از شهادة او کریستند هم چنانچه در دعائیکه در روز سیم شعبان که روز ولادت
با سعادت انسرور که اهل بلا و شهید رنج و عنا وارد شده در کتب ادعیه و اعمال مذکور است اَللّٰهُمَّ اِنّی
اَسئَلُکَ بِحَقِّ المَولُودِ فی هٰذَا الیَومِ المَوعُودِ بِشَهادَتِهِ قَبلَ استِهلالِهِ وَ وِلادَتِهِ بَکَتهُ السَّمآءُ وَ مَن
فیها وَ الاَرضُ وَ مَن عَلَیها وَ لَمّا یَطَأ لابَتَیها یعنی سؤال میکنم خدایا از تو بحق انکسیکه در این
روز متولد شد و وعدهٔ شهید شدن او را داده اند پیش از انکه بدنیا بیاید کریستند بر او اسمانها
و هر که در انها بود و هر که در زمینها بود و هنوز پا در سنکستان مدینه نکذاشته بود پس عجب مصیبتی بود این
مصیبت که پیش از وقوعش دل عالم را کباب کرد و چشم اسمان و زمین را پر اب نمود پس ایا بر مادرش فاطمه
زهراء علیها السلم چه کذشت و بر پدرش علی مرتضی علیه السلم چه روی داد که هر وقت او را میدیدند
و شهید شدن او را بنظر میاوردند و میکریستند و بیاد شان میامد این قول پیغمبر روایت میکند از
ابی عبد الله جدلی که کفت داخل شدم بر امیر المؤمنین علیه السلم و حسین علیه السلم در کنار او نشسته بود
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست بر شانه او زد و کفت اِنَّ هٰذا یُقتَلُ وَ لا یَنصُرُهُ اَحَدٌ این فرزند من
کشته میشود و کسی او را یاری نمیکند کفتم یا امیر المؤمنین این بد زمانی خواهد بود فرمود این واقع خواهد
شد و لکن صبر خواهد کرد و چون ایشان معصوم بودند و هنوز هم امری واقع نشده بود پر غریب نیست لکن
نمیدانم سید الساجدین علیه السلم که بدن پدر را برهنه و بیسر بر زمین افتاده دید چکونه صبر کرد و چکونه
تاب اورد غریبی او را دیدند تا انکه مظلومیش را شنیدند و تنهائی او را مشاهده کردند و دیدند که یاران او
او را دیدند و از این غریب تر صبر کردن خواهران و دختران و زنانش بود که با وجود عدم فوق عصمت
مشاهدهٔ این مصیبت را کردند و بدیدهٔ خود این وقایع را دیدند و لبهای خشکیدهٔ او را بچشمهای خود
دیدند اه اه چون بدن نحیف غلطیده اش را دیدند و سر بریده اش دیدند لَهفی لِزَینَبَ وَ الیَتامی حَولَها
قَد اَبرَزَت مِن خِدرِها وَ خِبائِها وَ غَدَت تُنادی وَ هِیَ حَرّی تَاکُلُ وَ الحُزنُ مُشتَمِلٌ عَلی اَعضائِها
ای حسرت و تاسف بر زینب خاتون در حالتیکه از خیمه بیرون امده بود و یتیمان و طفلان دور او کرد
بودند و با حسرت و اندوه و حزن با قوم ندا میکرد یا قَومُ ما ذَنبُ الصِّغارِ لِتَنزِلوا بِهِمُ الصَّغارَ وَ تَعلُوا
بِاَذانِها ای قوم ایا این کودکان چه کناه کرده اند که ایشان را خوار کرده اید و ایشان را اعلانیه ازار میکنید
یا وَیلَکُم لَم یَشفِ غِلَّ صُدُورِکُم قَتلُ المَوالِی الیَومَ مِن کُبرائِها وای بر شما ایا سینهای شما خالی نشد از
کینه و کافی نشد شما را از کشتن مردان و بزرکان ما که دست از کودکان ما بر نمیدارید وَ تَجِیءُ طَورًا
بِالوَصِیِّ وَ تارَةً مِمّا جَری تَشکُو اِلی زَهرائِها کاهی شکایت را برد بزرکوار میکرد و کاهی بمادرش فاطمه
زهراء و با دل پر درد و با چشم پر حسرت میکفت یا اُمِّ قَومِی مِن ثَراکِ وَ شاهِدی اَسراکِ فی اَسرِ ذِکرِ
عِدائِها ای مادر بر خیز و از قبر بیرون ای و اسیران را ببین که در دامهای مکر دشمنان و بندهای ذلت
مخالفان میباشند قَد قَیَّدُوها بِالحَدیدِ کَاَنَّها شَرُّ العَبیدِ بِن اَمرِ اَبیها ای مادر ایشان را در قید و زنجیر
کرده اند مانند بندکان ذلیل که از اقای خود کریخته باشند یا ضَیعَةَ الدُّنیا وَ ضَیعَةَ اَهلِها بَعدَ
الحُسَینِ وَ ما لَقُوا بِفَنائِها دنیا و اهل دنیا را هلاک کردند بعد از کشتن حسین علیه السلم و بعد از انکه
باو رسید از ظلمها که در ان زمین محنت خیز باو کردند اَضحی یَزیدُ ذُو الخَنا وَ ابنُ الزِّنا فی دَولَةٍ بِالعِزِّ مِن
اُمَرائِها وَ ابنُ الرَّسُولِ عَلَی الرُّمُولِ مُرَمَّلًا بِدِمائِهِ مُلقًی عَلی بَوغائِها یزید پلید ولد الزنا در دولت
عزت و پادشاهی میباشد و فرزند پیغمبر صلی الله علیه و اله در روی ریکهای بیابان در میان خاک و خون
انداخته اند وَ نِساءُ آلِ اُمَیَّةَ فی صَونِها وَ حُصُونِها مَسرُورَةٌ بِغِنائِها وَ بَناتُ اَحمَدَ فِی السَّبایا بَینَ الوَری
قَد اَبرَزَت مِن خِدرِها وَ خِبائِها اه زنان بنی امیه در حصارها و خانهای محکم نشسته اند و کنیزان مغنیه
بجهة ایشان تغنی میکنند و دختران احمد مختار را از خیمه بیرون میکنند و اسیر کنند در میان مردم میکردانند
وَ یَزیدُ تَشرَبُ فِی القُصُورِ زُلالَها وَ السِّبطُ یُسقی مِن نَجیعِ دِمائِها اه اه یزید بن معویه در قصرهای زرنکار
ابهای خوشکوار میاشامد و فرزند پیغمبر را بعوض اب بخون بدنش او را سیراب میکنند بدانکه انچه از اخبار
مستفاد میشود ان است که بلاها و محن انبیاء و اولیاء را در درجه و کرامت میباشد چنانچه سابقا کذشت
پس کسیکه محنت و مصیبت او زیادتر باشد باید مرتبه اش بلندتر باشد و هم چنین نظر باینکه دنیا را در

مورد خداوند جلیل قابلیت اعتباری نیست تا محل راحت دوستان خود قرار دهند بلکه از برای ایشان
خواست که مشوب بذلتی نباشد و راحتی از برای ایشان اختیار کرده که مشوب بتعبی نباشد و اینمعنی از
واضحات است پس از اینجاست که هر کسی نزد او مقربتر میباشد دنیا برو سختتر میباشد و الام و
مصایبش بیشتر و اخبار بر اینمعنی بسیار است هم چنانچه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرموده‌اند
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ بِمَنْزِلَةِ كَفَّةِ الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ مؤمن بمنزله کفه میزانست که هر چند
ایمانش قوی‌تر است و زیادتر میشود بلا و محنتش زیادتر میشود و در حدیث دیگر از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده‌اند اِنَّمَا يُبْتَلَى الْمَرْءُ بِقَدْرِ حُبِّهِ لِلَّهِ ابتلاء مرد بقدر محبت او
میباشد بخدا که هر چند محبتش بخدا بیشتر میشود بلا و محنتش زیادتر میشود و موافق اینست روایتی
که وارد شده است که شخصی عرض کرد بجناب پیغمبر که یا رسول الله من خدا را دوست میدارم فرمودند
اِسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ مستعد بلا و محنت باش عرض کرد من ترا دوست میدارم فرمودند اِسْتَعِدَّ لِكَثْرَةِ
الْأَعْدَاءِ مستعد بسیاری دشمن باش و از این اخبار معلوم میشود جلالت مرتبه سید الشهداء
علیه السلام در نزد خدا و محبت او بخدا زیرا که باتفاق اخبار و آراء علمای اخیار معلوم است که مصیبت
او بیشتر و عظیمتر و بلا و محنتش از همه کس بیشتر بود و بمقتضای این اخبار اگرچه باید افضل باشد از
همه کس لکن جد و پدر او از مرتبه دیگر است بلکه مصیبت او مصیبت ایشان نیز میباشد پس بلای ایشان
نیز عظیم میباشد انبیا و اولیا و مقربان بارگاه اله اگرچه جامهای مالامال بلا نوشیده‌اند و لباسهای
بلا و محنت پوشیده‌اند و بصد هزار رنج و عنا مبتلا گردیده‌اند و در راه محبت او صبر کرده‌اند و تن در داده‌اند
هر کس بقدر محبتش بلائی باو رسیده از دردی و شیدنداری او و دوستان بسیار است که از شراب
محبت او مستند در زیر احمال و اثقال او پست میباشند مصداق اَنَا خَاصَّةُ الْمُحِبِّينَ را بگوش هوش
رسانیده و در فکر اینمعنی دست از جان و مال و عیال شسته جان را در راهش فدا کردند شربت
بِكَأْسِ الْحُبِّ فِي الْمَهْدِ شَرْبَةً حَلَاوَتُهَا حَتَّى الْقِيَامَةِ فِي الْحَلْقِ یعنی ایشان لذت محبت او را برده‌اند محبت
زن و فرزند در نظر ایشان عظمی ندارد و حلاوت محبت قریش را چشیده‌اند و حلاوت دنیا را
بنظر نیاورده‌اند ندای يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ را بگوش هوش شنیده‌اند و از شان و شوکت را از نظر انداخته‌اند
مژده اَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ وَالْمُنْدَرِسَةِ قُبُورُهُمْ را شنیده لباس افلاس و گلیم تسلیم را پوشیده‌اند
و در وادی اَلْفَقْرُ فَخْرِي گذشته‌اند و بشارت مَنْ قَتَلْتُهُ فَأَنَا دِيَتُهُ را گوش نموده جان نموده سر را در
مبتلا جانبازی فدا کرده‌اند و تیر و نیزه بلا بر جان خود خریده‌اند هر گوشت او را صدهزار ضربت و جراحت و نیزه و شمشیر

است بیت من که باشم که زنم لاف هواداری تو حیف نبود که تو معشوق و عاشق چو منی اما عزیز من
کسی مثل سید الشهداء علیه السلام در میدان بلا پایداری نکرد و احدی مانند او جان را فدا نکرد و کسی مثل
او در بوته بلا نیفتاد پیغمبران و اوصیاء پیغمبران اگرچه مبتلا ببلاهای بسیار شده‌اند مثل زدن و کشتن
و خوار کردن و ناسزا گفتن و گرسنگی خوردن و بیمار گشتن و امثال آن لکن مثل این بزرگوار کسی نبود
که از ابتدای عمر تا انتهای عمر در بلا بوده زیرا که در ابتدای عمر هر وقت که نزد جد و پدر میرفت خبر کشتن او را
باو میگفتند و دل مبارکش بدرد میآمد و در هفت سالگی جد بزرگوارش از دنیا رفت و پدر و مادرش
مظلوم شدند پدرش را بمسجد کشیدند و مادرش را پهلو شکستند و برادرش را شهید کردند و حق
ایشان را غصب کردند و بعد از چندی از رفتن جد پدر به یتیمی مادر گرفتار شدند و در زمان پدر ظلم و
مظلومی پدر را داشت تا آنکه پدر را غرق بخون مشاهده کرد و بعد مظلومی برادر را دید و همیشه
بظلم معویه ملعون مبتلا بودند تا برادر را زهر خورده دید اما چون نوبت بخودش رسید زبان از
گفتن آنچه باو شد کلال است بجائی کار را براو تنگ گرفتند که از وطن خود فرار کرد و بپناه بحرم خدا برد آنجا
او را قرار ندادند تا در عراق دورش را گرفتند و آخر الامر با لب تشنه مثل گوسفند سرش را بریدند و بدنش را
برهنه و عریان کردند و سرش را بر نیزه زدند و در میان کوچه و بازار گردانیدند و گاهی بر درخت آویختند
و گاهی بر در خانه نصب میکردند و گاهی در تنور خاکستر میگذاشتند و گاهی در مجلس شطرنج و قمار می
آوردند و گاهی بقیه درد شراب در کنار آن میریختند و گاهی چوب بر لب و دندان او میزدند و گاهی
چوب بر سوراخ دماغ او میکردند محتشم فرماید کوتاه کن سخن که دل سنگ آب شد بنیاد صبر خانه
طاقت خراب شد خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد
با هیچ آفریده جفائی چنین نکرد اگر خواهی زیادتی مصیبت آنحضرت بر مصیبت دیگران بدانی گوش
بده بدانکه مظلومترین پیغمبران یحیی بن زکریا بود و سبب قتل و کیفیت آن این بود که یحیی ع در عقب
بود بعد از زکریا ع مبعوث شد برسالت و پیغمبری و مردم را بحق پرستی میخواند و پادشاه کافر ظالمی
در آن شهر بود و اهل آن بلد ببت پرستی مشغول بودند مگر یک مرد و یک زن که مسلمان بودند
و ایمان خود را پنهان داشتند و آن پادشاه را زنی بود که هرگاه که خود بیرون میرفت آن زن بجای او بود
و حکم بر الخلق میکرد و آن زن زنی بود زانیه و جمع کثیر از پیغمبران را کشته بود و در بعضی روایات هست
که سیصد پیغمبر را شهید کرده بود پیر و سال دار بود و هفتاد پسر آورده بود و در حباله هفتاد پادشاه

ذکر مصیبت حضرت یحیی علیه السلام

رفته و همه را بجمله کشته بود روزی جناب یحیی ع بر ابهی میرفت بنزد ملک خانه ان زانیه عبورش افتاد
ان ملعونه یحیی ع را دید مجنبه ازاو در دلش افتاد فریفته جمالش شد واتش شوقش زیاد شد تا انکه روزی
او را طلبید بعد از حضور او را اکرام نمود واظهار محبت واشتیاق باو کرد و کفت مرا حاجتی بتو هست
که از کسی بر نمیاورد مکر تو پس اظهار مطلب بان حضرت کرد و حیله چند باو کرد یحیی ع چون این را
شنید بدنش بلرزه درامد کفت ای زن مرا از این عمل دور دار و از اهل این اعمال نیستم دور شو از من ای
بیحیا باری اصرار زیادی کرد سودی نبخشید و یحیی ع از نزد ان ملعونه بیرون امد و وقتی ان ملعونه
چون مایوس شد جامه را چاک زد و موها را پریشان کرده و بر سر زنان بنزد شوهر ملعونش رفت و کفت
امر عظیمی مرا روی داده اکر حق مرا میکیری که هیچ والا کسی را میکیرم که حق مرا بکیرد کفت چه روی داده
کفت یحیی ع میخواهد با من خیانت کند و مرا بر زنا اندازد ان ملعون در غضب شد و کفت یحیی ع را
بیاورید ملازمان او را جستند و پنهان در کردنش کردند و او را کشان کشان اوردند پس امر کرد
که او را کردن بزنید و اعضایش را پاره پاره کنید و استخوانهایش را نرم نمائید حضرت فرمود کناهی
نکرده ام بجهة چه کفت چه کناهی از این کرده بالاتر است حضرت انکار کرد و کفت بخدا این عمل از من نیست
و من از این بری میباشم و مرا شهود است بر این کفت بیاورید یحیی ع دید معینی و ناصری نیست ملتجی
بجناب رب العزة شد کفت خدایا مبتلائی که من بری هستم و مظلومم مرا یاری کن جبرئیل و میکائیل را
امر شد که بنده مرا دریابید و از دست این ظالم خلاص کنید که ناکاه ایشان حاضر شده بر برائت او
شهادت دادند و او را خلاص کردند حضرت یحیی ع بیرون امد چون یافت کم دست از او بر نمیدارد
که بجهه در غاری از ان پنهان شد چون ان ملعونه دست بر نداشت و شوهر ملعونش را باز مشتعل
نمود از هر طرف بعقب او رفتند تا او را جستند و کتفهای او را بستند و او را بزمین میکشیدند تا اینکه
ان ملعون اوردند پس امر کرد تا او را کشتند و طشتی طلبید و سر او را در مجلس خود در طشت کذارد
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده پادشاهی بود که با وجود زنان بسیار داشت بانها
اکتفا نمیکرد و زنا میکرد و زنی بود زانیه در بنی اسرائیل با او زنا میکرد چون ان زن پیر شد دختر خود را
برای ان پادشاه زینت کرد و باو کفت چون پادشاه با تو نزدیکی کند و از تو پرسد که حاجت تو چیست
بکو حاجت من این است که یحیی را بکشی چون چنین کرد و از پادشاه خواهش این معنی کرد او را اجابت نکرد
بار دیکر کفت چه حاجت داری همانرا اظهار کرد تا سه مرتبه پس یحیی ع را طلبید و سر او را در میان
طشت بریده خونش را بزمین ریختند بجوش امد و بروایتی یک قطره از ان بزمین ریخت بجوش امد

امد هرچند خاک بر روی ان ریختند باز جوشید و ظاهر شد تا اینکه بخت النصر بقتل عظیمی شد تا انکه
امد و کشت هفتاد هزار از بنی اسرائیل را تا ان خون از جوش افتاد و بروایت دیکران پادشاه زنا
میکرد با زنان بنی اسرائیل و هرکاه بحضرت یحیی میکذشت ان حضرت باو میکفت از خدا بترس ای پادشاه
که بر تو حلال نیست اینکار که میکنی پس یکی از زنان که با او زنا میکرد در وقتیکه ان ملعون مست بود
باو کفت که ای پادشاه یحیی ع را بکش ان ملعون کفت که بروند سر یحیی را بیاورند چون ان حضرت را شهید
کردند و سر مبارکش را در طشتی کذاشتند و نزد ان ملعون اوردند ان سر مطهر با ان ملعون سخن میکفت و خدا
بترس که بر تو حلال نیست انچه میکنی با عزیز من یحیی ع مظلوم ترین انبیا بود که بجهة او اسمان و زمین کریست
و ملائکه کریستند و لکن ظلمیکه بر سید الشهداء علیه السلام رسید شدید تر از ظلم یحیی ع بود بلکه نسبتی در میان اند
ظلم بنود یحیی را بغیر از خودش کسی را نکشتند و عیالش را اسیر نکردند و سرش را بر نیزه نکردند و سید
الشهداء علیه السلام را کشتند و بدنش را برهنه کردند و سرش را بر نیزه کردند و عیالش را اسیر کردند
و چوب بر لب و دندانش زدند ابراهیم خلیل ع را در اتش انداختند دست از جان خود برداشت
و لکن فرزندانش نکشتند و عیالش را اسیر نکردند ایوب پیغمبر ع در میان پیغمبران بلیه اش عظیم بود
و محنتش شدید بود و در مدت هفت سال یا سیزده سال یا هجده سال در بلا بود و اموال او
او بر طرف شدند صبر کرد و لکن از بلای سید الشهداء علیه السلام بیش نبود که در مدت پنجاه سال
از زمان وفات فخر کائنات تا زمان شهادتش همیشه در ایذاء و اذیت دشمنان بود بدن ایوب
مجروح کردید و بر بستر ناتوانی افتاد لکن مانند جراحات بدن سید الشهداء نبود که از تیر و نیزه و
شمشیر یکی بر بالای دیکری بود و زخمهای ایوب ع مرهم پذیر بود اما زخمهای ان حضرت از مرهم کار
کذشته بود اکرچه ایوب ع بدنش مجروح بود اما در کوشه افتاده بود لااقل کسی باو کاری نداشت
مثل ان حضرت که بان زخمها یکجا غم عیال و یکجا شماتت اعدا و یکجا سوختکی جکر و یکجا خبر کی اعدا
بعوض مرهم زخمهایش از هر طرف چوب سنک و نیزه و تیر و شمشیر و خنجر بر بدنش میزدند و ایوب ع
اخر الامر بمرهم لطف الهی زخمهایش چاق شد و نعمتش باو بر کردید و سید الشهداء علیه السلام اخر
الامر سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و خواهران او را دستکیر کردند حضرت یونس ع را
خدا مبتلا کرد و امتحان او را بانداختن در شکم ماهی قرار داد و در مدت سه روز یا هفت روز
یا چهل روز در شکم ماهی محبوس بود اخر الامر او را در کنار دریا انداخت چون بدنش در شکم ماهی
نازک شده بود و پوستش رفته بود و تاب افتاب نداشت رحمت کدوئی از برایش رویید که بدنش را

ساية انداذد وچشمهٔ آبی بجهة او ظاهر شد تا زخمهای بدنش بهتر شد وحسین علیه السلم بر زمین کربلا
انداختند بعوض چشمهٔ آب وچشمهای خون بود که مانند فواره از بدنش میجوشید وبعوض سایهٔ کدو
سایهٔ شمشیرهای مخالفان ونیزهای دشمنانش بود که بر آن بدنش میشد واز نیزها وشمشیرها
بر سرش سایه افکنده بود ودر حدیث هست که سید الشهداء علیه السلم فرمودند که جدم پیغمبر برادرم
فرمود اِنَّمَا مَثَلُکُمْ مَثَلُ یُونُسَ اِذْ اَخْرَجَهُ اللّٰهُ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ مثل شما مثل یونس است که خدا او را از
شکم ماهی بیرون انداخت بر روی زمین ودرخت کدو بن از برای او رویید وچشمهٔ از برای او
در زیر آن درخت پیدا شد واز آن آب میخورد تا قوت گرفت آب پیدا شدن وکدو روییدن از
برای ایشان امری نبود وآب ظاهر شد ودرخت رویید از برای ایشان نیز لیکن حسین علیه السلام
در حال درماندگی ومجروح بودن بدنش آبی نبود مگر خون وبقطینی نبود مگر شمشیرها
اَسَفی لِعَارٍ مِثْلَ یُونُسَ بِالْعَرَاءِ یَقْطِینُهُ فِیهِ جَنَاحُ الْاَنْسُرِ ای تاسفم اندوه بر آن مظلوم که بدن او
برهنه کرده بودند واو در بیابان افتاده بود هم چنانچه یونس برهنه وعاری بود ودرخت کدو بر او
بالهای مرغانی بود که بر باد رفت بدن پاره پاره اش میآمدند و بر سرش سایه میافکندند فَابْکُوا
قَتِیلًا مِثْلَ یَحْیَی مَا لَهُ اَحَدٌ سَمِیٌّ فِی قَدِیمِ الْاَعْصُرِ پس گریه کنید بر آن کشته که مثل یحیی ع او را مظلوم
کشتند وکسی باسم او مسمی نشده بود پیش از آن اَبْکُوا حُسَیْنًا الطُّهْرَ مِنْ قَدْ شُمَّ فِی نَحْرِهِ مَا لَیْسَ شَمَّ
الْعَنْبَرُ بریز اشک خود در مصیبت مظلومی که پیغمبر خدا گلویش را میبوسید چنانکه عنبر را میبویید
اَبْکُوا شَهِیدًا بِالدِّمَاءِ مُرَمَّلًا وَدِمَا بَکَتْهُ اَعْیُنُ الْمُدَّثِّرِ گریه کن بر شهیدی که بخونش غلطید وهمه بدنش
رنگین شده مانند کسی که لباس خون بخود پیچیده باشد وباین جهة از چشم آیات قرآن اشک خونین در
مصیبت او جاری شد اَبْکُوا جَدِیلًا حَوْلَهُ الْاَبْنَاءُ مِنْ مُتَمَسِّکٍ فِی عَفْرِهِ وَمُعَفَّرٍ گریه کن بر آن
مظلومی که او را بر زمین انداخته بودند و بر زمین میافتادند اَبْکِی جُثْمَانَ الْحُسَیْنِ کَصُحُفٍ فِیهِ جُرْحُ
السَّیْفِ مِثْلُ الْاَسْطُرِ آه آه گریه کن بر آن بدن شریف که بر زمین افتاده مثل قرآنی که بر زمین افتاده
باشند ومهجور نموده باشند وجراحتهای شمشیر که بر بدنش بود بمنزله سطرهای این قرآن بود که بر وی درج
شده بود لَوْ یَنْطِقُ الْقُرْآنُ سَاعَةَ ذَبْحِهِ لَنَعَاهُ خَیْرًا بِصَوْتٍ جَهْوَرِیٍّ بخدا که اگر قرآن سخن میگفت
وتکلم میکرد هر آینه در حالیکه او را میکشتند باواز بلند خبر مرگ او را میداد و بر او میگریست اَبْکُوا
لَهُ وَبَنَاتُهُ کَبَنَاتِ نَعْشٍ لَذْنَ فِیهِ مِنْ بَنَاتِ الْاَدْبُرِ در نظر آور آنحال را که دختران یتیم او بدور بدن
نازنین او جمع شده بودند ومانند بنات النعش بدور آن قطب فلک امامت میگشتند واز دواهی

دواهی وبلاها پناه بان پناه درماندگان میبردند اَبْکُوا نَحِیرًا اَصْبَحَ بَعْدَ النَّاحِرِ وَجَدِیلُوا فَکُّوا
ضَحَایَا النَّحْرِ بریزید اشکهای خود را در ماتم شهیدی که اصحاب او را مانند شترهای قربانی نحر کردند
ودر قربانگاه میدان بر زمین افتاده بودند اَبْکُوا الطَّاهِرَ مَدْحُهُمْ لَمْ یُحْصَ لَوْ کَانَتْ لَهُ حِبْرًا مِیَاهُ
الْاَبْحُرِ گریه کنید بر آن تشنهٔ عالی مقامی که اگر دریاها مداد شود ومدح او خواهی بنویسی نتوانی نوشت
بدانکه ابرهیم علیه السلام مامور شدند بر ذبح فرزندش اسمعیل ع واین امتحانی بود عظیم زیرا که دفن
فرزند مصیبت سخت وکشته شدن او سخت تر وکشتن او را بدست خود از آنجمله است که کسی تاب
تحمل آن نیست مگر مثل ابرهیم خصوصا اگر مانند اسمعیل خوش رو وخوشبو وخوش مو باشد بدانکه
مجمل این حکایات اینست که بعد از اینکه ابرهیم ع مامور شد بر ذبح فرزندش در موسم حج بود شب مشعر
الحرام این خواب را دید ومادر آن طفل نیز همراه بود چون بمنی رسیدند ورمی جمره کردند زنرا گفت برو بکعبه
وپسر را نگاه داشت واو را برد تا پیش جمره وسطی ودر انجا بفرزند خود گفت که من از جانب خدا چنین مامورم
ای فرزند سعادتمند گفت بکن آنچه را مامور شده چون هر دو امر خدا را تسلیم کردند وخواستند که مشغول گردند
که در این اثنا شیطان بصورت پیر مردی آمد وگفت ای ابرهیم چه میخواهی کرده باشی باین پسر گفت میخواهم
او را بکشم گفت سُبْحَانَ اللّٰهِ غُلَامًا لَمْ یَعْصِ اللّٰهَ طَرْفَةَ عَیْنٍ تَذْبَحُهُ آیا پسری را که بقدر یک چشم بر هم زدن معصیت خدا
نکرده او را میکشی گفت بلی خدا امر کرده گفت بلکه خدا ترا نهی کرده است شیطان در خواب بتو گفته است
گفت وای بر تو کلام خدا را شنیدم که مرا امر باین کرد گفت ای ابرهیم تو پیشوای خلقی ومردم بتو اقتدا میکنند
چون تو فرزندت را بکشی مردم بتو اقتدا کنند وهمه فرزندان خود را بکشند باری آخر الامر حضرت ابرهیم ع
ملتفت باو نشده بامر خود مشغول شد آن ملعون نیز در اسمعیل رفت وخواست او را فریب دهد او نیز آن ملعون را
جواب داد واو را راند چون آن خبیث از ایشان مایوس شد بسوی مادر طفل روانه گردید وخود را در وا
انداخت در حالیکه نظرش بکعبه افتاده بود خود را باو رسانید گفت کیست این مرد پیر را که من او را
دیدم بر این صفت ونعت بود گفت آن شوهر منست گفت کیست این طفلی که با او است بر این نعت وصفت گفت
آن پسر منست گفت دیدم او را که پسرش را خوابانیده بود وکاردی در دست داشت ومیخواست آن طفل را
ذبح نماید گفت حاشا ابرهیم رحیم ترین خلق است چگونه میشود که فرزندش را بکشد گفت بخداوند آسمان
وزمین وبخدای این خانه که او را دیدم که خوابانیده بود آن طفل را وکاردی گرفته بود ومیخواست او را ذبح
نماید گفت از چه جهة گفت بگمانش آنکه خدا او را امر کرده مادرش گفت اگر چنین است سزاوار است
بپروردگارش باری حضرت ابرهیم ع که بعد از قبول فرمایش گوسفندی بعوض فرزندش آوردند وآن را ذبح کرد

مقتل

لکن مادر اسمعیل بعد از فراغ از طواف بجهة انحنی که شنیده بود از پس در او تاثیر کرد به شتاب با بچه دوان
می شد که مبادا بلیهٔ بفرزندش رخ داده باشد آنجناب باقر علیه السلام میفرماید فکانّی انظر الیها مسرعة
فی الوادی وهی تقول ... علی رأسها یعنی گویا بنظر می آیم مادر اسمعیل را که در وادی بسرعت میرود دست
بر سر گذاشته میگوید ربّ لا تؤاخذنی بما عملت خدایا مرا مؤاخذه مفرما بانچه کرده ام چون بمنی رسید
فرزند خود را صحیح و سالم دید خبر را پرسید اسمعیل سرگذشت از برای مادر خود نقل کرد مادرش چون آن انحنا
شنید برخواست و بر گلوی فرزندش نظر کرد خراش کارد را دید که بر گلویش نمایانست پس بلرزه در آمد
و بر خود بلرزید در آمد و بر خود بلرزید و بترسید بجهت آن مریض گردید و بیمار شد و از دنیا رفت
عزیز من انصاف بده که هر گاه اسمعیل بمجرد خراش گلویش مادرش بر خود میلرزد و از آنجهت بیمار
میشود و از دنیا میرود آیا سید الشهداء علیه السلام را چه حالت بود در حالتیکه فرزند عزیز خود را که
شبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود بدست خود او را کفن پوش میکرد و بمیدان میفرستاد و آیا مادر او
و خواهر او را چه حالت بود که چنین جوانی را بقربانگاه میفرستادند ابرهیم خلیل الرحمن بعد از پیغمبر
آخر الزمان افضل پیغمبران بود بجهة اطاعت الهی در قربانی فرزندش مرتبهٔ عالی بقربان داد در باقی امت بعض
من تامل کن که آیا صبر او زیادتر بود یا صبر سید الشهداء علیه السلام که فرزند خود را پاره پاره در خون غلطیده
دید و برادران خود را دست بریده در خون کشیده دید و برادرزادگان خود را کشته و اقوام خود را
بخون آغشته دید و اصحاب خود را بر زمین افتاده مشاهده نمود فانّا لله و انّا الیه راجعون بدانکه بعد
شهادت حضرت عباس دیگر کسی نبود که قدم در میدان وفا گذارد مگر فرزندان پیشوای عالمیان و آنحضرت را
بنابر مشهور سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر اما علی اکبر که سید الساجدین علیه السلام است
بیمار و علیل بود و تاب رفتن بمیدان نداشت و علی اصغر طفل و شیرخوار بود پس علی اوسط که مشهور
بعلی اکبر است مصمم رفتن میدان شد و علما را خلافی است که آیا علی مقتول بزرگتر است یا سید الساجدین
علیه السلام و ابن ادریس که از مشاهیر علمای شیعه است میگوید که علی مقتول بزرگتر بود و اصراری در آن
دارد و ... از کلام اهل تاریخ و غیر آن استشهاد مینماید لکن مشهور علما بر آن میباشند که سید
الساجدین علیه السلام بزرگتر باشد و آنکه کشته شد کوچکتر بود و بالجمله علی اکبر جوانی بود که در حسن و
صباحت منظر بی نظیر بود و شبیه ترین خلق بود به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و هر گاه مردم مشتاق لقای
پیغمبر میشدند بسوی او نظر میکردند و بروایت محمد بن ابیطالب الموسوی که مشهور شده هجده سال از عمرش رفته
بود و ابن شهر آشوب نقل کرده که بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و بنابر این روایت لازم دارد که

که بزرگتر باشد و این بزرگوار در شجاعت مشهور بود و مکنی به ابوالحسن بود و مادرش لیلی دختر ابی مرة
ابن عروة بن مسعود ثقفی و او اولادی نداشت و بنابر بعضی از روایات اول کشتگان بنی هاشم بود و این روایت
مؤید است بانچه در زیارت آنحضرت میباشد که السلام علیک یا اوّل قتیل من نسل خیر سلیل و بنا
بر آنچه ابوالفرج اصفهانی در تاریخ خود ذکر کرده اول کسیکه در واقعهٔ کربلا کشته شد آن بزرگوار بود
و لکن مشهور است که آخر شهید بود مگر سید الشهداء علیه السلام و علی اصغر و در جلالت و بزرگی و خلق
و خُلق و شجاعت بی نظیر بود روزی معویه پرسید از کسانیکه در مجلس نحس بودند که کیست اولی بامامت
گفتند تو اولائی گفت نه اولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جدّه رسول الله و فیه شجاعة
بنی هاشم و سخاء بنی امیة و زهو ثقیف اولی بامامت علی بن الحسین علیه السلام است که جد او پیغمبر
خدا میباشد و در او جمع میباشد شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و بزرگی و خوش روئی بنی ثقیف
و ابوالفرج اصفهانی میگوید که مراد معویه از علی بن الحسین علیه السلام همین علی مقتول بود و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام دنیا او را دوست میداشت حتی آنکه او را مدح فرموده و اشعار در مدح او فرموده از
آنجمله ابن ادریس در سرائر ذکر کرده که حضرت امیر علیه السلام در شان او فرموده لم ترعین نظرت مثله من محتفٍ
یمشی و لا ناعل و چون جلالت و بزرگواری آن شاهزادهٔ عالیمقام را دانستی بدانکه کیفیت شهادت این
بزرگوار بنحویکه از مجموع روایات مستفاد میشود آنستکه چون آن شاهزاده غریبی و بیکسی پدر بزرگوار
مشاهده نمود مصمم رفتن میدان گردید و بجهت اجازهٔ حرب بنزد پدر آمد و عرض کرد ای پدر رخصت
کن تا جان خود را در رکاب تو در بازم و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که چون اهل حرم یافتند که
آنحضرت روانه میشود و اجازهٔ حرب میخواهد مادر و خواهران و عمه‌ها دور او را حلقهٔ ماتم زدند و
گفتند بر ما غریبان رحم کن و در رفتن شتاب مکن که ما را تاب مفارقت تو نمیباشد چون [illegible]
دیدار کرد او را اذن داد آن بزرگوار پدر و اهل حرم را وداع کرده روانهٔ میدان گردید سید طاوس
میفرماید که آنحضرت از نا امیدی نظری بفرزند خود کرد و چشمهای شریفش را بزیر انداخت و دیده‌هایش پر از
اشک شد و گریست و فرمود اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً
و خُلُقاً و منطقاً برسول الله خداوندا گواه باش بر اینقوم که بسوی ایشان میرود فرزندم که شبیه ترین خلق
است به پیغمبر تو در صورت و سیرت کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه هر گاه ما مشتاق لقای
پیغمبر تو میشدیم بجمال او نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین از ایشان منع کن و ایشان را پراکنده گردان و
والیان ایشان را از ایشان راضی مگردان که ایشان ما را طلب کردند که یاری کنند ما را پس شمشیر بروی

در بیان شهادت علی اکبر علیه السلام

ما کشیدند پس انحضرت بانک بر عمر سعد زد که چه میخواهی انما خدا رحم ترا قطع کند و هیچ امر را بر تو مبارک
نکرداند و مسلط کند بر تو کسی را که در فراش تو ترا ذبح نماید هم چنانچه تو رحم مارا قطع کردی و قرابت مارا
بر پیغمبر رعایت نکردی پس باواز بلند این ایه را خواندند اِنَّ اللهَ اصْطَفىٰ اٰدَمَ وَنُوحاً وَاٰلَ اِبْرٰهِيمَ
وَاٰلَ عِمْرٰانَ عَلَى الْعٰالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ پس انشاهزاده والا مقام بمیدان
میدان امد و دوست و دشمن را حیران جمال خود نمود چون بمیدان رسید شروع برجز خواندن
کرد و بروایتی اکثر بر ایشان حمله کرد و این رجز را میخواند اَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتِ اللهِ اَوْلىٰ بِالنَّبِيِّ
منم علی بن الحسین فرزند زاده علی پسر ابو طالب قسم بخدا که ما اولی و انسب میباشیم برسول خدا
اَطْعَنُكُمْ بِالرُّمْحِ حَتّىٰ يَنْثَنِي اَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ اَحْمِي عَنْ اَبِي ضَرْبَ غُلاٰمٍ هٰاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ وَاللهِ
لاٰ يَحْكُمُ فِينٰا ابْنُ الدَّعِيِّ امروز حمایت میکنم پدر را و نیزه بر شما میزنم تا نیزه ام بشکند و دو تا شود و شمشیر
خود را بر کردنهای شما خواهم زد تا بشکند ضرب دست غلام هاشمی نسب را بخدا قسم که پسر زنا و ولد
الزنا حاکم بر ما نخواهد شد و ما خود را ذلیل و نخواهیم کرد پس بر ان بیحیاها حمله کرد و شورش در میمنه
و میسره لشکر پسر سعد انداخت و در بعضی از روایات است کٰانَ اَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَّقُونَ قَتْلَهُ اهل
کوفه پرهیز مینمودند او را شهید کنند و از کشتن او پرهیز میکردند حمید بن مسلم میگوید ما رایت اشبه منه
بِرَسُولِ اللهِ کسی را از او شبیه تر برسول خدا ندیده بودم و حمله میکرد بر انقوم از چپ و راست پس چند مرتبه
بر انقوم حمله کرد و جماعتی بسیار از ان اشرار را بدار البوار فرستاد حدادی روایت میکند که با ان تشنکی صد و
بیست نفر را کشت و چون جراحت بسیار بدن شریفش رسیده بود و تشنکی بر او زور اور شده بود عنان
مرکب را بجانب خیمها کردانید یا اَبَهْ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقْلُ الْحَدِيدِ اَجْهَدَنِي فَهَلْ اِلىٰ شَرْبَةٍ مِنَ الْمٰاءِ
سَبِيلٌ اَتَقَوّىٰ بِهٰا عَلَى الْاَعْدٰاءِ ای پدر تشنکی مرا کشت و سنکینی سلاح حرب بدنم را بتعب انداخت ایا
شربتی اب بهم میرسد تا مدد از اعدا براورم و قوت یابم بر جدال اعدا و بروایت حمید بن مسلم کفت یا اَبٰاهُ
اَثْقَلَنِي الْحَدِيدُ وَاَخْفَقَنِي الْعَطَشُ سلاح حرب بدنم را خسته کرد و تشنکی راه نفسم را بسته ایا شربتی اب دارید
سید الشهدا علیه السلام بکریه در امد و فرمود واغوثاه یا بُنَيَّ اِصْبِرْ قَلِيلاً يَسْقِيكَ جَدُّكَ شَرْبَةً لاٰ تَظْمٰاءُ
بَعْدَهٰا اَبَداً ای فرزند قلیلی صبر کن که جدت شربتی بتو خواهد داد که بعد از این هرکز تشنه نشوی و بروایت
دیکر فرمود شوار بر جدت و پدرت و بر من که تو مرا بخوانی و ما تو را اجابت نکنیم و استغاثه کنی بفریاد
تو نرسیم ای فرزند زبانت را بیرون بیاور چون بیرون اورد حضرت زبانش را در دهان کذارد
و مکید و خاتم خود را باو داد و فرمود او را در دهان کذار و بسوی جهاد برکرد و فدایت دیکر جهادکن که

که نزدیک شد که بجد مت جدت برسی ای پدرم اینست افطار بدست جدت کنی و ترا سیراب نماید بنحویکه
بعد از ان تشنه نشوی فقد بارک الله فیک برکرد ای فرزند خدا مبارک کند بر تو جهاد را پس ان شیر
بیشه شجاعت و ان هژبر معرکه فتوت با ان ضعف و نقاهت دو مرتبه عازم میدان شد و این
دفعه اخر بود که پدر بزرکوارش و خواهران و عمهایش او را دیدند دیکر نخیمه نیامد مکر نعش پاره
پاره اش را اوردند پس فی الحال میدان رفته میکفت اَلْحَرْبُ قَدْ بٰانَتْ لَهٰا الْحَقٰائِقُ وَظَهَرَتْ
مِنْ بَعْدِهٰا مَصٰادِقُ وَاللهِ رَبِّ الْعَرْشِ لاٰ نُفٰارِقُ جُمُوعَكُمْ اَوْ تُغْمَدَ الْبَوٰارِقُ پس انحضرت شروع
کرد بجنک کردن فَجَعَلَ يَكِرُّ كَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ حمله میکرد حمله بعد از حمله و قتالی کرد که کسی مثل او قتال
نکرده بود و هشتاد نفر دیکر را کشت که مجموع کشتکان او دویست نفر بودند و بروایت صد و چهل و
چهار و بروایت ابن شهر اشوب هفتاد نفر بودند شیخ مفید و ابن نما نقل کرده اند که منقذ بن مره عبدی
ملعون شقی چون دید که انحضرت سرهای مخالفان را بر زمین میریزد و چکونه صفهای مخالفان را از هم
میشکافد کفت علی آثام العرب لئن مر بی و هو یفعل بالناس ما فعله لاثکلنه اباه یعنی کناهان
انقوم بر من باشد که اکر بمن نزدیک شود داغش را بر جکر پدرش میکذارم و او را عزادارش خواهم کرد
تا انقدر خلق را تلف نکند حمید بن مسلم میکوید که ان ملعون در کمین نشست ناکاه ضربتی بر فرق مبارک
او زد و بروایتی نیزه باو زد و دیکران نیزه پی در پی شمشیرها بر بدن شریفش زدند بیتاب شد
و از اسب در کردید دست در کردن اسب انداخت ان اسب او را برداشته میبرد که بمیان لشکر عدو فتاد
چون او را از کار افتاده دیدند دورش را کرفتند و هریک شمشیر میزدند فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ اِرْباً اِرْباً
او را بشمشیرهای خود پاره پاره کردند اخر الامر در کوشه بزمین افتاد نزدیک شد که روحش پرواز کند فریاد
زد که یا اَبَتٰاهُ اینک جدم مرا شربتی داد که دیکر تشنه نخواهم شد میکوید اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ که از برای تو جامی
دیکر نکاه داشته ام سید الشهدا علیه السلام چون صدای بیکسی و ناله در ماندکی فرزند دلبند خود را
شنید اسب بمیدان تاخت تا خود را بر سر کشته فرزند خود رسانید حمید بن مسلم میکوید همینکه بر
زمین افتاد نشست کفت یا اَبٰاهُ عَلَيْكَ مِنِّي السَّلاٰمُ اینک جدم محمد مصطفی و جدم علی مرتضی و جده ام
فاطمه زهرا و عمم حسن مجتبی امده اند و مشتاق تو میباشند این را بکفت و صیحه زد که روح از بدنش
بیرون رفت ابن طاوس میکوید که چون انحضرت بر سر کشته علی اکبر رسید بر زمین امد و روی بر روی
مبارکش کذارد و فرمود قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوكَ مٰا اَجْرٰاهُمْ عَلَى اللهِ وَعَلَى انْتِهٰاكِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللهِ
خدا بکشد جماعتی را که ترا ای بیکناه کشتند چه جرئت دار شده اند بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا ای بی اختیار کرم

براو زوراور شد و فرمود علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو خاک بر سر دنیا ای فرزند تا ما تو لین خلاص
شدی از دنیا و شدائد آن و بسوی روح و ریحان جنان شتافتی و قد بقی ابوک فما اسرع لحوقه بک
پدرت ماند تنها و بیکس و در محنت و شدائد دنیا لکن زود بتو ملحق خواهم شد ناگاه زنان و دختران
و خواهران آن کشته مظلوم فریاد زنان و شیون کنان از خیمها بیرون ریختند و بجانب میدان بسوی نعش
علی اکبر روانه شدند و همگی ناله واعلیاه و واشهیداه و واقتیلاه بر کشیدند حتی اینکه زینب خاتون
از خیمه بیرون آمد و ناله میکرد و میگفت یا حبیباه و یا ابن اخاه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه ایحبیب دل
افکار و ایفرزند برادر بزرگوار ایمیوهٔ دل عمه وای نور دیدهٔ عمه حمید بن مسلم میگوید که یا نظر میکنم
و می بینم زنیرا که از خیمه بیرون آمد مانند آفتاب تابان نور از او ساطع و فریاد و او یلاه و واثبوراه
میزد و ناله یا حبیباه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه میکشید پرسیدم این زن کیست گفت زینب
دختر علی علیه السلام است پس آمد تا خود را بر روی نعش مطهر انداخت عمارة بن واقد میگوید من نظر میکردم
در اینحال زنی دیدم از خیمه حسین علیه السلم بیرون آمد کانها الشمس الطالع و ندا میکرد که و اولداه
و امهجة قلباه یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء او کنت وسدت تحت اطباق الثری ای کاش نعیم
کاش پیش از این کور شده بودم یا مرده بودم و اینحال ترا نمیدیدم چون نزد آن نعش رسید خود را بر روی
آن نعش انداخت سید الشهداء علیه السلم آمد عبای بر سرش انداخت و دست او را گرفت بسوی خیمه کرد او را
پس حضرت فرمود او را برداشتند و نزدیک تنکان خود ببرید او را برداشته تا بدر خیمها آوردند از شیخ مفید
نقل شده که او از جابر بن عبد الله روایت کرده که علی بن الحسین علیه السلم را شهید کردند جناب سید الشهداء
علیه السلم داخل خیمه شد گریان و نالان و از خود مایوس شده بود سکینه چون پدر بزرگوار خود را گریان دید
عرض کرد یا ابه ما لی اراک تنعی نفسک و ترید طرفک این اخی علی ای پدر جان ترا چه رسیده که نزد یکست روح
شریفت پرواز کند و چشمها بهر طرف میگرداند و برادرم علی کجا است حضرت فرمود ایسکینه برادرت را کشتند چون
اینرا شنید فریاد واخاه وامهجة قلباه بر آورد و خواست که از خیمه بیرون رود سید الشهداء علیه السلم بعقب او
روانه شد و فرمود یا سکینة اتقی الله و استعملی الصبر ایسکینه از خدا بترس و در مصائب و نکاره صبر
نما سکینه گفت یا ابتاه کیف نصبر من قتل اخوها و شرد ابوها ای پدر چگونه صبر کند کسیکه برادرش را
کشتند و پدرش را تنها گذاشتند و جمعیت او را پراکنده کردند حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون

مجلس دهم در بیان مراثی که سید الشهداء علیه السلم بنفسه الشریفه میخواند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی المصائب الفادحة الحادثة والنوائب الجارحة الطاحنة والصلوة والسلام علی سیدنا
محمد و اهل بیته الشموس الضاحیة والبدور الضاحیة سیما علی سبطه المعصوم و شبله المظلوم
ذی النفس المطمئنة المرضیة الراضیة صاحب المصیبة الهائلة والبلیة الواقعة التی لم تسمع مثلها فی
الامم الماضیة والقرون الخالیة صاحب الدماء الجاریة والاجساد العاریة والعیون الباکیة والدموع
السائلة والنحور الدامیة والثواب الثابتة والجروح الصاحیة والبطون الطاویة والافواه الثابتة
الظامیة والابدان المکدودة الضاحیة والبیوت المهدومة الهاجمة الجدران فی الارض المارة والآلام
بابی لنفسه الباغیة الذی قد احاط علیه العادیة والذئاب الضاریة بالسیوف القاطعة والسهام
النافذة والرماح البارزة فجادلهم بذی الفقار کانه علی الکرار بنیة صادقة و نفس صابرة و کبد
صادیة و دماء فی جوانبه جاریة و دموع علی عیاله ساکبة فتارة تشد علیه الفرقة الرامیة
و اخری الطاغیة و اخری الضاریة و هو الشاد علیهم کالليث المکفهر فاحاطوا علیه من کل ناحیة
و اخذوه اخذة رابیة و حملوه حملة واحدة بجثة جاشیة و عین رانیة و نفس الی ربها راغبة فوقعت الواقعة
و قامت الفتنة و نعی ناعیه فی کل ناحیة و انصدعت الجبال الراسیة و اضطربت بها الارض الداحیة
فوا اسفاه علی الدماء السائلة و الابدان العاریة و الشفاه الذابلة و الرؤس السامیة العالیة و الشیبات
الخاضبة و الدموع الهامیة و البنات الحاسرة و الثغور الناشرة و العیون الساهرة فیا لیتها کانت القاضیة
و جائت الطامة و قامت الفتنة و بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه المبین و خطابه المستبین یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی در کنز الفوائد از
جناب صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود بخوانید سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحب خود
بدرستیکه این سوره حسین بن علی علیهما السلم است و رغبت داشته باشید بآن خدا رحمت کند شما را
ابو اسامه در مجلس حاضر بود عرض کرد چگونه این سوره سوره حسین علیه السلم شد حضرت فرمود آیا نمی‌شنوی
که خدا میفرماید در آن که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک که معنی آن اینست که ای نفس که
با اطمینان میباشی بسوی حق برگرده و بسوی پروردگار که تو از خداوند خود راضی میباشی پس داخل شو
و ملحق شو بسوی بندگان من که جد و پدر و مادر و برادرت هستند و داخل شو در دار کرامت من پس
حضرت فرمود که او ست صاحب نفس مطمئنه راضیه و اصحاب او را از آل محمد صلی الله علیه و آله که راضیند
از خدا در روز قیامت و خدا راضی است از ایشان و این سوره در حق حسین بن علی علیهما السلم و شیعیان او است
و شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله کسیکه مداومت نماید بسوره و الفجر در بهشت در درجه حسین علیه السلم

با حسین علیه السلام خواهد بود بدرستیکه خدا غالب است بر هر چیزی و حکیم است بدانکه رضا ثمرهٔ محبت است و محبت ثمرهٔ معرفت است زیرا که بعد از انکه کمالات و محاسن و اوصاف کبرا که شخص تصور کرد و او را صاحب اخلاق حمیده و اوصاف محموده یافت بی اختیار محبت او در کانون سینه او جا میکیرد و اخلاق حمیده صفات پسندیده مثل علم و قوت و قدرت و کرم و جود و غیر ذلک را هر عقلی محاسن میداند و هر صاحب شعوری این امور را از محاسن میداند و هم چنین صاحب شعور و عقل که محاسن و الطاف کبریا مشاهده نمود و انعام کبریا در بارهٔ خود مشاهده نمود بی اختیار محبت او در دلش قرار میگیرد و این امریست واضح و طباع بر این مجبول میباشند و بعد از انکه محبت او در دلش ریشه کرد شخص راسخ بهم رسانید و در مقام محبت و افعال و اعمال محبوب در نظر محبوب میباشد و بعد از استحکام معنی محبت بمقامی میرسد که هر چه محبوب از او میخواهد او نیز محبوب باشد و هر چه را که او خوش داند بجان میخرد زیرا از دست تو اید خوش بود که هم در پای پرانش بود چون این را دانستی بدانکه کسیکه نظر کرد بچشم بصیرت بجلال الهی کمال و جلال و کبریا و احاطه باو مملکت نیست محبت او در کانون سینه قرار کیرد و هر چند معرفتش زیاد تر کردد محبتش بیشتر شود و هر چند محبت زیاد شود شوق زیاد کردد تا انکه بجائی رسد که شب و روز ذکری بغیر از ذکر محبوب و فکری بجز فکر او نباشد و روایت شده است که یونس انقدر کریست که کور شد و بر پا ایستاد بجهت عبادت انقدر که پشتش خم شد و انقدر نماز کرد که زمین گیر شد و گفت وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَوْ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَحْرٌ مِنْ نَارٍ لَخُضْتُهُ إِلَيْكَ شَوْقاً مِنِّي إِلَيْكَ بعزت و جلالت تو که اگر در میان من و تو دریائی باشد از اتش خود را در ان فرو میبرم بجهة شوق تو بلی اینمقامی است که چون بندهٔ عارف باینمقام رسید دنیا و اخرت را بنظر نمیاورد و بجز محبوب حقیقی مطلوبی نمیداند و اگر صد هزار تیر بلا بر جانش اید بجانش میخرد بکار و ان بلائی که بکشود دل او و بدو بدرد دل بر روی او بکشاید و با روی شکفته استقبال ان بلا مینماید از اینجاست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله میفرماید الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُمَا حَرَامَانِ عَلَى أَهْلِ اللهِ تَرَكْتُ لِلنَّاسِ دُنْيَاهُمْ وَدِينَهُمْ شُغْلاً بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَدُنْيَايَ چون قبلهٔ عارفان جناب سید الشهداء علیه السلام در مقام معرفت الهی از همه کس بالاتر و مرتبه اش از همه کس عظیم تر بود و کوی مسابقت از همهٔ انبیاء و اولیاء ربوده و طایر بلند پرواز معرفتش در فسحت کثیر الوسعت علوم و معارف او جز لزشاه باز ان خطایر جبروتی زیاده بود غصنی بود از شجرهٔ لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ و رکنی بود از کعبهٔ سَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمَاءِ بلکه بمقتضای مصداق لَوْلَانَا لَمْ يُعْرَفِ اللهُ قطان خطاب قدسی

قدسی نیز اگر شمع معرفتی روشنی نمودند و از مصابیح انوار اشعال اسرار الهی روشن کردند بمصداق مفهوم بِنَا عُرِفَ اللهُ سکان محافل انس اگر در بحر معرفت دست و پائی زدند از تعلیم ان حضرت بجاد علوم و معارف بود پس از اینجا معلوم میشود که در مقام واقعی درجه مرتبه بود و در مرتبهٔ عشق الهی در چه منزلت بود چنانچه وارد شده است که خویش میفرموده اینست که بود تَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَا وَأَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْ أَرَاكَا مجموع ماسوای ترا ترک کردم در محبت تو و دل از غیر تو کندم در هوای تو بلکه دست از خود برداشتم و جان را نثار کردم و یتیم کردم اطفال را بجهة رسیدن بوصل تو فَلَوْ قَطَّعْتَنِي بِالْحُبِّ إِرْباً لَمَا حَنَّ الْفُؤَادُ إِلَى سِوَاكَا اگر در راه محبت تو مرا صد هزار بلا روی دهد و بدنم در راه دوستی تو فارغ نگردد و بدیگری میل نمایند انکس که بیاد تو قدم زند کی یاد کند ز خانمانها ازی دو این هوا بود که دست از جان و مال و فرزند و عیال برداشتند در راه دوست فدا کرد او که میفرمود مَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ چه قدر مشتاقم بکذشتگان و وصل بجانان مثل اشتیاق یعقوب بیوسف اگر حکم الهی نبود باینکه هیچ کس پیش از اجل نمیفتد از شوق محبت دوست یا است روح از بدنش پرواز کرده باشد لَوْلَا أَحْفَظُ أَرْوَاحَ أَحِبَّائِي مَا تَمَّ فِي أَجْسَادِهِمْ بَارِي از انجا که محبت مقتضی رضا و تسلیم است هر چند محبت زیاد تر رضا زیاد تر و تسلیم قوی تر میباشد و چون انحضرت قبلهٔ عارفان محبتش بی پایان بود این بود که رضا و تسلیمش از همه عظیم تر و مخصوص بخطاب رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً گردید هر چند از چهار جانب تیر باران بلا نمودند او را و بدنش را بتیر جفا پاره پاره کردند بجز رِضاً بِقَضَاءِ اللهِ چیزی از او ظاهر نشد و هر چند کار را بر او تنگ کردند و خدنگ ستم بر سینه اش زدند بجز تَسْلِيماً لِأَمْرِهِ چیزی از او سرنزد چونکه او در راه وفا بی نظیر بود در میدان صبر و رضا لبریز بود و چون مقصود داشت و را تمام یافتند عرضه و مقبولش نمودند پس درهای ملاطفت بر رویش کشادند و ندای ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ مخصوصش نمودند و به بشارت فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي او را نواز کردند بلی شوری دیگر در سر داشت و شوقی دیگر در دل داشت و ذوقی دیگر در سینه داشت نیا و اهل دنیا را اشناخته و معبود خود را اشناخته و لذت بندگیش را یافته و جلاوت جانبازی را فهمید دنیا در نظرش عیان و در بعضی از اخبار قدسیه وارد شده است که فَارْفُضُوا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ غُرُورِهَا وَهَلُمُّوا إِلَى كَرَامَتِي وَمُصَاحَبَتِي وَمُجَالَسَتِي وَمُؤَانَسَتِي وَسُؤَالِي أُؤَانِسْكُمْ وَأُسَارِعْ إِلَى مَحَبَّتِكُمْ بگذارید و ترک کنید ای اهل زمین انچه را بر سر دارید از غرور دنیا و بیائید بسوی کرامتهای مصاحبت و هم نشینی من و انس من و سؤال من تا من نیز با شما انس کیرم و مسارعت کنم در محبت شما و هم چنین میفرماید

ما احبنی احد اعلم بذلک من قلبه الا امثلته لنفسی واحببته حبا لا یتقدمه احد من خلقی کسی
نیست که مرا دوست دارد و بدانم حقیقت او را از دلش مگر آنکه او را در پیش نظر رحمت خود ممثل
کردانم و دوست دارم او را چنان دوستی که احدی پیش از او نباشد بلی اگر چه او را دوست بسیار و عاشق
بیشمار است لکن کسی مثل او جانفشانی نکرد و احدی بمثابه او در مقام محبت ثابت قدم نبود مصرع
دانه عشق جمالش چنینه هر مرغ نیست بدانکه یعقوب ع پیغمبر خدا بود و دوازده پسر داشت یکی از
نظرش غایب شد و حال آنکه موتش معلوم نبود بلکه میدانست نمرده چنانچه در حدیث است که روزی از
عزرائیل ع پرسید که آیا قبض روح یوسف من کرده گفت نه گفت بگو کجا است گفت ماذون نیستم
و با وجود این خیال اینقدر گریست که دیده اش نابینا شد و پشتش خم شد و مویش سفید شد سید
الشهداء علیه السلم فرزندش را در برابر رویش پاره پاره کردند و برادر عزیز او را دستهایش بریدند
و بدن او را بخون غرقه دید و نعش برادر را بخون غلطیده دید و اقوام و اقارب و اصحاب را کشته
دید و نعش ایشان را خود بر سینه کشید و در یکجا جمع نمود اینها همه را سهل میدانست جان عزیزش را که
فدای جان او شود همه جانهای عالمیان دست برداشت و بدن خود را در مقابل سی هزار خنجر و نیزه
و شمشیر انداخت من مات حبا فلیمت هکذا باری اینست که خداوند جلیل نیز او را چنان دوست داشته که
او را زینت عرش خود کردانید و زینت آسمانها و زمین کردانید و سید اهل بهشت کردانید و از
جمله اهل بهشتند پیغمبران و آنانیکه در حدیث فضیلتش از جمیع پیغمبران ظاهر میشود الا آنکه بدلیل
خارج شده از این عموم و او را مخدوم ملائکه مقربین کردانید و دوش و سینه پیغمبر صلی الله علیه
و آله را جای نشستن و سوار شدن او کردانید و در دنیا اطعمه و اشربه و میوه بهشت بجهة او فرستاد
و بدنش را در لباس بهشت پوشانید و بپر جبرئیل ع پرورش داد چنانچه در حدیث است از ام
سلمه که روزی بخدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم دیدم که جامه در بر حسین علیه السلم میکرد
و تکمهای آنجامه را میانداخت و آنجامه شبیه بجامهای دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این چه جامه
ایست فرمود هذا هدیة اهداها الی ربی للحسین وان لحمتها من زغب جناح جبرئیل این هدیه
است که خدا بجهة فرزندم حسین علیه السلام فرستاده و بدرستیکه پود آن پرهای ریزه جبرئیل
است عزیز من تأمل کن که آیا روا است که بدنی را که در پر جبرئیل ع پرورش یافته بود از ضرب
شمشیر و نیزه پاره کنند و از برهنه و عریان بر زمین اندازند که بادهای صبا و جنوب بر آن بگذرد
و گرد و خاک بر آن بفشاند اجسم بتربه الرسول وتغذی بثدی البتول مرضض لو جناب محا
و محبتش را بر خلق واجب کردانید و دوستانش را دوستان و دوستان دوستانش را از اهل بهشت کردانید

محاسنه قد غیرت الشمس حسنها واهلکت قواه الجهل بالنوطات آیا بدنی که در دوش و دامان پیغمبر
خدا پرورش یافت و شیر از پستان فاطمه زهراء علیها السلام خورده روا است که از ادرم کوفته
و خورد نمایند و از برهنه و عریان در میان صحرا اندازند که از آفتاب متغیر کردد و او را پامال
اسبان نمایند یا لکمن تسفی علیه دبورها وانصاره صرعی بارض فلاة آیا روا است که او را
بیکفن بر زمین اندازند و بادها بر آن خورد باد و زان و زاد در دو را و بر زمین اندازند وبنوته مکشوفة
الرأس فی الملا یشهرن فی البلدان مشتهرات زنان او را اسیر کردند و در میان مردم رسوا کردند
و در اطراف بلاد کردانیدند افاطم قومی من ستورک وانظری حسینک منبوذا بارض فلاة
ای فاطمه برخیز و از پرده بیرون بیا و ببین حسینت را که در میان بیابان بر زمین انداخته اند افاطم
عودی من لحودک واجمعی بناتک فی ذل السبا وشمات ای فاطمه برخیز و از لحد بیرون بیا و ببین دختران
خود را که در اسیری کرفتار شده اند ایشان را جمع آوری کن افاطم بکی من دموعک انها عرایا کاسیر
الروم منکشفات ای فاطمه گریه کن بر یتیمانت که ایشان را مانند اسیران روم و فرنگ اسیر کردند در
حالیکه برهنه و بی چادر بودند افاطم نوحی للغریب معفرا علی وجهه ملقی علی الوهدات ای فاطمه
برخیز و نوحه کن بر فرزند غریبت که روی نازنینش را بر خاک مالیدند و او را بر زمین انداختند
عزیزة علیک الحال یا بنت احمد وقتل حسین خیرة الخیرات دشوار و کرانست بر تو ای دختر پیغمبر خدا
کشتن فرزندت حسین علیه السلم که بهتر از نیکان بود فکم لیلة اسهرت فیها وطال ما تجرعت فیها
غصة الوهدات چه بسیار از شبها که بیدار و بیخوابی کشیدی بجهة تربیت فرزندت و چه بسیار
که متحمل شدی غصه بسیارهای روزگار را و ناملایمهای زمانه را تا آنکه او را پرورش دادی حال بر خیز
او را کشته و بخون آغشته ملاحظه نما ای آن بزرگوار نیکو سرا را در نزد او عتبه خدمت گذاری پروردگار
گذارد و در میدان جانسپاری نیکو پای فشرد و در مرحله محبت درست پاداری کرد و در مقام خدمت
و بندگی حق خوب اجتهاد و کوشش نمود و باینجهة خداوند مهربان نیز مرتبه او را نیکو بالا برد و جاه او را
در نزد خود بسیار عظیم کردانید حتی اینکه خاک قبرش را شفای دردها کردانید و سر قبرش را محل استجابت
دعای مؤمنان قرار داد و سلسله علویه عالیه که سادات عالمیانند از نسل او قرار داد و خلفای خود را
که لنگرهای آسمان و زمینند از اولاد او کردانید و قبر مقدسش را محل آمد و شد ملائکه و مؤمنین
کردانید و دلها را بسوی او مایل کردانید بجهة خوف از قتل و غارت از زیارتش پروا نمیکنند حتی معراج
ملائکه مقربین قرار داد که فوجی میایند و فوجی میروند و محبتش را علامت ایمان قرار داد بلکه محبت او را

بیشتر از دیگران از میان خود در دلها قرار داد چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند
إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَعْرُوفَةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ حسین علیه السلام را محبت پنهانی در دل مؤمنین
میباشد ای والله اگر محبت پنهانی نبود چگونه بود با وجود دشمنی بعضی او را هزار بار شنیده باشد
باز همینکه بشنوند حسین علیه السلام با لب تشنه و جگر خشکیده و شکم گرسنه سر بریدند بی اختیار
اشک از دیده بریزند و باز هر گاه تصور کنند که در میان افتاده بود و بهر طرف میکرد و میفرمود
اَمَا مِنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا اَمَا مِنْ رَاحِمٍ يَرْحَمُنَا ایا فریادرسی نیست که در این ماندگی ما را پناه دهد ایا رحم
کننده نیست که بر بیکسی ام رحم کند بی اختیار او را از سینه بر درد بکشند بخدا قسم چنان مرتبه اش را بلند
کرد در نزد خود که عقول را بپایه ادراک منزلتش دست رس نیست و اوهام را بعد از تصور
خود رسیدن مجال رفعتش هوس نه صاحب مناقب روایت میکند که روزی جماعتی امدند بنزد
و گفتند یابن رسول الله حَدِّثْنَا بِفَضَائِلِكَ ای پسر رسول خدا فضائل خود را بما بگو شاید حضرت فرمود
لَا تُطِيقُونَ شما تاب شنیدن تمام فضایل ما را ندارید شما بگوشه بروید و دور شوید که اشاره کنم ببعضی
از فضایل بیکی از شما اگر طاقت اورید بشما خواهم گفت پس ایشان دور شدند و یکی در نزد انحضرت
ماند و حضرت با او تکلم کردند و قلیلی از فضایل و اسرار خود را باو فرمودند تا انکه وحشناک و الم رو
شد و روبراه گذاشت و کسی را جواب نمیداد مانند سرگشتگان بیرون رفت پس ایشان چون این را
رفتند و در مطلب خود اصرار نکردند صاحب مناقب نقل میکند این اشعار از ان بزرگوار سَبَقْتُ
الْعَالَمِينَ اِلَى الْمَعَالِي بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ وَعُلُوِّ هِمَّةٍ از همه عالمیان سبقت گرفتم و پیشی یافتم بسوی درجات
عالیه و معالی امور بسبب محاسن اخلاق خود و محامد اوصاف و بلندی همت خود وَلَاحَ بِحِكْمَتِي نُورُ الْهُدَى
فِي لَيَالٍ فِي الضَّلَالَةِ مُدْلَهِمَّةٍ بجهت حکمت من نور الهی و لائح شد نور هدایت در شبستان ضلالت
ظلمات جهالت يُرِيدُ الْجَاحِدُونَ لِيُطْفِئُوهُ وَيَأْبَى اللهُ اِلَّا اَنْ يُتِمَّهُ میخواهند جاحدان این نعمت عظمی
و این نور را فرو نشانند و خدا این را باید دارد و از اتمام خواهد فرمود ای والله خواستند فرو نشانند
نور او را و سعیها کردند در ان الا انکه بجهت اراده کامله الهی روز بروز زیاد تر گردید و خواستند اسمش را
بر طرف کنند مشهور تر شد خواستند ذریه اش را براندازند زیاد تر از همه طوایف شدند خواستند
او را بکشند تا نام و نشانش بر طرف شود سرهای اسمان و زمین خونبار شد تا هر ذره عالم حقیقت او را
و بطلان دشمنانش را دانستند خواستند قبرش را خراب کنند و منهدم سازند روز بروز معمور تر
کردید اری اینها از نتیجه ای است که بخدا داشت و صبری که در راه خدا نمود با نهایت خدا و رسول صلی الله

صلی الله علیه و آله نیز او را عزیز و محترم کرده اند که خواهی که بدانی که چه قدر خدا و رسول خدا را
با او محبت بوده گوش کن از عایشه روایت شده است که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گرسنه بوده و
بر او غالب شده بود و او را چیزی که سد جوع خود بان نماید نبود فرمود ردای خود را بیاور عرض کردم
بکجا خواهید تشریف ببرید فرمودند میخواهم بنزد دخترم فاطمه علیها السلام روم فَاَنْظُرُ اِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
لِيُذْهِبَ مَا بِي مِنَ الْجُوعِ میخواهم بروم و نظر کنم بر حسن و حسین علیهما السلام و ایشان را ببینم تا تسکین
یابم از شدت جوع پس رفت تا داخل خانه فاطمه سلام الله علیها شد و گفت پسرهایم بکجایند عرض
کرد که ایشان از خانه بیرون رفته اند و گریه میکردند از جوع پس حضرت از عقب ایشان بیرون رفت
تا اینکه بابو الدرداء رسیدند فرمودند یا عویمر ایا فرزندان مرا دیدی عرض کرد بلی یا رسول الله
ایشان را در سایه دیوار بنی جدعان خوابیده دیدم انحضرت رفت بنزد ایشان و ایشان را در بغل
گرفت و ایشان میگریستند انحضرت اشک از چشمهای ایشان پاک میکردند ابو الدرداء عرض کرد بگذار
اشک از دیده های ایشان پاک نمایم فرمودند وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ قَطَرَ قَطْرَةٌ فِي الْاَرْضِ
لَبَقِيَتِ الْمَجَاعَةُ فِي اُمَّتِي اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ قسم بخدا و بکسی که مرا براستی بخلق فرستاد که اگر قطره از اشک
چشم ایشان بر زمین برسد تا قیامت گرسنگی در امت من باقی خواهد بود یکی از اصحاب پیغمبر
میگوید روزی دیدم پیغمبر خدا را که میمکید لعاب دهن حسین علیه السلام را همچنانکه کسی شکر بمکد
و میفرمود حُسَيْنٌ مِنِّي وَاَنَا مِنْ حُسَيْنٍ اَحَبَّ اللهُ مَنْ اَحَبَّ حُسَيْنًا حسین از منست و من از حسینم
خدا دوست دارد هر که حسینم را دوست دارد و دشمن دارد هر که حسینم را دشمن دارد این هنگام
جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله خدا بجهت کشتن یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر از منافقین را کشت
و زود باشد که کشته شود فرزند دختر تو حسین و کشته شود بجهت او هفتاد هزار و قاتل حسین علیه السلام
در تابوتی از اتش خواهد بود و عذاب نصف اهل جهنم بر او خواهد بود ابو هریره میگوید پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله بیرون امد بسوی ما و با او حسنین علیهما السلام یکی را بر دوش راست و یکی را بر دوش چپ نشانیده
و گاهی این را میبوسید و گاهی او را چون بنزد ما رسید یکی گفت ایا ایشان را دوست میداری فرمود هر که
ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته ام سلمه میگوید روزی حسنین علیهما السلام داخل شدند بر پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله و در نزد انحضرت جبرئیل امین ع امده بصورت دحیه کلبی پس بنزد وی رامدند
و بهمت در جیب و استین او کرده میگشتند و از او طلب هدیه میکردند جبرئیل ع دست را بجانب اسمان
بلند کرد و از بهشت سیبی و بهی و اناری بجهت ایشان اورد و بایشان داد ایشان خوشحال شدند بنزد جد خود

در بیان محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت

حکایت ام سلمه رضی الله عنها

رفتند انحضرت ایشانرا ابو سعید وفرمود بروید بمنزل خود اول نیز دید خود بروید ایشان بفرموده عمل
خود عمل کرده چیزی از آن تناول نکردند تا جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله الاطهر بفرمودند وتناول کردند
آن خوراکی را وهر چند تناول میکردند بحال اول میگشت ودر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود
وبعد از وفات ایشان نیز بود بحال خود از جناب سید الشهدا علیه السلم روایت شده که چون مادرم
فاطمه علیها السلم از دنیا رفت دیگر آن انار را ندیدیم لکن بهی و سیب بود تا آنکه پدرم امیر المؤمنین
علیه السلم را شهید کردند آن بهی نیز مفقود شد وآن سیب باقی بود تا وقتیکه آبرا از ما منع کردند من آنرا
بو میکردم والتهاب تشنگی من ساکت میشد فلما دنی اجلی رأیتها قد تغیرت فایقنت بالفناء
چون اجلم نزدیک شد دیدم آنرا که متغیر شد چون آنرا دیدم یقین کردم بکشته شدن علی بن الحسین
علیهما السلم میفرماید که این را یکساعت پیش از آنکه پدرم کشته شود از او شنیدم چون او را شهید کردند
بوی سیب از قتلگاه او شنیدم تجسس کردیم از سیب اثری از او ندیدیم و بوی آن بعد از شهادت
باقی ماند واو را زیارت کردم وبوی سیب از قبرش شنیدم واز شیعیان صالح که زیارت کنند قبر مقدس شریف را
پس باید اوقات سحر در آنجا باشند که بوی سیب از قبر حسین علیه السلم خواهند شنید اگر مخلص و صاف باشند
چه نیکو میفرماید سید جلیل الشان سید محمد مهدی ره یوم بنو المصطفی الهادی بأسرهم والفاطمیات
أسراء نوائحه آه آه از آن روزیکه فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنروز بشمشیرهای بران ذبح کردند
ودختران فاطمه زهرا علیها السلم را باسیری گرفتند وسبط احمد عار بالعراء لقی مرملاً بالدماء جرحی
جوارحه آه از روزیکه سبط احمد مختار و نوباوه جگر را برهنه وعریان بروی زمین انداختند و بدن شریف را
بخون رنگین نمودند واعضاء شریفش را پاره پاره کردند توفی القنا رأسه یهدی لکاشحه فنال اقصی
مناه منه کاشحه داد از روزیکه سر منور نور دیده خیر البشر را بر سر نیزه کردند و از برای عداوتهائیکه
در سینه پنهان داشتند هدیه بردند تا او مراد خاطر خود را از اثر مطهر حاصل نماید ودل پرکینه خود را
از او خالی نماید کم هام عز وابناء السماح وکم اقدام سبق طاحت جوانحه آه چه بسیار از سرهائی
منزه که در این روز از بدن جدا شد وچه بسیار از دست وپا که در این روز از بدن جدا شد و چه
بسیار از بدنهائیکه در این روز از دم شمشیر پاره پاره کردند و بر زمین افتاد وکم حریم لاهل البیت محترم
قد استحل وکم صاحت صوائحه وچه بسیار از حرمتهای اهل بیت رسالت که در این روز ضایع کردند
وچه بسیار از زنان مخدره محترمه که او را اسیر کردند که در این روز فغان بلند شد وچه نوحه گران ایشان
در این روز برپا شد مصاب خامس اصحاب الکساء وهم اهل العراء بهم خلت فوائحه این مصیبت خامس

۲ یعنی ابا سفیان حین اطلق العباس یوم فتح مکة

خامس آل عبا است که باعث تسلی عالمیان بودند وگو با همه رفتن او که آخر ایشانست همه ایشان از
دنیا رفته اند لم ینس قط ولا الذکری تجدده اوری بزند الاسی الحزن قادحه هرگز فراموش
نمیشود این مصیبت و هرگز کهنه نمیشود که همیشه یاد کردن تازه گردد و بلکه همیشه تازه است و آتش این
همیشه در کانون سینه افتاده کیف السکوت عن المکسور منفرداً من عز بنوه خلوا مطارحه چگونه
آرام گیرم وفراموش کنم آن مظلوم بیکس را در حالتیکه یاوران او را بر زمین انداخته بودند و بغیر از
زنان بیکس ودختران نورس وطفلها و کودکان کسی همراه او نمانده بود یلقی الاعادی بقلب
منه منقسم بین الخیام واعداء تکافحه چون او را معینی نمانده بود که دفع دشمنان نماید خود
بجنگ دشمنان ولکن پرستاری از برای زنانش نبود و کسیکه دفع دشمن از ایشان نماید نمانده
بود دلش بدو قسمت بود نیمی در خیمهها در نزد خواهران ودختران ونیمی در میدان مشغول
جنگ مخالفان بود واللحظ کالقلب حتی نحو نسوته ترنو وعین لاعادیه تکافحه وچشمهای
شریفش ملاحظه و نیز مثل دل مبارکش بدو قسمت بود به یکچشم مشاهده زنان مینمود که مبادا
کسی بحرم او اذیت کند وچشمی بدشمنان بود که از همه طرف دورش را گرفته بودند واز هر طرف نیزه
ونیزه بر بدن شریفش میزدند آه لهفی علیه وقد مال الطغاة الی نحو الخیام وخاض النقع
سابحه آه از آن ساعتیکه جماعت بیحیا روانه حرم محترم او شدند وآن جناب در میدان بروی زمین افتاده
بود چشمش بجانب خیمهها بود که دید دشمنان روانه خیمهها شدند آن جناب تاب نیاورد پدرم ومادرم
بفدای مظلومیت شود قال اقصدونی بنفسی واترکوا حرمی قد حان حینی وقد لاحت لوائحه
فریاد زد ای قوم تا من زنده ام کسی متعرض حرم من نشود ای قوم مشغول بکشتن من شوید ودست از
حرم من بردارید که حرم خود را در دست ناکس نمیتوانم دید ای قوم رفتن من نزدیک شده و آثار مرگ من
ظاهر گردیده بعد از کشتن من آنچه خواهید بکنید و هر اذیتیکه بغریبان اهل بیت من میکنید بعد از
من بکنید که من حرم و زنان خود را ذلیل و دستگیر نمیتوانم دید بدانکه چون محمد وآل محمد صلی الله علیه و آله
واسطه خلقت جمیع عالم و سبب نزول برکت ورحمت از جناب احدیت بخلق میباشند و این معنی خود ظاهر
است زیرا که مقصود از آفرینش عالم ایجاد ایشان بوده واول چیزیکه خلق شده نور محمد صلی الله علیه و آله
بوده وجمیع عالم از پرتو شعاع ایشان خلق شده اند ورحمت نازل نمیشد مگر بر ایشان واز ایشان
بخلق میرسید اگر ایشان نبودند باران نازل نمیشد وگیاه از زمین نمیروئید وآفتاب وماه روشنی
نمیدادند و آسمانها برپا نبودند بلکه ایشانند مظاهر اسماء الهی و عالم وجودش باسم اعظم است واز اینجا

کر کفته‌اند بنی الوجود علی الاسم الاعظم واذا حرک حرک جمیع العالم چون اسم اعظم حرکت نماید جمیع عالم حرکت نماید وحسین بن علی علیهما السلم مظهر اسم او است اللهم انی اسئلک باسمک الذی اشرقت به السموات والارض باسمک الذی یصلح به الاولون والاخرون بنور ایشان بود که اسمان و زمین از مکمن خفا بعالم وجود وظهور امد واز نور ایشان بود که عالم روشن شد وایشانند صلاح اولین واخرین وباصلاح ایشان مدار اولین واخرین مکر با ایشان وایشانند رحمت واسعه الهی که هر چیز را فرا کرفته‌اند وایشانند کلمات تامه الهی فما ایة لله اکبر منهم فهم ایة من دونهم کل ایة وما نعمة الا وهم اولیاؤها فهم نعمة منها انت کل نعمة لهم خلق الله العوالم کلها وحکمهم فیها بها من خلیفة سری سرهم فی الکائنات جمیعها فمن سرهم لم یخل مثقال ذرة سر ایشان در جمیع کائنات جاریست ذره از عالم خالی نیست از سر ایشان واز اینجا که معلوم میشود که تاثیر مصیبت سید الشهداء علیه السلم در سنک وچوب اسمان و زمین بعید نیست بلکه بقای اسمان و زمین بعید است بلی چون حکمت بالغه کامله الهیه تعلق نیافته بود با نهدام عالم و خلیفه او فرزندش نیز در عالم بود عالم منهدم نکردید لکن اکر چه منهدم نشد اما بجهة ان یک اشوبی در عالم بر پا شد که نزدیک بالمره منعدم کردد کوهها از هم پاشید ودریاها بجوش امد افتاب وماه سیاه شدند اسمان خون وخاکستر بارید زمین خونابه جوشید اری که مصیبتی نبود انبیا تاب شنیدن نیاوردند اشنید حضرت ادم ع که این را شنید مثل زن بچه مرده براو کریست حضرت نوح ع که شنید مثل عزاداران کریست حضرت ابرهیم ع را نمودند با و ملکوت اسمانها چون نظر کرد بر عرش اعظم پنج نور مقدس دید که احاطه بعرش الهی کرده پرسید که این انوار مقدسه از کیست کفتند انوار مقدسه محمد بن عبد الله و اوصیاء او و ذریه او علیهم سلام الله کفت سبب چیست که هر کاه نظر بر ایشان میکنم خوشحال میشوم واکر نظر میکنم بنور پنجمی مهموم و مغموم میشوم کفتند ای ابرهیم نمیدانی که بصاحب این نور مقدس چه ظلمها میکنند چون شمه از ان را شنید محزون ومغموم کردید و زندکی براو تلخ شد عزیز من افسانه که کس نتواند شنیدنش یارب با هلبیت چه امد زدیدنش واز حضرت صادق علیه السلم پرسیدند تفسیر ایه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم فرمودند معنی ان اینست که نظر کرد در ستارها پس کفت من مریضم پس فرمودند که نظر کرد در نجوم وحساب فرای ما یحل بالحسین یعنی من بیمار و مریض شده ام بجهة انچه بر حسین علیه السلم میکنند بلی غم حسین علیه السلم دوستان خدا را بیمار کرده وانبیا را مریض کردانید نمیدانم چرا شیعیانش در این غم مریض بیمار نمیشوند وچرا اشک از دیده نمیریزند حضرت زکریا ع را چون خبر دادند که کهیعص یعنی

یعنی در کربلا هلاک میشود حسین وعترت او بجهة یزید در حالت عطش و تشنکی با ایشان بجز صبر کاری نخواهند کرد چون زکریا ع این قصه را شنید سه روز از خانه بیرون نیامد وفرزند بهتر کی بیرزاد بود وکبیر اینزد خود راه نمیداد پس کفت خدایا مرا فرزندی بده واو را قرة العین من کردان ومرا از فتنه محبت او کردان واو را از من بمنزله حسین علیه السلم کردان نسبت بجدش پس دل مرا در مصیبت او بدرد اور چنانکه دل حبیبت را در مصیبت فرزندش بدرد میاوری حضرت اسمعیل صادق الوعد ع را سر و روی ش را پوست کندند سطاطائیل ملک عذاب امد و کفت هر عذابی که خواهی بکو تا قوم ترا عذاب کنم کفت نمیخواهم در این بلیه اقتدا میکنم بر حسین علیه السلام فرزند پیغمبر اخر الزمان او مظلوم است منهم میخواهم مظلوم باشم موسی بن عمران ع در وقتیکه رفت بنزد خضر ع چون بنزد او رسید سلام کرد بعد از جواب کفت کیستی تو کفت موسی کفت موسی بن عمران کلیم الله کفت بلی کفت از برای چه امده کفت از برای انکه تعلیم کنی بمن بعضی از علوم را که بتو تعلیم کرده اند کفت انی وکلت لامر لا تطیقه امری چند را بان موکل کردانیده اند که تو تاب بر انداری نحمل ان عن ال محمد وعن بلائهم وعما یصیبهم حتی اشتد بکائهما پس بنا کرد خضر ع از برای موسی ع بلاها و مصیبتها بشکه باهل بیت محمد صلی الله علیه واله میرسد تا شدید شد کریه ایشان واز برای موسی فضایل محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلم وا ولاد ایشان را کفت وانچه خدا بعوض با ایشان میدهد بیان کرد موسی ع کفت خدایا مرا از امت محمد صلی الله علیه واله کردان عیسی مریم را حضرت مریم بصباغی داد انطفل هم کرباسها و کلاغها اکر هر رنکی باید بشود در خم ریخت وهمه را ابلی کرد شما تا از نصوانده سید الشهداء علیه السلم والا او پیغمبر بود ودر مهد بود که از پیغمبران بود وسفاهت رای جهالت رای از پیغمبران بعید است اری ری بیت یکباره جامه خم کردون بهر نیل زد چون این خبر بعیسی کردون نشین رسید بار دیگر عالم از اسمانها و زمینها و عرش وکرسی ولوح وقلم وبهشت ودوزخ وحور العین ورضوان ومالک و ریح و طمطام و ثری وتحت الثری وطبیعت ونفس وماده وانچه دیده و شنیده شود وانچه دیده و شنیده نشود همه از جهة خوش امدن محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله که عقل کل وکل عقل وقطب الاقطاب است از جهة بزرکی بلیه عزیز فرزندش کریستند بلکه بعضی از عارفان کفته اند که هر کریستن بجمیع برکشتان بکریستن انحضرت نیست وهر سنکی که از کوه میافتد از غم انحضرت نیست و کریه طفلان در کهواره از غم انحضرت نیست وشکست دیوار از غم انحضرت نیست غرش رعد از حزن واسه و بارش از ابر کریه براو است واین معنی اکر چه بعید از اذهانست لکن در نظر اهل بصیرت و معرفت چنین است زیرا که جمیع ممکنات بواسطه ایشان خلعت وجود پوشیدند وجلکی عکسی ز شعاع ایشانند

ونزول رحمت بواسطهٔ ایشانست اگر ایشان پرده از چهره بردارند همهٔ عالم را روی دهد و فرمودند نحن
محالّ مشیة الله چون محل مشیت الهی متاثر گردد هر چیزی متاثر شود لکن متافقین از ایشان نیستند اگر
چه وجود ایشان از وجود پیغمبر و آل اوست لکن از قبیل ظلال ... است و بلکه چنین است
که مثل شمس مثل شعاع است صفای آن بصفای شعاع و نظر باینکه حسین علیه السلم که مظهر
خضوع و خشوع است هر خضوعی و خشوعی که در عالم امکان میباشد بجهة خضوع اوست و بواسطه
اوست پس منافاتی نیست مباحث این آثار قبل از حادثه آن بزرگوار و اخبار نیز متفق است براینکه
هر چیزی براو گریست لکن گریهٔ هر چیزی بحسب حال اوست بیت که چشم روزگار براو فاش میگریست خون
میکند شرح ایوان کربلا چنانکه میگوید شیخ احمد احسائی كُلُّ انْكِسَارٍ وَخُضُوعٍ بِهِ وَكُلُّ صَوْتٍ فَهُوَ
نَوْحُ الْمُوَاءِ هر شکستی که بموجودات میرسد و هر خضوعی که بجهة ممکنات عارض میگردد و بجهة اوست
و هر صدائیکه در هوا بهم میرسد آن نوحهٔ هواست که برآنحضرت نوحه میکند مَا فِي الْوُجُودِ مُعْجَمٌ لَمْ
يَكُنْ الأَعْرَبُ جِيرَةٍ فِي اسْتَوَى در عالم وجود چیز ناطق و صامتی نیست مگر او را در ماتم آنحضرت حرکتی
روی داد فَظَلَّتِ الدُّنْيَا مُصَابٌ هَوَى لِمَا سِيَأْتِي أَبَدًا أَوْ أَتَى پس بجهة مصیبت او عالم را مصیبتی
گرفت مصیبت و عالم را از گذشته و آینده مصیبت زده نمود وَكُلُّ رَطْبٍ يَنْتَهِي ذَابِلًا وَذِي نَوَامٍ
بَعْدَهُ النَّوَى هر چوب تر را که می بینی از غم حسین علیه السلم خشک میشود و لاغر و کدا خشکیده میشود و هر
شاخ درختی که می بینی از غم او بهم می پیچد أَمَا تَرَى النَّخْلَةَ فِي قَبْرِهِ ذَاتِ انْفِطَارٍ وَانْشِقَاقٍ فَتَى آیا نمی بینی
درخت خرما را که چگونه شکافته و پاره پاره شده است چگونه سعفهایش را که بمنزلهٔ موی سر اوست
پریشان کرده است مَا سَعَفَتْ فِيهَا أَنْهَا أَجْزَتْ الأَهَاجِزُنْ إِمَامٍ شَوَى شاخی از آن کامل نمیشود
که خبر داده شود بمصیبت فرزند بهترین موجودات امام و مقتدای من و همهٔ مخلوقات مگر آنکه از غم او بریان
گردد و از کار بیفتد أَمَا تَرَى الأَثْلَ وَأَهْدَابَهُ عِنْدَ الرِّيَاحِ ذَا حَنِينٍ حَادِ آیا نمی بینی که چوب گز و مژهای
چشم او را که وقت وزیدن باد صدای ناله او بلند میگردد أَمَا تَرَى الآفَاقَ مُغْبَرَّةً وَالشَّمْسَ حَمْرَاءَ
بُكْرَةً وَمَسَاءً آیا نمی بینی آفاق عالم را از کوه و صحرا که چگونه غبار آلوده اند و از او و گرفته اند آیا نمی بینی آفتاب را که
چگونه سرخ است در صبح و شام أَمَا سَمِعْتَ الرَّعْدَ يَبْكِي لَهُ وَالْبَرْقَ وَالسُّحُبُ بِقَطْرِ هَمَى آیا نا له
و گریه رعد را نمیشنوی آیا آتش پنهانی را اند و برق را نمی بینی آیا گریه ابر را نمی بینی که بقطرات پیاپی اشک
ریز است أَمَا تَرَى النَّحْلَ لَهُ رَنَّةٌ فِي طَيَرَانِهِ شَدِيدُ الْبُكَاءِ آیا زنبور عسل را نمی بینی که در حال پرید نش
ناله و گریه اش بلند است فَكُلُّ بُقْعَةٍ بِهَا تُرْبَةٌ وَكَرْبَلَا كُلُّ مَكَانٍ تَرَى زمین هر جا که باشد محل اقرار است

است که از غمش میگرید و عالم از همه جا از غم و اندوه کربلا شده وَكُلُّ يَوْمٍ يَوْمُهُ دَائِمًا تَعْصِ شَرَابِ الْمَاءِ
عَلَى مَنْ رُعِيَ چنان مصیبتش در عالم تاثیر کرده که گویا هر روز روز عاشورا است و هر زمان مصیبت
اوست که آب خوشگوار را بر همه تلخ نموده است السَّيْفُ يَفْرِي نَحْرَهُ بَاكِيًا وَالرُّمْحُ يَبْغِي قَائِمًا
وَانْثَنَى خنجری که گلوی او را میبرید بر او گریه میکرد و نیزهٔ که بر پهلوی مبارکش میخورد اول بر او
میگریست و خنجر هرگاه او را میزد پس او را ماتم میکردند و در پهلوی نازنینش میزدند تَتَكَسَّرُ جُرْدُ
جَارِيَاتٌ عَلَى جُثْمَانِهِ وَإِنْ تَدُقُّ الْقُرَى اسبهائیکه بر بدن شریفش میتاختند براو میگریستند
اگر چه اعضایش را درهم میکوفتند وَاللهِ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا بَدَى فِي الْكَوْنِ إِلَّا بِبُكَاءٍ تَلَا بخدا قسم که
ندیدم در این عالم کون و فساد چیزی را که وجود بهم رسانده و از مکمن خفا بیرون آید مگر آنکه با گریه برآنحضرت
مقرون و تالی بود بدانکه هر چیز برآنحضرت گریستند چنانچه صریح اخبار است و لازم ندارد که گریهٔ
ایشان را با این چشم ببینی همچنانکه حق تعالی میفرماید وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ
تَسْبِيحَهُمْ چیزی نیست مگر آنکه تسبیح میگوید خدا را و تحمید میکند او را و لکن شما نمیشنوید تسبیح او را پس گریهٔ
هر چیز لازم نیست که با این دیده دیده شود با اینکه صریح اخبار است که در زمان شهادتش گریهٔ همه چیز
ظاهر شد زیرا که از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و از درختان خون جاری شد و درخت
خونبار در قریب قزوین مشهور است و ثقات از آن خبر میدهند که هر سال در روز عاشورا خون از او جاری
میشود حتی در صورت اشتباه ماه از خونباری آن درخت تعیین روز عاشورا مینمایند و آن چنار بسیار
کهنه ایست که میگویند در زمان شهادت آنحضرت بوده و در آن روز مثل سایر درختان خون گریست ابن شهر
آشوب روایت میکند از سفیان بن عیینه که گفت جده ام خبر داد مرا از یکی از آن اشخاص که در کربلا حاضر بودند
که زعفرانی از ایشان بکرم آمد و از او برداشتم پس آن زعفران مبدل بخون شد و کیاهای زمین مبدل
که گویا آتش بودند و بعضی از مشایخ عامه در شرح و جز ذکر کرده اند که این سرخی که بر آسمان میباشد در حین
طلوع و غروب آفتاب ابتدای ظهور آن در وقتی بود که حسین علیه السلام را شهید کردند و سابق بر آن نبود
ارائه بود و آن روز سنگی بر نمیداشتند مگر آنکه از زیرش خون تازه میجوشید و از آسمان قطرات خون
میبارید و هر جامهٔ که از آن خون بر او می نشست هر چند میشستند رنگش برطرف نمیشد و ابن شهر آشوب
نقل میکند از نضرهٔ ازدیه که چون حسین علیه السلم را کشتند خون از آسمان بارید تا آنکه خمهای و ظرفهای بزرگ
ما پر از خون شد ملائکه مقربین در تضرع و استغاثه میباشند حضرت صادق علیه السلم فرمودند که فاطمه علیها السلم
گاهی نعره میزند و میخروشد که از خروش او جهنم بخروش میاید و اگر ملائکه ضبط نمیکردند او را هر آینه اهل زمین را

مبتلی شوند و تا آنحضرت در گریه است از ایشان محافظت میکنند و در هوا از امی نمیدهند و بالها را بر زدن بکسست
که بجوش آید و از یکدیگر بپرد و هر قطره از آن ملکی بر آن موکل است که هرگاه آواز فاطمه علیها السلم را
میشنوند از حفظ میکنند و جوش از آن فرو مینشانند که مبادا اهل زمین را غرق نماید ملائکه پیوسته ترسانند
و برای گریه او گریانند و تضرع و استغاثه میکنند بدرگاه الهی و آواز او نیفتد پس باید میکنند از ترس
عذاب اهل زمین وَلَوْ اَنَّ صَوْتًا مِنْ اَصْوَاتِهِمْ يَصِلُ اِلَى الْاَرْضِ لَصَعِقَ اَهْلُ الْاَرْضِ وَتَقَلَّعَتِ الْجِبَالُ
وَزُلْزِلَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِهَا اگر یک آواز از آوازهای ایشان با اهل زمین برسد هر آینه اهل زمین
همه مدهوش شوند و کوهها کنده شود و زمین بلرزد ابو بصیر ره میگوید عرض کردم جُعِلْتُ فِدَاكَ
اِنَّ هٰذَا الْاَمْرَ عَظِيمٌ این امر امر عظیمی است فرمود غَيْرُهُ اَعْظَمُ مَا لَمْ تَسْمَعْهُ آنچه نگفتم عظیم تر از آنست که
گفتم پس فرمود ای ابی بصیر اَمَا تُحِبُّ اَنْ تَكُونَ فِيمَنْ يُسْعِدُ فَاطِمَةَ آیا نمیخواهی تو از یاری کنندگان فاطمه
علیها السلم باشی در گریه کردن بر فرزندش همینکه این را فرمود گریه بر من روز آورد شد که نتوانستم جواب را بگویم
پس حضرت برخاست و رفت در مصلای خود و من بیرون آمدم ابن شعبان اینها همه سهل است اهل بهشت با آنکه
خدا بهشت را دار السرور خلق فرموده و غم و الم در آن نیست و جز بهشت حزن و اندوه از برای اهل بهشت
نمیباشد در این مصیبت گریستند چنانچه در زیارتی که از ناحیه مقدسه بیرون آمده از جناب صاحب علیه السلم
میفرماید وَاُقِيمَتْ لَكَ الْمَاتِمُ فِي اَعْلَا عِلِّيِّينَ وَلَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعِينُ ماتم ترا در اعلا علیین برپا
کردند و حوریان در مصیبت تو طپانچه بر روی زدند و از زیارت مخصوص آنحضرت که در اول رجب
و نصف شعبان وارد شده که باید خواند هست اَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ اَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ اَظِلَّةِ
الْخَلَائِقِ وَسُكَّانُ الْجِنَانِ وَالْبَرِّ وَالْبَحْرِ گواهی میدهم که بتحقیق که بلرزه در آمد بجهت خون شما عرش الهی و جمیع
خلایق و همه ساکنین و همه بهشتها و همه ساکنین صحرا و دریا و ذکر اظله عرش و اظله خلایق تعبیر و آنکه
تا تیر این مصیبت در مجردات را با ظله تعبیر میکند و گویا از جهة اینست که تنها شیء میباشند لکن لا کالاشیاء
و در حدیث است که راوی سؤال کرد که مَا الظِّلَالُ ظلال چیست فرمود آیا نمی بینی سایه خود را در آفتاب
شَيْءٌ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ باری اهل بهشت عزا این را بر پا کردند اگر چه بهشت جای اندوه نیست لکن چون
در حدیث است که بهشت و حور العین از نور مقدس حسین علیه السلم خلق شده اند پس حسن و بهاء و نور
و صفا و سرور ایشان از حسین علیه السلم است پس هر گاه حسین علیه السلم محزون شود ایشان نیز محزون
میشوند و اگر حسین علیه السلم پژمرده گردد ایشان نیز پژمرده میگردند پس چگونه میشود که حسین علیه السلم
از سوز تشنگی ناله واعطشا از سینه اش بر آید و ایشان خوشحال باشند و حسین علیه السلم را برهنه بر روی زمین

بر زمین اندازند و ایشان بر سریر شادی متمکن باشند نه والله عزا این را برپا میکنند و دار السرور را
دار الحزن میدانند و طپانچه بر رو میزنند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند در
شب معراج مرا داخل بهشت کردند میگشتم و تماشای قصور و جنان میکردم جبرئیل ع از درخت سیبی
چیدن بمن داد من از او بدو حصه کردم حوری از او بیرون آمد که مژه های چشمش مانند شهپر
کرکس سیاه بود من از او پرسیدم که لِمَنْ اَنْتِ خدا ترا از برای که خلق فرموده دیدم انگور به بگریه در
آمد و گریست گفت لِابْنِكَ الْمَظْلُومِ الْحُسَيْنِ خدا مرا بجهة فرزند مظلوم تو حسین علیه السلم خلق
فرموده محتشم در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
کاشوب در تمامی ذرات عالم است آری یک بلیه نیست که مصیبتی نمیباشد هٰذَا مُصَابُ الَّذِي
جِبْرِيلُ خَادِمُهُ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ اِذْ نِيطَتْ تَمَائِمُهُ این مصیبت کسی است که جبرئیل خدمتکارش
میکرد و بخادمی او فخر مینمود این مصیبت کسیست که جبرئیل ع گهواره اش را می جنبانید و میخواند
از برایش تا او را خواب برد و بجهة او تعویذ علی چشم زخم میاورد سِبْطُ النَّبِيِّ اَبُو الْاَطْهَارِ وَالِدُهُ الْكَرَّارُ
مَوْلًا اَقَامَ الدِّينَ صَارِمُهُ صِنْوُ الزَّكِيِّ حَبِيبُ قَلْبِ الْبَتُولِ لَهُ اُقْنُومَةٌ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يُقَاسِمُهُ این
مصیبت سبط احمد مختار و نور دیده حیدر کرار است و برادر مجتبی و میوه دل خیر النساء است و او را نصیب
است از حسب و نسب و نجابت که احدی از اهل عالم را نمیباشد مُطَهَّرٌ لَيْسَ يَغْشَى الرَّيْبُ سَاحَتَهُ وَكَيْفَ
يَغْشَى مِنَ الرَّحْمٰنِ صَارِمُهُ معصوم مطهری که دامن عصمتش پاک است از هر نقص و عیبی چگونه چنین نباشد
و حال آنکه او را پاک کرده اند لِلّٰهِ طُهْرٌ تَوَلَّى اللّٰهُ عِصْمَتَهُ اَرْدَاهُ رِجْسٌ عَظِيمَاتٌ جَرَائِمُهُ چه قدر عظیم است
که کسی را که خدا او را از رجس پاک کرده باشد هلاک کنند و بکشند او را پاک ترین خلق لِلّٰهِ مَجْدٌ سَمَا
الْاَفْلَاكَ وَفَخْرٌ مَاذَا الْعُلَى عِنْدَ مَا مَادَتْ دَعَائِمُهُ چه عظیم است این شیر و بزرگی که رفعتش از افلاک
گذشته و از اینجهة است که بنیان علو و رفعت و بزرگی متزلزل شد و میل بخرابی و انهدام نمود چون ستون
و عماد آن متزلزل و منهدم میشد ضَيْفًا اَلَمَّ بِاَرْضٍ فَرِدْ مَا شَرَعَ فَفِي بِهَا وَهُوَ طَاوِي الْقَلْبِ صَائِمُهُ میهمان
نو رسیده که نازل شد و فرود آمد در زمین کربلا که یکشربت آب را از زمین کسی مانع نشد که بر او روا ندارند
برآب و همه کس در آب مساوی بودند و با وجود این با لب تشنه از دنیا رفت و شربتی از آب باو ندادند و
چندان العطشا شنیدند و بلکه خون که خود را و سر مشربه شنا بند او را تشنه بکشند لَهْفِي عَلَى مَاجِدٍ
اَدْنَتْ اَنَامِلُهُ عَلَى السَّحَابِ غَدًا سُقْيَاهُ خَاتِمُهُ ای حسرت و اندوه بر آن بزرگواری که جود و بخشش دستش باد

از ابر بهار بود بلکه هر سر انکشتی از او کافی بود از سخاوت و بحری بود از عطا و احراز سوز تشنکی و عطش و بی
انکشتر خود را می‌مکید لهفی علی الآل صرعی فی الطفوف فما غیر العلیل بذاک الیوم سالمه ای داد از
از روز یکه همه اهلبیت پیغمبر و یاوران ایشان بر زمین انداخته و بغیر از فرزند علیل انحضرت کسی سالم
نبود اقتم یوم به جمت ملاحمهم ثم انجلی ربه قتلی غنا بمه غبار آلوده شد همه عالم و کوه و صحرا
در آن روز که برپا شد مصائب اهلبیت و بعد از برطرف شدن غبار معلوم شد چگونه اشخاص
بر زمین افتاده بودند حزن طویل ابی ان ینجلی ابداً حتی یقوم بامر الله قائمه غبار این مصیبت
از خواطر شیعیان هرگز منجلی نخواهد کردید تا قیام نماید قائم ایشان و تلافی نماید این اندوه را عزیز
من بدانکه روز مصیبت حسین علیه السلام بدترین روزها بود از ابتدای دهر تا انتهای آن روزی
از آن روز شدیدتر و صعب‌تر نبود و نمانی از آن روز بر خاصان خدا تلخ‌تر نبود حضرت امام رضا
علیه السلام میفرماید ان یوم قتل الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذل عزیزنا بارض کربلا
روز شهادت حسین علیه السلام پلکهای دیده‌های ما را مجروح کرده‌اند و اشکهای ما را جاری کرده‌اند و
عزیز کرده ما را در زمین کربلا ذلیل کرده‌اند و کربلا کرب اند و هی برما گذاشت تا قیامت بر طرف
نمیشود پس باید کریه کنند کریه کنندکان زیرا که کریه بر او کناهان بزرگ او را محو میگرداند پس فرمود پدرم
هرگاه ماه محرم داخل میشد کسی او را شاد و خندان نمی‌دید و حزن و اندوه او زیاد میشد تا روز
دهم آن ماه چون روز دهم آن ماه میشد آن روز روز مصیبت و حزن و گریه او بود و میفرمود امروز روزیست
که جدم حسین علیه السلام را شهید کردند کلینی بسند خود روایت میکند از ابان بن عبد الملک که گفت پرسیدم
از حضرت صادق علیه السلام از روزه روز تاسوعا و عاشورا از محرم الحرام فرمود تاسوعا یوم حوصر
فیه الحسین و اصحابه بکربلا و اجتمع علیه خیل اهل الشام و اناخوا علیه روز تاسوعا روزیکه
در آن روز حسین علیه السلام و اصحاب او را در کربلا محاصره کردند و جمع شدند بر دور او لشکرهای اهل
شام و بدور او بار ریختند روزیست که در آن روز پسر مرجانه و پسر سعد شادی میکردند که وافر شد
لشکرهای ایشان و بسیار شد لشکر ایشان و ضعیف کرده بودند در آن روز حسین علیه السلام و اصحاب او را
و یقین کردند که دیگر یاوران برای حسین علیه السلام نخواهد بود و اهل عراق او را یاری نخواهند کرد
پس حضرت فرمود بابی المستضعف الغریب پدرم فدای حسین ضعیف غریب شود پس فرمود و اما یوم عاشورا
فیوم اصیب فیه الحسین صریعاً بین اصحابه و اصحابه حوله صرعی عراة اما عاشورا روزیست که در آن روز
حسین علیه السلام را کشته بودند و بدنش را در میان اصحابش بر زمین انداخته بودند و اصحاب او را در دور

دور بدن شریفش با بدنهای برهنه بر زمین انداخته بودند آیا چنین روز روز روزه است
کلا و بحق خدا قسم آن روز روز روزه نیست مکر روز حزن و اندوه و مصیبتی که داخل شد بر اهل آسمان
و زمین و جمیع مؤمنین و روز شادی پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام است غضب خدا بر ایشان
باد و این روز روزیست که کریست در این روز جمیع بقعهای زمین غیر از بقعه شام پس کسیکه
روزه کیرد این روز را یا تبرک جوید بآن خدا او را با آل زیاد محشور کرداند در حالیکه دل او
مسخ نموده باشد و بر او غضب نموده باشد و کسیکه ذخیره نماید چیزی را در منزل خود در این روز
با نفاق بمیرد و بر اکثر از او و اهلبیت و اولاد او قطع نماید و با او شرکت نماید شیطان در جمیع
آنچه مذکور شد و از عبد الله سنان روایتست که گفت داخل شدم بر سیدم و مولایم حضرت
صادق علیه السلام در روز عاشورا پس او را دیدم که رنگ مبارکش افروخته بود و حزن و اندوه
بر او ظاهر بود و اشک از دیدهایش مثل مروارید غلطان بر روی مبارکش جاری بود گفتم بچه جهة کریه میکنی
یا بن رسول الله خدا دیده‌هایت را نکریاند فرمود افی غفلة انت اما علمت ان الحسین بن علی اصیب
فی مثل هذا الیوم آیا غافلی تو آیا نمیدانی که حسین بن علی علیهما السلام را کشتند در آنکه نیت روزه کن
لکن بی آنکه شب آن نیت کنی و روزه آن روز را کامل مکردان و باید افطار تو بیک ساعت بعد از نماز
عصر باشد بشربتی از آب فانه فی مثل ذلک الوقت من ذلک الیوم تجلت الهیجاء عن آل رسول الله
و انکشفت الملحمة عنهم و فی الارض منهم ثلثون صریعاً فی موالیهم یعز علی رسول الله مصرعهم
بدرستیکه بعد از عصر بود جنگ از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله بر طرف شد و معرکه عظمی فرو نشست
و حال آنکه سی نفر از اهل بیت پیغمبر و موالیان ایشان بر زمین افتاده بودند که بر پیغمبر دشوار بود کشته
شدن ایشان و اگر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در دنیا بود هر آینه تعزیه ایشان را میگرفت و مردم
او را تعزیه میگفتند پس حضرت صادق علیه السلام آنقدر کریست که ریش مبارکش از آب دیده اش تر شد
والله اگر پیغمبر در دنیا بود هر آینه تعزیه فرزندانش را میفرمود بلکه بجهة فرزند عزیزش تا زنده بود
لباس ماتم میپوشید و ناله و واحسیناه بر میکشید فوا عجباه من مصیبة ما اعظمها و بلیة ما امرها
و اوجعها و افدحها مثل ابو عبد الله و عترته و سبی بناته و صبیته و داروا براسه فی البلدان
من فوق عامل السنان فیا لهف لرسول الله عینا تنظر الی بناتها و بنیها و هم ما بین مقتول یجری
علیه الصدید و اسیر مکبل بالحدید و بین من یحمش وجهها بیدیها او من ینزع قرطها من اذنیها
و بین من یستجیر فلا یجار و یستغیث فلا یستغاث و من یستنصر فلا ینصر و یدعو فلا یعان فکم من

ندائه واجداه وا علیاه واحسیناه قد علا فی ارض کربلا وکم من استغاثة واغیاثاه ولمجراه
وواهاشیماه قد رفعت فی ارض نینوا فوا اسفاه این حسین واین ابناء الحسین واین اخوان
الحسین عز علی یا ابا عبد الله ان تکون عطشانا فلا تروی وننظر لک بالحسرة علی نیاتک العطش
وسکب دمعک علی ذراریک لقتلی وزمقتک بعینیک الی ذراریک بلا حمی الم یکن لصوتک داعیا
ولنصرتک سامعا الم یبق لک حبیبا ولدعوتک مجیبا فیا مؤمنا فی غمه متبعا ولا مومن الا
الذی قد تبعا اتفرح فی یوم به ذبح العطشی امامک فاعفر عفر خدیک لا کفا امومنه که کمان میکنی
که از شیعیان و دوستان میباشی آیا در روزی که دشمنان امام ترا ذبح کردند شاد میباشی ای بیعقل حق
ذلیل شوی از این خیال ویا لفی عاشورحنبک مضجعا وترب القلا اضحی لمولاک مضجعا آیا در
روز عاشورا بر فراش تکیه میکنی و بر فرشهای نیکو مینشینی وحال آنکه مولای تو خابکاهش خاک بیابان
بود ابضحک منک الثغر من بعد ان غدا به ثغر مولاک الحسین مقرعا آیا لب و دندان گشوده میشود
بعد از آنکه چوب بر لب و دندان مولای تو حسین علیه السلام زده اند اینهب فیه رحل الحمد وبیتک
فیه لا یزال موسعا آیا در روزیکه منازل آل پیغمبر را غارت کردند وخیمهای ایشانرا تاراج کردند
تو خانه خود را وسعت میدهی وخود وعیال خود را در رفاهیت میداری فیا لیت سمعی صم عن ذکر
قتله ویا لیت لم یخلو لی الله مسمعا کاش کر شده بودم بلکه کاش خدا گوش بمن نداده بود که نشنوم که
مولای مرا شهید کردند سابکی بما بعد الدموع لفقده وان لم یکن یبرد لی الحزن مدمعا اگر
حزن و اندوه ثواب ندهد مرا اختلال نماید هر آینه بخون در مصیبت و اندوه تو خواهم بود بدانکه در این
روز عجب مصیبتی بر اهل اسلام واقع شد عجب بلیه بر مسلمین روی داد وعجب بلیه بر عالم واقع شد وعجب
فتنه ای در بنی آدم واقع شد بخدا قسم داغی بر دل اهل ایمان گذاشتند که هرگز بر طرف نمیشود و جراحتی
بر سینه شیعیان وارد نمودند که هیچ مرهمی او را ملتئم نمیکرداند بهتر اعمال در این روز بلکه در سایر ایام
گریستن بر آنحضرت است از حضرت امام رضا علیه السلام روایتست که فرمود کسیکه ترک کند سعی در حوائج
خود را در روز عاشورا و روز مصیبت و گریه و حزن او باشد خدا روز قیامت روز فرح و شادی
او گرداند و کسیکه روز عاشورا را روز برکت نامد در نزد خود ذخیره نماید چیزی را خدا از برای او مبارک
نگرداند و در قیامت او را با یزید و با عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد محشور گرداند پس تعجب میکنیم از آن
دلی که بر آن محزون نگردد و از آن چشمی که بر آن نگرید حسین بن خارجه روایت کرده است که ما در نزد
حضرت صادق علیه السلام بودیم پس یاد کردیم حسین علیه السلام را پس حضرت صادق علیه السلام گریست وما هم گریستیم

گریستیم پس آنحضرت سر برداشت و فرمود که حسین بن علی علیهما السلام فرموده است انا قتیل العبرة لا یذکرنی
مؤمن الا بکی منم کشته گریه و زاری مرا یاد نمیکند مؤمنی مگر آنکه میگرید پس شنیدن مصائب او
و ساکت بودن و اشک از دیده نریختن با ایمان جمع نمیشود نزد بنی آدم کریستن بر آنحضرت اشنا کرده باشد پس
همیشه مقربان درگاه خدا گریستند و همیشه در ایام عزا بر پا بود چنانچه ابن قولویه روایت میکند
از حضرت صادق علیه السلام که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحسین علیه السلام فرمودند یا ابا عبد الله
اسوة انت قدما گوار قدیم باعث اندوه بوده و مدتهاست که مردم بر تو اندوه ناکند آنحضرت عرض
کرد جعلت فداک ما حالی حال من چگونه خواهد بود که باعث اندوه خلق بودم فرمود مهدی ائمه
مردم مهتدین اند ای فرزند شنوا و بینا باش پیش از آنکه مصیبت تو برسد فوالذی نفسی بیده لیسفکن
بنو امیة دمک ثم لا یردعونک عن دینک بخدا و آنکه جانم بقبضه قدرت او است که بنو امیه خون ترا
خواهند ریخت ولیکن ترا از دین حق بر نمیتوانند گردانید و خدا را از یاد تو نمیتوانند برد حسین علیه السلام
فرمود قسم بخدا که همین مرا بس است اقرار میکنم بانچه خدا فرستاده و تصدیق میکنم و سوال و وانکذیب نمیکنم
پدر خود را پس عزیز مرا این امر تازه نیست و کمان مکن که این تعزیه را همین تو داشته همیشه این مجلس ماتم چنین
بوده و همیشه در این مصیبت دوستان خدا گریستند و زاری شدند عزاداری در ایام عاشورا از خصایص این
امت شد چنانچه در حدیث هست که حضرت موسی عرض کرد خدایا بچه جهت امت محمد صلی الله علیه و آله را
بر سایر امتها تفضیل داده ندا رسید بجهت ده خصلت گفت چیست آن خصال تا بنی اسرائیل امر بکویم
بجا آورند ندا رسید که انبیا را دانست از صلوة و زکوة و صوم و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم
و عاشورا گفت خدایا عاشورا چیست ندا رسید که آن گریستن و گریانیدن بر سبط پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه و آله و مرثیه کردن و عزاداشتن بجهت مصیبت او است ای موسی بنده از بندگانم
نیست در آن زمان که بگرید یا بگریاند و تعزیه فرزند مصطفی را بدارد مگر آنکه بهشت از برای او
و کسی نیست که صرف کند مال خود را در محبت فرزند دختر پیغمبرش بطعام دادن یا غیر آن بقدر درهم
باشد یا بقدر دینار مگر آنکه مبارک گردانم از برای او در دار دنیا و برکت دهم هر درهم را بهفتاد
برابر و گناهانش آمرزیده شود و داخل بهشت گردد و عزتی وجلالی ما من امراة او رجل سال دمع
عینیه فی یوم عاشورا وغیره قطرة واحدة الا وکتبت له اجر مائة شهید بعزت وجلالم سوگند که
نیست زنی یا مردی که قطره اشک از چشم بریزد در روز عاشورا یا غیر آن مگر آنکه اجر صد شهید
از برای او بنویسیم فنعوذ بالله من قلب لا یخشع وعین لا تدمع لیسا العیون الباخلات بدمعها یوما

حدیث حضرت موسی علیه السلام

عَلَيْكَ لَهَا الْعَمَى موجود چشمیکه مضایقه میکند در گریستن بر تو کور باد نمیدانم در چهره مان اشک
خواهی ریخت و در کدام بلیه خواهی گریست نمی بینی که بلیه او چگونه همه ها را برخاک مذلت مالید سرها
بنیزها تاخت بخدا قسم شیعیانش ذلیل شدند اگر نمیدانی ذلت مولا ذلت عبد است و عزت مولا عزت
عبد است بشر همدانی میگوید پرسیدم از ابا اسحق موسی بن جعفر علیه السلام که مردم چه وقت ذلیل
شدند فرمودند حین قُتِلَ حسین بن علی وادّعی زیاد وقُتِلَ حجر بن عدی مردم در وقتیکه ذلیل شدند
که حسین بن علی علیهما السلام کشته شد و در وقتیکه زیاد بن ابیه والی عراق شد و حجر بن عدی را کشت و در
حدیث هست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که چون حسین علیه السلام کشته شد اهل مدینه شنیدند
ندائیکه منادی میگفت الیوم نزل البلاء علی هذه الامة امروز بلاء بر این امت نازل شد پس هرگز شادی
نخواهند یافت تا قائم شما قیام نماید و سینهای شما را شفا دهد و دشمن شما را هلاک کند و طلب ثار
این خون را عبد الله بن عبد اللطیف تفلیسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون شمشیرها بر بدن
حسین علیه السلام زدند و بدن او را از شمشیر مجروح کردند و خواستند سر مقدس او را از بدن مطهر
جدا کنند منادی از جانب رب العزة از بطنان عرش ندا کرد الا ایتها الامة المتحیرة الظالمة بعد نبیها
لا وفقکم الله لاضحی ولا لفطر ای امت حیران ظالم که بعد از پیغمبر خود طغیان کردید خدا شما را توفیق ندهد
از برای فطر و نه از برای اضحی یا اهل عاشورا یا لهفی علی الدین خذوا و اخذلکم یا اهل بیتی ای اهل عاشورا
وا مصیبتا که آن فرزند شافع یوم نشور زینهای خود را بجهت تاسف بر دین خود بکنید لباس
مصیبت بپوشید و جامه اندوه در برکنید الیوم شقق جیب الدین وانتهب بنات احمد نهب
الروم والصین امروز گریبان دین پیغمبر دریده شد امروز پرده حرمت پیغمبر که اهل آسمان و زمین
حرمتش را می داشتند دریده شد و دختران او را مثل اسیران روم و فرنگ اسیر کردند الیوم شققوا
علی الزهراء کلها وساروها بنکیب فی قرنین امروز تاج و کله فاطمه زهرا را دریدند و او را
خوار و ذلیل کردند و او را در وادی اندوه انداختند الیوم زعزع قدس من جوانبه وطاح
بالخیل سادات المیادین امروز ارکان قدس متزعزع گردید امروز نامداران و شجاعان معرکه
دلاور برا از اسبها انداختند الیوم قام باعلی الطف نادبهم یقول من لیتیم ومن للمسکین
امروز روزیست که نوحه کنند اسیران کربلا و مرثیه خوان ایشان زینب خاتون بر بلندی زمین کربلا
ایستاده بود و ندا میکرد که کیست بفریاد یتیمان بیکس برسد کیست که این زنان مسکین و دختران
نور دیده پرستاری نماید الیوم خضب حبیب المصطفی بدمه امسی عبیر نحور الحور والعین امروز

امروز روزیست که پیغمبر خدا با ملأ اعلا بر سر نعش حسین علیه السلام آمد و جامه را بخون فرزند خود خونین کرد
و خونیکه از خوشبوئی عبیر حور العین میباشد الیوم خر نجوم الفخر من مضر علی مناخر تذلیل و
توهین امروز روزیست که ستارهای درخشان فلک عزت و جلال و فخر و کمال بر روی زمین افتاد
و اینها از آن فخر و عزت خود را ذلیل کردند الیوم هتک اسباب الهدی مزقا ورفعت
عزة الاسلام بالهون امروز روزیست که آثار هدایت برطرف گردید و آثار هدایت ضایع
شد امروز روزیست که برقع و پرده خواری و ذلت بر روی اسلام افتاد اطفال فاطمة الزهراء
قد فطموا من الثدی بانیاب الثعابین طفلهای فاطمه علیها السلام را از شیر گرفتند و بر نیشهای زهر
آلود نیزه آب خوردند سبحان الله عجب داغی بر دل پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتند و عجب جراحتی
بر سینه فاطمه علیها السلام زدند آری بکاء نیست اینکه کم بلیه روی داد و اندك مصیبتی است عروة
ابن زبیر روایت میکند که در وقتیکه ابوذر علیه الرحمه را از مدینه اخراج میکردند بامر خلیفه ثالث
مردم بجهة دلداری او میگفتند ای ابوذر دل خوش باش که اینهمه ستم میکنند چون در راه خدا است سهل است
ابوذر گفت چه قدر سهل و آسان است اینهمه ستم میکنند ولکن کیف انتم اذا قتل الحسین بن علی قتلا
چگونه خواهید بود شما در حالتیکه حسین بن علی علیهما السلام را شهید کنند بخدا قسم که در اسلام قتلی عظیم تر
از قتل او نخواهد بود و بعد از قتل خلیفه خود خدا شمشیر انتقام خود را بر این امت خواهد کشید که هرگز
او را غلاف نخواهد کرد و از ذریه او کسی را خواهد فرستاد که انتقام این خون بکشد و اگر میدانستید
شما که داخل میشود در مصیبت او و اهل دریاها و ساکنین کوهها و صحراها و اهل آسمانها لبکیتم والله
حتی تزهق انفسکم هر آینه بقدری گریه میکردید که روحهای شما از بدن بیرون میرفت اللیلة الحشر لا
بل یوم عاشور انفخة الصور لا بل نفثة مصدور آیا قیامت بر پا شده و روز حشر رسیده
است که عالم متزلزل شده و آسمان و زمین مضطرب گردیده قیامت بر پا شده بلکه روز عاشورا است
که لنگر زمین و آسمان را بر زمین انداختند و عالم را متزلزل کرده آیا نفخ صور دمیده که عالم پر از آشوب شده
یا آه حسرت اسیران کربلا است که عالم را سیاه کرده و دنیا را در انقلاب انداخته یوم به اهتز عرش الله
من حزن علی دم رسول الله مهدور روزیست که عرش اعظم از اندوه متزلزل گردید بجهة خونیکه از
پیغمبر خدا هدر رفت یوم به کسفت شمس الهدی اسفا واصبح الدین خیر کاسف النور امروز روزیست
که آفتاب هدایت منکسف گردید بجهة تاسف بر مظلومی شمس فلک امامت و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله
ظلمانی گردید یوم به ذهبت ابناء فاطمة البتول ما بین مقتول و ماسور امروز روزیست که اولاد

فاطمه علیها السلام را بعضی را بشمشیرهای ابدار پاره پاره کردند و بعضی را اسیر شهرها و دیار بدیار کردند یا وقعة الطف خلدت للقلوب اسیً کانما کل یوم یوم عاشور ابوافعه کربلا چنان اندوه انتمی درد ها کذاشته که کویا همه روزه روز عاشورا و همه ایام ایام ما تمست یا وقعة الطف هل ندرین ای فجیعة اوقعت و هن تعقیر و تعفیر ابوافعه کربلا ایا میدانی که چگونه بزرگوار برادر بلا انداختی که او را پاره پاره کردند و روی او را بر خاک مالیدند مغتسل بدموع من احبته و دم نحر بسیف الکفر مخضوب شهید بغسلی که غسل او از اب دیده دوستانش بود و خون سینه مجروحش بود که بشمشیر کفر او را نحر کرده بودند ما غمضت عینه ایدی لحبته و لاجنازته شیلت بنوفهم بی پرستاری که کسی نبود که چشمهای او را بهم گذارد در وقت مردن او و دوستی نبود که جنازه او را از زمین بردارد فیا سماء جرئی هذه الامور علی مثل الحسین فوری بعده موری ایا آسمان ظلمها بر مثل حسین علیه السلام میکنند این ستمها بر حکر گوشه پیغمبر میبینی ای آسمان مضطرب و متزلزل شو و خراب شو و انت یا ارض حیری بعده قطعاً و یا جبال حلاحل انتر حمیری ای زمین بعد از کشته شدن حسین علیه السلام سرنگون و پاره پاره شو ای کوهها بر جای خود قرار مگیرید که لشکر آسمان و زمین را کشتند و بدنش را بر زمین انداختند و عالم را پر آشوب کردند

بدانکه حکایت مبارزت انحضرت و جدال او و شهادت انحضرت اگرچه بعنوان از راه تهییج بر ونظر بر اوردو جگرها را کباب میکند و فایت لهذا بر ای گویند و شنوند مهیج است که بکریه بر میدرسینه زنند و اینها لابوای بمصیبت نیست لکن ذکر جدال و اتسماع مظفر و وارث حیدر صفدر و کیفیت قتال ابطال و شیرمهر که جدال بنهجی که از اخبار معتبره و اقوال معتمده رسیده چون مشتمل بر فواید عظیمه است برای که مشتمل است بر معجزات کثیره که موجب زیادتی بصیرت دوستانش میباشد و علاوه باعث حزن و ملال شیعیان میباشد هذا اجمل از کیفیت قتال القطب فلک الکمال در مقام تحریر میاورد چنانکه علماء اعلام ذکر کرده اند که بعد از آنکه اصحاب و اقوام و برادران و فرزندان عزیزش بدرجه شهادت رسیدند انحضرت بدریا و یمین نظر کرد یاوری ندید و گفت اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک خداوندا میبینی که بفرزند پیغمبر توچه میکنند پس از همه اتمام حجت صدای مبارک را باستغاثه بلند کرد که هل من راحم یرحم آل الرسول المختار هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار ایا رحم کننده هست که رحم کند آل احمد مختار را ایا یاری کننده هست که یاری نماید جگرگوشگان رسول ابرار را هل من مجیر لابناء البتول هل من ذاب یذب عن حرم الرسول ایا کسی هست که دفع شر از حرم پیغمبر صلی الله علیه و اله نماید هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا ایا خدا پرستی هست که در حق ما از خدا بترسد ایا فریادرس

رسی هست که غزالان چمن امامت را فریادرسی نماید چون ندای بی یاوری و فریاد بیمددکاری از ان بیگانه سپاه اندوه بگوش اهل حرم رسید صدای گریه بلند کردند و خروش بر آوردند سید الساجدین علیه السلام چون ناله پدر بزرگوار را شنید از خیمه بیرون امد و حال آنکه علیل و رنجور و مریض بود و طاقت برداشتن سلاح حرب و برداشتن شمشیر نداشت ام کلثوم در عقبش ندا میکرد که ای نور دیده بکجا میروی برگرد حضرت فرمود با عمتا ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه بگذار جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر سید الشهداء علیه السلام بخواهر خود فرمود بگیر او را مگذار بمیدان رود که دنیا از نسل آل محمد خالی نماند سید بن طاوس روایت کرده که پس از آن امد بدر خیمه بخواهر خود زینب خاتون فرمود ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه ایخواهر طفل صغیر مرا بیاور تا او را وداع نمایم پس آن طفل را او رد بخدمت انحضرت و بروایتی زینب خاتون امد در نزد برادر و انطفل را او رده عرض کرد که ای برادر این طفل سه روز است اب نخورده شربت ابی از این گروه از برای او طلب نما پس انطفل را گرفته بمیدان امد تا نزدیک پسر سعد لعنه الله و فرمود ای قوم شما کشتید شیعیان مرا و اهلبیت مرا و عهد و بیعت مرا شکستید دست از من بر دارید تا حرم جل خود برگردم یا شربت ابی بعین بدهید کسی با من نمانده مگر زنان و اطفالی که نیزه و شمشیر بکار نمیرید و بلکم اسقوا هذا الرضیع اما ترونه کیف یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم وای بر شما این طفل شیرخواره را شربتی از اب با و بدهید نمی بینید چگونه بخود می پیچد از تشنگی اخر او را گناهی نمیباشد وانحضرت با ایشان در ذکر ناگاه حرملة بن کاهل ملعون تیری بر کمان کذاشته بجانب ان امام غالب انداخت ان تیر بر گلوی مبارک انطفل امد و گلوی مبارک او را در هم شکافت و بروایت شیخ مفید ره در وقتیکه او را بنزد انحضرت اوردند او را گرفته میبوسید و در کنار خود گرفته که ان ملعون تیر را انداخت و بر حلقوم مطهرش امد و گلویش را در هم شکافت انحضرت چون این امر مشاهده فرمود بی اختیار اشک از دیده خونینش جاری کرد بر او و او را بوسه داد و چشمش را باسمان کرده گفت اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الناس بنبیک محمد خداوندا گواه باش بر این قوم که کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو پس دو دست بزیر گلوی انطفل گرفت چون دستهایش پر از خون میشد از اب سوی اسمان میریخت و میفرمود سهل است انچه بمن میکند چون در نظر خداست و بروایتی پس باز دست مبارک را زیر انخون گرفت تا دستهایش پر از خون شد و بخود خطاب میکرد و میفرمود ای نفس صبر کن و تحمل پیشه کن در بلاها تا که بتو میرسد پس روی بدرگاه خداوند بی نیاز کرد عرض کرد خداوندا می بینی که چه میکنند بما و چه بلاها میکشیم در دنیا از از جزء اخرت ما کردان و بروایت ابی مخنف لوط بن یحیی گفت خدایا فرزندم کمتر از ناقه صالح نمیباشد

خداوندا اگر مقدر شده است که بر ایشان نصرت نیابیم اینها را از برای آخرت ما قرار ده از جمله
مسلم نقل شده که من با عسکر ابن زیاد بودم و نظر میکردم بسوی آنطفل که بر روی دست سید الشهداء
علیه السلم شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد نورانی که نورش نور آفتاب را فرو مینشانید
و از دامن زنان گاهی میافتاد و گاهی برمیخواست میگفت وا ولداه و وا قتیلاه و وا مهجة قلباه تا آمد
بنزد آنطفل و خود را بر روی او انداخت و دختران چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش
آنطفل شهید انداختند سید الشهداء علیه السلم با قوم در گفتگو بود چون اینرا دید بهمان حال بسوی
آنزن رفت و او را موعظه و نصیحت کرد و عیال او و اطفال او را بخیمه برگردانید بکسانی که در دور او
بودند پرسیدم که این زن که بود گفتند ام کلثوم و آن دختران فاطمه و سکینه و رقیه میباشند و بروایت
صاحب احتجاج آنحضرت خود از اسب فرود آمدند و بغلاف شمشیر خود زمین را گود کرد و آنطفل را بدن
بخون رنگین کرده او را در آنجا دفن نمود پس خود مصمم رفتن بمیدان و مقاتله لشکر حزب شیطان گردید
و بنا بروایت صاحب منتخب و غیره برد رسولخدا را پوشید و درع پیغمبر را در بر کرد و شمشیر آنحضرت را حمایل
کرد و اسب آنحضرت سوار شد و آمد بر در خیمه و ندا کرد یا سکینة یا فاطمة یا ام کلثوم یا زینب علیکن
منی السلام ای دختران نور دیده و ای خواهران بیکس و ای یتیمان بی پرستار و ای محنت کشان بی غمخوار ای عیال
بیمونس و ای اطفال بیمعین و ای اطفال بیمعین ای غریبان دیار بلا و ای اسیران رنج و عنا نوبت بی پرستاری
شما رسیده و اینک زمان بیمددکاری شما در آمده اینک وقت رفتن من رسیده اینک نوبت شهادت من
در آمد زنان و دختران که این ندا از آن سید مظلومان شنیدند از خیمها بیرون ریختند و بدور شمع قدش
پروانهوار میگردیدند سکینه که دختر آنحضرت بود و مادرش رباب دختر امرء القیس بود آنحضرت را
تعلق بسیار بخودش و مادرش بود چنانکه در باره ایشان فرموده لَعَمْرُکَ اِنَّنی لَاُحِبُّ دارًا تَکُونُ بِها
سُکَیْنَةُ وَالرَّبابُ بجان تو که من دوست میدارم خانه را که در آن سکینه و رباب میباشند اُحِبُّهُما
وَاَبْذِلُ جُلَّ مالی وَلَیْسَ لِعاتِبٍ عِنْدی عِتابٌ ایشانرا دوست میدارم و سهل است که عمده مال
خود را صرف ایشان میکنم و کسیرا نمیرسد که مرا عتابی نماید در اینخصوص باری سکینه گریه کنان بنزد
آنحضرت آمد چون او را بسیار دوست میداشتند او را بر سینه چسبانیدند و اشک از دیدهایش پاک
میکرد و میفرمود سَیَطُولُ بَعْدی یا سُکَیْنَةُ فَاعْلَمی مِنْکِ الْبُکاءُ اِذَا الْحِمامُ دَهانی زود باشد که زمان
گریه تو برسد و بطول انجامد گریه تو بعد از آنکه من از پیش تو بروم لا تُحْرِقی قَلْبی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً
ما دامَ مِنّی الرُّوحُ فی جُثْمانی ای سکینه گریه مکن و دل مرا مسوزان از اشک دیده خود تا روح در بدن

منست فَاِذا قُتِلْتُ فَاَنْتِ اَوْلی بِالَّذی تَأْتینَهُ یا خِیرَةَ النِّسْوانِ چون من کشته شوم تو که فرزند
نازپرورده منی اولی میباشی در گریستن بر من پس سکینه گفت ای پدر تن بمرگ داده و دل از جهان برداشتهٔ فرمود
ای نور دیده چگونه تن بمرگ ندهد کسیکه یاوری ندارد و معینی ندارد عرض کرد ای پدر ما را بحرم جد
خود برگردان آنحضرت فرمود هیهات اگر مرا میگذاردند بخود من خود را باینمهلکه نمیانداختم زنان چون اینرا
شنیدند صدای گریه و خروش را بلند کردند آنحضرت ایشانرا دلداری داد و ساکت فرمود ابن
طاوس علیه الرحمه میفرماید که شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنة حمله کرد بر خیمه سید الشهداء علیه السلم و نیزه
خود را بر خیمه آنحضرت زد و گفت آتش بیاورید تا خیمه را با هر که در او است بسوزانم آنحضرت
فرمود ای پسر ذی الجوشن آیا تو میخواهی که اهل و عیال مرا بسوزانی پس شبث بن ربعی شمر را از این
اراده منع نموده و آن ملعون از اراده خود در گذشت چون آنحضرت بیحیائی [?] آنقوم را مشاهده فرمود
و دانست که بجز کشته شدن چیزی نیست فرمود اِبْغُونی ثَوْبًا عَتیقًا لا یَرْغَبُ فیهِ اَحَدٌ اَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِیابی لِئَلّا
اُجَرَّدَ بَعْدَ قَتْلی یعنی جامه کهنه که کسی را رغبت در آن نباشد بجهه من بیاورید تا در زیر لباس خود
بپوشم تا آنکه بعد از کشته شدن که بدنم را برهنه میکنند آن جامه کهنه در بدنم بماند و بدنم برهنه و عریان
و بیساتر نماند فَاِنّی مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ من میدانم که کشته میشوم و مرا برهنه میکنند پدر و مادرم فدای
بفدای مظلومیت یا ابا عبدالله همینکه زنان دلسوخته او اینرا شنیدند صداها بگریه بلند
کردند و فریاد و فغان برآوردند حضرت فرمودند مَهْلًا فَاِنَّ الْبُکاءَ اَمامَکُنَّ مدارا باشید بتحمل در
گریه مکنید که گریه شما در پیش دارید پس جامه تبان یعنی زیر جامه کوچکی از برای او آوردند فرمود
لا ذاکَ لِباسُ مَنْ ضُرِبَتْ عَلَیْهِ بِالذِّلَّةِ این لباس لباس کسیست که در ذلت افتاده میباشد و بروایت
ابن شهرآشوب فرمود اینرا نمیخواهم زیرا که این لباس اهل ذمه میباشد پس جامه ابراز واسع تر او آوردند او را
پوشید و بروایت ابن طاوس جامه از برای او آوردند او را پاره پاره کرد که در زیر لباس خود بپوشد فَلَمّا
قُتِلَ جَرَّدُوهُ مِنْهُ آه آه چون او را کشتند آن جامه پاره پاره را نیز از بدن شریفش بیرون کردند پس زیر جامه
حبره البسه [?] و آنرا نیز پاره پاره کرد و پوشید تا برهنه نشود چون او را شهید کردند ابجر بن کعب علیه اللعنة
آنرا از بدن نازپرورد امام پیغمبر کند و بدنی که بر سینه پیغمبر و فاطمه علیهم سلام الله پرورش یافته بود
عریان و برهنه در میان خاک و خون انداختند مَنْ مُخْبِرُ الزَّهْراءِ اَنَّ حُسَیْنَها بَیْنَ الْوَری عارٍ عَلی تَلَعاتِها
کیست که خبر نماید فاطمه زهرا را که حسینش را برهنه و عریان در میان بیابان انداختند وَرُؤُسُ اَبْنائِها
عَلی سُمْرِ الْقَنا وَبَناتُها تُهْدی اِلی شامانِها سرهای اولادش را بر نیزها زده اند و دختران او را هدیه

میبرند یا فاطم الزهراء قومی واندبی اسراك فی اشراك ذل عدایها ای فاطمه برخیز و ندبه نما بر فرزندان اسیر غریب که همه در دامهای مکر دشمنان افتاده اند و این ملعون شقی جمیع اهل دستهای او در زمین شاخ شاخ میشد و دو نابستان خون وچرك از ان میامد تا بجهنم واصل گردید این شیعیان چون امام عالمیان و سرکرده مظلومان تمامی پاره پاره را پوشید اهلبیت خود را وداع میکرد وداع باز پسین چون اهل بیت و زنان آنجناب این را دیدند نالهٔ الوداع الوداع الفراق الفراق بلند شد و شورشی در میان زنان بیکسان بلند شد که کسی را تاب دیدن آن نبود آنجناب ایشان را تسلی داد و روانه میدان شد و در بعضی از روایات وارد شده که آنحضرت عمامهٔ رسولخدا بر سر بست وزره آنحضرت را پوشید و برد رسولخدا را پوشید شمشیر آنحضرت را حمایل نمود و بر اسب آنحضرت که او را مرتجز میگفتند سوار شد و با این هیئت آمد نزد آنگروه بیحیا و رفت در میدان میان و گفت یا اهل الکوفة انشدکم بالله هل تعرفونی شما را بخدا قسم میدهم که آیا مرا میشناسید گفتند بلی تو حسین بن علی علیه السلام میباشی و جد تو پیغمبر خدا است گفت شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که این شمشیر پیغمبر خدا است که من او را حمایل دارم گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم میدانید که این عمامهٔ رسولخدا است بر سر دارم گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که پیغمبر خدا بمن و برادرم فرموده انتما سیدا شباب اهل الجنة گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید از مشرق تا مغرب در میان شما یا غیر شما فرزند پیغمبری غیر از من باشد گفتند خدا میداند که غیر از تو فرزند پیغمبری نیست فرمود فیم تستحلون دمی چرا خون مرا حلال میدانید گفتند اینها که گفتی همه را میدانیم ولکن دست از تو بر نمیداریم تا ترا تشنه بکشیم از سید الساجدین علیه السلام روایت شده است که گفت چون پدر بزرگوارم این خطبه را خواند و جواب از قوم شقاوت مآب نشنید آمد بسوی خیمه اشك از دیده اش میریخت چون بدر خیمه رسید خواهر آنحضرت زینب خاتون از خیمه بیرون آمد مضطرب بحسرت تاك دامن بر زمین کشان و شنیده بود جواب قوم را که با آنحضرت گفته بودند پس گفت یا اخی هذا کلام من ایقن بالقتل ای برادر این گفتگو گفتگوی کسیست که یقین بکشته شدن داشته باشد فرمود بلی ای خواهر کیف لا یوقن بالقتل من لا معین له ولا مجیر ای خواهر چگونه یقین بکشته شدن نداشته باشد و دل بمرگ ندهد کسیکه یاوری و دادرسی ندارد پس گریه در گلوی پدرم گرفت و بگریه در آمد چون زینب خاتون گریهٔ برادر مظلوم را دید گفت واثکلاه ینعی الحسین نفسه برادرم خبر مرگ خود را میدهد وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه وا حسناه وا حسیناه شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که چون آنحضرت بمیدان آمد حمله کرد بر آن قوم

رجز خواندن جناب سید الشهداء صلوات الله علیه

آن قوم و این رجز را خواند کفر القوم وقدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین این قوم کافر شدند و از دین برگشتند و از قدیم اعراض کرده بودند از ثوابهای آخرت قتل القوم علیا و ابنه حسن الخیر کریم الابوین حنقا منهم وقالوا اجمعوا واحشروا الناس الی حرب الحسین همین قوم پدرم علی مرتضی را کشتند و برادرم حسن مجتبی را کشتند و او را کشتند از کینهائیکه در دلها داشتند چون از کشتن ایشان فارغ شدند و مرا تنها دیدند گفتند جمعیت کنید و مردم را جمع کنید از برای حرب حسین و کشتن او یا لقوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمین ثم ساروا وتواصوا کلهم باجتیاح لرضاء الملحدین وای بر این اراذل که لشکر جمع میکنند از برای صاحبان حرم خدا و وای بر این گروه ملحد که بیکدیگر وصیت کردند و هریك دیگری را سفارش میکنند با استیصال من بخاطر جوئی دو ملحد لم یخافوا الله من سفك دمی لعبید الله نسل الکافرین وابن سعد قد رمانی عنوة بجنود کوکوف الهاطلین از خدا نمیترسند در ریختن خون من بجهة عبید الله که نسل دو کافر مرتد است و پسر سعد بی حیا آمده است با لشکر انبوه بیشمار لا لذنب کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین بعلی الخیر من بعد النبی والنبی القرشی الوالدین گناهی نکرده ام که پیش از این مستوجب باشم تقصیری نداشتم بجز اینکه همیشه فخر میکردم بکسی که نور او روشنی میدهد شمس و قمر را که فخر میکنم بر پدرم علی کرار و بجدم احمد مختار خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین فضة قد خلصت من ذهب فانا الفضة وابن الذهبین ذهب فی ذهب فی ذهب ولجین فی لجین فی لجین پدر و مادرم بهترین خلق خدا میباشند پس فرزند دو برگزیده از خلق خدا میباشم والدی شمس وامی قمر فانا الکوکب وابن القمرین جوهر من فضة مکنونة فانا الجوهر وابن الدرتین من له جد کجدی فی الوری او کشیخی فانا ابن العلمین فاطم الزهراء امی وابی قاصم الکفر ببدر وحنین در همه روزگار کدام جدی مثل جد منست و کدام پدر مثل پدر من و مادرم فاطمهٔ زهرا است و پدرم علی مرتضی که شمشیر آبدارش قامت کفر شکسته کرد بدر و علم که سرنگون شد عبد الله غلاما یافعا وقریش یعبدون الوثنین یعبدون اللات والعزی معا وعلی کان صلی القبلتین مع رسول الله سبعا کاملا ما علی الارض مصلی غیر ذین پدرم که ایمان از همه کس پیشتر بود ایمان بخدا داشت و بندگی خدا میکرد در حالیکه طفل بود و بیلوغ نرسیده بود و قریش همه بت پرست بودند ایشان لات و عزی میپرستیدند و پدرم بدو قبله نماز کرد و هفت سال با پیغمبر نماز کرد که نماز کذاری در روی زمین بغیر از این دو بزرگوار نبود هم سید مجتبی الاصنام لم یعبدها مع قریش لا ولا طرفة عین من له عم کعمی جعفر خلق الله له اجنحتین پدرم

کمی بود که طرفة العین عبادت معبود بغیر حق نکرد و کی است که عمش مثل عمّ باشد که خدا دو بال باو داد که در بهشت پرواز نماید نَحْنُ اَصْحَابُ الْعَبَا خَمْسَتُنَا قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَالْمَغْرِبَيْن نَحْنُ جِبْرِیلُ لَنَا سَادِسُنَا وَلَنَا الْكَعْبَةُ ثُمَّ الْحَرَمَیْن ما پنج تن از آل عبا مالک عبا هستیم مشرق و مغرب عالم را تو شمار عبث و عبد ما میباشید که شمشیر بروی ما میکشید ما پنج نفر هستیم که درد و همه عالم کسی نبود که سادس ما گردد تا آنکه جبرئیل ششم ما گردید جَدِّی رَسُولُ مِصْبَاحُ الدُّجَی وَاَبِی الْمُوفِی لَهُ بِالْبَیْعَتَیْن وَالِدُ خَاتَمَهُ جَادَ بِهِ حِیْنَ وَافَی رَاکِعاً لِلرَّکْعَتَیْن قَتَلَ الْاَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا یَوْمَ اُحُدٍ وَبَدْرٍ وَحُنَیْن اَظْهَرَ الْاِسْلَامَ رَغْماً لِلْعِدَی بِحُسَامٍ صَارِمٍ ذِی شَفْرَتَیْن بدانکه این رجز از اشعار مشهور آنحضرت در اکثر کتب مقتل مذکور است با زیاده کمی اگرچه بیش از این از بعضی از کتب مقتل نقل شده لکن بجهة اختصار اکتفا همین شد پس آنحضرت روحی له الفداء در برابر آن قوم ایستاد و شمشیر را برهنه کرده بود و بر دست داشت آیِساً مِنَ الْحَیٰوةِ عَازِماً عَلَی الْمَوْتِ درحالتیکه از زندگی خود ما یوس بود و عازم مرگ شده بود و این اشعار را میخواند اَنَا ابْنُ عَلِیِّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ کَفَانِی بِهٰذَا مَفْخَراً حِیْنَ اَفْخَرُ منم فرزند علی مرتضی که بهتر از همه عالمست از آل هاشم همین فخر مرا بس است اگر خواهم فخر کنم وَجَدِّی رَسُولُ اللّٰهِ اَکْرَمُ مَنْ مَضَی وَنَحْنُ سِرَاجُ اللّٰهِ فِی الْاَرْضِ نَزْهَرُ وَفَاطِمَةُ اُمِّی مِنْ سُلَالَةِ اَحْمَدٍ وَعَمِّی یُدْعَی ذُوالْجَنَاحَیْنِ جَعْفَرُ وَفِینَا کِتَابُ اللّٰهِ اُنْزِلَ صَادِقاً وَفِینَا الْهُدَی وَالْوَحْیُ بِالْخَیْرِ یُذْکَرُ وَنَحْنُ اَمَانُ اللّٰهِ لِلنَّاسِ کُلِّهِمْ نُسِرُّ بِهٰذَا فِی الْاَنَامِ وَنَجْهَرُ وَنَحْنُ وُلَاةُ الْحَوْضِ نَسْقِی وُلَاتَنَا بِکَأْسِ رَسُولِ اللّٰهِ مَا لَیْسَ یُنْکَرُ وَشِیْعَتُنَا فِی النَّاسِ اَکْرَمُ شِیْعَةٍ وَمُبْغِضُنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَخْسَرُ فَطُوبَی لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا بِجَنَّةِ عَدْنٍ صَفْوُهَا لَا یُکَدَّرُ محمد بن ابیطالب میگوید که پس آنحضرت طلب مبارز کرد و هر کس از مبارزین نامدار که بکارزار آمد از دست آن شاهنشاه دین نکار طعمه شمشیر ابدار گردید و بدرک اسفل نار واصل گردید تا آنکه گروه بسیار را بجهنم واصل کرد پس در میمنه لشکر بیر سعد حمله کرد و میگفت اَلْمَوْتُ خَیْرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ اَوْلَی مِنْ دُخُولِ النَّارِ کشته شدن بهتر از گذاشتن عار بر خود و قرار دادن عار بر خود اولی از داخلشدن بر آتش جهنم است پس بر میسره لشکر حمله کرد و میگفت اَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِی اٰلَیْتُ اَنْ لَا اَنْثَنِی اَحْمِی عِیَالَاتِ اَبِی اَمْضِی عَلٰی دِیْنِ النَّبِی منم حسین بن علی علیهما السلام قسم خورده ام که برنگردانم از شما و حمایت میکنم عیال پدر خود را و بر دین و آئین ختم النبیین میروم و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که حمله کرد بر قوم و صیحه میزد بر ایشان مثل پدرش حیدر کرار فَاَقْبَلَ مَیْمَنَتَهُمْ عَلَی الْمَیْسَرَةِ وَمَیْسَرَتَهُمْ عَلَی الْمَیْمَنَةِ لشکر را بر هم زد بنحویکه میمنه

ایشان قلب میسره و میسره منقلب بمیمنه گردید و هر کس که نیزدار و میشد از نامداران او را بر زمین میزد پس بر قلب سپاه زد و بشمشیر و نیزه ایشان را مثل برک درخت بر زمین میریخت تا چهار صد سواره و پیاده را روانه جهنم کرد از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفت بخدا قسم ندیده بودم که هرگز کسیرا که این کثرت و جمعیت دور او را گرفته باشند که دلش محکمتر و قوی تر باشد از او بدرستیکه آنگروه میدید بر او حمله میکردند پس او با شمشیرش بر ایشان حمله میکرد فَتَنْکَشِفُ عَنْهُ انْکِشَافَ الْمِعْزٰی اِذَا شَدَّ عَلَیْهَا الذِّئْبُ پس او را واگذارده میدادند مثل گریختن گوسفندان که گرگ بر آنها بیفتد و حمله میکرد و حال آنکه سی هزار نفر صلاح پوش در برابرش ایستاده بودند فَیَنْهَزِمُوْنَ بَیْنَ یَدَیْهِ کَاَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ پس میگریختند از برابرش مثل ملخ که کسی ایشانرا متفرق نماید پس بر میگشت بجای خود و میفرمود لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلی العظیم چه نیکو میگوید در این مقام فَشَدَّ عَلَیْهِمْ فَهُوَ یَخْلُ الْاَشَدِ بِالْهَاشِمِیَّةِ خَافَتْ بِکُلِّ مُنَافِقٍ یعنی حمله کرد بر آن اشقیا او فرزند حمله کننده ترین و تمام ترین خلق است و حکیده شجاعت دلیر و فتوت و مکرمت است فَبَعْضٌ یُحِبُّهُ یُشَبِّهُ حَالَهُ بِوَصْفٍ عِنْدِی الْوَصْفُ غَیْرُ مُطَابِقٍ یعنی بعضی از دوستانش تشبیه میکنند حال او را و شجاعت او را بوصفی مثل آنکه یکی تشبیه میکند او را بشیر خشمناک و یکی تشبیه میکند به نهنگی که در دریای جرب بغوطه ور باشد امثال این تشبیهات و تشبیه نمودن درست نیست بجهة آنکه نهنگ و شیر و غیر اینها از فاضل بطش و صولت او خلق شده اند و شیران عالم و نهنگان بنی آدم در قوه شجاعت خود از زیادی سطوت او استمداد میجویند اِذَا شَاءَ یُفْنِی کَانَ عِزْرَائِیلُ خَادِماً لِمَصَادِرِ اَمْرٍ مِنْ اَمْرِهِ بِالْخَلَائِقِ من حیث میگویم که هرگاه میخواست فانی نماید ملک الموت از برای او خادمی بود و هر که هرگاه میکرد اطاعت مینمود وَاِمْدَادٌ عَنِ الْاَرْوَاحِ لَبَّتْ مُطِیْعَةً وَتُحَرِّکُهُمْ عَنْ حُکْمِ الْوَثَائِقِ اگر ارواح آن کافران مطلبید بدنهارا ارواح لبیک گویان در خدمتش حاضر بودند و حرکت کردن آن ارواح با مرا و امر بیتی که در روز اول چنین قرار داده شد باری بعد از اینها چنانچه در بعضی از کتب مقتل مذکور است بخیمه برگشت و نزد عیال و اطفال خود آمد شنید صدائی که برادر خترش را با او خطاب کرد که ای بیکسیه که نمیکند که من باب کوبه بوز انداز دم بعد از این سپاه خواهی که نسبت باید دیگر زنان و دختران و خواهران دور ش را گرفتند و همه طرف بر غریبی و بیکسی او میگریستند ایشان را دلداری داده روانه میدان باز بر ایشان حمله کرد فَاَقْبَلَ اَوَّلُهُمْ عَلٰی اٰخِرِهِمْ فَانْکَشَفُوا مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَدَقَّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً آن لشکر را بر هم زد و از پیش آن اسد اللّٰهی گریختند بنحویکه بر روی هم میریختند و هم میخوردند تا آنکه ایشان را از شر بعهود رکرده و اسب خود را در میان آب راند وَکَادَتْ اَنْ تُطَلِّعَ رُوْحُهُ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ و از حرب چنان تشنگی بر او غالب شده بود که نزدیک

بود روح مبارکش از بدنش جدا کرد و هم چنین اسب او چنان تشنه شده بود که نزدیک بود هلاک کردد
و اسب از شدت عطش تنیخواست که اب بیاشامد حضرت باو خطاب فرمود که تو تشنه و منهم تشنه
بخدا قسم که بچشم بر اب نا تو اب نخوری چون اسب این سخن را شنید سر بالا کرد اب نخورد و حضرت
باو خطاب کرد که اِشرب فَاَنَا اَشرب تو بخور که منهم میخوردم پس کفی از اب باشت که بحلق تشنه
برساند ناکاه حصین بن نمیر ملعون تیری انداخت که بر دهان شریفش خورد تیر را کشید خون از زخم جوشید
بدست مبارک میکرفت و بهوا میریخت و میکفت یا رب اِلَیکَ اَشکُوا مِن قَومٍ اَراقُوا دَمی
وَمَنَعُونی شربَ الماءِ خدایا بسوی تو شکایت میکنم از کروهی که خون مرا ریختند و نکذاردند
مرا که شربتی از اب بحلق تشنه ام برسانم باز خواست اب بیاشامد پسر سعد کفت وای بر شما اکر
اب بیاشامد همه شما را خواهد کشت ناکاه ملعونی فریاد زد که ادرک خیمة النساء فقد هتکت که
الحسین خیمه زنان را تاراج کردند پس از ارمیخت بر ایشان حمله کرد و خود را بخیمه رسانید خیمه را سالم
دید دانست که این از مکر و حیله ان کروه غدار بوده خواست بار دیکر مراجعت نماید سید الساجدین
علیه السلام فریاد زد یا اَبَه تَوَقَّف حَتّی اُوَدِّعُکَ ای پدر بایست مقدار یاری تا بیش ترا ببینم و کلی از جمال
با کمالت بچینم و زنان و دختران همه از خیمه بیرون ریختند و مانند پروانه بدور ان شمع بزم هدایت
جمع شدند و کویا میکفتند بجانب پدر رفت میرسی شتاب مکن بکو فلکه خویش اضطراب مکن
نظر بجانب ما ماندکان خود انداز غنیمتست زهجران دلم کباب مکن و در بعضی از کتب مقتل
مذکور است که این دفعه اخر انحضرت بود که بسوی خیمه ها امد پس پرده کیان سرادق عصمت او را طلبید
و دختران و خواهران او را در بر کشید و هر یک را ببوسهای جنسکالی بخشید و ناله الوداع الوداع
و وا ویلاه الفراق الفراق در میان ان بیکسان بلند کردید پس کریه کنان رفت و بر سر بالین فرزندش
زین العابدین علیه السلام نشست و او را در بغل کرفت و روی او را بوسه داد و او را نوازش فرمود و اسرار
امامت را باو سپرد و سفارش زنانرا باو کرد و سفارش او را بزنان و فرمود ای زنان اماده
مصیبت باشید زنهار که دست از صبر و شکیبائی بر ندارید و کلام ناخوش بر زبان میاورید
که باعث نقص ثواب شما شود چون من کشته شوم موی پریشان مکنید و طپانچه بر چهره مزنید و رو
و سینه مخراشید و جامه چاک منمائید و وا ویلاه و وا ثبوراه مکوئید تا شما را از کریه منع نمیکنم
که شما غریبان و مصیبت زدکان میباشید لا تَلطُمی یا بنتَ الزهراءِ خَدّاً لِمَن قتلی وقد عُمِرَت
اعضاؤه اشجان ولا تَشُقّی علی الحبیبِ جِیوبَکُنَّ فالشَوقُ کَشفٌ ونَشرُ الشَعرِ خذلانٌ الجواهری

ای دختر فاطمه بجهت کشته شدن من طپانچه برو مزن اکرچه اندوه تو بسیار باشد و جامه را مدر
و موی سر را پریشان مکن لکن اِذا اَنضَغَت فی الرَمضاءِ مُنجَدِلا واَنحَطَّ مِن شامِخ المعروف
بُنیانی حتّی جَنَبینَ حمامَ الاَیکِ نادِبَةً واَستَمطِری الدَمعَ حَیثُ السُحُب اَعیانی لکن ایخواهر
هرکاه بر زمین بیفتم و مرا شهید کنند و بدنم را پاره پاره بر زمین اندازند اشک از ابر دیده جاری
کن و ناله دلسوز از بر دل جکر بکش وَاِن تَفَرَّقَتِ الاَیتامُ فاَنتَدِبی لِجَمعِها فالجَزاءُ فی البعثِ
غُفرانٌ چون طفلهای یتیم از ترس و جور ظالمان در بیابان منفرق شوند تو مادری کن ایشان را
جمع اوری نما که خداوند تو را جزای خیر دهاد و بیامرزد وَاِن کُنتِ علیها سَیراً فانثَرِها فاَستَر فقیر
وَاِن عازَنَّکِ اِحسانٌ الجواهری اکر در وقت اسیری ایشان را برهنکی و ناهمواری بر اسند پس تو کان
التماس کن که مدارا و نمایند اکرچه میدانم که رحمی در دلشان نیست و احسانی از ایشان سر نمیزند
وَاَستَسقی مِن خَصیمِکِ الماءَ اِن شکت عطشاً فَرُبَّما رَقَّ اَنَّ الشطَّ مِلآنٌ اکر تشنه شوند اب
بجهت ایشان طلب کن شاید بر ایشان رحم کنند و شربتی اب بایشان بدهند بد رستیکه برادرت
صحرا و بی بنت زیرا که این شط عظیم مملوّ از ابست هذا عَلِیٌّ اَبُوهَا اِن دَعَت بِاَبٍ وَالمُؤمِنونَ لَها
فی اللهِ اِخوانٌ اینک فرزندم علی بجای پدر ایشانست اکر بهانه پدر کیرند و مؤمنان بمنزله برادر
ایشانند اکر برادر جویند اه پس انشجاع مظفر بار دیکر بمیدان امد و مانند شیر خشمناک خود را بر
انقوم بی باک زد بشدت عطشی که داشت و نظر بغایت حرارت و طبیعت بشریه او را اراده فرات کرد
مانع شدند و نکذاشتند که باب برسد و بنابروایتی خود را بفرات رسانید و در کوه را که ظرفیت
کو حلت بجهت اب خوردن پر از اب کرد و خواست تناول نماید مردی از قبیله بنی دارم که او را زرعة بن
شریک میکفتند تیری برحنک شریفش زد که بر کوه لرد سنش افتاد تیر را کشید خون از دو بن جاری
کردید از امیکرفت و میفرمود هکذا القی الله و باسمان میریخت و ارد شد اسکنانه ملعون از جوارحی
باطن او و تشنکی و هم رسید که او را دمیزدند و بچ بر شمکش میمالیدند و کا فور بر نیشش و میکفت
عطش مرا کشت ظرفهای بزرک ازی بی چون ابی میاوردند همه را امیخورد و ساکن نمیشد چنین بود
تا شکمش پاره پاره شد و بهاو بهر طوری کردید اما انحضرت زخم خود را کهنه در ان داخل کرده و از اب
بمیدان رفت و بروایتی بعد از ان مایوس از اب شد دانست که اب باو نمیرسد مکر بدست جدش و بدیدن
شراب طهور بنوشد و فرمود شیعتی ما اِن شَرِبتُم ماءَ عَذبٍ فاَذکُرونی اَو سَمِعتُم بِغَریبٍ اَو شَهیدٍ
فانَدِبونی شیعیان من در وقتیکه اب خوشکوار بنوشید مرا یاد کنید که مرا با لب تشنه کشتند اکر بشنوید که

کسی در غریبی افتاده با بیرم کشته شده بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید و بالجمله انشجاع مظفر بار دیگر بر ان قوم بدگهر حمله کرد چنان حمله که بوصف راست نماید و در بعضی از روایات وارد شده است که شمر ولد الزنا چون حملات و شجاعات ان کرار غیر فرار را مشاهده کرد بعمر سعد گفت ای امیر مبارزت نمودن این مرد را هلاک مینماید بجد اگر همه روی زمین با او مبارزت نمایند همه را هلاک خواهد کرد ما رایت رجلا یقتل بنوه و اخوته و اصحابه اربط جاشا من الحسین هرگز ندیدم کسی اولاد و برادران و یاوران او همه کشته شوند که قوی تر باشد دلش از حسین علیه السلام با اینکه می بیند ایشان را که در پیش روی او افتاده اند و لا شک انه من ضلع من اضلاع النبوة ابن سعد امر کرد لشکر را دو فرقه شوید فرقة بالسیوف و الرماح و فرقة بالنبل و الاحجار یک فرقه با شمشیر و نیزه و فرقه دیگر با تیر و سنگ پس تیر زنان و سنگ اندازان بیک طرف و نیزه داران و شمشیر زنان بیک جانب ان امام مظلوم خسته حمله کردند و از هر جانب نیزه و شمشیر و سنگ بر بدن خسته او میزدند پس او نیز بر ایشان حمله کرد با اینکه سی هزار نفر از چهار جانب بر او حمله میکردند فاذا ذاس علیهم فروا عنه فرار الجراد المنتشر هر گاه در میان ایشان میتاخت مثل ملخی که در میان ایشان راه رود از جیب و راست میگریختند پس میامد در مقام خود میایستاد و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حمید بن مسلم میگوید والله لقد رایته مخضوبة بالدم و درعه بان علیه بنیانا و لبس بوی للناظرین و هو اذا اشد علیهم انکشفوا من بین یدیه انکشاف الغنم اذا شد علیها الذئب بخدا قسم دیدم او را که از بس خون از زخمهایش امده بود ریش مبارکش رنگین شده بود و زره او را خون فرو گرفته بود که زره اش پیدا نبود بنیانی دیگر و زره از خون بر روی زره اش ظاهر شده بود و مانند مردم فدای مظلومیت شود با ابطال هر گاه بر ایشان حمله میکرد مانند گوسفند که گرگ بر او حمله کند میگریختند صاحب بحار از ابن شهر اشوب و محمد بن ابیطالب روایت کرده که جنگ کرد تا انکه هزار و نهصد و پنجاه نفر را بدار البوار فرستاد صاحب منتخب میگوید که چندین هزار نفر را کشت و نقل از بعض مشایخ شده که ده هزار نفر را کشت و این اگر چه مستبعد مینماید لکن از انشجاع مظفر که شجاعت و جرئت را از خیر البشر میراث داشت بغیر جرئت و جود را از صفات بجلال خود بار عطا کرده بعید نیست باری ابن سعد گفت الویل لکم اتدرون لمن تقاتلون هذا ابن الانزع البطین هذا ابن قتال العرب وای بر شما میدانید که با کی مقاتله میکنید این فرزند انزع بطین است این فرزند کشنده عرب است از هر جانب

جانب بی وداو وابکر بید چهار هزار تیر انداز او تیر باران کردند و حایل شد لشکر میان او و حرم صاحب مناقب و سید بن طاوس میفرماید که انحضرت صیحه زد بر ایشان و فریاد زد و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد نمیترسید پس در دنیای خود صاحب غیرت باشید و حمیت عرب از دست ندهید شمر گفت چه میگوئی ای پسر فاطمه فرمود من با شما جنگ میکنم و شما با من جنگ میکنید زنان را تقصیری نیست منع کنید عتاة و ظالمان خود را از حرم من و تا من زنده هستم کسی متعرض حرم من نشود گفت این مطلب تو رواست پس فریاد زد دیگر کسی متعرض حرم حسین علیه السلام نشود و خود ش را قصد کنید و با خودش جنگ کنید و لعمری انه لکفو کریم آه ان قوم جفاکار رو بان برگزیده پروردگار کردند و روانه شدند و هو فی ذلک یطلب شربة من الماء ان مظلوم تشنه با ان حال شربت آب از ان قوم طلب میفرمود هر چند میخواست روانه فرات شود و آب بیاشامد شریعه فرات میراند حملوا علیه باجمعهم حتی احلوه عنه لشکر بر انحضرت حمله میکردند تا اینکه او را از حایل میشدند از آب و اخر الامر نگذاشتند که قطره از آب بلب تشنه اش برسد یا اباعبد الله ما خلت قبلک بحرا مات من ظماء ولا اسدا ترد به اجمال پیش از تو هرگز خیالم نمیرسید که دریائی از جا بی و تشنگی هلاک شود و هرگز گمان نمیکردم که شیر را گوسفندان و روباه صفتان او را هلاک کنند ابو الفرج نقل کرده که انحضرت طلب آب مینمود شمر ملعون گفت والله لا ترده او ترد النار بخدا آب نمیرسی تا بجهنم وارد شوی یکی دیگر گفت یا حسین یا نمیبینی که آب فرات چگونه مثل الاصلاب مثل شکم ماهی بخدا قسم نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری انحضرت فرمود اللهم امته عطشانا خدایا او را از تشنگی بکش راوی میگوید بخدا قسم که ان ملعون از تشنگی چنان مبتلا بود که هر قدر آب میخورد تشنگی او را میکشت پس چنین بود تا بجهنم رفت لا رحمه الله و در بعضی از کتب نقل کرده است پس انحضرت ایستاد و فرمود خیرة الله من الخلق ابی بعد جدی فانا ابن الخیرتین و الدی شمس و امی قمر و انا الفضة و ابن الذهبین تا اخر ابیات سید بن طاوس علیه الرحمه و دیگران روایت کرده اند که ناگاه ملعونی که او را ابو الحتوف جعفی میگفتند تیری انداخت و ان تیر امد و بر پیشانی نورانی ان امام مبین نشست چون تیر را کند خون بر روی شریفش جاری گردید و روی مبارک و محاسن شریفش بخون رنگین گردید پس رو با بدرگاه بی نیاز کرد و گفت اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک هؤلاء العصاة خدایا می بینی که چه می رسد از این بندگان عاصیت اللهم احصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تذر علی وجه الارض منهم احدا و لا تغفر لهم ابدا پس بار دیگر بر ایشان حمله کرد مانند شیر خشمناک و این حمله چهارم

علت قتال اولاد جناب سید شهداء علیه السلام

بود فجعل لا یلحق احداً الا بعجه بسیفه فیقتله والسهام تاخذه من کل ناحیة وهو یتقیها
بنحره وصدره بکسی نمیرسید مگر آنکه او را بد و حصر میکرد از شمشیر ولکن تیر از هر جانب آن بزرگوار
میآمد و بر سینه و گلوی او میخورد و آنحضرت میفرمود ای بدترین امتها بد عملی کردید بذریه پیغمبر
و بد مراعات کردید عترت پیغمبر را و دیگر بعد از کشتن من کسی را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید
و از کشتن کسی پروا کنید بلکه بعد از آنکه مرا بناحق بکشید دیگر هر قتلی نزد شما آسان خواهد بود
بخدا قسم که امید دارم که خدا مرا گرامی دارد بشهید شدن بسبب آنکه مرا خوار کردید پس انتقام مرا از
شما بکشد حصین بن نمیر ملعون گفت ای پسر فاطمه بچه انتقام میکشد از ما بجهة تو فرمود بدی اعمال شما را
میان شما میاندازد و خونهای شما را میریزد پس بدترین عذابها بشما میرساند و آنحضرت جنگ کرد تا آنکه
جراحتهای عظیمه بر بدن شریفش خورد و بروایت حضرت صادق علیه السلام سی و سه طعن نیزه و سی و چهار
ضرب شمشیر بر بدن شریفش آمده بود و ابن بابویه در مجالس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
که آنچه یافتند جراحت بر بدن آنحضرت از سیصد و بیست زیاده بود که از شمشیر و نیزه و تیر بر بدنش جراحت
زده بودند و بروایت ابن شهرآشوب سیصد و شصت جراحت بر بدنش بود و بعضی هزار و نهصد جراحت
ذکر کرده اند و روایت شده که جمیع آن جراحتها در جانب پیش روی آنحضرت بود و آنقدر تیر بر زره آنحضرت
نشسته بود که مانند خارپشت شده بود شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که آنحضرت در گوشه ایستاد که
ساعتی استراحت کند و بحال آید ناگاه سنگی بر پیشانی نورانی آنحضرت آمد جامه اش را گرفت که خون از روی
مبارکش پاک نماید فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع فی صدره ناگاه تیر زهر آلود
که سه شعبه داشت و بر سینه اش خورد و بنابر بعضی از روایات بر دلش خورد که از پشت سرش بیرون
کرد گفت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله پس سر باسمان برداشت و گفت خداوندا تو میدانی که
ایشان میکشند کسی را که بر روی زمین فرزند پیغمبر بجز او نیست پس آن تیر را از پشت سر خود بیرون
کشید فیالیت ذاک النحر کان بمجری ویالیت هذا السهم کان بمهجتی ای کاش بعوض تو مرا
نحر کرده بودند و ای کاش آن تیری که بر سینه تو زدند بر جگر من آمده بود آه آه چون آن تیر را بیرون کشید
خون مثل ناودان از جای آن جاری گردید بدست خود از دهن زخم میگذاشت چون دستش پر از خون میشد
باسمان میریخت و قطره از آن برنمیگشت و سرخی آسمان از آن وقت پیدا شد پس قدری از آن خون گرفت
و بر سر و ریش خود مالید و گفت همچنین ملاقات خواهم کرد جد بزرگوار خود را و حال آنکه بخون خود
رنگین شده باشم و گویم یا رسول الله قتلنی فلان و فلان پس ضعف بر او مستولی گردید و دیگر تاب جدال

در جراحات آنحضرت و روایات مختلفه

جدال و حمله نداشت در جای خود ایستاد هر کس از آن قوم بجانب او میآمد و بر میگشت که
مبادا خون او بگردن او باشد و بنابر روایتی بعضی از روایات مردی از قبیله کنده که او را مالک بن نسیر
میگفتند پیش آمد و او را دشنام داد و ضربتی بر سر شریفش زد و برنسی بر سر داشت مملو از خون شد
حضرت نفرین بر او کرد و فرمود بآن دست نخوری و نیاشامی و خدا ترا با ظالمین محشور نماید پس جناب حضرت آن برنس را
انداخت آن ملعون چون دید که آنحضرت آن برنس را بر زمین انداخت آنرا برداشت و در تفسیر برنس کلاهی
است بلند بوده یا لباسی که بجهة حفظ باران و غیره آن بر سر میکشند یا کلاهی مخصوص بوده و آن برنس
از خز بوده آن ملعون آنرا برداشت و بعد از واقعه کربلا بخانه برد آنرا میشست و خون از آن میبرد زنش
گفت ای ... لباسی که از بر فرزند پیغمبر کنده در خانه من داخل میکنی بیرون رو خدا قبر ترا پر از آتش
گرداند و بروایتی از آن زن دیگر که از خون بشوا آن بگریه در آمد گفت وای بر تو حسین را کشتی و الحال
برهنه کردی بخدا قسم هرگز در خانه تو نخواهم ماند برجست که او را طپانچه زند دستش بدر خورد
میخی بر دستش رسید زخم شد تا آخر کار که دستش از بدنش بیفتاد و بروایتی دستهایش خشک شد و
تابستان ... مانند دو چوب خشک بود و در فقر و نکبت مبتلا بود تا بجهنم واصل
شد لا رحمه الله واما آنحضرت چون آن برنس را از سر انداخت کلاهی طلبید و عمامه ... چون
آوردند بر آن زخم خود بست و بر بالای آن کلاه گذاشت و بر بالای آن عمامه بست و بروایتی در این حال
ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم یا سکینة یا رقیة یا فاطمة علیکن منی السلام زینب پیش آمد گفت یا اخی
ایقنت بالقتل ای برادر دل بکشته شدن داری و یقین بشهادت کردی حضرت فرمود و کیف لا
ایقن ولیس لی معین ولا نصیر چگونه یقین نکنم و حال آنکه یاوری ندارم گفت ای برادر ما را بحرم جد
خود برگردان فرمود هیهات اگر دست از من برمیداشتند خود را در این مهلکه نمی انداختم وکانی بکم
غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام الرکاب ویسومونکم سوء العذاب ای خواهر گویا می بینم که در این نزدیکی
که شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو اسب میدوانند و عذاب میکنند زینب
خاتون چون این را شنید اشک از دیدهاش جاری شد با دل سوزان و جگر بریان شروع بشیون و فغان
کرد و میگفت واوحدتاه واقلة ناصراه واسوء منقلباه واشوم صباحاه پس دست زده جامه را
چاک زد و موها پریشان کرد و طپانچه بر روی زد حضرت با او فرمود مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء
طویل انجواهر مبادا باش ای دختر مرتضی علی آرام باش که گریه طولانی بعد از این خواهی کرد پس برخواست
که بیرون رود زینب خاتون بدامنش چسبید و او را گرفت و میگفت مهلا یا اخی توقف حتی ازود

وداع آنحضرت با اهل حرم

شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام

مِنْ نَظْرَةٍ بِهَذَا الْوَدَاعِ لَا تَلَاقِيَ بَعْدَهُ ای برادر مدارا باش و تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدن روی تو توشه برگیرم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخراست دیگر بخدمت نمیرسم فَمَهْلًا أَخِي قَبْلَ الْمَمَاتِ هُنَيْئَةً لِتَبْرُدَ مِنِّي لَوْعَةٌ وَغَلِيلٌ ای جان برادر اندک زمانی مدارا باش پیش از آنکه از دیدارت محروم شوم و آتش سوز دل را بچهره نظاره تواند کی تسکین دهم فَجَعَلَتْ تُقَبِّلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ پس پاها و دستها او را بوسید و سایر زنان نیز دور آن حضرت تا تو را گرفته بودند و دستهای او را میبوسید و ناله دلسوز از سینه میکشیدند پس جامهٔ طلبید که بزیر جامه اش بپوشد الی آخر حدیث پس باز بیرون رفت و رو بمیدان روانه شد و خسته و مانده شده و از کار وامانده بود صاحب بحار میگوید فَوَقَفُوا سَاعَةً ثُمَّ عَادُوا وَأَحَاطُوا سَاعَةً توقف کردند پس دورش را گرفتند ناگاه خولی بن اصبحی تیری زد که بر حنک شریفش آمد و بروایتی صالح بن وهب مزنی نیزه بر پهلوی کاهش زد که از اسب بر روی بر زمین افتاد و از طرف راست بر زمین محنت خیز کربلا افتاد نظم بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد أَهْوَى فَكَبَّرَتِ الصُّفُوفُ بِزَعْمِهِمْ وَبِزَعْمِ كُلِّ مُكَبِّرٍ وَمُهَلِّلٍ آه بر زمین افتاد و بجهت افتادن او اللّه اکبر میگفتند و حال آنکه بجهت افتادن او هر مکبری و موحدی از پا درآمد تکبیر و تهلیل بر زمین افتاد عَجَبًا مِنَ السَّبْعِ الطِّبَاقِ كَيْفَ لَمْ تَنْشَقَّ وَالْأَرَضِينَ لَمْ تَتَزَلْزَلْ أَسَفًا عَلَيْهِ وَلِلْكَوَاكِبِ كَيْفَ لَمْ تَنْقَضَّ وَالْأَفْلَاكِ لَمْ تَتَعَطَّلْ تعجب میکنم که چرا آسمانها بهم نشکافت چرا زمین متزلزل نگردید و سرنگون نشد چرا ستارها بر زمین نیفتاد و چرا افلاک از حرکت و گردش نیفتاد عبدالله بن حسن علیه السلام طفلی بود که هنوز مراهق نشده و از عمر شریفش یازده سال گذشته بود چون عم بزرگوار خود را باینحال دید رو بمیدان شد و بروایت دیگر در وقتیکه آنحضرت وداع کرد و روانهٔ میدان گردید گریه کنان بعقب عم خود روانهٔ میدان گردید زینب خاتون بعقبش دوید که نگذارد بمیدان رود جناب امام علیه السلام ندا کرد بخواهر خود که احْبِسِيهِ يَا أُخْتَاهُ ای خواهر بگیر او را و مگذار که بمیدان آید پس آنطفل ابا و امتناع کرد و امتناع شدید و گفت لَا وَاللّهِ لَا أُفَارِقُ عَمِّي بخدا قسم از عم جدا نمیشوم بازی آمد تا بخدمت عمش رسید چون نزد آنحضرت رسید ابجر بن کعب و بروایتی حرملة بن کاهل شمشیر حوالهٔ آن امام مظلوم کرد گفت وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي وای بر تو ای ولد الزنا آیا عم مرا میخواهی بکشی آنملعون در غضب شد شمشیر را حوالهٔ آنطفل کرد دستش را پیش آورده شمشیر بر دستش فرود آمد دستش را برید تا طرف دیگر پوست و بر بدنش معلق شد فریاد زد یا عماه و بروایتی گفت

استغاثه کردن امام علیه السلام

گفت یا اُمّاه مادرش با سر و پای برهنه بیرون دوید فریاد وا ولداه و یا نور عیناه برکشید پس جناب سید الشهداء آنطفل را در بر کشید و فرمود یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک ای نور دیدهٔ برادر صبر کن بر آنچه بر تو واقع میشود که زود باشد که با آباء صالحین خود ملحق گردی آنحضرت او را دلداری میداد که ناگاه حرملة بن کاهل تیری بر گلوی نازنینش زد که بدرگاه عم بزرگوار شهید شد و بآباء شهداء ملحق گردید زینب خاتون که اینرا دید شروع بشیون کرد و میگفت وا ابن اخاه لیت الموت اعدمنی الحیوة کاش مرده بودم و این روز را نمیدیدم و کاش آسمان بر زمین میافتاد کاش کوهها پاره پاره میشد و اردشد که چون آنمظلوم از هیچ طرفی یاوری ندید گوشهٔ چشم را بآسمان کرده میگفت صبرا علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین پس استغاثه میکرد کسی جوابش نمیگفت و داد رس طلب میکرد کسی بدادش نمیرسید ملائکه آسمانها بگریه درآمدند و گفتند خداوندا این همه ظلمها بر فرزند پیغمبر تو میکنند و تو میبینی و نوبتی که انتقام تو شود میباشد ندا رسید که املا تکه نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر کردند دیدند شخصی را که ایستاده مشغول نماز است ندا رسید که همین قائم انتقام خواهم کشید از اینجماعت بجهت او بدرستیکه بجهت خون یحیی هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشتم و زود باشد که بجهت خون حسین پسر فاطمه علیهما السلام هفتاد هزار نفر از بنی امیه بدست مهدی قائم علیه السلام بکشم و بروایت سید بن طاوس ره چون او را بر زمین انداختند زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و فریاد میکرد وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل کاش آسمان بر زمین میافتاد کاش کوهها پاره پاره میشد و بروایت شیخ مفید خطاب بر پسر سعد کرده فرمود و حال آنکه او نیز در آنملعون بود فرمود ویحک یا عمر أ یقتل الحسین و انت تنظر الیه وای بر تو ای عمر آیا حسین را میکشند و تو ایستاده و میبینی پس آنملعون اشکش از روی نحس جاری شد و روی خود را برگردانید پس آنمظلوم دلسوخته روی بلشکر نموده فریاد زد و گفت أما فيكم مسلم وای بر شما آیا مسلمانی میان شما نیست هیچکس او را جواب نداد و بروایت ابن طاوس شمر ملعون فریاد زد که وای بر شما چه انتظار میکشید پس از هر جانب بر او حمله کردند پس زرعة بن شریک ضربتی بر کتف مبارک چپ او زد و بروایتی کتف چپ او را از بدن جدا کرد پس ضربتی دیگر بر عاتق مقدسش رسید که بر روی در افتاد و گاهی می نشست پس سنان بن انس ملعون

بر سینهٔ انحضرت زد پس نیزه را کشید نیزهٔ دیکر بر سینهٔ شریفش زد پس همان ولد الزنا تیری بر سینهٔ اش
زد و بکی بکردنش زد که انجناب بر رو در افتاد پس برخواست و تیر را بقوت کشید و دستهای
خود را نزدیك زخمش کذارد و خون خود را میکرفت و بر سر و ریش مبارك خود میمالید و
میکفت هکذا القی الله مخضباً بدمی مغصوباً علی حقی چنین ملاقات میکنم خدا را بخون خود
الوده و باحق مغصوب بر دی در کار عمر سعد ابناء انرا امر داده باو کفتند وای بر تو برو و اورا
خلاص کن و کار او را باز که خولی ملعون بجهة این امر عظیم اقدام کرده که لرزه بر اندام او افتاد بر کشت
ابن شهر اشوب میکوید از هر جانب او حمله ور شدند ابو الحتوف جعفی تیر بر جبین مبارکش زد و حصین
بن تمیم تیری بر دهنش زد ابو ایوب غنوی تیری زهر الود بر حلقش زد حضرت فرمود بسم الله ولا حول
ولا قوة الا بالله وهذا قتیل فی رضاء الله خون را کرفت و چند مرتبه بر سر خود مالید سنان
ان ملعون رفت بجهة کشتن او چون خواست شمشیر براو زند ان امام عالیمقام چشم باز کردن
بجهة او شوم کرده بر کشت شبث بن ربعی لعین پیش رفت کوشهٔ چشم باز کرد شمشیر را از دست افکند
کفت معاذ الله یا حسین ان القی الله بدمك عمر بن حجاج از اسب فرود امد بپای جرئت در میدان
ببدبختی کذاشت همینکه نظرش بر چشمهای انحضرت افتاد بر کشت و سوار اسب شد شمر ولد الزنا
کفت چرا بر کشتی کفت چشمهای او مانند چشمهای جدش بنظرم امد نخواستم خونش را کردن کیرم میکند
مسلم میکوید در این اثنا زینب خاتون از خیمه بیرون امد و کوشوارهای کوشش میلرزید و میکفت
لیت السماء انطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السهل ای عمر بن سعد یا اباعبدالله را
میکشند و تو ایستادهٔ می بینی ان ملعون اشك از دو ریش جاری شد ابن طاوس و ابن نما از هلال بن نافع
روایت کرده اند که کفت من با عمر بن سعد ایستاده بودم که ناکاه مردی فریاد زد که ابشر ایها الامیر
هذا شمر قد قتل الحسین ای امیر بشارت باد ترا که حسین کشته شد میکوید من بیرون رفتم از
صف ان نزدیکی انمظلوم دیدم در میان خون افتاده نزدیك است که روح مقدسش از بدن مطهرش
پرواز کند بخدا قسم که هر کز کشتهٔ بخون اغشته نیکوتر و نورانی تر از او ندیده بودم و نور روی و جمال
او و هیبت و مرا حیران کرده و مرا از فکر کشتن او برده بود ناکاه شنیدم او را که میکفت اما تسقونی
قبل طلوع روحی شربة من الماء ایا پیش از انکه روح از بدنم جدا شود یك شربت اب بمن میدهید
ناکاه یکی در جوابش کفت بخدا قسم که قطرهٔ از اب نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از حمیم جهنم بنوشی
انحضرت تبسم کرده فرمود یا من وارد جهنم میشوم و از حمیم جهنم مینوشم نه بلکه بر جدم رسول خدا صلی الله

صلی الله علیه و اله وارد میشوم در منزل او ساکن میشوم فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر و از
شراب طهور بهشت میاشامم و شکایت میکنم بسوی او از ظلم و ستمیکه بمن کردید و ظلمیکه با هلبیت
من و یاوران کردید میکوید همه ایشان در غضب شدند کویا بالمره رحم در دلهای سنکی ایشان
نبود و او با ایشان تکلم میکرد و ایشان او را شهید کردند و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که
فرمود لقد قتل بالسیف والسنان وبالحجارة وبالخشب وبالعصا او را کشتند بشمشیر و نیزه و
سنك و چوب ولقد اوطؤه الخیل بعد ذلك و بعد از اینها همه بدن شریفش را پامال سم اسبان کردند
کاش ازان زمان سرا دغکر دون نکون شدی و نیز بلند ستون بستون شدی کاش ازان زمان که این
کرد اسمان سیماب وار روی زمین بی سکون شدی کاش ازان زمان بر امدی از کوه تا بکوه سیلی سیه ز دیده
زمین قیر کون شدی کاش ازان زمان که کشتی ال نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی کاش
ازان زمان که پیکر او شد درون خاك جان جهانیان همه از تن برون شدی اه اه چون او را شهید
کردند زلزله در عالم افتاد و شورش در ملائکه اسمانها بر پا شد عالم ظلمانی کردید بادهای عظیم
وزید اسمان خون بارید از زمین خون جوشید و در بعضی از روایات است که منادی از افق اعلا ندا
کرد که قتل الامام ابن الامام قتل والله الحسین فنادی مناد عند ذلك فی السماء الا انفصمت
من دین احمد العری الا قتلوا الاسلام والدین والتقی الا قتلوا سبط النبی الغضنفر اه اه
اجترء منها لشمر راساً طالعاً امسی له حجر النبوة مرقداً فبکته املاك السموات العلی والدهر
بان علیه مشقوق الردا وارتك کف الجود مقفوفا وطرف العلم مطروفا علیه الارمد والوحش
صاح لمن عزاه من الاسی والطیر ناح علی عزاه وعددا فلابکین علیك یا ابن محمد حتی
اوسد فی التراب ز دهرنا و بعدت الشهید السلم جهها ملحدا فانا لله وانا
الیه راجعون مجلس یادهم در بیان وقایع از شهادت سید علیه و تاریخ کتبه العبد المذنب علی رضا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی الذی لا یشبهه شیء من الاکوان ولا مثل له فی الاعیان والصلوة والسلام
علی امیر نوع الانسان المتفرد من ابناء جنسه فی المکانة والشان محمد سید الانس والجان
اشرف من حواه الزمان والمکان وعلی اوصیائه اخیار الدهر ونوامیس الزمان وادلة التوحید
وارکان الاسلام والایمان خصوصاً علی سبط الشهید العطشان والوحید اللهفان والاسیر
الحیران والغریب الوطمان قلیل الانصار والاعوان کثیر الاحزان والاشجان التلیب العریان الذبیح

الظّانِ مقطوعِ الاعضاءِ والبنانِ مسلوبِ العمامةِ والخباءِ البعيدِ عن الاوطانِ المقتولِ بظهرِ الكوفانِ الذی غسله الدموعُ الهتّانِ ونعتهُ العیدانِ وکافورهُ الزبانُ وقبرهُ قلوبُ اهلِ الایمانِ الذی اجتمع علیه حزبُ الشیطانِ وجنودُ الکفرِ والطغیانِ فنفوا عنه الماءَ الجانَ وسارعوا الیه بالسیفِ والسنانِ فسقوهُ الحتوفَ وشیفاً بالنبالِ وطعناً بالرماحِ وضرباً بالسیوفِ وکانی الیٰ طوهِ واراهُ مطروحاً علی الرمولِ بین الحبولِ یستغیث فلا یغاث ویستجیر فلا یجار ویستسقی فلا یسقی فوا اسفا علی الشیوخِ والشبانِ وواحسرتاه علی تلک الاجسامِ والابدانِ جسومٌ طال ما اتعبوها فی عبادةِ الرحمنِ وتلاوةِ القرانِ تسفوا علیها الصبا والدبورُ وتزورها العقبانُ والنسورُ واحزنا علی تلک البناتِ والنسوانِ والاطفالِ والصبیانِ مسلوبةِ الثیابِ والاسنانِ نزوعةِ القراطِ من الاذانِ مشتومةِ الاباءِ والاخوانِ المحمولةِ علی الهجانِ المشهورةِ فی البلدانِ تلقیهم فی منازلهم الزفانُ والجیرانُ الی اللعین الغدارِ فلعنهُ اللهُ علیه لعنةً توصلهُ الی اسفلِ درکِ النیرانِ وبعد فقد قال اللهُ سبحانهُ وتعالی قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودةَ فی القربی ومن یقترف حسنةً نزد له فیها حسناً ان الله غفورٌ شکورٌ بدانکه حق پیغمبر خدا بر خلق خصوصاً امت او بعد از حقوق الهی عظیم‌تر از حق هر ذی حقی میباشد زیرا که علاوه بر اینکه واسطهٔ وجود هر موجودی و سبب نزول برکات و رحمت از خالق ارضین و سموات میباشد و واسطهٔ حصول معرفت الهی و معرفت طریق بندگی نسبت بهمه عالمیان میباشد چنانچه سابقا اشاره باینمعنی شد و باخبار و روایات واضح کردید با وجود اینها هم معلوم است که چه زحمتها کشید و عمل چگونه مشاق عظیمه نمود تا آنکه طریقهٔ خداپرستی را بخلق تعلیم فرمود و مردم را از تیه ضلالت و گمراهی نجات داد بصراط مستقیم حق‌شناسی و حق‌پرستی رسانید مبعوث شد در زمانیکه خلق بجز عبادت اصنام و انداد چیزی نمیدانستند و تیرگی کفر و جهالت عالم را فرو گرفته بود و اوانی که دود کفر و بت‌پرستی عالم را سیاه کرده بود شیرازهٔ علوم حکم گسیخته و قواعد علم و دانش مندرس و معالم معارف خداشناسی منطمس کردید مردم را نه بطریق عدل و داد راهی و نه بکوی حقیقت و معرفت دلیلی جمعی به بت‌پرستی مشغول و گروهی بخونریزی و ظلم معتاد جماعتی منهمک در شهوات و لذات نفسانیه و طایفهٔ مستغرق در رذایل شیطانیه و حیوانیه در چنین حالی مبعوث شد و علم رسالت برافراشت و رایت هدایت برپا نمود و خلق را براه خود دعوت نمود در حالیکه بغیر زور و لشکر و بی معین و یاور بود از هر جانب اظهار عداوت و دشمنی با او کردند و بدست و زبان او را اذیت کردند و شمشیر بر رویش

رویش کشیدند و سنگ بر روی او زدند و دندانش را شکستند و از هر جانب کمر قتلش را بستند و او بجز صبر و تسلیم و رضا راهی نپیمود و بغیر از شکر و حمد چیزی اظهار ننمود بر قوم خود نفرین نکرده و بجز اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون چیزی نگفت هر پیغمبری بعد از زیادتی ظلم از قوم ها و بر ایشان نفرین کرد و قوم خود را بها بغرق یا بحرق یا بصیحه یا بمسخ یا بخسف یا بغیر آن مبتلا و هلاک میکردند اما بزرگوار با اینکه اذیت قوم او بیش از اذیت پیغمبران سلف بود بر قوم خود نفرین نفرمود و تحمل فرمود تا ایشان را بطریق حق‌پرستی رسانید و راه بندگی و حق‌شناسی را بخلق تعلیم فرمود و علوم و معارف و حکم را در میان ایشان منتشر نمود و بمواعظ شافیه و حکمتهای عملیه و اقیه خلق را در فکر دار آخرت انداخت از شهوات حیوانیه منصرف کردانید و باخلاق الهیه خود مردم را از اخلاق شیطانیه و اداشت طریق معاش و معاد را بخلق تعلیم نمود و بساط عدل و داد را در عالم منبسط کردانید و بالجمله خلق را از عذاب نیران بنعیم جنان رسانید و از غضب رحمان نجات داده بدار السرور و ملک جاودان کشانید و دنیای خلق را معمور و از ذلت بعزت العزة لله ولرسوله وللمؤمنین رسانید و بواسطهٔ او امتش افضل از سایر امم کردیدند و در میان امتها امت مرحومه ملقب شدند حتی اینکه پیغمبران دعا میکردند که خدا ایشانرا از امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان کرداند چنانچه در اخبار کثیره وارد شده است که حضرت موسی عم از خدا مسئلت مینمود که او را از امت پیغمبر آخر الزمان کرداند باری حقوق آنحضرت بر امت بیحد و بیشمار بود با اینکه از آنحضرت متوقع میبودند از شفاعت کبری در قیامت لهذا خواهش کردند که خدمتی بجهت آن حضرت کرده باشند که قدری خجالت ایشان کم باشد خداوند جلیل بآن پیغمبر نبیل فرستاد که قل لا اسئلکم علیه اجراً بگو یا محمد بامت خود که من مزدی بجهت رسالت خود و زحمتهای خود از شما نمیخواهم و چیزی از مال شما توقع ندارم و خدمتی از شما طلب نمیکنم مگر دوستی خویشانم و اقربایم اینست مزد رسالت من و اجر نبوت من و از تفضلات کامله الهی و کرامت حضرت رسالت پناهی این مودت که اجر او بود از انبیز حسنه قرار داد و ثوابی از برای آن مهیا نمود و فرمود ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و کسیکه حسنه کند که تولای اهل بیت باشد کسب نماید زیاد میکنیم از برای او در آن عمل احسان و نیکی را بلکه افضل حسنات و اشرف قربات و طاعات قرار داده از آنچنانچه برخی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود ان فوق کل عبادة عبادة وحبنا اهل البیت افضل العبادة بالاتر از هر عبادتی عبادتی میباشد و محبت ما اهل بیت افضل از هر عبادتیست و از فضیل روایت شده است که گفت پرسیدم از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که چیست افضل از امور یکه بندگان تقرب بجویند بسوی خدا از فرایض فرمودند که افضل قربات طاعت خدا و رسول

وحب اولوا الامر است شیخ طوسی از ابو عبدالله جدلی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود ندا یا تو اخبر دهم بحسنه که کسیکه با او باشد الحسنة امن میباشد از فزع قیامت وازان سیئه که
کسیکه آن سیئه را داشته باشد خدا او را برو در جهنم میاندازد عرض کردم بلی فرمود الحسنة حبنا
والسیئة بغضنا الحسنة ولایت دوستی ماست وانسیئه بغض و دشمنی ماست دیلمی در اعلام الدین
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گروهی وارد شدند بر حسین بن علی علیهما السلام وعرض کردند
یابن رسول الله اصحاب ما و رفقای ما رفتند بنزد معویه و ما بنزد تو آمدیم حضرت فرمود پس ما جایزه میدهیم
شما را بیش از آنچه معویه بایشان میدهد عرض کردند فدای تو شویم ما بجهت دین خود آمدیم حضرت
زمانی طویل سر بزیر انداخت و خط بر زمین کشید پس سر بالا کرد فرمود قصیرة من طویلة
کوتاه سخن کسیکه دوست دارد ما را نه بجهت قرابتی که با ما دارد و نه بجهت چیزیکه از ما باو رسیده باشد
بلکه دوست دارد بجهت خدا و رسول خواهد آمد با ما روز قیامت مثل این دو و باید در قیامت با ما باشد
مثل این دو و دو انگشت سبابه خود را با هم ضم کردند بنابراین ولایت اهل بیت و ذوی القربی را
واجب بلکه از فرایض عظیمه ارکان اسلام قرار داده و او را اجر رسالت محمدیه قرار داده بلکه شرط
قبول اعمال و طاعات کرده اند و طاعات خالی از ولایت ایشان و بال و موروث نکال میباشد روزی جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله با گروهی از اصحاب نشسته بودند مردی عرض کرد انا نحب الله و رسوله ما
خدا و رسول او را دوست میداریم و اهل بیت علیهم السلام را ذکر نکرد آنحضرت در غضب شد فرمود
خدا را دوست دارید بجهت آنچه عطا میفرماید بشما از نعمتهای خود و مرا دوست دارید بدوستی خدا
و اهلبیت مرا دوست دارید بجهت دوستی من قسم بخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست
که اگر مردی تمام عمر خود را مابین رکن و مقام در صیام و رکوع و سجود بسر برد و خدا را ملاقات نماید بی
ولایت اهلبیت من این عبادت او را نفعی نه بخشد عرض کردند کیست اهل بیت تو فرمود از خویشان من
کسیکه دعوت من قبول کند و بقبله من رو نماید و کسیکه خدا او را از من و خون و گوشت من خلق
کرده عرض کردند اصحاب که خدا و رسول و اهلبیت او را دوست میداریم فرمود بخ بخ لذا انتم
ومعهم بهر پس شما از ایشان میباشید و با ایشان میباشید و مرد محشور میشود با آنکه او را دوست
میدارد و از برای اوست آنچه را کسب کرده از طبرسی روایت شده است که گفت با حضرت باقر علیه السلام
بودیم در خیمه قریب به پنجاه نفر بودیم کسی از جلالت و مهابت ایشان سخن نمیگفت حضرت فرمود که چرا
سخن نمیگوئید شاید شما گمان میکنید که من پیغمبرم والله چنین نیست لکن مرا قرابتیست با پیغمبر و از اولاد اوام

ادیم اما میدانید کدام بقعه افضلست در نزد خدا هیچکس جواب نداد خود فرمود آن مسجد الحرامست
پس فرمود اما کدام بقعه از مسجد حرمت آن در نزد خدا بیشتر است وافضل است کسی جواب نگفت باز خود
فرمود بین الرکن والمقام و باب الکعبه میان رکن و مقام و در کعبه افضل است از سایر مواضع مسجد
بخدا قسم اگر مردی باشد در آنمکان در شب روز و روزها روزه باشد تا شب ولم یعرف حقنا
وحرمتنا لم یقبل الله شیئا با عمل حق ما و حرمت ما را نشناسد خدا چیزی از عمل او قبول نخواهد کرد بادی
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله راضی شد بعوض زحمتهائیکه کشید و تعبهائیکه متحمل گردید در راه دین خدا
و بعوض حقهائیکه بامت دارد بهمین که دوست دارند اهلبیتش را و دوست داشتن امر صعبی نیست
و خرجی ندارد پس چه قدر بیدین است کسیکه این امر سهل را در مقابل آن حقوق قبول ننماید از آن
عجب تر که بعوض دوستی دشمنی نماید و در حدیث است که چون این آیه شریفه نازل شد حضرت در میان اصحاب
ندا فرمود که ایها الناس خدا فریضه بر شما واجب کرده اید آیا ادا میکنید آن را بگویم نشما احدی
او را جواب نگفت تا آنکه روز دیگر شد باز برخواست و فرمود ایهم خدا بر شما فریضه مقرر فرموده
آیا قبول میکنید تا بگویم احدی جواب آنجناب را نداد تا روز سیم نیز چنین کرد کسی جواب نداد آنحضرت
فرمود ایها الناس انه لیس من ذهب ولا من فضة ولا مطعم ولا مشرب آنچه میگویم این تکلیف تعلق
بطلا و نقره ندارد طعامی و شرابی از کسی نمیخواهم گفتند که چنین است بیان فرما حضرت آیه را خواندند
و فرمود این است که دوستی اهل بیتم از شما میخواهم گفتند اما اگر اینست پس قبول میکنیم حضرت صادق علیه السلام
فرمود فوالله ما وفی به الا سبعة نفر بخدا قسم وفا نکردند مگر هفت نفر همینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
از دنیا رفت همه از اهل بیتش رو گردانیدند و اهل بیت او را مظلوم و بیکس و یار گذاشتند و حق
ایشان را غصب کردند آتش بر در خانه ایشان زدند و بی اذن ایشان در خانه ایشان داخل شدند و پهلوی
دخترش را شکستند و پسر عمش را از خانه بیرون کشیدند و او را خانه نشین کردند فرزندانش را مظلوم
کردند ایشان را مخذول گذاشتند و زهر آلود در کام یکی ریختند و شمشیر جفا بر روی دیگری کشیدند و او را
با لب تشنه سر بریدند و عیالش را اسیر کردند و سر مقدسش را در اطراف بلاد گردانیدند و نیکو
و نیکو سفارش خدا و پیغمبر را بجا آوردند و عجب مراعات پیغمبر خدا کردند که فرزند عزیزش هر چند
میفرمود آخر ما ذریه پیغمبر شمائیم میگفتند ترا میشناسیم و میکشیم هر چند ناله واجداه وا اباالقاسماه
وا علیاه وا ابتاه کرد کسی براو رحم نکرد و هر چند میفرمود اتقتل عطشانا وجدی محمد المصطفی
اتقتل عطشانا وابی علی المرتضی وامی فاطمة الزهراء آیا با لب تشنه میکشید مرا و حال آنکه جدم محمد

حکایة

مصطفی است ها با لب تشنه میکشید و او حال انکه پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمهٔ زهرا است
کسی بداد ش نرسید کاش حال که مراعات پیغمبر نمیکردند او را یکی از مسلمین حساب میکردند کاش حالکه
محبت نمیکردند عداوت نمیورزیدند و عیالش مانند کفار اسیر نمیکردند و بدنش را پامال نمیکردند
کاش اگر مسلم حساب نمیکردند او را یکی از طایفهٔ عرب میانگاشتند و حمیت عرب را از دست نمیدادند
هم چنانچه پیغمبر مواگر شما را دین نمیباشد و از قیامت پروا ندارید فکونوا احرارا فی دنیاکم و ارجعوا
الی احسابکم اذ کنتم اعرابا با قواعد مرغیبه عرب را از دست مدهید متعرض زنان و حرم من نشوید
اصبر یا رسول الله فیما نلته من امة لیعوذ امرک ضیع یا رسول الله صبر کن و شکیبائی کن در انچه
بتو رسید از امت مشومه که امر ترا ضایع کردند و وصیت ترا مراعات ننمودند یا لیت یومک لم یکن
او اتته ما دونک حایل او مضجع لتری الحسین و ما لقی من شدة یوم الطفوف فذاک خطب
افضع کاش در دنیا بودی یا حایلی نبود تا چگونه شد ابکی بر او روداد در زمین کربلا بدرستیکه
بلیهٔ او عظیم و از حد تجاوز کرده بود فعلیک یعظم لو تراه و ولده حجبوا عن الماء المباح و انعوا
پیاپی بر تو عظیم و دشوار میامد که به بینی او را و اولاد او را که از آب منع کرده اند ایشان را او یا لبهای
تشنه نالهٔ واعطشا بر آورده اند افدی الشفاة الذابلات عن الظماء افدی الجسوم الناعمات
تقطع روح و جانم بفدای آن لبهای خشکیده که از شدت تشنگی خشک و کبود شده و روح جان
بفدای آن بدنهای شریفه که از دم شمشیرها کوفیان پاره پاره میشد وعلیک یعز لو تراه
مجدلا تحت السنابک بالعراء موزع گران و دشوار بود بر تو که به بینی او را بروی خاک در زیر دست
و پای اسبان مخالف افتاده و بدنش را پامال مینمایند عجبا لاطباق السماء و ارضها من بعده
مصرعه تحط و ترفع تعجب است که بعد از کشتن حسین علیه السلم اسمان بر پا ایستاده و حرکت میکند و
زمین بجای خود ساکن میباشد و علیک یعز لو رایت الراس فی عالی السنان سنان جهرا
یرفع دشوار است بر تو یا رسول الله که به بینی سنان بن انس را که سر فرزند مظلومت ظاهر و علانیه
بر نیزه کرده یا قاصدا ارض الطفوف فقل لها ملاء علیک بارضک حرعوا هذا الحسین معشر
من اله ما کان ذنبهم و ماذا ابدع مگو بر زمین کربلا که ایا میدانی که کدام اشخاص بر زمین تو افتادند
اینک حسین و گروهی از نیکان اهل بیت او میباشند چه گناه کرده بودند که باید اینگونه ظلم و ستم کنند
ایشان را عزیز من چون دانستی که محبت ایشان واجب بلکه اوجب واجبات و افضل طاعات است پس ترا امر است
کن و این واجب را از دست مده که اگر دادن مساهله کردی از همه خیرات محروم میشوی برا که اینست ان خدا

خدا ملائکه بان متدین میباشند چنانچه در حدیث است که حضرت میفرمایند و هل الدین الا الحب
ایا دین میباشد بغیر از محبت و ولایت ما اهل بیت پس هر کس محبتش کاملتر و زیادتر میباشد دینش قویتر
میباشد و مراتب محبت مختلف است زیرا که یکی بمرتبه میباشد که محبوب خود را از همه چیز دوستتر
بلکه از جان و مال و فرزند و عیال مقدم میدارد و یکی بجز زبان چیزی نیست همینکه پای امتحان
میاید معلوم میشود که جزاد عا چیزی نبوده و در این میان مراتب مختلف میباشد و چون محبت امر باطنی
باطنی بر همه کس معلوم نیست صدق و کذب مدعی الا انکه او را اثار و علامات است و عمدهٔ اثار ان اینست
که در شادی دوست شاد و در اندوه او اندوهناک باشد و از اینجا است که جناب صادق علیه السلم
میفرمایند ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا و اکثرهم رقة علینا اهل البیت و اشدهم حبا لنا و اکثرهم
حزنا علینا کاملترین مؤمنان کسی است که خلقش از همه نیکوتر و رقتش بر ما بیشتر و دوستی او از برای
ما شدیدتر باشد و حزن او بر ما زیادتر باشد از دیگران و مودتش بما بیشتر باشد از غیر و الحق چگونه میشود
که بشود با هر بیند شخص محبوب خود را در بلائی مبتلا میباشد و زندگی بر او تلخ نگردد پس چگونه میشود
که بشود که محبوب تو بین عالمیان را بیچهره گاه با لب تشنه و جگر غم بر شسته نیزه بر پهلویش زدند و تیر بر دهنش
زدند و سنگ بر پیشانیش زدند و شمشیر بر سرش زدند و اشک از چشم تو بزد و آه از نهادش بر نکشد
این دو سینت نه والله جای این هست که دوستانش خاکستر نشین شوند و در همه عمر سیاه پوش باشند
و در همه دهر اشک ریز باشند چنانچه ملائکه تا قیامت بر او میگریند و مصیبت او را گریه میکنند
میشوند مرغان مصیبتش را فراموش نکرده اند و اسمان هنوز بر او میگرید و زمین هنوز از بلیه او در
اضطراب و دریاها هنوز در موجند باری تو هم یاد کن او را و اهی بکش هم چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه
و اله هر گاه یاد میکرد اشک از دیده میریخت و اه از دل میکشید ابن عباس میگوید که دو سال از عمر سید الشهدا
علیه السلام گذشته بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله را سفری عارض گردید و در اثنای راه ایستاد و گفت
انا لله و انا الیه راجعون اب از دیدهای مبارکش فرو ریخت یکی پرسید سبب گریه تو چیست یا
رسول الله فرمود در اینوقت جبرئیل بر من نازل شد و خبر کرد که در کنار شط فرات زمینی است که انرا کربلا میگویند
در انزمین میکشند فرزندم حسین علیه السلم را او گویا می بینم او را و محل کشته شدن او را و محل دفن او را
و گانی انظر الی السبایا علی اقتاب المطایا و قد اهدی راس ولدی الحسین الی یزید گویا نظر میکنم و می بینم اسیران او را و زنان او را که بر پالانهای شتران سوار کرده اند و گویا می بینم که سر فرزندم را
نکند مگر انکه مخالفت خدا در میان دل و زبان او افتد یعنی او را بر کفر و نفاق بمیرانند و او را بعذاب نیم

عذاب نماید پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله از سفر برگشتند مغموم و مهموم و حزین و دلگیر بر منبر بالا رفت و با خود برد بر منبر دو فرزند خود حسن و حسین علیهما السلم را و خطبه خواند و مردم را موعظه کرد و بعد از خطبه دست راست را بر سر حسن علیه السلم و دست چپ را بر حسین علیه السلم گذارد و گفت خدایا منم بنده تو و فرستاده تو و این دو فرزندم از پاکیزگان عترت منند و از نیکان ذریه منند و فاضل ترین نسل منند که ایشانرا بعد از خود در میان امت خود میگذارم و قد اخبرنی جبرئیل ان ولدی هذا مقتول بالسم و الاخر شهید مضرج بالدم خدایا مبین تو عزیز جبرئیل گردان فرزندم را بزهر میکشند و آن دیگر را بشمشیر بلا میکشند و بدنش را بخونش رنگین مینمایند خدایا شهادترا از برای فرزندم مبارک گردان و او را از سادات شهداء گردان و برکت مده کشنده او را و کسیکه او را یاری نکند و کشنده او را با سفل درک جحیم برسان اهل مسجد چون اینکلام را از خیر الانام استماع کردند صدا بگریه بلند کردند حضرت فرمود ایها الناس ابکونه و لا تنصرونه امروز بر او میگریید و فردا او را امیگذارید و او را یاری نمیکنید خدایا تو ولی و ناصر او باش ابن

قولویه باسناد خود از ام سلمه روایت کرده که شبی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از نزد ما رفت و زمان طویلی از ما غایب شد چون برگشت غبار آلوده و ژولیده موی و گرد آلوده بود و دست خود را بهم گذارده بود عرض کردم یا رسول الله ترا ژولیده و غبار آلوده می بینم فرمود مرا بردند در اینوقت بموضعی از عراق که آنرا کربلا میگویند و نمودند بمن در آن موضع محل کشتن فرزندم حسین علیه السلم را و جماعتی از اولاد من و اهل بیت من را پس برچیدم من از آن موضع تو بینی اگر بر آن خون ایشان امیر بزند و آن در دست منست پس دست را گشود و فرمود خذیه فاحفظیه بگیر اینرا و حفظ کن او را چون او را گرفتم مانند خاک سرخی بود آنرا در قاروره ضبط کردم و سرش را بستم و او را حفظ میکردم چون امام حسین علیه السلم از مکه بجانب عراق متوجه شد و هر روز و هر شب آن شیشه را بیرون میاوردم و نظر باو میکردم و آنرا بو میکردم و میگریستم در مصیبت او چون روز دهم محرم رسید همان محرمیکه کشته شد در اول روز بیرون آوردم بحال خود بود و در آخر روز رفتم بسراغ آن ناگاه دیدم از آن که بخون تازه مبدل شده پس بگریه درآمدم و فریاد و فغان و شیون برکشیدم و گریه بسیار کردم و لکن از ترس دشمنان اظهار نمیکردم که مبادا بشنوند و شماتت کنند تا آنکه خبر رسید که در همان روز او را شهید کرده بودند فوا اسفاه من مصیبة ابکت عیون الرسول و احرقت کبد البتول و احر قلباه علی الاجساد العاریات و الاعضاء المقطعات و الاجسام الناعمات المطروحة فی البراری و الفلوات و واحزناه علی النسوة

النسوة المأسورات و المقلوبات البارزات و لطمهن علی الوجوه السافرات و الخدود الملطمات و الایدی المغلولات و الاعناق المکبلات و کانی بهن مهتوکات الحجاب منزوعات الجلباب منزوعات الثیاب محمولات علی الاقتاب مشدودات بالاطناب مترددات فی الاسراب ینادین واسوأتاه و واغربتاه و واجداه و واابتاه اه لهفی علی ربات خدر ابرزت بعد الستور لکل عبد اکوع اعرب و اندوه بر آن زنان مخدره که از پرده بیرون کشیده شدند ایشانرا بجهت هر عبد بدخلقت معوجی اسفی علی بنات احمد اضحی یبرزهن بکل قفر بلقع ای تاسف و اندوه بر آن زنان بیکس که در میان دشمنان گرفتار بودند و دشمنان مقنعه و چادر از سر ایشان میکشیدند لهفی علی تلک الحرایر و انعن قهرا یجاذبهن فضل البرقع المحرث و اندوه بر آن زنان بیکس که در میان دشمنان گرفتار بودند و دشمنان مقنعه و چادر از سر ایشان میکشیدند لم انس لا و الله زینب اذ مشت و هی الوقود المرمشی المسرع تدعوه و الاحزان ملا فوادها و الدمع یسرع بالدموع المسرع فراموش نمیکنم زینب دختر امیر المومنین علیه السلام را با آن وقار و سکینه که داشت از اضطراب میدوید بجانب بدن شریف و عنصر لطیف برادرش و عزیز و با دل محزون و دیده گریان و جگر خون چکان بان سرور شهیدان خطاب میکرد اوخی اعظم ما الاقیه من البلوی فراقک یابن امی فاسمع ایجان برادر بدانکه عظیم تر از همه مصیبتهای من فراق تو و محرومی من از خدمت تو میباشد اوخی مالک عنها بک معرض و الکل منک بمنظر و بمسمع ایجان خواهرت را چه روی داده که از طفلهای یتیمت روی گردانیده و اعراض کرده از ایشان و حال آنکه همه در پیش حاضر میباشند ذلت ایشانرا می بینی و کلام جانسوز ایشانرا میشنوی اوخی ما عودتنی منک الجفا فعلی من تجفونی تجفوهم معی ای برادر همیشه با من مهربان بودی مرا عادت ندادی بجفا و بی التفاتی پس ترا چه روی داده که بی التفات شده با خواهر خود و دختران خود اوخی شق الجیوب علیک برضینه و مونی فیک لبس مقنع ای برادر مصیبت تو نه اینقدر عظیم است بر من که بار مکردن جامه در مصیبت تو مرا راضی کرداند بلکه هلاک شدن من در این مصیبت کست و مرا کفایت نمیکند اوخی هل لک رجعة یجوبها او واحسبهات ما من مرجع ایجان برادر آیا میتواند شد که یکبار دیگر برگردی تا جانهای ما بسر بر کرد و بار دیگر ارواح ما زنده گردد هیهات هرگز این نخواهد شد و این آرزو هرگز بر نخواهد امد اوخی لو قبل العدی منا الفدی لفدتک منا انفس لم تجزع ای برادر اگر دشمنان قبول میکردند که ما فدای تو شویم و بعوض تو ما را بکشند هر اینه همه ما فدای تو میشدیم بطوع و رغبت

توکشته میشدیم أَأُخَیَّ هٰذَا عَلِیٌّ السَّجَّادُ قَدْ اَوْدٰی السِّقَامُ بِجِسْمِهِ الْمُتَضَعْضِعِ ای برادر این فرزند
علیل است سجاد است که از مرض و ناخوشی نزدیک هلاکت شده وَأُخَیَّ زَیْنَبُ بِالْوَدَاعِ سُکَیْنَةُ بِالْخَیْرِ
مَفْقُوْدٌ وَخَیْرُ مُوَدِّعٍ ای برادر یاد دخترت سکینه تکلم کن و توشه از التفات خود بسوی او از برای منتش
باو عطا فرما که هنگام وداع او است ای بهترین رفتگان و وداع کرده شدگان أَأُخَیَّ قَدْ صَدَّعَتْ
قَلْبَ رُقَیَّةَ بِجَفَاءِ الْاِعْرَاضِ اَیْ تَصَدُّعٍ ای برادر باعراض و بی التفاتی دل دخترت رقیه را از
غصه شکافتی شکافتن عظیمی وَأُخَیَّ ابْنَ اَبِیْ عَلِیِّ الْمُرْتَضٰی لِیَرٰی انْکِسَارِیَ لِلْعِدٰی وَتَخَضُّعِیْ ای برادر پدرم
علی مرتضی کجا است تا ببیند که دختر تو چگونه خضوع و فروتنی میکند در نزد دشمنان أُخَیَّ قَلْبِیْ مَا وَفٰی
بِدَوَامِهِ اِنْ لَمْ یَذُبْ مِنْ لَوْعَتِیْ وَتَجَزُّعِیْ ای برادر اگر دلم در مصیبت تو آب نگردد بعهد دوستی
وفا نکرده است بدانکه تاثیر و تالم هرکس در این مصیبت بقدر محبت او است و محبت بقدر معرفت است
و معلوم است که کشتن موجب غم و اندوه نمیشود بلکه بسا اشخاص که کشته میشوند و کسی غمناک نمیشود
بلکه بسا هست که شاد میشوند بلکه باید شاد نشوند و این امری است واضح اگر کشتن از روی ظلم باشد
صاحب ایمان البته مهموم میشود بلکه هر عاقلی مهموم میشود چون قبح ظلم را هر عاقلی ادراک مینماید و چون
هرقدر جلالت و بزرگواری سید الشهداء علیه السلام را بیشتر بفهمد ظلم بر او عظیم تر مینماید و هر
چند مرتبه او را بلند تر یافت محبتش بیشتر در دل قرار مییابد و هرچند محبت زیاد میشود زیاد تر
متالم میگردد و کسی او را بحق معرفت نمیشناخت مگر فرزندش سید الساجدین علیه السلام زیرا که
امام را امام میشناسد و دیگران چنانچه باید معرفت ندارند که بشناسند بلی هرکس بیک نحوی بقدر
کوته و بیک نحوی شناخته یکی همین قدر میداند که مردی بود کریم و شجاع و عالم و نجیب بزرگ زاده
و زاهد و عابد و او را بی تقصیر کشتند و همین قدر متالم میشود یکی زیاده از این میداند و زیاده متالم میشود
و یکی میداند که لنگر آسمان و زمین بود بحیثیتی که آسمان و زمین و ملائکه و ذرات عالم در فرمان او بودند
و جمیع عالم عکس از شعاع نورش بود وَکَانَ اِذَا شَاءَ شَاءَ اللّٰهُ وَاِذَا کَرِهَ کَرِهَ اللّٰهُ وَاِذَا رَضِیَ رَضِیَ اللّٰهُ
وَاِذَا غَضِبَ غَضِبَ اللّٰهُ و اگر اشاره میکرد آسمان بزمین و زمین به آسمان منقلب میشد لکن اگر با این علم
و قدرت با خلق سلوک مینمود اتمام حجت نمیشد و بنا بر امتحان نمیشد و اگر بقوه امامت شمشیر میزد
بیک حمله بلکه بیک ضربت بلکه بیک اشاره عالم و ما فیها را منعدم میساخت لکن معلوم نمیشد که چرا
او را درجه داده اند که انبیاء و مرسلین آرزوی درجه او کنند و ارواح انبیاء و مرسلین زیارت تربتش کنند و ملائکه
مقربین به تربتش تبرک جویند و تا قیامت را بدرکی رسانند که کسانیکه چهار صد سال دعوی خدائی کردند

اگر خواهند عذاب برسید ند و اگر با بشریت با خلق سلوک میکردند و عالم را منعدم میکردند و از زیر
تیغ بیرون نمیکردند از کجا بهم میرسید این دوستان و شیعیان که بعد و هم بنشینند شب و روز بر او گریه کنند
تا مستحق رحمت خدا شوند باری همچنانچه در همه کمالات اکمل از همه عالم بودند صبر ایشان نیز از همه عالم
اکمل بود چنانچه صبری کرد که ملائکه مقربین از صبرش تعجب کردند سی هزار نیزه و تیر و شمشیر و خنجر بجهه او
کشیدند و روا از آن نکردانید ولکن از اینجا معلوم میشود که بلیه اش چه قدر عظیم بود که چنین شخصی را
چنین ظلمیکه بر احدی نکردند کنند و از اینجا ظاهر میشود که سید الساجدین علیه السلام چه قدر مصیبت را بر
او گران بود و اهل بیت رسالت علیهم السلام چه قدر بر ایشان دشوار بود و زنان و دختران او
چه قدر بر ایشان سخت بوده تعجب است که بعد از این مصیبت هلاک نشدند داری اگر شیر از پستان
عصمت نخورده بودند بعد از حسین علیه السلام لب ایشان بخنده گشوده نشد تا نقد رکریه کردند که
و اشک از دیده ایشان خشک گردید شب و روز بغیر از نوحه گری بشغلی نداشتند نه در فکر غذا بودند
و نه خواب و نه آرام میکردند بلی سید الساجدین علیه السلام بجهه ایشان طعام مهیا میکرد و با ایشان میخورانید
در کتاب شریف کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که زنی از زنهای آنحضرت که از قبیله بنی
کلب بود بعد از شهادت آنحضرت ماتم او را برپا کرد و زنان را در خانه خود جمع کرد تا نقدر زدند بر و نوحه
و گریه کردند که آب دیده ایشان خشک گردید تا آب دیده ایشان تمام شد روزی دید در میان زنان
یکی از کنیزان اشک از دیده اش جاریست میباشد گفت من چون دیدم که اشک از دیده ام خشک گردیده
سویقی ساختم و خوردم اشکم جاری شد پس آن زن صاحب عزا امر کرد که سویقی ساختند و طعامها مهیا
کردند و خود خورد و بدیگران خورانید گفت میخواهم قوت یابم بر گریستن بر حسین علیه السلام و از حضرت
صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند مَا اکْتَحَلَتْ هَاشِمِیَّةٌ وَلَا اخْتَضَبَتْ وَلَا رُئِیَ فِیْ دَارِ هَاشِمِیٍّ
دُخَانٌ خَمْسَ حِجَجٍ حَتّٰی قُتِلَ عُبَیْدُ اللّٰهِ بْنُ زِیَادٍ زنی از قبیله بنی هاشم سرمه نکشید و خضاب نکرد و تا پنج سال
دود از خانه احدی از بنی هاشم بلند نشد تا اینکه پسر زیاد کشته شد و ایضاً از یحیی بن راشد روایت
شده است که او روایت کرده است از فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود مَا تَحَنَّأَتِ امْرَأَةٌ مِنَّا
وَلَا اَجَالَتْ فِیْ عَیْنِهَا مِرْوَدًا وَلَا امْتَشَطَتْ حَتّٰی بَعَثَ الْمُخْتَارُ رَأْسَ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ زِیَادٍ زنی از قبیله ما
حنا بدست و پا نگذاشت و میلی از سرمه بچشم نکردانید شانه بر سر نزد تا آنکه مختار سر پسر زیاد را فرستاد
بدانکه ذکر زنان در اخبار بجهة آنستکه زنان محل زینت میباشند و الا نه مرد و نه زن از ایشان هیچ
کس زینت نکرد خصوص سید الساجدین علیه السلام که چنانچه وارد شده است چهل سال بر پدر

بزرگوارش که بیست شب و روز روزه‌دار روزه بود چون افطار میکرد افطارش را حاضر میکردند و
در برابر رویش میگذاشتند بران نظر میکرد و میفرمود قُتِلَ ابنُ رسولِ اللهِ جائعاً قُتِلَ ابنُ رسولِ الله
عطشاناً فرزند پیغمبر را با شکم گرسنه کشتند فرزند پیغمبر را با لب تشنه شهید کردند و در حدیث
دیگر وارد شده است که از روز یکه سر مقدس ان بزرگوار را در مجلس یزید دید دیگر گوشت سر گوسفند را
نخورد و در وقت افطار که طعام بجهت او میاوردند میفرمود وَا کَرْبَاهُ لِکَرْبِکَ یا اَبَاهُ وا اَسَفَا
لِقَتْلِکَ یا اَبَاهُ پس گریه بسیار میکرد و میگفت فرزند فاطمه را با لب تشنه کشتند و فرزند فاطمه را
با شکم گرسنه کشتند من اب و طعام میخورم گوارا مباد بر من اب و طعام دشوار است بر من ای پدر کاش
ندیده بودم مصرع تو او محل افتادن تو را بر زمین پس انقدر گریه میکرد که روی شریف و محاسن
مبارکش از اب دیده تر میشد اری اینها غریب نیست زیرا که یکفرزند از یعقوب علیه السلم مفقود
شد و نمرده بود انقدر گریست که دیده اش کور شد و پشتش خم شد و مویش سفید شد اسم یوسف
میبرد غش میکرد و فریاد وا اسفا علی یوسف میزد تا پیر شد و سید الساجدین علیه السلم که یوسف
و یعقوب باو توسل میجستند و خدا را باو میخواندند دید که با نیزه و شمشیر پاره پاره اش کردند
و مثل گوسفند او را ذبح کردند بدنی که پرورده دوش مبارک پیغمبر صلی الله علیه و اله بود او را برهنه
و عریان بر روی خاک و خون انداختند از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند که چه مرتبه بود حزن یعقوب
بجهة یوسف فرمود بقدر هفتاد زن بچه مرده بود اگر حزن یعقوب بقدر هفتاد زن داغ دیده
بود با حزن سید الساجدین علیه السلم چه قدر بود یوسف را بزندان بردند انقدر گریست که اهل
زندان به تنگ امدند گفتند یا شب گریه کن یا روز تا ما یکی از شب و روز ارام گیریم و حال انکه زندان
یوسف زندان عداوت نبود بلکه زندان محبت بود زیرا که بجهة محبت و عشقش او را بسوی خود میخواندند و او
قبول نمیکرد بزندانش انداختند که قبول کند و در زندان غل و زنجیر نداشت و سید الساجدین علیه السلام
بزندان انداختند و غل و زنجیر بگردن و دست او بود و از یکطرف زنان بیکس خواهران و عمه‌ها و اطفال را
در زندان و بند و برهنگی میدیدند و بلاء دیگر انکه ایشان را از سرها و گوشه نگاه میداشتند تا انکه
روهای شریف ایشان از افتاب پوست انداخت روایت شده که چون یوسف را از چاه بیرون اوردند
و روانه مصر کردند در بین راه عبورش بقبر مادر افتاد یوسف چون نظرش بقبر مادر افتاد عرق از جبین
مبارکش جاری شد خود را از شتر انداخت و بر سر تربت مادر نشست و عهد صبا و نشیب باد امد که
... دامن مادر بود و مثال بوسه‌ها را او را شهر بشهر میبردند اشک از دیده اش جاری شد و فریاد زد که یا اماه

یا اماه اِرْفَعِی رَأْسَکِ وَ انْظُرِی اِلَی حَالِ ابْنِکِ یا مادر سر از قبر بردار و ادتیحل بر خیز و فرزند تو ابه بین و در
حال فرزندت نظر کن که در راه خدا بیلاهای دنیا یا مادر زمانیکه سید الساجدین علیه السلم در اول
اسیری بکار قتلگاه رسیدند و پدر را بر زمین افتاده دید او را چه حال عارض شد یا مادر زمانیکه مرا
او را در بر میگرفت و میبوسید و حال باتن علیل اسیر و ذلیل گردیده چه بر او بگذشت نه و اقطار فکر خود
رفته بود و حال باتن علیل اسیر ذلیل گردیده بلکه یاد میکرد که ان بدنی که بر دوش پیغمبر جا داشت بی
غسل و کفن و برهنه و عریان بر زمین افتاده و کسی امدن شد بیزدان بمنا بدر انحال الحالیه غلین
شد او را که نزدیک بود که جان از بدن شریفش جدا گردد و مرا نو الصبری دیگر است خصوصاً معصوم
با خواهران و دختران و زنان را چه حال بود و چه بر جان مبارک هر سید دختر را زپرورش سکینه که همیشه پدر
او را در بغل میگرفت و وقتیکه گریه میکرد اشکش از چشم پاک میکرد و میگفت گریه مکن که گریه تو دل
مرا میسوزاند یا مادر زمانیکه پدرش را کشتند و نعش غشی دید چه بر جان او رسید یا مادر و وقتیکه خواهر
او را دید که بر زمین افتاده بود خود باید با پیری رود چه بر جانش رسید وَمَا اَنْسَ اُخْتَ السِّبْطِ زَیْنَبَ
اِذْ هَوَتْ لِتَقْبِیلِهِ اَکْرِمْ بِهَا مِنْ کَرِیْمَةٍ فراموش نمیکنم خواهر انحضرت زینب خاتون را در انحالتیکه خود را
بر روی جسد نورانی برادر انداخته بود که او را ببوسد وَشَمَّتْ اَکُفَّ السِّبْطِ مِنْ بَعْدِ لَثْمِهِ تُقَبِّلُ مِنْهُ
وَجْنَةً بَعْدَ جَبْهَةٍ پس ان بدن شریف را میبوسید وَنَادَتْ نِیَاحاً عَلَی صَوْتِهَا بَعْدَمَا وَهَتْ عَلَیْهِ فَقَالَتْ
وَالْحِجْی وَمَیِّتِی اَخِی یا مَدَّ الاَعْیَابَ بَعْدَ طُلُوعِهِ لَمْ فَفِیهِ اَضْحَی نَهَارِی کَلَیْلَتِی پس بصدای بلند ندا
میکرد که اه از رفتگانم واه از بازماندگانم و از شدت مصیبت الم سست شده بود و میگفت ای برادر
ای ماهی که طالع شدی و عالم را روشن کردی و غروب کردی و روز ما را مانند شب سیاه کردی ای
یا اَخِی اِلَی الْمُصْطَفَی اَشْکِی فِرَاقَکَ اَمْ هُتْکِی وَ ذُلِّی وَ غُرْبَتِی ای برادر کدام مصیبت را بشکایت کنم ایا
فراق و دوری تو را یا هتک حرمت یا ذلت و غربت خود را اَمِ الثَّوْبَ مَسْلُوباً اَمِ الْجِسْمَ عَارِیاً اَمِ النَّحْرَ
مَنْحُوراً بِبِیْضٍ صَقِیلَةٍ ایا شکایت کنم بتو برهنگی خود را یا بیان کنم درد دل خود را اَمِ الثَّوْبَ مَسْلُوباً
اَمِ الْجِسْمَ عَارِیاً اَمِ النَّحْرَ مَنْحُوراً بِبِیْضٍ صَقِیلَةٍ ایا شکایت کنم بتو برهنگی خود را یا بیان کنم درد دل خود را
و حزن و الم خود را از گلوی بریده تو اَمِ الظَّهْرَ مَرْضُوضاً اَمِ الشَّیْبَ قَانِیاً اَمِ الرَّأْسَ مَرْفُوعاً کَبَدْرٍ لِلدُّجَی
ایا شکایت کنم از الم عارض میشود مرا از استخوانهای شکسته تو یا محاسن بخون خضاب تو یا سر بریده تو
که از سر نیزه بلند کرده اند اَمِ الرَّحْلَ مَنْهُوباً اَمِ الْمُهْرَ نَاعِباً اَمِ الْوَجْهَ مَکْبُوباً بِحِجْرِ الطَّهِیرَةِ ایا درد دل خود را
بیان کنم از خیمه تاراج شده ات یا اسب پر از خونت یا روی پر از خونت که او را در افتاب انداخته اند کم

الضایعات الفاقدات حواسراً کَسَبَایَا الاِماء اُشْهِرْنَ فی کُلِّ بَلْدَةٍ اباشکایت کنم از حال یتیمان بی پناهت وحسرت کشان دربدرت که ایشان را مثل کنیزان در بلاد میکردانند اخی یا اخی قُلِ اللِّئامَ تَرَفَّقُوا لِسَلْبِ حَرِیمِی وارحَموا حالَ غُرْبَتِی ای برادر از سفارش نما به جماعت لئام که مدارا کنند با من کودکان درحم کنند بر غربت من اخی لَیْتَ هذَا النَّحْرَ کانَ بِنَحْرِی وَیالَیْتَ هذَا السَّهْمَ کانَ بِمُهْجَتِی ای برادر کاش بعوض تو مرا نحر کرده بودند وبجای سینه تو کاش سینه مرا شکافته بودند وکاش تیری که ببدن تو زدند بر جگر من زده بودند اخی یا اخی ما کانَ اَطْیَبَ عَیْشَنا وَاَطْیَبَ اَیّاماً تَقَضَّتْ بِطیبَةٍ ای برادر چه نیکو زندگی وعیش بود زمانی که در خدمت تو بودیم وچه نیکو اوقاتی بود اوقاتی که در مدینه گذشت اخی بَلِّغِ الْمُخْتارَ طه سَلامَنا وَقُلْ اُمُّ کُلْثُومٍ بِکَرْبٍ وَمِحْنَةٍ ای برادر سلام ما را با محمد مختار برسان وبگو دختر تو ام کلثوم بکرب ومحنت مبتلا گردیده اخی بَلِّغِ الْکَرّارَ عَنّی تَحِیَّةً وَقُلْ زَیْنَبٌ اُخْتُکَ تَشْتاقُ بِذُلَّةٍ سلام مرا به پدرم حیدر کرار برسان وبگو دختر تو زینب بذلت بهر طرف میدوانند اما وقایع بعد از واقعه عظیم شهادت آن شمس فلک امامت وهادی شبستان ضلالت چنانچه ابن طاوس وشیخ مفید ودیگران نقل کرده اند اینست که چون آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید ونفس مطمئنه اش ندای اِرْجِعی اِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً را اجابت نمود الی الرفیع الاعلی گویان بعالم قدس ارتحال نمود وداغ مصیبتش بر دل دوجهانیان گذارده شد باد سرخ عظیمی وغبار سیاه عظیمی برخواست وبجوی عالم ظلمانی وتاریک گردید کردید که کس چیز را نمیدید بحیثیتیکه آن قوم گمان کردند که عذاب بر ایشان نازل شده ودر روایت دیگر زمین متزلزل ومشرق ومغرب عالم را ظلمت گرفت وآفتاب منکسف شد وآسمان خون بارید آسمان تیره وتار گردید ومنادی در افق اعلی ندا کرد که قُتِلَ الْاِمامُ اِبْنُ الْاِمامِ قُتِلَ وَاللّهِ الْحُسَیْنُ ومردم همه در حیرت افتادند لشکر مخالف سه مرتبه تکبیر گفتند وصدا را به الله اکبر بلند کردند چه نیکو گوید یکی از شعراء وَیُکَبِّرُونَ بِاَنْ قُتِلْتَ وَاِنَّما قَتَلُوا بِکَ التَّکْبِیرَ وَالتَّهْلِیلا تکبیر میگویند که ترا کشته اند ای ابی عبدالله وحال آنکه بکشتن تو تکبیر وتهلیل را کشتند وتوحید وخدا پرستی را برطرف کردند صاحب مناقب وابن بابویه وابو مخنف وصاحب منتخب بالفاظ متقاربه روایت کرده اند که چون آنحضرت را شهید کردند اسب آنحضرت چون صاحب خود را کشته دید شیهه میکشید وفریاد میزد وحمحمه میکرد ابو مخنف میگوید میگفت اَلظَّلِیمَةُ اَلظَّلِیمَةُ مِنْ اُمَّةٍ قَتَلَتْ اِبْنَ بِنْتِ نَبِیِّها یعنی داد داد از امتی که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند وروبمعرکه ومقتل روانه شد در میان کشتگان میگشت پسر سعد گفت این جوان

جوان را بگیرید بدورش جمع شدند آنحیوان دست بر زمین میزد وبلکه میزد بدندان وبلکد وعدد چهل نفر را بجهنم فرستاد وسوار بسیاری را از اسب بر زمین انداخت آخر نتوانستند او را دستگیر نمایند پس پسر سعد فریاد زد که وای بر شما از او دور شوید واو را بگذارید تا به بینیم چه میکند از او دور شدند چون آن اسب دید که کسی به طلبش نیست آمد در میان کشتگان میگردید تا بدن آن نور دیده خیر البشر را دید پیش رفت بوی آنرا میکرد ومیبوسید وپیشانی را بر او میمالید وهو مع ذلک یَتَصَهَّلُ وَیَبْکی بُکاءَ الثَّکْلی وبا دو چشم این نعره میزد ومثل زن بچه مرده اشک از دیده میریخت بنحویکه هرکس حاضر بود متعجب گردید پس بجانب خیمهها روانه گردید وبیابان پر کرده بود از صدای او زینب خاتون صدای اسب برادر شنید بسکینه گفت سکینه اسب برادرم میاید بلکه پدرت آمده است اُخْرُجی اِلَیْهِ وَاسْتَقْبِلی از برای استقبال پدر بیرون رو سکینه از خیمه بیرون آمد وخاری بروانداخته بود چون نظر کرد اسب را دید دید که پدرش را ندید نظر بر صورت آن کرد دید بال وکاکل او را خون آلوده دید پس مقنعه از سر کشید وجامه را درید وفریاد زد که قُتِلَ وَاللّهِ الْحُسَیْنُ بخدا قسم که پدرم را کشتند ومرا یتیم کردند پس ناله واقتلاه واغربتاه واابعد سفراه واطول کرباه واضیعتاه برآورد ودر طپانچه بر رو میزد زینب خاتون صدای او را شنید نعره واحسیناه از دل کشید زنان از خیمهها بیرون ریختند همگی جامهها را چاک زدند وطپانچه بر رو زدند وناله وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واحسناه واحسیناه برآوردند وفریاد وااخاه وااغربتاه واقلة ناصراه برکشیدند ومیگفتند الیوم مات محمّد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم ماتت فاطمة الزهراء امروز جدما از دنیا رفت امروز علی مرتضی را شهید کردند امروز فاطمه زهرا از دنیا رفت پس چنان شور وفغان از آن بیکسان بلند شد که ملائکه آسمان بضرع در آوردند فَمِنْ نَدْبِهِمْ فَلَقَطَّعَتْ کَبِدُ اَحْمَدَ وَکُلُّ تَنادی بِالرِّزِیَّةِ الْاِمامِیَّةِ چنان ناله کردند بعضی از ایشان بلند که جگر پیغمبر پاره گردید وهریک از سوز دل آنحضرت را ندا میکردند که یا حضرت رسول الله شَدَّ ما عَلَیْنا وَمِنْ آلِکَ الْغُرِّ الْکِرامِ بِحافِقٍ یا رسول الله نظر کن وشدت حال ما غریبان را ببین واولاد عزیز خود را در تنگنای محنت ببین وَهذِی تُنادی رَبِّ عَجِّلْ مَماتَنا وَهذِی تُنادی الْغَوْثُ مِنْ عَظِیمِ مالَقی یکی میگفت خدایا اجل ما را نزدیک کن قبض کن روح ما را یکی میگفت الغوث الغوث آخر فریادرسی نیست که ما را فریاد رسی کند عمر سعد گفت خیمهها ایشان را آتش زدند یکی بار گفت آیا کسی نبود که بحسین علیه السلام گردی یا بخواهر حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله را بسوزانی ومکر سنگ نبود زمین ما را فرو برد بیوا شقی امر کرد بنهب خیمهها وتاراج اسباب ایشان انکروه بیشرم مانند سیل رو بخیمهها کردیدند هر چه بود از ایشان بردند حتی آنکه چادر ومقنعه از سر زنان میبردند خلخال از پای

شدید داشت و با شمر علیه اللعنه بود جماعتی از پیادگان گفتند ایا اجازه میدهی که بکشیم کفتم سبحان الله اتقتل
الصبیان اینکودکان را میکشید این کودک بیمار است و بخود مشغول او را از او دفع کنید ایشان دفع کردم
ایشان را از او دفع کردم عمر بن سعد امد نزد خیمهای زنان چنان شیون و صیحه زدند و چنان گریه کردند
کر ان سنگدل با ایشان رحم کرد و گفت کسی داخل خیمه زنان نشود و کسی متعرض این بیمار نگردد
و ان زنان با او التماس کردند که از اسباب ما انچه ربوده اند بما رد کنند که خود را بپوشیم ان ملعون گفت هر
کس چیزی از ایشان برده رد نماید و لکن بخدا قسم احدی چیزی پس نداد پس جماعتی را موکل ان زنان
کرد ندر یا خیمهای ایشان که کسی فرار نکند حمید میگوید دیدم زنی از قبیله بکر بن وایل که با شوهرش
در لشکر پسر سعد بود چون دید ان قوم بیحیا دست بجهایی دختران خیر النساء زده ایشان را
برهنه میکردند و شمشیری برداشته بجانب خیمها روان شد و میگفت ای ال بکر بن وایل اتسلب بنات
رسول الله کجا یند طلب کنند کان خون رسول الله پس شوهر ملعونش امد او را بسوی منزل خود برگردانید
چه نیکو میگوید شیخ جلیل شیخ عبد النبی بحرانی یا لذل الاسلام یا غیرة الله وما الله بالقصاص عجول
داد از ذلت اسلام کجا است غیرت خداوندی اری غیرت خداوندی هست و لکن بتعجیل مرد انتقال کرد کشی
نیست ز یرا که میداند که از قبضه قدرتش بیرون نمیروند یا بنات البتول ما انه عما نیل منکن بالطفو
غفول ای دختران فاطمه غافل نمیباشد خدا از انچه بشما کرده اند این گروه از خدا بنحبر اماطوا الحجاب
منکن بین الناس والله شاهد و وکیل ایا حجاب را از شما میکرید و شما را بی حجاب میگذارند در میان
خلایق و حال انکه شما برگزیده خدا یید و خدا شاهد و وکیل میباشد لیت شعری این البتول الا
این علی بل این الرسول لیروکن بالعراء و علیکن من الذل والهوان کجا است مادر شما فاطمه زهرا
و پدر شما علی مرتضی و جد امجد شما که برهنه شده اید در میان دشمنان و ذلت و خواری شما را فرو گرفته
از فاطمه صغری روایت شده است که من در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم پدرم و اصحاب او که ایشان را
کشته بودند مانند گوسفند قربانی و بر روی ریگ بیابان انداخته بودند و اسبهای مخالف بر جسد های
مطهره ایشان میتاختند و در فکر بودم که ایا بعد از پدرم بر ما زنان چه روی خواهد داد ایقتلونا
ام یأسروننا ایا ما را مثل مردان میکشند یا ما را اسیر میکنند ناگاه مردی دیدم سرخ از و چی رو بسوی زنان
میامد و زنان را او میکرد نجیب این ملعون زنها را میدواند بکعب نیزه و کعب نیزه بر پشت زنان
میزد و ایشان را برهنه میکرد و ایشان بیکدیگر پناه میبردند و ناله واجداه وا ابتاه واقلة ناصراه و لحسناه
واحسیناه برکشیده بودند و میگفتند اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا ایا فریاد رسی نیست

اطفال و گوشواره را از گوش زنان میبریدند و بسا بود که گوشواره را میکشیدند و گوش ایشان را
پاره میکردند بلکه بسا بود که گوش بعضی را میکندند فکم حرموا من اذن حوراء تختلی و کم لطموا
من خد عبلة عاتق چه بسیاری از گوشهای ان زنان حور وش صبا منظر را که پاره کردند بجهة
گوشوار و چه بسیار طپانچه که زدند بر روی ان دختران جمیله که بسیار اذا قصها ضرب السیاط براسیها
ولم یک واق تتقی بالمرافق اما از اسیران دا با تازیانه بر سر و پشت میزدند و هرگاه رو های خود را
بی ساتر میدیدند بدست خود روی خود را از نامحرمان میپوشیدند و تهدی علی الاقتاب فی الوح
زادها و تضرب تعدی بالسوط فوق العواتق ایشان را بر قبیحها شتران نشانیدند و نوشته
ایشان ندبه و نوحه و ناز بانه دشمنان بود که بر سر و پشت ایشان میزدند ابن بابویه در امالی روایت کرده
باسناد خود از فاطمه دختر سید الشهداء علیه السلام که انجماعت ببدین داخل خیمه شدند من کودک و صغیر
بودم و در پایم دو خلخال از طلا بود ملعونی پیش امد و خلخالها را از پایم بیرون میکرد و گریه میکرد گفتم
ما یبکیک یا عدو الله ای دشمن خدا چرا میگریی گفت کیف لا ابکی و انا اسلب بنت رسول الله چرا نگریم
و حال انکه دختر پیغمبر را برهنه میکنم گفتم برهنه مکن مرا گفت میترسم غیر من کسی ان را ببرد پس از ان بود
جمیع انچه در خیمهای ما بود بردند حتی چادر را از پشت ما میگرفتند صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب
الموسوی روایت کرده اند که جمیع انچه در خیمها بود بردند تا اینکه گوشواره در گوش ام کلثوم خواهر امام
حسین علیه السلام گرفتند و گوش او را پاره کردند و زنان جامه که بر پشت داشتند از ایشان میگرفتند
شیخ فخر الدین در مقتل خود نقل میکند از زینب خاتون دختر امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که گفت
من بر در خیمه ایستاده بودم مردی که چشمهایش ازرق بود داخل خیمه شد و انچه در خیمه بود گرفت و متوجه
ایضا بر من بود گرفت نظر کرد دید که زین العابدین علیه السلام بر روی پوستی خوابیده ان را از زیر او
کشید و او را بر زمین انداخت و امد بسوی من و مقنعه مرا گرفت و دو گوشواره که در دو گوش داشتم گرفت
و لکن گریه میکرد گفتم با وجود که خدا ترا لعنت کند هتکتنا و انت مع ذلک تبکی پرده حرمت ما را دریدی
و ما را برهنه کردی و با وجود این گریه میکنی گفت گریه میکنم بجهة انچه بشما رو داد زینب میگوید بخشم
امدم و گفتم خدا دست و پای ترا قطع کند و در اتش دنیا بسوزاند ترا قبل از انکه با اتش اخرت بسوزی
از دعای ان مظلومه بعد از خروج مختار او را گرفتند و دست و پای او را بریدند و با اتش سوختند لا رحمه الله
حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که میدیدم زنان و دختران او را و عیال او را که جامه بدن ایشان را از
ایشان میگرفتند چون بنزد علی بن الحسین علیه السلام رسیدند او را دیدند که بر فراش خوابیده و مریض شدید

کہ مارا از دست این ظلم نجات دهد آیا مسلمانی نیست که ظلم را از ما دفع نماید فاطمه میگوید و حم
بر پروازامده و لرزه بر اعضایم افتاد و بهر طرف نظر میکردم که عمه‌ام ام کلثوم را ببینم و باو پناه
برم ناگاه دیدم آن ملعون قصد من کرد گفتم چاره نیست مگر که بگریزم بسوی صحرا و بصحرا گریختم
دیدم آن ملعون بعقب من میاید تسپانو رسیدم وَاِذَا بِكَعْبِ الرُّمْحِ بَيْنَ كَتِفَيَّ ناگاه دیدم کعب نیزه را
میان کتف من زد من برو درافتادم آن ملعون امد گوشم را پاره کرد و گوشواره از گوشم ربوده و خون
از رویم جاری گردید و مقنعه از سرم برداشت بنحویکه آفتاب بر سرم میتابید و بسوی خیمها برگشت من
غش کرده بودم و بیهوش افتاده بودم چون بهوش امدم دیدم عمه‌ام بر بالینم نشسته و گریه میکند
و میگوید برخیز برویم ببینیم بر دختران و برادر بیمارت چه گذشته گفتم ای عمه آیا کهنه داری
که سرم را از نامحرم بپوشم عمه‌ام گفت ای عمه منهم مثل تو بیبا ترمیباشم و نظر او کردم فرأیت رأسها
مکشوفة ومتنها قد اسودّ من الضرب دیدم که سر فرزند فاطمه علیها السلام را که برهنه بود و پشتش
از زدن تازیانه سیاه شده بود فهل مبلغ بنت النبي بناتها عرایا کاسرا الروم منکشفات
آیا کسی هست که خبر کند دختر پیغمبر را که دختران او را برهنه کرده اند و مانند اسیران روم و فرنگ
منکشف سر برهنه میباشند أفاطم قومي من ستورك واجعي يتاماك في ذل السبا وشتات
ای فاطمه برخیز و از پرده بیرون بیا و ببین یتیمانت که در ذلت و اسیری گرفتار و متفرق شده اند جمع
اوری نما فاطمه میگوید بخیمه برگشتم و آنچه در خیمه بود تاراج کرده بودند و برادر مظلومم علی بن
الحسین علیهما السلام را دیدم در گوشه برو درافتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی و مرض طاقت
نشستن نداشت پس ما براو میگریستیم و او بر ما میگریست ابن طاوس روایت کرده که اهل بیت را
از خیمها بیرون کردند و آتش برانها زدند واو بدأة فخرجن حواسر مسلبات حافيات باكيات
آن زنان چون این بیشرمی را از آن اشقیا دیدند از خیمها بیرون ریختند با سر و پای برهنه گریه کنان محتشم
آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد کاش آن زمان سرادق
گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بیستون شدی کاش آن زمان ز آه جگرسوز اهل بیت
یکشعله برق خرمن گردون دون شدی ابن طاوس میگوید که عمر بن سعد ملعون ندا کرد که کیست که
برود و بدن مطهر سید الشهداء علیه السلام اسب بتازد پس ده نفر از لشکر شقاوت اثر از برای
این امر عظیم پا در میدان جرات نهادند و اسامی ایشان را ذکر کرده و از ابو عمر زاهد روایت کرده
که در شان نسب ایشان نظر کردیم مجموع از اولاد زنا بودند و از فاطمه دختر سید الشهداء علیه السلام

علیه السلام نقل شده که بدر در برهنگی و اسیری خود مبتلا بودیم که دیدم منادی ندا کرد بیایید بدن حسین
علیه السلام را پامال سم ستوران کنید گفت باد زیانی کربی لکنت این را بگو بیچون این را شنیدم نتوانستم
بر نشینم و بر جای خود قرار گیرم من و عمه‌ام بر خواستیم ولکن من خواستم که از امکان دور شوم که نبینم
این عمل را نسبت به پدرم و اما عمه‌ام سراسیمه روانه قتلگاه گردید و بگمانش اینکه میتواند که ان را
دفع نماید تا اینکه خود را بنزد جسد مطهر انحضرت رسانید بدانکه از کلام ابن طاوس ره و غیره بر
میاید که این جماعت پلید این فعل شنیع را مرتکب شدند و از کثیری از اخبار و زیارات نیز مستفاد
میشود و علما شعراء نیز در مراثی و قصاید ذکر کرده اند اما احادیث از انجمله روایت علی بن ساباط
است که از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در کیفیت شهادت انحضرت که بیان فرمودند بنحوی
که دل سنگ را آب میکند و در آخر حدیث فرمودند ولقد اوطؤه الخيول بعد ذلك بعد از
کشتن اسبها را بر او راندند و اما از زیارات از انجمله فقره زیارت عاشورا است که از ناحیه مقدسه
بیرون امده و در کتب مزار مذکور است که خطاب میکند با انحضرت تطؤك الخيول بحوافرها و
تعلوك الطغاة ببواترها الی غیر ذلك و کلینی روایت کرده است که چون این اراده کردند فضه
خاتون عرض کرد ای سیده من یکی از آزادشدهای پیغمبر در دریا کشتی او شکست و بجزیره شیری بنزدیکی
او امد از او ترسید پس گفت یا ابا الحارث من آزاد کرده پیغمبرم همینکه نام مبارک انحضرت را شنید
همهمه کرد و در پیش روی او براه افتاد و او را براه رسانید و نجات داد ای سیده من در این نزدیکی
شیری میباشد بگذار که بروم و اعلام کنم او را که فردا میخواهند بدن فرزند پیغمبر را پامال سم اسبان
نمایند زینب او را اذن داد فضه میگوید رفتم بنزد آن شیر و گفتم ای شیر آیا میدانی که فردا بنی امیه
خواهند با حسین علیه السلام چه کنند اعلم انهم يريدون يواطئون الخيول ظهره بدانکه میخواهند اسب
بر بدن شریف او بتازند میگوید که بخدا قسم دیدم که آن شیر برخواست و روانه شد و من در عقبش
روانه شدم امد تا بنزدیک جسد اطهر انحضرت چون شناخت جسد انحضرت را و بروان مالید و خاک
میمالید و تضرع و زاری میکرد و از سرشب تا صبح اشک از دیده‌اش جاری بود چون صبح شد انجماعت
پلید بن نحیسای لزاده روانه شدند چون بنزدیک قتلگاه رسیدند و آن شیر را دیدند نرسیدند
و برگشتند ابن سعد گفت این را پنهان دارید و لله درّ الشاعر اصبحد رحوبي وحي الاله وعلمه
تحطمه في عدوها الضمر الجرد ای برادر انسیکه مخزن علوم الهی و محل رموز نامتناهی بود از ادر هم می
شکستند بپای اسبها وجسم له الافلاك والارض كونت يظل ثلاثا ماتها ضمة لحد ای ابد بکه

یعنی او و بواسطهٔ او آسمانها و زمینها مخلوق گردید سر روزافزون او بر روی زمین میاندازند و او را دختر
نمی‌نمایند وَرَأْسٌ تُرَبّی فی حِجْرِ فاطِمَ اَغْبَرُ تُنُوِّءُ بِهِ فِی الْبِیدِ خُطْبَةٌ بَلَدٌ آیا این سری که روزگارها
در کنار جناب فاطمه علیها السلم قرار داشت او را بر نیزه میزنند و در بیابان میگردانند بدانکه بعد از
نهب و غارت و سوختن خیمه‌ها و عزا دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و بقیهٔ زنان و کودکان که بودند
ایشان را اسیر و دستگیر کردند بخدا قسم که این حکایت جگرها کباب می‌نماید زیرا که اسیر کردن دختران
پیغمبر صلی الله علیه و آله با این ذلت گفتنی و شنیدنی نمی‌باشد یا لَیْتَنی صُمّاً قَبْلَ اَنْ تَقْرَعَ اُذُنی
بِسَبْیِ النِّساءِ الْهاشِمِیّاتِ کاش کر شده بودم و نمی‌شنیدم که زنان هاشمیه اولاد رسول هاشمیه را
اسیر کرده‌اند مُکْتَفاتٍ عَلَی الاَقْتابِ عارِیَةً مَصْفُودَةً بِجُسُومٍ عَبْهَرِیّاتٍ آه کاش نمی‌شنیدم
که ایشان را برهنه بر قتبهای برهنه سوار کردند و بدنهای ضعیف ایشان را بقید و زنجیر مقید کردند
بدانکه از بعضی از حکایات مستفاد می‌شود که ایشان را در محامل و کجاوه‌ها نشانیدند چنانچه در
حکایت مسلم جصاص خواهد آمد ولکن از روایات و زیارات و قصاید اشعار علما بر می‌آید که ایشان را
بر اقتاب عاریه و بالانهای عاری نشانیدند پدر و مادرم فدای مظلومی شما باد ای اهل بیت
بلکه بر می‌آید از اخبار و غیره که ایشان را بقید و زنجیر در آورده‌اند چنانچه در زیارت صاحب الامر سلام
الله و سلامه علیه است که از ناحیهٔ مقدسه بیرون آمده است که میفرماید وَسُبِیَ اَهْلُکَ کَالْعَبِیدِ
وَصُفِّدُوا بِالْحَدِیدِ فَوْقَ اَقْتابِ الْمَطِیّاتِ اهل و عیال ترا اسیر کردند مثل بندگان و ایشان را با آهن
و زنجیر مقید کردند و بر قتبهای شتر نشانیدند تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهاجِراتِ یُساقُونَ فِی الْبَرارِی
وَالْفَلَواتِ اَیْدِیهِمْ مَغْلُولَةٌ اِلَی الاَعْناقِ یُطافُ بِهِمْ فِی الاَسْواقِ بریان میکرد و میسوزانید روهای
ایشان را حرارت آفتاب ایشان را در بیابانها میراندند و با دستهای غل شده با گردن نهاده در بازارهای
گردانیدند محتشم جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی‌عماری و محمل شتر سوار عَجَباً مِنَ
السَّبْعِ الطَّرائِقِ کَیْفَ لَمْ تَنْشَقَّ وَالاَرَضِینَ لَمْ تَنْصَدِعْ اَسَفاً عَلَیْهِ وَالْکَواکِبِ کَیْفَ لَمْ تَنْتَثِرْ وَ
الاَفْلاکُ لَمْ تَتَعَطَّلْ تعجب دارم که چرا آسمانهای هفت‌گانه منشق نگردید و زمینها شکافته نشد و چرا
ستارها بر زمین نریختند و چرا افلاک از حرکت نایستاد قُتِلَ ابْنُ فاطِمَةَ وَتِلْکَ حَرِیمُهُ بِیَدِی الاَعادِی
لا کَفِیلٌ وَلا وَلِیٌّ حسین علیه السلم پسر فاطمه علیها السلم را کشتند و اهل و زنان و حرمش بدست دشمنان گرفتارند
نه ایشان را کفیلی و نه دوستی هَلْ تَقْبَلُونَ بِاَنْ خَیْرُ بَناتِکُمْ فِی الاَسْرِ یَسْتَعْطِفْنَ مَنْ لَمْ یَقْبَلْ اِسْتِعْطافَها
آیا می‌پسندید که بهترین زنان شما را بلکه بهترین زنان عالم را اسیر کنند و التماس کنند با ایشان مدارا کنی گویند ما را

ما را رحم کنید و اذیت مکنید کسی از ایشان قبول نکند قُومُوا اِذا لَمْ تُدْرِکُوهُ تَدارَکُوا تِلْکَ الْعَقائِلَ
مِنْ کَفِّ الْجَحْفَلِ اگر سید و مولای خود را ادراک نکردید که جان را فدا کنید و او را از دست کفار خلاص
کنید برخیزید و این زنان مخدره را از دست این لشکر کفار خلاص نمائید باری ایشان را اسیر کردند
و روانه کوفه کردند بروایتی از جهة عبادت ایشان را بقتلگاه گذرانیدند و بروایت ابن طاوس اسیران
ایشان را قسم دادند بِحَقِّ اللّٰهِ اِلّا ما مَرَرْتُمْ بِنا اِلی مَصْرَعِ الْحُسَیْنِ بخدا ما را بسوی محل کشته شدن حسین
علیه السلم بگذرانید چون آن اسیرانرا نزدیک قتلگاه گذرانیدند و آن شهیدانرا برهنه و عریان بدنهای
پاره پاره و دست و پای بریده شده در خاک و خون طپان دیدند چنان خروشی بر آوردند که ساکنان
ملاء اعلی را بتضرع و زاری در آوردند و چنان شورشی در میان آن اسیران دلسوخته افتاد
که آشوب و انقلاب در جمیع ذرات عالم افتاد و دست بر سر زنان و واحسینا علیه السلم گویان
خود را از شترها بر زمین ریختند و در بعضی روایات که همگی بدور جسد سرور شهیدان جمع
شدند چون آن بدنی را که جبرئیل گهواره جنبانش بود پیغمبر خدا بر سینه‌اش می‌نشانید برهنه عریان
و پاره پاره دیدند همگی خود را بر روی الجسد شریف انداختند و خون شریف او را بر روی و موی
خود میمالیدند و نالهٔ واحسیناه و امظلوماه و اقتیلاه بر آورده بودند و اما زینب خاتون همین
که نظرش بر بدن نازنین برادر افتاد و بوسه‌گاه مصطفی صلی الله علیه و آله را از خنجر بیداد پاره
دید و بدن شریفش را عریان یافت نعره زد که هذا حسین این حسین است چنان نعره زد که بعد از
هزار سال هنوز صدای او بگوش عالمیان میرسد پشت عالم از آن میلرزد محتشم بی اختیار
نعرهٔ هذا حسین از او سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد راوی میگوید بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب
دختر امیر المؤمنین علیه السلم را که با آواز حزین و دل غمگین میگفت وامحمداه صَلّی عَلَیْکَ مَلیکُ
السَّماءِ هذا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ مُقَطَّعُ الاَعْضاءِ اینک حسین تست که بدنش را بخونش رنگین
کرده‌اند و اعضای شریفش را پاره پاره کرده‌اند و ما دختران توایم که ما را باسیری گرفته‌اند بسوی خدا شکایت
میکنم مصیبت خود را و درد دل خود را بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا علیهم السلم وامحمداه هذا
حُسَیْنٌ بِالْعَراءِ تَسْفی عَلَیْهِ رِیحُ الصَّبا قَتِیلُ اَوْلادِ الْبَغایا اینک حسین تست که برهنه کرده‌اند و باد
بر او میوزد و غبار بر او میفشاند و کشتهٔ اولاد زناکار گردید هذا حُسَیْنٌ مَجْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفا مَسْلُوبُ
الْعِمامَةِ وَالرِّداءِ این حسین تست که سرش را از پشت گردنش بریده‌اند و عمامه و ردایش را بغارت
برده‌اند باحزناه باکرباه اَلْیَوْمَ ماتَ جَدّی رَسُولُ اللّٰهِ امروز جد بزرگوارم از دنیا رفت کجائید ای اصحاب

محمد مصطفی اند ... محمد مصطفی میباشند که ایشانرا اسیر کرده اند هذا النبی قد کنت ...
... من جد و دحضنا انهما الجد بزرگوار من حسین است که همه شکلوش را میبوسید امر
بو سر ناهرا از دم شمشیر بریدند من بعد حجر که یا رسول الله قد الفی کرمی جانی ثری رمضا انها یا رسول الله
این بدنی که در اغوشت پرورش دادی اخر او را برهنه بر خاک گرم صحرا انداختند پس ام مظلوم میدید
پر خون و دل بریان و سینه سوزان رو بجانب سر شهیدا کرده و میگفت فدای تو شوم ای مظلومی که
لشکر ترا در روز دوشنبه غارت کردند فدای تو شوم ای مظلومی که ترا او از کون کردند بابی المهموم
حتی قضی بابی العطشان حتی مضی فدای تو شوم شهیدی که ترا با غم واندوه کشتند فدای تو شوم مظلوم
کربلا ای تشنه شهید کردند بابی من لا هو غائب فیرتجی ولا جریح فیداوی فدای تو شوم ای
انکه نه بسفر رفته تا امید بازگشت داشته باشیم و نه مجروح هستی که زخمهای ترا مرهم پذیر باشد
بفدای تو شوم ای شهیدی که از ریش قطرات خون جاری میباشد بفدای تو شوم ای سبط
خدا بفدای تو شوم ای نور دیده فاطمه زهراء راوی گوید فوالله انکت کل صدیق و عدو بخدا
قسم که همه دوست و دشمن را بگریه در اورد و در بعضی از روایات وارد شده است که حتی اینکه اب
از چشمهای اسبان غالب فجار بسته بود و سمها ایشان از ادب بدن ایشان تر شده بود صاحب منتخب شیخ
فخر الدین نعیمه کرده که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید که با بدن برهنه بر زمین افتاده و بادها
بر انجسم شریف و بدن لطیف میوزد خود را از بالای شتر بر زمین انداخت وامد وان بدن مطهر را در
اغوش گرفت بگریه و ناله میگفت یا رسول الله فرزند ترا ببین که بی غسل و کفن بر زمین افتاده و بادها
بجامه غبار او را کفن پوشانیده و بدنش را بخون کردنش غسل داده شده و اینک اهل و بیند که ایشان را
اسیر کرده اند و بدلت هر طرف میدوانند و دوستی نیست که دفع شر از ایشان نماید و اینک سر
او است که با سرهای اولادش بر نیزها زده اند چون الجماعت بیدین مطلع شدند او را بجبر از
ان بدن شریف جدا کردند ابن طاوس روایت میکند که سکینه چون بدن مطهر پدر را بدید در خاک
و خون غلطید دوان دوان امد و خود را بروی ان بدن شریف انداخت وافتاد و گریست که غش
کرد و میگوید در عالم غش شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید شیعتی ما ان شربتم ماء عذب
فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ایشیعیان من هر گاه اب خوشگوار بنوشید مرا یاد
کنید و هر گاه غریبی یا شهیدی را ببینید بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید وانا السبط الذی
من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی اخر من فرزند پیغمبر شما هستم که مرا بجبر تر کشتند

وگناه کشتند و بعد از کشتن بدن مرا پامال سم اسبان کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی کاش در روز عاشورا حاضر بودید و میدیدید که چگونه
استغاثه میکنم و شربت ابی از برای طفلم میطلبم و ایشان رحم نمیکنند مرا و نمی دهند وسقوه سهم
بغی عوض الماء المعین یا لرزء ومصاب هد ارکان الحجون و در عوض اب تیر بر حلقوم طفل من
زدند ای داد از این مصیبت که ارکان هدایت را منهدم کرد ویلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین
فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین وای بر این گروه که قلب رسول خدا را مجروح کردند پس لعنت
کنید ایشان را هر چه میتوانید در همه اوقات چون بهوش امد بر صورت و سر میزد و موی خود را میکند
پس جماعتی از ان عربهای بیدین بلدو را نطفل جمع امدند و او را از سر ان بدن شریف کشیدند و در
حدیث معتبر روایت شده است که سید الساجدین علیه السلم فرمودند که چون پدرم با اولاد و برادران
و سایر اهل بیت او را کشتند و زنان و حرم او را بر جهاز شترها سوار کردند و ما را بسوی کوفه
روانه کردند پس نظرم بر ایشان افتاد دیدم ایشان را که بر زمین افتاده و کسی ایشان را دفن نکرده پس
این بر من گران و عظیم امد و غلق و اضطراب شد یکه در من بهم رسید که نزدیک بود روح از بدنم بیرون
رود چون عمه ام زینب خاتون این حال را در من مشاهده نمود گفت مالی اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی
وابی واخوتی ترا چه رسیده که می بینم روح از بدنت بیرون (نزدیکست) رود ای یادگار جد و پدر و برادرانم من
گفتم ای عمه چگونه جزع و فزع نکنم و حال انکه می بینم اقای خود را و برادران و عموها و عمزادگان و اقوام
که بر زمین افتاده و بدنهای ایشان بخون رنگین گردیده و برهنه و عریان نموده اند ایشان را نه کسی کفن
میکند ایشان را و نه کسی دفن مینماید این کشتگانرا و نه کسی نزد ایشان نزد میاید و امد و شد مینماید کانهم
اهل بیت من الدیلم والخزر گویا ایشان را مسلمان نمیدانند و از کفار میدانند پس عمه ام گفت ای
نور دیده جزع مکن بخدا قسم که این امر خبر داده است جد و پدر و عم تو و بتحقیق که خدا گرفته است
میثاق و عهد از گروهی از این امت که فراعنه امت ایشان را نمیشناسند و معروف میباشند در اسمانها که ایشان
جمع مینمایند این اعضا متفرق شده را و دفن مینمایند این جسد بخون الوده را و در این صحرا علامتی از قبر مقدس
بدن سید الشهداء بر پا مینمایند که اثر ان بگذشتن ایام مندرس نگردد و ائمه کفر و اشیاع و ضلالت در کوشش
محو بر طرف شدن ان خواهند کرد ولکن اثر ان هر روز ظاهر تر خواهد شد و شان ان بلند تر خواهد
شد وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
مجلس دویم در بیان کیفیت وقایع المر محنت بکوفه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين واشرف السفراء المقربين وافضل اهل السموات والارضين محمد وآله الاطيبين وارومته الانجبين واهل بيته المظلومين خصوصا على نجله وفرخه وسبطه الامين المكين الممنوع من الماء المعين المذبوح الاهل والبنين الشهيد الطعين والاسير المهين صاحب الداء الدفين والجسد المرضوض من الهجين والسلو الزهين والراس المشهر في البلاد بين الفئة الباغية الظالمين والشيب المخضب من ظلم الفرقة الطاغية الفاسقين محزوز الخباء مسلوب الرداء منهول الخيام مقتول القطاء مذبوح القفاء مقطع الاعضاء بسيف اشقى الاولين والآخرين المذبوح بامر اللعين ابن اللعين الامام المكين والليث العرين الذي هو للخلق امان وللحق مبين سيدنا ابي عبد الله الحسين ابن امير المؤمنين وبعد فقد قال الله سبحانه كم تركوا من جنات وعيون وزروع ومقام كريم ونعمة كانوا فيها فاكهين كذلك واورثناها قوما آخرين فما بكت عليهم السماء والارض وما كانوا منظرين پروردگار جليل در مذمت كفار وهلاك ايشان بجهت عبرت ديگران ميفرمايد چه بسيار گذاردند بعد از خود از باغستانها وچشمها وزراعتها وخوانهايي که بمنازل رفيعه که در آنها خوش ميگذرانيدند وبعد از هلاك ايشان بديگران ميراث داديم وبر هلاك ايشان آسمان وزمين گريه نکرد يعني کسي دلش بر ايشان نسوخت واعتنائي نکرديم بايشان ونبودند ايشان از مهلت داده شدگان بدانکه عزت وذلت ورفعت وجاه وخست وبلندي وپستي همه از خدا است کسيکه خدا او را ذليل کرد عزيز نميگردد وکسي که خدا او را عزيز کرد ذليل نميگردد وشخصي که خدا او را بلند کرد پستش نميتوان کرد وکسيکه خدا او را پست کرد بلند نميشود وهر کس که خدا او را دوست داشت همه چيز او را دوست ميدارد وهر کس که خدا او را دشمن داشت همه چيز دشمنش ميشوند واين مطلب بسيار واضح است وعقل ونقل بر اين شاهد است وبدانکه اگر چه خداوند جليل هر کرا ميخواهد بلند ميکند وهر کرا خواهد پست مينمايد يعز من يشاء ويذل من يشاء لکن نه بجبر هم نسبت عزت ورفعت را در بنده که خود فراهم داده راه بندگي را بخلق فرموده وايشانرا قدرت واختيار عطا داده هر کس سر بعبوديت بنهد بپيش گذارد عزيز وبلندش کرده هر کس که کمر خدمتش بر ميان جان بست او را خلعت خلعت ودوستي پوشيد هر آنکه او را گزيد او در سيدان جان سپاري گذارد خدا او را برگزيده تاج کرامت بر سرش گذارد وهر کس او را يافت در مقام مهانت وخذلانش واگذاشت وهر بخت برگشته که از درش گريخت ابد وبش برنجيد وهر شقي که عصيانش ورزيد در خذلان خود کوشيد ومراتب

ومراتب احسان او واسائه مختلف است بقدر خدمت عزيزت ميکنند وبقدر عصيان پستت ميکنند بقدر الکد تکسب المعالي بنا هست که بجهة زيادتي شقاوت آسمان وزمين وملائکه بر شخص لعنت ميکنند ودشمن او ميشوند وبنا هست که بجهة زيادتي طاعت وسعادت هر مخلوقي دوست او ميشوند وبالعکس چنانچه از پيغمبر خدا صلي الله عليه وآله روايت شده است که فرمودند که هر گاه خدا بنده را دوست داشت امر ميفرمايد ملکي را که بگويد اني احب فلانا فاحبوه فلان را دوست ميدارم شما هم دوستش داريد پس همه اهل آسمان او را دوست دارند پس محبت او در آب ميافکنند فما شربه بر ولا فاجر الا احبه پس هيچ شاميدني نيک وبدي مگر آنکه او را دوست ميدارد بلکه زمين وآسمان او را دوست ميدارند وگويا از دنيا برود مواضع عبادت او از زمين محزون ميشوند که چرا ديگر بر روي ايشان عبادت نميکند وابواب آسمان بر او محزون ميشوند که چرا ديگر اعمال او بالا نميرود بلکه آسمان وزمين بر او ميگريند هم چنانکه وارد شده است که جناب پيغمبر صلي الله عليه وآله بحضرت امير عليه السلام فرمود يا علي چون مؤمني بميرد آسمان وزمين چهل صباح بر او خواهند گريست وچون عالمي بميرد چهل ماه بر او ميگريند پس فرمودند يا علي چون تو شهيد شوي آسمان وزمين چهل سال بر تو خواهد گريست ولي اينست عزت خدائي نه آنچه مي بيني که در سلاطين جور وارباب غنا وثروت ميباشند از اينکه چهار نفر يا بترس يا بطمع بدور ايشان جمع شده باشند ودر دل همه کس ايشانرا دشمن دارند آسمان وزمين ايشانرا دشمن دارند وبعد از دو روز غل وزنجير کرده بجهنم در افتند وخلق از رفتن ايشان خوشحال شوند ولي بر ايشان نسوزد وچشمي بر ايشان نگريد واز نظرها برود واگر ياد کنند ايشانرا بلعن ياد کنند من اعتز بغير الله فهو ذليل والذين بکو انبياء واولياء را اگر چه عزت يافتند ان الله اصطفي آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران علي العالمين ذرية بعضها من بعض عزت اينست که اگر از دنيا برود آسمان وزمين از غمش بگريند از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت شده که روزي گذشت بر آنحضرت مردي از دشمنان خدا ورسول حضرت اين آيه را خواندند فما بکت عليهم السماء والارض وما کانوا منظرين يعني اين از آنهائيست بعد از مردنش آسمان وزمين برو نخواهند گريست پس گذشت بر او حسين عليه السلام پس فرمود لکن هذا لتبکين عليه السماء والارض لکن اينکه از دنيا برود همه اينها آسمان وزمين بر او خواهند گريست پس فرمود آسمان وزمين نگريسته است مگر بر يحيي بن زکريا وحسين بن علي عليهما السلام آري انبياء واولياء را خدا برگزيده وعزت داد آدم را صفوت داد ومسجود ملائکه اش گردانيد نوح را اجابت دعوت داد وسليمان را مملکت داد وداود را حکمت داد وابراهيم را خلعت خلت پوشانيد موسي را کليم خود گردانيد عيسي را معجزه وحکمت داد اسمعيل را ذبيح خود خواند يحيي را

مظلوم تا ابد آسمان و زمین را ماتم خانه اش کرده اند پس به درجات بعضها فوق بعض بدانکه اگرچه آدم
صفی خود کرده اند و مسجود ملائکه نموده او را و لکن حسین علیه السلم صفی و ابو الاصفیا و ابن الاصفیا گردید
چون نور او و جد و پدر و مادر و برادر او در صلب آدم علیه السلم بود با جهة ملائکه او را سجود کردند و اما نوح
اگرچه او را اولوا العزم و مستجاب الدعوه کرده اند شاکر و صابر بود لکن آخر دلتنگ شد از جفای قوم و نفرین
کرد بر ایشان و همه را هلاک کرد و سید الشهدا علیه السلام با اینکه جفائیکه بر او شد باحدی نشد صبر کرد
و قوم را بنفرین هلاک نکرد بلکه دعوت خود را ذخیره کرد بجهة عصیان امت سلیمان را اگرچه مملکت
و پادشاهی داد و لکن حسین علیه السلم پادشاهی خواهد نمود که ملک سلیمان در جنبش مانند قطره در
جنب دریا خواهد بود از مفضل بن عمر روایت شده که حضرت صادق علیه السلم فرمود کانی والله بالملائکه
قد زاحموا المؤمنین علی قبر الحسین بخدا قسم که گویا می بینم ملائکه را که ازدحام کرده اند بر قبر حسین علیه السلم
بنحویکه مزاحم مؤمنین و زیارت کنندگان او شده اند گفتم آیا ملائکه دیده میشوند و بنظر در می
آیند فرمود هیهات هیهات ظاهر میشود بخدا قسم بجهة مؤمنین حتی اینکه مؤمنین مسح مینمایند دو دستها
ایشان را بدست خود و نازل میکند خدا بر زوار حسین علیه السلم در صبح و شام طعام بهشت را و ملائکه
خدا ایشان میباشند حاجتی نخواهد از حوائج دنیا و آخرت و سر قریش مگر آنکه عطا مینماید او را خدا ای مفضل
گفت و اقره هذه الکرامه بخدا قسم اینست کرامت او پس فرمود ای مفضل آیا زیاد تو بگویم عرض کردم بلی ای سید
من فرمود گویا می بینم سریری از نور گذاشته اند و بر او قبه از یاقوت سرخ زده اند مکلل بجواهر و کانی
بالحسین جالسا علی ذلک السریر و حوله تسعون الف قبة خضراء و گویا می بینم حسین علیه السلم را که
بر آن کرسی کرامت نشسته و در دور او نود هزار قبه سبز زده اند و گویا می بینم مؤمنان را که او را زیارت
میکنند و بر او سلام میکنند خداوند جلیل با ایشان میفرماید که اینها از نعمت کشید بدو ذلیل شدید
امروز روز نیست که حاجتی از حوائج دنیا و آخرت نخواهید مگر آنکه نماید بدهیم پس همه اکل و شرب ایشان
از بهشت میباشد تمام شد حدیث ابراهیم را خلیل خود کرده اند زیرا که محبتش بخدا اینها بود و دست از
مال و جان و فرزند برداشت بجهة محبت او در حدیث است که او را گوسفند بسیار بود و روزی در صحرا
در نزد گوسفندان بود جبرئیل از گوشه بصدای خوش گفت سبوح قدوس رب الملائکة و الروح ابراهیم
گفت کی بود که نام حبیب مرا برد یکبار دیگر نام او را ببر ربع گوسفندان را بتو دهم باز همان را گفت
تا چهار مرتبه همه گوسفند از آن داد پس خداوند او را خلیل خود خواند و او را در آتش انداختند و جزع نکرد
و فرزند خود را کشته ندراه ماندگی سر نه پیچید و الحق هر یک از این مقامات مقامیست عظیم و لکن سید

سید الشهداء علیه السلم عوض یک فرزند دو فرزند شش برادر و ده نفر از اقوام و انصار را فدا کرد
در عالم مثل ایشان کسی هم نرسید و او اراده ذبح فرزند کرد و فرزند ذبح نکرد و سید الشهداء
علیه السلم فرزند را فدا کرد بنحویکه او را پاره پاره کردند و او را در آتش انداختند و لکن آتش بر او گلستان شد
سید الشهداء علیه السلم خود را در دریای آتش تیر و نیزه انداخت در جائش نیزه دشمنان و خیمه اش تیر
مخالفان بود و سایه بدنش شمشیر دشمنان و فرشش ریگ بیابان و نسیمش خاک و غبار نعل اسبان
موسی علیه السلم را کلیم خود کرده اند با او مناجات کرد و سید الشهداء علیه السلم را نیز باین شرف ممتاز کرده اند
چنانچه صاحب بحار الانوار و غیره ذکر کرده که آنحضرت با انس بن مالک برابر قبر رفتند رسیدند
بقبر خدیجه پس آنحضرت ایستاد و بانس بن مالک فرمود برو و از من دور شو انس میگوید من خود را
از او پنهان کردم چون ایستادن او در نماز طول کشید شنیدم او را که میگفت یا رب یا رب انت
مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه ای پروردگار تو آقا و مولای من رحم کن بر بنده حقیر که تو پناه
او میباشی یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لعبد تکون مولاه ای صاحب صفات عالیه بر تست
اعتماد من خوشا بحال بنده که تو آقا و مولای او باشی طوبی لمن کان خائفا ارقا یشکو الی ذی
الجلال بلواه و ما به علة و لا سقم اکثر من حبه لمولاه خوشا بحال آن بنده که خائف و ترسان
بوده باشد از خداوند خود شکایت نماید بسوی پروردگار ذو الجلال خود درد دل خود را و مرضی
و علتی نباشد او را از یاد تر از محبت و بمولایش اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه اذا ابتلی
بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه خوشا بحال آن بنده که شکایت کند از غصه خدا او را جواب
دهد و لبیک در جوابش گوید و هرگاه در تاریکی و ظلمت با خلوت نماید از روی تضرع خدا او را اکرام
نماید و بسوی خود نزدیک کرد او را پس بعد از آنکه این را گفت شنیدم که در جواب او ندا آمد که لبیک
عبدی و انت فی کنفی و کلما قلت قد علمناه لبیک ای بنده من تو در حفظ و کنف من میباشی و هر چه
گفتی دانستم صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه آواز ترا مشتاقند ملائکه
و بس است شنیدیم آواز ترا و دانستیم مطالب ترا دعاک عبدی یجول فی حجب فحسبک الستر قد
سفرناه دعای تو محجوب نمیباشد از من بلکه از همه حجابها میگذرد کافیست ترا ستر را برداشتیم
بجهة تو لو هبت الریح من جوانبه خر صریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبة و لا رهب و لا حساب
انی انا الله از خضوع و خشوع و خوف و ابتهال بنحویست که اگر بادی باو بوزد بر زمین خواهد افتاد
سؤال کن از من بی تشویش و خوف و بی حساب که منم خداوند یا عزت تو عیسی را صاحب معجزه و آیات کرده اند

مرده را زنده میکرد پیس را شفا میداد کور را روشن میکرد و حسین علیه السلم از برکت هدایتش خلق عالم را
از کفر و ضلالت که بد تر از موتست احیا کرد و فردا که منصب شفا عتش میدهند خلق عالم را از هلاکت ابدی
بجنات ابدی و نعیم جاوید میرسانند و اما احیا موتی و شفا مریض و غیر ذلک از معجزات انبیا ازاصحاب کرامات
سامیه بدیع نمیباشد امثال این امور پیدا جز نیست ایشانند که اگر اشاره کنند املاک منقلب میشوند
اگر خواهند عراق را شام و شام را عراق کنند و اگر خواهند مشرق را مغرب کنند و مغرب را مشرق فی هلامری
از ایشان معجزه بود بلکه خود ایشان معجزه بلکه اعظم آیات الهی بودند و در حالی از حالات ایشان چند
از ایشان صادر میشد که عقول و اوهام را حیران داد و همین بزرگوار و قتیکه بشکم مادر آمد مادر
حالیکه دو روز مین مدفون کردید انقدر از غرایب او ظاهر شد که عقلها سر گردان میباشند در شکم ما
ماهم همینکه نبیه سید جناب فاطمه علیها السلم میفرماید بخیر و برکت در خانه ما بهم سید چون چهار ماهه شد
مونس بود مرا در وحشت و تنهائی من هر روز خود را سبک تر میبافتم و نعمت و رحمت را بر خود فزون تر
میدیدم چون پنجماهه شد از نور او در شبها محتاج بشمع و چراغ نبودم و هر گاه در خلوت می نشستم
از اندرون خود صدای تسبیح و تقدیس و تهلیل میشنیدم در وقتیکه او را شهید کرده بودند و سر
مقدسش را بر سر نیزه کرده بود بالای نیزه قران میخواند و میکفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و از قبر شریفش انقدر معجزات ظاهر شد که هر کس را حیران کرده همین بس که خاکش شفای
دردها و ضرر بلاها و امان خوفها کردید و محل استجابت دعا کردید و بو تیشه از تو عبیر جباری اعزا
قصد نکرد مگر انکه کمر او شکسته شد و مریضی نرفت با صدق دل مگر انکه مرضش مرتفع شد مدتی برفت
مگر انکه دینش ادا شد اگر معجزات مذکوره را در کتب خواهی پس مستمع باش علی بن ابراهیم بسند خود روایت
میکند از حبابه والبیه که گفت من همیشه میرفتم بزیارت حسین علیه السلم و بخدمت و میرسیدم تا انکه پیری در من بان
چشمهایم بهم رسید و باین سبب مدتی ترک زیارت انحضرت کردم انحضرت خبر از من و احوال من گرفته بود
حکایت پیری مرا از برایش نقل کرده بودند نشسته در جای نماز که دیدم انحضرت با بعضی از اصحاب تشریف
اوردند و فرمودند بحبابه چرا مدتیست که بنزد ما نیامدی گفتم این مرض مرا مانع کردید و مقنعه را از
رویش برداشت اب دهن شریف را بر ان انداخت و فرمود شکر کن خدا را که این مرض را از تو دفع کرد ابحبابه نظر
کن در اینه ببین اثری می بینی چون نظر کردم بهر از ان موضع را ندیدم ابن شهراشوب نقل میکند که یکی از اصحاب
انحضرت تب کرد بتب شدید انحضرت بعیادت رفتند از در ان خانه که داخل شدند تب انشخص رید یکی گفت
راضی شدیم بانچه خدا بشما عطا کرده که تب از شما میکریزد حضرت فرمود والله ما خلق الله شیئا الا و امره بالطاعة

بالطاعة لنا بخدا قسم که خدا چیزی را خلق نکرده است مگر انکه امر کرده است او را باطاعت ما قطب
راوندی روایت میکند از یحیی بن ام طویل که در نزد حسین علیه السلم بودیم که جوانی گریه کنان از
در داخل شد حضرت فرمود چرا میگریی گفت مادرم از دنیا رفت بی وصیت و صاحب مال بود
و مرا گفت بعد از مردنش کاری نکنم تا بخدمت تو عرض کنم امر او را پس حضرت فرمود برخیزید برویم
بنزد این ضعیفه برخواستیم و رفتیم تا بدر حجره که ان ضعیفه مرده بود در ان بود انحضرت در پشت در
ایستاد و دعائی کرد چون از دعا فارغ شدند ناگاه ان زن برخواست و نشست و میگفت اشهد ان لا
اله الا الله پس با انحضرت نظر کرد و گفت ادخل یا مولای و مرنی بامرک ای مولای من داخل شو و انچه
مرا امر میکنی امر کن پس انحضرت داخل شد و بر پشتی نشست گفت وصیت کن خدا رحمت کند ترا پس
ان زن مال خود را بیان کرد و جای ان را نشان داد و گفت ثلث ان را از برای تو قرار دادم که بهر که خواهی
از دوستانت بدهی و دو ثلث دیگر بدین پسرم اگر او را از دوستان خود میدانی و اگر او را از مخالفین
میدانی از ان نیز خود بردار که مخالفین را حقی در اموال مومنین نمیباشد پس انحضرت را التماس کرد که
بر او نماز کند و او را دفن نماید پس ناگاه دیدم که برگشت بحال اول و مرده هم چنانچه اول بود یا شمایم
اخی الرحیم بن مریم وابوه فیهم الکها عبرة وابا موسی التبع منهم صدورها فلولاهم لم
یات ومنه بایة وهم جعلوا داود فیها خلیفة عن الله بل عنهم بحکم النیابة وحکمهم جار علی
الرسل کلهم کان جمیع الرسل من بعض امة فسل ادم والرسل من بعد ادم من الترب وارسالهم
للخلیفة وما عنهم استغنی رسول بما اتی بل الرسل فیهم ابدت حین ادت واما اسمعیل علیه
السلام را ذبیح خواندند چون جان خود را در راه خدا فدا کرد و یحیی را مظلوم نامیدند و حال انکه
یحیی را بجز اینکه او را کشتند و سرش را در مجلس ظالم ستمکار حاضر کردند زیاده نبود و اسمعیل مرا
بجز انکه دست و پا بستند و کارد بر حلقش گذاردند کاری نکردند ذبیح و مظلوم او بود که بدنش را هزار
نهصد و پنجاه زخم زدند و سرش را از پشت گردنش بریدند و عیالش را بو شتر تنها بستند در
بلاد گردانیدند و چوب بر لب و دندان او زدند و عیالش را در مجلس نامحرمان حاضر کردند و در حینیکه
ملک شربت اب باو ندادند و هر چند تا لب او اعطشا کرد بر او رحم نکردند بعد از وفاتش اب بر مزارش
بستند که اثار قبرش را بر طرف کنند چه نیکو میگوید سید جلیل سید شریف کاظمی لا خیر فی الدنیا
ولا فی اهلها بعد الحسین و یوم المستفضع چه خیری در دنیا و اهل دنیا و زندگی دنیا نیست بعد از
کشتن حسین علیه السلم و انچه باو کردند در ان روز فضیع ثم یجی الی تیر السواد ناهبا للحرم وهلاک المستبع

برخیز و جامهٔ سیاه ببر کن و سیاه بپوش و مهیای عزا و ماتم شو بجهة محرم که هلال هیشومش نوشد
مَا اَنْتَ اَوَّلَ لَابِسٍ لِمُصَابِهِ اَثْوَابَ حُزْنٍ صَبْغُهَا لَمْ يُقْلَعِ فَالْبَيْتُ بَيْتُ اللهِ قَدْ لَبِسَ السَّوَادَ تَوَقُّفًا لِلْمَأْتَمِ
الْمُتَوَقَّعِ تو اول کسیکه در این مصیبت سیاپوش میشود نیستی پیش از تو خانهٔ کعبه سیاه پوش کردید
فَبَكَى لَهُ جَزَعًا فَاَضْحَتْ زَمْزَمٌ فِيْنَا هُمَا مِنْ فَيْضِ ذَاكَ الْمَدْمَعِ از جزع بر مصیبت اوست که اشک
دیده ریخت و از اشک اوست که زمزم جاری کردید و اگر بدیدهٔ معرفت بر بینی اب زا از اشک دیدهٔ
کرد مصیبت انفیلهٔ عارفان و منتهی المطلب عالمیان ریخته فَوَحَقِّهِ لَمْ اَرْعَ ذِمَّةَ رُزْئِهِ اِنْ مَرَّ رُزْءُ
غَيْرِهِ فِيْ مَسْمَعِ بحق انشهید که اگر غیر از مصیبت او را گوش دهم و غیر از مصیبت او را مصیبت دانم وفا
داریشم و بعهد دوستیش وفا نکرده ام اَيَضِيْقُ فِيْهِ فَضَا الْفَلَاءِ وَتَضْمَنَ مِنْ بَعْدِهِ رُحْبُ الْفَضَاءِ
الْمَهْيَعِ آیا تنگ میکنند بر حسین علیه السلام بیابان را و او را در میان میگیرند و اسیر و محبوس میکنند
و من در وسعت و ارام میباشم بِاَبِيْ وَاُمِّيْ زَيْنَبُ بِنْتُ الْعُلٰى تَدْعُوا النَّبِيَّ بِحُرْقَةٍ وَتَوَجُّعِ پدر و مادرم
بفدای خواهر مظلومش زینب خاتون که در میان دشمنان با سوزش دل جدّ مجد خود را میخواند و میگفت
يَاجَدِّ قَدْ غَدَرَتْ اُمَيَّةُ غَدْرَةً بِبَنِيْكَ بَعْدَكَ مِثْلُهَا لَمْ يُسْمَعِ ای جد بزرگوار بنی امیه بعد از تو غدر
و مکر کردند با اولاد تو چنان غدری که مثل ان شنیده نشده يَاجَدِّ اَبْدَى ابْنُ اٰكِلَةِ الْكُبُوْدِ بِنَا بَدَايِعَ
قَبْلَهُ لَمْ تُبْدِعِ ای جد والا انبار پسر هند جگر خواره ظلمی با ما کرد که پیش از ان کسی مثل ان ظلم نکرده بود
مَنَعُوْهُ مَهْرًا قَدْ اُحِلَّ لِاُمِّهِ وَعَدُوُّهُ مِنْ شُرْبِهِ لَمْ يُمْنَعِ ای جد بزرگوار اب فرات که خدا بمهر مادرش قرار داده
بود از بر روی او بستند و دشمنانش را از ان منع نکردند لِلّٰهِ كَمْ نَهَلَتْ وَغُلَّتْ مِنْهُ اَسْيَافٌ وَغُلَّةُ
صَدْرِهِ لَمْ يَنْقَعِ آه آه چه بسیار از شمشیرهای کوفیان که از خون او سیراب شدند و سوزش قلب او را
تشنه لبی بر طرف نکردند مَا لِلْقِيَامَةِ لَمْ تَقُمْ وَلِنَارِهَا لَمْ تَضْطَرِمْ وَلِاَخْذِهِمْ لَمْ تُشْرِعِ چرا عالم خراب
نشد و چرا قیامت قائم نکردید و چرا اتش غضب الهی شعله ور نکردید و اینجماعت را نگرفت صَبْرًا سُلَالَةَ
اَحْمَدَ صَبْرًا عَلٰى مَا نَابَ مِنْ خَطْبٍ وَرُزْءٍ مُفْضِعِ ای دختر پیغمبر صبر کن بر این مصایب و بلیات که بر شما وارد
کردید بلی این بزرگوار صبر کرد بر مصایب روزگار و جان و مال خود را در راه خدا فدا کرد و خدا و ند جلیل
نیز او را عزیز کرد و مرتبهاش را بلند کردانید چنانچه مدفن او را و مزار او را محل امد شد ملائکه کردانید
و بقعهٔ او را بهترین بقاع کردانید و زیارت او را افضل طاعات و گریه بر مصیبت او را اشرف عبادات
کردانید چنانچه در حدیثست که فرمودند موضع قبر حسین علیه السلام معراج ملائکه است که فوج فوج ملائکه
بالا میروند و فوجی بر زمین می ایند و ارواح مقدسهٔ انبیا علیهم السلم زیارت کننده اش میباشند

میباشند چنانچه وارد شده است از حسین بن ابی حمزه که گفت در اخر زمان بنی امیه بیرون رفتم بجهة زیارت
حسین علیه السلم چون بغاضریه رسیدم صبر کردم که مردم بخواب رفتند و غسل کردم و رفتم که بزیارت انحضرت
مشرف شوم امدم تا بدر حایر ناگاه مردی را دیدم خوش روئی و خوش بوئی جامهای سفید پوشیده از
حایر مقدس بیرون امد و گفت برگرد که نمیتوانی بزیارت مشرف شوی رفتم بکنار نهر فرات و خود را
مشغول کردم تا نصف شب باز غسل کردم و رفتم که زیارت کنم انحضرت را دیدم باز همان مرد بیرون امد
و گفت برگرد که نمیتوانی زیارت کنی باز برگشتم و صبر کردم تا اخر شب شد غسل کردم و رفتم که بزیارت
مشرف شوم باز همان مرد بیرون امد و گفت نمیتوانی زیارت کرد گفتم باعث چیست که نمیگذاری بزیارت
فرزند پیغمبر و سید شباب اهل جنت بروم و من از کوفه امده ام و امشب شب جمعه است و میترسم که صبح
شود و لشکر بنی امیه مرا به بینند و مرا بکشند گفت برگرد نمیشود و حال وقت زیارت تو نیست گفتم اخر
چرا گفت موسی بن عمران ع از خداوند عالم رخصت زیارت انحضرت را خواسته او را رخصت داده اند
و با هفتاد هزار ملک بزیارت انحضرت امده اند و تا صبح در اینجا میباشند چون صبح شود بیا بزیارت
برگشتم بکنار فرات و صبر کردم تا صبح طالع شد غسل کردم و امدم کسی را ندیدم زیارت کردم و نماز صبح
کردم و بکوفه برگشتم و قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که قَبْرُ الْحُسَيْنِ عِشْرُوْنَ
ذِرَاعًا فِيْ عِشْرِيْنَ ذِرَاعًا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ یعنی بیست ذراع در بیست ذراع از قبر حسین علیه السلم
روضه ایست از روضهای بهشت و در ان معراج ملائکه است نیست ملکی مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر انکه
از خدا مسئلت مینمایند زیارت او را پس فوجی فرود میایند و فوجی بالا میروند عزیزی من تامل کن در
اینمرتبه که چه مرتبه ایست که بکسی داده نشده بلی خدا او را دوست داشت و عزیزش کرد که چنین او را بهترین عبادت
کردانید خصوصا اینکه بعد بال مکس از اسباب مرتبش معاصی کردانید عالم را عزا خانه اش و ملئکه و جنیان
عزادارش شدند ابن قولویه و دیگران روایت کرده اند که بعد از شهادت انحضرت گچ بران کوفه که بصحرا
میرفتند از برای گچ اوردن در وقت سحر در صحرا صدای جنیان را میشنیدند که بر انحضرت نوحه میکردند
و میگفتند مَسَحَ النَّبِيُّ جَبِيْنَهُ وَلَهُ بَرِيْقٌ فِي الْخُدُوْدِ اَبَوَاهُ مِنْ عُلْيَا قُرَيْشٍ وَجَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُوْدِ یعنی این
کشته بخون اغشته پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله جبین مبارک او را مسح مینمود بجهة این روی مبارکش نورانی
بود و پدر و مادرش از طبقهٔ علیای قریش میباشند و جد او بهترین جدها است شیخ مفید و شیخ طوسی
روایت کرده اند از محفوظ ابن منذر که گفت شخصی از بنی هاشم که در رابیه ساکن بود گفت شنیدم که پدرم می گفت
در چنین روز عاشوراء در رابیه نشسته بودیم و با من مردی از قبیلهٔ خود بود که ناگاه شنیدم یکی میگفت تالله

ماجئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحوراً یعنی بخدا قسم نیامدم بسوی شما مگر بعد از انکه حسین بن علی علیهما السلم را دیدم که در کربلا در حالتیکه او را کشته بودند و سینه اش را شکافته بودند و دو طرف رویش را بخاک مالیده بودند وحوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نوراً و در اطراف بدن او جوانانی چند دیدم که خون از رگهای گردن ایشان میریخت که ایشان چراغهای راه هدایت بودند که همه ظلمتها از نور ایشان برطرف میشد وقد حثثت قلوصی کی اصادفهم من قبل ان تتلاقی الخرد الحورا فعاقنی قدر والله بالغه وکان امر قضاه الله مقدوراً ای بتحقیق که راندم شتر خود را و تعجیل کردم بلکه دریابم ایشانرا پیش از انکه حوریان بهشت را ملاقات کنند و بجوار رحمت الهی واصل شوند پس مانع شد مرا تقدیر الهی و این امر از امور محتوم بود که قضا و قدر الهی بر ان جاری شده بود کان الحسین سراجاً یستضاء به الله یعلم انی لم اقل زوراً حسین علیه السلم چراغی بود و روشنی دهنده که عالم را بنور خود روشن نموده بود و خدا میداند که دروغ نبسته ام بر او میگویم صلی الاله علی جسم تضمنه قبر الحسین حلیف الخیر مقبوراً مجاوراً لرسول الله فی غرف وللوصی وللطیار مسروراً و رحمت خداوند بر ان بدن شریف جسم لطیف باد که قبر حسین علیه السلام انرا در برگرفته و ان در واقع در غرف عالیه بهشت مجاور پیغمبر خدا و وصی او و جعفر میباشند اما چون این اشعار را شنیدم گفتم خداوند ترا رحمت کند تو کیستی گفت من بزرگ قبیله از قبایل جنم مع رفقا بودیم خواستیم حسین علیه السلام را یاری کنیم و جان خود را در راه او مواسات نمائیم چون از حج فارغ شدیم تعجیل کردیم که بلکه بخدمت او برسیم در وقتی رسیدیم که او را کشته بودند و بدنش را بر زمین انداخته بودند ابن قولویه روایت کرده استاد داود بن کثیر رقی که گفت خبر داد مرا جدی من که چون حسین علیه السلام را شهید کردند جنیان بر او گریستند و این ابیات از ایشان شنیده شد یا عین جودی بالعبر وابکی فقد حق الخبر ابکی ابن فاطمة الذی ورد الفرات فما صدر یعنی ای چشم جود و بخشش کن که خبر شهادت حسین علیه السلم محقق شد پس گریه کن بر ان فرزند فاطمه که بر سر آب فرات رفت و سیراب نگردید الجن تبکی شجوها لما اتی منه الخبر قتل الحسین ورهطه تعساً لذلک من خبر جماعت جنیان میگریند از روی اندوه چه خبر رسید که حسین علیه السلم و اصحاب او را کشته اند قبیح باد این خبر که بد خبری میباشد فلابکینک حرقة عند العشاء وبالسحر فلابکینک ماجری عرق وما حمل الشجر پس هر اینه البته بر تو خواهم گریست از روی سوزش قلب در هر شام و سحر و مستدام خواهد بود گریستن ما بر تو مادامی که در رگها جاری شود و مادامی که درختی بار بردارد و ایضاً در کتب معتبره روایت شده است از حکیم بن داود که او روایت کرد از ابو بابن سلیمان و او از علی بن حزور که گفت شنیدم از زنی که میگفت من صدای نوحه جنیان را

جنیان شنیدم و این اشعار از ایشانست که در وقت نوحه از ایشان شنیدم یا عین جودی بالدموع فانما یبکی الحزین بحرقة وتوجع یعنی ای چشم جود و بخشش کن با شکهای خود زیرا که شخص محزون ناله میزند از روی سوزش دل و درد دل یا عین الهاک الرقاد بطیبة من ذکر آل محمد وتوجع یعنی ای چشم خواب را از تو برده و تو را واداشت از خواب و استراحت یاد کردن ظلم آل محمد صلی الله علیه و آله و درد آمدن دلم در مصیبت ایشان باتت ثلثاً بالصعید جسومهم بین الوحوش وکلهم فی مصرع ای جسمهای ایشان سه روز بر روی زمین ماند و در میان وحشیان و جانوران کسی ایشانرا در خاک ننمود و همگی در محل کشته شدن خود افتاده بودند وارد شده است که شبی از شبها در بصره شنیدند اهل بصره هاتفی را که این اشعار جگر سوز را میخواند که ان الرماح الواردات صدورها نحر الحسین تقاتل التنزیلا بدرستیکه این نیزههائیکه وارد میشوند بر سینه حسین علیه السلم با کتاب خدا مقاتله میکنند ویهللون بان قتلت وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا تکبیر و تهلیل میگویند با انکه تو کشته شدی و حال انکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و حق پرستی و خدا پرستی را برطرف کردند فکانما قتلوا اباک محمداً صلی الله علیه او جبریلا گویا بکشتن تو جد امجد تو را کشتند که صلوات بر او میفرستند خدا و جبرئیل و بالجمله نوحه جنیان و ندبه ایشان در این مصیبت غریب نیست و از زمان در اطراف زمین شنیده شد از ایشان اشعار و مراثی بسیار بلکه در هر عصری و زمانی واشعاری که از ایشان ضبط شده است بسیار است و استیفای کل ممکن نیست در مختصرات اکتفا شد خانه در نزدیکی قبه شریف انحضرت هست از سمت باب الصحن مشهور به بیت الرأس و شهرتی دارد که سر مقدس انحضرت را که از بدن شریف جدا کردند در این مکان گذارده بودند و حجره و سردابی مخصوص میباشد که اینهم مذکور میشود این موضع است که ان سر مطهر را در این موضع گذارده بودند شخص ثقه که خانه اش در همسایگی ان خانه است نقل میکرد که مکرر در این خانه صدای ندبه و نوحه جنیان را میشنوند که بر انحضرت میگریستند و نقل میکرد از زنی که ساکن در این خانه بود مدتی میگفت مکرر در شبها در ان سرداب صدای نوحه جنیانرا میشنوم بلی اهل عالم هر کسی و هر چیزی در این مصیبت یک نحوی گریه کردند و یک نحوی اظهار غم و اندوه کردند مگر ما با اینکه دعوی ما از همه بزرگتر میباشد از جمله اشعار جنیان نقل شده که نساء الجن یبکین من الحزن شجیات ویندبن حسیناً عظمت تلک الرزیات زنان جنیه از روی حزن و اندوه میگریستند بر حسین علیه السلم و زار و نوحه میکنند بر او و چه بزرگ میباشد این مصیبت که مصیبتهای بسیار را مشتمل است ویلبسن ثیاب السود بعد القصبیات ویلطمن وجوها کالدنانیر نقیات زنان جن در این مصیبت همه سیاه پوش کردیدند بعد از انکه لباسهای زیبا میپوشیدند و طپانچه بر رو زدند و روهای زیبای خود را

ذکر ورود اسیران بکوفه خراب

الر زده بودند اما حکایت ورود اسیران محنت بلا و قافله رنج و عنا از سفر محنت اثر کربلا بکوفه بنحویست که علما در کتب معتبره خود روایت کرده اند اینست که بعد از انکه ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید کردند و جگر گوشگان پیغمبر را اسیر کردند خواستند که اسیران اهل بیت علیهم السلام را روانه کوفه نمایند ابن سعد ملعون امر کرد تا سرهای مقدسه شهدا را از بدنهای مطهره ایشان بریدند و با سر مطهر سید الشهداء علیه السلام وا ویلا بر نیزه ها نصب کردند شورش در ملک و ملکوت افتاد و ذرات کائنات در اضطراب و انقلاب افتاد بنفسی رؤس سامیات علی القنا کمثل بدور و انقهتها سعودها مخضبة بالدم منها جباهها فما طال ما لله طال سجودها روح و جان عالمیان بفدای انسرهای منور مطهر که بر نیزه های بلند زده بودند مانند ماه تابان پیشانیهای ایشان رنگین شده بود آه از ان پیشانیهای بخون رنگین که همیشه بجهة عبادت ملک معبود در سجود بود چون نظر اهل بیت بر ان سرهای مطهره افتاد غریو از ایشان بلند شد و شیونی برپا شد که قلم را قوت تحریر و زبان را طاقت تقریر نیست انسیران را از طرفی از سر جسدهای کشتگان دور کرده ایشان را سوار بر شتران کردند چنانکه میگوید یکی از شعراء عرب بزبان زینب خاتون در اینمقام یا حادی الاضعان رفقا بالاولی کانوا من العلیا بدور سماءها ای ساربانای سایر اسیران که بعداوت و خشم با ایشان درشتی میکنی و شترها را امید و انی مدارا باش با این اسیران که هر یک بدر فلک رفعت و جلال و ماه سپهر فضل و کمال میباشند او ما علمت بمن تحط رکابها راوبک یا اولی الوری بشقاءها فی الرکب اولاد الرسول و فاطم الزهراء البتول الطهر ست نسائها ایظالم ایا نمیدانی که این اسیرانیکه ایشانرا بجبر بر شتر حبشانی و شترها را بتندی میرانی کی میباشند و از اولاد کی هستند ایشان اولاد رسول و نور دیدگان فاطمه بتول سیدة نساء عالمیان میباشند فیها الفواطم للخدود لواطم ثکلی تنادی للغوث من ضرائها اخر در این قافله اندوه دختر فاطمه اند که از مصیبت طپانچه برو بسر زده اند و از بیکسی از دشمنان خود فریاد رس میجویند فی الرکب زین العابدین ذو مقلة عبری تسح بما تهادنس علیل ذو علیل زاده غل الیدین کابن لعینا تها ایظالم در این قافله زین العابدین علیه السلام رنجور و بیمار است تاب سواری ندارد که با دل سوزان و چشم گریان اوراد غل و زنجیر کرده اند و توشه سفر او غل و زنجیر است که بر دست و پایش گذارده اند

تعداد سرهای شهدا که تقسیم قبایل شد

محمد بن ابیطالب الموسوی روایت کرده است که سرهای مقدسه سید شهدا و اهل بیت و اصحاب او علیهم سلام الله هفتاد و هشت سر بود انملعون انسرها را بر قبایل مختلفه تقسیم کرد تا هر طایفه سری داشته باشند تا جایزه خود را بگیرند از یزید پس کنده سیزده سر داشتند و رئیس ایشان قیس ابن اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر داشتند و بنا بر روایت ابن شهر اشوب بیست سر داشتند و رئیس ایشان شمر ولد الزنا بود و قبیله بنی تمیم هفده سر و بروایت ابن شهر اشوب نوزده سر داشتند و بنی اسد شانزده سر و بروایت ابن شهر اشوب نه سر و قبیله مذحج هفت سر و سایر لشکر سیزده سر و ابن شهر اشوب سایر عسکر را نه و اس ذکر کرده و مذحج را ذکر نکرده ابن شهر اشوب میگوید جمیع حرم را اسیر کرده و بکوفه بردند مگر شهربانو که خود را در فرات انداخت و خود را هلاک کرد لکن ظاهر اینست که شهربانو در کربلا نبود بلکه از نفاس وفات کرد چنانچه در بعضی از اخبار معتبره میباشد محمد بن ابوطالب میگوید که سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را در روز عاشوراء با خولی بن یزید و حمید بن مسلم فرستاد و سرهای دیگر را از بعد با شمر ولد الزنا فرستاد و در بقیه انروز و روز دیگر تا ظهر ماند کشتگان خود را جمع کرده سرانها را بر ان ابدان خبیثه ملعونه وصل کرد و ایشانرا دفن کرد و بدن مطهر حسین علیه السلام و سایر شهدا را برهنه و عریان بی غسل و کفن بر زمین گذاشت امانت ایشانرا خارجی میگفتند و میگفتند اینها را نمی بتاید دفن کرد اما چون خبر به یزید پلید رسید خوشحال و فرحناک شد فتح نامها بهر جانب نوشت

ورود خولی اصبحی سر مقدس حضرت سید الشهدا علیه السلام بمنزل خود را

صاحب مناقب و ابن نما نقل کرده اند که خولی ملعون چون انسر مقدس را بکوفه اورد شب وارد شد در قصر پسر زیاد را بسته دید رفت بسوی منزل خود و او را دو زن بود یکی خضرمیه و یکی اسدیه پس انسر مقدس را در تنوری پنهان کرد و رفت بنزد زوجه خضرمیه که او را نواز میکند ان زن باو گفت چه خبر داری گفت جئتك بالذهب طلا از برای تو اورده ام اینک سر حسین بن علی علیهما السلام را اورده ام ان زن گفت وای بر تو مردم میروند طلا و نقره میاورند و تو مردی سر فرزند پیغمبر را میاوری بخدا قسم سر من با سر تو در بالش جمع نخواهد شد هرگز پس برخواست و از خانه بیرون امد پس ان زن اسدیه را خواست و با او خوابید ان زن خضرمیه میگوید نظر کردم بر انموضع که انسر مطهر را گذاشته بود دیدم که نوری از ان ساطع بود بآسمان تنق کشیده بود مانند عمود و مرغهای سفید چند دیدم که بر اطراف انمکان میروند و نزد انسر مطهر میایند و بعضی از علماء ذکر کرده اند اگر چه در کتب معتبره مذکور نیست که ان زن میگوید ناگاه دیدم که پنج زن از آسمان بزیر امد یکی از ایشان پیش امد انسر را برداشت و بوسید و بر سینه خود نهاد و میگریست میگفتند بشهید دور و بغریب مادر خدا داد مرا از قاتلان تو بستاند پس گریه نیسا کردند وانسر مطهر را گذارده رفتند ان زن برخواست وانسر مطهر را برداشت و بسینه چسبانید و افتاد و بر سر و سینه خود زد که مدهوش کردید چون بهوش امد بر سر انشوهر ملعونش امد و گفت ای بیحیا این سر کیست که بخانه اورده این سر فرزند پیغمبر است که از ادوینانه گذاشته و خود با استراحت خوابیده برخیز و ببین که از زمین تا آسمان خروش و فغان برپا شده و ملائکه فوج فوج بزیارت انسر مبارك فرود میایند خدا تو را و تابعان تو را لعنت کند این را گفت و از خانه بیرون امد

واما ابن زیاد چون برآمدن لشکر و اسیران و سرهای شهیدان را شنید امر کرد که هیچکس با سلاح بیرون
نرود و ده هزار نفر را امر کرد که سر راههای محلات را گرفتند که مبادا چون اهل کوفه اسیران اهل بیت را
ببینند بشورند و آیند و فتنه برپا شود ابن طاوس و دیگران بالفاظ مختلفه متقاربه روایت کرده اند
که چون اسیران محنت بلا و قافله رنج و عنا بنزدیکی کوفه رسیدند بیشتر زنان کوفه بجهت نظاره جمع شدند و
چون از اسیران محنت زده با آن حالت غریب پرسیدند همگی بگریه درآمدند و با زنان حرم بود علی بن الحسین
علیهما السلام و بجهت مرض ضعیف و ناتوان شده بود و با ایشان بودند زید و عمرو از اولاد امام حسن علیه السلام
وهم چنین حسن بن حسن مثنی با ایشان بود و او در روز عاشورا بجهت یاری عم بزرگوار بمیدان رفته و زخم
نیزه و شمشیر بسیار بر بدنش زده بودند و لکن چون کشته نشده بود او را اسیر کردند چون اهل کوفه زنان
سیمای آن اسیران آثار بزرگی و جلال مشاهده کردند متعجب شدند زنی از زنان کوفه بر بام خانه اش
بود پرسید که مِنْ اَیِّ الْاُساری اَنْتُنَّ آیا شما اسیران کدام دیار و محنت زدگان کدام قبیله میباشید
ایشان در جواب گفتند نَحْنُ اُساری آلِ مُحَمَّدٍ وَبَناتُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ ما اسیران آل محمدیم ما دختران فاطمه
زهرائیم آن زن که این را شنید از بام بزیر آمد و چادر و مقنعه و ازاری چند بجهت آن اسیران جمع کرده بایشان
داد که خود را بپوشانند ایشان آنها را گرفته خود را پوشانیدند اهل کوفه بجهت دیدن آن اسیران همه بیرون
بگریه درآمدند و بر ایشان نوحه میکردند و میگریستند شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است از جذلم بن
شریک که گفت وارد کوفه شدم در محرم سنه شصت و یک از هجرت در وقت برگشتن علی بن الحسین علیهما السلام
با زنان و اهل بیت از کربلا و عساکر کفر و شقاوت ایشان را فرو گرفته بودند و مردم بجهت نظاره
ایشان جمع شده بودند چون اهل کوفه نظر ایشان بر آن اسیران افتاده دیدند و ایشان را که بر جهازهای
اشتران سوار بودند زنان اهل کوفه بگریه درآمدند و نوحه و ندبه سر کردند پس علی بن الحسین علیهما السلام را
دیدم که او را بغل و زنجیر درآورده بودند وَفی عُنُقِهِ الْجامِعَةُ وَیَداهُ مَغْلُولَتانِ اِلی عُنُقِهِ بر گردن شریفش
زنجیر کرده بودند و دست شریفش را با گردنش غل کرده بودند تن ضعیف و رنجور بود چون زنان را دید که بر ایشان
میگریند میگفت این زنان بر ما گریه میکنند مگر ما را کی کشت و باین روز مبتلا کرد میگوید دیدم زینب
دختر امیر المؤمنین علیه السلام را که اشاره کرد بسوی مردم که ساکت شوید از هیبت آن مظلومه نفسها
فرو رفت و صداها ساکت گردید و شروع بخطبه کرد و هرگز زنی را فصیح تر از او ندیده بودم وَکانَتْ
تَتَکَلَّمُ کَاَنَّها تَفْرَغُ عَنْ لِسانِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ تکلم میکرد بنحوی که گویا از زبان امیر المؤمنین علیه السلام تکلم
میکرد پس گفت اَلْحَمْدُ لِلّهِ وَالصَّلوةُ عَلی جَدّی رَسُولِ اللّهِ اما بعد ای اهل کوفه و اهل غدر و مکر و حیله

و حیله آیا شما میگریید هنوز آب دیده ما از جور شما نه ایستاده مثل شما مثل آن زنیست که رشته خود را
محکم میتابید باز میگشود شما بی پیمان رشته خود را گسیختید و بکفر خود برگشتید نیست در میان شما
مگر دعوای بی اصل و سخنهای باطل و تملق کنیزان و عیب جوئی دشمنان نیستید شما مگر مانند گیاهی
که در مزبله روئیده یا نقره که دو پش را فرو گرفته بد توشه از برای آخرت خود فرستاده اید و خود را مخلد
در جهنم کرده اید اَتَبْکُونَ وَتَنْتَحِبُونَ اِیْ وَاللّهِ فَابْکُوا کَثیراً وَاضْحَکُوا قَلیلاً آیا گریه و ناله میکنید بلی بخدا
قسم باید بسیار بگریید و کم بخندید بدرستی که عیب و عار ابدی برای خود گذاردید و این عار را هرگز از خود نمیتوان
شست وَاَنّی تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلیلِ خاتَمِ النُّبُوَّةِ وَسَیِّدِ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ آیا چگونه میتوانید گرد
و از خود میتوانید دور کرد لوث کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت و ملاذ بر
گزیدگان و پناه درماندگان شما و روشن کننده حجت شما و کسیکه سنن و آداب خود را از او فرا
میگرفتید بد گناهی کردید دور باد رحمت خدا از شما وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید اَیَّ کَبِدٍ
لِرَسُولِ اللّهِ فَرَیْتُمْ وَاَیَّ کَریمَةٍ لَهُ اَبْرَزْتُمْ وَاَیَّ دَمٍ لَهُ سَفَکْتُمْ وَاَیَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَکْتُمْ آیا میدانید که چه
جگر گوشهای پیغمبر را پاره پاره کردید و چه پرده گیان از مخدرات او را اسیر کردید و چه خونها از فرزندان
برگزیده او ریختید و چه حرمتها از او ضایع کردید امور قبیحه چند را مرتکب شدید که زمین و آسمان را
فرا گرفت آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید و آنچه در آخرت ظاهر گردد از آثار اعمال عظیم تر خواهد
بود پس سبک شمارید این که شما را مهلت داده است زیرا که او تعجیل نمینماید در عقاب عاصیان و بیمی
نرسد او را اینکه هنگام انتقام او بگذرد و پروردگار شما کمین گاه ظالمانست و بروایت قطب راوندی پس
آنگاه سوخته محنت دیده این اشعار را خواند ماذا تَقُولُونَ اِذْ قالَ النَّبِیُّ لَکُمْ ماذا صَنَعْتُمْ وَاَنْتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ
بِاَهْلِ بَیْتی وَاَوْلادی وَمَکْرُمَتی مِنْهُمْ اُساری وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمِ آیا چه خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا
در وقتیکه سؤال کند از شما که چه کردید شما که آخر امتها بودید شما با اهل بیت و اولاد برگزیده من بعضی را
اسیر و بعضی را بخون غلطان نمودید ما کانَ ذاکَ جَزائی اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ اَنْ تَخْلُفُونی بِسُوءٍ فی ذَوی رَحِمی
این جزای من نبود که بعوض حقوق من با اقرباء و اولاد من این نوع ظلم کنید اِنّی لَاَخْشی عَلَیْکُمْ اَنْ یَحِلَّ بِکُمْ مِثْلُ
الْعَذابِ الَّذی اَوْدی عَلی اِرَمٍ میترسم بر شما که نازل شود عذابیکه بر قوم عاد نازل گردید پس روی خود را
از ایشان گردانید راوی گفت بخدا قسم که مردم از گفتگوی جگر گوشه فاطمه زهرا علیها السلام حیرت زده دیدم که بر
حالت خود میگریستند و دستهای خود را بدندان میگزیدند مرد پیری را دیدم که بر پهلوی من ایستاده بود
چندان گریستن آغاز نمود که ریشش از آب دیده اش تر شد و میگفت بِاَبی اَنْتُمْ وَاُمّی پدر و مادرم فدای شما

باد پیران شما بهترین پیران و جوانان شما بهترین جوانان و زنان و اولاد شما بهترین اولاد و هرگز خوار نمیشوند
شما و مغلوب نمیگردید و بزرگی شما را کسی از شما سلب نمیتواند کرد پس جناب سید الساجدین علیه السلم
فرمود ای عمه بس است بحمد الله عاقل و کامل و دانائی و از مصیبت جزع کردن سودی نبخشید و چنانچه
از موسی بن جعفر علیهما السلم روایت شده فاطمه صغری دختر سید الشهدا خطبه خواند که از کلمات شریفه اش
و مضامین لطیفه اش معلوم میشود که از ینبوع علم و معرفت بیرون آمده و از سرچشمه فصاحت و بلاغت صادر
شده و معلوم میشود که زنان و دختران و کودکان ایشان غصون شجره امامت و هدایت بوده اند و فروع
اصول عصمت و طهارت بوده اند زیرا که زنان پرده نشین در ملاء عام با آن اندوه و حسرتی که ایشان
داشتند که هرگاه بدون منابر مثل این خطبه که بزرگان علما بعد از تامل مثل آن کلام انشا نتوانند کرد
و بعد از تدبر و تفکر معنی و فقرات آنرا نتوانند درست فهمید معلوم میشود که ایشان در چه مرتبه بوده اند
ای ایشان دختران علی مرتضی و جگر گوشگان فاطمه زهرا علیهما السلم و نوران راه خدا بودند یا للرجال
مخدرات محمد تسبی وتهتک ماله وتود ثلجی وتضرب بالسیاط جزاته وتسب آباء لها وجدود
بجا بند مردانی دین دار تا در این مصیبت ناله کنند که پرده نشینان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را اسیر
کردند و پرده حرمت ایشان را دریدند و خوار و ذلیل کردند و تازیانه بر کتف ایشان زدند و پدران
ایشان را سب کردند تلک الطواهر کالبدور زواهر تحت الحجاب شعاعها موقود اضحین من بعد
الحجاب سوافرا فی السفن یعلوا نورهن مکبود این زنان ماهی مانند ماهی بود که زیر ابر و حجاب
و طهارت و عصمت مستور بودند آخر ایشان را بعد از حجاب و پرده نشینی از حجاب بیرون آوردند و بلاد
تشهرن فی الامصار ما بین الوری و یبوفهاد خیرهنالک عنید ایشان را در میان خلق در بلاد
گردانیدند و از اول خلق را بر ایشان موکل کردند که ایشان را بهر طرف بکشند باری فاطمه صغری خطبه خواند
که درود بوار را بلرزه در آورد و دلها را بسوزانید تا اینکه بان بی تابی باو گفتند ای دختر پاکیزه کان
بس است که دلهای ما را سوختی و سینه ما را بریان کردی و آتش در دلهای ما زدی و سید بن طاوس ره
روایت کرده است که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علیه السلم خطبه خواند در آنروز از پس پرده در حالیکه
صدای خود را بگریه بلند کرده بود و گفت یا اهل الکوفة سوئة لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و
انتهبتم امواله وورثتموه وسبیتم نساءه ونکبتموه بدا حال شما قبیح باد روهای شما ای اهل کوفه
بچه سبب خواندید برادر مرا و یاری نکردید او را و کشتید برادر مرا و غارت کردید اموال او را و زنان
و پرده گیان او را اسیر کردید او را برود در انداختید بریده باد دستهای شما و دور باد از شما رحمت خدا

وای بر شما آیا میدانید که چه کردید و چه امر عظیم مرتکب شده اید و چه گناهان بر پشت خود بار کرده اید و چه خونها
ریختید و چه زنان مکرمه را بمصیبت انداختید و چه دختران معظمه را برهنه کردید و چگونه اموال او را از ایشان
غارت کردید قتلتم خیر رجالات بعد النبی کشتید شما بهترین خلق را بعد از پیغمبر و رحم از دلهای شما برطرف
شد آگاه باشید که دوستان خدا همیشه فایزاند و اولیای شیطان و لشکر او خاسر بعد از آن شعلهٔ آتش را
خواند و دل عالم را کباب کرد فقلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد برادر بزرگوار مرا کشتید از
روی ظلم و او صبر کرد بر مظلومیت پس وای بر شما زود باشد که جزا داده شوید با تشی که حرارت آن التهاب
میاندازد سفکتم دماء حرم الله سفکها وحرمها القرآن ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غدا لفی سقر
حقا یقینا مخلدا ریختید شما خونی چند را که خدا و رسول خدا ریختن آنرا حرام کرده اند پس بشارت باد شما را
بآتش که بتحقیق و یقین مخلد در جهنم خواهید بود وانی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی
سیولد بدمع غزیر مستهل مکفکف علی الخد منی ذائبا لیس یحمد بدرستیکه من تا زنده ام بر برادرم
که بهترین خلق است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهم گریست بگریستن شدیدی مثل باران تند اشک
من همیشه جاری خواهد بود و هرگز دیده ام خشک نخواهد شد از گفتگوی فرزند فاطمه علیها السلم مردم بخروش
در آمدند و صداها بگریه و نوحه و ناله بلند کردند و زنان موها را پریشان کردند و خاک بر سر ریختند
و روها را خراشیدند و طپانچه بر رو زدند و فریاد وا ویلاه و وا ثبوراه و وا حسرتاه برکشیدند و مردها ریشهای
خود را کندند و صداها بگریه برکشیدند شورشی در خلق افتاد که مثل آن کسی ندیده بود بعد از آن سید
الساجدین زین العابدین علیه السلام بقیة السلف و ملاذ الخلف ذروة الحسب و النسب و اشرف اطام الحق
علی بن الحسین علیهما السلم با بدن رنجور نحیف ضعیف با دستهای غل و زنجیر بند آورده شده با جگر سوزناک
و دیده نمناک اشاره بان قوم کرد که ساکت شوید مردم ساکت شدند پس بر خواست حمد و ثنای الهی را
بجا آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد پس فرمود ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا
علی بن الحسین بن علی ابیطالب بکروه خلق هر که مرا شناسد شناخته و هر که نشناسد پس بداند منم علی
الحسین بن علی ابیطالب انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لا ترات منم فرزند آنکه او را در کنار فرات
سر بریدند بدون آنکه کاری قبیحی کرده باشد که او را مکافات دهند یا مال کسی خورده باشد که از او مطالبه
نمایند انا ابن من انتهک حریمه وسلب نعیمه وانتهب ماله وسبی عیاله منم فرزند آنکه حرمت او را ضایع
کردند و مالش را بغارت بردند و عیالش را اسیر کردند منم فرزند آنکه او را در راه خدا شهید کردند و او
صبر ورزید و همین فخر مرا کافی است ایها الناس شما را قسم میدهم که آیا میدانید که شما نوشتید مکاتیب

به پدرم و با او عهد و میثاق ببستید و خدعه کردید و او را یاری نکردید و با او مقاتله کردید پس لعنت بر شما باد با آنچه از برای خود با آخرت فرستاده اید با چه چشم نظر میکنید به پیغمبر خدا در فردای قیامت در وقتی که بشما بگوید شما عترت مرا کشتید و پردهٔ حرمت مرا دریدید پس شما از امت من نیستید راوی میگوید از هر طرف صدای مردم بگریه بلند شد و بیکدیگر میگفتند هلاک شدید و خبر نداشتید پس حضرت فرمود خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا قبول کند و وصیت مرا محافظت کند در حق خدا و رسول و اهل بیت او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت تأسی بحضرت رسول لازم است پس همگی گفتند یا ابن رسول الله ما همه سخن ترا میشنویم و مطیع تو میباشیم و خواهان خدمت تو ایم در جنگیم با هر کس که با تو در جنگ است و صلحیم با هر که با تو در صلح است از یزید و از هر کس که بر تو و بر ما ظلم کرده بیزار میشویم حضرت فرمود هیهات هیهات ای غداران مکاران دیگر ما گول شما نمیخوریم آیا میخواهید که با من هم چنان کنید که با پدرانم کردید بخدا قسم هنوز جراحت ما بر نشده پدرم و اهل بیتش را دیروز کشتید و هنوز فراموش نکرده‌ام مصیبت رسول خدا را و مصیبت پدرم و برادرانم را و سوزش آن مصیبت هنوز در سینه هست و تلخی او هنوز در گلوی منست و غصه آن در سینه مفرش است شما نه بر ما باشید و نه با ما اشعری چند خواند که دل عالمیان را کباب کرد

حکایت مسلم جصاص

و از مسلم جصاص روایت شده است که گفت پسر زیاد مرا طلبید و از برای مرمت دار الاماره خود در کوفه روزی مشغول به بنائی بودم که ناگاه صدای خروش و فریاد زیاد از اطراف و نواحی کوفه استماع کردم بخادمی که در پیشم بود رو کرده از او استفسار کردم که سبب این فریاد و فغان چیست گفت کسی بر یزید خروج کرده بود لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته بودند او را کشته اند سر او را حال داخل شهر میکنند من گفتم آن خروج کننده که بود گفت حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام من از این سخن خادم چیزی نگفتم صبر کردم تا از نزد من رفت پس سیلی بر روی خود زدم چنان بر روی خود زدم که نزدیک بود دیده هایم کور شود پس دست خود را شستم و از پشت قصر بیرون آمدم و رفتم بسوی کناسه کوفه و مردم را دیدم ایستاده منتظر اسرا و سرهای شهیدانند ناگاه قریب بچهل کجاوه و محمل بر چهل شتر بار بود که در آنها بودند زنان و اولاد فاطمه زهرا و پردگیان رسول مختار وَاِذَا بِعَلِیِّ ابْنِ الْحُسَیْنِ عَلٰی بَعِیرٍ بِغَیْرِ وِطَاءٍ وَاَوْدَاجُهُ تَشْخَبُ دَمًا ناگاه دیدم علی بن الحسین علیهما السلام را که سوار بر شتر برهنه بود و اعضای شریفش مجروح و خون از رگهای بدن نازنینش میریخت و با این حال اشک از دیده شریفش میریخت میفرمود یَا اُمَّةَ السُّوْءِ لَا سَقْیًا لِرَبْعِکُمْ یَا اُمَّةً لَمْ تُرَاعِ جَدَّنَا فِیْنَا ای بدترین امتها خدا جزا ندهد شما را و رحمت نکند شما را که رعایت جد ما نکردید در باب ما لَوْ اَنَّنَا وَرَسُوْلَ اللّٰهِ یَجْمَعُنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَا کُنْتُمْ تَقُوْلُوْنَا و در روز قیامت که نزد پیغمبر جمع شویم آیا جواب پیغمبر خدا را

چه خواهید گفت نُسَیَّرُ عَلَی الْاَقْتَابِ عَارِیَةً کَاَنَّنَا لَمْ یُشَیَّدْ فِیْکُمْ دِیْنًا ما را اسیر و بر شتران برهنه میکنید و در شهرها میگردانید گویا هرگز بکار دین شما نیامده‌ایم پس شعری چند دیگر خواند که از سوزش آن شعار در و دیوار بزلزل در آورد پس بیشرمان کوفه نان و جوز و خرما باطفال اهل بیت میدادند ام کلثوم صیحه بر ایشان زد که یَا اَهْلَ الْکُوْفَةِ اِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَیْنَا حَرَامٌ صدقه بر ما حرام است پس از دست و دهان اطفال میگرفت و بر زمین میریخت مردم چون این حال مشاهده کردند زار زار میگریستند ام کلثوم چون این حالت را مشاهده نمود سر خود را از محمل بیرون کرده گفت ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند خدا حکم کند میان ما و شما در روز قیامت میگوید مسلم در حالیکه آن مظلومه بزرگوار سخن میگفت که ناگاه شورشی و غوغائی در میان خلق بلند گردید چون نظر کردم دیدم رایات کفر بلند گردیده و اعلام ضلال بر پا شده چهل و هجده سر نورانی بر نیزه نصب کرده میایند پیش از همه سرها سر نورانی نازپرور فاطمه حسین علیه السلام وَهُوَ رَأْسٌ زُهْرِیٌّ اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ و انور مانند ماه تابان میدرخشید و شبیه ترین خلق بود برسول خدا و محاسن شریفش سیاه بود مانند سیاهی وسمه اثر خضاب بر آن محاسن شریف ظاهر بود و باد بر محاسن شریف میخورد و بیمین و یسار حرکت میکرد ناگاه زینب خاتون را نظر بر آن سر مطهر افتاد از درد دل سر خود را چنان بر چوب محمل زد که دیدم خون از زیر مقنعه‌اش جاری شد پس با آن سوز دلی که داشت اشاره بر آن سر مطهر کرده میگفت یَا هِلَالًا لَمَّا اسْتَتَمَّ کَمَالًا غَالَهٗ خَسْفُهٗ فَاَبْدٰی غُرُوْبًا یعنی ای ماه فلک خلافت که طالع شدی و بدرجه کمال رسیدی و عالم را بنور خود روشن نمودی و از گردش روزگار جور اثر غروب کردی و رخ از نظر عالمیان پوشیدی مَا تَوَهَّمْتُ یَا شَقِیْقَ فُؤَادِیْ کَانَ هٰذَا مُقَدَّرًا مَکْتُوْبًا ای پارهٔ دل من هرگز خیال این معنی را نمیکردم و هرگز این توهم را نمیکردم که مقدر شده است ترا بکشند و سر ترا بر نیزه زنند و مرا شتر سوار نمایند یَا اَخِیْ فَاطِمُ الصُّغْرٰی کَلِّمْهَا فَقَدْ کَادَ قَلْبُهَا اَنْ یَذُوْبَا ای جان برادر یاد خردسالت فاطمه تکلمی بکن و سخنی بگو که نزدیکست دلش در فراق تو آب شود یَا اَخِیْ قَلْبُکَ الشَّفِیْقُ عَلَیْنَا مَا لَهٗ قَدْ قَسٰی وَصَارَ صَلِیْبًا ای برادر دل مهربان تو را چه شده است که بر ما ترحم نمیکند و بر حال ما نمیسوزد یَا اَخِیْ لَوْ تَرٰی عَلِیًّا لَدَی الْاَسْرِ مَعَ الْیُتْمِ لَا یُطِیْقُ وُجُوْبًا کاش میدیدی فرزند علیلت علی را که باسیری و یتیمی مبتلا گردیده و از ضعف و بیطاقتی بر پای خود ثابت نمیتواند شد کُلَّمَا اَوْجَعُوْهُ بِالضَّرْبِ نَادَاکَ بِذُلٍّ وَفَیْضِ دَمْعٍ سَکُوْبًا هر زمانیکه او را اذیت میکنند و او را تازیانه میزنند با چشم گریان ترا میخواند یَا اَخِیْ ضُمَّهٗ اِلَیْکَ وَقَرِّبْهُ وَسَکِّنْ فُؤَادَهُ الْمَرْعُوْبَا ای برادر مهربان بزرگوار ای نور چشم احمد مختار خوشنود بده

خود را در پیش خود بطلبد و یک بار او را در بر بگیرد و دل او را بدست بیاورد ابن طاوس و شیخ فخر الدین روایت کرده اند که چون اسیران اهل بیت رسالت علیهم السلم و پرده نشینان سرادق عصمت و طهارت و خواتین حجلات قدس و بانوان محافل انس و بقایای عترت طاهره احمد مختار و صبایای حیدر کرار با محور فلک دانش و مردمک دیده بینش قطب دایره هدایت و خورشید سپهر عصمت و طهارت زین العباد و سید السجاد و مجد العباد و شفیع المعاد علی بن الحسین علیهما السلام با سرهای مقدسه منوره مطهره شهیدان کربلا و غریبان کوی فنا وارد کوفه کردیدند خبیث ابن الخبیث لعین ابن اللعین عبید الله بن زیاد در دار الکفر خود نشسته مردم را اذن عام داد که هر که خواهد داخل شود و بنا بر بعضی از روایات در روز بعد از ورود اهلبیت علیهم السلم چنین کرد باری بعد از اجتماع خلق امر باحضار آن جگر گوشکان احمد مختار کرد و سر مقدس مطهر بهترین خلق را در مجلس نحس خود حاضر کرد اهل بیت را مانند بنده کان بمجلس عام در آوردند وای اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کجا بود تا سر فرزندش را در نزد پسر زیاد ببیند و اهل بیتش را با این حال مشاهده نماید یا فاطمه زهرا علیها السلم کجا بود که دختران را در مجلس یزید ببیند من مجیر الزهراء إنّ بناتها یشهرن بین طغاتها و بغاتها کو کسیکه خبردار کند فاطمه زهراء علیها السلم را که دختران را شهره طاغیان و ظالمان کردند و رسوای درمیان خلق نمودند یا فاطم الزهراء قومی واندبی اسرائک فی أسر ذلّ عداتها ای فاطمه برخیز و بنوحه کن بر اسیرانت که در قید و بند و دام ذلت دشمنان افتاده اند زینب خاتون پیش بود چون داخل شد بر آن لعین سلام نکرده و بکسی التفات ننمود زنان و دختران سید الشهدا علیه السلام در عقب او بودند زینب خاتون سلام الله علیها رفت در گوشه نشست کنیزان دور او را گرفتند و هی متنکرة و علیها ارذل ثیابها پست ترین جامها پوشیده بود و شیخ طریحی میگوید و هی تختفی بین النساء و تستر وجهها بکمها لأن قناعها اخذ منها خود را درمیان زنان پنهان میکرد و روی شریف خود را باستین خود می پوشید زیرا که مقنعه او را از او برده بودند آن ملعون پرسید کیست این زن کفتند زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلم و بروایت دیگر دو مرتبه پرسید جواب نشنید در دفعه سیم یکی از کنیزان کفت هذه زینب بنت علی پس رو را باو کرد و کفت حمد خدایرا که شما را رسوا کرد ...

جواب نشنید در دفعه سیم یکی از کنیزان کفت هذه زینب بنت علی پس رو را باو کرد و کفت بحق جدت پیغمبر خدا که با من تکلم کن کفت چه میخواهی از من و حال آنکه مرا رسوا کردی درمیان خلق و هتک حرمت من کردی آن ملعون بعضی از کفریات و مزخرفات از زبان لعینش جاری شد زینب خاتون تاب نیاورده او را جواب داد فرمود زود باشد که خدا جمع نماید میان تو و جماعتی را که بیکناه کشتی و ایشان با تو مخاصمه خواهند نمود فاستعد جوابا و أنّی لک به مستعد و آماده جواب باش و کجا خواهی داشت جواب این فعل

فعل ناصواب را ابن زیاد از کلام دختر خیر الانام در غضب شد و کویا اراده قتل او کرد و بروایتی حکم بقتل او کرد عمرو بن حریث کفت زن است و بر کفته زنان مؤاخذه سزاوار نیست آن ولد الزنا کفت خدا مرا ظفر داد بر برادر طاغی تو و متمردان اهلبیت تو سینه مرا از ایشان شفا داد زینب خاتون کفت لقد قتلت کهلی و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی فإن کان هذا شفائک فقد اشتفیت بزرکان ما را کشتی و اصل و فرع ما را بر انداختی اگر شفای تو باین حاصل شد پس بشفا رسیدی و بروایت دیگر ام کلثوم کفت اگر دیده تو روشن شد بکشتن حسین علیه السلم دیده جدش پیغمبر روشن میشد بدیدن او و او را می بوسید و لبهای او را میمکید و او را بر دوش خود سوار میکرد ابن طاوس میکوید پس متوجه سید الساجدین علیه السلام شد و کفت کیست این کفتند علی بن الحسین است کفت آیا علی بن الحسین علیه السلم را خدا او را نکشت حضرت فرمود کان لی أخ یسمّی علیّ بن الحسین قتله الناس برادری داشتم که مسمی بعلی بن الحسین بود مردم او را کشتند کفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود الله یتوفّی الأنفس حین موتها ابن زیاد کفت آیا ترا جرئت در جواب من میباشد پس امر بکشتن او کرد و بروایت دیکر چون آن ولد الزنا مزخرفات بسیار با زینب خاتون کفت حضرت فرمود بآن کمراهی پرده حرمت عمه ام را میدری میباکانه او را میشناسند خدا دستها و پاهای ترا قطع کند آن ولد الزنا آتش غضبش مشتعل شد و امر کرد بقتل امام علیه السلم شیخ مفید و ابن نما روایت کرده اند که چون زنان مخدرات در آن مکان بیکس این سخن را شنیدند مضطرب شدند زینب خاتون بر خواسته با آنحضرت چسبید کفت و الله لا أفارقه فإن قتلته فاقتلنی معه ای پسر زیاد بس است آنچه ریختی از خونهای ما بخدا قسم که از او جدا نمیشوم اگر او را میخواهی بکشی مرا با او بکش آنحضرت فرمود ای عمه ساکت باش تا جواب او را بکویم پس فرمود ای پسر زیاد آیا مرا بقتل میترسانی نمیدانی که کشته شدن از برای ما در راه خدا عبادت و شهادت از برای ما کرامت است و آن ولد الزنا ساعتی بر ایشان نظر کرده کفت عجبا للرحم بخدا قسم چنان میبایم که دوست می دارد که اگر من او را بکشم او را نیز با او بکشم پس امر کرد دست از او بردارند شیخ مفید ره روایت کرده است که چون سر مقدس سید الشهدا علیه السلام را بمجلس پسر زیاد ملعون آوردند و در برابر روی او گذاردند فجعل ینظر الیه و یتبسّم آن ولد الزنا نگاه بآن سر مقدس میکرد و او بلاه و تبسم مینمود چوبی بدست داشت بر دندانهای شریفش میزد و بروایتی از چوب خود لبهای مبارک آنجناب را از روی هم بر میداشت و نظر بر دندانهای مبارک او میکرد و میکفت انّ الحسین حسن المضحک جانهای عالمیان بفدای لب و دندان باد ای ابا عبد الله زود پیر شده و بروایت ابن نما و ابن جوزی از انس بن مالک روایت کرده اند که آن ملعون بر لب

گفتگو کردن ابن زیاد ملعون با علیا جناب زینب خاتون

حکم کردن ابن زیاد بقتل علی بن الحسین علیهما السلام

ودندان بوده پس گفتم بخدا قسم چه بسیار قبیح و بد عملی است که مرتکب شده لقد رأیت رسول الله یقبّل
موضع قضیبک من خود دیدم که پیغمبر خدا همین موضع را که تو چوب میزنی بوسه میداد و بروایت
دیگر زید بن ارقم در کنار ابن ولد الزنا بود و او مرد پیری بود از اصحاب رسالتماب بود و چون
این بی حیا را از ابن ولد الزنا دید گفت ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین چوب را از این لب و دندان
مطهر بردار قسم بخدائیکه شریک ندارد که دیدم پیغمبر خدا این لبها را بوسیده که احصا نمیتوان کرد پس
صدا بگریه و ناله بلند کرد ابن زیاد گفت خدا تو را بگریاند اگر نه میبکی که خدا بما فتح داده اگر پیر خرف
نبودی گردنت را میزدم و بروایت دیگر زید گفت که حدیثی از برای تو بگویم از این سخت تر دیدم
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را که حسن را بر زانوی راست و حسین علیه السلام را بر زانوی چپ
نشانیده دست بر سر ایشان میکشید و میگفت اللهم انی استودعک ایاهما و صالح المؤمنین
خدایا من ایشانرا بامانت بتو میسپارم و بشایستگان از مؤمنین ای پسر زیاد چگونه محافظت نمودی
امانت پیغمبر را پس زید از پیش آن ملعون برخواست و صدا را بگریه بلند کرده میگفت عبدی مالک
آقا و سیدش شد ای معاشر عرب بعد از امروز شما همه ذلیل شدید و مملوک گردیدید وای که شما فرزند
فاطمه علیها السلام را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر گردانیدید تا نیکان شما را بقتل رساند و بدان
شما را به بندگی بگیرد راضی شدید بذلت دور باد از رحمت خدا کسیکه باین راضی شد و باین حال از مجلس
آن لعین بیرون رفت و چنانچه در بعضی از اخبار است در وقتیکه سید الساجدین علیه السلام را بنزد
آن لعین آوردند و سر مقدس پدر را در برابر آن لعین دید در آنوقت آن ملعون چاشت میخورد و بدعای آنحضرت
در وقتیکه سر آن لعین را بجهة آنحضرت آوردند نیز آنحضرت چاشت میخوردند بعد از انقضای آن مجلس آن لعین
امر کرد تا اهلبیت را بزندانخانه بردند در کنار مسجد اعظم و بنابروایتی نیز امر کرد تا سید الساجدین علیه السلام را
بغل و زنجیر درآوردند و با زنان بردند بحبس راوی میگوید که من با ایشان بودم بکوچه نگذشتیم مگر
آنکه او را مملو یافتم از زن و مرد که بمشاهده حال این اسیران و دیدن احوال بیکسان طپانچه بر رو میزدند و میگریستند
تا اینکه رسانیدند بدر زندان فحبسوا فی سجن و ضیق علیهم پس ایشانرا بزندانی محبوس کردند و بر
ایشان تنگ گرفتند و بروایت ابن طاوس زینب خاتون گفت لا یدخل علینا عربیة الا ام ولد
او مملوکة فانهن سبین کما سبینا زنی از قبیله عرب نزد ما نیامد و کسی نزد ما آمد و شد نمیکرد مگر
کنیزان که ایشان نیز مثل ما اسیر شده بودند شیخ مفید و سید ابن طاوس و طبرسی علیهم الرحمه باختلاف
لفظ روایت کرده‌اند که روز دیگر آن لعین بن لعین امر کرد که سر مطهر منور ریحانه رسول را بر سر نیزه کنند و در

در کوچه‌های کوفه و در قبایل کوفه بگردانند و او بدتر از پدر ابن ولد الزنا سر مطهر را بر نیزه کردند در کوچه‌های
کوفه میگردانیدند ابن جنبش میگوید اول رأس رفع علی رأس خشبة رأس الحسین اول سری که بر سر چوب
کردند سر مقدس حسین علیه السلام بود که بر سر چوب زدند و در دور کوفه گردانیدند ابن جوزی در مرآت
الزمان روایت کرده از زید بن ارقم که میگوید دیدم آن سر مطهر را که بر نیزه زده بودند و آن سر مطهر تلاوت
قرآن مینمود چون گوش دادم میگفت فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم و شیخ مفید از زید بن ارقم روایت
کرده است که چون آن سر مبارک را بنزد یکی غرفه من آوردند شنیدم این آیه میخواند ام حسبت ان اصحاب
الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا چون این آیه را دیدم موهای بدنم راست شد گفتم یابن رسول الله
سر تو را بر نیزه زدن عجیب تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم ابن طاوس میفرماید که سزاوار است که بیان
کنم بطریق مثل این اشعار را و بعضی ذکر کرده‌اند که هاتفی در بالای سر ندا داد باین اشعار رأس ابن بنت محمد
و وصیه للناظرین علی قناة یرفع والمسلمون بمنظر و بمسمع لا منکر منهم ولا متوجع سر فرزند پیغمبر
و وصی او را بر نیزه میزنند بجهة اینکه مردم بر او نظر کنند و جماعتیکه میگویند مسلمانیم میبینند و میشنوند
نه کسی بر او جزع میکند و نه کسی دلش از این بلیه بدرد میاید کحلت بمنظرک العیون عمایة و اصمّ
رزءک کل اذن تسمع کور شود دیده که تو را به بیند و نگرید و کور شود گوشی که مصیبت تو را بشنود
و دلش بر تو نسوزد ایقظت اجفانا و کنت لها کری و انمت عینا لم تکن بک تهجع دیده‌های
دوستانت را که از برکت وجودت در امن و امان بود و بخواب راحت بود و از مصیبت خود بزحمت
انداخته و خواب را از ایشان بردی و دیده‌های دشمنان خدا را که از تشویش تو بخواب راحت نمیرفتند
در امن و امان شدند ما روضة الا تمنت انها لک حفرة و لخط قبرک مضجع و در حدیث دیگر
روایت شده است که جمعی نقل کرده‌اند که چون سر مقدس آنحضرت را در بازار کوفه بر نیزه کردند سوره کهف را
خواند تا باین آیه رسید انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی و از دیگری نقل شده که سر مقدس مطهر
او را در کوفه بر درختی آویختند و من نزدیک وی ایستاده بودم نظر میکردم دیدم لبهای مبارکش حرکت
میکند چون گوش فرا دادم این آیه را میخواند فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و در بعضی از کتب معتبره از حارث بن وکیده روایت شده است که گفت من از کسانیکه
سر مقدس را بر داشته بودند بودم شنیدم که سوره کهف را تلاوت میفرمود من در شک افتادم و در فکر فرو
رفتم از یک جهت میشنوم صدای مبارکش را و نغمه او را از یک جهت تفکر میکنم که سر بی بدن چگونه تکلم
مینماید که بیک مرتبه دیدم بمن گفت یا ابن وکیده اما علمت انا معاشر الائمة احیاء عند ربنا نرزق

نامه نوشتن ابن زیاد ملعون پلید بیزید و بنواحی مدینه طیبه

اما بتمیلی کما معاشر ائمه زنده میباشیم همیشه و مرگ ما را فانی نمینماید چون این را شنید تعجبش زیاده
شد و در دل گفت نباید گذاشت که این سر مطهر در دست اینجماعت بیطهر بوده باشد که با او این استخفاف
روا دارند پس در دل گفت این سر را می دزدم از ایشان ناگاه شنید که با او خطاب نمود که یا وکیده
لیس لک الی ذلک سبیل ای پسر وکیده باین فکری که کرده راه نخواهی یافت و از جهة تو مقدر نخواهد
شد ریختن ایشان خونهم را اعظم تر است در نزد خدا از کردن این من بگذار هرچه میخواهند بکنند زود
باشد که بدانند نتیجه عمل خود را اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون سید بن طاوس ره روایت کرده
است که پسر زیاد نامه بیزید بن معویه نوشت و خبر داد باو کشتن حسین علیه السلام را و اسیر کردن زنان او را
و نامه نیز بعمرو بن سعید عاص که والی مدینه بود نوشت و در آن نامه درج کرده بود خبر شهادت آن
امام مظلوم را و اسیری اهل بیت او را و بروایت شیخ مفید عبد الملک ابن ابو الحرث را فرستاد بسوی مدینه
که برود بسوی عمرو بن سعید و بشارت کشتن حسین علیه السلام را باو برساند عبد الملک میگوید رفتم تا بمدینه
رسیدم یکی از قبیله قریش بمن رسید عزا دید از من پرسید چه خبر داری گفتم خبر را در نزد امیر خواهی شنید
امیر یافت که خبر خوشی نیست گفت انا لله وانا الیه راجعون قتل والله الحسین بخدا قسم که حسین علیه السلام
کشتند و ما را بی پناه گذاردند رفتم تا بنزد عمرو بن سعید گفت چه خبر داری گفتم خبریکه ترا خوشحال نماید
حسین علیه السلام کشته شده و عیالش اسیر شد ملعون گفت تو که قاصد منی بیرون رو و در کوچهای مدینه
ندا کن بیرون و در کوچهای مدینه ندا کن بیرون رفتم و در کوچهای مدینه فریاد زدم الا قتل الحسین
الا هب الحسین چون صدای کشتن آنحضرت در شهر بلند شد و خبردار شدند بنی هاشم صدای شیون
و ندبه و نوحه بلند شد بنحویکه بخدا قسم هرگز مصیبتی مثل مصیبت بنی هاشم ندیده بودم از هر طرف ناله
واحسینا و اعزیا بر کشیدند چون برگشتم بسوی عمرو همین که نظرش بر من افتاد تبسم کرد و خندید پس
این شعر را بمثل خواند عجبت نساء بنی زیاد عجة کعجیج نسوتنا غداة الارنب یعنی زنان بنی هاشم
بفغان و خروش درآمدند چنانچه زنان ما بفغان و خروش درآمدند در کشتن فلان پس گفت
هذه واعیة بواعیة فلان این خروش بجای آن خروش پس عمرو بن سعید ملعون رفت بسوی مسجد و خطبه خواند
و بعضی از هذیانات گفت و در آخر اظهار عدم رضا بر کشتن سید الشهدا علیه السلام نمود گفت لکن چه کنیم
با کسیکه شمشیرش کشیده میخواهد ما را بکشد مگر اینکه او را بکشیم عبد الله بن سایب برخواست و گفت
لو کانت فاطمة حیة ورأت رأس الحسین لبکت اگر فاطمه علیها السلام در دنیا بود و سر حسین علیه السلام
میدید هر آینه البته میگریست و میخروشید ملعون دست برو پیش زد که ما احقیم بفاطمه از تو پدر او عم

خطبه خواندن عمرو بن سعد ملعون در مسجد مدینه

عم ماست و شوهر او برادر ماست و فرزند او فرزند ماست اگر فاطمه زنده بود بر او میگریست و جگرش
بر او میسوخت ولکن ملامت نمیکرد کسیرا که او را کشت و دفع نمود او را از خود شیخ مفید ره میفرماید که چون
اینخطبه را خواند و اینخبر در مدینه منتشر شد مصیبتی عظیم در میان بنی هاشم برپا شد و در خانهای
خود ماتم امام مظلوم برپا کردند زینب دختر عقیل با خواهرانش موی پریشان کردند و شروع بشیون
کردند و زینب گفت ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم بعترتی و باهلی
بعد مفتقدی منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم آیا چه جواب خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله در وقتیکه سؤال نماید از شما که این چه عمل بود که با اهلبیت من کردید بعد از من که
بعضی را باسیری مبتلا کردید و بعضی را کشتید و بدن ایشان را بخونشان رنگین کردید ما کان هذا جزائی
اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحم این جزای من نبود که در عوض حقهای من با عترت
من چنین کنید یکی از آزاد شدگان عبد الله جعفر آمد و خبر کشته شدن پسرهایش را باو داد عبد الله
گفت انا لله وانا الیه راجعون یکی از غلامانش گفت این بلیه از حسین علیه السلام بما رسید عبد الله
او را دشنام داد و گفت آیا از برای حسین علیه السلام مثل این کلام میگوئی بخدا که من اگر خود بودم جان خود را
فدای او میکردم و همین دل مرا از این غم تسلی میدهد که ایشان با پسر عمم شهید شدند و جان خود را
نثار او کردند پس رو کرد بمردم و گفت حمد خدا را گرانست بر من کشته شدن حسین علیه السلام ولکن بحمد الله
که اگر من نبودم که بدست خود جهاد کنم در برابر او ولیکن فرزندهایم بودند که او را یاری کردند و بروایتی
چون خبر در مدینه افتاد زنی گریه کنان و شیون کنان داخل خانه ام سلمه زوجه محترمه پیغمبر شد و گفت
ای ام سلمه حسینت را کشتند ام سلمه چون این را شنید گفت فعلوها آخر فرزندم را کشتند و این مصیبت را
مرتکب شدند خدا قبرهای ایشان را پر از آتش کند و ابن نما روایت کرده که یزید بن معویه دو نفر از
اهل شام را فرستاد بسوی مدینه که خبر کشته شدن حسین علیه السلام را بمدینه برسانند چون این خبر محنت اثر را
در آن شهر افکندند شیون عظیم برپا شد یکی از دختران عبد المطلب با موی پریشان دست بر سر گذارده
بیرون آمده تا مشاهده نماید که چه خبر میباشد آیا راست است این خبر یا دروغ چون یافت که بنیا عالمیان را
شهید کرده اند خروش و شیون برآورد و شعری چند در مرثیه آنحضرت خواند و بروایت شیخ مفید ره
در آن روز یکه خبر شهادت آنحضرت باهل مدینه رسید در دل شب منادیرا شنیدند که ندا میکرد بنحویکه
اهل آنش را میشنیدند و او را نمیدیدند و میگفت ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب
والتنکیل ای کسانیکه کشتید از روی جهل و نادانی حسین علیه السلام را بشارت باد شما را بعذاب و نکال

ندا کردن منادی شب در مدینه

كُلُّ اَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَمُرْسَلٍ وَقِيلَ قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَمُوسَى صَاحِبِ الْاِنْجِيلِ
همه اهل آسمانها بر شما نفرین میکنند و شما ملعون میباشید از زبان پیغمبران و صاحب بحار از
نظری در کتاب خصایص روایت کرده که او از ابی ربیعه و او از ابو قبیل روایت کرده که در مدینه در میان
آسمان و زمین شنیدند که منادی ندا میکرد باین اشعار يَا مَنْ يَقُولُ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ بَلِّغْ رِسَالَتَنَا
بِغَيْرِ تَوَانٍ قَتَلَتْ شِرَارُ بَنِي اُمَيَّةَ سَيِّدًا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ مَاجِدًا ذَا شَانٍ ای کسیکه قائل میباشی
بجلالت و فضل آل محمد پیغام ما را بدوستان ایشان برسان و بگو که اشرار بنی امیه آقای عالم را
کشتند و بهترین خلق را شهید کردند و بزرگ و مهتر همه را کشتند فرزند کسی را که در آسمان و زمین
او را بر همه کس تفضیل می دهند کشتند سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله او فرزند شکننده بتها را
بَكَتِ الْمَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ بَعْدَ مَا بَكَتِ الْاَنَامُ لَهُ بِكُلِّ لِسَانٍ همه عالم از مشرق و مغرب بر او گریستند همه خلق برای او بهر زبان

مجلس سیزدهم در بیان کیفیت رواق و نشر و ذکر الم محنت غم حکام شام

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْبَأْسَاءِ وَالنَّعْمَاءِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الْمَبْعُوثِ لِاِرْشَادِ الضُّلَّالِ فِي الطَّخْيَاءِ وَالْهَادِي اِلَى النَّجَاةِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ لَهُمْ نِظَامُ الدَّهْرِ وَبِهِمْ قِيَامُ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ سِيَّمَا عَلَى رَيْحَانَتِهِ وَسِبْطِهِ الْمَظْلُومِ صَاحِبِ الْكَرْبِ وَالْمِحْنَةِ وَالْبَلَاءِ الَّذِي لَمْ يُرَ مِثْلُهُ فِي ابْتِدَاءِ الْوُجُودِ اِلَى الْاِنْتِهَاءِ بَكَتْ عَلَيْهِ الْاَرْضُ وَالسَّمَاءُ وَتَبْكِي عَلَيْهِ فِي الصَّبَاحِ وَالْمَسَاءِ بَدْرٌ مَعَهُ هُمَامٌ شَدِيدُ الْعَنَاءِ عَظِيمُ الْبَلَاءِ قَلِيلُ الرَّخَاءِ قَتِيلُ الظَّمَاءِ مَنْهُوكُ الْخِبَاءِ مَسْلُوبُ الرِّدَاءِ مَنْزُوعُ الْحِذَاءِ مَنْبُوذُ الْعَرَاءِ مُقَطَّعُ الْاَعْضَاءِ مُرَضَّضُ الْاَشْلَاءِ الَّذِي اَحَاطَ بِهِ اَهْلُ الشَّقَاءِ وَدَارَ عَلَيْهِ اَوْلَادُ الْبَغَاءِ بِالْمُكَاءِ وَالصَّدَاءِ وَارْتِفَاعِ الْاَصْوَاتِ وَالضَّوْضَاءِ بَعْدَ قَتْلِ الْاِخْوَةِ وَالْاَبْنَاءِ وَقَطْعِ الْاَسْبَاطِ فَاَذَاقُوهُ شُرْبَ الْحُتُوفِ مِنْ حَرِّ السُّيُوفِ مَطْرُوحًا عَلَى الرَّمْضَاءِ مَنْبُوذًا فِي الْبَيْدَاءِ مَقْطُوعَ الرَّاْسِ مِنَ الْقَفَا مَطْرُوحًا كَالْاِهْمَاءِ يَجُولُ عَلَيْهِ الْخَيْلُ الدَّهْمَاءُ وَتَكْسُوهُ غُبَيْرُ الْفَضَاءِ مِنَ الْاَرْجَاءِ فَهُوَ اَبُو الشُّهَدَاءِ وَسَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَاِمَامُ السُّعَدَاءِ سَيِّدُنَا الْمَظْلُومُ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ اللّٰهِ وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ این آیه شریفه در تعییر و سرزنش و مذمت یهود نازل شده که خدا از ایشان عهد و میثاق گرفت از اینکه خون ناحق نکنند و کسی را از خانه اش بیرون نکنند پس ایشان شکستند عهد و میثاق الهی را و تکذیب کردند پیغمبران خدا را و کشتند ایشان را و چون بمقتضای اخبار کثیره آنچه در امم سابقه روی داد در این امت نیز واقع میشود حذو النعل بالنعل

بسم الله الرحمن الرحیم

پس باید آنچه یهودان امت کردند در این امت واقع شود و لهذا وارد شده است که چون این آیه شریفه نازل شد جناب رسالتمآب فرمودند آیا خبر دهم شما را بگروهی که شبیه‌اند بجماعتی از یهود این امت عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود گروهی از امت من که دین و ملت مرا برخود می بندند میکشند افاضل ذریه مرا و پاکیزگان عترت مرا و تبدیل میکنند شریعت و سنت مرا و یقتلون ولدی الحسن و الحسین کما قتل اسلاف الیهود زکریا و یحیی میکشند فرزندان مرا حسن و حسین علیهما السلام چنانچه اسلاف یهود زکریا و یحیی را کشتند آگاه باشید که خدا لعنت میکند اینگروه را هم چنانچه لعنت کرد آنگروه یهود را و خواهد فرستاد بسوی بقیه ذریه ایشان هادی مهدی علیه السلام را قبل از روز قیامت که ایشان را از سرها و انبیا خود بسوزاند و بجهنم واصل نماید خدا لعنت کند کشندگان حسین علیه السلام را و دوستان ایشان را و یاوران ایشان را و کسانیکه ساکت اند از لعن ایشان بی تقیه الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین رحمة وَ شَفَقَةً وَ اللّٰاعِنِينَ لِاَعْدَائِهِمْ وصلوات و رحمت خدا بر کسانی باد که میگریند بر حسین علیه السلام از روی شفقت و مهربانی و ترحم بر او و لعنت میکنند دشمنان او را و سینه های ایشان مملو است از غیظ و خشم بر ایشان آگاه باشید که کسانیکه راضیند بقتل او شریک میباشند با قاتلان او در کشتن او آگاه باشید که کشندگان او و یاوران ایشان و پیروان ایشان بری میباشند از دین خدا بدرستیکه خداوند جلیل امر میفرماید ملئکه مقربین را که ضبط کنند اشک چشم کسانیکه بر او میریزند بسوی خزان بهشت پس ایشان آنرا ممزوج مینمایند باب حیوان پس زیاد میشود در شیرینی و گوارائی و میریزند آنرا در هاویه و آنرا ممزوج مینمایند بحمیم و صدید و غسلین جهنم میکنند پس شدید میشود حرارت آن بر کسانیکه میریزند ایشان را بسوی آن از اعدای آل محمد هر آن ضعفی که بیهود رسید تا اینها شد در این امت نیز واقع گردید اگرچه بسیاری از امور کیفیت تطبیقش بعقل هر کس نرسد ولکن بنظر عارفان هویدا است در آن امت بعد از رفتن موسی ع از میان قوم خود قومش از دین برگشتند و گوساله پرست شدند و هرون را ضعیف کردند و بر او ستم و ظلم کردند در این امت نیز بعد از رفتن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بر هرون این امت علی بن ابیطالب علیه السلام ستم و ظلم کردند و بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله همه امت از دین برگشتند و گوساله پرست شدند مگر قلیلی و گوساله این امت اعرابی اول بود در بنی اسرائیل صفوراء دختر شعیب زن موسی بعد از رحلت موسی بعد از رحلت موسی با وصی او یوشع بن نون محاربه نمود و با او لشکرکشی نمود نظیر آن در این امت حمیرا زن پیغمبر با وصی او علی بن ابیطالب علیه السلام محاربه نمود و لشکر کشید و شمشیرها کشید در آن امتها اهل حصون پیغمبر خود را کشتند و گوشت او را خوردند در این امت هند جگرخوار جگر حمزه علیه السلام را

مکیدند و خوردند و خواست که بخورد درد دهنش سنگ شد تا گوشت طاهر او جزو بدن نامطهر نشود
در این امتها چند زن بد در حباله نیکان و پیغمبران بودند مثل زن لوط و نوح و نظیر این در این امت
دو زن پیغمبر است در آن امتها بعضی از زنان نیک بودند در تحت کفار که بدی شوهر به نیکی
زن ضرر نداشت مثل آسیه زن فرعون نظیر شرح در این امت ام کلثوم و رقیه که در تحت فلان بودند
و سکینه دختر سید الشهداء علیه السلام که در تحت مصعب بن زبیر بود در آن امتها بعضی از پیغمبران غایب
شدند مدتهای طولانی نظیر آن در این امت غیبت صاحب الامر علیه السلام است عجل الله فرجه
در آن امتها بر حمل حضرت موسی و عیسی کسی مطلع نگردید نظیر آن در این امت نیز صاحب الامر علیه السلام
است که بر حمل او کسی مطلع نگردید در آن امتها یحیی و عیسی در کودکی پیغمبر گردیدند و در صباوت
صاحب حکم گردیدند در این امت جناب جواد و صاحب الامر علیهما السلام که در کودکی صاحب خلافت
و امامت گردیدند در آن امتها حضرت یوسف ع مبتلا شد بمحبت زلیخا نظیر آن جناب مجتبی که مبتلا
شد بمحبت زن بد و بد که مانند آفتاب خوش رو بود و همینکه نظرش بر آنحضرت افتاد عاشق آنحضرت
شد و خود را در خیمه آنحضرت انداخت و دست از ایشان بر نمیداشت در امتها بخت النصر بیت المقدس را
خراب نمود در این امت حجاج بن یوسف ثقفی ملعون کعبه معظمه را خراب کرد در آن امتها بعضی از نیکان را طول
عمر بود مثل نوح و خضر و بعضی از بدان مثل عوج بن عنق در این امت نیز چنین است اما از نیکان
جناب صاحب الامر است و از بدان دجال ملعون است در امتها فرزند شش ماهه متولد شد مثل یحیی بن زکریا
نظیر آن در این امت حسین بن علی علیه السلام بود که شش ماهه متولد گردید در آن امت آسمان خون گریست بر
یحیی بن زکریا در این امت نیز خون گریست بر حسین بن علی علیهما السلام در آن امتها گریه کنندگان چند بودند
که بعضی از ایشان از آب دیده اش گیاه از زمین میرویید و آه از سینه میکشید از آه میسوخت در این امت
نیز بکائین چند بود مثل فاطمه که آنقدر گریست که اهل مدینه بتنگ آمدند و پیغام دادند که یا شب گریه
کن یا روز تا ما یکی از این روز و شب را آرام گیریم و مثل علی بن الحسین علیهما السلام که چهل سال بر پدر بزرگوار
گریست تا اینکه از بینائی که نزدیک رسید هلاک شود تا آنکه روزی یکی از غلامان آنحضرت گفت فدای تو
شوم میترسم خود را هلاک کنی و گریه کار شوی فرمود إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
پس فرمود اِنّی لَمْ اَذْکُرْ مَصْرَعَ بَنی فاطِمَةَ اِلّا خَنَقَتْنِی الْعَبْرَةُ یاد نمیکنم کشته شدن اولاد فاطمه علیها السلام را مگر
آنکه گریه گلوی مرا میگیرد در آن امتها یوسف صدیق ع را اسیر کردند و در زندان انداختند نظیر آن
در این امت علی بن الحسین و موسی بن جعفر علیهم السلام را اسیر کردند و در زندان محبوس کردند سر یحیی ع را

یحیی ع را بجهة زن زناکار هدیه بردند و سر حسین علیه السلام را نیز بجهة یزید پسر معویه بردند و سر یحیی در مجلس آن
زن زانی سخن میگفت و سر حسین علیه السلام نیز گاه بالای نیزه سخن میگفت و در مواضع متفرقه تلاوت قرآن
او را شنیدند و میگفت لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ و در شب لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ میگفت سهل بن سعید
میگوید در کوفه بودم که سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را داخل کوفه میکردند رفتم بباب بنی خزیمه دیدم
مردم ایستاده بودند و منتظر اسیران و سرهای مقدسه بودند ناگاه دیدم سر مقدس سید الشهداء علیه السلام
بر نیزه بلندی زده بودند و آن سر مقدس سوره کهف را میخواند چون باین آیه رسید اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْکَهْفِ
وَالرَّقِیمِ کَانُوا مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا بگریه در آمدم و گفتم یا بن رسول الله سر تو را بر نیزه زدن عجیب تر از قصه اصحاب
کهف و رقیم است خداوندا تو بر هر چیز قادری چون باینجا رسید حالتی بمن روی داد که بیتاب شدم پس
مدهوش شدم و غش کردم و برو در افتادم و بهوش نیامدم مگر آنکه در وقتیکه سوره را تمام کرده بود
بدانکه ظلمی که بر آنحضرت شد اعظم از ظلم عالمیان بود اگر چه نظیر آن ظلمها در عالم بسیار واقع شده باشد
زیرا که اصل ظلم اگر چه قبیح است لکن مظلوم هر چند جلیل تر باشد ظلم بر او قبیح تر است و لهذا ظلم بر جاهل
مانند ظلم بر عالم نیست و ظلم بر فاسق مثل ظلم بر عادل مؤمن نیست و هر چند در مرتبه علم و فضل و تقوی
بلند مرتبه تر باشد بر او قبیح تر است و هم چنین با وجود قبح ظلم مطلقا ظلم بر صاحب حق قبیح تر است و کذا ظلم
عبد نسبت بسلطان افحش از ظلم دیگر است و ظلم بر والدین افحش از ظلم بغیر ایشانست و هر چند حق شخص اعظم باشد ظلم
بر او اعظم است و این امور واضحاتست و از اینجا معلوم میشود عظمت این ظلم و هر چند سید الشهداء علیه
السلام را بهتر شناختی و مرتبه اش عظیم تر دانستی مصیبتش را اعظم تر خواهی دانست و هر چند حق او را عظیم
تر دانی ظلم بر او قبیح تر خواهی دانست اگر خواهی مرتبه اش را بدانی و حقش را بدانی مستمع باش تا اشاره بآن
شود اگر چه شناختن مرتبه ایشان از برای امثال ما ممکن نیست بدانکه بمقتضای حدیث اِنَّ الَّذِی ظَهَرَ
لِلْمَلَائِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ مِنْ مَعْرِفَةِ آلِ مُحَمَّدٍ قَلِیلٌ مِنْ کَثِیرٍ لَا یُحْصٰی که مضمونش اینستکه آنچه ظاهر شد از برای
ملئکه مقربین از معرفت اهل بیت رسالت قلیلی از کثیر است که احصا نمیتوان نمود و طریق معرفت ایشان بر این
عقول ضعیفه مسدود و سمند سریع السیر ادراک عقل و وهم را در بیدای کثیر الفضای معرفت کمالات ایشان
از سیر قلیل نیز ممنوع و مسدود میدارد زیرا که هر گاه متوطنان حظایر قدس و مقربان بارگاه انس را
با آن مقامات عالیه و عدم انغماس در کدورات جسمانیه و شهوات حیوانیه و با رفع کثیری از حجب حاصل نباشد
از معارف ایشان الا قلیل از کثیر لا یحصی پس عقول دیگر را از آنجا چه دسترس خواهد بود و ادراک قاصر را از آنجا مجال
آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد کلینی بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت میکند که حضرت صادق
علیه السلام با او فرمودند که آیا قرآن خواندی گفت بلی فرمود آیا دیده از کتاب الله این آیه را قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ

الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و این آیه در مقام آنست که سلیمان تخت بلقیس را
طلب کرد یکی گفت در فلان مقدار از زمان میآورم و یکی میگفت در فلان مقدار میفرماید حقتعالی
که آنکه در نزد او بود علمی از کتاب گفت من میآورم آنرا قبل از رد بصر یعنی پیش از بهم زدن چشم بهم زدن
سدیر میگوید عرض کردم فدای تو شوم خوانده ام آیه را حضرت فرمود آیا آن مرد را شناختهٔ و میدانی
چه قدر از علم کتاب در نزد او بود گفتم خبر ده مرا بانکه چه قدر از علم کتاب داشت آنحضرت فرمود قدر
قطرة من الماء فی البحر الاخضر فرمود بقدر قطره از آب است بدریای اخضر پس چه قدر است این علم
عرض کردم چه قدر کم است این علم حضرت فرمود چه بسیار است اینکه خدا او را نسبت بعلم داده است آیا
یافتهٔ در آنچه خوانده از کتاب خدا قول خدا قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب میگوید گفتم
خوانده ام ای فدای تو شوم پس فرمود کسیکه جمیع علم کتاب بتمامه در نزد او است عالم تر است یا آنکه بعضی
از آنرا میداند گفتم بلکه آنکه جمیع را پس بدست خود اشاره کرد بسینهٔ خود و فرمود علم الکتاب والله کله
عندنا علم الکتاب والله کله عندنا یعنی والله جمیع علم کتاب در نزد ما است اینست علم ایشان و در هر
صفتی از صفات کمال که ملاحظه کنی چنین میباشند اما در شجاعت آن بود که در یک حمله با لب تشنه و خود
شکسته که زیاده از چهارصد نفر را کشت و در زمان قلیل دو هزار الا پنجاه نفر کشت و اما در جود
و کرم آن بود که بدیدن اسامة بن زید رفت در حال مرض او را غمگین دید فرمود چرا غمگینی گفت شصت هزار درهم
قرض دارم فرمود من آنرا ادا میکنم گفت میترسم بمیرم فرمود پیش از موت تو ادا میکنم پس آنرا ادا کرد پیش از
موت او و عبد الرحمن سلمی تعلیم حمد بیکی از اولاد آنحضرت کرد آنحضرت هزار دینار و هزار حله زیبا داد
و دهان او را پر از مروارید کرد در حدیث است که روزی فقیری آمد و سؤال کرد فرمودند تا هزار دینار
باو دادند آنمرد نشست حیران و نمیدانست آنرا امتیاز میداد خزینه دار گفت برخیز [illegible]
گفت آبروی خود را فروخته ام حضرت فرمود راست میگوید اینرا بسا بل بدهید بعوض آبروی او است که
میریزد حضرت فرمود هزار دینار دیگر هم باو بدهید و دست در زیر مصلی کرده هزار دینار دیگر خود باو داد
و فرمود هزار دینار اول برای سؤال بود دوم برای آبرو سیم برای اینکه پیش ما آمدی نزد غیر ما نرفتی و در حدیث
دیگر وارد شده است که اعرابی وارد مدینه شد و سؤال کرد از کریم ترین خلق سید الشهداء علیه السلام را باو
نشان دادند بمسجد آمد دید آنحضرت نماز میکرد و در برابر آنحضرت ایستاد و گفت لم یخب الآن من رجاک
ومن حرک من دون بابک الحلقة کسیکه امیدوار بتو گردید نا امید نمیگردد کسی که حلقه [illegible]
جود تو گردید محروم بر نمیگردد انت جواد وانت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة لولا الذی

الذی کان من اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقة یعنی توئی صاحب جود و بخشش و توئی محل اعتماد
و اتکال من و پدر تو بود برطرف کننده فاسقان و کفار اگر نه حقی که از آبای شما بهم رسید بنود
همه در جهنم بودیم چون آنحضرت از نماز فارغ شدند بقنبر فرمودند آیا چیزی از مال حجاز مانده عرض کرد
بلی فرمود بیاور چهار هزار دینار باقی مانده پس بخانه رفت و آنرا در ردای خود پیچید و دست را
از شکاف در بیرون کرده از جهت حیای از اعرابی فرمود خذها فانی الیک معتذر واعلم بانی
بانی علیک ذو شفقة یعنی بگیر این را و عذر ما را بپذیر و معذور دار ما را با تو شفقت و مهربانی
میباشد لو کان فی سیرنا الغداة عصی امست سمانا علیک مندفقة لکن ریب الزمان ذو
غیر والکف منی قلیلة النفقة اگر ما هم صبح میشد عصائی در دست داشتیم یعنی دست ما هم
هر پاره چوبی بند بود و حق ما را بما رد مینمودند هر آینه آسمان مرحمت ما بر تو ریزش میکرد
لکن حوادث روزگار امور ما را متغیر کرده اند و دست ما خالی و قلیل النفقه است اعرابی آنرا گرفت
و گریست حضرت فرمود شاید عطای ما را کم شمردی عرض کرد نه ولکن گریه ام از اینست که چگونه از دنیا
میروی و چگونه این دست بزیر خاک پنهان میگردد و جود و کرامت برطرف میگردد از جود و بخشش آن
بزرگوار کافیست شعیب بن عبد الرحمن روایت میکند که در روزی که آنحضرت را شهید میکردند در پشت
مبارک آنحضرت پینهای چند دیدند از سید الساجدین علیه السلام پرسیدند که این پینه از چه بوده فرمود
این اثر آن همیانهائیست که در شبها بدوش میکشید و بخانهٔ بیوه زنان و یتیمان و مساکین میبرد فدای
آن بدن شریف باد که روحها شبها که با وجود اینکه در راه بندگی خدا اینقدر زحمت کشید
آخر الامر او را برهنه و عریان کردند از شمشیر و نیزه و تیر و سنگ و چوب او را پاره پاره کردند و اعضایش را در
هم شکستند وا ویلاه وان ظهر اغدا للبر ینقله سرا الی اهله باللیل مکدود آن بدنی که شبها
انبان طعام بدوش میکشید و بخانهٔ فقراء میبرد آنرا در هم شکستند و در هم کوفتند وان راسا هو
لله فی سحر یهتد اسنانه بالعود مخمور بدستیکه اثری که در دلهای شب هنده به پهلوی معبود
در سجود بود پسر معویه شراب خوار چوب بر لب و دندان میزد بلی عزیز من این بود اخلاق رضیه اش و صفات
مرضیه اش اما عبادت و تقوایش همین بس که در شب عاشورا بعد از آنکه لشکر مخالف اراده قتال کردند
برادر خود را فرستاد که اگر میتوانی امشب دیگر را از ایشان مهلت بگیر که امشب شب جمعه است میخواهم
امشب دیگر را بندگی کنم خدا را خدا میداند که من دوست میدارم تلاوت کلام او و دعا و نماز را
و در حدیث است که سید الساجدین علیه السلام عرض کردند که چه قدر کم است اولاد پدر بزرگوارت فرمود

تعجب است که من چگونه از ایشان متولد شدم پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و او از صحبت
معاشرت با زنان بنو داری در شکم مادر ذکر خدا میکرد چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلم روایت شده
است که چون چهار ماهه شد حمل او در مصلای خود می‌نشستم همیشه ذکر خدا و او از تسبیح و تهلیل او می‌شنیدم
و در وقتی شیرخواره بود ذکر خدا میکرد و در وقتیکه میان میدان افتاده بود و از هر طرف
شمشیر و نیزه بر بدنش میزدند ذکر خدا میکرد و از خدا غافل نمی‌شد و در وقتیکه سر مطهرش را بر نیزه زده
بودند ذکر خدا میکرد در وقتیکه تازه بیحس آمده بود ذکرش الله اکبر بود و در وقتیکه سرش بر سر نیزه
زده بود تلاوت قران میکرد و لا حول و لا قوة الا بالله میگفت و لا اله الا الله میگفت و همیشه
دین خدا را یاری میکرد و مردم را بسوی خدا و دین حق دعوت میکرد سرش را داد و دست از جان عزیزش
برداشت و دست از یاری دین برنداشت پاره پاره اش کردند و دست از کلام حق برنداشت سرش را
بریده بودند و سر بریده اش چه راهب نصرانی را بدین حق دعوت مینمود و میفرمود اگر میخواهی
شفیعت باشم بدین جدم درآی فوا عجبا من مصیبة تزلزلت منها بناء الاسلام و تزعزعت منها
ارکان الخاص و العام مصیبة لو لاقت جدیدا لصار بالیا و لو صبّت علی الایام لصرن لیالیا
بدانکه هم چنانچه ظلم و ستمیکه بسید الشهداء علیه السلم رسید عظیم ترین ظلمها بود و مصیبتی که بانحضرت
رسید عظیم ترین مصیبتها بود هم چنین کسانیکه این ظلم را کردند و مؤسس اساس شدند شقی ترین خلق
بودند و قبح عمل ایشان بیش از همه کس بود و این اساس را اوایل منافقین این امت چیدند و این
بنیان را ایشان بنا گذاشتند و بنی امیه با تمام رسانیدند ابتدای امر معاهده بر تخریب بنیان فی بیوت
اذن الله ان ترفع کردند و مبالغه بر اخفای این نعمت عظمی اطفای این نور نمودند و مردم را از حق برسیه
قهقری بجاهلیت و کفر اصلی برگردانیدند و اتش بر در خانه ایمان زدند و منازل ایمان را خراب کردند
و معاهد اسلام را ویران کردند بلاذری که از اعاظم اهل سنت است نقل کرده است که بعد از شهادت
سید الشهداء علیه السلام عبد الله بن عمر نامه نوشت بیزید بن معویه ملعون اما بعد فقد عظمت الرزیة
و جلت المصیبة و حدث فی الاسلام حدث عظیم و لا یوم کیوم الحسین بلیة عظیمة و افسد و مصیبت
بزرگی واقع گردید و امر عظیمی در اسلام پدید آمد و روزی مثل روز کشتن حسین علیه السلام
نیست چون نامه بیزید رسید نوشت در جواب نامه اش تو مسئلة اما بعد یا احمق ما وارد شدیم بر خانه‌ها
مرتبه و فرشهای گسترده و پشتیهای برکنار یکدیگر گذاشته شده یعنی در وقتی نوبت بما رسید که اساس
سلطنت اماده و دستگاه عمارت و دولت و عزت مهیا بود پس از جهت پاس دولت و بقای سلطنت

سلطنت خود با کسیکه منازعه کرد با ما جنگ کردیم و مقاتله نمودیم پس اگر حق ما بود پس بجهت حق
خود شمشیر زدیم و اگر حق از غیر ما بود فابوک اول من سن هذا و ابتز و استاثر بالحق علی اهله اگر
حق از ما نبود پس پدر تو اول کسی بود که این طریقه را سلوک داشت و این سنت را قایم نمود و حق را
از اهلش منع نمود حکایت رفتن عبد الله بن عمر بسوی یزید و عتاب او یزید را باین امر و جواب یزید
او را پس رضای او بفعلش مشهود در کتب معتبره مذکور است و مجمل ان چنانچه صاحب بحار در
مجلد ثامن از کتاب لابل الامامه باسناد خود از سعید بن مسیب نقل کرده اینستکه بعد از انکه ورود
خبر شهادت سید الشهداء علیه السلم و شهادت اهل بیت و اصحابش و اسیری زنانش بمدینه رسید مهاجر و انصار
در خانه‌های خود عزای انحضرت را برپا کردند عبد الله بن عمر از خانه بیرون آمد و بر سر و روی خود میزد با جامه چاک
و میگفت ای گروه بنی هاشم و قریش و ای مهاجر و انصار ایا شما زنده اید و چنین میکنند با اولاد پیغمبر بعد از
اینو افعه قرار نمیتوان گرفت در همان شب از مدینه بیرون رفت و منزل بمنزل رسید مگر انکه قبح اعمال یزید را
بخلق میگفت و مردم را بر او میشورانید و او را لعن میکرد و جمعی بدورش پدید آمد تا انکه وارد شام شد و از
هر طرف خبر بیزید رسید از حرکات عبد الله و این خبر در شام پیچیده بود قبل از ورود او و چون بشام رسید
مردم از هر طرف بسوی او میشتافتند و نزدیک بود که شام بهم بخورد و یزید میگفت که این یک جوشی است میزند
و عنقریب ساکن خواهد شد چون بدر خانه یزید رفت صدا را بگریه و ناله بلند کرده بود چون او را
اذن دادند داخل شد و میگفت داخل نمیشوم و حال انکه تو کردی با اهل بیت پیغمبر انچه کردی اگر کفار متمکن
میشدند نمیکردند بر خیز از این بساط تا مسلمانان اختیار کنند کسیرا که احق از تو باشد ایملعون او را
تعظیم کرد و نزد خود نشانید و گفت جوش خود را فرو نشان و بچشم بصیرت نظر کن چه میگویی در حق
پدر خود ایا خلیفه رسول الله و ناصر و صهر و یاور او بود و هادی و مهدی بود و کسی بود که در زمان
کفر هم بت پرستی میکرد بظاهر در باطن خدا را می پرستید گفت بلی چنین بود گفت پدر تو پدر مرا والی
شام کرد یا پدر من پدر ترا خلیفه کرد گفت پدرم پدر ترا والی کرد گفت ایا راضی میشوی بر پدر
خود و بانچه با پدرم معاهده نموده گفت بلی پس دست او را گرفت و گفت برخیز پس او را داخل کرد در خزانه
از خزائن خود و صندوقی را اورده گشود از ان صندوق صندوقچه از ان بیرون اورد و در ش را گشود و طوماری را اگرد
حریر سیاه پیچیده بود بیرون اورد و گفت خط پدر تو است میشناسی گفت بلی این خط او است او را گرفت و بوسید
و خواند و دران درج کرده بود از ان افعال و اعمال سطر عظیمی تعلیم کرده بود او را جمیع حیل و مکر و
غدر خود حظ وافر پر او مضمونش بسیار طولانی بود و ذکرش مناسب نیست الا انکه در اخران نوشته بود

نامه نوشتن عبد الله بن عمر بیزید بعد از قتل سید الشهدا علیه السلام

رفتن عبد الله بن عمر بسوی یزید

کہ محمد گمان میکرد کہ این امر را کسی مالک نخواهد شد و بر این منبر کسی نخواهد نشست و سر او با طلشد
وابو بکر با لا رفت از او و بعد از ان من بر بالای ان رفتم و میخواهم ای بنی امیہ کہ شما چوبها و عودهای اینجا
کہ ما بر پا کرده ایم باشید این چنین را بر پا بدارید و از این جهت امر شام را بتو واگذاردم و شما را امر
کردم و پروا نکردم از تالیف شعر و نثر او کہ میگفت بمن وحی شده کہ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ
و بگمانش اینکہ شما میباشید ان شجره ملعونه پس او و مثل پدرانش عداوت شما و پدران شما داشتند
همیشه و من تورا وصیت میکنم با قلت حلم تو اینکہ بتعجیل کنی در انچہ تو را وصیت کردم و تو را متمکن
کردانیدم از هدم شریعت محمد و با امت او مدارا باش و تصد بوکن انچہ را اورده و صلہ ده قلوب ایشانرا
ببدی خود و تغییر ده سنت او را و امر بر با فاسد مکرهان و بکش ایشانرا بدست خود شان و هلاک
نما ایشانرا بشمشیرهای خودشان تا اینکہ میگوید فَآمِنْ عَلَيْنَا وَعَلَيْكَ سَوْرَةُ عَلِيٍّ وَشِبْلَيْهِ
الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَإِنْ أَمْكَنَكَ فِي عِلَّةٍ مِنَ الْأُمَّةِ فَبَادِرْ وَلَا تَقْنَعْ بِصِغَارِ الْأُمُورِ وَاقْصِدْ بِعَظِيمِهَا
یعنی ایمن بتسم بر خود ما و نہ بر تو جوش امدن علی و فرزندانش حسن و حسین پس اگر ممکن شد تو را گروهی از
امت را با خود کن و مبادرت نما در قلع بن شجره و قطع بن ثمره و قناعت مکن با مور حقیره و مشاغل یسیره
و بر تو باد قصد امور عظیمہ و صعود بر مدارج خطیره و بر تو باد حفظ وصیت من و عهد من و مخفی کن این
وامر و نهی مرا بجا اور و بپرهیز از مخالفت من در سلوک نما طریق پدرانت و طلب نما خون خود را و قطع
نما اثار ایشانرا و باطن و ظاهر خود را بجهت تو پرورداده ام پس شعر چندی در اخر عهد نامہ نوشت و در ان
اشعار یاد کرده است کفار را کہ در جنگ بدر و غیره کشتہ شدند مثل ولید و شیبہ و عتبہ و او را تحریص بر طلب
خون ایشان کرده و میگوید لَيْتَكَ فَاطْلُبْ بِأَمْعُونَةٍ ثَارَهُمْ بِنَصْلِ سُيُوفِ الْهِنْدِ وَالْأَسَلِ السُّمْرِ
وَصِلْ بِرِجَالِ الشَّامِ فِي مَعْشَرٍ هُمُ الْأُسْدُ وَالْبَاقُونَ فِي أَكَمِ الْوَغْرِ اینها پدران و قبیلہ تو اند کہ
کشتہ شده اند از دست محمد و اصحاب او پس طلب کن خون ایشانرا بشمشیرهای بران و نیزههای تیز و شیران میدان
با لشکرهای شام بر این کار بدار و دیگرانرا واگذار کہ بمنزلہ وحشیان صحرا ترسان میباشند وَتَوَصَّلْ
إِلَى التَّخْلِيطِ فِي الْمِلَّةِ الَّتِي أَتَانَا بِهَا الْمَاضِي الْمُمَوِّهُ بِالسِّحْرِ فَلَسْتَ تَنَالُ الثَّارَ إِلَّا بِذَيْنِهِمْ فَتَقْتُلُ
بِسَيْفِ الْقَوْمِ جِيدَ بَنِي عَمْرٍو و باطل را در حق داخل کن و امر را مشتبہ کردان و ترک مکن ملتی را کہ در ان مرد
کذشتہ اورده و بسحر خود ان را رواج داد کہ نمیتوانی طلب کنی خون خود را مگر بدین او چون مختلط کردی امر را
و مشتبہ نمودی خود را بشمشیر کردنهای بنی عمرو یعنی اولاد ابیطالب را جدا کردان چون ان ملحد ابن عمد نامہ را
خواند برخواست و سر یزید را بوسہ داد و گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ یا امیر المؤمنین علی قتلک الشاری ابن الشاری حمد خدا

خدا را کہ خارجی پسر خارجی را کشتی بخدا قسم کہ انچہ پدرم بر یزید تو گفتہ است از اسرار خود بمن نگفتہ
پس ان ملعون جایزه نیکو بان لعین داده او هم برگردید خندان بوده پرسیدند چہ گفت گفت کلام راستی
گفت کہ منهم دوست میداشتم کہ با او شریک باشم در اینکار و این جوابش بود هر کہ از او میپرسید
و برگشت بسوی مدینه خدا رحمت کند سید مهدی را کہ نیکو گفتہ است در این مقام اَلدِّينُ
مِنْ بَعْدِهِمْ أَقْوَتْ مَرَابِعُهُ وَالشَّرْعُ مِنْ فَقْدِهِمْ غَارَتْ شَرَائِعُهُ منازل دین پیغمبر خدا بعد از کشتہ
شدن حسین علیه السلم و اصحابش خراب و ویران شد و شریعت الهی کہ حیاض ان مملو بود از برای هر صادر
و وارد بعد از رفتن ایشان از میاه علوم و معارف خالی گردید فَلَا اشْتَفَى الْكُفْرُ بِالْإِسْلَامِ مُذْ رَحَلُوا
وَالْبَغْيُ بِالْحَقِّ لَمَّا رَاحَ سَارِعُهُ زخمهائیکہ از شمشیر اسلام بر سینہ کفر بود شفا یافت بجهت زخمهائیکہ
از کفر باسلام رسید بعد از رفتن ایشان و جراحتهای ظلم و عدوان کہ از حق و اهل او داشتند
عافیت یافت وَدَائِعُ الْمُصْطَفَى أَوْصَى بِحِفْظِهِمْ فَضَيَّعُوهَا فَلَمْ تُحْفَظْ وَدَائِعُهُ امانتهائیکہ پیغمبر خدا
صلی الله علیه و اله بامت خود سپرد و وصیت بحفظ ان نمود منافقان امت انرا حفظ نکردند
بلکه ضایع کردند صَنَائِعُ اللهِ بَدْءً وَالْأَنَامُ لَهُمْ صَنَائِعٌ شَدَّ مَا لَاقَتْ صَنَائِعُهُ ایشان کسانی
هستند کہ مقصود از خلقت عالم بودند و اول مصنوعی کہ ید قدرت صانع و را در کارخانہ صنع افرید
ایشان بودند و ما سوای ممکنات بجهت ایشان افرید چہ شدید و سخت بود انچہ رسید بصنایع او از اهل
أَهْلُ الْبَغْيِ أَوْلَهُمْ عَنْ مَوْضِعٍ فِيهِ رَبُّ الْعَرْشِ وَاضِعُهُ وَزَادَ مَا ضَعْضَعَ الْإِسْلَامَ مَا صَدَعَتْ
مِنْهُ دَعَائِمُ دِينِ اللهِ تَابِعُهُ سرکرده منافقین و اول سلسلہ اهل بغی و ظلم اول سلسلہ حق را
از منزل خود بیرون کرد و حق او را از او غصب نمود و تابع او کہ دوم اهل بغی بود زیاده بر ان ظلم ظلمی
چند نمود و بدعتی چند احداث نمود کہ اسلام را متزلزل گردانید و ستونهای دین الهی را در هم شکست
كَمِينُ جَيْشٍ بَدَا يَوْمَ الطُّفُوفِ وَمِنْ يَوْمِ السَّقِيفَةِ قَدْ لَاحَتْ طَلَائِعُهُ و از ظلم ان لشکری بود کہ
او از در کمین کاه مکر و خدعہ خود مخفی نموده بود و طلیعہ ان لشکر در روز سقیفہ ظاهر شد و در کمین خفا
ماند تا در کربلا ظاهر شد و دو جگر گوشہ پیغمبر را گرفتند و او را پاره پاره کردند يَا رَمِيَّةً قَدْ أَصَابَتْ
وَهِيَ مُخْطِئَةٌ مِنْ بَعْدِ خَمْسِينَ مِنْ شَطَّتْ مَرَابِعُهُ ای تیری کہ از بعد پنجاه سال اهل نفاق از کمان
نفاق انداختہ و بعد از پنجاه سال بنشانه خورد و به سینہ سید افاق نشست وَفَجْعَةً مَا لَهَا فِي الدَّهْرِ
ثَانِيَةٌ هَانَتْ لَدَيْهَا وَإِنْ جَلَّتْ فَجَائِعُهُ داد از مصیبتیکہ هیچ مصیبتی بمثل ان در روزگار روی نداد
و هر مصیبت عظیمہ در مقابل اسان میباشد وَلَوْعَةً أَضْرَمَتْ فِي قَلْبِ كُلِّ شَجٍ نَارًا بِلَذْعَتِهَا صَمَّتْ

اشعار خواجه مهدی رحمة الله علیه

ملامعه داد از این سوزش دل که چنان آتش در دلها زده که از سوزش آن دلها را آب کرده از چشمها
چشم بیرون ریخت لا العین جفت بسبغ النار مدمعها ولا الفؤاد جنا بالدمع سافیه نه
سوزش این آتش اشک دیده را خشک نمود نه اشک دیده این آتش را فرو نشانید و داد دل را این
داد کل الرزایا وان جلت وفاجعها تنسی سوی الطف لا تنسی وقایعه هر مصیبتی فراموش می
شود هر چند عظیم و بزرگ باشد غیر از مصیبت کربلا که هرگز از خاطرها محو نمیشود بدانکه اگرچه بعضی
بنی این اساس را چیدند لکن بنی امیه ابراهیمان کردند و اگرچه ایشان فتح این باب را مفتوح نمودند لکن
بنی امیه بانجام رسانیدند و ظلمی کردند که ظلمهای عاد و ثمود را پوشانیدند و فسادی در اسلام
برپا کردند که فساد نمرود و شداد را از یاد بردند و تفاصیل قبایح اعمال ایشان بکتاب و طومار
استیفا نمیتوان نمود معویه و پدرش و فرزندش که از بنی امیه بودند امر چند از ایشان صادر
شد که تقریر نتوان کرد و اما زن ابی سفیان مادر معویه زنی بود زناکار و دشمن احمد مختار این بود
که در جنگ احد چند نفر را وعده داده بود که با جناب پیغمبر یا امیرالمومنین علیهما السلام را یا حمزه را بکشند
آخر بجرمها و وحشی حمزه را کشت و آن ملعونه آمد شکم مبارک او را پاره کرد و جگر او را بیرون آورده
و در دهن گذارده که از انجوید و از اینجهة مشهور شد بآکلة الاکباد و ام الحکم خواهر معویه بود که معویه با
او زنا کرده بود و یزید نیز با او زنا کرد او را اکره نداد سبب او را پسید لکن خدا روی معویه را سیاه
کند و دیگری از غزوات جز کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله شهرت دادند این ملعونه از شعف و شادی
دف و نقاره میزد و ابوسفیان از سرکردههای کفار بود که با پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگ میکرد و در جنگ
احد کرد آنچه کرد با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون مسلمان شد منافق بود و منافق مرد اما معویه
ملعون پس بدع و ظلم او از حد احصا بیرون است علامه حلی ره در نهج الحق بطریق مخالفین نقل کرده که هند مادر
او از مغنیات و زنان مشهوره بزنا بود و سیاهان را دوست داشت و از دیگران میداشت و هرگاه اولاد سیاه
میاورد او را میکشت و آن شقی از چهار زانی بود عماره بن ولید بن مغیره و مسافر بن عمرو و ابوسفیان
و یکی دیگر و آن ملعون کافر بود تا آخر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و از مولفه بود و همیشه تکذیب وحی
میکرد و استهزا به پیغمبر مینمود و پیغمبر خون او را هدر کرده بود و با اینجهة گریخته بود و در یمن بود و در روز فتح
مکه در مکه نبود و یزید ملعون نوشت که صبوت الی دین محمد بئس ما فعلت و او را سرزنش میکرد که
چرا داخل دین محمد صلی الله علیه و آله شدی بعد از آنکه امر اسلام قوت گرفت و از هر طرف که میرفت در پی
او بودند و ماوای نیافت مضطر شد و مسلمان شد پنج ماه پیش از وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمد

آمد و در حبل عباس عم پیغمبر شد و او شفاعت او را در نزد آنحضرت کرد و آنحضرت چون نمیخواست مخالفت عم
خود کرده باشد شفاعت او را قبول کرد و او را کاتب رسائل کرد چنانچه بعضی ذکر کرده اند و اما اینکه
شهرت یافته در میان عامه عمیا از اینکه کاتب وحی بود پس آن افترای محض است و یک کلمه از وحی
ننوشت و کاتب وحی چهارده نفر بودند افضل ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله معویه را لعنت کرده فرمود لعن الله معویة الطلیق ابن الطلیق و در حدیثی دیگر فرمود اذا رأیتم
معویة علی منبری فاقتلوه هرگاه معویه را بر منبر من ببینید او را بکشید و از عبدالله روایت شده که
روزی وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدم و آنحضرت در مسجد بودند پس فرمود حال داخل میشود
بر شما مردی که بر غیر ملت من بمیرد و هنوز کلام آنحضرت تمام نشده بود که معویه داخل شد و با ما
نشست آنحضرت برخواستند و مشغول بخطبه شدند معویه برخواست و دست یزید را گرفت از مسجد بیرون
رفت آنحضرت چون اینحالت را دیدند فرمودند لعن الله القائد والمقود خدا لعنت کند کشنده
و کشیده شده را و او اول کسی بود که خلافت را بشمشیر گرفت و خلافت را بمیراث داد و اول کسی بود که
اهل اسلام را غارت کرد و اول کسی بود که مثل حجر بن عدی و سایر مسلمانان را بزنجیر کرد و اول کسی بود
که اسیر مسلمانان را فروخت و اول کسی بود که سعی صفا و مروه را سواره کرد و اول کسی بود از سلاطین
اسلام شرب نبید نمود و در مجلس او ساز نواختند و خود را باکاسره و فراعنه تشبیه نمود و بناء او لقب زمان
قرار داد و جلاد قرار داد و اول کسی بود که در اسلام سنت یهود را احیا کرد و ریش را تراشید و شارب را
واگذارد و اول کسی بود که جمعی از صحابه را مقرر داشت که احادیث در مذمت امیرالمومنین و اهلبیت
عصمت علیهم السلام وضع کردند و اول کسی بود که در اسلام بت فروخت و از تجارت قرار داد بتها
مباح است و بهند و سایر بلاد میفرستاد میفروختند و اول کسی بود که لعن امیرالمومنین علیه السلام را
سنت قرار داد و مردم را امر کرد تا بعد از فرایض و بعد از اذان و در خطبهها لعن بر آنحضرت کنند سیده
زنان عالم را از باز او بر یزید باد چیزها نسبت داد و اول کسی بود که بموت مسلمانان شادی کرد و بجهة
شهادت امیرالمومنین علیه السلام امر کرد که اهل شام را عید کنند و زینت کنند و این بدعت را پسر ملعونش
بعد از کشته شدن حسین علیه السلام در شام عید کرد و امر کرد که شهر را زینت بستند و مردم لباس
نو پوشند و شادی کنند و این ملعون از اصحاب عقبه است که در عقبه هرشی دبها انداختند که شتر پیغمبر
رم کند آنحضرت را بیندازد و در وقتیکه بدرک واصل شد شراب در شکم و بت در گردنش بود زاده الله
علیه اللعنة والعذاب والسخط والعقاب و اما پسر ملعونش با اینکه مدت زمان سلطنتش سه سال و هشت

ماه چهارده روز بود کاری چند از او بروز کرد که از هیچکس نکرد مدینه را قتل عام کرد تا اینکه اسب در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند و سرکین در ان بجنند پسر زیاد را در عراق مسلط کرد تا هرجا شیعه را می یافت میکشت و بود او میبرد و بنا بر اینکه خراب کرد بجهة آن سنگ باران کردند کعبه را اگر با سر مقدس سید الشهداء علیه السلام بود تا امروز خراب میباشد و آن حرامزاده قمار و خمار بود و دائم الشرب بود و از شعرهای آن ملعون است فَاِنْ حَرُمَتْ هٰذِي عَلٰى دِيْنِ اَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلٰى دِيْنِ الْمَسِيْحِ ابْنِ مَرْيَمَ و با عمه اش زنا کرد و چون بمدینه امد یکی از بنی هاشم را خواست چون او را اوردند گفت اقرار بیه بندگی من کن گفت نمیکنم امر کرد تا او را کشتند و کلمات کفر از او صریحست در اینکه اصلا اسلام قبول نکرده چنانچه میگوید لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ بنی هاشم بملک و سلطنت لعب و بازی کردند نه وحی نازل شده بود و نه خبری امده بود و همین طعن او را بس که دختران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را شهر بشهر کردانید و در مجلس عام حاضر کرد انید و سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را بر نیزه زده در بلاد کردانید و در مجلس خود حاضر کرد چوب ستم بر لب و دندان مطهر او که بوسه گاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود زد و از روی تکبر و تجبر اسیران اهل بیت را گرد مجلس نشانید با اینکه مشغول شرب خمر بود هرگاه بر حریف خود غالب میشد پیاله از شراب میخورد و دردان در کنار ظرفی که اثر مطهر در میان ان بود میریخت وای وای وا ای یزید تا چه ظلم از تو ظاهر شد تَنْقُضُ يَا يَزِيدُ اِذَا عَلَتْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ رَنَّةُ الزَّهْرَاءِ ای یزید میبینم ترا که ناقص شوی و بجبر تو کم شود در روز قیامت که ناله فاطمه زهراء علیها السلام بلند شود تَغْشَى الظُّلَمَ مِنْ هَيْبَةٍ دَمٌ اَبْنِهَا صَحَابَةُ الْحَمْرَةِ الْحَمْرَاءِ در وقتیکه پیراهن خون الود فرزند مظلومش را بر دوش داشته باشد و دست تظلم بر قائمه عرش الهی زند و فریاد براورد که چرا خون فرزندم ریختی و در حدیث است از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون قیامت برپا شود فاطمه زهراء علیها السلام با گروهی از زنان بصحرای محشر در اید و بروایتی قبه از نور برای او نصب نمایند پس خطاب مستطاب در رسد یا فاطمة ادخلی الجنة ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه علیها السلام میگوید من داخل بهشت نمیشوم تا بدانم که بر سر فرزندم چه اوردند ندا میرسد که نظر کن در قلب قیامت در میان صحرای محشر چون نظر کند فَاِذَا الْحُسَيْنُ قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ ناگاه حسینش را ببیند که با بدن بی سر در میان صحرای محشر ایستاده و بروایت دیگر سر مبارک بر کف دست گرفته یا این هیئت میاید چون نظر فاطمه علیها السلام بر او افتد نعره واولداه واثمرة فؤاداه از دل برکشد پس نماند ملک مقرب و نه پیغمبر مرسلی مگر انکه از ناله اش بگریه در اید پس من خروش بر او در جمیع ملائکه بخروش در ایند و در روایتی ندا کند یا عدل یا جبار احکم بینی و بین قاتل ولدی

مجلس در احوال روز محشر فاطمه علیها السلام

ولدی علی پادشاه عادل حکم نما میان من و کشنده فرزندم پس دریای غضب الهی بجوش اید و اتشی که او را هبهب نامند که هزار و هزار سال او را تابیده اند و هرگز روح و رحمت داخل نمیشود او را و هیچ غم و المی از او خارج نکرده دام هیشو که بر پاید قاتلان او را چون در میان ایشان نعره برکشند اتش نعره برکشد و فریاد زنند و اتش فریاد زند و بعضی از علما ذکر کرده اند که فاطمه زهراء علیها السلام بهیئتی میاید در محشر که هیچ دیده تاب دیدن او را ندارد و در آن ادر زهرا الود حسن علیه السلام بر دوش راست و جامه خون الود حسین علیه السلام بر دوش چپ و دندان شکسته پدر را در دست و عمامه خون الود علی علیه السلام را در دست دیگر با این حال دو بعرش الهی رود و نزدیک شود که عرش بتزلزل در اید انبیا علیهم السلام همه از کریبانها بر افتند ملائکه متضرع در ایند جبرئیل سراسیمه مضطرب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله اید که فاطمه علیها السلام را دریاب انحضرت از منبر کرامت بزیر اید و بنزد فاطمه علیها السلام امده گوید ای دختر گرامی امروز روز شفاعت است و روز فریادرسی است ای فاطمه نظر در صحرای محشر کن امت ببه روزگار مرا ببین که همگی در گرداب حیرت غرق شده چشم امید بمن و بتو دارند اینها دوستان فرزندان تو اند بوخیز پیراهن حسین علیه السلام را بدست گیر و گیسو را پریشان کن و تو باد دل خسته من باد دندان شکسته رو بدرگاه کبریا کنیم شاید ارحم الراحمین برکنه کاران امتم رحم نماید محتشم برسم جزای قاتل او را رقم زنند یکباره بر جریده رحمت قلم زنند كَاَنِّيْ بِالْبَتُوْلِ الطُّهْرِ وَاقِفَةٌ فِي الْحَشْرِ تَشْكُوْا اِلَى الرَّحْمٰنِ بَارِيْهَا تَاْتِيْ وَقَدْ ضُمِّخَتْ ثَوْبَ الْحُسَيْنِ دَمًا فَيْضُ النُّحُوْرِ الْبِجَادِيْ وَيْلُ مُجْرِمِيْهَا کویا می بینم فاطمه بتول علیها السلام را که جامه پر از خون حسین علیه السلام را که از خون سینه اش غرق خون شده بود بر دوش دارد و درد دل خود را بخدای خود میکند تَدْعُوا الْاَبَنَ مَسْمُوْمِيْ يَا اَسَفِيْ عَلَى ذَبِيْحِيْ وَاَسْرٰى مِنْ ذَرَارِيْهَا شکایت دل خود را میکند و نعره میکشد که فرزند زهر خورده ام کو و حسین سر بریده ام کجا است خواهران اسیر شده ام و طفلهای بیکسم کجا رفتند وا حزنی بل اه وا حسنی هٰذَا حُسَيْنِيْ قَتِيْلٌ فِيْ فَيَافِيْهَا فریاد میزند که ای فرزند زهر خورده ام ای اینست حسینم که او را در بیابان شهید کردند هٰذَا حُسَيْنِيْ رَضِيْضُ الْجِسْمِ مُنْجَدِلًا تَسْفِيْ عَلَى جِسْمِهِ الْعَارِيْ سَوَافِيْهَا این حسین منست که استخوانهای بدنش را نرم کردند و بدنش را برهنه و عریان کردند و در صحرا انداختند تا انکه بادها بر بدنش وزید و غبار بر بدنش افشانید اه عَلٰى جُثَثٍ بِالطَّفِّ قَدْ قُطِعَتْ رُؤُوْسُهَا وَهَجِيْرُ السَّيْفِ يُصْلِيْهَا اه از این جسدهای مطهره که بشمشیرهای تیز ان سرهای ایشان جدا کردید و بدنهای ایشان بحرارت افتاب در هم سوزانید اه عَلٰى جُثَثٍ فِيْهَا الْقَنَا لَعِبَتْ وَاُرْكِضَتْ مَاضِيَاتٌ فِيْ تَرَاقِيْهَا اه از این بدنهای مطهره که محل لعب نیزه ها گردید و نشانه تیرها کردید مَا فِتْنَةٌ نَجَمَتْ فِيْ كَرْبَلَا

وَتُوَتُ عَلَى الْوُجُوهِ عَرَابًا فِي صِحَابِهَا بَنِيْمِ فَبَانَ لَكُمْ سُلْوَانُ فَاطِمَةَ وَلَا الْوَجْدُ بِالْوِجْدَانِ
يُسَجِّمُهَا الشَّهِيدُ آنَ كربلا وابجوانان در خون آغشته رفتید شما واز رفتن شما آرام فاطمه رفت آتش
مصیبت شما دل اورا کباب کرده اید واما حکایت پنجم در راه شام با اهل بیت کرام خیر الانام علیهم السلم
رسید امور چند میباشد که قلم را تاب تحریر و زبان را قوت تقریر نمیباشد و مجمل آن انسکه بنا بر روایت
سید بن طاوس ره چون نامهٔ پسر زیاد به یزید ملعون رسید در جواب نوشت که اسیران و سرها را
روانه شام نماید پس بنا بروایتی زحر بن قیس را با جماعت با سرها روانه کرده و بعد از فرستادن ایشان
امر کرد تا اسیران را دید ند و تدارک گرفتند وامر کرد تا علی بن الحسین علیهما السلم را بغل و زنجیر
اوردند و با محضر بن ثعلبه عائذی و شمر بن ذی الجوشن ایشانرا روانه شام کرد بعقب سرها تا بسرها ملحق
شدند و بروایتی عمر بن سعد سرکردهٔ ایشان بود و صاحب منتخب روایت کرده که شمر و خولی و شبث
ابن ربعی و عمرو بن حجاج را با هزار سوار با اسیران و سرها فرستاد وامر کرد که ایشانرا در بلاد شهرها
خلق نمایند پس روانه شام شدند با ول منزلی که رسیدند در آن منزل فرود آمدند و آن منزل
خرابه بود سر مقدس را در برابر گذاردند و اسیرانرا فرود آوردند و بنا بروایت صاحب مناقب
مشغول بشرب خمر شدند ناگاه دستی ظاهر شد بقلم فولاد و مداد خون بر دیوار آن منزل نوشت
اَتَرْجُوا اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ آیا آن گروهی که حسین علیه السلم را بی جرم
و گناه کشتند امید وار شفاعت جد او میباشند در روز قیامت چون این را دیدند ترسیدند
و بروایت شیخ فخر الدین چون نزدیک به تکریت رسیدند والی آن بلد را اعلام کردند که ایشانرا
استقبال نمایند زیرا که سر مقدس حسین علیه السلم و اسیران او همراه میباشند چون این خبر باین قوم
بد سیر رسید علمها بر پا کردند و باستقبال ایشان بیرون رفتند چون آن سر مقدس را وارد کردند
نصارای پرسیدند که این سر کیست گفتند این سر حسین است گفتند یا این سر فرزند دختر پیغمبر
شما است گفتند بلی چون این را شنیدند متعجب شدند و بسیار ایشانرا عظیم بنظر آمد بر کلیسیها
خود بالا رفتند و شروع نمودند بزدن ناقوسها از جهت تعظیم پروردگار عالمیان و گفتند
خداوندا ما بیزاریم از افعال این گروه ظالم چون از تکریت کوچ کردند بوادی النخل رسیدند شنیدند
صدای جنیانرا که بر دو خود میزدند و نوحه و گریه میکردند و نوحه چنین میگفتند مَسَحَ النَّبِیُّ
جَبِيْنَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ اَبَوَاهُ مِنْ عُلْيَا قُرَيْشٍ وَجَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله
دو طرف پیشانی او را ابو سه میداد باین جهت رو مبارکش نورانی و درخشان میباشد پدر و مادر

و مادر او از بزرگان قریش میباشند و جد امجد ش بهترین جدها است جنی دیگر نوحه میکرد
و میگفت اَلَا يَا عَيْنُ جُودِي فَوْقَ جَدِّي فَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي ای چشم جود و بخشش نما
در گریستن و اشک بر دو جاری نما اگر من نگریم بر ایشان کیست که بر این شهیدان گریه نماید و بروایتی
چون از تکریت کوچ کردند بمنزلی وارد شدند که از امر شاد میگفتند چون بان منزل رسیدند از پیر
و جوان از شهر بیرون آمدند بتماشای سرها و اسیران با وجود این صلوات بر پیغمبر و آل او میفرستادند
و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند و این عجیب است يُصَلَّى عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَيُغْزَى بَنُوهُ إِنَّ
ذَا الْعَجِيبُ و چون نزدیک بعلبک رسیدند نوشتند بوالی بعلبک که باستقبال بیرون آید که سر حسین را
میاوریم پس امر کرد تا علمها بر پا کردند و باستقبال بیرون رفتند و کودکان و جوانان تا شش میل بیرون
رفتند و شادی میکردند ام کلثوم سلام الله علیها چون این را دید بر ایشان نفرین کرد و گفت خدا کثرت شما را از هم
کند و مسلط کند بر شما کسیرا که شما را بقتل اورد سید الساجدین علیه السلم بگریه درآمد و این اشعار را
خواند هُوَ الزَّمَانُ فَلَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ عَنِ الْكِرَامِ وَمَا تَهْدَى مَصَائِبُهُ اینست مقتضای بیوفائی روزگار
و عجایب آن تمام نمیشود و همیشه بلاها و مصائب به نیکان هدیه میباید فَلَيْتَ شِعْرِي إِلَى كَمْ ذَا تُجَاذِبُنَا
فُنُونُهُ وَتَرَانَا كَمْ نُجَاذِبُهُ کاش میدانستم که تاکی فنهای روزگار ما را هر طرف میکشد چنانچه ما
کرما او را بسوی خود میکشیم يُرَى بِنَا فَوْقَ اَقْتَابٍ بِلَا وَطَاءٍ وَسَائِقُ الْعِيسِ يَحْمِي عَنْهُ غَائِبُهُ ما را
قبهای شتران نشانیده اند و باطراف میگردانند و ساربانان و موکلان ما راحت ما را از ما بریده اند
اینکه شب و روز ما را امید و انند بنحویکه فرصت چیدن بشرهای خود نمیدهند كَأَنَّنَا مِنْ أُسَارَى
الرُّومِ بَيْنَهُمْ كَأَنَّمَا قَالَهُ الْمُخْتَارُ كَاذِبُهُ كَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللهِ وَيْحَكُمْ فَكُنْتُمْ مِثْلَ مَنْ ضَلَّتْ مَذَاهِبُهُ
گویا ما از اسیران روم میباشیم و از کفاریم و گویا پیغمبر خدا دروغگو بود و از جانب خدا نبوده است وای بر شما
که کافر شدید برسول خدا و گمراه شدید صاحب مناقب و سید بن طاوس روایت کرده اند از ابن لهیعه
و غیره که میگوید روزی مشغول طواف بودم ناگاه دیدم مردیرا که میگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَمَا اَرَاكَ
فَاعِلًا خدا گناهان مرا بیامرز و چنان میدانم که مرا نخواهی آمرزید من باو گفتم یا عبد الله بپرهیز کن از این سخن زیرا
که اگر گناه تو بعدد قطرات باران و برگ درختان باشد و توبه کنی و استغفار کنی خدا از گناه تو میگذرد میگوید
نزد بیا تا تورا از قصه خود خبر دهم پس گفت بدانکه ما پنجاه نفر بودیم که سر مطهر سید الشهدا علیه السلم را
از کوفه بشام میبردیم و ما را در آن راه عادت این بود که هر گاه شام میشد آن سر مطهر را در صندوقی میگذاردیم

ومشغول شرب خمر شدیم ودر دوران تابوت میخوابیدیم شبی از شبها همراهان من شراب خوردند
تا انکه مست شدند ومن در انشب از خوردن شراب امتناع جستم چون پاسی از شب گذشت صدای رعد
عظیمی شنیدم که مثل صداهای اسمانها والم میغرید وبرقی عظیم دیدم که مانند دل مصیبت رسیده کان
برخرمن حیات ستمکاران اتش میبارید پس دیدم درهای اسمان کشوده شد وبروایت صاحب مناقب
ناکاه اوازی شنیدم که یکی میکفت قَدْ اَقْبَلَ مُحَمَّدٌ راه دهید که اینک فخر کاینات محمد بن عبد الله
صلی الله علیه واله بزیارت سر بریده فرزندش میاید وشنیدم اواز صهیل اسبان وقعقعه سلاح
پس فرود امدند ادم ونوح وابرهیم واسمعیل واسحق ومحمد بن عبد الله صلی الله علیه واله وبا ایشان
بود جبرئیل وکروهی از ملائکه مقربین بودند وبروایت صاحب مناقب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل
باکروهی بسیار از کروبیین وروحانیین وملائکه مقربین فرود امدند پس جبرئیل پیش امد وان
سر مطهر را از تابوت بیرون اورد وانرا بوسید وبرسینه چسبانید پس هر یک از پیغمبران انسر را
کرفته بوسه میدادند وبرسینه میچسبانیدند پس پیغمبر خدا ختم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه واله
انسر مبارک را کرفته انرا بوسید وبرسینه مبارک چسبانید ومانند عزاداران میکریست واشک
حسرت از دیده مبارک میریخت پس روی شریف را بسوی پیغمبران وملائکه کرده فرمود قَتَلُوا وَلَدِی
وَقُرَّةَ عَیْنِی فرزند مرا کشتند ونور دیده ام را کشتند انکروه پیغمبران انحضرت را تعزیت میکفتند
وتسلی میدادند پس جبرئیل پیش امد وعرض کرد که خدا مرا امر فرموده که اطاعت نمایم تو را در
باب امت تو که اکر امر فرمایی زمین را سرنکون نمایم چنانچه شهر قوم لوط را سرنکون کردم حضرت
فرمود نه ای جبرئیل بخواهم ایشانرا هلاک کنی مرا با ایشان محلی وقوفی هست در قیامت در نزد خدا پس
ملائکه امدند که ما را بکشند من فریاد زدم که الامان الامان یا رسول الله حضرت فرمود برو خدا ترا
نیامرزد چون صبح شد برخواستم دیدم همراهان من خاکستر شده بودند لَا غَفَرَ اللهُ لَهُمْ قطب راوندی
بسند معتبر از سلیمان بن مهران که کفت در طواف بودم مردی را دیدم که دعا میکرد ومیکفت اَللّٰهُمَّ
اغْفِرْ لِی وَاَنَا اَعْلَمُ اَنَّکَ لَا تَغْفِرُ خداوندا بیامرز مرا اکر چه میدانم که نخواهی امرزید از کلام او لرزه بر اندام
فتاد نزد یک او رفتم وکفتم ای مرد تو در حرم خدا وحرم رسول خدائی وایام ایام حرام وماه عظیم است چرا
نا امید از امرزش خدا کفت یا هذا ذنبی عظیم ای مرد کناه من عظیم است کفتم کناه عظیم تر است یا کوه
تهامه کفت کناه من کفتم کناه تو عظیم تر است یا کوههای بلند عالم کفت کناه من اکر میخواهی ترا خبر دهم بکناه خود
کفتم بکو کفت بیا بیرون رویم از حرم خدا تا بکویم چون بیرون رفتیم کفت بدانکه ما در عسکر منحوس عمر
پسر سعد بودیم که بجنک حسین علیه السلام رفته بودیم ویکی از ان چهل نفر بودیم که سر مطهر حسین علیه السلام را
از کوفه بسوی یزید میبردیم بشام ودر راه شام فرود امدیم بدیر راهبی از نصاری وانسر مطهر را بر نیزه زده بودیم
نیزه را در جائی نصب کردیم وپاسبانان دیر را اورا داشتند طعامی که داشتند نشستیم تناول نمائیم ناکاه
دیدیم دستی ظاهر شد وبر دیوار ان دیر نوشت اَتَرْجُو اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ
الْحِسَابِ ایا انکروهی که حسین را از روی ظلم کشتند امید وار شفاعت جد او میباشند در قیامت
ما از این امر بسیار ترسیدیم بعضی از ان بدبختان برخواستند که ان دست را بکیرند ناپیدا شد
دوم مرتبه مشغول بغذا خوردن شدیم ناکاه انددست باز ظاهر شد این شعر را نوشت فَلَا وَاللهِ
لَیْسَ لَهُمْ شَفِیعٌ وَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِی الْعَذَابِ بخدا قسم که شفیعی از برای ایشان نمیباشد وعذر
خواهی از برای این کناه نمیرسد ایشان البته در عذاب میباشند باز برخواستیم انرا بکیریم باز
ناپیدا شد چون بر کشتیم بخوردن طعام باز ظاهر شد واینرا نوشت وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَیْنَ
بِحُکْمِ جَوْرٍ وَخَالَفَ حُکْمُهُمْ حُکْمَ الْکِتَابِ حسین علیه السلام را از روی ظلم وجور کشتند وحکم خدا و کتاب
خدا را مخالفت کردند چون این را دیدیم دست کشیدم وخوردن طعام بر من تلخ کردید ودر روایت دیکر
است که چون نیزه که سر مقدس بران منصوب بود در کنار صومعه زدند هاتفی را شنیدند که
میکوید وَاللهِ مَا جِئْتُکُمْ حَتّٰی بَصُرْتُ بِهِ بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدِّ مَنْحُورًا بخدا قسم بسوی شما نیامدم
مکر انکه دیدم حسین علیه السلام را که او را مثل شتر قربانی نحر کرده بودند ودو طرف رویش را بر زمین
مالیده بودند واو را بر واندا ختنه بودند وَحَوْلَهُ فِتْیَةٌ تَدْمٰی نُحُورُهُمْ مِثْلُ الْمَصَابِیحِ یُطْفُونَ الدُّجٰی
نُورًا ودر اطراف بدن مطهرش جوانان چند بر زمین افتاده که خون تازه از رکهای کردن ایشان جاری
بود وبدنهای ایشان نورانی بود مانند فانوسها وشمعهای پر نور که عالم را روشن کرده بودند کان
الْحُسَیْنُ سِرَاجًا یُسْتَضَاءُ بِهِ اَللهُ یَعْلَمُ اَنِّی لَمْ اَقُلْ زُورًا حسین علیه السلام چراغ راه هدایت بود که عالم را
روشن کرده بود خدا میداند که انچه میکویم دروغ نیست ام کلثوم کفت خدا رحمت کند تو کیستی کفت من
بزرک جنیان هستم ومن با قوم خود امدیم از برای یاری حسین علیه السلام ولکن در وقتی رسیدیم که او را شهید
کرده بودند وسر شریف بیزید برده بودند چون ان جماعت منحوس این را شنیدند پرسیدند سلیمان میکوید که ایمرد
کفت راهب در دیر بود بر بام دیر برامد ونظر بر انسر مطهر کرد دید نور از انسر مطهر میتابد ودید که در ان
اسمان کشوده شد وملئکه از ان بزیر میایند ومیکویند یا اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْکَ السَّلَامُ پس ان راهب پرسید
شما از کجا میایید کفتند از عراق کفت بچه کار رفته بودید کفتند بجنک حسین علیه السلام رفته بودیم

گفت الحسین که پسر دختر پیغمبر شما و پسر پسر عم پیغمبر شما است گفتند بلی گفت لعنت بر شما باد و الله لو کان لعیسی بن مریم ابن لحملناه علی احداقنا بخدا اگر عیسی بن مریم را پسری بود او را بر دیدهای خود مینشاندیم و در روایتی دیگر اینست که دست ها را بیکدیگر زد و گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صدقت الاحبار بما قالت راست گفتند دانشمندان ما گفتند چه گفتند علماء شما راهب گفت خبر داده اند که هرگاه این فرزند طاهر را شهید کنند آسمان در مصیبت او خون بار شود و این نمیباشد مگر بجهة پیغمبر یا وصی پیغمبر پس گفت واعجباه من امة قتلت ابن بنت نبیها و ابن وصیه چه عجب است از این امت که فرزند پیغمبر خود را و فرزند وصی پیغمبر خود را کشتند پس گفت مرا بشما حاجتی است گفتند چیست حاجت تو گفت بسرکرده خود بگوئید ده هزار درهم از پدر دارم بمیراث رسیده از او از من بگیرد و این سر مطهر را بمن دهد که تا وقت رحیل نزد من باشد چون خبر دادند بعمر بن سعد گفت زر را بگیرید و سر را باو بدهید پس او را خبر دادند او رفت و دو همیان که در هر یک پنج هزار درهم بود بایشان داد از اصراف کرده موزون نمودند و ملعون از آن خزانه دار خود سپرد و امر کرد تا آن سر را براهب تسلیم کردند راهب آن سر مطهر را گرفت بصومعه رفت و بنا بر روایتی چون سر را بصومعه برد از نور آن سر منور صومعه اش روشن شد و صدای هاتفی را شنید که میگفت خوشا بحال تو و خوشا بحال کسی که حرمت این بزرگوار را دارد پس آن راهب آن سر مطهر را شست و از خاک و خون پاک کرد و از مشک و کافور معطر نمود و بر پارچه حریری گذارده پس او را در بغل گرفت و بروایتی بگو نظر کرد بر آن سر و دندانهای مبارک او را دید چون نظرش بران دندانهای شریف افتاد خود را بر روی آن سر مطهر انداخت و آن را میبوسید و میگریست و میگفت یعز علی یا ابا عبد الله ان لا اکون اول قتیل بین یدیک دشوار است بر من از اینکه نبودم در خدمت تو تا اول خون خود در رکاب تو بریزم و بنا بر روایتی دیگر آن را در پیش رو بخود گذارد و گفت خدایا بحق جلیلی که کرام فرمائی تا این سر با من سخن بگوید ناگاه آن سر مطهر گفت انا المظلوم انا المغموم انا الشهید انا الغریب انا المقتول منم اسیر ظلم قوم نابکار منم مبتلای اندوه و غم منم کشته تیغ ستم منم آواره خویش و تبار راهب گفت ایها الراس المبارک زدنی بیانا ای سر مطهر از این روشن تر بیان کن فرمود انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهراء انا الشهید بکربلاء راهب از این سخن خروش برآورد و رو را بر روی مبارکش گذارده گفت روی خود را برندارم تا قبول شفاعت منم نکنی آوازی شنید از آن سر که بدین جدم درآی تا تو را شفاعت کنم پس راهب مسلمان شد و بروایت سلیمان نامی نزد گفتار راهب آن سر شب تا بصبح گریه و نوحه میکرد تا اینکه او را صدا زدند سر را از او طلب کردند پس آمد راهب با آن سر مطهر خطاب کرده میگفت ای سر بخدا قسم که من چیزی ندارم بغیر از جان خود فردای قیامت در نزد جدت شهادت ده که من شهادت میدهم بیگانگی خدا و رسالت او و بدست تو مسلمان شدم و آزاد شده تو میباشم پس گفت میخواهم سخنی بریشان بگویم و سر را بدهم بشما پس سعد ملعون پیش آمد پس گفت سئلتک بالله و بحق محمد ان لا تعود الی ما کنت تفعله بهذا الراس یعنی ترا سوگند میدهم بخدا و بپیغمبر خدا که دیگر با این سر مقدس بی ادبی مکن او را بر نیزه مکن و از این صندوق بیرون میاور و آن ملعون قبول کرد و سر را گرفت لکن وفا نکرد بلکه او را به نیزه زدند و در اطراف گردانیدند

بابی الرؤس العالیات علی القنا مثل النجوم تضیء فی الاقطار یدهاتها و اللیح فی شیباتها لعبت بها من یمنة و یسار

پدر و مادرم بفدای آن سرهای مطهره که بر نیزه بود و مثل ستارهای درخشان بر بالای نیزه روشنی میداد و باد بر محاسن شریف خون آلود ایشان میوزید و بهر جانب حرکت میداد و اما آن راهب بعد از این واقعه از دیر خود بیرون آمد سر بصحرا گذاشته در کوهها و بیابانها ذکر خدا میکرد چون آن لشکر شقاوت اثر بدمشق نزدیک شدند پسر سعد خازن خود را طلبید و زرها را از او مطالبه نمود چون حاضر کردند نظر بمهر خود کرده صحیح دید آنهارا شکسته سرهمیان را گشود دید که مجموع آنها بسفال مبدل گشته از جانبی از آن نوشته فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر نوشته و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس ملعون گفت انا لله و انا الیه راجعون خسران دنیا و آخرت را از برای خود حاصل کردم بدانکه بدترین احوال آن اسیران و فجیع بود که در شام و راه شام بآن اسیران روی داد و الحق تصور آن دلها را کباب میکند اگرچه در وقت ورود بکوفه اهل کوفه مجتمع شدند بر ایشان نظر میکردند و در کوفه ایشان را محبوس کردند و مشهر نمودند لکن همین که اهل کوفه نظر ایشان بر آن اسیران محنت زده و آن سرهای مطهره افتاد دیدند که دختران فاطمه علیها السلم را اسیر کردند و سر فرزند فاطمه علیها السلم بر سر نیزه کردند طپانچه بر رو زدند و موی سر پریشان کردند و جامهها را چاک زدند و خاک بر سر ریختند و فریاد و اویلاه و واثبوراه بر کشیدند و بر برهنگی و گرسنگی اطفال ترحم میکردند و چادر و مقنعه بآن اسیران میدادند و نان و خرما بکودکان میدادند و اما در راه شام و شام محنت انجام هرجا که وارد میشدند استقبال ایشان میکردند و جامهای نو میپوشیدند و خنده میکردند و ایشان را سب و لعن میکردند تا ایشان را چه حال بود و بر ایشان چه میگذشت و در این منازل بعیده و تعجیل که آنجماعت داشتند آرام و راحت از آن گرفته بودند

فیا لیت لفاطمة و ابیها عینا تنظر الی بناتها و بنیها ما بین قتیل و جریح

مسلمان شدن راهب

برکت سر مبارک امام

صحبت کردن در راه شام با اهلبیت

مِنْهُ الصَّدِيدُ وَاَسِيرٌ مُكَبَّلٌ بِالْحَدِيدِ فَكَاَنِّي وَاللّٰهِ اُلْحِي نَحْوَهُمْ وَاَرَاهُمْ يَسْتَنْصِرُونَ فَلَا يُنْصَرُونَ
وَيَسْتَغِيثُونَ فَلَا يُغَاثُونَ فَكَاَنِّي بِتِلْكَ الْاُسَارَى مُسْتَبَاتٍ كَالْاِمَاءِ وَالْعَبِيدِ مُصَفَّدَاتٍ بِالْحَدِيدِ
يُشْهَرْنَ فَوْقَ اَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ تَلْفَحُ وُجُوهَهُنَّ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ يُسَاقُ بِهِنَّ الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ
مَغْلُولَةَ الْاَيْدِي وَالْاَعْنَاقِ يُطَافُ بِهِنَّ السِّكَكُ وَالْاَسْوَاقُ وَهُنَّ وَدَائِعُ خَيْرِ الْاَنْبِيَاءِ وَبَنَاتُ
فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سید بن طاوس ذکر فرموده که زنان و سرها را بردند بسوی شام همچنانچه سبایای
کفار را میبردند تَصفَعُ وُجُوهَهُنَّ اَهْلُ الْاَقْطَارِ و ایشان را بر کجاوهای بی ساز و جهازهای بی رو
پوش سوار کردند که اهل اقطار نظر بر ایشان مینمودند و در اقبال الاعمال روایت میکند از حضرت
حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از پدرم علی بن الحسین علیهما السلام از کیفیت بردن ایشان بشام نزد یزید
ملعون فرمود مرا بر شتر برهنه سوار کرده بودند و زنان ما را با سترهای برهنه نشانیده بودند و در عقب
سر بودند و سر پدر بزرگوارم را بر نیزه زده بودند و در برابر ما میبردند و اطراف ما را نیزه داران احاطه
کرده بودند اِنْ دَمَعَتْ مِنَّا اَحَدٌ قُرِعَ رَاْسُهُ بِالرُّمْحِ اگر یکی از ما گریه میکرد و اشک از چشمش میریخت نیزه
بر سر او میکوبیدند و با این حال ما را داخل شام نمودند چون داخل آن شهر شدیم ملعونی بانگ زد که هَؤُلَاءِ
سَبَايَا اَهْلِ بَيْتِ الْمَلْعُونِ اینها اسیران اهل بیت ملعون میباشند خدا دهنش را بشکند فَيَا بْنَ رَسُولِ اللّٰهِ عَنْ
اَهْلِ بَيْتِهِ اِلَى الشَّامِ تُسَرِّي فِي الْمَهَانَةِ لِلْوَعْدِ کجا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا ببیند اهلبیت خود را
و دختران خود را که بخواری و ذلت ایشان را بشام میبرند مَنْظُومَةٌ شَزْرًا وَمَنْزُوعَةٌ رِدًا وَمَخْفُوضَةٌ قَدْرًا
وَمَلْطُومَةَ الْخَدِّ وَمَنْهُوكَةٌ ضَرْبًا وَمَهْتُوكَةٌ خِبًا وَمَجْزُوزَةٌ غَصْبًا وَمَشْتُومَةُ الْجَدِّ آه دختران را ببین
یا رسول الله که ایشان را برهنه کرده اند و مقنعه از سر ایشان گرفته اند و از روی خشم و غیظ بر ایشان
نظر میکنند و ایشان را خوار کرده اند و طپانچه بر روی ایشان میزنند و از پیپای چوب و نیزه و از آزار
و اذیت بد نهادان ایشان ضعیف و ناتوان گشته و هر طرف ایشان را میکشند و ایشان را در شام میبرند
اَفَاطِمُ قُومِي مِنْ اَثَرِ الْقَبْرِ وَانْدُبِي بَنَاتِكِ اَسْرَى كَالشِّيَاهِ بِلَا قَدَرِ ای فاطمه از قبر بیرون آی و نوحه کن
بر دختران بیکست که بنا حق اسیر گرفتار شدند و بیچاره و دست مانده اند سید بن طاوس علیه الرحمه
میفرماید که چون نزدیک دمشق رسیدند ام کلثوم نزد شمر ملعون آمد و گفت چون ما را داخل این بلد می کنید
از راهی داخل کنید ما را که بیشتر مردمان شام ما را کمتر ببینند و نظاره کمتر باشد و بگو تا سرها را از میان
محامل بیرون برند تا مردم بنظاره سرها اشتغال نمایند زیرا که ما خوار شدیم از نظر کردن خلق باین حال
آن شقی ملعون از راه عداوت گفت تا سرها را میان محامل زنان بردند و در میان نظاره کنان بگذرانند باین حال

با این حال بردند ایشان را تا دروازه دمشق و بر در مسجد جامع که اسیران را میداشتند نگاه داشتند و در بعضی
از روایات وارد شده است که یزید ملعون در بیرون شام در جائی بود که از آنجا بیرون میگفتند همینکه
شنید که سرها را وارد شام کردند این شعر را خواند لعنة الله علیه و علی کلامه لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ
وَاَشْرَقَتْ تِلْكَ الرُّؤُوسُ عَلَى رُبَى جَيْرُونِ نَعَقَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صِحْ اَوْ لَا تَصِحْ فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ النَّبِيِّ
دُيُونِي یعنی چون سرها و اسیران اهل بیت علیهم السلام را وارد نمودند و ظاهر شد علامات و دود
ایشان در منزل جیران و زاغ محنت دم شروع بخواندن نمود گفتم با او که نوحه گری کن بلکه صدای شادی را
بلند کن و صیحه مسرت را بکش که دین خود را از پیغمبر گرفتم لعنة الله علیه و علی کلامه چون اهل بیت نزد یزید
شام رسیدند بیشتر مردمان شام بجهت تفرج و نظاره بیرون رفتند صاحب مناقب و دیگران از سهل
سعد روایت کرده اند که گفت بعزم زیارت بیت المقدس بیرون رفتم و در عرض راه عبورم بشام
افتاده چون داخل آن شهر شدم شهری دیدم در نهایت معموری با اشجار و انهار بسیار و مردم را دیدم
در کمال شادی و فرح و یکدیگر را بشارت میدادند و پرده های دیبا از هر جانب انداخته بودند و
زنان بازی کردف و طبل مینواختند و بر وا بنی دکانها و بازارها بسته بودند و اسبها را زین و لجام
کرده بودند و با خود گفتم مگر امروز عیدی است تا آنکه از جمعی پرسیدم که آیا در شام عیدی
هست که در میان ما معروف نیست ایشان گفتند مگر تو اعرابی هستی و غریبی که خبر نداری گفتم من سهل
ساعدم که بخدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدم گفت تعجب میکنم که چرا آسمان خون نبارید
و زمین سرنگون نگردد گفتم چرا گفت هَذَا رَاْسُ الْحُسَيْنِ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ يُهْدَى مِنْ اَرْضِ الْعِرَاقِ شادی مردم
از جهت آنستکه سر حسین علیه السلام و فرزند پیغمبر را از عراق هدیه میاورند من گفتم وا عجبا
يُهْدَى رَاْسُ الْحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ آیا مردم شادی میکنند بجهت اینکه سر حسین علیه السلام
میاورند گفتم از کدام دروازه داخل میشوند اشاره کردند بدروازه که آنرا دروازه ساعات میگفتند
سهل میگوید من بسوی آن دروازه شتافتم جمعیت بسیار دیدم که ایستاده اند و منتظر اسیران و
سرهای شهیدان میباشند پس دیدم که رایات کفر و ضلالت از پی یکدیگر میایند ناگاه دیدم سواری
میامد و علمی در دست داشت و سری بر آن نصب کرده بود که شبیه ترین خلق بود برسول خدا صلی الله
علیه و آله و بوی اینچنین سری ندیده بودم طپانچه بر روی زدم و جامه را چاک کردم و صدا را بگریه بر کشیدم و گفتم
وَاحُزْنَاهُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ وَالشَّيْبِ الْخَضِيبِ الْجَرِيبِ و آن ده بر آن روی غبار آلوده و ریش بخون خضاب
شده ای ابا عبدالله کاش پیغمبر خدا بود تا سر فرزندش را میدید که در بازارهای دمشق میگردانند

شعر یزید علیه اللعنه

حکایت سهل ساعدی

ودختران را مید بد که با کرها نها ودامنهای دریده بر شترها سوار کرده واشرار وفساق برایشان
نظر میکنند باری سهل میکوید من صدا را بکریه بر کشیده بودم وهر کس که بود مرا میشنید از گریه من بگریه
در میامد ولکن اکثر ایشان بر نمیخوردند بگریه من بجهت شدت اشتغال ایشان بفرح وشادی خود در این
حال بودیم فاذا بنسوة علی اقتاب الجمال بغیر وطاء ولا ستر ناگاه زنانی چند دیدم سوار بر قتبهای
شتران بدون فرش بر انداز و پوشش وبروایتی میکوید زنی از زنان را دیدم که میگفت وا محمداه واعلیاه
واحسناه واحسیناه لو رایتم ما قد حل بنا الاعداء کاش پیغمبر صلی الله علیه وآله وعلی میبودند
حسن وحسین علیهم السلام میدیدند که دشمنان ما با چه میکنند ونوحه میکرد باوازی که دلها را
مجروح میکرد ومیگفت واحزناه علی الرضیع الصغیر والشیخ الکبیر واحزناه علی المذبوح من القفا
ومقتول الحباء والعریان بلا رداء وبروایت اول انسکه میکوید نزدیک شدم بانکه پیش از
همه بود کفتم یا جاریة من انت ایدختر تو کیستی کفت ایمرد انا سکینة بنت الحسین من سکینه دختر
حسین میباشم کفتم ایسیده من من از اصحاب جد شما هم اگر خدمتی داری بفرما کفت بکو باین یکه نیزه
که سر پدر بزرگوار مرا دارد که از میان ما بیرون برد تا مردم مشغول بنظاره آن سر شوند وچشم از حرم
پیغمبر خدا بردارند من رفتم بنزد آن ملعون کفتم حاجتی دارم چهار صد دینار بتو میدهم که حاجتم را براوردی
کنی بکو کفتم حاجتم اینست که این سر را از میان زنان بیرون بری کفت بر مهاورم دنانیر را باو دادم
واو از میان زنان بیرون رفت وبروایتی سهل میکوید که رفیق نصرانی داشتم که با من بزیارت بیت
المقدس میامد واو با من بود دیده بصیرتش روشن شد چون سر مقدس جناب سید الشهداء
وسر دیگر کشتگان واسیران را دید شنید که آن سر برید تلاوت قران میکند ومیکوید فلا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون انسعادتمند از برکت آن سر مقدس نور هدایت بر دلش تافت کلمه شهادتین را
بر زبان جاری کرد وبشرف اسلام مشرف کردید شمشیر در حمایل داشت آنرا کشیده بر آن قوم شقی
حمله کرد وبا وجود این حال اشک از دیده میبارید ومیکریست جماعتی از آن اشرار را بر بئس القرار رسانید
پس دور او را کرفتند وهنگامه برپا شد ام کلثوم پرسید که این غوغا چیست من حکایت را باو کفتم
همینکه او شنید کفت واعجباه النصاری یحتشمون لدین الاسلام وامة محمد الذین یزعمون
انهم علی دین محمد یقتلون اولاده ویسبون حرمه نصاری تعصب میکشند از برای اسلام وکسانی
که خود را از امت پیغمبر میدانند اولاد او را میکشند واهل بیت او را اسیر میکنند وبر او ظلم نکرده اند
بلکه بر خود ستم کرده اند باری آن شجاع دوران نو مسلمان را کرفته اخر او را از ضرب شمشیر ونیزه کشتند ودر

ودر بعضی از روایات وارد شده است که چون بدروازه باب الساعات رسیدند توقف کردند
که از یزید رخصت حاصل اید که اسیران را بکجا منزل دهند در این اثناء مروان پسر حکم بیرون امد چون نظر
پلیدش بر سر مطهر سید الشهداء علیه السلام افتاد از شادی براست و چپ خود نظر میکرد اظهار طرب
وشادی مینمود پس برادرش ابو عبد الرحمن بیرون امد چون نظرش بر ان سر شریف افتاد اشک از دیده هایش
جاری شد بکریه در امد وکفت دور شدید از پیغمبر خدا انجه اکر فردا امر شما جمع نمیشوم
پس کفت یا ابا عبد الله دشوار است بر من انچه وارد شد بر تو پس این شعر را خواند سمیة امسی
نسلها عدد الحصی وبنت رسول الله لیس لها نسل سمیه زانیه نسل واولاد او از ریکهای
بیابان بیشتر شده اند ونسل دختر پیغمبر را قطع کردند واولاد او همه را کشتند واویلاه وا
مصیبتاه اهلبیت را وارد شام کردند از حضرت صادق علیه السلام مرویست وشیخ صدوق از
جماعتی نقل کرده که چون وارد شدند اسیران وزنان اهل بیت بشام ایشان را در میان روز
داخل انشهر کردند با روهای بیستر چون اهل شام را نظر بر ان اسیران افتاد وسیمای بزرگی
در ایشان دیدند کفتند اسیری نیکوتر از این اسیران ندیدهایم شما کیستید واسیران کدام
دیارید واز کدام قبیله اید سکینه دختر سید الشهداء علیه السلام کفت نحن سبایا ال محمد ما اسیران
ال محمد میباشیم وبروایتی چون اهل بیت را وارد شام کردند سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام
بر شتر برهنه سوار بود ان مظلوم را بغل وزنجیر اورده بودند وانحضرت از روی اندوه وحزن
میفرمود اقاد ذلیلا فی دمشق کاننی من الزنج عبد غاب عنه نصیر وجدی رسول الله
فی کل مشهد وشیخی امیر المؤمنین امیر میفرماید مرا در دمشق با ذلت وخواری بنحوی کویا
غلام سیاهی از زنکبار اورده اند وحال انکه جدم رسول خدا است وپدرم امیر المؤمنین علیه السلام
وپادشاه عالمیانست وبروایت ابن طاوس ره وغیر ایشان را اورده اند تا در مسجد اعظم که جای
اسیران بود وا داشتند شیخ فخر الدین روایت کرده است که در وقتیکه خبر یزید ملعون رسید طبیبی در
پیش او نشسته بود بجهت معالجه مرضی در دست وپای او واو داء کرم کذارده بود که کسی وارد شد خبر اورد
وکفت دیده تو روشن که سر حسین علیه السلام وارد شد ان ملعون نظر غضبناکی کرده کفت دیدهات روشن
مباد پس بطبیب کفت تعجیل کن در کار خود پس نشتر را برداشت اکرفته خواند پس انکشت را بدندان کزید
وتمام زاد بعضا که بخوانند ساعتی بیش نکذشت که ناکاه رایات کفر وضلال وارد کردید ودر زیر
رایات قتلها الله اکبر الله اکبر چه نیکو میکوید یکی از شعرا ویکبرون لقتل من لولاهم لم یعرف التکبیر

وَالتَّهْلِیلُ تکبیر میگویند بجهة کشتن کسانیکه اگر ایشان نبودند تکبیر و تهلیل را کسی نمیشناخت خدا را
بیگانگی نمیشناسد کسی و تعظیم نمینمود احدی و در روایت وارد شده که کسی شنید این اشعار را
میخواند جاؤا برأسك یا ابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلا وکانما بك یا ابن محمد قتلوا جهارا
عامدین رسولا یعنی فرزند دختر پیغمبر سر مقدس تو را آورده‌اند بخون آلوده و گویا بجهة کشتن
تو جد تو پیغمبر خدا را کشته‌اند فقتلوك عطشانا ولم یرقبوا فی قتلك التأویل والتنزیلا یعنی نور دیده
پیغمبر صلی الله علیه واله تو را با لب تشنه کشتند و اصلا مراعات تنزیل خدا را نکردند که شما بودید
مقصود از تأویل بلکه شما بودید کلام الهی بتأویل ویکبرون بأن قتلت وانما قتلوا بك التکبیر
والتهلیل یعنی سهل است این عظیم‌تر است که تو را کشتند تکبیر میگویند و حال آنکه کشتند بکشتن تو
تکبیر و تهلیل را پس باید که بجای الله اکبر هات التکبیر بگویند قطعا و بدایه از منهال بن عمرو روایت کرده
است که گفت بخدا قسم که در دمشق دیدم سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را بر نیزه کرده بودند و در
پیش او کسی سوره کهف را میخواند چون باین آیه رسید که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا
عجبا این بنده قدرت خدا سر مقدس بزبان آمد و بزبان فصیح میگفت اعجب من اصحاب الکهف قتلی و
حملی کشتن من و سر مرا بر نیزه زدن عجیب‌تر از قصه اصحاب کهف و رقیم است ای ولی الله کشتن او از هر امر غریبی
عجیب‌تر است چون اهل بیت و اسیران را وارد کردند بر یزید ملعون مجلسی آراست و بار زینت دیبا بر تخت میشوم
خود نشست و امر باحضار اهل بیت رسول کبار کرد چون بدر خانه آن لعین رسیدند مخضر بن ثعلبه عائذی
ملعون فریاد زد که فاجران لئیم را بجهة امیر المؤمنین علیه السلام آورده‌ایم وارد شده است که سید الساجدین
علیه السلام در راه شام یک کلمه با کسی سخن نمیگفت چون این سخن را از آن فاجر لئیم شنید فرمود ما ولدت
ام مخضر اشد من هذا الالأم بر خدا و خلق ظاهر است که فاجر و لئیم کیست چون آن مقهور وارد مجلس یزید
بد سیر گردید آن ملعون فرح و شادی بسیار کرد و گفت که صاحب بشیر میگفت که پدر من بهتر از پدر یزید
و مادر و جدم بهتر از مادر و جد یزید است و من بهترم از یزید و این سخن او را بکشتن داد اما چون اهل بیت
و اسیران و محنت زدگان اهل بیت عصمت و طهارت را وارد مجلس یزید کردند آه عجب است که چرا آسمان
بهم نپاشید و زمین سرنگون نگردید که حریم خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را در مجلس آن نامرد بردند و بر ایشان
استخفاف و استهزا میکردند ابن نما روایت کرده است از سید الساجدین علیه السلام که فرمودند ما دوازده نفر
بودیم که بمجلس یزید بردند و ما را بغل و زنجیر در آورده بودند و از این کلام معلوم میشود که زنان نیز بغل
در آورده بودند زیرا که دوازده مرد از ایشان نمانده بود و اگر بعضی از اطفال بودند با این عدد نبودند بلکه

بلکه سید بن طاوس رضی الله عنه روایت کرده است که مردان و زنان حسین علیه السلام را داخل
کردند در مجلس و هم یسقرون فی الحبال و ایشان را با ریسمان بیکدیگر بسته بودند امن مبلغ الکرار
ذا الباس والتقی بان بنیه بمعترک تذللوا یعنی آیا کیست که خبر کند حیدر کرار را و دعوی صاحب
سطوت و هیبت و حملات حیدریه را که اولاد او را و دختران او را بعد از آنکه همیشه در سایه عزت او
بودند ایشان را از هر کس ذلیل‌تر نمودند وان الوجوه النیرات ذوی البهاء هتاد الی رجس زنیم
وتحمل آیا کیست که خبر کند علی کرار علیه السلام را که دختران او را و صاحبان روهای نورانی او را بنزد ابن
اولاد زنا میبرند والی یزید فی المقاصیر والخبا تناط علیهن الستور وتسدل وان بنی الزهراء
بنت محمد وجوههم للناس تبدو وتبذل زنان و دختران یزید در قصرهای مرتفع جمیلها
عالیه نشسته‌اند و پرده‌ها آویخته‌اند دختران فاطمه علیها السلام را در میان مردم میگردانند و بی تربیت
خلق ایشان را می‌بینند اما غیرة هذی بنات محمد یلاحظهن الناس والاعبد الرذل آیا صاحب
غیرتی نیست که از درد فریاد زند و جامه چاک نماید و بر سر و رو زند و اشک خونین از دیده روان
نماید که اهل بیت دختر پیغمبر و ناموس حیدر را که مردمان رذل و غلامهای کمینه باید بر ایشان
نظر کنند و در روایت شیخ فخر الدین چون اسیران محنت بلا وارد بزم یزید شدند و ایشان را آوردند تا
برابر آن ولد الزنا وا داشتند فاطمه دختر سید الشهداء علیه السلام گفت یا یزید بنات رسول الله سبایا
یزید خوب نیست که دختران رسول خدا اسیر باشند و در برابر تو بایستند جمیع مجلس آن ملعون بگریه در آمدند
وصدای گریه از خانواده یزید بلند شد سید الساجدین علیه السلام فرمود بعد من در غل و زنجیر بودم گفتم
اذن میدهی که سخنی بگویم گفت بگو اما هذیان مگو گفتم از برای من سزاوار نیست در این مجلس هذیان بگویم
ای یزید ما ظنك برسول الله لو یرانی فی الغل یا کانت چیست گمان تو اگر رسول خدا مرا در غل و زنجیر ببیند
چه خواهد کرد آن ملعون گفت زنجیر از گردنش بردارید و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که چون
سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را بمجلس یزید بردند و امام علی بن الحسین علیهما السلام در غل و زنجیر بود یزید
گفت یا علی حمد خدا را که پدر تو را کشت حضرت فرمودند لعنت کند کشنده پدر مرا آن ملعون در غضب شد
امر بقتل آنحضرت کرد آنحضرت فرمود ای یزید اگر مرا بکشی دختران پیغمبر را کی بسوی وطن ایشان بر میگرداند
و ایشان را بجز من محرمی نیست آن ملعون گفت تو ایشان را بر گردان پس سوهانی طلب کرد و قیدی که در
گردن شریف آنحضرت بود سائید که بردارد و بروایتی گفت میدانی که چرا خود متوجه اینکار شدم امام
فرمود از برای اینکه بر تو منت باشد سید بن طاوس میفرماید که امر کرد که زنان و اسیران را در پشت

سراپرده نشانیدند که نظر ایشان بر سر مطهر منور سید الشهداء علیه السلام نیفتد و آن سر شریف را بر طبقی گذاردند و در برابر روی آن شقی آوردند ناگاه سید الساجدین علیه السلام را نظر بر آن سر مطهر افتاد پس از آن
اشک خونین از دیدهای حق بینش جاری شد و بعد از آن هرگز کله گوسفند نخورد و بروایتی چون اهلبیت
نظر بر آن سر شریف افتاد خروش برآوردند و شیون برکشیدند و نالهٔ وا مظلوماه برآوردند سکینه گفت بخدا
آنکه هذا ابا خوشحال میبود از این تماشا میکوید اما زینب خواهر چون نظرش بر سر برادرش
افتاد که در برابر یزید گذارده دست زد و جامه را درید و با آواز حزینی که دلها را بجنبش میکرد ندا
بر کشید یا حسیناه یا حبیب قلب رسول الله یابن مکة و منی یابن فاطمة الزهراء یابن
سیدة النساء یابن بنت المصطفی بخدا قسم که همه اهل مجلس آن لعین بگریه در آمدند نخل از بنی هاشم
در آمدند زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون از نالهٔ اهلبیت یافت که زنان بنی هاشم برادر را مجلس
پسر معویه آورده اند دانست که سر منور سید الشهداء علیه السلام را حاضر کرده اند صدا را بنوحه بر بلند
کرد و میگفت واحبیباه یا سید اهل بیتاه یابن محمداه یا ربیع الارامل والیتامی یا قتیل اولاد
الادعیاء ای حبیب دل افکار ای بزرگ اهل بیت ای فرزند محمد مصطفی ای فریاد رس بیوه زنان و یتیمان
ای شهید کشته اولاد زنا از نوحه زنان هاشمیه باز اهل مجلس بگریه در آمدند و کویند پس آن ولد الزنا
چوبی از خیزران طلبید و آن را گرفته بر لب و دندان فرزند سید عالمیان میزد و میگفت رحمک الله
یا حسین لقد کنت حسن الضحک خدا رحمت کند تو را ای حسین که خوش لب و دندان بودی و کفر باطنی چند
میخواند ابو برزه اسلمی گفت ویحک یا یزید انکث بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمة وای بر تو ای
یزید چوب بر لب و دندان حسین فرزند فاطمه علیها السلام میزنی و الله الذی لا اله الا هو لقد رأیت
رسول الله مراراً کثیراً یقبل ثنایاه و اخیه شهادت میدهم که دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را که لب و دندان
او و برادرش را میبوسید و میفرمود انتما سیدا شباب اهل الجنة شمائید سید جوانان اهل بهشت
خدا بکشد کشندهٔ شما را و لعنت کند کشندهٔ شما را و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را پس آن ملعون در غضب
شد و امر کرد تا او را از مجلس بیرون کشیدند پس زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گفت الحمد لله
رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین تا آخر خطبه متکلم و عتاب نمود بر یزید بنحویکه همه متعجب بودند
از فصاحت و بلاغت کلام حکمت التیام آن مخدره و از آن جمله گفت امن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک
و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا آیا از عدالت است ای فرزند زنا که زنان و کنیزان
خود را در پرده نشانیده و دختران مکرمه رسول خدا را اسیر کرده و پرده حرمت ایشان را دریدی کجاوه

کجاوه و هودج از شهر بشهر میگردانی تا اهل هر منزل و بادیه بر ایشان نظر کنند و وضیع
و شریف و غریب و بعید ایشان را محل نظر خود قرار دهند و نه ایشان را یاوری باشد و نه معینی و نه
مددکاری این افعال بعید نیست از جماعتی که جگر برگزیدگان را خاییده باشند و گوشت ایشان
از خون شهیدان پرورش یافته باشد و چگونه بعید میباشد بغض ما از کسیکه نظر کند بر ما
از روی کراهت و غیظ پس از روی اسانی و سهل انگاری چوب بر لب و دندان ابی عبد الله
سید جوانان اهل بهشت بزند و اشیاخ خود را بخواند که کجایند تا شادی کنند باین عمل پس
تغیرات بسیار بآن سرکرده کفر و ضلال کرد و فرمود فکد کیدک واسع سعیک و ناصب جهدک
فوالله لا تمحوا ذکرنا و لا تمیت وحینا و لا تدرک امدنا و لا ترحض عنک عارک پس هر مکری که
میتوانی بکار ببر و هر سعی که میتوانی بعمل آور و بخدا قسم نمیتوانی ذکر ما را برانداز و وحی ما را
برطرف کنی و بفضیلت ما برسی و هرگز نمیتوانی عار کردار خود را از خود دور کنی و نیست مکر
تو مگر اندک مکری و ایام دولت تو مگر اندک زمانی و این فریب جمعیت از هم خواهد پاشید
و در روزیکه منادی از جانب خدا ندا کند که لعنت خدا بر ظالمان و ستمکاران است ابن بابویه رحمه الله
بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که چون سر مطهر سید الشهداء علیه السلام را
بمجلس یزید لعنه الله آوردند آن ملعون مجلس شراب آراست و با حریفان مشغول بخوردن شراب کردید
چون فارغ شدند از خوردن شراب امر کرد که آن سر مطهر را در طشتی گذارده در پایین تخت او گذاردند
و بساط شطرنج بر آن گسترانید و مشغول بشطرنج بازی کردید و حسین و جد و پدر او را با سبکی
و استهزاء میبرد با ایشان همیکرد و حریف غالب میشد سه جرعه فقاع زهر مار میکرد و ته مانده
او را در کنار طشت بر زمین میریخت فیا سماء جری هذه الامور علی مثل الحسین فوری بعده
موری ای آسمان این ظلمها بر حسین علیه السلام روا میباشد ای آسمان از هم بپاش و بموج اضطراب در آی
ابن الرسول و ثغر کان یرشفه تدق بقضیب کف مخمور ای کجا بود پیغمبر خدا تا به بیند سر فرزند
در مجلس شراب حاضر کردند و بوسه گاه او را شرابخواران چوب بر آن میزنند ابن الرسول و
شکوی حال عترته تکلی الثکلی و ماسور لماسور کجا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا اسیران را به بیند
که از یکی مصیبت زده و اسیری با اسیری شکایت مینماید شیخ مفید رحمه الله روایت کرده که پس اهل بیت
و اسیران و زنان و بیکسان آن پلید چون در برابر آن لعین آمدند و نشستند حال ایشان را چنان مفتضح

دید گفت قبیح باد روی پسر زیاد که در میانهٔ شما و او قرابتی بود و با شما چنین بی‌نکرد و شما را
با این حال بشام بنزد یزید فرستاد و شیخ فخر الدین روایت میکند از سید الساجدین علیه السلم که در وقتی
که ما را بنزد یزید بردند ما را بریسمانی بسته بودند مانند گوسفندان و او یک طرف ریسمان بود هر گاه کسی
یکی سستی میکرد در راه رفتن او را میزدند چون برابر یزید رسیدیم من پیشتر رفتم گفتم یا یزید اگر
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ما را بایحال ببیند چه میکند پس آنملعون گریست و گفت ریسمانها از گردن
و کتفهای ما بریدند و روایت شده است که چون اسیران در برابر او حاضر شدند بسوی ایشان
نظر میکرد و اسم یک یک را میپرسید یکی میگفت هٰذِهِ اُمُّ کُلْثُومِ الْکُبْرٰی وَهٰذِهِ اُمُّ کُلْثُومِ الصُّغْرٰی
وَهٰذِهِ صَفِیَّةُ وَهٰذِهِ اُمُّ هَانِی وَهٰذِهِ رُقَیَّةُ بَنَاتُ عَلِیٍّ وَهٰذِهِ سَکِینَةُ وَهٰذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَیْنِ
اینک ام کلثوم صغری و اینک صفیه و اینک ام هانی و اینک رقیه دختران امیر المؤمنین علیه السلام اند
و اینک سکینه و فاطمه دختران حسین اند و در آمیانه سکینه روی خود را بدست خود میپوشانید یزید
گفت این کیست گفتند سکینه دختر حسین علیه السلم پس سکینه بگریه در آمد و گریه در گلویش گره کرد
بنحوی که نزدیک بود روح از قالبش پرواز نماید آنملعون گفت ای سکینه چرا گریه میکنی گفت کَیْفَ
لَا تَبْکِی مَنْ لَیْسَ لَهَا سِتْرٌ تَسْتُرُ وَجْهَهَا وَرَأْسَهَا عَنْکَ وَعَنْ جُلَسَائِکَ چگونه گریه نکند کسیکه چادری
ندارد روی خود را از تو و نشستگان مجلس تو بپوشد آنملعون بگریه در آمد و گفت لعنت کند خدا پسر زیاد را
چه قدر رقیق القلب است بر آل پیغمبر و بروایتی بگریه گفت پدر تو کفران حق من کرد و رحم مرا قطع کرد و با من
منازعه کرد در ملک من سکینه بگریه در آمد و گفت ای یزید شادی مکن بکشتن پدرم که او بندهٔ مطیع
خدا بود و مطیع رسول خدا بود خدا خواند او را بسوی خود و او اجابت نمود خود را و سعید بآخرت خواهد بود ان
لَکَ بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ مَقَامًا یَسْئَلُکَ عَنْهُ فَاسْتَعِدَّ لِلْمَسْئَلَةِ جَوَابًا وَاَنّٰی لَکَ الْجَوَابُ بدانکه ای یزید ترا
است ترا از مقامیکه خدا از تو سؤال میفرماید از اینعمل شنیع پس مستعد جواب از این سؤال باش و
جواب مهیا کن و کجا خواهی جست جواب بجهة کشتن فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و بروایت صاحب
منتخب زینب خاتون گفت ای یزید آیا نمیترسی از خدا که کشتی حسین علیه السلم را و این ترا بس نبود که حرم
رسول خدا را از عراق بشام اسیر فرار کردانیدی و حرمت ایشانرا ضایع کردی و این ترا بس نبود تا اینکه
ما را مثل کنیزان از بلدی بسوی بلدی کشیدی و سوار بر شتران برهنه کردی ای نولد الزنا گفت که برادرت میگفت
که من بهتر از یزیدم و پدرم بهتر از پدر یزید است و مادرم بهتر از مادر یزید است و جدم بهتر از جد یزید است
بعضی را راست گفت و بعضی را خطا کرد اما جدش و پدرش بهتر از همه خلایق است و اما اینکه مادر او بهتر از مادر
منست پس بمادر او بی ادبی نمیتوان کرد اما اینکه گفت پدر او بهتر از پدر منست پس پدر او و پدر من را خدا
بحکم شد ند حکم از برای پدر من کرد این آیه را خواند قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ

مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ پس زینب خاتون گفت وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا
فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ پس گفت ای یزید حسین علیه السلام را نکشت
مگر تو و اگر تو نبودی پسر مرجانه ذلیل تر و کمتر از هر کس بود آیا نترسیدی از خدا بکشتن حسین ع
و حال آنکه جد بزرگوارش در حق او و برادرش میفرمود اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ
پس اگر این را انکار میکنی دروغ گفته و اگر تصدیق میکنی پس خود مخاصم با خود کرده خواهی بود یزید
ملعون از گفتگوی زینب خاتون خجل شد شیخ مفید رحمه الله از فاطمه دختر سید الشهداء علیه السلم
روایت کرده است که چون ما را بنزد یزید بردند و اول مرتبه بر ما رحم کرد پس مرد سرخ روئی از اهل شام
برخواست و گفت یا امیر المؤمنین این دختر را بمن ببخش که در خانه من خدمت کند فاطمه میگوید که من دختر
صاحب جمالی بودم و حسن فاطمه مشهور است و زنی بایحال معلوم نیست آمده باشد چنانچه از بعض
اخبار مستفاد میشود فاطمه میگوید من از شنیدن این سخن بر خود لرزیدم و جامهٔ عمه ام گرفتم و بروایتی دامن خواهرم
گرفتم و او از من بزرگتر بود و عاقله بود گفتم اُوتِمْتُ وَاُسْتَخْدَمْتُ ای عمه یتیم بودم پس بود این حال باید کنیزی
کنم عمه ام بآنشخص گفت غلط میکنی و دروغ گفتی و این هرگز نخواهد شد اگر چه خود را هلاک کنی نه تو
میتوانی این امر مرتکب شوی و نه یزید یزید گفت دروغ گفتی اگر خواهم میتوانم عمه ام گفت نمیتوانی مگر آنکه از
ملت ما بیرون روی و بغیر از دین ما بجوئی آنملعون بسیار غضب کرد ناسزائی از زبان ملعونش صادر شد
زینب خاتون فرمود ای یزید بدین خدا و دین پدرم و برادرم هدایت یافته تو و پدر و جد تو اگر مسلمان هستید
پس گفت ای دشمن خدا ناسزا میگوئی از روی ظلم و غضب میکنی بجهت سلطنت آنملعون کویا شرم کرد ساکت شد آنشامی
دوم مرتبه اظهار کرد آنملعون گفت دور شو خدا تو را مرگ دهد و بروایت سید بن طاوس آنمرد گفت کیست این
جاریه یزید گفت هٰذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَیْنِ وَتِلْکَ زَیْنَبُ بِنْتُ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ این فاطمه دختر حسین علیه السلم و این
زینب دختر علی بن ابیطالب است شامی گفت حسینی که پسر فاطمه و علیست یزید گفت بلی شامی گفت خدا ترا لعنت کند
ای یزید عترت پیغمبر را میکشی و زنان ایشانرا اسیر میکنی وَاللّٰهِ مَا تَوَهَّمْتُ اِلَّا اَنَّهُمْ سَبَایَا اَهْلِ الرُّومِ بخدا قسم
بگمانم که اینها اسیران روم و فرنگند آنملعون گفت ترا نیز ملحق بایشان میکنم پس امر کرد بقتل او و بروایت شیخ
مفید در مرتبه دوم اعاده کرد ام کلثوم او را نفرین کرد که خدا زبانت را قطع کند و دستت را شل و چشمت را کور
کند کلام ام کلثوم تمام نشده بود که دعایش مستجاب شد شیخ فخر الدین از بعضی ثقات اخبار نقل میکند که شخص نصرانی
از جانب ملک روم بنزد یزید آمده بود و حاضر بود در مجلسیکه سر مقدس سید الشهداء علیه السلم را حاضر
کرده بودند چون نظرش بر آنسر مطهر افتاد و آنسر مطهر را با آن خادی در نزد یزید دید بگریه در آمد صدا را
بگریه بلند کرد و آنقدر گریست که ریشش از گریه تر شد پس گفت ای یزید بدانکه من در زمان حیات پیغمبر
صلی الله علیه و آله بتجارت بمدینه آمده بودم خواستم هدیه بجهة آنحضرت ببرم پرسیدم که از چه چیز خوشش

مجلس سیزدهم در بیان کیفیت ورود

مباهد کشد از بوی خوش دو نافه مشک و فدری عنبر بر داشتم رفتم بنزد انحضرت در خانه ام السلمه بود
چون بخدمتش رسیدم نوری از انجناب مشاهده کردم دلم شاد شد و محبتش در دلم قرار یافت سلام
کردم و هدیه خود را در پیش گذاردم فرمود چیست عرض کردم محقر هدیه است فرمود اسمت چیست
عرض کردم عبد الشمس فرمود ترا عبد الوهاب اسم میگذارم اگر تو اسلام قبول میکنی من هدیه تو را قبول
کنم چون بر خلق و خلق او نظر کردم او را همان پیغمبر دانستم که عیسی خبر داده پس مسلمان شدم و بودم
برگشتم و اسلام خود را مخفی میداشتم و من پنج پسر و چهار دختر مسلمان میباشیم بدان ای یزید که
روزی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ام السلمه بودم ناگاه حسین عزیزی که سر مبارکش با من خوار دید
پیش روی تو گذاشته در حجره داخل شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بغل گشود و با و گفت مرحبا بک حبیبی
مرحبا خوش امدی حبیب لمن تا اینکه او را گرفت و در اغوش خود نشانید و لبهای و دندانهایش
میبوسید و میفرمود دور باد از رحمت خدا انکه تو را میکشد یا حسین و اشک از دیده مبارکش میریخت
روز دوم در مسجد بودم که صاحب همین سر با برادرش حسن علیه السلام امد و گفت یا جد بزرگوار با برادرم
کشتی گرفتیم تا به بینیم قوه کدام بیشتر است هیچکدام غالب نشدیم حضرت فرمود ای ملابونی شما بنشینید شما هر
یک خطی بنویسید هر کدام نیک تر نوشته اید قوه او زیاد تر است رفتند هر یک سطری نوشتند و نزد
جد امجد اوردند حضرت فرمود انی نبی امی لا اعرف الخط من نخوانده خط پیغمبر شد مام بنزد پدر خود تان
تا حاکم شود میان شما مقصود ش از این کلام این بود که دل ایشان را نشکند ایشان رفتند و پیغمبر نیز با ایشان
با ایشان رفته و همه منزل فاطمه علیها السلام رفتند بعد از ساعتی جناب سلمان را دیدم تشریف میاورد
و سلمان با او بود و مرا با سلمان صداقتی و دوستی بود پرسیدم که پدر ایشان چه گفت و خط کدام یک بهتر
بود و او را سوگند دادم بحق صداقتی که اینچه انحضرت فرمود بمن بگو سلمان فرمود پدر ایشان نیز تامل کرده اند
کرده نخواست که دل هیچ یک را بشکند ایشان را بنزد مادر شان فرستاد تا او حکم کند بنزد مادر تان فرستاد
تا او حکم کند بنزد مادر شان امدند و صورت واقعه را بیان کردند فاطمه علیها السلام متفکر شد که جد و پدر
هیچ یک خواطر ایشان را ملول نکردند من چگونه کنم پس فرمود ای نور دیدهای من گلوبند خود را بر سر شما نثار میکنم هر که
بیشتر از ان دانه ان را برچید قوه او زیاد تر است و قلاده اش هفت دانه مروارید بود پس ان را پاره کرد بر سر ایشان
ریخت هر یک از ان سه دانه برچیدند و هر یک خواستند که ان دانه دیگر بردارند خداوند جلیل بجبرئیل امر فرمود
که خود را برسان و بپا لخود ان دانه مروارید را دو نصف نما تا هر یک از ان نصفی بردارند که مبادا دل یکی از
ایشان بشکند پس جبرئیل به زمین رسید و ببال خود ان لؤلؤ را بدو حصه نمود و هر یک نصفی را برداشتند فانظر
یا یزید کیف ان رسول الله لم یرد ان یدخل علی احدهما الم نظر کن یا یزید که پیغمبر خدا نخواست دل ایشان را بشکند
بجهت ترجیح دادن خط یکی از ایشان و همچنین امیر المومنین و فاطمه علیهم السلام و همچنین رب العزة نخواست

خبر حسنین خط نوشتن علیهما السلام با خاطر ایشان

کار واقع المجلس بعد ختم حکایات شام

نخواست دل ایشان را بشکند تا اینکه امر فرمود باینکه جبرئیل امین دانه مروارید را دو نصف نماید تا
دل ایشان از بدست اورده باشد تو چنین میبینی که سر او را میبری و باین خواری در مجلس خود حاضر میکنی اف
لک و لابیک یا یزید اف باد بر تو و بر دین تو ای یزید پس برخواست و اثر مطهر را بر داشت و بوسید
و میگریست و میگفت یا حسین گواه باش از برای من در نزد خدا وند جلیل و در نزد جد بزرگوار ت محمد
مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا علیهم السلام و در اخر روز یزید ملعون امر کرد تا اهل بیت
و زنان را بردند بزندان و امر کرد تا سر مطهر سید الشهدا علیه السلام را بر در مسجد جامع که محل تردد و نص
خلق بود بر نیزه نصب کردند شیخ صدوق بسند خود از فاطمه بنت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است
که زنان را با علی بن الحسین علیهما السلام در محبس حبس کردند که محبس ایشان را از سرما و گرما حفظ نمیکرد روز افتاب
بر ایشان میتابید حتی تقشرت وجوههن تا اینکه روهای ایشان از شدت گرمی و سردی پوست انداخت
و در ان زمان از بیت المقدس سنگی را از زمین بر نمیداشتند مگر انکه از میان او خون تازه میجوشید و مردم
میدیدند که افتاب بر دیوارها میتابید مثل چادر سرخ بسیار تنگی تا انکه علی بن الحسین علیهما السلام و زنان
برگردانیدند و سر مطهر سید الشهدا علیه السلام را بکربلا برگردانیدند صاحب مناقب نقل کرده است که چون
اثر مقدس را بردر خانه یزید نصب کردند هند دختر عبد الله بن عامر که زن یزید بود و پیش از این در
خانه سید الشهدا علیه السلام بود پرده را درید با موی پریشان و سر و پای برهنه در مجلس عام نزد یزید دوید
و گفت یا یزید ارأس ابن فاطمة بنت رسول الله مصلوب علی فناء بابی یزید گفت بلی ای هند گریه کن و ناله کن در مصیبت
دختر پیغمبر را بر در خانه من بردار میزنی یزید برجست و او را پوشانید گفت بلی ای هند گریه کن و ناله کن در مصیبت
فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و بزرگ قریش که پسر زیاد در او تعجیل کرد و او را کشت خدا او را بکشد قطب
راوندی از اعمش روایت کرده است که او نقل کرد از اشخاص که مجاور ست اثر مقدس میکردند که اثر مقدس را
یزید در حجره که در مقابل حجره که در ان شرب میکرد گذارد ان شخص گفت که ما چهل نفر بودیم که ما را بمحافظت ان
امر کرده بود و چون من غرائب بسیار و عجایب بیشمار از اثر بزرگوار مشاهده کرده بودم داخل انقبه نشدم چون
شب داخل شد و پاسی از شب گذشت صداها از اسمان شنیدم و غلغله از اسمان بگوشم میرسید پس منادی را
شنیدم که میگفت یا ادم اهبط ای ادم فرود ای پس ابو البشر حضرت ادم ع با جماعت انبیا از ملائکه بزیر
امدند ناگاه منادی دیگر ندا کرد یا ابرهیم اهبط فرود ای ابرهیم پس خلیل الرحمن با جماعتی انبیا از ملائکه
فرود امدند پس منادی دیگر ندا کرد یا موسی اهبط ای موسی فرود ای پس کلیم الله با گروه انبیا از ملائکه
مقربین بزمین امدند منادی دیگر ندا کرد که یا عیسی نازل شو عیسی مریم با خلق انبیا از ملئکه مقربین بزمین
نازل شد چون فاطبینا از خطایر قدس و جاو و شان باز بافتگان محال انس نازل شدند پس غلغله عظیم بگوشم
رسید و منادی ندا کرد یا محمد اهبط ای حبیب الهی محمد مصطفی از برای زیارت سر فرزند عزیز فرود ای
پس ناگاه مسافر عرش برین حبیب رب العالمین با خلق عظیمی از ملائکه مقربین نازل شدند پس ملائکه دور

ورود هند بمجلس یزید

فرود ملائکه

انقباض خاطر کردند و پیغمبر خدا داخل انقبر شد و انسر مقدس را برداشت و بروایت دیگر چون نظرش
بر انسر مقدس افتاد بیتاب شد در پای ان نیزه نشست ناگاه ان نیزه خم شد تا انکه انسر مطهر
در دامان رسول الله افتاد انحضرت انسر مبارک را برداشت و نزد حضرت ادم ع اورده فرمود یا ابی
ادم ما تری ما فعلت امتی بولدی من بعدی ای پدرا یا نمی بینی که امت من بفرزند من چه کرده اند بعد
از من و بروایت قطب راوندی انسر را بسینه چسبانید و میفرمود یا قرة عینی قتلوک اتراهم ما
عرفوک ومن شرب الماء منعوک ومن قفاک ذبحوک ای نور دیده تو را کشتند مگر تو را نشناختند
ای نور دیده تو را از اب منع کردند و از پشت گردنت سر را بریدند و مرا غافل بعد و پدر انکر دند
انتخص میگوید که من از مشاهده این حال بلرزه درامدم جبرئیل ع برخواست و عرض کرد یا رسول الله
منم صاحب زلازل که زمین را بلرزه دراورم و صیحه بر ایشان زنم تا همه هلاک شوند انحضرت فرمود
ایشان را واگذار خدا ایشان را مهلت داده جبرئیل عرض کرد بگذار تا این چهل نفر را که موکل این سر ند هلاک
کنم حضرت فرمود تو دانی و ایشان پس ایشان را یک یک بنفخه هلاک کرد چون بنزد من رسید فرمود تو هم
و میشنوی من فریاد زدم که الامان یا رسول الله حضرت فرمود دعوه دعوه لا یغفر الله له بگذار بد
او را خدا نیامرزد او را پس دست از من برداشت و ایشان انسر مطهر را برداشتند پس غلغله و ولوله
در میان ایشان بلند شد و انسر مطهر را با خود بردند و در انشب انسر مطهر مفقود بود خبری از او
نبود چنین نقل کرده است قطب راوندی که ما انسر را بردند تا اهل اسمان او را زیارت کنند و زینت محافل
کروبیان و مجالس مصیبت روحانیان کردند تا اینکه ببینند که زینت اسمانها و زمینها را چگونه سر شرا
بریدند و بر نیزه کردند و در مقابل عشرت خانه یزید بر نیزه زدند این عزیز من اگر یزید از در محل نزد دس
بر نیزه بلند میکرد که جلالتش زیاد کرده و مردم ببینند و شادی کنند ملائکه میبردند که زیارت کنند
[illegible] و نالهٔ واحسیناه و امظلوماه و اذبیحاه براوردند این عزیز من اگر اهل شام بجهة کشتن حسین علیه السلام
[illegible] فاطمه زهراء علیها السلام جامهای نو پوشند و اویلاه و امصیبتاه کروبیان جامه مصیبت و الم
[illegible] میگوید یکی از شعراء وافتم عیدا فی الشام کما اقامت فی السماء له الملائک ماتما
[illegible] واوودن سر او عید کردند ولکن کروبیان و روحانیان مجلس ماتم را برپا کردند
[illegible] امسی له الافق المنور مظلما الله اکبر این چه مصیبتی بود که عالم را ظلمانی و د
[illegible] الله اکبر یا له من حادث ابکی المشاعر والمقام وزمزما الله اکبر داد از این
[illegible] وتار هذا به رابکو بدراورد و زمین و اسمان را متزلزل نمود بابی الذی نا
[illegible] فی الغاسلات تضاهی الانجا پدر و مادرم بفدای انخونهای بناحق ریخته و
سرهای بریده که انها را بر نیزهای بلند زده بودند بابی البطون الطاویات من الطوی بابی الشفاه الذابلات

الذابلات من الظماء پدر و مادرم و قبیله و عشیرهام بفدای انشکمهای گرسنه و لبهای خشکیده که
از تشنگی و حرارت خشک و کبود شده بود بابی الوجوه الحائلات من الجفا بابی العیون الشاخصات
الیهما پدر و مادرم بفدای ان رو های نو که از جفا برگرد و چشمها بسید انجوانان که شد بدانکه چنانچه
از نصاعیف اخبار مستفاد میشود اینست که در ایامیکه اهل بیت رسالت علیهم السلام در شام محنت انجا
بودند و ایشان را در مجلس محبوس داشتند یزید لعین مکرر اسیران و اهل بیت و سر منور انحضرت را در مجلس
خود حاضر مینمود بیک دفعه و دو دفعه تشفی قلب ملعونش نمیشد از سید الساجدین علیه السلام روایت شده
که چون سر منور سید الشهداء علیه السلام را بمجلس انلعین اوردند روزها مجلس شراب میچید و انسر مطهر را میاوردند
و در برابر او میگذاردند و انملعون شراب زهر مار میکرد و اویلاه اظهار سرور و شادی مینمود روزی
در مجلس او رسول پادشاه روم حاضر بود و او از اشراف و عظمای اهل روم بود پرسید که ای پادشاه عرب
این سر کیست یزید گفت ترا با این چه چکار گفت چون برگردم بسوی پادشاه روم از هر چیزی خواهد پرسید
میخواهم قصه این سر را نیز بدانم تا از برای او نقل کنم تا او نیز در شادی با تو شریک باشد یزید گفت هذا رأس
الحسین بن علی بن ابیطالب این سر حسین بن علی علیهما السلام است گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر
رسول الله صلی الله علیه و اله نصرانی گفت اف لک ولدینک اف بر تو و بر دین تو باد ای یزید دین من
بهتر از دین تست ای یزید بدانکه پدر من از اولاد داود پیغمبر است و میان من و او پدران بسیار است
و مرا تعظیم میکنند و خاک قدم مرا میبرند از جهة تبرک بجهة انکه نسب من بداود منتهی میشود وانتم
تقتلون ابن بنت رسول الله وما بینه وبین نبیکم الا ام واحدة شما فرزند دختر پیغمبر را میکشید
و حال انکه فاصله او با پیغمبر شما یک مادر بیش نیست پس گفت حدیث کنیسه حافر را شنیده یزید
گفت نه تو بگو نصرانی گفت ای یزید میان عمان و چین جزیره ایست بعمق یکسال راه و معموره در ان نیست
مگر یک شهر و انشهر هشتاد فرسخ است شهری از ان عظیمتر بر روی زمین نیست و از انشهر میاورند کافور
و یاقوت و اشجار انشهر عود و عنبر است و انشهر در دست نصاری است و در انشهر کنیسهای بسیار است
عظیمتر از همه کنیسه حافر است در ان کنیسه حقهٔ طلائی بسته و بخور و در اطراف انحقه زینت بسیار است
از طلا و دیبا و در ان حقه سم الاغی است که عیسی بن مریم بر ان سوار میشد و در هر سال گروهی بسیار از
نصاری بزیارت ان میایند و ان را میبوسند و حوائج خود را در انجا میخواهند این داب ایشانست ای یزید
نصاری چنین تعظیم میکنند بسمی که بگمان اینکه سم الاغ پیغمبر ایشانست و شما فرزند دختر پیغمبر خود را
میکشید نه خدا مبارک نگرداند بر شما و بر دین شما یزید ملعون گفت این نصرانی را بکشید که مرا در بلاد
خود مفتضح نگرداند چون نصرانی این را شنید گفت ای یزید میخواهی مرا بکشی گفت بلی نصرانی گفت دیشب
پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن میگفت یا نصرانی انت من اهل الجنة ای نصرانی تو از اهل بهشت میباشی

میباشی من متعجب شدم و من شهادت میدهم بیکانکی خدا و رسالت محمد مصطفی پس بر جست سر مطهر سید الشهداء علیه السلام را بر سینه چسبانید و او را میبوسید و میکریست او را کشتند چه نیکو میکوید یکی از شعرای عرب ﴿ یُرَحِّبُ قَوْمٌ حَافِرٌ زَعَمُوا أَنَّهُ لِمَرْكُوبِ بَعْضِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِي مَضَى ۔ وَيُقْتَلُ قَوْمٌ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ ۔ تَأَمَّلْ بِإِنْصَافٍ تَرَى مُنْتَهَى الشَّقَا ﴾ کروهی تعظیم میکنند سمی را که کمان دارند که پیغمبر ایشان بر صاحب این سم سوار شده و کروهی فرزند پیغمبر خود را بشمشیر ابدار شهید میکنند تامل کن تا منتهای شقاوت را ببابی ابن طاوس ره روایت کرده است از ابن لهیعه که او روایت کرده است از عمر بن عبد الله که روزی راس الجالوت را ملاقات نموده کفت بخدا قسم که میان من و داود هفتاد پشت فاصله میباشد که هنوز یهود مرا میبینند تعظیم و تکریم میکنند مرا و میان شما و فرزند پیغمبر شما فاصله نمیباشد مکر یک پشت و لا اورا کشتید ﴿ فَيَا صَاحِ الْجَزْعِ مِنْ يَزِيدَ وَجَوْرِهِ ۔ وَبَغْيِ أَتَاهَا إِلَى الصَّمِّ ۔ وَالْبَغْيِ وَالرَّدَى الْمُوَالِيَاتِ لَيْسَ يُعْهَدُ مِثْلُهُ ۔ وَهُوَ ابْنُ بِكْرٍ سَيِّئَةٌ لَمْ يَكُنْ يُرَى ﴾ ای رفیق فریاد بر آور و جزع و فزع کن و داد زن از ظلم یزید و تابعانش که امر بر ام مرتکب شدند که مثل آن شنیده نشده و عملی کردند که قبیح بود سوا از اعلی بود دای الله کاری کردند که پیش از آن شنیده نشده بود و مثل آن معهود نبود ابعز بن من کجا شنیده شده که سر فرزند پیغمبر را در مجلس شراب حاضر کنند و شراب بخوار چوب بر لب و دندان او زنند و او را در مجمع خلق بر دار زنند کجا شنیده شده بود که دختران پیغمبر را معقید نما بند و در مجلس عام حاضر نما بند و ایشان را در زندان حبس نما بند ﴿ لَا غَرْوَ إِنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ سَمَاؤُهَا ۔ أَوْ ضَجَّتِ الْأَمْلَاكُ فِي الْأَقْطَارِ ۔ أَوْ مَادَتِ الْأَرَضُونَ بَعْدَ قَرَارِهَا ۔ أَوْ نَاحَتِ الْأَطْيَارُ فِي الْأَوْكَارِ ﴾ بخدا که عجبی نیست اسمان متزلزل شد و بغرید رعد فریاد نوحه بر اورد و ملائکه بخروش بیدند و زمینها بتزلزل در امدند و مرغان هوا نوحه کری کردند سید بن طاوس و دیکران حکایت خطبه خواندن سید الساجدین علیه السلم را بعبارات مختلفه ذکر کرده اند چنانچه از صاحب مناقب و غیر او نقل شده است که یزید ملعون خطیبی را کفت که بر منبر رود و مردم را مطلع نماید بقبایح سید الشهداء و پدر بزرکوار ش علیهما السلم و افعال ایشان الخطیب ملعون بر بالای منبر رفت و ناسزای بسیار با میر المومنین و سید الشهداء علیهما السلم کفت و معویه و یزید ملعون را بسیار مدح کرد خدا دهنش را بشکند چون جناب امام زین العابدین علیه السلم این را مشاهد نمود فریاد زد که ﴿ وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ ﴾ وای بر تو که خشم خدا را برضای مخلوق اختیار کردی و خدا را بخشم در اوردی جای خود را در جهنم مهیا دان و بروایت سبط ابن جوزی این شعر را که یکی از دوستان در مدح امیر المومنین علیه السلم کفته خواندند ﴿ عَلَى الْمَنَابِرِ تُعْلِنُونَ بِسَبِّهِ ۔ وَبِسَيْفِهِ نُصِبَتْ لَكُمْ أَعْوَادُهَا ﴾ شما بر بالای منبرها لعن میکنید امیر المومنین علیه السلم را و حال انکه اکر شمشیر او بر پا نشد و اکر شمشیر او نبود منبر و محراب بر پا نمیشد پس فرمود ای یزید رخصت ده تا بر این چوبها بالا روم و کلمه چند بکویم که موجب خشنودی خداوند عالمیان و اجر و ثواب حاضران باشد ملعون قبول نکرد

تا که اهل مجلس التماس کردند که او را رخصت ده میخواهیم سخن او را بشنویم یزید کفت اکر بر منبر رود فرود نمیاید تا انکه مرا و ال ابو سفیان را رسوا نماید کفتند باین کودک چه میتواند کرد و چه میداند کفت او از اهل بیتی است که در شیر خوارکی بعلم و کمال اراسته اند بار دیکر اهل مجلس اصرار کردند تا رخصت داد چون بر بالای منبر رفت حمد و ثنای الهی کرد پس خطبه خواند که دلها را ترسانید و دیدها را کریانید پس فرمود ایها الناس خدا شش خصلت بما داده و بهفت فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی داده عطا کرده است بما علم و حلم و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مومنین و فضیلت داده است که از ما است مختار محمد مصطفی و صدیق اکبر علی مرتضی و از ما است جعفر طیار که با ملائکه پرواز میکند و از ما است اسد الله و اسد الرسول و از ما است این دو سبط این امت ﴿ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ﴾ ابنا تو بحیبی و نسبی هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد حسب و نسب خود را با و خبر میدهم را بشناسد منم فرزند مکه و منی منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند انکه زکوة را بر دای خود بر داشت و بذل کرد بفقراء منم فرزند بهترین از دار پوشیدکان و ردا پوشیدها منم فرزند بهترین طواف کنندکان و سعی کنندکان منم فرزند بهترین حج کنندکان منم فرزند کسیکه سوار شد بر براق و بلند شد بر روی هوا منم فرزند انکه در یک شب سیر کرد از مسجد الحرام تا مسجد اقصی منم فرزند انکه جبرئیل او را رسانید بسدرة المنتهی منم فرزند انکه در مقام قرب الهی رسید بمقام قاب قوسین او ادنی ﴿ أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ﴾ منم فرزند انکه شمشیر زد بر بینیهای خلق تا انکه کفتند لا اله الا الله منم فرزند ضارب سیفین و طاعن رمحین و مهاجر هجرتین و بایع بیعتین و قاتل بدر و حنین و کسیکه کافر نبود طرفة عینی منم فرزند صالح مومنین و وارث نبیین و قامع ملحدین و یعسوب مسلمین و نور مجاهدین و زین العابدین و تاج بکائین و صبر کننده از همه قائمین از ال یس تا انکه فرمود منم فرزند وارث مشعرین و اب السبطین الحسن و الحسین ابن است جد من علی بن ابیطالب علیه السلم ﴿ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى أَنَا ابْنُ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا أَنَا ابْنُ الْمَحْزُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا أَنَا ابْنُ الْعَطْشَانِ حَتَّى قَضَى أَنَا ابْنُ طَرِيحِ كَرْبَلَا أَنَا ابْنُ مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ ﴾ منم فرزند انکه او را از روی ظلم کشتند تا انکه او را با لب تشنه شهید کردند منم فرزند انکه او را در بیابان انداختند و عمامه و ردایش را بغارت بردند منم فرزند انکه سرش را از پشت کردنش بریدند منم فرزند انکه کریستند بر او ملائکه سما و نوحه کردند بر او جنیان در زمین و مرغان در هوا ﴿ أَنَا ابْنُ مَنْ رَأْسُهُ عَلَى السِّنَانِ يُهْدَى أَنَا ابْنُ مَنْ حَرَمُهُ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ تُسْبَى ﴾ منم فرزند انکه سر او را بر نیزه زدند و بهدیه اورده اند منم فرزند انکه عیالش را از عراق تا شام بطریق اسیری کردانیدند فلم یزل یقول انا انا حتی ضج الناس بالبکاء و النحیب پس پیوسته میفرمود منم منم و نسب خود را بیان مینمود تا انکه غلغله در خلق افتاد یزید از فتنه ترسید موذن را کفت اذان بکو موذن کلام انحضرت را قطع کرد شروع باذان نمود

چون کفت الله اکبر حضرت فرمود لا شیء اکبر من الله هیچ چیزی نیست که ببزرگی خدا برسد چون موذن
کفت اشهد ان لا اله الا الله انحضرت فرمود شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی باین شهادت
میدهد مو و پوست و کوشت و خون من چون موذن کفت اشهد ان محمدا رسول الله انحضرت
روی شریف به یزید کرد و فرمود هذا محمد جدی ام جدک یا یزید ای یزید این محمد که نامش را میبرند
بر رفعت جد منست یا جد تست اگر کمان میکنی که جد تست دروغ کفته و کافر شده و اگر میکوئی جد
منست پس چرا عترت او را کشتی و حرم او را اسیر کردی و مرا اسیر نمودی پس فرمود ایها الناس ایا در میان
شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا باشد پس صداهای خلق بگریه بلند شد پس مردی از
شیعیان انحضرت که او را منهال بن عمرو طائی میگفتند و در روایت دیگر که مکحول که از اصحاب رسول خدا
بود برخواست و کفت چگونه روز خود را بشام آوردی انحضرت فرمود امسینا فیکم کمثل بنی اسرائیل
فی آل فرعون یذبحون ابنائهم و یستحیون نسائهم شام کردیم در میان شما مانند بنی اسرائیل
در آل فرعون که مردان ایشانرا میکشتند و زنان ایشانرا باقی میگذاشتند پس فرمود طایفه عرب بر
عجم فخر میکنند باینکه محمد صلی الله علیه و آله از قبیله ایشانست و قبیله قریش بر سایر طوایف عرب فخر
میکنند از جهت انکه پیغمبر خدا از ایشانست و امروز آل محمد مقهور و مخذولین و با وجود این آل محمد روز را
بشام میبرند در حالتیکه مظلوم و ذلیل و خوار میباشند پس بسوی خدا شکایت میکنیم از سپاه دشمنان
و غلبه ایشان و تفرقه و اوضاع خود و بروایت دیگر در این مجلس یکی از علمای یهود حاضر بود و بیزید کفت یا
امیر المؤمنین این پسر کیست یزید کفت علی بن الحسین است کفت حسین علیه السلام پسر کیست کفت پسر علی بن
ابیطالب است کفت مادرش کیست کفت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله کفت یا سبحان الله فهذا ابن بنت نبیکم قتلتموه
فی هذه السرعة پس این پسر دختر پیغمبر شما بوده است که باین زودی او را کشتید بد خلافت کردید حرمت پیغمبر خود را
در عترت او بخدا قسم که اگر موسی بن عمران فرزندی از صلبش گذارده بود کمان اینست که ما او را میپرستیدیم و مثل خدا
خود میدانستیم و پیغمبر شما دیروز از میان شما رفت امروز فرزندش را کشتید بد امتی بودید شما انولد الزنا آیا
کریه نقل او امر برخواست و کفت خواهید مرا بکشید و خواهید مرا بزنید و خواهید مرا واکذارید بدرستیکه
که من در توریه دیده ام که کسیکه ذریه پیغمبر خود را بکشد همیشه بر او لعنت نازل میشود تا زنده است و چون
بمیرد در آتش جهنم میباشد و بروایتی پس انحضرت فرود آمد و نماز نکرده از مسجد بیرون رفت و فرمود مرا [illegible]
باین تمام نیست و سید بن طاوس و ابن نما و غیر ایشان با الفاظ مختلفه و معانی متقاربه روایت کرده اند
حکایت خواب دیدن سکینه در شام و اهبط واجمع ان حکایت اینست که روزی سکینه به یزید کفت دیشب
خوابی دیدم اگر گوش میکنی از برایت نقل کنم و بروایت سید بن طاوس انخواب در روز چهارم ورود اهلبیت بشام
بود یزید کفت بکو سکینه کفت دیشب چون از نماز فارغ شدم و تعقیب خواندم دیدم و بر حال کثیر الاختلال
بود و اهلبیت بخواب رفتم چون چشمم بخواب شد ناگاه نوری دیدم که از اسمان تا زمین ساطع بود و حوریان

بسوی باغی میبرند ناگاه از بهشت بزمین امدند ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی و در آن باغ قصری دیدم
ناگاه پنج مرد پیر نورانی دیدم که داخل قصر میشدند و نزد ایشان بود حوری پس من از انحوری پرسیدم که
این قصر از کیست کفت از پدرت حسین بن علی علیهما السلام که خدا عطا کرده است باو بجهت شهادت و صبری که
در راه او کرد کفتم این مشایخ کیانند کفت اول آدم ابوالبشر است و دوم نوح نبی الله و سیم خلیل الرحمن
و چهارم موسی کلیم الله پنجم که از اندوه و حزن دست بر ریش مبارک کرفته و کریان میباشد کیست کفت ان
جد تو رسول خدا است کفتم بکجا میروند کفت بنزد پدرت حسین علیه السلام کفتم بخدا قسم که میروم بنزد جد خود شکوه
میکنم بنزد او از ظلم و ستمیکه بما کردند و بروایتی هست که سکینه کفت رفتم بنزد جد بزرکوار خود کفتم یا جداه
قتلت والله رجالنا و سفکت والله دمائنا و هتکت والله حریمنا و حملنا علی الاقتاب بغیر وطاء
نساق الی یزید ای جد بزرکوار بخدا قسم که مردان ما را کشتند و خونهای ما را ریختند و حرمت ما را ضایع کردند
و زنان ما را برهنه کردند بخدا قسم که ما را سوار بر جهازهای شتران کردند و بسوی یزید بردند چون جد بزرکوارم
این را شنید مرا کرفت و بر سینه خود چسبانید و رو بسوی پیغمبران کرد و فرمود می بینید که امت من بعد از من با اولاد
من چه کردند پس انحوری کفت ای سکینه شکایت بس است که رسول خدا را بگریه در آوردی و بروایتی او میکوید
که ان پیغمبران کذشتند و من ملحق بایشان نشدم که شکایت خود را بجد خود نمایم متفکر بودم که ناگاه جد بزرکوارم
علی بن ابیطالب علیه السلام را دیدم که شمشیری در دست داشت و ایستاده بود چون نظرم براو افتاد فریاد زدم که یا جداه
قتل والله ابنک من بعدک ای جد بزرکوار بخدا قسم که فرزندت حسین را بعد از تو شهید کردند همین که این را
شنید بگریه در آمد مرا بسینه خود چسبانید و فرمود یا بنیة صبرا و بالله المستعان ای نور دیده ای دختر صبر کن
و استعانت از خدا بجو ناگاه دیدم دری از اسمان کشوده شد و ملائکه فوج فوج بزیارت سر مبارک پدرم میامدند
فوجی نازل میشدند و فوجی بالا میرفتند و بروایت دیگر سکینه میکوید که انحوری دست مرا کرفت و داخل در قصر
کرد ناگاه پنج زن عظیم الشان دیدم که نور از ایشان ساطع بود و در میان ایشان زنی بود از همه عظیم تر و نورانی تر و
جامهای سیاه پوشیده و پیراهن خون الودی در دست داشت و از اندوه و حزن می نشست و برمیخواست و هرگاه می نشست
ایشان نیز می نشستند و هرگاه برمیخواست ایشان نیز برمیخواستند من پرسیدم که این خواتین معظمه کیستند کفت
اینها حوا و مریم و خدیجه و ساره و بروایتی هاجر میباشند و اینکه جامه پر خون در دست دارد جده ات فاطمه زهرا است
سکینه میکوید چون این را شنیدم رفتم بنزد جده ام فاطمه علیها السلام و کفتم یا جدتاه قتل ابی و انا یتمت علی صغر
سنی ای جده عصمت پناه بخدا قسم که پدر بزرکوارم را کشتند و مرا در کودکی یتیم کردند و رحم نکردند بما سکینه
میکوید یا امتاه جحدوا والله حقنا یا امتاه بددوا والله شملنا یا امتاه استباحوا والله حریمنا یا امتاه
والله قتلوا الحسین ابانا ای مادر بخدا قسم که حق ما را انکار کردند و جمعیت ما را متفرق نمودند و ما را اسیر نمودند
ای مادر بخدا قسم که پدرم حسین علیه السلام را کشتند همین که این را کفتم فرمود و کفت یا سکینه صوتک فقد احرقت

کبدی وقطعتم نیاط قلبی ای سکینه بس است که تو جگر مرا سوختی و دل مرا پاره پاره کردی ای سکینه ای پدر من
بر خون پدرت با من است از من دور نمیشوی تا خدا را ملاقات کنم و شکوه کنم در نزد او پس از خواب بیدار شد
و بروایتی آن ملعون اعتنائی بان ننمود و بروایتی آن ملعون طپانچه بر روی نحس خود زد و گفت مرا چکار با قتل
حسین بود و از هند زوجهٔ یزید روایت شده که شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فوج
فوج ملئکه نازل میشدند و بزیارت سر مطهر سید الشهداء میامدند و میگفتند السلام علیک
یا آبا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله و در این اثنا دیدم ابری از آسمان بزیر آمد و در آن مردان
بسیاری بودند و در میان ایشان مردی بود در نهایت صباحت و نور چون بزمین رسید دوید
تا آنکه خود را بر روی آن سر مطهر انداخت و دندانهای او را میبوسید و میفرمود یا ولدی قتلوک
أتراهم ما عرفوک و من شرب الماء منعوک ای فرزند ترا کشتند مگر ترا نشناختند و ترا از
آب منع کردند ای فرزند منم جد تو رسول خدا و اینست پدر تو علی مرتضی و اینست برادر تو حسن و عم تو
است جعفر و عقیل و اینست حمزه و عباس که بزیارت تو آمده اند و یک یک اهل بیت خود را میشمرد هند
میگوید هراسان و ترسان از خواب بیدار شدم چون نزد آن سر مطهر رفتم دیدم که نور از آن باسمان میرفت
رفتم که یزید را بیدار کنم و بر خواب خود مطلع نمایم او را در جای خود نیافتم چون تجسس کردم او را دیدم
در حجرهٔ تاریکی نشسته و رو بدیوار کرده و میگوید مرا چکار بود با حسین و هم و غم بسیار از او مشاهده
کردم چون خواب خود را بجهة او نقل کردم غم و بیم او مضاعف شد و جوابی نگفت چون صبح شد اهلبیت را
مخیر کرد مابین رفتن مدینه یا بجوار یزید و ماندن در شام با عزت و احترام ایشان گفتند که اولا
میخواهیم که ما را مرخص کنی که ندبه و نوحه نمائیم بر کشته خود که ما را مهلت نوحه و گریه ندادند پس یزید
امر کرد تا خانهای چند بجهة ایشان خالی کردند تا ایشان مشغول بتعزیه و نوحه کردند چون مردم یافتند
که آن ملعون اسیران را رخصت تعزیه داده زنی از بنی هاشم و قریش نماند مگر آنکه جامهای سیاه پوشیدند
و با غریبان کربلا و اسیران محنت و جفا هم زبان گشتند و بر مظلومان کربلا ندبه و نوحه بلند کردند و چنانچه نقل
شده تا هفت روز مشغول بعزاداری بودند یا اینکه در روایتی دیگر هست تا در آن بلد بودند شب و روز مشغول
بگریه و نوحه بودند و در بعضی از روایات هست که در اوقات آن ملعون فی الجمله از غضب و عداوت فرود
آمده بود چاشت و شام نمیخورد مگر آنکه جناب سید الساجدین علیه السلام را بر خوان خود حاضر مینمود
ابو مخنف نقل کرده مگر روزی امر کرد که زنان اهل بیت علیهم السلام بودند در خانهٔ پلید خود چون اسیران اهل
بیت نزد زنان ایشان داخل خانهٔ آن ملعون شدند و زنان یزید و دختران معویه و آل ابی سفیان نظر بر دختران
فاطمه سلام الله علیها افتاد همگی زیورهای خود را انداختند و زینتهای خود را از خود دور کردند و صدا
بندبه و نوحه و شیون برکشیدند و همگی گریه کنان و شیون کنان باستقبال اسیران رفتند آه دختر امیر المؤمنین صغیره

المؤمنین را چون نظر بر دختران بنی سفیان افتاد زر و زیور ایشان را دیدند و وضعهای ایشان را مشاهده کردند اسیری خود و دربدری و برهنگی خود را متذکر شدند ناله و شیون از دلها بر آوردند و بعضی خود را زدند تا
سر و ندر خانه زادهٔ یزید عزاداری سید الشهداء علیه السلام مینمودند ایزید یرفل فی الحریر تجبرا و
حسین فی حر الشموس مضجع یعنی روا است که یزید جامهای حریر و دیباج پوشیده در کمال تجبر و تکبر بر
سریر سلطنت متمکن باشد و بدن مطهر منور حسین علیه السلام در میان آفتاب افتاده باشد و ایضا
و بنات هند فی القصور تنعمت و بنو البتول فی البراری جوع یعنی آیا روا است که دختران هند در قصرهای
زرنگار به نعم مشغول باشند و دختران فاطمه را گرسنه در بیابانها بگردانند و مثل السبایا بل اذل یشق
منهن الخمار و یستباح البرقع ثم صفدت فی قیده لا یفتدی و کریمة تسبی و قرط تنزع یعنی ایشان را
مثل اسیران دستگیر کردند بلکه ذلیل تر از هر اسیری نمودند زیرا که مقنعه و خمار از روی ایشان ربودند
و گوشوارها از گوش ایشان بیرون کردند و ایشان را با این همه در قید انداختند محتشم خواموش
محتشم کردل
مرغ هوا و ملک سنگ بیشد دریا کباب شد
مجلس چهاردهم در بیان کیفیت ورود و بیت و رفتن اهلبیت اسیر علیهم السلام بمدینه منوره

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله علی المصائب الفادحات الفوادح الجاریات والصلوة والسلام علی سیدنا محمد اشرف الکائنات
وازهر النجوم العالیات وعلی اهل بیته الشموس الضاحیات والبدور الضائیات سیما علی فرخه
وشبله صاحب المحن الهائلات والفتن الجاریات التی لم یسمع بمثلها فی القرون الخالیات ولم تر نحوها
عین فی الایام السالفات صاحب الشدوح الهاطلات والعیون الساهرات والبطون الضامرات
والقلوب الصادیات والشفاه الذابلات والافواه البابسات والاکباد الظامیات والدماء الجاریات
والجروح الصاهبات والنحور الدامیات والابدان البالیات والاجسام العاریات الذی احاطته الکلاب
العاویات والسباع الضاریات بالسیوف الباترات والسهام النافذات فیا لیت لفاطمة وابیها عینا
تنظر الیه وهو مطروح علی الارض کالو عبر فوّاره السهام النافذات وعوّاده السیوف القاطعات
طبابه الرماح الطاعنات وداواه الدماء الجاریات وکفانه عبیر السافیات نداه البنات الحاسرات شبابه
الارامل الباردات تضمنه الخیول العادیات و نسج علیه الدباج السافیات وهو سلیل خیر البریات
وخلیفة باری الموجودات فلعنة الله من اسس هذا و من بنی علیه بنیانه و ختم ظلمه و عدوانه لعنة متصلة
دائمة باقیة ما بقیت الارضون والسموات واشرقت البارقات وبعد فقد قال الله سبحانه فی کلامه العزیز و من
قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا ترجمهٔ آیهٔ شریفه اینست که کسیکه
کشته شد از روی ظلم قرار دادیم از برای ولی او سلطنتی و تسلطی در کشتن قاتل او پس باید اسراف نکند در قتل

زوجه یزید و خواب دیدن او ... اهلبیت

تشرف اهلبیت ... بعزای ... شام

بلد سبب که او یاری کرده شده است و این حکمی است عام که کسانیکه مظلوم کشته میشوند ولی ایشان را
میباشد بسلطنت الهیه در قتل قاتل او و او منصور میباشد از جانب خدا اگرچه این شاه قصاص کرده و حق
خود را باز یافت نمود که هیچ والا در ایام رجعت خواهد کرد چنانچه از ابی بصیر منقول است از حضرت جعفر
علیهما السلام روایت شده است که فرمودند لَتَرجِعَنَّ نُفُوسٌ ذَهَبَتْ وَلَیُقْتَصَّنَّ یَوْمَ یَقُومُ هر اینه البته برخواهند
گردید آن نفسها که رفته‌اند و تلف شده‌اند و هر اینه قصاص خواهند نمود در روزیکه برپا گردد
و کسیکه او را عذاب کرده اند بهمان عذاب قصاص میکند ظالمش را و کسیکه بغیظ آورده باشند بغیظ
آوردن قصاص میکند و کسیرا اگر کشته باشند قصاص میکند و اعدای ایشان را بر میگردانند تا خون
خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قصاص کردند و حق خود را گرفتند سی ماه زندگی میکنند پس همه
در یک شب میمیرند در حالتیکه خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافته باشد و اعدای ایشان را
مصیر بعذاب آتش باشد پس بعد از آن در موقف حساب در برابر خداوند عالم حقوق خود را از ایشان میگیرند
و چنانچه مذکور شد اگرچه آیه شریفه عام است ولکن حضرت باقر علیه السلام میفرماید که این آیه نازل شده
است در حق حسین بن علی علیهما السلام چنانچه عیاشی از جابر بن عبدالله روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام
فرمود مَن قُتِلَ مَظلوماً حسین بن علی علیهما السلام که کشته شد در حالتیکه مظلوم بود و ماییم اولیای او و
قائم ما بعد طلب میکند خون او را پس اینقدر میکشد که میگویند اسراف کردی در کشتن و فرمود
که مراد از مقتول در آیه شریفه حسین علیه السلام و ولی او قائم علیه السلام است و اسراف در قتل آنست که غیر
قاتل او را بکشد و او است منصور بدرستیکه دنیا از ایشان نمیرود تا آنکه یاری کند او را مردی از آل پیغمبر
صلی الله علیه و آله که زمین را پر از عدل و داد نماید همچنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و در کافی از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که راوی گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از این
آیه فرمود نازل شده است در حق حسین علیه السلام لَو قَتَلَ اَهلَ الاَرضِ بِهِ ما کانَ مُسرِفاً اگر همه اهل زمین را
بکشند بعوض خون حسین علیه السلام هر اینه اسراف نمیباشد و از این تفسیر مستفاد میشود که آنحضرت لا
یسرف را بصیغه نفی گرفته اند و حاصل معنی این میباشد که ما دادیم ولی این مقتول را پس
اسراف نمیکند در قتل هر چند گروه بسیار را بکشد زیرا که این خون مثل سایر دماء نمیباشد بلکه خون
کسی است که اگر اهل عالم بعوض او تلف شوند اسراف نیست بلکه اگر همه عالم بجهة آن سرنگون گردد جا دارد زیرا که
این خون کمتر از خون ناقه صالح نیست که بجهت آن چندین هزار نفر هلاک شدند و کمتر از خون یحیی نیست که
هفتاد هزار نفر بجهت آن کشته شدند و این معصیت کوچکتر از معصیت قوم لوط نبود که خدا شهرهای ایشان را
سرنگون کرد و سهلتر از معصیت اصحاب سبت نبود که گروهی بجهت آن هلاک گردید بلی حقا لله لا اسراف فی
القتل اگر جمیع اهل ارض را بجهت آن تلف کنند ظلمی نیست بر کسیکه مباشر شده باشند زیرا که صاحب الامر صلوات الله

قصاص کردن آنحضرت قاتلان [illegible]

[illegible] حسین علیه السلام [illegible] قائم علیه السلام

الله و سلامه علیه حکم او بباطن است مانند احکام معلم موسی نه اینکه حکم بر ظاهر باشد که بغیر از شریعت
دیگر بر او شریعت در قصاص بداند و در اخبار هست که فرمودند الا و انا لنرضی بقتل الحسین شرکاء
قتله آگاه باشید که کسانیکه راضیند بکشتن حسین علیه السلام همه شریکند در خون آنحضرت پس اولاد
قاتلان او که راضی بودند بکشتن او بلکه همه کسانیکه باین امر راضی بودند و شادی میکردند از کشتن
آنحضرت همه شریکند در خون او بهند و عن قریب که ولی او قیام مینماید با ملائکه مقربین و ندای یا لثارات
الحسین کشان همه را خواهند کشت کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه شریفه
وَقَضَیْنَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ فرمود مراد از این دو مرتبه فساد یکی
قتل علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگری ضربتی است که بر امام حسن علیه السلام زدند وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا طغیان
خواهید کرد طغیان عظیمی فرمود مراد از کشتن حسین علیه السلام است که از همه فسادها عظیمتر و از همه طغیانها
بزرگتر میباشد فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا فرمود یعنی بیاید زمان نصرت خون حسین علیه السلام بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ
عِبَادًا لَنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّیَارِ برمیانگیزانیم گروهی از بندگان خود را که تجسس میکنند
در میان بلاد فرمود ایشان گروهی هستند که قبل از خروج صاحب الامر علیه السلام ظاهر میشوند و صاحب خونی از آل
محمد صلی الله علیه و آله را نمیگذارند مگر آنکه میکشند وَکَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا فرمودند مراد از آن خروج و ظهور
قائم علیه السلام است و در حدیث دیگر وارد شده است که در وقتیکه مظلوم ترین عالمیان بر زمین افتاده
بود هر چند استغاثه میکرد کسی بدادش نمیرسید روحی له الفداء ملائکه آسمانها بگریه درآمدند و عرض
کردند الهی فرزند پیغمبر تو این ظلمها میکشد تو میبینی و میدانی و توئی که در کمین ستمکارانی ندا
رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر کردند شخص نورانی دیدند ایستاده است مشغول بنماز
است ندا رسید که باین انتقام خواهم کشید از برای او ای ملائکه بجهة خون یحیی کشتم هفتاد هزار کس را و زود
باشد که انتقام کشم بدست قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بجهة خون حسین علیه السلام از بنی امیه و بکشم از
ایشان هفتاد هزار کس را و در آخرت ایشان را عذاب عظیم فرمایم و در حدیثی که از مفضل بن عمر روایت شده
که او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در کیفیت ظهور صاحب الامر علیه السلام و احوالات آنحضرت و آنحدیث
بسیار طویل است که در مجلد غیبت از بحار و غیره مذکور است و در آن سؤالات غریبه کرده و جواب فرموده اند
میفرماید بعد از آنکه آنحضرت ظاهر میشود در مکه و لوای آنحضرت او بلند و اجتماع میکنند و ملائکه و نجباء جن
با او بیعت میکنند و نقباء از انس با او بیعت میکنند و اهل مکه را دعوت میکند و با او بیعت میکنند و بر ایشان
خلیفه میکند یکی از اهل بیت خود را و از آنجا میاید بدار الهجرة ما بین کوفه و نجف و امور غریبه چند بیان فرموده
پس فرمودند از آنجا مراجعت بسوی مدینه چون بمدینه رود امر عجیبی چند در مدینه از او ظاهر شود که باعث سرور مؤمنین
و حزن کافرین گردد و از آنها فرمودند پس سید حسنی ظهور نماید با او بیعت کند پس بدمشق رود بطلب سفیانی و او را

ظلمهایی که بر امام حسین [illegible]

احوالات امام عصر عجل الله فرجه [illegible] ظهور

برطرف نماید فرمود پس ظاهر شود حسین بن علی علیهما السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از کسانی
که در کربلا با او شهید شدند فیا لک عندها من کرّة زهراء و رجعة بیضاء پس بیرون میاید صدیق
اکبر امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و قبه نورانی سفیدی در نجف از برای او برپا شود و رکنی از آن در نجف باشد
و رکنی در صنعای یمن و رکنی در مدینه طیبه و رکنی در هجر و گویا نظر میکنم بسوی چراغها و قندیلهای آن
که در میان آسمان و زمین روشنی میدهد زیاده از روشنی آفتاب و ماه در آنوقت ظاهر و باطن هر کس
ظاهر شود یوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم
بسکاری و لکن عذاب الله شدید پس فرمود حضرت صادق علیه السلام ثم یظهر السید الاجل رسول الله
فی انصاره و المهاجرین الیه و من آمن به و صدقه و استشهد معه پس ظاهر میشود سید اجل و آقای
بزرگوار و خاتم انبیا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با انصار و مهاجرین و کسانیکه با او ایمان آورده اند و تصدیق
باو نموده اند و با او شهید شده اند و حاضر مینمایند کسانیرا که او را تکذیب کردند و شک در نبوت او
داشتند و کسانیرا که کافر شده اند باو و رد کردند او را و گفتند که او ساحر و کاهن است و مجنون و معلم و شاعر
است و از خواهش نفس سخن میگوید و کسانیکه با او محاربه و مقاتله کردند تا آنکه قصاص کند از ایشان بحق و تا
جزا داده شوند ایشان بکردهای خود مجموع آنچه مذکور شد از مکذبین و شاکین و غیر آن در زمان ظهور انحضرت
تا وقت ظهور مهدی علیه السلام در عصر هر امامی و در هر وقتی همه حاضر شوند تا سزای ایشان بایشان برسد تا تاویل
این آیه ظاهر شود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن
لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما تا آخر آیه و ظاهر ترجمه آیه شریفه اینست که میخواهیم
و اراده کرده ایم که منت گذاریم بر کسانیکه ضعیف شمرده شده اند در زمین و بگردانیم ایشانرا ائمه و ایشانرا
وارث گردانیم در زمین و همه زمین را بتصرف ایشان در آوریم و بنمائیم فرعون امت و هامان را مفضل
گفت ای سید من کیست فرعون و هامان حضرت فرمود اول و ثانی مفضل گفت ای سید من رسول و امیرالمؤمنین
با مهدی علیه السلام میباشند فرمود لابد است از آنکه ایشان گام زنند جمیع زمینها را ای والله حتی ماوراء
قاف را بلی بخدا قسم که ایشان طی مینمایند ظلمات را و قعر دریاها را تا آنکه جای قدمی نماند مگر آنکه
طی مینمایند او و دین خدا را در آن قائم مینمایند و گویا می بینم که ما معاشر ائمه در برابر جد خود رسول خدا
شکایت میکنیم بسوی او آنچه بما رسیده از امت بعد از او و از اینکه ما را تکذیب کردند و ما را سب و لعن کردند
و تخویف بقتل کردند و آنچه کردند با ما ولاة و حکام جور از اینکه ما را از حرم جد ما بیرون کردند و ما را در
حبسها انداختند و بزهر شهید کردند پس در آنوقت پیغمبر بگرید و بگوید ای فرزندان نازل نشد مگر آنچه
بجد شما وارد شد پیش از شما پس حضرت فاطمه زهراء علیها السلام برخیزد و شکایت نماید از فلان و فلان
میگوید ای پدر فدک را از من گرفتند و در مجمع مهاجر و انصار رفتم و حق خود را طلب کردم و احتجاج کردم احتجاج

مرا رد کردند و صحیفه که تو نوشته بودی از برای من در باب فدک بیرون آوردم در میان مهاجر و
انصار و قریش علی رؤس الاشهاد آنرا گشود و آب دهن بر آن انداخت و آنرا پاره کرد پس با چشم گریان و دل
بریان و حزن فراوان با قلق و اضطراب بر زمین گرم روان شدم و بر سر قبر تو آمدم و شکایت ایشانرا بتو
کردم حضرت صادق علیه السلام فرمود که شکایت فاطمه علیها السلام قصه فرستادن اول خالد و قنفذ
و فلانرا و جمع کردن او مردم را از برای بیرون آوردن امیرالمؤمنین علیه السلام و شکایت میکند از این که
آن ملعون فریاد میزد که یا علی بیرون بیا بسوی بیعت که مسلمین اجتماع کرده اند و الا ترا میکشیم و قنفذ رفت
و گفت امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول است ایشان هیزم جمع کردند و در خانه ولایت سوختند و شکایت میکند
فاطمه از اینکه میگوید من آمدم در پشت در و خطاب کردم ای عمر وای بر تو این چه جرأتی است که بر خدا و رسول
کردی آیا میخواهی نسل پیغمبر را برطرف کنی و نور خدا را فراموش کنی عمر گفت ای فاطمه ساکت شو ای فاطمه
محمد حاضر نیست که باد تو رسد نه ملائکه امر و نهی میاورند علی هم مثل یکی از مسلمین است یا بیرون بیاید به بیعت
نمیکند یا آنکه همه شما را میسوزانیم پس او گفت خداوندا بتو شکایت میکنیم فقدان رسول ترا و ارتداد امت را
و منع کردن ایشان حق ما را عمر گفت دعی یا فاطمة حمقاة النساء ای فاطمه سخنهای احمقانه زنانرا بگذار نبوت
و خلافت از برای شما جمع نمیشود پس آتش بچوب در خانه گرفته بود قنفذ دست دراز کرد که در را باز کند
پس ما کان او لعین تازیانه ها بر بازوی شریف فاطمه علیها صلوات الله زد که سیاه شد و ورم کرد و لگدی
بر در زد و در بر شکم فاطمه علیها السلام خورد و بنحوی بر او تأثیر کرد که شکمش بدرد آمد و فرزند شش ماهه
سقط کرد پس تپانچه اش بر رو زدند که جای آن باقی بود پس صدا را بگریه بلند کرد و فرمود ابتا
یا رسول الله دختر تو را تکذیب میکنند و میزنند و طفل شکم او را میکشند پس امیرالمؤمنین غضبناک
آمد و چشمهایش سرخ شده بود عبای خود را بر سر فاطمه علیها السلام گرفت و او را بر سینه خود چسبانید
و فرمود ای فاطمه بدرستیکه پدرت رحمة للعالمین بود مبادا که سر را برهنه کنی و موها پریشان نمائی و از دست امت
شکوه کنی اگر چنین کنی نه مسلمانی میماند نه کافر و نه تابعان پیغمبران پیش جنبنده بر روی زمین نمیماند و
پرنده بر روی هوا نمیماند مگر آنکه همه هلاک میشوند پس فرمود ای پسر خطاب بیرون رو پیش از آنکه تیغ بکشم
و همه امت را بکشم پس ایشان از بیرون کرد پس حضرت فرمود یا فضة مولاتک فاقبلی منها ما تقبله النساء
فقد جاءها المخاض من الرفسة ای فضه متوجه شو که فرزند ساقط میشود و از آن لگد او را درد
عارض شد پس آن طفل از فاطمه ساقط شد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ملحق میشود بجد بزرگوارش
رسول خدا و شکایت میکند بسوی او پس شکایت میکند فاطمه علیها السلام تا عاقبت را از یاری ایشان
با اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در شب فاطمه علیها السلام را و حسن و حسین علیهما السلام را و زینب و ام کلثوم را
که همه جگرگوشگان پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند بر میداشت و بر در خانهای مهاجر و انصار میرفت و ایشانرا امو

محکم کرد و یاد میاورد ایشان را عهدی که با خدا و رسول کردند بر ولایت او و در چهار موطن مکرر او را وعده
نصرت میدادند در روز و چون روز میشد کسی بیاری ایشان نمیامد فرمود حضرت صادق علیه السلام
که یکی بر منبر امیر المؤمنین علیه السلام شکایت میکند در خطبه شقشقیه که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
با ورسید و یک یک را بیان فرمود تا اینکه گفت پیغمبر فرمود اِحْتَمِلْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا لَمْ یَحْتَمِلْ وَصِیُّ نَبِیٍّ مِنْ
سَائِرِهِمْ حَتّٰی قَتَلُونِی بِضَرْبَةِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْمُلْجَم متحمل شدم یا رسول الله آنقدر از غم و مصائبی که هیچ
وصی پیغمبری از سائر امتها متحمل نشده تا آنکه آخر مرا بضربت پسر ملجم کشتند ای مفضل پس بر منبر حسن علیه السلام
برو بر منبر خود و میگوید یا جداه با پدرم امیر المؤمنین علیه السلام بودم در دار هجرت او در کوفه تا آنکه
او را شهید کردند و مرا و بی خود کردند چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید پسر زیاد را با صد و پنجاه
هزار مقاتل بکوفه فرستاد و امر کرد که مرا و برادرم حسین علیه السلام را و سایر برادرانم و اهلبیت و خویشانم
و شیعیانم را بگیرند ما را از برای معویه بگیرند و اگر ابا کنیم سرهای ما را بگیرند و او فرستند پس من بیرون آمدم بسوی
مسجد و بر منبر رفتم و مردم را موعظه کردم و از فتنه ترسانیدم پس دعوت بجهاد خواندم پس هر چند از ایشان
جواب خواستم کسی مرا جواب نداد مگر بیست نفر پس هر چند براست و چپ نظر کردم بغیر ایشان کسی را ندیدم
پس گفتم برای شما میباشد به پیغمبر خدا که خدا را بندگی کرد در ستر و پنهانی و سی و نه نفر داشت تا اینکه
چون بچهل نفر رسیدند اظهار کردم امر خدا را و اگر منهم بعد از ایشان ناصر میبافتم جهاد میکردم در حق جهاد
پس ایشان را نفرین کردم و از منبر فرود آمدم پس مردم بسوی من آمدند و سوال عمال معویه و فرزند باد را بمن شکایت
کردند و گفتند که ایشان زنان و اطفال ما را کشتند و مسلمین را غارت کردند و اسیر نمودند گفتم با ایشان
که شما را وفائی نیست لشکر را با ایشان فرستادم و گفتم عهد مرا خواهند شکست و بمعویه ملحق خواهند
شد و چنان شد که گفتم پس حضرت صادق علیه السلام فرمود فَیَقُومُ الْحُسَیْنُ مُخَضَّبًا بِدَمِهِ هُوَ وَجَمِیعُ مَنْ
قُتِلَ پس بعد از آنکه امام حسن علیه السلام شکوه خود را تمام میکند ناگاه بر منبر حسین علیه السلام با
شهدائی که بعد از شهید شدند با بدنهای خون آلود و اعضاء در خون غلطیده همینکه پیغمبر خدا را
نظر بر فرزندش میافتد و بدن بخون رنگینش را می بیند بگریه در میاید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه
در میایند وَتَصْرُخُ فَاطِمَةُ فَتُزَلْزَلُ الْأَرْضُ وَمَنْ عَلَیْهَا چون فاطمه علیها السلام نظر بر بدن غرقه بخون
فرزند میافتد بخروش در میاید و امیر المؤمنین و حسن علیهما السلام در جانب راست پیغمبر صلی الله علیه و آله
باشند و فاطمه در جانب چپ و حمزه سید الشهداء در جانب راست حسین علیه السلام و جعفر طیار در جانب چپ و با
هیبت میایند در نزد رسول خدا پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر سینه می چسباند و میفرماید یا حسین
فَدَیْتُكَ قُرَّةَ عَیْنَایَ وَعَیْنَاكَ فِیكَ فدای تو شوم ای حسین غم مخور که روشنی دیده من و روشنی دیده تو در
تو میباشد پس خدیجه دختر خویلد با فاطمه مادر امیر المؤمنین میایند و محسن شهید سقط شده را بر روی دست

دست گرفته میاورند شیون کنان و نعره زنان فاطمه میگوید هٰذَا یَوْمُكُمُ الَّذِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ امروز روز
وعده شما است مفضل میگوید که پس حضرت صادق علیه السلام انقدر گریست که ریش مبارکش از آب دیده تر
شد پس فرمود لَا قَرَّتْ عَیْنٌ لَا تَبْكِی عِنْدَ هٰذَا الذِّكْرِ چشمی نیست که نزد یاد کردن این مصیبت گریان نگردد مفضل
نیز بگریه در آمد و گریه بسیاری کرد پس عرض کرد یا مولای وَمَا فِی الدُّمُوعِ ای مولای من چیست در این گریها یعنی
چه ثواب میباشد این اشکها را اگر در این مصیبت بچشم بیرون آید فرمود مَا لَا یُحْصٰی إِذَا كَانَ مِنْ مُحِقٍّ اجر و حسنه
در اینست که احصا نمیتوان کرد مفضل میگوید که حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آنوقت فاطمه علیها السلام
بر منبر دوم رو بیاورد گاه کریاتی میاورد و میگوید اَللّٰهُمَّ أَنْجِزْ وَعْدَكَ وَمَوْعِدَكَ لِی فِیمَنْ ظَلَمَنِی وَغَصَبَنِی
وَضَرَبَنِی وَجَزَّعَنِی بِكُلِّ أَوْلَادِی خداوندا بوعده خود وفا کن و داد مرا بگیر از کسانیکه ظلم کردند بر من و غصب
کردند حق مرا و مرا زدند و اولاد مرا کشتند و مرا بمصیبت اولادم مصیبت زده کردند فرمود پس بگریه در میایند
ملائکه هفت آسمان و حمله عرش و سکان آسمان و هر که در دنیا است و هر چه در تحت الثری میباشند و همگی ناله
میکنند بسوی خدا و میخروشند بدرگاه الرب نمیماند احدی از کسانیکه با ما مقاتله کرده اند و بر ما ظلم کردند
و کسانیکه راضی بودند با ینچه بر ما رسید اِلَّا قُتِلَ فِی ذٰلِكَ الْیَوْمِ أَلْفَ قَتْلَةٍ مگر آنکه در آن روز هزار مرتبه
او را میکشند حدیث بسیار طولانی است موضع حاجت بنحو اختصار ذکر یافت از برای اینجماعت بر خود ستم
کردند و امر را بر خود دشوار کردند و عذاب خود را سخت کردند بکسانیکه نور خدا را نمیتوان بجای او خو
دست خاموش کردند دانستند که آنچه کردند ظهور آن بیشتر و سعادت ایشان زیادتر و مرتبه ایشان بلندتر
شد و از برای خود مهیا عذاب دایم و لعن سرمد برای غضب خدا و رسول او نمودند که دوستان خود را نصرت
خواهند نمود و این عذابها اگر سهل است عذاب عظیم عذاب آخرت است که بجهة ایشان مهیا شده و فضیحت و رسوائی است
که خداوند جلیل در مقام بازخواست برپا کند و این خون خونی نیست که خدا ولی آنست چنانچه حضرت صادق
علیه السلام میفرماید ذٰلِكَ دَمٌ یَطْلُبُهُ اللّٰهُ این خونیست که خدا طلب میکند او را هنگامی عظیم فتنه است که در
صحرای محشر حسین علیه السلام با سر بریده بر کف دست و شهدای کربلا با بدنهای غرقه بخون بصحرای محشر آیند غلغله در
صحرای محشر افتد فاطمه زهراء علیها السلام چنان خروش بر آورد که عرش بزلزل در آید نظم جمعی که زد
بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند دست عتاب حق بدرآید ز آستین چون اهل
بیت دست باهل ستم زنند از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند پس بر سنان
کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل با این عمل جواب چه گویند بعد حشر با اینکه شاهد
است باین کار جبرئیل ای کاش ظلم نکردند و کاش فتنه در اسلام برپا نکردند و کم فتنه و فسادی در عالم نکردند
دل پیغمبر خدا را بدرد آوردند دیده مقربان خدا را اشکبار کردند و ملائکه عرش را عزادار کردند کسی را کشتند
که تا قیامت ملائکه بر او میگریند تا حشر عالمیان بر او میسوزند داری بجانشین رسول الله را کشتند و نوباوه فاطمه زهرا را

پاره پاره کردند و پارهٔ تن پیغمبر را شهید کردند حبیب خداوند اکبر را سر بریدند خدا رحمت کند قائلش
مهدی طباطبائی را که نیکو میفرماید ما آمن القوم یوما او هم کفروا من بعد ایمانهم لو انهم شعروا
این جماعت از اول ایمان بخدا و رسول نیاوردند تا اگر ایمان ظاهری قبول کرده بودند بعد از پیغمبر صلی الله
علیه و آله مرتد شدند و از دین اسلام بکفر اول برگشتند چنانچه صریح اخبار است قد حاربوا المصطفی
فی حرب عترته ولو اغاثهم فی حربه ابتدروا چگونه ایمان به پیغمبر داشتند و حال آنکه با پیغمبر محاربه کردند و
شمشیر بروی پیغمبر کشیدند و حرب ایشان حرب پیغمبر است چنانچه فرمودند حربک حربی و سلمک سلمی و اگر
باور ندارید مها فتند با خود پیغمبر صلی الله علیه و آله حرب میکردند چنانچه در ابتدای اسلام کردند لا کان نزل
عن سلطانه مالک ولا المنبر الساعی لها بذر هرگز نبود که بزرگی از بزرگیش دست بردارد و از روی مسند
دست از مقصودش بدارد مگر آنکه اضطرار دستش را کوتاه کند مهما نسیت فلا انسی الحسین وقد کرت
علی قتله الاقواح والزمر آیا فراموش کرده لکن من هرگز فراموش نمیکنم حسین علیه السلام را که دور او را
گرفته بودند افواج کفر و اصناف لشکر ضلال و از هر جهت حمله بر او میکردند کم قام فیهم خطیبا منذرا و تلا
آیا فما اغنت الآیات والنذر چه بسیار خطبهای شافیه که خواندند و مواعظ وافیه که کرد ایشان را و چه قدر
از آیات الهیه که برایشان خواند و آن قلوب قاسیه اصلا از مواعظ الهیه آن حجة الله و خلیفه رسول الله که سنگ را
آب میکرد تاثیر نکرد و فایده نبخشید قال انسبونی فجدی احمد و سلوا ما قال فی قلم یکن بکم لجه چه بندا
موعظه اثر نمیکند فرمود آیا مرا نمی شناسید یا نه اگر نمیشناسید منم فرزند محمد مصطفی منم جگر گوشه فاطمه
زهرا منم نور دیده علی مرتضی و نبذ ای امی الزهراء و ابی المرتضی و رسول الله جدی ایها القوم ارحمونی
ندا میکرد که مادرم فاطمه است و پدرم علی مرتضی است جدم رسول الله است بخاطر جد و پدر
و مادرم بر من رحم کنید سوال کنید که پیغمبر در حق من چه فرموده است آیا میدانید که فرمود حسین منی و انا من
حسین آیا میفرمود حسین از من است و من از حسین یا نه دعوتمونی فیضی این نصرکم واین ما خطتم الا قلام
والکتب خواندید مرا که یار بکنید مرا کو یاری کردن شما و چه شد نامهائیکه برایم نوشتید که با شمشیرها
از برای تو مهیا میباشد آیا این یاری شما است که دور مرا گرفته اید و خون مرا میریزید حلأتموا لی عن
الماء المباح وقد منعتموا اضحت تناهله الاوغاد والغمر آبی را که بر همه کس مباح است از من منع کرده اید
و حال آنکه وحوش و طیور از میاشامند هل من مغیث یغیثنا الا من ظما بشریة من غیر ما کلما خطر
آیا فریاد رسی هست که برسد بفریاد ما از تشنگی جلا ... شربتی که بهای آن
هل یرحم راحم الطفل الرضیع فقد جف الرضاع وما للطفل مصطبر آیا رحم کننده هست که بر طفل
خوار مرا رحم نماید و شربت آبی باو بدهد که شیر از پستان مادرش خشک شده و او را طاقت صبر نیست هیهات
من نصیر محام او اخ حسب بمرعی آیة تناجاموا ولا نصروا آیا یاوری هست یا حمایت کننده هست یا صاحب حسبی

حسبی بهم میرسید که فریاد مرا بشنود و حرمت پیغمبر را که این جماعت حرمت پیغمبر نکرده و یاری او نکردند ملک لزرآیا
لو ان آنقلب من حجر اصم کان لادناهن ینفطر اینمصیبتها مصیبتی چند میباشد که کوچک تر از آنها
دلهارا میشکافد اگر چه سخت تر باشد این دلها از سنگ و بدانکه این گروه بر آنحضرت ظلم کردند علاوه بر آن
انتقامی که در قیامت و زمان رجعت از ایشان کشیده خواهد شد بحمد الله در این دنیا نیز از ایشان کشیده
شد یا بتیغ ابدار یا بدار البوار شتافتند با ذلة یا بکون یا بلا شدند بکوری و پیسی و شلی و دیوانگی و سایر دردها
و مرضها و نکبتها مبتلا بودند تا بجهنم واصل شدند عبد الله بن رباح میگوید که کوری را دیدم از او سوال کردم سبب
کوری تو چیست گفت من در کربلا بودم ولکن جنگ نکردم شبی در خواب دیدم شخص مهیبی را که نزد من
آمد و گفت رسول الله ترا طلبیده گفتم نمیتوانم بیایم مرا کشید تا نزد آنحضرت برد آنحضرت را محزون و دلگیر دیدم
و در دستش حربه بود و در پیش روی او نطعی گسترده بود و ملکی ایستاده بود در دستش شمشیری از آتش بود
کردن این جماعت را میزد و ایشان را میسوخت با زنده میشدند و آتش در ایشان میگرفت و ایشان را میکشت و می
سوختند و هم چنین گفتم السلام علیک یا رسول الله و الله بخدا قسم نه شمشیری زدم و نه نیزه بکار بردم و نه تیری
انداختم فرمود آیا نه تو سواد لشکر مخالف را بر فرزندم زیاد نکردی پس مرا نکشت لکن میلی از جوش
که در طشتی بود که در نزد او در چشم من کشید چشمهایم سوخت چون بیدار شدم کور بودم و از قاسم اصبغ
روایت شده که گفت مردی را دیدم از قبیلهٔ بنی دارم که رویش سیاه شده بود و او را پیش از این میشناختم نیکو روی
و سفید بود پرسیدم ترا چه رسید که باین هیبات شده که نزدیک بود ترا نشناسم گفت جوانی را از لشکر
حسین علیه السلام کشتم که اثر سجود در پیشانی او ظاهر بود و پیشانی او پینه کرده بود از کثرت سجودش شب بخسبو
که بخوابم مگر آنکه میاید و گریبان مرا میگیرد و مرا میبرد با جهنم میاندازد پس فریاد میزنم و کسی از قبیله ما
نیست مگر آنکه فریاد مرا میشنوند و در حدیث دیگر قاسم میگوید دیدم آن ملعون را در وقتیکه سر مطهر آن
جوان را آورده بود بر اسبش سوار بود و خوشحال بود و آن سر را بر سینهٔ اسب او بخته بود و از اچنان بلند
بسته که بر زانوهای اسب میخورد گفتم به پدرم که کاش این سر را قلیلی بلند میکرد و نمیدانی و لچنان میبینت
که این سر مطهر بر زانوی اسب میخورد و این عذاب داده است با این نیز رسید پدرم گفت این فرزند اینکه صاحب این سر
با او میکند شدیدتر است ترا از این است بر آنکه او نقل کرده است که آن زمانیکه او را کشته ام شبی نخوابیده ام
مگر آنکه میاید و گریبان مرا میگیرد و میکشد و میگوید بیا بسوی جهنم و میکشاند مرا تا در جهنم میاندازد
پس فریاد میزنم بنحویکه همسایگان من مطلع میشوند میگوید شنیدم از همسایگان او که میگفتند از فریاد
او نمیتوانیم بخواب رویم در شب و در حدیث دیگر است که کسی بخواند کسانی که با او محاربه کردند یا یاری کردند
بر کشتن او مگر آنکه مبتلا شد بجنون و جذام و پیسی در او و اولاد ایشان ماند و اولاد ایشان نیز مبتلا باین
بلایا میباشند و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که قاتل یحیی و قاتل حسین علیه السلام را

کشند

حکایت عبد الله بن رباح

حکایت قاسم بن اصبغ بن نباته

کشند پس خدا ملکرا از ایشان گرفت و هشام بن عبد الملک زید بن علی علیه السلام را کشت خدا ملک را
از او گرفت و ولید یحیی بن زید را کشت خدا ملک را از او گرفت ای مرد کسی با انحضرت بدی کرد بسزای خود در
دنیا و اخرت رسید و دنیا و اخرترا بر خود تباه کرد و هر کس چنگ بدامن او زد خیر دنیا و اخرترا یافت هم
چنانچه زیارت او و بپا داشتن تعزیه او و اعانت زایران او و اطعام تعزیه داران و تعمیر مشهد مقدس او
علاوه بر منافع اخرویه بیحساب موجب خیر و برکت و مزید دولت و عزت و رفعت و نیک نامی دنیا میگردد
و چنانچه مجرب میباشد و اخبار وارد است و هم چنین اذیت او و اذیت زوار او و تعزیه داران او و خرابی مطهر او
و زوار او علاوه بر خسران اخروی موجب خسران دنیوی میگردد چنانچه از حکایات کثیره معلوم میشود بلکه
مشاهد و محسوس میباشد از انجمله متوکل که معتز بالله که یکی از خلفای عباسیه بود فرستاد و خرابی
مشهد مقدس انحضرت را بود و گفت قبر خراب نمیخواهد و سفری در پیش داشت همان روزها بسفر رفت
یا در سفر بود و این عمل را کرد در همان سفر خود و پسرش کشته شدند و اظهر شواهد بر این مطلب
سعود بن عبد العزیز ابن عبد الوهاب و تابعان ایشانست که در نجد بهم رسیدند و طریقه را ابداع کردند
و دستهای از بلاد را قتل کردند و تسلط یافت بر عالمی و چون باعتقاد فاسد ایشان تعظیم قبور مطلقا
جایز نبود بلکه از اکفر و شرک میدانستند چون تسلط بر کربلای معلی بهم رسانیدند اهل این بلد را قتل و
نهب نمود قریب پنج هزار نفر یا زیاده را بقتل رسانیدند و انچه در استانه منبرکه جناب سید الشهدا
یافت برد و ضریح مبارکرا بلکه صندوق مطهر را در هم شکست و این واقعه در غدیر هزار و دویست و
شانزده واقع گردید و تاریخش لفظ بغلیر میباشد همینکه از این سفر برگشت دولت از او برگشت و در مجاری
نرفت مگر انکه مخذول گشت و مبتلای بیلاهای عجیب شد تا عنقریب بجهنم واصل شد با انکه سلطنتش
قوی بود مسلط شد بر ایشان قومیکه ایشان را قلع و قمع نمودند و بلاد ایشان را خراب کردند قاعا صفصفا
نمودند و مجموع اولاد و عشایر ایشان زیاده از دویست نفر بضرب شمشیر بدار بعد از انکه ده نفر از بزرگان
ایشان را به اسلامبول بردند در نزد سلطان روم و ایشان را کشت الحمد لله رب العالمین ابن قولویه از معوبن
وهب روایت میکند که گفت در نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم که مردی پیری با قد خمیده امد و سلام
کرد انحضرت جوابش را داد عرض کرد یا بن رسول الله دست را بده تا ببوسم انحضرت دست خود را داد عرض
دست شریف را بوسید و گریست انحضرت فرمود که چرا گریه میکنی ای شیخ عرض کرد فدای تو شوم صد سال میباشد
که با مید دولت شما میباشم میگویم امسال است و امروز است و اصلا بکام خود نمیرسم
ا تریکم مقتولین مشردین وار ی اعدائکم یطیرون بالاجنحة شمارا می بینم کرد و بدر میباشید و شمارا بجور
و ستم میکشند و دشمنان شمارا می بینم که پرواز میکنند و هر جانب از پر و بال کرفتار ند پس چشمهای انحضرت پر از
اشک شد و گریست فرمود ای شیخ اگر خدا ترا باقی بدارد تا قائم ما را ببینی در درجه اعلی خواهی بود و اگر مرک ترا

نور او در یابد مرو روز قیامت با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله خواهی بود ای شیخ پیغمبر خدا فرموده که من
خلیفه میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ سنگینی که اگر چنگ بان بزنید هرگز گمراه نمیشوید که
یکی از ان عترت و اهلبیت من است و یکی از ان کتاب خدا است ای شیخ گفت بعد از انکه این حدیث را
شنیدم دیگر باکی ندارم پس انحضرت فرمود کمان میکنم که تو از اهل کوفه باشی گفت نه فرمود پس از کجا
میباشی گفت از سواد و دهات کوفه فرمود چه قدر مسافت داری بقبر جد مظلوم حسین علیه السلام گفت
کم بزدیکم با نحو بزیارت ان میروم عرض کردم میروم و دیدار زیارت میکنم از او حضرت فرمود ای شیخ این
خونیست که خدا از او طلب میکند ما اصیب ولد فاطمة و لا یصابون بمثل الحسین مصیبتی با اولاد فاطمه علیها
السلام و نخواهد رسید بمثل مصیبتی که بحسین علیه السلام رسید بتحقیق که او را کشتند با هفده نفر از اهل
بیت او که از برای خدا نصیحت میکردند در راه خدا صبر کردند خدا ایشان را جزا دهد بهترین جزای صابرین ای
شیخ هرگاه روز قیامت شود پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله حسین علیه السلام با او میباشد و سر او ...
بر نفست کرفته خون از ان میریزد پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله میگوید خدایا امت مرا بپرس که چرا فرزند
مرا کشتند پس فرمود هر جزع گریه مکروه است مگر گریه بر حسین علیه السلام و جزع از برای او و از ابن عباس روایت
است که وحی شد بسوی پیغمبر خدا که بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و میکشم بجهه فرزند دختر
تو هفتاد هزار نفر را و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که صد هزار نفر بجهه قتل حسین علیه السلام
کشته شدند و طلب خون او نشده است زود باشد که طلب شود خون او و از حضرت باقر علیه السلام روایت
شده است که فرمود بجد اقسم که کشته شدند کشندگان حسین علیه السلام و هنوز طلب خون او نشده اری
خون حسین علیه السلام خونیست که بیکم و بیش کشتن قاتلان او تلافی شود یا بکشتن مباشرین قتل او تلافی شود
بلکه اگر عالم تلف شود بمقابل یک مو او نمیشود و اگر دنیا سر نگون گردد تلافی خون او نخواهد بود چه گونه تلافی
میتوان کرد کشتن کسیرا که پاره تن رسول الله بود و گوشت او از گوشت و پوست رسول الله پرورش
یافته چگونه تلافی میشود کشتن کسیکه بکشتن او طرق هدایت منطمس و اساس شریعت را مندرس نمودند احکام را
ضایع و معطل و حدود را مضمحل کردند فالویل للعصاة الفساق لقد قتلوا بقتله الاسلام و نقضوا السنن
و الاحکام و عطلوا الصلوة و الصیام و اذلوا رقاب البررة الکرام لقد فقد بقتله التکبیر و التهلیل
و التحریم و التحلیل و التنزیل و التاویل چه نیکو میگوید جعفر بن عفان طائی که از شعرای اهلبیت علیهم السلام
بوده و در حدیث حضرت صادق علیه السلام اشعار را میخواند و انحضرت او را تعظیم میکرد لیبک علی
الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت احکامه و استحلت باید بگویند گریه کنندگان بر خرابی اسلام
که احکام او را ضایع کردند و ارکان او را در هم شکستند غداة حسین للرماح دریة و قد نهلت منه السیوف
و علت فراموش نمیکنم از زمانیرا که از هر جانب نیزه ها را حرکت میدادند و بر بدن نازنین حسین علیه السلام

اشعار جعفر بن عفان

مهزدند تا انکه شمشیرهای خود را از خون بدنش سیراب کردند وَغُودِرَ فِی الصَّحراءِ لَحماً مُبَدَّداً عَلَیهِ
عِتاقُ الطَّیرِ باتَتْ وَظَلَّتْ تا انکه بدن شریفش را پاره پاره کردند و در میان صحرا انداختند و تنها
گذاشتند تا انکه مرغان هوا در شب و روز در دور او بسر میبردند فَما نَصَرَتْهُ اُمَّةُ السَّوءِ اِذْ دَعا لَقَد
طاشَتِ الاَحلامُ مِنها وَضَلَّتْ این بدترین امتها او را یاری نکردند با اینکه خواند ایشان را و استغاثه
نمود از ایشان بتحقیق که فتح کرد ایشان عقلها را حیران کرده اَلا بَل مَحَوا اَنوارَهُم بِاَکُفِّهِم فَلا
سَلِمَت تِلکَ الاَکُفُّ وَشُلَّتْ یاری نکردند او را سهل است بلکه بدستهای خود خواستند نور او را
فرو نشانند شل باد دستها و بریده باد آن کفها وَنادیهِم جَهراً اَنا ابنُ مُحَمَّدٍ فَاِنَّ ابنَهُ مِن نَفسِهِ حَیثُ
حَلَّتْ فریاد زد که اخر من فرزند محمد مصطفی هستم بخاطر جدم مرا یاری کنید یا دست از من بدارید
فَما حَفِظوا قُربَ الرَّسولِ فَما رَعَوا وَزَلَّت بِهِم اَقدامُهُم وَاستَزَلَّتْ اَذاقَتهُ حَرَّ القَتلِ اُمَّةُ جَدِّهِ
هَضَت فِعلُهُ فی کَربَلا وَذَلَّتْ مراعات قرابت پیغمبر را محافظت نکردند خویش او را و فرزند او را
امت او بد لغزش کردند و بسیار قبیح کاری از ایشان سرزد فَلا قَدَّسَ الرَّحمنُ اُمَّةَ جَدِّهِ وَاِن هِیَ صامَتْ
لِلاِلهِ وَصَلَّتْ کَما فَجَعَتْ بِنتَ الرَّسولِ بِنَسلِها وَکانوا حُماةَ الحَربِ حینَ اسْتَقَلَّتْ خدا پاک نگرداند این
از این لوث معصیت هر چند نماز کنند و روزه بگیرند هم چنانچه دل فاطمه علیها السلام را بدرد آوردند
در مصیبت فرزندانش بدانکه بعد از آنکه زمان اسیری اهل بیت علیهم السلام باخر رسید و ظلم و ستم یزید لعین
بر آن اسیران بنهایت رسید و ظلمی نماند که با اهل بیت نکند چون وعده کرده بود بعلی بن الحسین علیهما السلم
که سه حاجت از تو بر میاورم بعد از آنکه یک هفته چنانچه نقل شده برخصت آن لعین بر مظلومی سید الشهدا
ندبه و نوحه کردند و در روز هشتم طلبید سید الساجدین علیه السلم را و گفت سه حاجت را که وعده کرده ام که
بر میاورم از برای تو بیان کن تا بر اورم انحضرت فرمود الاُولی اَن تُرِیَنی وَجهَ سَیِّدی وَاَبی وَمَولایَ الحُسَینِ فَاَتَزَوَّدَ
مِنهُ وَاَنظُرَ اِلَیهِ وَاُوَدِّعَهُ حاجت اول انیست که سر مقدس مولا و پدر بزرگوارم حسین علیه السلام بمن بنمائی
تا انکه بار دیگر به بینم او را و وداع نمایم و توشه خود را از دیدن پدر بزرگوارم بردارم و حاجت دوم انستکه
بگوئی که انچه از ما بغارت برده اند بما رد نمایند حاجت سیم انستکه اگر عازم کشتن من هستی کسی را با این زنان
و اسیران بفرستی که ایشان را بحرم جد ایشان برساند انملعون گفت اما روی پدر تو را که دیگر هرگز نخواهی دید بعضی گفته
کرده اند که چون انملعون گفت دیگر هرگز پدر تو را نخواهی دید در انوقت انسر مطهر در طشت طلائی گذارده بود و روی
ان پوشیده بود ناگاه انسر برداشته شد ندا کرد انسر مطهر که السَّلامُ عَلَیکَ یا وَلَدی علی بن الحسین گفت وَعَلَیکَ
السَّلامُ اَیَتَّمتَنی عَلی صِغَرِ سِنّی ای پدر بزرگوار مرا بکودکی یتیم کردند و در میان من و تو جدائی انداختند
من بسوی حرم جد خود بر میگردم دیگر تو را کی خواهم دید از این واقعه جزع و خروش از اهل مجلس بلند شد و یزید منفعل
و خجل شد ابن طاوس میفرماید که یزید گفت اما از کشتن تو گذشتم و زنان را تو بمدینه نخواهی برد اما انچه از شما برده اند

برده اند من قیمت انرا باضعاف ان از مال خود میدهم حضرت فرمود اما مال تو را نمیخواهیم و زیادتی تو باد مال تو
اموال خود را میخواستیم از جهت اینکه در میان انها است جامه که فاطمه زهرا دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در میان
انرا بدست خود رشته و در میان است مقنعه فاطمه زهرا علیها السلم و پیراهن او و قلاده او پس امر کرد که انها را
رد کردند و دویست دینار طلا و از مال خود نیز بان حضرت داد انحضرت انرا گرفت و در میان فقرا قسمت کرد پس امر کرد
که اسیران را بمدینه برگردانند شیخ مفید صاحب مناقب روایت کرده اند که یزید تا مدتی در شام ماندن را باسیران
تکلیف کرد ایشان راضی نشدند پس نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا بود طلبید و امر کرد که ایشان را
دیده کسی را که بصلاح و امانت موصوف باشد با ایشان روانه کن با جمعی از پیادگان و خدمتکاران تا ایشان را
بمدینه برسانند پس لباس ایشان را پوشانیدند و عطایا با ایشان انعام کرد و بروایت دیگر ایشان را حاضر کرد
و عطایا بجهت ایشان از مال خود حاضر کرد و رو بام کلثوم کرد که ای ام کلثوم اینها را بعوض انچه بشما رسید
ام کلثوم گفت یا یَزیدُ ما اَقَلَّ حَیاءَکَ وَاَصلَبَ وَجهَکَ تَقتُلُ اَخی وَاَهلَ بَیتِهِ وَتُعطینی عِوَضَهُم مالاً ای یزید
چه بسیار کم حیا است برادر بزرگوار مرا میکشی و اهلبیت او را اسیر میکنی و مال بعوض ان بما میدهی و میگوئی
این بعوض انچه بشما رسید فَوَاللهِ ما کانَ یَدُلُّ شِعرٌ جدا اشتم که اگر من با پدرت منازعه میکردم هر چه ان
من میخواست باو عطا میکردم و کشتن را از او دفع میکردم اگر چه تلف شدن بعضی از اولادم بود و لکن
قضا الهی چنین بود هر حاجتی که تو را عارض شود بمن رجوع کن پس سفارش ایشان را با انکه با ایشان میرفت کرد
که با ایشان نیک رفتار نماید امر داد ایشان را از شام بیرون برد و در ان راه بحسن سلوک با ایشان رفتار
مینمود سید بن طاوس میفرماید چون اسیران وادی محنت و الم از شام محنت انجام بیرون امدند و بارض عراق
داخل شدند بدلیل خود گفتند که ما را براه کربلا ببر دلیل ایشان را بان راه انداخته طی مسافت نمود تا انکه
رسیدند بزمین کربلا و محل ذبیح و عزا و مکان کشته شدن شهیدان و اسیر شدن زنان و دختران چون بان
مکان رسیدند دیدند که جابر بن عبدالله انصاری با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از خویشان ایشان
که بزیارت ان غریب مظلوم و شهید مدفون در بیابان امده بودند و ایشان اول کسی بودند که بزیارت ان غریب
امده بودند چون با یکدیگر ملاقات کردند هر دو طرف صداها را بگریه و ناله بلند کردند و طپانچه بر روی
زنان و یا حسین گویان بر سر قبر مقدس سرور شهیدان ماتمی برپا کردند که دلها را کباب میکرد غلغله
در ان زمین برپا شد از گریه و نوحه ایشان که اعرابی که در اطراف ان زمین بودند مجتمع گردیدند و بدستیاری
ماتم ان عزاداران و نوحه گران ان غریبان با بلا نوحه گری خود اظهار ماتم سرا نمودند فَنائِحُ لِسانِ حالِ البَناتِ
الطّاهِراتِ وَهُنَّ مِنَ الکَآبَةِ یَرثینا فَقَدناهُ هُنا قَمَراً مُضیئاً یَنُورُ هذِهِ الثّاهینا حال زبان از زنان سوخته
دل باین مقام مترنم بود که اینجا است بدر و دل ما مت که سر کشتگان وادی ضلالت انوار نور هدایتش
براه حق میرسیدند غروب کرد و عالم را ظلمانی گذاشت فَقَدناهُ هُنا رَوحاً وَرَوحاً وَرَیحاناً وَزینَتُنا

وتیتّمنا و اینجاست که روح عالمیان و راحت مؤمنان و ریحان پیغمبر آخر الزمان را گم کردیم و مِن ذنوبی
که خدا در قرآن بآن سوگند خورده است از میان ما رفت هُنا سَنَّ الجرادُ علوجَ حربٍ هُنا شُتّت
خیولُ الحرب فینا اینجاست که اولاد حرب اساس حرب را آراستند و ما را غارت کردند و او بلاد هُنا
ذُبح الحسین بسیف شمرٍ هُنا مَلَکَت بنو امیّة الحبیبا اینجاست که شمر ولد الزنا حسین علیه السلام را
بشمشیر بیداد ذبح نمود و پیشانی نورانی او را بخاک مالید هُنا العبّاسُ فی یوم عبوسٍ حیال الماء
قد مسّنی رهینا اینجاست که عباس را در کنار آب فرات بر زمین زدند و دستهایش را بریدند هُنا ذبحوا
الرضیع بسهم حقدٍ فارحموا صغار المرضعینا اینجاست که تیر بر حلقوم علی اصغر زدند و بعوض آب
زهر پیکانش نوشانیدند هُنا قد طرّت اسیاف جورٍ اکفّ القاسمین المنفقینا اینجاست که شمر
بشمشیر جور جدا کردند دستهایی را که با بدعا بدرگاه خدا بلند بود یا بدعا بدرگاه خدا بلند بود یا بعطا
و بخشش گشوده بود هُنا صُبغت نواحینا بملو[?] بذبح بنی امیر المؤمنینا اینجاست که موهای عارض و پیشانیهای
از خون کشتگان رنگین شده بود هُنا علوا رؤس بنی علیٍّ و رؤس بنی عقیلٍ العاقلینا اینجاست که سرهای
اولاد امیر المؤمنین علیه السلام را بر نیزه زدند و سرهای اولاد عقیل و جعفر را بر نوک سنان آویختند هُنا حرّقوا
الخیام واحرقوها وقسّم فیئنا فی الحاضرینا اینجاست که خیمهای آل عبا را سوختند و مال ما را غارت کردند
و ما را برهنه کردند و در بعضی از کتابها هست که زینب خاتون چون نزدیک قبر برادر خود رسید دست
زد و جامه را چاک زد و باواز حزین فریاد برکشید که وا اخی وا حسیناه وا حبیب رسول الله یا ابن مکّة و منی یا ابن
فاطمة الزهراء یا ابن علیّ المرتضی پس بر زمین افتاد و مدهوش گردید ام کلثوم موی را پریشان کرده طپانچه
بر رو میزد و میگفت الیوم مات ابی علیّ المرتضی الیوم حلّ الثکل بالزهراء سکینه و فاطمه و سایر زنان
و دختران فریاد وا محمّداه برکشیده بودند و نعرهٔ وا حسینا بر آورده بودند ابن طاوس علیه الرحمه میفرماید که چند
روز در آن زمین ماندند و اقامهٔ عزا کردند و بروایتی سه روز ماندند و امّا جابر بن عبد الله و همراهانش
از بنی هاشم و غیر ایشان همینکه وارد آن زمین شدند و آثار قبر ریحانهٔ رسول را در آن بیابان دیدند بی
اختیار شدند و از هر جانب نالهٔ وا حسیناه بر آوردند از محمّد بن ابی القاسم طبری روایت شده که او روایت
کرده است از اعمش و او روایت کرده از عطیهٔ عوفی که گفت رفتم با جابر بن عبد الله انصاری بزیارت حسین علیه السلام
چون وارد کربلا شدیم جابر آمد بکنار فرات و غسل کرد و جامه و ازار نمود و جامهٔ دیگر را در بر نمود و بوی خوش را
بر خود بکار برد و روانه بجانب قبر مقدس شد مشغول گردید بذکر خدا تا آنکه نزدیک قبر رسید گفت دست مرا
بقبر برسان چون دست او را بقبر گذاردم دیدم خود را بر روی قبر انداخت و غش کرد و بیهوش بر زمین افتاد پس
آب بر رویش پاشیدم تا آنکه بهوش آمد سه مرتبه گفت یا حسین یا حسین یا حسین پس گفت حبیبٌ لا یجیب
حبیبه محبوب است که جواب حبیبش را نمیدهد پس گفت انّی لک بالجواب قد شحطت اوداجک علی

اثباجک وفُرّق بین بدنک وراسک و چگونه جواب گوئی و حال آنکه بخون خود غلطیده ای و رگهای گردن
شریفت بریده شده و نور از بخون رنگین کرده اند و میان سر و بدنت جدائی افتاده پس زیارت کرد آنحضرت را بزیارتی
که در کتب علماء مذکور است بدانکه اکثر علماء امامیه رجعت اهل بیت علیهم السلام را از شام بکربلا ذکر نکرده اند
و عمده از کسانیکه اینرا متعرض شده سیّد بن طاوس است لکن اگر این حکایت صحیح بود بسا بر علماء از عامه و خاصه
که در تواریخ و کتب مقاتل و وقایع اهل بیت شده اند باید اینرا ذکر نمایند و بنابر فرض صحّت این نقل ورود
ایشان در روز اربعین مستبعد است زیرا که رفتن ایشان بکوفه و از کوفه بشام و از شام بعراق با آنچه سیّد طاوس
خود ذکر میفرماید که بعد از ورود ایشان بکوفه پسر زیاد نوشت به یزید کیفیّت را او نوشت که ایشانرا بشام بفرست
و همچنین ماندن ایشان مدّتی در شام در مجلس تا آنکه روهای ایشان از گرما و سرما پوست انداخت
و مدّت هفت روز تعزیه داری کردن با وجود این مراتب بسیار مستبعد میباشد و رفتن از شام [?] محتاج
آمد بعراق و نیست که سیّد میفرماید که چون بعراق رسیدند از دلیل خواهش کردند که راه را از طریق دهد بجانب
کربلا و همچنین عدم ذکر کیفیّت زیارت سیّد الساجدین علیه السلام در روز اربعین با اینکه زیارت جابر و
کیفیّت زیارت او مضبوط میباشد شاهد است بر عدم صحّت این نقل یا اینکه ایشان از یزید ملعون مانع نبودند
و در بین راه اینرا خواهش کردند و آن امینی که همراه ایشان بود از جانب یزید هرگز بی اذن آنجناب عبید
ابن عمل اینکار را میکرد و با وجود اینها همه از حیز امکان بیرون نیست زیرا که عدم ذکر علما اعم از عدم وقوع است
و مقام ایشان در شام زیاده از هشت روز ثابت نیست و در مدّت یکماه مثلا رفتن از عراق بشام
و از شام بعراق امر بسیار ممکن و حکایت بدن ابو حنیفه هلال [?] در کوفه با بعد دو وادی الاوج را
مشهور است و همین کافیست از برای احتمال صحّت این نقل با اینکه سیّد بن طاوس اجلّ از آنستکه بی [?]
ذکر نماید چیزیرا و بالجمله صحّت و عدم صحّت این نقل را مدخلیتی باستحباب زیارت آنحضرت در روز اربعین
نیست زیرا که زیارت بجهة روایات و نصوص است اگرچه فرض کنیم عدم صحّت این نقل را چنانچه در اوّل
رجب و نیمه شعبان و غیر آن از اوقات مخصوصه زیارت آنحضرت مستحب است بجهة روایات اگرچه حکمش بخصوص معلوم
نباشد والله اعلم بالاخره چون اهل بیت قضای مناسک ماتمداری و نوحه گری را در نزد آن قبلهٔ عارفان
و کعبهٔ مقصود عالمیان کردند چنانچه بعضی ذکر کرده اند سیّد الساجدین علیه السلام امر فرمودند که بار
بر بندند و روانهٔ مدینه کردند هنگامهٔ در وقت وداع ایشان برپا شد که تصویرش در اکثر کتاب نمیاید فاطمه
دختر سیّد الشهداء علیه السلام قبر شریف پدر را در بر کشیده آنقدر گریه کرد که مدهوش بر زمین افتاد با
با دیدهای گریان و دلهای سوزان و سینهای از فراق بریان قبر مطهر سرور شهیدان و سایر کشتگان را
وداع کردند و روی براه گذاردند طیّ منازل نمودند تا آنکه نزدیک مدینه رسیدند صاحب مناقب روایت
میکند از فاطمه دختر امیر المؤمنین علیها السلام که بخواهر غریب خود خاتون گفتم که این جواهر را ببرد که بهمراه ما میباشد

بما نیکی کرد در این سفر و حق او بر ما میباشد آیا صلاح میدانی که انعام باو کرده باشیم خواهرم فرمود بخدا قسم چیزی که باو انعام کنیم نمیباشد مگر آنکه زیور خود را باو دهیم پس دست بند خود را و خلخال خواهر گرفتم و از خواهرم نیز گرفتم و بجهت آنشخص فرستادم و عذر از او خواستیم که این عطیه کم را قبول کن که تو با ما نیکی کرده آنشخص گفت من اینچه را کردم از برای خدا و قرابت شما با رسول خدا کردم نه از برای طمع دنیا سید ابن طاوس روایت کرده است از بشیر بن جذلم که چون بنزدیک مدینه رسیدند علی بن الحسین علیهما السلام فرود آمد و بارها را فرود آوردند و خیمه از جهة آنحضرت نصب کردند و زنان را فرود آوردند پس فرمود یا بشیر رحم الله اباک لقد کان شاعرا فهل تقدر علی شیء منه ای بشیر خدا پدر ترا رحمت کند و او مرد شاعری بود آیا تو نیز میتوانی شعر بگوئی عرض کردم بلی یا ابن رسول الله پس فرمود داخل مدینه شو و خبر مرگ ابیعبد الله علیه السلام را باهل مدینه برسان بشیر میگوید اسب خود را سوار شدم و تاختم تا داخل مدینه شدم چون داخل مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدم صدا را بلند کردم و با گریه این اشعار را خواندم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار ای اهل مدینه دیگر ماندن ندارید و با اطمینان خاطر نشسته اید در اینجا مکید که حسین علیه السلام کشته شد و باین جهت سیلاب اشک از دیدهای من جاریست الجسم منه بکربلاء مضرج والرأس منه علی القناة یدار اما بدن مبارکش را در کربلا در خون غلطانیدند و سرش را بر نیزه کردند و در اطراف بلاد گردانیدند بشیر میگوید پس گفتم ای اهل مدینه اینک علی بن الحسین علیهما السلام با عمهها و خواهرانش در نزدیکی شما فرود آمده اند و من رسول او میباشم بسوی شما چون این خبر به مدینه رسید جمیع مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار از خانها بیرون دویدند با گیسوهای پریشان و سر و پای برهنه روهای خود را مجروح میکردند و بر سر و روی خود میزدند و صدا را بنوحه و زاری و واویلاه و واثبوراه برکشیدند بودند هرگز مدینه را باینحال مشاهده نکرده بودم و روزی تلخ تر از آن روز بر مسلمین ندیده بودم جاریه را شنیدم که نوحه بر حسین علیه السلام میکند نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعا یعنی خبر دهنده مرگ آقایم را آورد پس دلها را بدرد آورد و خبر او مرا علیل گردانید فعینی جودا بالدموع واسکبا وجودا بدمع بعد دمعکما معا پس ای چشمان گریه کنید بگریستن و اشکهای خود را جاری کنید و پیاپی اشک بریزید بر کسیکه مصیبت او بعرش رسید و عرش پروردگار جلیل را متزلزل گردانید و دین پیغمبر را خراب و مجد و بزرگی را ناقص گردانید علی ابن نبی الله وابن وصیه وان کان عنا شاحط الدار اشعا ای چشمها گریه کنید بر فرزند پیغمبر و جگر گوشه فرزند پیغمبر اگر چه از ما دور افتاده در بلاد بعیده مدفون گردید پس گفت ای نفاه حزن و اندوه ما را تازه کردی بر سید الشهداء علیه السلام و جراحتهای ناسور سینه ما را ریش کردی خدا رحمت کند ترا تو کیستی و از کجا میآئی گفتم من بشیر بن جذلم علی بن الحسین علیهما السلام مرا بسوی شما فرستاده و خود با عیال و زنان و دختران امام شهید در فلان موضع است چون این خبر را شنیدند دست

دست از من برداشتند و زن و مرد با چشمهای گریان یا حسین گویان از مدینه بیرون ریختند و بانجناب شتافتند من اسب را تاختم برگشتم دیدم راهها پر شده بود از خلق و راه نمییافتم آخر از اسب فرود آمدم و گام بر گردنهای خلق زدم تا خود را بدر خیمه امام رسانیدم دیدم آنحضرت دستمالی در دست دارد و اشک مثل باران از دیده میریخت خادمی در عقب سرش بود کرسی گذاشت و آنحضرت بران نشستند بی اختیار شده بودند از گریه و از هر طرف صدای نوحه و گریه زنان و مردان و خواتین معظمه و کنیزان بلند بود و فوج فوج میآمدند و آنحضرت را تعزیه میگفتند صدای واحسیناه و ناله واغوثاه و واغربتاه باسمان میرسید و زلزله در زمین برپا شد حضرت اشاره فرمود که ساکت شوید چون جوشش خلق فرونشست خطبه خواند و بعد از خطبه فرمود حمد میکنم خدا را بر عظایم امور و فجایع دهور و بر الم مصیبتها که بدرد آورنده و سوزش دهنده و گزنده بلاها حمد میکنم خدا را بر مصیبتی که از بلیتهای جلیل و مصیبتهای عظیم است که دلها را کباب و نفوس را هلاک مینماید ایها الناس حمد خدا راست مبتلا شدیم به بزرگترین مصیبتها و رخنه در اسلام شد بزرگترین رخنها قتل ابو عبد الله وعترته وسبی نسائه وصبیته وداروا براسه فی البلدان پدرم ابی عبد الله علیه السلام را کشتند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و در شهرها گردانیدند پس کیست که بعد از کشتن حسین علیه السلام دیگر شادی کند کدام دیده است که در این مصیبت اشک نریزد و بخل نماید در اشک ریختن بتحقیق که آسمانهای هفتگانه گریستند و دریاها گریستند و درختان و ماهیان و وحشیان و ملائکه مقربین و جمیع اهل آسمانها گریستند ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه آیا کدام دلیست در این مصیبت نشکافد یا کدام قلبی است که مشتاق باو نباشد یا کدام گوش مثل این مصیبت را شنیده ایها الناس اصبحنا مطرودین مذودین شاسعین عن الامصار کانا اولاد ترک وکابل بمکروه خلق ما را مطرود کردند و از خود راندند و ذلیل کردند و از هر چیز منع کردند و در شهرها گردانیدند بنحویکه گویا ما اسیران ترک و کابل بودیم و حال آنکه گناهی نکرده بودیم و امر قبیحی مرتکب نشده بودیم و بدعتی در اسلام نکرده بودیم قضیه پیش از این نشنیده بودیم بخدا قسم که اگر پیغمبر سفارش میکرد بایشان کشتن و ذلیل کردن ما را هم چنانچه وصیت در رعایت ما کرد هر آینه زیاده از آنچه کردند نمیکردند فانا لله وانا الیه راجعون چه مصیبتی است جانگداز و چه ماتمی است راحت برانداز و چه سخت دل بدرد آورنده و تلخ مصیبتی است از خدا میطلبم مزد خود را از اینچه بما رسید پس ناگاه صوحان بن صعصعة بن صوحان که در آنوقت زمین گیر شده بود عرض کرد یا ابن رسول الله مرا معذور بدار که زمین گیر بودم و باین سبب از یاری شما محروم ماندم حضرت عذر او را قبول فرمودند و بر پدرش ترحم فرمودند و در بعضی از حکایات میباشد که محمد بن حنفیه چون مطلع شد بآمدن اهلبیت سوار شده بسرعت بیرون رفت چون نظرش بر علمهای سیاه و خیمههای بی صاحب برادرش افتاد از اسب رد گردید و بیهوش بر زمین افتاد یکی آمد علی بن الحسین علیهما السلام

اعلام نمود که عم خود را دریاب که نزدیک است که هلاک شود آنحضرت که مهلت او تا خیمه بیرون آمد تا بنزد عم
خود رسید و سر او را در کنار گرفت تا بهوش آمد چون نظرش بر فرزند برادرش افتاد نعره کشید که یا
اخی ابن اخی ابن قرة عینی ابن ثمرة فؤادی ابن خلیفة ابی ابن الحسین اخی ای نور دیده برادر نور دیده
کو مهوی دلم کو سرور قلبم کو جانشین پدرم کو حسین بکجا است آنحضرت فرمود یا عمی ایتمناک یتیما اتم ما یتیم
کردند مردان ما را کشتند زنان ما را اسیر کردند کاش میبودی و میدیدی برادر تو را چگونه استغاثه میکرد کسی
بدادش نرسید و مددکار میخواست کسی بفریادش نرسید ای عم بزرگوار با لب تشنه کشتند و حال آنکه هر جوی
آب سیراب بودند نعره زد و مدهوش گردید چون بهوش آمد گفت ای فرزند برادر قصه خود را نقل
کن آنحضرت قصه غصه اهل بیت را بیان میفرمود و اشک از دیده میریخت تا بعد از تلاقی آن دو کاروان
الدروانرحوم محترم ستدام کردیدند و در حین ورود ام کلثوم با دل پرخون میگفت مدینة جدنا
لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جینا ای مدینه ما را قبول مکن و نگذار ما داخل شویم که فاقلانه و حسرت
میباشیم الا فاخبر رسول الله عنا وانا قد فجعنا فی ابینا وان رجالنا بالطف صرعی بلا رؤس
وقد ذبحوا البنینا کسی خبر کند رسول خدا را که ما را بمصیبت پدر مبتلا کردند و بجا مردان ما را در زمین
کربلا بیسر در زمین انداختند الا یا جدنا لمانا اسرنا وبعد الاسر یا جد سبینا ای جد بزرگوار ما را
باسیری مبتلا کردند و بعد از اسیری ما را بهر شهری گردانیدند ورهطک یا رسول الله اضحوا عراة بالطفوف
مسلبینا اولاد ترا یا رسول الله همگی برهنه و عریان کردند در زمین کربلا وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا
جنابک یا رسول الله فینا حسین ترا ذبح کردند و حرمت ترا در باب ما مراعات نکردند افاطم لو نظرت
الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا ای مادر ای فاطمه کاش میدیدی دختران را اسیر و در اکثر بلاد
شهر بشهر کردانیدند افاطم لو رأیتنا سهاری ومن سهر اللیالی قد عمینا ای مادر کاش میدیدی در ذات الشقر
شام شبها نمیکذاردند که خواب بکنیم و از بیخوابی نزدیک بود که کور شویم فلو دامت حیوتک لم تزالی
الی یوم القیمة تندبینا اگر زنده بودی ای مادر تا قیامت بر حال ما ندبه و نوحه میکردی وعرج بالبقیع وقف
ونادی انا ابن حبیب رب العالمینا وقل یا عم یا حسن المزکی عیال اخیک اضحوا ضائعینا بالا رو بقیع
و با بیت و ندا کن حسن مجتبی را و بگو که دختران برادر تو را اسیر کردند و بی یاور نمودند ایا عماه ان
اخاک اصبح بعیدا عنک بالرمضاء رمینا بگو ای عم بزرگوار برادر بزرگوار ترا شهید کردند و بدنش را
بر روی ریگ گرم بیابان انداختند بلا راس تنوح علیه جهرا وحوش والطیور الطائرینا برادر تو را
بیسر بزمین انداختند و حیوانات صحرا و مرغان هوا نوحه گر او بودند ولو عاینت یا مولای ساقوا
حریما لا یجدن لهم معینا علی متن النیاق بلا وطاء وشاهدت العیون مکشفینا کاش میدیدی که حرم
ترا ای برهنه سوار بر جهاز شتران کرده بودند فصل طولانی است چون از اهل بیت علیهم السلام وارد

و اسیرات اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

وارد مدینه شدند بود در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله زینب خاتون آمد دست بر چوب در مسجد گرفت نعره
زد و گفت یا جداه انی ناعیة الیک اخی الحسین ای جد بزرگوار حسین ترا کشتند و من خبر مرگ او را
بتو آورده ام و مانند باران اشک از دیده میریخت و آورد و اهلبیت بروضه پیغمبر صلی الله علیه
و آله مشغول زیارت بودند خواست که گویا در و دیوار روضه شریف بلکه همه مدینه بر خود میلرزید و میگریست
مبارکش با ابر زلزل در آوردند هر جانب یا ابتاه یا جداه و احمداه بلند بود چون بخانه های خود برگشتند
خود را خالی و بی صاحب دیدند و ایشان را یاد شد که یاد دیوارها از مفارقت صاحبان خود
که شب و روز بعبادت مشغول بودند میگریست ولله در من قال وقفت علی دار النبی محمد فالفیتها
قد اقفرت عرصاتها وامست خلاء من تلاوة قارئ وعطل منها صومها وصلوتها وافقت بر
خانهای پیغمبر و آل او و دیدم از بس که خالی ماند و بسبب فوت اهلش از اخالی بودن از تلاوت قرآن و صوم و صلوة
وکانت ملاذا للانام وجنة من الخطب یغشی المعتفین صلاتها اینجاها همیشه پناه عالمیان که
در ماندگان بود از هر ابتلا این منزلها بودند موضع حاجات طالبین و منهل صادرین و واردین بودند از بخششهای
بساکنین بیشتر فاقوت من السادات من آل هاشم ولم یجتمع بعد الحسین شتاتها خالی کردید این منازل
و جمع نگردد از سادات آل هاشم و بعد از کشتن حسین علیه السلام خرابی آن معمور نخواهد شد و پراکندگان هم
جمع نخواهد گردید فعینی لقتل السبط عبری ولوعتی علی فقدهم ما تنقضی زفراتها تهاد نسبط مظلوم
گردید تا هم بر آن گریان دارد و سوزش دارم بجهت فوت سادات هرگز فرو نمی نشیند فیا کبد کم تصبرین
علی الاذی اما ان تقتتی لذکرانها اپدا کا کی باید صبر کنی بر اذیت و الم دشمنان با وقت آن نشده
مولانی عالمیان بر خیزد و عالم را پاک کند از ظلم و جور و داد دل شیعیان را بدهد تا حسرت فوت کرد مولای
ضاق الصدر قل الصبر حل الامر طال تضرع المتضرع قم غیر مأمور علی اسم الله واغمد بها من کل رجس
مبدع ارح البلاد من الفساد وقم باعباء الجهاد وثب لذلک واسرع یا رب کن عونا له و مؤیدا
وازل جور المعاند واقمع تمام شد رساله شریفه علی سبیل العجاله امیدوار از ناظرین در آنکه مؤلف بیش
در حیات و ممات طلب مغفرت بای و بذکر خیر شاد نمایند و اگر خطائی و زللی به خورند اولا
مساعدت در تخطئه ننمایند بر فرض تحقق خطا مستغفر بیست از کسیکه هر پا باش
خطا است اللهم اغفر لی ولوالدی وکان الختام فی یوم الخمیس الرابع عشر
من شهر المولود فی سنة ۱۳۰۲ وکتبه العبد المذنب علیرضا اللهم
اغفر لمؤلفه و لوالدیه بمحمد و آله فی سنة ۱۳۰۳